



خبر خوش از زور با فضل شریانی که در عالم است

درین زمان که این پایان انجام و حجت خوان تا این حقیقت را باطل

و نگاهداری و احسان و خلاصه فی الحقیقت کتاب مضبوط و انوار و اعجاز



نقش پادشاهی امپراتور احمد

در کتابخانه و دولتی و املاک و اموال و اعیان و اراضی و اموال

سلطان محمد علی شاه قاجار



100

PF9476

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



[illegible]

اینست که مظهر اتم حضرت رحمانی فانی عی الرسول بود لهذا ذات ستوده و صفاتش مستجمع جمیع صفات  
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بود است و تفصیل بر این مجال تقدیر این مقال اوریک گویند و نیز  
جلوه طرز ذات بر آنرا از اجمال استواری بجان موسوم گردانیدیم و کما توفیقی الا بالله العلی  
مشتن در و بختی نخیل اول در حلیه یوزانی آن یوسف مصر حال شکی دوم در اخلاق جمیله آن خدای  
نور اول شمش بر دهنده بعد اول در ذکر سیاه و زنب و طوطی اختیار کرب و غربت برای تحصیل نوم  
ظاهری لمعه دوم در کیفیت اختیار سفر برای زیارت حرمین شریفین و دیگر مزارات تقابل ایستادگی  
عبد باطنی نور ثانی شمش بر چهار لمعه اول در معمولات اوقات شبانه روزی لمعه دوم در اجازات  
اعتقادی همان به مریدین و تلمذین لمعه سوم در ذکر انتساب بسیار بر این طریقت علی بن ابی طالب علیه السلام  
و السلام لمعه چهارم در ذکر سعیت و فواید متعلقه آن نور ثالث شمش بر شش لمعه اول در اجابت  
در اجابت دعا و حاجت که به شریفه حصول قرب ثلث بخت رسوله صلی الله علیه و آله وسلم در دست  
و صفات آن در دو حکایت آن لمعه دوم در معمول بنویسن و بر کلمات از اولیای این اعیان و اولاد است  
لمعه سوم در ذکر سبب کاملین و کرامت و اصلین حضرت رب العالمین لمعه چهارم در بخت ثلث  
و فواید متعلقه سلوک و تحصیل محبت و شرف لمعه پنجم در ذکر سبب مقال اهل حلال و حکایات اخلاقی  
عمل و محبت صادق لمعه ششم در ذکر غذای حیوانی و طعمی و حسانی و در بیان منع خوردن  
سعدا پر خوری و مذمت جمع مال و بنا بر این در ویش نور رابع شمش بر چهار لمعه اول در تقاریب  
عنی انما یخلف و بختی تفسیر بعضی آیات و تفسیر کلیه سوره اخلاص و تحقیق و حدیث و تفسیر و ذکر آیات  
و تحقیق استقامت و استقامت و بعضی احادیث و بیان بعضی مسائل متعلقه عباد و عمل و این چهار لمعه  
زمانه نفوذ یافته لمعه دوم و یک لمعه ششم مسائل شریعت لمعه هفتم در بیان طریقت که غذا استفسار است  
شده بود لمعه چهارم در ذکر که ششوی ششوی لا تا جلال الدین و هم قدس شریف و شرح و حل آیات مشکه شریف  
نور خامس شمش بر لمعه اول در ذکر بعضی کرامات و خوارق عاده است که باوصف کمال استوار  
مخلصین طلب شده و بعضی رویای آن پیدار دل که مطابق واقع ظهور رسیده و بعضی رویای کسانی که طلمیم  
و تلقین و فریاد و بی و بی و بی شده اند و در خواب دیده موافق آن در میداری که سیاه مطالب شده اند  
لمعه دوم در ذکر بعضی عافیه درین که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فیضیاب شده باجارت و عافیت مشت

پیشانی

نور

[illegible]

موسی محاسن شریف نه انبوه در تعلیق بعضی از آن سپاده و آری سید که در به تالافت سینه رسیده پسندید  
صفا گنجینه بودی سپاده در نور باقی اجزای سینه و شکم بی ویریه و ساعد دست و ساق پا و با سینه ملائجه ملک  
در ملائمت زیاده تر از ریشم ساق پا پر گوشت لیکن آماست زیاده قدم شریفش نه و نه بزرگ مگر نه و نه  
سینه تا انگشتان دست و پا کمال صفا و زاکت غافلش نه نهایت مناسبت اصل بهم شریف نه و نه  
ملک از اعتدال جز آخر بقدر کف دست نشانی زردی مایل به سیاهی چشم بداهه پیشانی پای چپ مایل به سیاهی  
در چشم بداهه و سر و کف پا مالش معرا از خطوط به نهایت صفا رسیده و یک خط راست از انگشت پا تا  
پیشانی و کف پا کشیده فرو عا شقان و خا بجان چفت راه از قدم تا سر نشان و چپ است نه و در عرق و چشم  
بودی خوب ظاهر میگردد و پوینده آن میگردد که از هیچ عطری چنان زنده و مانع من رسیده صفا و سر  
زنبی انداخته شتابان بود که کسی را با لاف و آید و با و صفا سیاه روی گوی از میان آن که عجایب قدیم  
میزد و همراه نمی توان رسید و در آخر عمر بصارت چشم ظاهر صفا و بعضی چهر رسیده بود که صورت انسان شتاب  
منی شد معذرتا و اوقت نمیدانست که در هیچک از اعضا و حواس صفا روی راه یافته باشد زیرا که به جانش  
صورت و ادای تاج قرأت و قرآن و تفنیل ارکان نماز تا دم و این چنین چگونگی تفاوت نبود و موافقت  
و مخفی از چشمی که بر لب و پا بود بیشتر و استر و در سفر و بردوش گسار این و بیشتر مگر من کفر فصدق من قال بدلقا  
خبر ای چهره نیای تور شک بنان آذری به سر خند و صفت سبک و حسن زان زیاده تری به سر کنایه  
نظر نقشه در ویت خوبتر و شسته زانم یا قمر یازم و یا شتری به تالافت می بندد فلک کس را انداد و نیک  
جوری زانم را ملک فرزند آدم یا بی به آفاق را گردیده ام مهتران در دیده ام به یار جوان و دمه اهرام  
تو چیزی دیگر کی بجای و و هم و کار هم خلاص جلیله آن که خطر کمال به سبیل اجماع از آنجا که کمال  
افش انسانی منحصر بر تریه نفس از زائل و تخلیه آن بفضائل است پس باید دانست که اصول حکام خلاص  
چهاران حکمت و شجاعت و عفت و عدالت و زیر حسن از اجناس را بعد مذکوره انواع متعدد و شکا و صفت  
فصلیت اول از حکمتش که عبارتست از احتیاط و خدایان و حیوانات و گیاهی علیه نقد و طاقت  
دست نوع بدیاست و گاه بر عفت نعم صفای ذهن سهولت تعلیم است و نفسی حفظ مذکر اما ذکا  
پنهان بود که از کثرت فراولت مقدمات فلتحه رحمت انتاج صفایا و سهولت استماع و آشنایی با کلام  
که درین ثاقب همچو بر تریه سید خشیه چنانچه رسیده و در طایفه کفایت الاقدام و در سوره الاراسه حکما

در این کتاب از صفات انسان است  
در این کتاب از صفات انسان است  
در این کتاب از صفات انسان است

[illegible]

میگوید بنده شریف  
 حضرت مولانا را  
 گفت که دعوی شما  
 از حضرت ملک قبول  
 حاضر شده است و  
 بنمایند  
 حضرت مولانا فرمود  
 که حاضر علی ایضا  
 است و چون بگفت  
 این سوادین  
 نفسانی که خود  
 بجای خود

پایان

پایان

۱۳۳۵

پانچواں

*[Illegible handwritten text]*

14

نصف

اشیا اسلام بهالاست نمیکردند و بر خود اسباب حدش القات میفرمودند بلکه بر احتمال امور الهی و غیر ملام  
 قدرت تامه داشتند موافق همین حال بود که روزی حکایه میفرمودند که در زمان طالب علمی در صدر و سپه  
 پیشین من فتوح آمد مرا خوف این معنی شد که من این پنج بجناب الهی دعا کرده ام که خدا یا مصلحت صاحب زکوة که من تجارب  
 نشده باشد باری زنده گوید و چند روز صرف گردید آنوقت خاطر من مطمئن شد و بچند چنان بود که خمس  
 به ثبات شود و ثوابی داشت و از هیچ امری خوف آنکه بیخ و خطر دیدنی شود و افعال و عظام حال خود را  
 چنانچه تقدیر این معنی با اینجاست بلوایی و افض که در راه دوم از راه اول در دست خواهد بود و به بلندی  
 آنچنان بود که نفس را در طلب سعادت و غیر سعادت اینجاست که اتفاق افتاد و بدان آن بشمار و غیرت میفرمود  
 تا بیکه از سهل هر گسسته با گسسته نداشتند بلکه هر گسسته را از این ترقی در حالی می فرمودند و تقدیر این  
 صفت است که روزی حکایه میفرمودند که از راه ایشان دو کس بودند یکی میگفت که خدا یا مصلحت در حق  
 و دیگر میگفت که هر چه امری باشد با اینها خوشتر استی تردید در دلش دوم عقابم ستاد و باز اول  
 هست بلند داشت ارشاد حضرت و افاق آن بود که شیخ سعدی عایا از محمد رسول الله فرمودند که  
 یکی پیش من شوره حالی نوشت که در متن شما کنی یا بیشتر یا بگفتا میسر از این با با او است و بعد  
 او سپهر و معارف ثبات آنچنان بود که نفس را قوت سعادت الهی و تحمل شاید بهتر است که بگوید که  
 از پیش آمدن مکر و هوس میفرمودند صدافت اینحال زفاقت بخت و در روزی می نوشتند و مقام سیر  
 و بی آب ماندنش بخت روزی در سفر حجاز ظاهر حکم آنچنان بود که نفس را طمانیتی حاصل گشته بود و غلبه  
 تحریک او نتوانست که اگر مکر و هوس میسر میسر بود ای نمیکردند چنانچه مردم متکبرین و حدت وجود بالمشاهده  
 نسبت کفر و احاد میفرمودند آن کوه تحمل به شنیدن آن چنین چنین میفرمودند این افعال و حکایت  
 که در درگاه محمد شاه مینا قوس سه گشته به بر بلوایی مبارک ستاده بود و آنحضرت مردمان را از  
 مزاحمت او مانع شدند روشن است سکون نفس آنچنان بود که در پاسداری امور دینی و دارو گهر  
 احکام شرعی اصلا مجوز خفت و سبکساری نمیشدند چنانچه بعد ادای نماز فجر اگر بلوایی دو کس شبیه  
 در وقت فجر میشد با وجود آنکه دیگران بر داخل شدن وقت متفق بوده باشند اعاده نماز می کردند  
 شما مت است آنچنان بود که نفس را گستاخا اجرای امور عظام حریص بود و بجهت اشاعت خبر چنانچه  
 میفرمودند که به تفسیر علم توحید و تعلیم آن بخواه و عوام سبیل ایشان متعلق نمایند و اندر نیایب

نصف

نصف

بیان ثبات

بیان ثبات

بیان ثبات



بکار بردند که از سلاطین و خلفا کمتر ظهور آمده باشد و هر قدر که افراد بنی نوع انسان در عهد ولایت آن  
 بر جنت بدو است ایجاب تو سیدی رسیدند و درین زمان قرب قیامت از ولی دیگر رسیده باشند تحمل  
 آنچنان بود که در کتاب مورسندیده نفس آلات بدنی و حواس جسمانی را فرسوده گردانیدند چنانچه  
 زبان خود میفرمودند که در زمان جوانی وقت شب محتاج چراغ نبودم و در روشنی ماه مطالعه کتب می نمودم  
 از کثرت فاقه و حرارت مشقت میفرمودند بصراحت شد دیگر اینکه مردم حصار پیشه می شد بدو گردانیدند که گاه  
 شدت گرما و احتیاج به آب میبود و هیچکس اندرون مسجد تاب نمی آورد آنحضرت بر لبه خود درون مسجد  
 آرام می کردند و در ایام سرد و چین برسات که دیگران تاب هوای سرد میزدند حضرت و صحن مسجد  
 آرام میفرمودند و هوای با وزن علاوه بر آن بود تو اضع آنچنان بود که خود را بی هیچ نام کرده  
 بودند و تنه بام استغفار شب میفرمودند که سبب ما خاک است و فقر احتیاجین با چشمه ولی تو آنکه پیش  
 برابر می نشستند و هرگز کلام ملائم و غیر ملائم میگردانیدند آنچنان که در این بخش نیندا و هرگاه امر او را  
 می آمدند محالست و کمالست آنها را که او را طبعی بود بضرورت حسن خلق و جواب سوال آنهاست پس آنوقت  
 میفرمودند که گاهی صفت سلام از اهل دنیا نکرده ام چنانکه درین آنچنان بود که هرگاه بیخ و بس که  
 سلطان و رئیس وقت که احکام مملکت وین و اسلام صادر گشته بود استماع می نمودند هر چه متعالی است  
 زود میشد و بی اختیار برای اسناد آنچنان بدعوات و عبارات بان جاری میگردید و اگر می شنیدند که از اهل  
 حکم مشغول و بیاد حق سپردی مانند زانی غله یا مافقت ظلم و مناد تنقید یا قتل از اهل نباشت و بی  
 سرخ میشد و آفرین و تحسین و روح فاقه الا میفرمودند در مجلس آنچنان بود که نفس از شانه بیرون  
 انبای صحن میآید میشد ملک از انداختن تکلیف بر روی روح متاثر میگشتند حتی که کسی یکبار  
 رو بروی حضرت کشتن نمی توانست چنانچه میفرمودند که سوای آنچه در رخ کردار امر نمی مجبور است که  
 به دست خود جاندار را بکشد نکرده ام و سوای چه بر روی زبان کسی نایاب می نمودم و کس  
 می پرسید که برای خوردن حضرت شکر بخور یا طلال جانور زنج کم میفرمودند که من میگویم و ملکیت وقت از  
 بحال ساکنین و محتاجین و غنایان از آن اند که بجهت آنکه آنرا به دست خود میفرمودند  
 و عبارت است از اطلاعات قوت شوقانی مرضی باطله اما تصرفات او به دست او و آنرا به دست او  
 در مقام هر چه بود از تعجب برای نفس و کینه اعمال لذات فانی مانده اند و از دست او به دست او

این سخن  
 از کتب  
 معتبره  
 است

بیان در این  
 شفاعت

بیان در این  
 دهم شفاعت

بیان در این  
 یازدهم شفاعت

بیان در این  
 شانزدهم شفاعت

بیان در این  
 بیستم شفاعت



حسن بهی سلامت و عفت و قناعت و قار و رع انتظام حریص است و اینچنان بود که  
 از امور قبیح نفرت و احتراز جلی شده بود که استماع ذکر قبیح که دیگر هر کس آن شده باشد گوارا بود  
 از اینجاست که حق سبحانه تعالی صبر صافی داده بود از هر که امرد و مالک را به حقیقت که که ام امر شریف و جلی  
 از افعال قبیح سر میزد و از راه کشف بران حضرت ظاهر میشد با هر کس مذکور از جیا چا چشم نمی شدند  
 که مین و لطف خداوندگار بگفته بده که دست او شمر سار به بعد از آن که توبه نصیب او می شد  
 همان التفات سابق ببال میگشت رفیق وی رضی الله عنه اینچنان بود که از نفس شریف وی و شکیان  
 فعلی ضار نمی شد که خالی از تبرع و احسان نسبت علق و اشتیاقی خالق باشد چنانچه بر دست بهست  
 خود واجب کرده بود که هر چه سایل سوال کند به آنوقت جواب شایسته بدست تا در هیچ تظلم  
 نباشد اگر سائل از امر شریف و طریقت می پرسید به کمال رفیق و ملائمت جواب مسئول  
 و بهین نشین او میفرمودند و اگر سائل دنیا می بود از آنچه موجود میبود میدادند و الا لفظ و طایر زبان میزدند  
 که جدا بدید چنانچه در استقامی ورود لکن تو شفیقه همیشه در وقت رفیق در خواست رفته سفارش میزدند  
 که حسب خواجش او رفته نوشته دادند چون بدید آن کامیاب مطالب شد دیگر آن نیز بکمال شد  
 رفته رفته نوبت باین در رسید که وقتی از اوقات نبود که دو چهار کس و مالک رفته حاضر باشند چنانچه  
 است و اولاد بکمال که یکی از مستعدان حاضر باشند و آنها که گریه باین سعادت ماسور بود هرگاه خبر  
 از دستور تحریر رفته واقف شدند از دست خود نوشته پیشی امیران می بردند و شفیقه مکتوب الیه براسه  
 تصدیق رفته آدم خود پیش حضرت میفرستاد و اینجاب تصدیق آن بطوری میبود که که کذب بر نخواستند  
 آید و ساختگی جاعل رفته بظاهر در رسید یعنی میفرمودند که رفته از نام من بهی است اگر کار او خواهد شد  
 سرور و ممنون خواهی گردید و دستور رفته بنام هر یک از رئیس تاسیس با میفرمودند و لایزال با سلام  
 حاضر رفته طالب خود چنین ظاهر میگفت اگر از جهت شما انجام طلب شدند توان دیدن فقر ما نیست و خداوند  
 اندر و خداوند الناس مشکوفا شدند و اینجا بنام سرور و ممنون خواهد گردید و بر پیشانی رفته و او ممنون  
 امیران این است که ان الله یحبیر بالعباده و بر گوشه رفته عبد الرحمن فقط نوشته می شد حسن بدست  
 اینچنان بود که هر چه از کمالات علوم ظاهری و باطنی حاصل گردید کسی از اقربا و نزدیکان بران باعث شدند  
 است این نفس و توفیق عجبی بمقامیکه رسیدند به همیشه بهست و در وقت آن بود که آنچه حصال خود و مشهوراند

باین جانب  
 عفت

باین جانب  
 عفت

باین جانب  
 عفت

باین جانب  
 عفت

باین جانب  
 عفت



باز تلاش آن بنی نمودند و والدین ماجدین از گنده و بار یک نه چپ پوشتانند می پوشیدند و در زمان شب با  
 و مشغولی علم نیزه حال همچنین بود که هر چه کسی میداد می خوردند و می پوشیدند و در هنگام شیخوخت اگر چه  
 اعتبارت الهی همه چیز از ناگل و ملائیس میسر بود لیکن گاهی فرمایش شیخ خوردنی و پوشیدنی نکرده اند از خوردنی  
 بر پنج مذکور شد گفتا بود و از پوشیدنی هر چه کسی طلب کرده می آورد می پوشیدند که مرغوب طبع نموده باشد  
 چنانچه روزی خواص بادشاه بیکم یک فرد زائی گوشت دار آورده عرض کرد که بیکم صاحب گفته اند که خوشه  
 من درین است که چنانچه این را بپوشند و بر روی او پوشیدند و بعد خطه بیان فتح علی صاحب دهم من  
 فرمودند که ازین رزائی دفع سوا میشود و کلیم بابا لای آن بنیدارند مغزی الیه کلیم صوبت که از موسی سایه و عقید  
 منقطع بود و در موسی سر اکثر حضرت قدس سره اگر می پوشیدند بالای رزائی مذکور پوشتانند تا دیر که بر دور  
 پوشیده شد صبح آن سبک از سادات پنجاب آمده رزائی مذکور پند کرده بود علی بن القیاس  
 مسماة حیات بلقب بمولائی مرید میان پنجاب علی شاه مجذوب قدس سره که حسب الامر شدند خودش  
 عقیدت را نسخه پنجاب مولانا سید داشت و هر روزه بلا ناغہ برای زیارت حاضر میکردید و روز عید الفطر <sup>۱۲۸۵</sup>  
 کلاه گوشت دار و پاجامه شروع و کرته گریبان چاک تیار کرده چهار گھری شب باقی مانده بحضور حضرت  
 مولانا قدس سره آورده عرض نمود که خانه زوا این پارچه مادیست خود دوخته آورده است بامید اینکه حضرت  
 بپوشند و هر چند گاهی کلاه گوشت دار و پاجامه شروع و دیدن وضع کرته نسوا که پیر این مسنون پوشیده  
 بودند لیکن برای خوشدلی مولائی مذکور همانوقت بر سر پارچه مذکوره مخالفت وضع و عادت قدیم  
 پوشیده بعد نماز فجر کلاه مذکور بنایت احمد طفل میان کریم بخش که او را خبر میداد استند و کرته پاجامه  
 میان چیم بخش بنایت فرمودند شعر غرض از جامه وضع کرد و برداشت و بذار و میل زینت بر کرد و استند  
 و قرار استخوان بود که بسوی مظلومی که غنیمت طبع میبود و در تحصیل آن محبت و ثواب زدگی تنگ و تنگ اگر استند  
 تعویذ و تازی پوششی آن در فیه زند که در دست آید چنانچه در <sup>۱۲۸۵</sup> سحری که تجدید بنامی مسجد گردید و بسبب  
 مسجد بترسید زمین احاطه ملوک که متعظم الدوله که یکم سدی علی خاں بنیاد کرد که زیور و یو اسجد واقع بود و کمال میل  
 در محبت داشتند با و سندی تکیه و ترغیب به بار و موصوفت بر دادن زمین نظوری راضی نشدند فرمودند  
 که اگر این زمین حق مسجد و آسایشگاه مومنین نبود حق تعالی میل آن در خاطر منمیدانستم آخر الامر بعد  
 ده سال همچنان شد که زمین مذکور به بیع شرعی شامل معین مسجد گردیده و در بقع زمین مزار و خانقاه







فهم و مراتب ظاهر بنیان است اما در پیشگاه محبت بلندش سخاوت عبارت است از اتفاق جان  
 در خوشنودی حق سبحانه تعالی و همیشه بر زبان مبارک میداشتنند شعر نایبی بهر خدا ناست پند  
 جان و بی بهر خدا جانست و بهند فضیلت چهارم از عدالت او که عبارتست از اینکه همه قوای فکری  
 مذکور و یا یکدیگر اتفاق کنند و قوت ممیزه را استمال نمایند تا اختلاف هوا و یا تضاد قوتها همیشه را  
 در هر وجه حیرت نیفتند و اثر انصاف و اعتدال در هر طایفه بشود و انواع دوازده گانه پیدا است حدیث  
 الفست و ثانی شفقست صد رحمة مکافات حسن شرکت حسن قضا تود و رضا و تسلیم توکل  
 عبادت و شکر صد اقیست که معجزتیست صد اوق که باعث شود با پتاهم جللی اسباب فراغت  
 و بعد یق و رسانیدن بهر خبری که ممکن باشد با و چنان بود که برای جذب منفعت و دفع مضرت  
 دوستان صد اوق و مردان و اوثق تا جان خود در راه نمیکردند چنانچه در پنجمی در از روی حالی و چنانچه  
 که در مقابل بیان نجاشی شاه صاحب معذوب برای حفاظت و حراست مرزا عبدالباقی مرید  
 صد اوق کشیدند تفصیل بنده از آن در اظهار مرزا مذکور در لمعه اخیر نور پنجم اندراج یافته خلاصه  
 سوال شاه صاحب ممدوح با جناب مولانا و باب مرزا که مذکور همین بود که در باغ غیر حرا  
 دعوت انداز شد و شخص جواب مولانا همین که در لوح محفوظه بینید که عبدالباقی نخل بوستان  
 تست یا گل گلستان من و علی بن ابی القیس نسبت میان عنایت احمد و حافظ ادا و احمد و بنو ارا  
 چو در بیان رد ولی که صداقت محبت با حضرت داشتند آنچنان مصروف بودند که با سماع مکرر و بی  
 مکر و بات دنیاوی که لایق حال شان میشد خواب و غم و فراموشی میکردند تا وقتی که حل مشکل افشانی  
 نمیشد اضطراب را آنجا بر رفع نمیکردید بهر چه آنحضرت رضی الله عنه بجز خدا و دیگری را دوست نمیکردند  
 و بحیان و صد اقیان آنجا بسیار بودند مگر اینها نمیدیدند و بهر سبب آنچنان  
 معلوم شد که حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام عالم  
 معامله چو دهری عنایت احمد را و بروی حضرت مولانا کرده حنا طیب و تراست او و فریادری همه  
 خانه اش سپرد کرده بودند و چو دهری مذکور را ارشاد کردند که عرض نظر لب خود بخیزد مولوی  
 عبد الرحمن کرده باشی صورت مبارک مثالی رشا و حضرت سلطان المشایخ صفت صداقت باین مرتبه  
 بحال آلی شایسته بود و الصفت الفست که عبارت است از اتفاق آرای و اعتقادات

باب فضیلت  
سپاس از خداوند

و صدق  
در صدق

سبب صداقت محبت با مولانا

در حفاظت



گره پی در پی و معاونت یکدیگر بحیث تدبیر معاش یا معاودت جان بود که اعتقاد و محبت حار فان خدا و  
 و کاملان راه هدی را جزو بلکه کل ایمان میسر دهند و هر وقت که از هر قبه و غیره معمولات فراغت داشتند  
 شغل نفحات الالهیه و غیره تذکیر الاولیا محبوب میداشتند و میفرمودند که استماع حال بزرگان مکان  
 آب حیات بادل میکند و قافا آنچنان بود که بطریق مواسات معاونت با خدا هم و اتباع فطرتش  
 نیز التزام داشتند و تغییر معاشرت را باینکه بود و یوفائی میداشتند یعنی بهر کاره و خیرت که هر که اهل اختیار  
 کرده بود و گرفتار آن کار از دست و دیگر جایز نمیداشتند چنانچه فتح محمد حجاب بر روز پنجشنبه موثر اشی میگرد  
 در یک پنجشنبه حاضر شد و بر حجامت پانزده روز گذشته بود و موسی سر دوازده شده از باعث حرارت  
 مزاج تحلیف میداد که کمترین عرض کرد که شیری حجامت ملازم غلام و میرد حضور نیست فتح محمد سبک دست  
 اگر ارشاد شود و او را اصلاح نماید فرمودند و اسیکه فتح محمد از خود جواب نداد از دست و دیگری حجامت  
 خواهم کنانید زیرا که یوفائی نزد ما کفر است علی بن ابی طالب سجدت چندی پامپان سدا شد شاگرد خاص  
 مرید باینکه قصاص ممتاز بودند تا وقتیکه و نشان یعنی آمدند بر گز خواب نیک و ندیدند چندی بیا کسان سجدت  
 مذکور مشغول میشدند آن در حساب نبود همین که میان اسد الله میسر میداد میفرمودند که آب آلوده و هم  
 بر حجامت و دیگر از رخصت میکردند اما صفت شوق با خلق الله و عمو و چنان بود که از حال  
 ناگهانی که کسی میسر میشد بود بهر جهت بر از آن مقصود میداشتند و خصوصاً با خدا هم و متوسلان  
 چنان بود که میان هم بخش برادر که چاک میان فتح علی خادم خاص که از طفل مجبور روی رضی الله  
 پرورش یافته است که محمود میباید حکیم خیرات علی و غیره اهل با تجویز و قیود کرده و حقیقتاً همچنان بود  
 که هیچ و و او در میزند حضرت را بر میزند شفت رنج آن یعنی بدل جا گرفت و بنابر احوال التجا نمودند و بهر  
 بر از آنکه پس آن با تیمم میباشند که اگر عمو این طفل تمام شده است بقیه عمر خود را با او و او را بعد چند  
 از جناب الهی اثر اجابت این عار یافته خوشتر و شده از زخم بخش کنند که بهر نحو ای مجبور همچو  
 ضرر بجان تو نیست چنانچه از زمان وقت آمار صحت ظاهر شدن گرفت و زوایای بیغاله که روز و شب  
 سزا بداد تباری انتقال خود کردند چنانچه بر یکشنبه بان فتح علی صلاحت ابا جبارت خلافت خود  
 سر فراز و میوه کتب خانه و غیره بر بود تملیک ساختند و بیلا ارشاد کردند که هر که ویدان شیخ مخلوط  
 مراد بهر چه رسید آن باشد بهر چه که من تمام شده است شربت از معنی تمام شد شرفایم برآ

فرافراجه

این شفت از

کتابخانه

بقیه روز یکشنبه و تمام شب و روز دوشنبه خلالت برای یارت و صحبت و محبت و دوستی بودند و شنبه بعد از آن  
 بعنایت الهی یکسال و چند ماه زندگی آرام و نایافته صلح و رحمت و طبعیت شریف آنچنان بود که همیشه  
 احسان شماری والدین اند یعنی میگردید که اگر والدین مرا اجازت سفر میدادند هرگز سفر نمیکردم و همیشه  
 به آنچه رسیدم و بهر چه از ابتدای عمر اتفاق یکجائی خوششان و او را که با ایشان مرا تب صلح و محبتی  
 نموده مگر بهر کدام که از قرب و جوار وطن بلکه از ملک سند پیش حضرت رسید بر که ز خدمت او بزرگوار  
 خود واجب شمرند اما مکافات آنچنان بود که از هر یک که در مدت العمر اندک سلوک احسان  
 دیده بودند فاقست خیر و طایفه و باطن آنها را ملو خطامید اشتند چنانچه وقت بسیاحت سده و سلوک  
 آقامت داشته از عمر کار حضرت شاه که هم عطا صاحب زاد کو آنهم بهر قسم آسایش و راحت یافته بودند  
 لهذا با دای شکر آن همیشه میپرداختند و برای بقا و ارتقای جاه و شکست کشان و داعی و بنا بر دوستی  
 مقدمات موجود شان و در کار ساعی میبودند اما حسن شکر آنچنان بود که بهر چه ضرورت و  
 مصارف خود و متوسلان داعی میشد که از کسی قرض گرفته کار روانی کرده شود و برای دادن قرض صد پانصد  
 مردمان تمنایید اشتند لیکن آنجناب گاهی بگفتن یک فلوس از کسی وادار نشدند مگر از سودی موقوفه  
 بمقداد که در به راه با و میرید میگرفتند و اگر وجه برداشت ماه گذشته وادامیدند در ماه آینده اگر قرض جنس  
 معمولی نیز دست میکشیدند چنانچه در این معنی حکایت میفرمودند که در زمان سیاحت یکبار بر ما تملیف خرج  
 بسیار بود شخصی بر این حال واقف شده گفت که بخروپیه میدهم هر گاه تر و شاد و بدگو و خوشایند واداد اگر  
 نخواهد داد و در آنچنان و هم در آنچنان طلب نخواهم کرد من گرفتن قرض قبول نکردم و گفتم اگر منظور  
 نیز نمیکشید خواهی دید که آسمان شکافته خواهد رسید اتفاقاً همان روز شخصی آید و بخروپیه بذر کرد اما حسن  
 آنچنان بود که با هر یک که سلوک و احسان میکردند اگر از طرف آنچنین کلمات شنیداری با احسانند  
 بگوشت میرسد نهایت ناگوار میگذاشت و میفرمودند که عزیز خدا را چرا با این نمیکنی که این چیز را خدا ترا داد  
 من خود محتاج بهم بدیگری چه خواهی داد و همیشه موعظت آنحضرت میکردند که جبرسن کردار خود و نظر کردن  
 بدتر است از کردار بد و آخرت زیادت و است که بظهور نمی رسد از آخر چشم ندخود است کو و و اما آنچنان  
 که عزت و حرمت سادات و خانواده های بزرگان کمال بخش و بی و شیرین زبانی و عطایای چیز  
 موجود که بقدر رتبت کبریا نشد ملو خطامید اشتند چنانچه هر گاه شاه قطب صاحب صاحبزاده حضرت

در سده

از کائنات

بزرگوار

از قضا

از آرزو

خوش آفتابین علی بنیما و علیه السلام برای ملاقات می آمدند مصطفی برای او نشان خالی میکردند و در پیشگاه  
نزد میدادند و همچنین برای شاه فقیر احمد صاحب سجاده حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره  
که شاگرد مولانا بودند و شاه دایم احمد صاحب و دیگر صاحبزاده های اولاد حضرت مخدوم هرگاه آمده  
لفظ بندگی و سلام میگفتند بچواب میفرمودند که سر با سعادت و نهایت شادان و فرمان میشدند و علی  
بنیما القیاس قطعه و دیگر هم شایسته سلطان الدین صاحب کشیده عنایت الدین صاحب خواجهمشیر  
صاحب و اولاد نشان از صاحبزاده های خواجهمشیر حضرت مسید قطب الدین بود و پیشی قدس سره  
الافس بجای می آوردند اما رجب و تسلیم آنچنان بود که با او امر و افغان فرموده خدا و رسول خدا  
صلی الله علیه و سلم هر وقت مستعد بوده کمال تائید رومی و خوش منشی او میفرمودند و در بعضی وقت عذر که  
خصیصت شرعی باشد قضا کردن آن برای حفاظت جان خود روا نمیداشتند چنانچه در ماه رمضان بسیار  
بموسم گرمی از شدت صفا طبعی تمام روز نشکلی و تلخی و حسن ضعف و کرب و غیره انواع تکالیف لایحق  
میانند و حاضرین مشاهده آن حالت گمان میکردند که امر و شام خواجهمشیر گرفت لیکن می بینی صفا العز شاکر و  
را صفا بود و میفرمودند که این تکلیف بر من باغ و بهار است که الطاف آن در میان نمی آید و هر پنج و  
بهارا که طایر انا ملایم طبع بود عین حلقه احسان حق می میداشتند و میفرمودند شهر ناخوشی چشمش بود  
بر جان من جان فدای بار دل رنجان من اما تو کل آنچنان بود که خود را بر جمیع وجه خوار  
اراد و الهی نموده تماشا کن کارخانه تقدیر میبویند و سوا که آنچه در کلام و احادیث و ادعیه ماثور و  
نبوی بر زبان مبارک بگذرد گاهی طلب جنت یا نجات از نایب نمیکردند و آنچه از غیب پیش می آمد  
بر آن زیادت و نقصان و تعجیل و تاخیر خواش نبود و در هر امر دینی و دنیاوی آید که شیه و افواض اقری  
الی الله ان الله انصیه بالعباد و در زبان میداشتند و میفرمودند که بهتر از تو کس خدا بر من حساب نیست  
و علی ایده قلیه قل المؤمنون من یؤکل علی الله فهو خشیة اما خشیة است و شکر آنچنان بود که قطعه  
و تعجیل حق علی و مقربان بعباد از دنیا و اولیا و ائم بدین و متابعت و التزام استقامت  
اطاعت شده بود و با وجود آنکه در عبادت و بزرگوارت ملاقات رسیده بودند و تقدیم و بجا آوردن آن  
انجام شایسته میبویست و سبکساری بیارزشی اشتغال میکردند و در عبادت و شکر و خیر و نیت  
جای خود و ملاقات و اندوختن و ملاسمی و هیچ سرافرازی و مجتهدی را در عبادت و شکر و خیر و نیت

و در بعضی وقت عذر که

و در بعضی وقت عذر که

و در بعضی وقت عذر که

و در بعضی وقت عذر که

مسح رجب راس و در مذسب امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر فرض است و جناب مولانا حنفی مذسب وند  
 بعد از این بر هر یک احتیاط در مسح سر بر مذسب امام مالک عامل بود تا تکمیل طهارت بالاتفاق شود و نیز  
 که نیت طهارت باطنی است که چون دست بشوید باید که دل زدوستی دنیا بشوید و چون استنجاء کنید  
 از دوستی غیر نجات باطن بخوید و چون منقضیه کند دنان از ذکر غیر خالی نماید و چون استنشاق کند بوی  
 بر خود حرام کند و چون روی بشوید باید که از جمله مالوفات یکبارگی اعراض نماید و بحق تعالی روی آورد  
 و چون ساعد دستها بشوید باید که از جمله اعضا خود منقطع شود و چون مسح سر کند باید که امور خود بخند  
 تسلیم کند و چون پا بشوید باید که جز فرمان خدا شغلی قیامت نکند هرگاه باین نیت طهارت باطنی تکمیل  
 رسانیده به تکلیف باز بر خود را مذیج و مقتول و لاشی محض تصور نماید فقط علی هذا القیاس حال جمله  
 ارکان عبادت تصور توان نمود و ایحال ملاحظه نوز اوقات شبانه روزی متکشف خواهد شد  
 از آنجا که بر این اشعور اهل بصیرت تحقیق و محقق نیست که انصاف بقضائل ربوا صلا و فرائض و غیره  
 یافته بغیر از اندام و اسباب زرائل نفسانی که عبارت از بلاست و گریزی و چنین و چنان و جمود و  
 و شر و انظار و ظلم و دیگر امراض نفسانی مثل حرص و طمع و کبر و نخوت و حسد و رشک و غضب  
 و شحوت باشد صورت نمی بندد و لهذا به شرح و تفصیل زرائل معدوم و پر از حق فضولی میباشد و  
 علاوه بر فضائل مرقومه الصدر بعضی صفات نقیصه اند که بوارثت انبیاء علیهم السلام بواطن میسر  
 چنانچه صاحب کشف المحجوب از حضرت جنید قدس سره نقل میکند که الصوف بنی علی ثمان جنین  
 الشح و الرضا و الصبر و لبس الصوف و استیاضه و الاشارة و الغرث و الفقر و هربك غیر فضائل  
 به غیر می مخصوص است چنانچه سخا به ابراهیم و رضا به اسمعیل و صبر به ایوب و لبس صوف به موسی  
 و سیاحت عیسی و اشاره به زکریا و غرث به یحیی و فقر به محمد مصطفی علیه و علیهم الصلواة و السلام است  
 مگر جناب رسالت نائب صلی الله علیه و سلم جامع کل صفات مذکوره بل تمام و مکمل فضائل مرقومه صدر  
 بودند و نیز زنگان گفته اند که هر ولی از اولیاء الله قدم بر قدم کی با اینها میسرین میباشد و بصفت  
 منتهیه بنی مقتدای خودش رشد آن ولی جلوه ظهور میباشد پس باید دانست که جناب مولانا قدس  
 الافکس حسب پیروی حضرت قطب بانی غوث صمدانی محبوب بجانی شیخ سعید ابو محمد علی نقی  
 سیلانی علی نبینا وعلیه الصلواة و السلام بر قدم نبی انرا از این ابو وند و بسبب فنا رکلی در ذل است و

نیت طهارت باطنی

نیت طهارت باطنی

که در مذسب امام مالک رضی الله عنه مسح تمام سر فرض است و جناب مولانا حنفی مذسب وند

[illegible]

مسکین فقیر و سرگردان - کشیده محنت ایام در دمای فراق - حضرت مولانا قدس سره با سماع آن ششم  
 برآپ شدند و با قلم تمهید که اینحال مولانا است ازین سخن بزرگ کترین رسید آنچه رسید فقط اما  
 بیان فقر و زبده لبان ندک بسطی منجوا بد حجة الاسلام امام محمد غزالی علیه الرحمه در بیان حقیقت  
 فقر و زبده میفرماید که فقیر آن بود که چیزی که ویرایدان حاجت بود آنچه بدست وی بنمود آدمی را اول  
 بوجود خود حاجت است بنگاه او مال و بچیزهای دیگر و اینهمه چیزی بدست وی نیست و وی بدین همه  
 نیازمند است و معنی آن بود که غده از خود بی نیاز بود و این چنینی نیست جل جلاله و دیگری بر هر که وجود  
 آید از جن و انس ملائکه و شیاطین همه را هستی ایشان و بقای ایشان بایشان نیست پس بحقیقت  
 همه فقیرند و برای این گفت جل و علا و الله الغنی و انتم الفقراء بی نیاز خدا ایست و شما همه بوش  
 ولیکن نام فقر در زبان اهل تصوف یکی افتد که او خود را بدین صفت پندد و اینحال بروی غالب افتد  
 که بدانند که هیچ ندارد و هیچ چیز بدست وی نیست و در اینجا نه در اصل آفرینش و نه در دوام  
 آفرینش با آنکه فقیرانه حالت است بلی آنکه مال ندارد و لیکن چنانکه تواند طلب کنند این فقر مال گویند  
 و هم آنکه طلب کنند و اگر بوی بدیندستانند و آنرا کاره باشد این را نماند گویند سوم آنکه نه طلب کنند  
 و نه رو کنند اگر بدیندستانند و اگر نه نرسند بود این را فقیر قانع گویند انتمی شخص کلامه پس حضرت  
 مولانا رضی الله عنه هم در ویش زیاده بودند و هم فقیرتان حال فقر این بود  
 که هیچ چیز از متاع دنیا ملک خودند اشتند بعضی کتب و قرآن و ظروف و غیره محتاج الیه هرگاه خدا  
 عنایت میکرد آنرا همانوقت بخادم و خاسنایان حواله میکردند و مملوک خود نمیداشتند چنانچه از زمان  
 طالب علمی احتیاج داشت به چیزی بفرستد و سیاحت وری به تحویل مولوی رحمت بخش خاندان  
 سابق بود بوقت خفتش بوی فرمودند که اسفند از آن نیست هیچ چیز مملوک من نیست مطابق ایشان  
 حضرت مولوی مذکور همه کتب و غیره برداشته بر دیگر بچوشتی خود یک مثنوی شریف مولوی معنوی یک  
 جلد کلام الله و مجموعه شرح مفصیده برده و غیره که بیشتر محتاج الیه حضرت بودند گذاشته رفت آن مترو که  
 رحمت بخش را و بعد از او رسید مملوک میان فتح علی صاحب قلم مقام رحمت بخش مذکور  
 فرمودند و هرگاه چیزی فسخ میرسد بنگاه ایشان آن یک ساعت گوارا نکرده فوراً به تحقیق آن  
 تقسیم میکنانید و در هر یک معنی آمد خورسند و شناس می بودند و افلاس تنگدستی و غمزدگی نادرانی

بنا بر فقر و زبده

حال فقر مولانا

آنقدر غریبید اشتند که اهل دنیا گنج و خزان او میفرمودند **جمله** ناز و نعمت چنان بود که بس شجرت  
از دور پیش از امتحان میخاید و در نظر از دور آب چون روی نزدیک آن باشد سرب به مال و ملک  
و اطلس این مرحله است بر جان سبک و سلسله بدین پدار از مصرای فرعون دست در میان  
مصر جان صد مصر است که تو ترک این بخش خرقه کنی نیل را در نیل جان غرق کنی مال چون  
مار است و آن چاه از دماست سایه مردان زمر و دور است به زان زمر و مار را دیده چیده  
کور گرد و مار و زهر و وارید **حال** زنده اینک از دنیا و اسباب معیشت نفرت طبعی و کرامت جلی  
بود و الا بسیار کسان از ارکان دار السلطنت لکنت و هم بعضی معتقدان به کار نظام ملک است و آبادی  
و نیز برخی از مردان متوسلین به کار انگیزی تمنا داشتند که چیزی برای مصارف حضرت معین شود  
گوارد داشتند و همچنین از اسباب مایحتاج باوصف تیسر حال اکتفا بر ادنی کرده بودند چنانچه همیشه  
از آفتاب گلی در طشت گلی وضو میکردند و پیاله گلی بجای او گالدان میداشتند بعضی مردان گمان  
اینکه شاید احتیاط و طوف گلی از باعث ناداری است سلفی و آفتاب را و او گالدان سی و بر سبک  
آورده نذر کردند لیکن حضرت آنظرف را با استقبال خود دنیا و روند و گفتند که بشکوه گلی پسند است  
مگر در وقت اخیر بعضی خدام بجای پیاله او گالدان سی یا چینی می نهادند و امام بخش برادر ایشان  
خواص بادشاهی یک طشت سی و رده اسحاج کرده که بر آستین خوشی خلام درین طشت نمیکشید  
باشند پاس خاطر آنها چند ایام در آن استقبال کردند لیکن گاهی نیز بان خود طشت با او گالدان  
نمیکشید بلکه با قضا شکوه نام آن میکردند فقط ذکر استیضات صفات مشهوره بقدر فهم ناقص خود  
و استعدا و نام تمام عوام است و الامقامات فقر و ترک و تجرد آن و حید زمان و فرید دوران نه  
چنان است که در حیطه تحریر و تقریر گنجایش پذیر باشد استعاره که بگویم و صفت آن عالی مقام  
صدقی است بگذرد و این نام تمام به نوب صفات اندر فرود و در اصول جمله آن است که دست قبل  
و قبول زنده شایان نمیکشید چه میگوید زنده بود پیش مقدم از الفاظ این را از تو است  
مقدم از استنش آواز تو است این بیان را به نیت شهود و به صورت اشار و در روح  
تا سر فاش جمله عقل و جان شوند به سوی خلدستان جان تپان شوند به گفتنی از اطلعت تو به سوی حید  
گنجد که طمطاض چشم به



نور اول مشتمل بر مولود اولی و ذکر سیلا و نسب و طریقی اختیار غربت و کرب بر

تحصیل علوم طباطبائی

به اظهار مولوی غلام احمد سندی بن ملا حاجی ساکن مجال لیل پور که سابق مضاف صوبه قندمار بوده  
 بدریافت رسید که وطن بالوف قطب مان حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره العزیز کوث  
 مخدوم مولانا بی عبدالحکیم قدس سره متعلقه مبارک پور مجال و پاه متعلقه شکار پور بود که اسحال  
 در عمل بلوچان سنده است و نیز باظهار سید شاه محمد اکرم صاحب ملک جدی حضرت مولانا که بعد  
 وصل حضرت در لکشو و بجهر او ان تشریف آورده بودند حال نسب مشهور و در یافت گردید که مورث علی  
 حضرت مولانا قدس سره سید عرب شاه از ملک عرب در سنده آمده در شیوخ قصبه روبا و مشهور  
 از سید عرب شاه دو فرزند پو جو و آمدند یکی سید محمد که لاولد فوت کرد و دوم دین محمد عبدالحی اما از  
 سید دین محمد سه فرزند پو جو و آمدند اول سید حسن محمد دوم سید یار محمد سوم سید بن محمد و اولاد  
 سید دوم بن محمد اکرم بن محمد و از سید حسن محمد میان شیخ محمد و سید علم الهدی دو فرزند دمی اولاد شدند  
 چنانچه از شیخ محمد مخدوم مولانا عبدالحکیم شد و او ستاد مولانا پیداشدند و از مخدوم عبدالحکیم طباطبائی هم دو فرزند  
 پو جو و آمدند چنانچه محمد ناظم ابن طیب جانشین حضرت مخدوم اند و از سید علم الهدی مولوی محمد حسن صاحب  
 والد ماجد حضرت مولانا بی شاه عبدالرحمن قدس سره و سواد مولانا یک پسر دیگر پیدا شده بود و اسم  
 سید محمد حسین که از مجلس شاه پو جو و آمده لاولد فوت شد و یک خواهر حضرت مولانا با اسم فاطمه بود که  
 به یار محمد ساکن شهر دم کتخا شد چنانچه مخدوم مولانا بی عبدالحکیم بن شیخ محمد برادر خاله زاد حضرت مولانا  
 مرد عالم و عابد و زاهد و جامع کمالات طابری و باطنی و مقتدا و زینای خلائق آن دیار و مخدوم و شایع  
 امرای گیار کابل و دیگر رؤسای نامدار بودند که زمان شاه بادشاه کابل سنده و قندهار و قندهار و قندهار  
 شکار پور مع نیج دیات معانی آلتغایان نامی مخدوم مخدوم فرستاده بود و تیاب شان از راه زید  
 و توکل آنرا قبول نکردند و قطعه زمین در آن قصبه از قدیم در کاشت اتباع ایشان بوده است و محال  
 کشتکاران گذران طلبه و محقق میشد و مخدوم مخدوم را سه برادر حقیقی بودند یکی مخدوم اسمعیل و دوم  
 شیخ میر محمد سوم شیخ محمد صالح همه برادران عنوان علم و فقر پیدا شدند و حجاب مخدوم مخدوم و مخدوم  
 تحصیل علوم کرده بودند و نسبت فقر با حای طایفه تمیز زدند و مشهور و معروف بودند که حضرت مخدوم مخدوم

نور اول سیلا

نور اول

نور اول

بلاده اسطه بار رسول خدا صلی الله علیه و سلم نسبت او بسیده دارند فیض نسبت او شان را کسی متحمل نمیشد  
 راوی مذکور میگوید که دو کس شریف بیعت مشرف شده بودند یکی را سینه شکافت و دم ساکت و دست  
 گردید از محمد دم مدوح و دلپیر بود و آمدند یکی آید اسم دوم طیب لکرام آنکه مولوی سید محمد حسن ابن علم الدین  
 والد ماجد حضرت مولانا قدس سره العزیز و میان نور محمد دوم محمد صاحب میشدند از مولوی سید  
 سید محمد حسن و دلپیر بود و آمدند یکی سید محمد حسین دوم مولانا شاه عبدالرحمن که بباب محمد و توار مخ  
 سیاحت بارشاه حضرت سنده ولادت شریفین یکبار و یکصد و شصت و یک تجربه تحقیق گردید سید محمد  
 مجذوب صفت کنار کشتن ز دنیا بود و اکثر ساکت و صامت میماند و مولانا شاه عبدالرحمن از بدو شعور  
 نوسن ثاقب و رای صائب داشتند و عقیدت النفس جلی بودند راوی مذکور نقل میکند که محمد دم سابق  
 الا و صاف میفرمودند که چشم بدو را این طفل علم لدنی دارد پیش من آمده بی و طالع کتاب کشتا و میخواند  
 منظر بسیار شگ که اگر جانی در چشم مطلب غلطی نماید زرع غلطی و نایم لیکن گاهی غلطی زو نشنیدم عبدالخالق  
 و غیره دیگر طالع به سبق بسیار محنت و شقت و در طالع میگذشت اسم استفاده از عبدالرحمن میماند و آثار صلاح  
 و تقوی با یار هم صبی ظاهر بود چنانچه والد ماجد جناب مولانا با حکایت میکردند که هرگاه عبدالرحمن بخانه  
 می آید اگر طعام بر وقت تبار می یا بدیخورد و الا بد میرو و باز وقت شب آید چیزی طعام تناول میکند  
 مانند آن و دیگر وقت و نماز و غیره و در زمان صبحی از اخون بدایت المسمومی خود و قرآن خوانده بود  
 و کتب صرف و نحو و فقه و عقاید بخندست محمد دم صاحب مدوح خواندند و تکرار بانی مولوی غلام احمد مدوح  
 معلوم شد که سه قریل از مکان مولانا موضع لوی محسن شاه است در آنجا سادات اولاد حضرت عوث  
 علی نبیا و علیه السلام میباشند بزرگان مولانا را بیعت در آن خاندان بوده است چنانچه شنیده میشود  
 که مولانا می شاه عبدالرحمن صاحب نیز قبل از بلوغ اول رسم بیعت از سید محمد صالح بنیره حسین شاه  
 بوده است و بعد بلوغ از مولانا محمد دم عبد الحکیم نسبت او به سید محمدیه حاصل شد چون جناب شان را  
 شوق علم مقبول و حکمت نال شد از جناب محمد دم و خدمت والدین خود رها کرده بنا بر تحصیل کمال علم  
 اسفر را بدند و در وقت عمر شریف نوزده سال بود فقط آئینه کیفیت حال بارشاه فیض بنیاد حضرت  
 مولانا قدس سره العزیز بنظر مسموع گردید که از وطن برآمده اول در شهر خیر بروجعل داد و پوچران پیش  
 حافظ محمد فاضل که عالم بزرگ بود و سپاه سال تحصیل کتب متوسطات کردند از آنجا و بتدیه مکارون

ذکر غیر مولوی سید  
 محمد حسن الدین  
 ت مولانا  
 محمد حسن  
 ولادت حضرت  
 مولانا است

در کتب مولانا

در کتب مولانا

در کتب مولانا

که از قریه پور به منزل است بخدمت مولوی آسیه صاحب مهابرون ساکن بنجاب فتنه و مولوی اسد الله صاحب شاکر گرویه لوی برکت صاحب دند که در عهد حافظ رحمت خان در ملک کشیده تحصیل علم و ستم در چهار سال پیش در قریه صاحب خلیفه مولانا می فرخ الدین قدس سره العزیز اقامت و رزیده بود و ملک بخدمت مولوی اسد الله صاحب مانده تا شرح سلم تحصیل نمودند از آنجا در قصبه اندک شایه بدوا و متعلقه سون و غیره محالات که در پور این کوه سکین واقع است بخدمت مولوی کلیم الله صاحب عالم بزرگ و متوکل بودند رسیده چهار سال اقامت کردند تا طول و شرح مصدق از مولوی کلیم الله صاحب خواندند چون که جو دست بلع و زکامی من نداده داشتند تا اثر بیکر پلماسی فحول در خاطر افتاد و غرضیت بخار شریف که در علم مشهور است تصحیح یافته و قصبه مهابرون شاه محاطیه بقلب برای عنایه دستگیر که در فضل و کمال است و استعمال غرضیت مانده از نظیر بودند اسد الله صاحب میان آمد شاه محمد نظیر ارشاد کردند که ترا برای فتنه و فیکر حکمیت بشا بجهان ایاز برود یا اگر را بجا می آید اسد الله صاحب خواهر میسر بناید و رام پور افغانان مجمع علم است آنجا تحصیل و تکمیل علم را بجا ساختند پس بهائی شاه محمد نظیر از مهابرون بشا بجهان آباد رسیده اول در مدرسه حضرت مولانا می فرخ الدین قدس سره العزیز وارد گشته با حضرت میفرایم ملاقی شده است و علم ظاهر نمودند حضرت مدوح فرمودند که بابت بهر سائیده بقیه کتب را بخوانی علم خوبی خواهد شد چون که بجا در سن و تدریس سلوک و علم باطل بدست بود و در آنوقت خاطر حضرت مولانا ایلم ظاهر زیاده غرضیت داشت بعد نوزده مقام بطرف رامپور راهی شدند و بعد تو اب فیض الله خان مرحوم رام پور مجمع علم و مرجع طلبه بود در آنجا رسیده بخدمت مولوی محمود صاحب جامع معقول و منقول که مدرس مشهور بود چهار سال و شش ماه اقامت نمود و کتب معقول تا صدرا و شش بار از غذای مولوی محمود صاحب تخرج از مولوی شیر محمد صاحب خواندند و سند حدیث نیز در رام پور کردند و دست بخش طالب علم در آنجا نوشتند بعد شهرت علم و تبحر مولانا می عبد العلی محمد قدس سره شایه عازم بکال شدند در آن زمان مولانا مدوح در قصبه بهار متقل کلکته بهر سه منشی صدر الدین میر منشی که نسل و نفع افروز تدریس بودند حضرت مولانا در ماه صفر ۹۹ هجری بخدمت بابرکت مولانا می عبد العلی محمد قدس سره رسید یکسال قیام کرده مسلم و حاشیه قدیمه و بیضاوی که باقی مانده بود تکمیل رسانیدند مولانا صاحب مظهر الدین خواندند که بطور دیگر علم را هم فراغ نمودند و آنرا از دستگیر نمودند که من قبول نکردم و سبیل را که در مدرسه مذکور بر که دست

در قریه پور  
اسد الله صاحب  
استاد مولانا  
مهابرون  
در قریه پور  
کلیم الله صاحب  
استاد مولانا  
در سون بکبر  
در کالکات مولانا  
بامولانا می فرخ الدین  
محمد قدس سره  
در رامپور  
در قریه پور  
کلیم الله صاحب  
استاد مولانا  
مهابرون

فراغ می بست اور ایک خلعت و دو صدر و پیه نقد منشی صدر الدین فروز بنیداد و تجویز نوکری برای فراغ  
در سرکار انگیزی مینمود گفتم من بحقیق علم براسه خدا کرده ام مارانه طبع مال و خاغت است و نه هوین بگری

پس رسم فراغ چه ضرور است  
لمعه و هم و کیفیت اختیار سفر برای زیارت سرمدین شیرازین و دیگر فرارات و  
و مقارن اولیا بنا بر گسب علم باطنی

در ششاد یکبار و دو صد کامل که عمر حضرت مولانا قدس سره الغیر بنجیل سال نبیده بود و از مولانا  
عبد العلی علیه الرحمه حضرت شده حسب تحریک بعضی دوستان مدت ده ماه در میدان پوه در سن علم  
سید اند از آنجا مجید را با در سیده چهار سال قامت نموده تمام کتب و سری را کرات و مراتب تدریس  
کرده از علم ظاهر سپردند و در سبب و رس و تدریس مولوی غلام احمد فروز زبانی حضرت مولانا بنظر  
سکایت میکردند که قبل از رفتن حج در مسجد حیدر ابا و مقیم بودند روزانه درس میگفتند و وقت شب  
برای مصیبات آب کشی میکردند هرگاه کدام مسافر و درویش در آن مسجد شب باش میشد بگونه خدمت  
بذات خود مینمودند روزی غلام محمد نامی درویش مجذوب حضرت آمده نشست جناب مولانا مشغول  
درس ماندند و بطرف او التفات نکردند آخر درویش مذکور گفت که مولوی درس غلام بنبار گفتی  
حال اگر حصه مایا حضرت مولانا جواب نه دادند بعد چند ماه باز درویش مذکور آمده تا ویر طرقت ایشان  
نگاه کرد آخر همان کلام اول را عاود نمود مولانا ساکت ماندند بکثر تائیدی در دل ایشان پیدا شد بعد چند روز  
مستقر حال درویش مذکور شدند که بجاست که باز نیاید کسی گفت که او بعد و بچو دشمنان خیر خوشن آتش  
شوق در دل نشان شتعل شد از درون تدریس ست کشیده عایع بیت الله شدند از حیدر ابا و تا بندر  
مدرست بر آید خشکی رفتند و در بندر صورت تیار بنجیستم در شب استیجی ریز باران رحمان بخشش سوار شده  
غره رمضان المبارک هشتاد و دو روز مختار رسیدند و شش ماه مبارک و رجب و از چهار فریاد آمدند و از حبه  
سبب از بی شتر برای گشته و آینه هم رمضان سهند که در رکعت غلطه اهل شدند سدا و در آنجا اقامت نمودند  
بعد فراغ نماز که حاج و است سدا و دیگر صبرات تیار بنجی پانزده و پنج سده الیه سوا بی شتر عازم مدینه نموده  
گشتند و تیار بنجی دوم عمره و شتر تیار بنجی حیدر طیب فائز شده و چهارده مقامه اختصاص اوقات و بیات  
نور و کون نموده سراجیت فرمودند و در آنجا آمده با انتظار و هم چهار سده ماه کو وقت شد بعد از آنجا پانزده

مکرم و هم در کیفیت سفر برای زیارت سرمدین  
در کلامات مجذوب حیدر ابا و در کثرت ترک نشد

در کفر و غیره و بیعت با بعضی اعیان

سبب نبودن یا در او در چهل و دو روز بمقام مکلا بند رسیدند و اینجا هم چند ماه توقف کردند بآن در مضائق  
 بر حیا ز سوار شده بوجه مقتضای روز در بند کج بچوچ که در عین سرحد ملک سده است از جاز فزوده آمده  
 بوطن خود رسیدند حاجی غلام محمد و مولوی رحمت بخش در رفاقت بودند بعد رسیدن خانده دریا قند که آن  
 مایه حضرت رحمت حق پیوستند و آله ماجدش تیلانش حضرت ایشان بطرف ملک هندوستان  
 تشریف بردند بعد ملاقات برادران و عزیزان وطن محبت یار بکت مولانا عبدالحکیم سابق الاوصاف  
 شش ماه مستفیذ ماندند و کتاب التبیان فی صیغته علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیة از محمد و هم مدوح  
 کرده است تجارت استفاده از محبت دیگر بزرگان از محمد و هم نمودند از آنجا که جناب محمد و هم مدوح بر استعداد  
 اصلی و ملکه جلی و علوفه فنی ایشان آگاه بودند و در همه امور رضای ایشان مقدم میداشتند چاروناجا  
 اجازت سیر و سفر دادند فقط حضرت میفرمودند که از وطن برانده آید در پاک پشن رسیده بفرافالان  
 حضرت شیخ المشائخ و الاولیا قطب لاقطاب حضرت شیخ فریدالدین گنج شکر قدس سره و الا که رسیده  
 پنجاه یوم مقام کردم و ذخیره سعادت اندوختم و بر روز و اخلاقی از بهشتی دروازه مگر گذر کردم و مراد از او  
 اینکه دروازه بهشتی در هر سال دوبار و میشوید یکی بر روز عید و دوم بر روز عرس که پنجم محرم مقرر است  
 از آنجا که در جوده پور وار دگشتم کعبه طلب علم در اینجا هم فراهم گشته تحصیل علم شروع کردند مدت ده  
 یشتل درس و تدریس اتفاق افتاد و پورا افتاد و تپانچه آمان الطالب علم از آنجا رفیق شد  
 بعد لغیرم اجمیر شریف برخاسته چهارم ربیع الثانی عید در اجمیر شریف رسیده در مسجد یک بیرون  
 اساطره درگاه عالم شاه قطب لاقطاب و خواجہ خواجگان حاج احمد بن ابی الملوک والدین حسن سنجری علی خلیا و  
 علیه الصلوٰۃ و السلام واقع است فرود آمدند میفرمودند که بعد رسیدن آنجا هیچ خرج نمادند بود و وقت شب  
 چیزی خوردنی نیافته آرام کردم صبح چون بوقت چاشت چیزی نیامد نیت صوم کردم شب و نیم  
 چیزی نیامد روز دوم بارت نیت صوم کردم شب سوم نیز نیت صوم کردم روز سوم بارت نیت صوم کردم و وقت  
 افطار خرمره چند از کسی قرض گرفته دانه بریان خربده افطار نمودم میفرمودند اگر آنروز هم صبر میشد خوبی بود  
 بعد از آن چهار بیان از لنگر حضوری و لیای معمولی گرفته میخوردند و حضرت مولانا کبار انکشت تر کرده  
 و لیای لنگر تیر کا شپیده بودند بعد چند روز طعام غیر مقرر میسرید لیکن اکثر در فاقه کشی گذشتند و از هیچ مسجد  
 مذکور گزارده تا تار عشاء خانقاه و مسجد خاص حضور بر روز خاص میمانند سوا ای و قات مراقب پیش دروازه

در آنجا شش روز ماندند که پیش  
 در آنجا شش روز ماندند که پیش  
 در آنجا شش روز ماندند که پیش

در آنجا شش روز ماندند که پیش

بنوبی نشسته اکثر مشغولی و گاه نفحات الانس میخواندند با اکثر فقره و درویشان کامل را انجا مواصلت  
 میبرد یکی سده ماه و دو روز و اقامت اجمیر اتفاق افتاد بعد حصول مقاصد معنوی از حضور فیض معجز و تبارک  
 بهیتم رجب سده الیه از اجمیر شریف حضرت شده باز دهم ماه مذکور درجی پور رسیده مشغولی در قریه ریس  
 سده ماه در انجا مقام فرمودند در ان زمان صاحب شد درجی پور و کوی ضیا الدین صاحب خلیفه  
 حضرت مولانا فیض الدین محمد صاحب قدس سره بودند و زی با او شان ملاقات شده مگر هیچ استفاده  
 نکردند از انجا و ماه شوال سده الیه در تجاره آمده و ماه مقام کردند در انجا پذیرا رفت رسید که در انجا و حضرت  
 نامی رسول شاهی در ویش صاحب کمال است باشتیاق ملاقاتش در انجا رسیده دیدند که مردی  
 بی فید شرع و بر سینه تن غرق بنزدیک گوش بود با سنگ مصباحیت داشت معذرا عالم استیج و عارف  
 کامل بود و در دم صد تا کرامت و خرق عادات از او میدیدند حضرت مولانا نیز بنیت استفاده تا یکماه در انجا  
 مقام کرده بجهت نشان حاضر میشدند مجذوب موضوع بغیر می نشاند و گاه بعباسیت شریعت و غیره  
 تواضع میکردند و زی التماس کردند که چیزی حصه بماند پیش شماست انکشت بر لب نهاد و شاخه خارجی  
 کردند بعد چند روز باز نزدی شدند مجذوب ممدوح این شعر عرب زبان را ند شعر دست از طلبند از م  
 تا کام من براید یا تن رسد بجانان یا جان ز تن براید ادا اکو در ر یو آری آمده چهار ماه مشغولی  
 تدریج اتفاق اقامت افتاد از انجا بجا بجا آباد تشریف آوردند سده ماه دیگر گاه قطب لاقط حضرت  
 خواجہ قطب الدین بختیار کاکلی و ده یوم بایرگاه حضرت مخدوم نصیر الدین چراغ دلیوی و یکسال پس از  
 برقرار فاضل لالو از حضرت محبوب الهی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء علی بنیاء و علیم صلاه  
 و السلام و ده روز در قدم شریف مقام کردند و در زمان اقامت شاخه بجان آباد بآباد و غلط صاحب  
 حضرت مولانا فیض الدین محمد قدس سره استفاده نموده اجازت و خلافت سلسله حقیقیه نظامیه فخریه  
 از شاخه بجان آباد در گنکو شریف رفته در مسجد و فاضل لالو از حضرت قطب العالم و مولانا  
 رکن الدین این قطب العالم که در یک روضه آسوده اند و از روح مقدس بندگی شیخ محمد صاحب  
 بن شیخ محمد نیر قطب العالم و بندگی شیخ داود و بندگی شیخ محمد پسران حضرت شاه محمد صاحب  
 که هر سه در روضه جدا گانه در گنکو فیض بخش عالم هستند و از عزرا پسران بندگی آو میسر  
 ابن شیخ علی ابن حضرت قطب العالم قدس سره که بیفصل از روضه حضرت قطب العالم و

در روزی پور و ملاقات  
 فاضل لالو و حضرت  
 فاضل لالو و حضرت

سده ماه و دو روز  
 و در روزی پور و ملاقات  
 فاضل لالو و حضرت  
 فاضل لالو و حضرت





در وقت بخت چو در کمران کاکل گذشت

واقع است جناب مولانا در مسجد خانقاه اقامت داشتند و قصبه کلیر از آنجا با فاصله قریب واقع است میفرمودند  
 که روزیکه بر فراز حضرت مخدوم رسیدیم هیچ چیز از نقد و جنس ندانستم بخیر یک گلیم یعنی لولی سفید از آریستانه  
 مبارک نذر نهادم سه روز بتواتر گذشت که هیچ چیز از خودی بجم نرسید روز چهارم شخصی قدری شکر آورد  
 بر فراز قدس نیاز کرد و عند التقسیم بقدر یک شکی بدست من نرسید آنروز از آن افطار شد بعد از آن  
 تا بخت بخیر و کم پیش وقت شام به آب چاه افطار میشد و یک سبب نه هرگاه دیدم که حالت رحمت بخش  
 و امان الله علیهم بیان از فاقه های متواتر قریب هلاکت رسیده احیازت دادم که شمارا برای حفاظت جان  
 در آبادی قریب و جوار در رفتن و سوال کردن اختیار است لیکن آنرا نیز نقتضی آخر روز سه وقت شام  
 شخصی از طرف دیه آمد و پرسید که مولوی عبدالرحمن که اهل ستارم و نشان دادند بر سر دیگری نان به  
 تا تخرش بقدر سه آدم آورده بود پیش ما نهاد سیر خوردیم و به آدم مذکور گفتم که هر روز همین طور خواهی شد  
 شخص مذکور تا سیزده روز دیگر به نقد طعام بوقت شام آورده میخوانید و اشتم که این دعوت از طرف  
 حضرت مخدوم است بر روز سیزدهم آورده طعام مذکور گفته رفت که چنین مفوضه دعوت کننده امر و مقام شد  
 فردا نخواهم آمد از قیاس فهمیدم که این پیام رخصت است لیکن چونکه بیک روز و چهل باقی بود یک مقام گیر  
 نموده عازم پانی پت شدم در پانی پت نیز چهار روز قیام نمودند از فرار بر انوار حضرت خواجہ جلال الدین  
 و حضرت خواجہ شمس الدین ترک و حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس اسرار بهم و دیگر بزرگان  
 انوار شدم و از آنجا براه نجیب آباد و قصبه جیثور رسیده بر فراز حلقه محمد امین صاحب دری بنایف شاه کون  
 صاحب آبادی قدس سبها با خلاص محبت شاه غلام احمد صاحب خاٹ و جانشین حلقه صاحب  
 مدوح زیاده از کنیاه اقامت نموده در آمد و سبها آمد و در خانقاه شاه عبدالباری صاحب قریب شش ماه قیام  
 نمودند اکثر از ارواح بزرگان امر و به اتفاق استفاده شد و پنجاه حیوان نانمانه تلیفه غلام غوث صاحب  
 قادری حال خوش داشتند باو شان بیشتر اتفاق صحبت افتاد اگر چه ناخوانده بودند مگر نسبت توحیدی  
 داشتند و حرف و حدیث بسیار میگفتند تا بلیف این کتاب بقید حیات بسته سلیمان الله تعالی و آب و کو  
 صفت الله صاحب نقشه نیز از آنجا ملاقات شده بود شخص با نسبت و متقی بودند و هر سه سال است  
 که در امر و به انتقال کردند و از امر و به راه مراد آباد و کاشی پور و غیره در پیرانج رسیده بر فراز فاضل انوار  
 حضرت سید سعید سالار خان قریب سه سال الغیر از سه ماه استفاده نمودند و پیرانج در پاسته آمده بر فراز

در وقت بخت چو در کمران کاکل گذشت

در وقت بخت چو در کمران کاکل گذشت

در وقت بخت چو در کمران کاکل گذشت

در وقت بخت چو در کمران کاکل گذشت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

پرانوار قطب فاق حضرت سید شاه عبدالعزیز صاحب دینی قدس سره الاقدس بنجاه یوم اقامت  
ایسید شاه غلام علی نبیره قطب ممدوح خلافت و اجازت سلسله قادریہ رذاقیہ حاصل گردید از پانہ  
در ردولی آمدہ بردگاہ عالم پناہ حضرت شیخ العالم مخدوم احمد علی صاحب توشہ علی نبیاء عالمیہ السلام  
دست شش ماہ اتفاق اقامت افتاد چونکہ خدمت جابرہ بکاش در گاہ دنیا مقبول است جناب مولانا  
چیل و زمستانہ بافضل نجاست مذکورہ استعفاء نمودند اجداد تمامہ چیل و زمستانہ و بہرین عیالہ نامہ و جسم حضرت  
جناب کرامت ماب تکلیف تمام و احترام تمام نموده از ذوالحجہ بیست و نہ استقامت کہ این عیالہ عیالہ  
ظاہری از حضرت شیخ العالم علی نبیاء عالمیہ السلام است و عیالیات باطنی آنحضرت زبیر زبان بکاش  
ہم دہ چنانچہ ذکر بعضیہ مواہب کہ بر حق و برکات غلطی حضرت شیخ العالم قدس سره القیروز و فواید مقرر  
خواہد آمد انشا اللہ المجید از ردولی شریف و شہرہ آہدہ ریفر از حضرت شاہ جمال گوچر قدس سره مقام  
کردند و قرار شاہ جمال گوچر بجان مرقوم نوراست کہ در آن حضرت شیخ العالم صلی اللہ عنہ جو فرزند و فرزند  
کنانہ شش ماہ کامل زیر زمین تفرق صورتی حق شدہ بودند و بعد شش ماہ قیامت گردیدہ از انجا  
در ردولی تشریف بردہ رونق افزوز و لا بہت آنجا شدہ و راودہ زیارت شیخ و روضہ قانیم او  
رضی اللہ عنہ کہ در سلسلہ پیران بستہ فایض گشتند و از او زیارت بزرگان ثانیہ نموده و برگردیدہ  
برخیز از حضرت سید اشرف جابگیر قدس سره القیروز سہ روز استعفاء و نموده و سلوک تشریف بردہ  
و خانقاہ حضرت شاہ کریم عطا صاحب اظہار عالمی سہ ماہ اقامت نموده زیارت عیالیات  
حضرات پیر محمد و پیر شرف و پیر عطا و پیر محمد پناہ عطا قدس سره پیر فیضیاب شدند و حضرت مولانا  
سید مہر و نہ کہ در آن سرکار مجمع تمامے ظاہر و باطن و منظر و رویشی و سلطانی است و در وقت آنجا  
سرکار کریمی ہمیشہ این کلمات بر زبان حق ترجمان میراندند کہ و حق صابرین و وار دین عوام و خواص  
خوشخواری و پر خوری بجز سلوک جای دیگر بدید و شنید تیرا مدالگم زو فو قم زو لا تقص غراب پروری و  
فقرا نوازی حضرت شاہ کریم عطا قدس سره برکاتہم و سلاماتہم و ذہن و دگاہ و دست  
استعدا و مولوی شاہ محمد پناہ عطا صاحب لی عہد حضرت شاہ صاحب معظم طال بقا و توفیق  
کمال ظاہر و باطن شان ارشاد میکردند از سلوک و زمانہ پوز فو قیارت قدس سره العارفین حضرت  
مخدوم خسام الحق مانگپوئی و زیدہ الواصلین پیر فیض الدین و دیگر بزرگان آنجا قدس سره

در بنیاد علم و فن

لهذا چند روز بهمان حال ماند روزی با اطلب قرین پنجاه کسان بیلدار آمدیم هر سه بر وجه بود و ارباب  
 گشتن نیز پنج برکنده باز زمین برابر کردند عند التحقيق معلوم شد که دار و نقد حسین خان فرستاده بود و دیگر بگویند  
 که بر آن سائبان کاهی افتاده بود بحال گذاشتند در جهان سائبان غارتخانه میشد و سکر و ما و اسب  
 حضرت مولانا و اتباع شان بود و هر چند مردم معتبرین همچو سید شاه سلطان صاحب بیگ سائبان با عفت  
 شدند که در که ام سجد و خاتمه پنجاه مساجد شهر که پس با شد نقل مکان فرموده شود هرگز مقبول نرفت و فرمود  
 که با هر برقی اینجا نشسته ام هرگاه امر بخواست خواب شد بپروان لکنتو خوانم رفت هر جا که بر منی او باشد  
 مولوی حمت بخش رفیق قدیم که خاستن مان حضرت بودند بحضور عرض نموده که در اینجا سائبان بی قید است  
 نگذاشت اسباب بود با پیشل مکان ندارد اگر حضرت نقل مکان نمیزد مایند من هر دم در مسجد بودی  
 چای محفوظ مقرر کرده اند فرمودند اگر رفاقت من منظور است وین ویرانه باش والا اختیار دار  
 گفتا تا چار ترک رفاقت کردم عند الاستفسار اسباب که تحویل خاستن مان فرمود فرمودند ملاحظه سبب  
 نیست همه مال تست بهر الا کلام الله مجید و مثنوی شریف و شرح مقصیده که اکثر مشغول میباشد اگر منی  
 تو بود آنرا بگذرا و چنانچه مولوی حمت بخش فرمود سوای کلام الله و مثنوی معنوی و شرح مقصیده و کتاب  
 دو صد جلد کتابهای سربیک فن و بالکل طر و ف و پارچه و غیره فراهم ساختن بر سر من و در آن برداشتن  
 شمس الدین برادر زاده اش مرید و خادم حضرت مولانا که در آنوقت خدمت گزار بود نیز هم ای عم  
 خودش ترک رفاقت کرد میان قتیج علی صاحب و حاجی غلام محمد بخت حضرت قیام نمودند و شمس  
 مسجد بهمان حال بود که موسم رشکال سید کاتب الحروف بچشم خود دید که در سائبان حیدر آباد  
 همیشه حضرت و بان حال تکیه کلاان صابری بر استاده مسجد بنا ده بالایی آن شخصی است تا سائبان نماز  
 خشک ماند و هنگام رسیدن وقت نماز مصلیان آب از دست و ور کرده و فرش لوبیا گسترده تا سائبان  
 کترین و حمایت الله خان مرحوم و دیگر خدام هر چند با صراحت گذارین کردم که برای شب خوانی حضرت  
 فرش تحت یا چار پاکی گسترده شود تا بستر از سیداب محفوظ ماند فرمودند من تمام بر خود و تحت رحما پای  
 پانده ام چه ضرورت است که برای رقیق تکلیف چند روزه تنه و منع نمایم جایی باگ و صامت برای  
 نماز می باید گو برای شستن نباشد تمام موسم رشکال بر عین عنوان گذشت در بها خالت شکستگی بوی  
 مسجد تیار به ششم محرم سنه ۱۰۰۰ هجری سناخ بلوی رود فضل پیشین گفتیش بن بود که حضرت مولانا

از کتب معتبره  
 کتبی معتبره

بعد از نماز ظهر بمحفل و سالیان مسجد مراقب نشسته بودند پیش دروازه مسجد که شارع عام است از آن  
 راه علمای بیرون می آمدند و سالیان علم قریب و و صد کس مسلح و احاطه مسجد را زده بزن گویان سالیان  
 مسجد را محاصره کردند و پیش پیکار کشیده قصد قتل حضرت مولانا نمودند و از آنکس بیگ میان فتح علیه صاحب  
 نزد حضرت مولانا حاضر بودند یکی از سیاه پوشان گولی بدوق یا تپانچه مرکز دوی بالای دوش حضرت گذاشته  
 یروید از مسجد رسیده دیگران حربه بشیر یا بیار را زدند مگر جبریم مبارک حضرت مولانا نمیرسد و مرزا موصوف  
 میگویند که ام سید خلی بی مانل بود که فقط از حربه آنها میگرد چنانچه بر ساق پا و دیگر اعضا میزد مرزا کائن بیگ چند  
 ضرب بشیر زدند مگر یکا نگرفتند و همان حال میان فتحعلی و مرزا مذکور دست گرفته حضرت را از هر قبه برداشته  
 و حمارین حفاظت غیبی دریافتند متفرق شدند و بر شاه تاج الدین احمد صاحب و خا و جمین و پو خان  
 و عبد الزاق و غیره که بیرون سالیان شده بودند دست تقدی دراز کردند چنانچه بر سر میان عبد الزاق  
 زخم بشیر زدند و کلام آنکه و بشیر و پارچه و غیره اسباب ایشان بخت بردند و بر سر پو خان صاحب نیز  
 ضربت قبضه بشیر رسید که خون آلوده گردید بعد فتن آنها حضرت مولانا مجروحان مذکوران را بخون آلوده  
 دیده فرمودند که اگر بیرون چهره نمیفتند مجروح نمیشدند و در حق ظلمه مذکورین حرفی بر زبان نیاوردند مگر آنکه  
 آنها را راه سلوک و احسان کرده بودند لیکن بالفعل شهادت مقدس خود و اگر دیگری در حق آنها بدگفت  
 مع حیف فرمودند بد وقوع این واقعه در ششمه هجری در عهد ابو المظفر مغیر الدین غازی الدین حیدر شاه بن  
 خلد و کان بیکم خباب عالیله باو شاه بیکم صاحب محل خلد مکان با شهم سید فضل علی خان بهادر و در  
 سر کار بیکم صاحب مسجد مذکور از سر نو تعمیر گردیده در ششمه هجری مسجد سقف دالان در دالان مرتب گشت  
 و در همان سال کتاب الحروف از سرکار شاه زمین حضرت یافته بوطن خود رفته پنج سال را بنحو گذراند  
 بر احوال احوال حضرت که درین پنجال بطور رسیده باشند مشاهده آگهی نیافته اند و نور پادشاه  
 قدر اکتفا نموده از تاریخ شرفیابی حضور پرنور بعد از مراجعت وطن و نور ثانی اندراج خواهد نمود و نشان الدالو  
 نور ثانی ششمی بر سر معبد اول و اوقات شبانه روزی معمولاً و می منی الهه عنده و آن  
 حضرت مولانا و مرشدنا بعد نصف اللیل را استراحت برخاسته پس ز فراغ طهارت و غیره ضروریات اول  
 و در رکعت انفل میگزاردند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار میخواندند بعد سه مرتبه نیت شده و چنانچه بطور  
 بهر اشقی در کلو انداخته به ترتیبی که در اجابت و تسبیح برده علمیده ترقیم می آمدند و تسبیح شروع میکردند

در ششمه هجری و تاریخ شرفیابی حضور پرنور بعد از مراجعت وطن و نور ثانی اندراج خواهد نمود و نشان الدالو نور ثانی ششمی بر سر معبد اول و اوقات شبانه روزی معمولاً و می منی الهه عنده و آن حضرت مولانا و مرشدنا بعد نصف اللیل را استراحت برخاسته پس ز فراغ طهارت و غیره ضروریات اول و در رکعت انفل میگزاردند و در هر رکعت بعد فاتحه اخلاص سه بار میخواندند بعد سه مرتبه نیت شده و چنانچه بطور بهر اشقی در کلو انداخته به ترتیبی که در اجابت و تسبیح برده علمیده ترقیم می آمدند و تسبیح شروع میکردند

سب از این نوع کرم که در بلاد ایران و قفقاز هندوستان ایالات روسیه و چین و گنگا

[illegible]

صد بار این دو بیت بخوانند سه عقوبت مکن بخواند آدم پدر گاه تور و سیاه اندم به سیاه مرام  
نور گران سپید بگردانم ز در گشت ناسید به بند و بندش تسبیحات مذکوره بخواند شصت شب  
یا زده مرتبه در روز مذکوره صد بار یا عباد الله رحیم الله اعینونی یا اولیاء الله قدس  
الله اشراک کما اعلمتونی واسم پاک فرید الدین گنج شکر و ست اسرار به بعد در صد و هشتاد و دو  
بهره پیش تسبیحات مذکوره بخواند شب چهارشنبه او یا زده بلرزد و بخواند صد بار یا د لیل  
الاحقرین و یا محیب المضطربین و یا غیبات المستغیثین و یا کاشف الهمم و هیئت  
میخوانند بعد تسبیحات مرقوم الصبر و ثبات تجب بمول حضرت بود که فایده نام برگان  
میخوانند و فایده ای که بگویم و یا ای آرواح من بحال الله فی العالم مسکون است السیرت  
الطین الشکر و زردی قدس سره **فاته السلام علیکم یا اهل**  
**الاه الا الله** و اهل الا الله یا اهل الا الله کیف و حمد ثم قول لا اله الا  
الله الحق لا اله الا الله لا نعقر لمن قال لا اله الا الله ولا نستلبنا قول لا اله الا الله محمد  
الرسول الله هو الا قول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء علیم و ترکیب  
معمولی این بود اکثر اوقات اول سوره والضحی و اکثر اوقات بعض اوقات پنج  
احیای سه خانه و مغز و بین و فاته خواند و فاته مختصرین غایب خواند اللهم بلغ و اکمل  
نواب علی و الحق و الحق هذه الحقه الى ارواح جمیع الانبیاء و المرسلین علیهم الصلو  
و السلام خصوصاً الى ارواح سیدنا و علما و شفیعینا و ملا و ناک و علما و ناک و فاته اخیرت و  
شاه صد و فاته صلی الله علیه و سلم و الى ارواح الیه و انجلیه و ارواح و فاته و فاته  
اهل بیت و حمد و مویله و امه و امیه علی نبینا و علیهم الصلو و السلام و الى ارواح  
والذین ماسد و مریتم سیدنا و علما و الى ارواح فاجت یار و زاده امام و چهارده  
معصوم و خلفا الراشدین المؤمنین و الى ارواح جمیع اهل بیت النبوة و الى ارواح اولیاء  
امته فی جمیع اقطار الارض من مغاربها و مشارقها علی نبینا و علیهم الصلو و  
السلام خصوصاً منته محبوت سبحانی قطب بانی عویش هذا ای شیخ سید محبوت  
شیخ محمد الدین عبد القادر جیلانی علیه السلام و علیه الصلو و السلام و الى

در وقت نماز اول صبح و آخر وقت  
در وقت نماز اول صبح و آخر وقت







افروختی به دستگیر و برهما توفیق ده به جرم بخش و عفو کن بکشاکش اسی سعادت بخش جان انبیا  
یا بکش یا باز خواهم یا بیا به خوشتر از سر و بهان آنجا بود که تریا با من سرو سودا بود و ابتلا هم یکی آن  
العیات اسی ذکر از ابتلاست چون انانث و گاهی از یکپاس شب بقیانده و اکثره چهار کفری  
شب باقیانده چنانکه معمول درین شهر یعنی است اذان فجر همیشه بنفس انفس خود میگفتند و تلفظ کلمات  
اذان بکمال تأنی و تدیرج میکردند یعنی بعد گفتن هر لفظ انقدر توقف میکردند که سامع اجابت اذان  
نحوی کردن تواند بعد از اذان بخوانند **بسم الله الرحمن الرحيم** **الحمد لله رب العالمين** **والصلاة والسلام على**  
**الوسيلة والفضيلة والرحمة الوحيه وابعدته قارنا محمد و آله** **عليه السلام** **والصلاة والسلام على**  
**الاسلام** **صلوات الله وسلامه على محمد وعلى آله** **عليه السلام** **والصلاة والسلام على** **الاسلام** **صلوات الله وسلامه على محمد وعلى آله**  
بعد طلوع فجر یعنی نمود پدید صبح صادق که تاوستی بصارت چشم خود می دیدند و بعد از چهل نظر  
بگوایی بیان مداریش که مرید و حاضر باش حضور بستند در اول وقت نماز میگذاشتند و کیفیت  
قرائت قرآن و نماز را از حضرت خست سنت های موکده بدین طور بود و در نماز مجرب و  
جمعه در رکعت اول **سورة من قلنا** و در رکعت دوم **الشمس** و در رکعت سوم و چهارم **سورة**  
در رکعت اول **سورة نون** و در رکعت ثانی **اذا السماء انشعبت** و گاهی **اذا الشمس كبرت** و در رکعت  
در اول **عمر یساعون** و در ثانی یکی از هر دو **سورة مذکوره** و بر فرد و شب در اول **الحسب الله**  
و در دوم **والضحی** و **الم نشرح** بر فرد و شب در اول **سورة ملک** و در ثانی یکی از هر دو **سورة کور**  
و بر فرد و چهارشنبه در اول **عم یساعون** و در ثانی یکی از هر دو **سورة مذکوره** و بر فرد و پنجشنبه در رکعت  
اول **عم یساعون** و در ثانی یکی از هر دو **سورة مذکوره** بخوانند و گاهی ناوار تبدیل **سورة** در شب  
و یکشنبه و سه شنبه و چهارشنبه میکردند و در نماز ظهر در رکعت اول و الضحی و در ثانی **الم نشرح** و در رکعت  
و در نماز عصر نیز و الضحی و **الم نشرح** بیشتر معمول بود و در نماز غروب **انما اظلم النکات** و **انما اظلم النکات**  
سواي ثبت یا مختلف بخوانند **نکات** و غروب شب و شبینه و غروب و در غروب شب جمعه  
**قل یا ایها الکافرون** و قل **سوالله اخذنی** خوانند و در نماز عشاء شب و شبینه و شب جمعه و الضحی  
و **الم نشرح** **الانعام** داشته باشند یا **انما اظلم النکات** و شب روح مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم طواف عظام  
متوجه میباشد و در روزهای **ایا و التبت** و **ایا و التبت** و گاهی از اخواب و گاهی محمد

نکات قرآن و نماز  
در نماز  
و غیره





ششیر با گرفته حاضر میشوند و هر که از سر سلاصل صغایکند پنج ایمان و پیر و شاهانای دین و پیرا بر کسند  
 کشتان کشتان بمستقر سقر میزند خدمت مولانا فرمود که چنانست که دیدی **س** سنگ را بخوف این دم و نظر  
 شد مثل سنگون اندر سقر ای حسام الدین تو دیدی حال و حق نمودت پانچ امثال او ۴۴۰  
 دیگر میفرمودند که خواننده مشغول باو ام القراة ولی میباشد فقط و پروت عطلین بجای شغولی در فحالت الناس  
 و غیره کتب از جنس تذکره الا و لیا ممول بود تعب یک پاس و در بر آمده چیری تناول فرموده چهار پنج گهری سبزه  
 استراحت میکرد و گهری پیش از دو و پیر میدارنده از بیت اخلا و طهارت فراغت کرده چهار رکعت  
 نماز چاشت خوانده با استقبال نماز می نشستند و در استقبال ظهر تسبیح گرفته  
 هزار بار نام حضرت اوس قونی قدس سره و اسماء شجره قادریه و چشتمی خواندند و در روز  
 سه شنبه اسم مبارک فرید الدین گنج شکر بقدر عدد و نام که نصد و هشتاد و دو میشود و هر روز نام مقدس شیخ العالم  
 قدس سره بدین عبارت پیر کیر شیر کیر و سبکیه سبکیان حضرت شیخ العالم محمد دوم احمد عبدالحی علی بنیاد السلام  
 لا اقل یا زده مرتبه و اکثر احدی معین نیست میخواندند بخود رسیدن آفتاب بر نصف النهار که از روی دایره  
 بنهدی که در صحن مسجد کشیده شده است معلوم میشود اذان میشد بلا توقف برخاسته چهار رکعت سنت ادا  
 کرده امامت ظهر میکردند و بر فور دادن سلام اندرون مسجد رفته و در رکعت سنت و بست پنج بار اللهم  
 اتا جملک فی بخوریم و خود یک مرتبه و در خوانده بر مصلی رو اقبله مراقب نشیستند و دیگر هر که ام که بخوانست  
 شریک مراقبه میشد و در واز نامی مسجد میزدند اکثر یک پاس روز باقیانده و گاهی یک دو گهری کم پیش  
 این جلوس میکرد و بعد بر خاسته در حجه تشریف برده هر چه خوردنی میبود تناول میفرمودند ازان بعد اگر نماز  
 عصر و قده یک دو گهری میبود پیش روی مسجد نشسته تاس تا کو میسوزیدند و قریب وقت عصر برخاسته  
 بعد فراغ استنجا و وضو انتظار اذان میکردند و بعد اذان بعد چهار رکعت و قده ساخته و ای عصر میفرمودند  
 و بعد فراغ آن دست برداشته دعا میکردند و بست پنج بار دعای مذکوره میخواندند من بعد تا مغرب بظلمه  
 فارغ می نشستند اگر مردم آمده حاجت خود ظاهر میکردند و بیوا اما از هر یک باب میخواندند حضرت جواب  
 شافی هر یک میدادند و بعضی کسان سبق رساله آنحضرت میکردند بعد نماز مغرب و در رکعت سنت خوانده  
 و بست پنج بار دعای مذکوره خوانده بر مصلی مراقب رو اقبله می نشستند و دیگر هر که ام که میخواست در این جلوس  
 هم شریک میشد بعد ازان دو گهری شب گذشته اذان غشا میشد و اوقات سر از مراقبه بر میداشتند بعد

در نماز چاشت  
 در نماز چاشت  
 در نماز چاشت

چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت خوانده سوره ملک و یکصد و سی و پنج بار اللهم انی استعینک فی شئوهم و  
 کتو و یک من شئوهم و چند بار یا بدیع العجایب یا خیر یا بدیع خوانده بر لبها ستر است و را میشنند و شستگان  
 خدمت فراهم شده با لیدن دست و پاچی بدن مصروف میباشند و قفسان انوار و ستمان کلام که بار  
 مانند پروانه تا برگرد شمع هدایت و زانهم می شنند و اینوقت حرف و حکایات بر خوانند  
 بود اگر مخاطب صحیح می بود و قانع سلوک و تقوی و معانی آیات و احادیث  
 مشکله و حل شبهات علمای فرمودند و الاسماعت اجله و اسمایه حشیشیان ذکر میکردند  
 متوجه میمانند تا آنکه میان اسد الله صاحب مرید و خادم خاص که بخدمت پاکبانی اختصاص نفر از بودند  
 حاضر آیند همین که میان اسد الله صاحب دیده حاضر گردیده قدیموس میشدند از شایسته که آب تدیج بر پاش  
 یعنی دیگر خدمت کنندگان دست بردارند پس حاضرین رخصت میشدند و در بعضی که یکبار شب میگذشت  
 اندرون پاشانی که برای خواب مقرر بود و چند بار بیدار شده حال شب می پرسیدند همین که بخوابد و پیر میزد  
 برخاسته به بیت اخلاص رفته و طهارت نموده موافق معمول که بالاگشت مصروف میشدند در آخر عمر سوا  
 نمازهای مذکوره دیگر نوافل نمیکردند بلکه چهار رکعت نفل بعد نماز عیدین بجاعت گزاردن اقامه ستر  
 معمول بود و در رکعت اول تسبیح اتم و در ثانی و آتش و در ثالث و اقصی و در رابع قل هو الله احد  
 و بعد تسبیح رکعت صلوة العشق نیز مخفی خوانده اند اگر چه بیان آن بزبان مبارک نفرمودند که چنان کنیم  
 بلکه مخصوصین دیده اند و در وقت تعلیم صلوة اعمال کجکول و مرتع که کمترین با حرف بحرف تلقین فرمودند  
 طریق آن بدینطور دریافت شد که به نیت نازکی که گفته شماک اللهم خوانده سوره فاتحه شروع نموده هرگاه  
 برادرتا الصراط المستقیم پسند نکند از ادبنا الصراط المستقیم یا خیر تیر نماید که تاب بستاند و بر زمین بنشیند  
 بعد فاتحه باز ایستاده از صراط الذین انعمت علیهم شروع نموده فاتحه تمام کرده سوره انا انزل نعم سادو  
 بعد تمام رکعت بنشیند و التحيات و در و خوانده سلام و بعد معمول حضرت مولانا بود که مابین عصر و مغرب  
 اسماک کل و شرب و مابین مغرب و شمس اسماک کلام میفرمودند و عند الاستفسار فوائد آن بسیار  
 نموده اجازت داد که هر که بران عمل کند لطف بسیار خواهد داشت یکی از فوائد اسماک بین العصر و المغرب  
 است که تمام عمر انسان بمنزله یک روز است و اینوقت اخیر فاتحه روزگوار فاتحه عمر وی است و هنگام  
 تنوع هر کدام وقت که باشد مختصر آنرا وقت عصر میدانند پس اگر عادت نکند روزی وقت عصر ترک اکل و شرب

نماز عیدین  
 چهار رکعت نفل بعد

بیان صلوة العشق

عمل اسماک کل و شرب  
 بین العصر و المغرب

خواهد بود وقت نزع هر زمان که باشد از فریب و مکر شیطان محفوظ خواهد ماند و حسن خاتمه عبارت از همین است  
 زیرا که در آن وقت هر چهار فرشته آب و وانه و قدم دوم الوداع میگویند و در آن وقت کشتگی و تشنگی که در تمام عمر  
 دیده بود پیش می آید آن وقت البیس قویافته جام شراب و طعام حرام بخورد و میگوید که اگر کلام کفر  
 قبول کنی جوع و عطش تو نباشد نم نس که آنکه عادت ایشان اساک بین العصر و المغرب باشد و در نظر ایشان  
 همین وقت پیش خواهد آمد و خواهند گفت که این وقت زمان خوردن آب و طعام نیست و شام قریب است  
 و اگر همراه اساک اکل و شراب مساک کلام هم باشد نور اعلی نور بر تو بر همه خطبه تصدیق انصرت رضی الله عنه  
 که همیشه بخوانند اینست خطبه اولی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذي أسرى بعبد  
 ليلاه من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذي بامرنا حوكة ليريه من البيت  
 الله هو السميع البصير هو الله الذي لا اله الا هو طالع الغيب والشهادة هو المجدد  
 الرحيم هو الأول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم وأشهد أن لا  
 اله الا الله وحده لا شريك له وشهد أن محمدا عبده ورسوله صلى الله تعالى عليه  
 وعلى آله وأصحابه أجمعين قال عز وجل من شهد بي بالوحدانية ولك بالرسالة  
 دجخل الجنة على ما كان عليه من العمل الله تعالى جواد كريم شهد بك بركته وبرحمته  
 وعلمه بين خطبتين که محل اجابت است بر انگشتان شمار کرده ده بار می خوانند اللههم ائمتنا قبل  
 موتنا خطبه ثانی الحمد لله الذي له الامانة الحسنى والصلوة والسلام على رسوله  
 محمد بن عبد المقام الاثنى قال الله تعالى ان الله وفلا لا اله الا الله على النبي وآله  
 الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما اللهم صل وسلم على محمد عبدك ومن صلى و  
 صام اللهم صل وسلم على محمد عبدك ومن قعد وقام وعلى آله الطاهرين  
 وأصحابه الطاهرين خصوصاً على أولهم وأفضلهم بالصديق أمير المؤمنين  
 أبي بكر الصديق وعلى الشيخ الساطع بالصدق والصواب الذي كان رأيك موافقاً  
 بالوحي والكتاب أمير المؤمنين عثمان بن الخطاب على كتابه والحياء والإيمان  
 جامع البيت الفرم ان أمير المؤمنين عثمان ابن عفان وعلى مطهر البيت و  
 أمير المؤمنين عثمان بن عفان أمير المؤمنين عثمان بن عفان على أمير المؤمنين عثمان بن عفان

خطبه حضرت عثمان بن عفان

الشَّهِيدَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ أَيُّ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَيُّ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى أَهْلِهَا  
 سَلَامٌ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَعَلَى عَمَّتَيْهِ الشَّاهِدَيْنِ بَيْنَ النَّاسِ الْحُزْنَ وَالْعَبَاسَ  
 وَعَلَى السِّتَةِ الْبَاقِيَةِ مِنَ الْعَشْرِ الْمُبَشَّرَةِ وَسَائِرِ الصَّابَةِ وَالْمُتَابِعِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ  
 اللَّهُمَّ انصُرْ مَنْ بَصُرَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ وَأَخْذَلْ مَنْ خَذَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَلَا تَجْعَلْنَا  
 مِنْهُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِرَحْمَتِكَ اللَّهُ إِنْكَ اللَّهُ يَا مُرَّ الْعَذَابِ وَكَوْثَرِ الْإِسَاءَةِ وَالْقُرْبَى وَيَسْهُلِ  
 عَنْ الْفُتْنَاءِ وَالْمَكْرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ أَذْكُرُ اللَّهَ يَذْكُرْكُمْ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ  
 لَكُمْ وَلِكُمْ وَاللَّهُ تَعَالَى أَعْلَى وَأَوَّلَى وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَكْتَمُّ وَأَهْمُّ وَأَكْبَرُ  
 بر روز جمعه تعطیل مراقبه ظهر میشد و بر روز سه شنبه نیز نسبت دیگر ایام تعلیل و جلسه مراقبه میگشت و بعد فراغ  
 نماز جمعه طبع شریف متوجه سماع میگردد و در جواب سجد منتظر قوالان می نشستند اگر در رسیدن آنها تاخیر  
 میشد شیخ غصه علی بانشی خان و غیره مریخ می شد آسمان بابر خواننده حاضر الوقت بی غرامی خراب  
 می سرانیدند همین که حضرت را اندک ذوق میشد حالت ابله لان حضرات تفریح میگشت در مسجد یا نزد تخیل  
 و طبیان می نشستند و به گاه قوالان میرسیدند در مسجد نشسته با غرامی می سرانیدند بعضی علمای قشیرین ترا  
 محل اغراض و سوی ظن پیدا شد با معنی که غرامی حرام اتفاقی است مولانا باین تشریح و تقوی را  
 غرامی در مسجد روا میدارند و مستعد آن معنی شدند که از طرف حاکم مابعت رسانند چنانچه بعضی کسان زوایا  
 مقتدا الدوله بهادر و درین باب استدلالی کردند پذیرا نشد بازخواستند که بقوالان ضرری رسانند با شتاب انشی  
 حضرت مولانا فرمودند که اگر چه در اینجا بیت مطلق غنا و مطلق مزار میریزد محققین علماء اشتباهی نیست و در  
 من اگر بیرون بیرون است می بود گاهی نزدیک آن میگردیدیم با آنرا فعل تغییر و خلفای راشدین و سنت  
 پیران طریقت خود دانسته و از روی فائده باطن مفید تر از لواقل کاشته میشوند و بهر گاه چنین شد  
 و جوی برای متناع آن در مسجد هم نیست لیکن چون مروج از نافی می گنبد و غیبت و سوی ظن مبتلا میشوند  
 نمینوایم که من موجب محبت کسی باشم با محبت من بقوالان کسی ایذا رساند لکن ترک کرده چنانچه  
 در یک جمعه اول مرزای و غیره قوالان را از خدمت کرده ملول نشسته بودند و تحقیقین مولوی یعقوب صاحب  
 رود او می جستی صابری که بجنب مولانا عقیدت زیاده از ارادت میدادند بجنورشان حاضر شده پرسیدند  
 که آیا حضرت ترک سماع فرمودند که امر و جمعه نا محبت حضرت فرمودند چه کرده آید که سوا سجد درینجا

ذکر حکایه روز تعطیل



در اینجا مکانی نیست و آن صحبت سماع در مسجد مردمان غیبت میکنند و اراده ایذارسانی بقوالان میدارند  
والا من زیاده از سماع در هیچ شغولی فائده نمی یابم قدر ویش بر جان در ویش بنابر عزاست مردمان  
ارگناه و حفاظت قوالان از ریج نخواهم شنید مگر او صاحب موصوف عرض کردند که نسبت حضرت را  
کسی نخواهد دانست و مردم منکرین خواهند گفت که در آخر کار جرئت سماع بر مولانا تحقق شد که ترک آن  
گفته اند و درین امر دو قیاحت عمده پیدا خواهد شد یکی منظمه اینکه خواجگان چشت علیهم الرحمة بهواسطی نفس  
ترکب فصل مشیت میشوند که مولانا طریقه آنها گذاشتند و دوم اینکه از ترک سماع یقیناً ریج بر دل حضرت  
خواهد رسید و از ریجش دل کامل غیرت الهی بچویش می آید که بر آن ابعاد و خاص میرسد اگر چه خیال  
است ز نیر سجد شسته استماع غنا فرمایند جناب مولانا بعد تا مل بر بنیعتی را رضی شدند فاسم علی کمالی  
و غیره برادر زاده های متعدد قوال که بعد ساز حاضر بودند بر فرش زیر چوپتره نشسته شروع سرود خوانی  
نمودند و حضرت تیر در اینجا نشستند و با استماع کلام حافظ غفر الله له که بر زمینیکه نشان کفایت بود  
سالها سجد صاحب نظران خواهد بود و آنقدر رقت گردید که کیفیت آن حضار مجلس میداند و پس  
از آن روز معمول چنان شد که بوقت محفل آنحضرت در صحن مسجد بدو از تکیه زده می نشستند و قوالان را  
بر چوپتره و هلو که خارج از مسجد متصل چاه واقع است می نشاندند از آنجا که سماع باشراط استجاب است  
و بفضل تعالی درین صحبت تحقق شرائط آن از زمان و مکان و اجتماع اخوان و نبودن سموع از پیش  
منعی عنه و بودن قوالان نماز گذار و آمدن آنها بلا طلب نگرار و خالی بودن محفل از شور و شغب و  
کلام دنیاوی و متوجه بودن حضار بطریق ادب بطرف آفریدگار بر رعایت اکرام و احترام صوفیان  
صاحب حال و متمتع شدن به هر یک قوال بلا طلب سوال با دیگر آداب مشروطه شریعت و طریقت  
که تشریح آن در نغمه عشاق مندرج است قرار واقعی یافته میشوند تا تاثیر این صحبت بابرکت مخصوص  
بید و نشان ارادت مند و مریان عقیدت پیوندینود بلکه عوام و خواص از اهل اسلام سنی و شیعه و یهود  
و جهود حظ وافزونصیب متکاثر بر میداشتند چنانچه بعد وصال آنحضرت تیر سبت مجلس بر آن قرار  
که بود + سبت مطرب بر آن ترانه بنویزد و آنچنان قوالان سه چوکی که اکثر آنها می دانستند مقبول و مطبوع  
خاطر حضرت بودند و حاضر باشن ای سبتند یکی چوکی محبوب بخش حسین خان و حسین بخش دوم چوکی  
لطیف الله تابینا معمر زکی و مغلو و غیره و پلشش سوم چوکی ختاب خان و نور خان و داری خان





نوم در تصور همین شغل ماند و مغز اولت چند روز اثر آن نادر خواهد بود انشاء الله تعالی برای شجوه و تقو و مجرب و  
ستیدن خبر کم شده بچینش سیزده بار آیه کریمه و اذکر بیک اذانست اول و آخر دو دست بار بخواند  
و دستک زند لیکن شرط اینست که مجرب و کم شدن خبر صاحب مال خبر کند هر قدر که ویر خواهد گذشت تا شیر  
کم خواهد شد شفا بکل من الله صلی علی محمد و علی آل محمد بعد بکل در و دار و عدد کل علیه و شفا و با سخن از زنانه و یا سخن از سیه یا زوجه

३	१०	२	०	०	०
०	०	१०	३	२	१
३		०	०	२	०
२	०	२	०	२	०

100

10

علاء الدین محمد بن علی  
بن علی بن علی بن علی

که بخیر جای برزخ من چیت لایق شست و شستن میوکل علی الله فموجباً فاعمل الله کل شیء قد اکثرت ذرات ان الجناح  
 معنی مفید توکل و موفق برای صفت تقوی است سه سه که رسیدن حق و تقوی از یه ترسد اینست  
 جن و انس و هر که دید و لیکن غمیت و دست در توکل صدق حال و تقوی شرط است چنانچه شان اول  
 آیه مذکور به بیان است که یک صحابی برای خریدن غله گندم دو چهار شتر همراه گرفته در شهری رفته بود و در آن  
 صاحب بن و جمال بریام خود سه راه نشسته بود و نظرش برین صحابی افتاد و باغبی که دید که گندم خود را  
 این می و راه حشر آن بسیار و بگو که غله از خانه ما بگیر هرگاه آغز دانه و ن خانه رفت قتل و روانه بیرونی بسند  
 کنند و زن حبسه مذکور از آن مرد گفت که اگر ای صاحب محبت زنا کنی هر دو شتر تو از گندم پر کرده و هم فروختی  
 هر چند انکار کرد پیش زنیست به تهدید و وعده اگرشش کرد و الوقت آن مرد از غلبه تقوی غم بر نیاورد  
 که اگر کار دیا شتر و یایم آلت جوابی که قطع کرده پیش آن زن بنیاد نه و از نشانه طایفه نامم الا شاه  
 از زن مذکور گفت که من مرد مسافرم و بی زن و از شبهه اند اگر شده است آید اول صدقانی و  
 اگر بعد از آن هر چه منی تو باشد آن زن خود را از راه و آب داده و بجان خلوت نشاند و دست  
 دست گرفته و خواست که قطع آله کند از غیب دیوار پر روی او کشاده شد و منبج یافت از آن بیرون  
 دید که شترانش را از گندم بر سر راه ایستاده اند و بار گرفته بجان آورده و بجنود آنحضرت صلوات الله علیه  
 حضور صلوات فرمودند که این زن غیبی است که بعد از تقوی تو جدا عتایت کرد و دست و اینست  
 در حالین ماجرایی آورده است من شوق التخیل که محتاجا الایه اجازت تهم الا ان الله جل  
 انی انست من اطفال ملین به شیطریق موجب فرموده اند که روز بعد اهل حاجت با اتفاق یازده کسان یا  
 یازده نمازی در در بند و دلسوز از صبح در مسجد نشسته تا شام بایر قریعه که ممکن باشد یک کت بپوشان  
 بار بچانه و سواهی فروش کلام نکند و از مسجد بیرون نشوند مگر بعد از شام لیکن شتر آیتست که خاتمین بخاری  
 نباشند بل آنها را لعنم فیس بخوراند و بآدن حق محنت خوشنود سار و تا بدیل متوجه شوند بآرمی حصول  
 مراد خواندن یا فعال نیز بپست به ان آخر است و یکبار در و خوانده بوقت معین بپست و یکبار بخواند  
 با و نوات دیگر غیر معین خوانده باشد آیه که یه و افوض الی الله ان الله یحب الیها و کماله و قات  
 در زبان حق ترجمان بود خواندن آن بقدر منع اعداده یکصد و یکبار در و اول و آخر وقت قفل  
 بر شکر حال فرموده اند به چند اجازت به افعال و دعوات و غایب شود و بپست مولانا از تیر و اطفالین

الحمد لله

عبدالله

یافته بودند مگر التفات خاطر بطرف او را ده عزائم خوانی اصلانداشته بلکه سالکان طریقت را از چنین اشتغال که ظاهر مانع استغراق بهشتی باطن است مماثلت میفرمودند الاثر باین مبارک عرافت انیمینی داشته که عامل قصیده برده و سوره یسین هتم لیکن مجد الله گاهی برای حاجت دینی و دنیاوی خود بخواند مگر لا شرفاء الله ولا شرفاء الرسول صلعم اجازت سوره یسین حضرت پیر و مرشد قدس است اسرار هم را از بد اشتهای سهار نیوری رسیده خواندن آن بر سه طریق است زکوة سوره یسین بدین ترتیب است که یک عالمی جمالی را تحت تاثیر انطواء و اسبیکه طری و ادعا نوشته اند نیست که قد بخواند طریق اول به شیوه که در اینجا مذکور است و یکبار بخواند روز دوم همان وقت و باز هر روز یکبار بعد از آن زیاد کرده باشد تا چهل یکبار رسانیده یا تفسیر یکبار یکبار تا آنکه روز ششم وقت یکبار بخواند رسید بعد هر روز یکبار مداومت داشته باشد و بلاعذر تا غایت کامل خواهد شد من بعد عندا حاجت بهمین بطور بخواند طریق دوم آنکه هر گاه برای فهم خود یا دیگری خواندن منظور باشد در کای شب یا شب شصت و یکبار یا در روز یا زده گانه اول آنرا بخواند انشا الله تعالی تیر مرتب هر او خواهد رسید در زکوة و خواندن احتیاط گوشت و ماهی و ترک پیاز و لوسن و غیره مہنتات واجب است و در انشا خواندن کلام نکند و بکار دیگر سوای فرض و ترمیم و نشود مگر بضرورت بول و بارز و غن و غیره اگر بخرید و متها لقه نیست حتی الامکان در حلیه واحد بخواند و در مکان خلوت بر لب آب اگر دریا نباشد طشت پر آب کرده بجای دعوت پیش نظر دارد و در انشای قرائت حضور ی آنحضرت صلعم را پیش نظر دارد صفای باطن و فتوح ظاهر نیز بدولت این عمل مسیر خواهد آمد و انشا الله تعالی آنحضرت صلعم زیات مقدس خود کفیل جوانی عاملش خواهند بود طریق سوم بدینطور است که از آغاز سوره شروع نموده تا یسین اول بخواند بار دوم از اول شروع نموده تا یسین دوم بخواند و سوم بار از اول تا یسین ثالث برساند بار چهارم کرده تا یسین رابع علی هذا القیاس تا یسین پنجم تکرار نموده ششم کند دوم کردن یسین به ترتیب مذکوره برای هر مرض شفاست لیکن درین طریق احتراز گوشت و ماهی و پیاز و لوسن و دیگر شراط چنانچه سابق نوشته شد واجب است اجازت قصیده برده اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و کل معلوم که اجازت قصیده برده شریفه موطئه آنجناب را از شاه محمد نظیر برای عند الله دستگیر است که در پنجاب حدیم التطیر بودند رسیده فقط ترتیب دعوت آن و ترکیب زکوة و کیفیت و مکنت قراة آن به شیوه است بر طایب صادق و احباب است که اول به تصحیح نظم و معنی قصیده میسر و پرده اخته حفظ نماید بعد

عجل عودتین

اجازت قصیده برده

ز کوشش بدین ترتیب ادا سازد که شب چهارشنبه غسل نموده و لباس پاک و سفید پوشیده و مکان خلوت  
از فرش پاک و صافی را بسته و پیرشته از خوشبو عطر و گل و بخور و لوبان و غیره معطر و نغمه نماید و در آن مکان بگرزد  
را نگیرد و رویتی که روشنی شمع و چراغ هم نباشد و بقدر نورش یک دم آرد و قاری شکر و روغن زرد در آنجا  
نگاهدارد و تجدید وضو نموده دو رکعت نفل بدیه الی روح الرسول صلعم بگذارد و در هر رکعت بعد سوره فاتحه  
اخلاص سه بار بخواند بعد سلام دو سه بار درود خواند و بجلسته نماز نشسته اعتصام مرقوم الذیل را بکلمه  
در اقلح نماید پس از اعتصام هر سه نشسته قرائت قصیده متبرکه که تا املن تانی و قصوع و شوع تمام شروع  
و چادر بطور پنهانی در گله انداخته لطاف سینه بر آویزد و تصور سازد که آنحضرت صلعم رو بروی او ایستاده  
داشته استماع میفرمایند و نظر التفات و عنایت بحال قاری دارند پس بر قاری تم و اجابت است که خود را محو  
بحال و خیال حمدی انکاشته بآب و قیصر کلی مشغول مدح خوانی دارد و خطرات و وساوس ابدل راه  
ندارد و در محال جابت تکرار شعر درود و رباعی که بزبان پنجابی است میخواند باشد آن اینست رباعی  
مین عاجز چاره تیری دامن لگا دامن لگیان کی شرم تو سائون یار سول الله مین عاجز چاره دست  
پانون مانده در تیری تین کثر اچکارون یار سول الله ملک سبع سموات در تیر تین کثر کپکارن  
وانک نقیبان مین کون یچاره یار سول الله کوی ذره بهکیا شناسا رسو سید نون یار سول الله  
و گفته ده اشعار که محال جابت از این شعر رباعی مذکور خوانده باشد و کیفیت نگار اشعار که در محال  
مخصوص اند تفصیل آن جمله مرقوم میگردد و به ترتیب مذکور قصیده شریفه را در جلوه احد سه مرتبه شب  
تا یازده شب و نگاهد اشتن خراک مذکور سه شب ضروری است و بعد آن اگر تا یازده روز کند بهتر است  
آرد و بخور خراک مذکور بچاه صبح بزیار شده بختاج بسیار آرد باده قاری قصیده مرقومه تا یازده روز و هزار  
گوشت و ماهی و پیاز و سبزی تراب و مجامعت بالکل به پیر نماید و قی الامکان در اکل حلال و معتدق قبال  
کوشد و یازده روز که ایام زکوة است اگر سائو باشد اولی تر و الاثنا نیست و آنچه ایام زکوة اگر سبب بادر  
میانه اندا باشد هیچ کدام حاجت خود را در مانده نشود الا بیکبار بلا ناغده و در داشت باشد وقت افضل آن  
قصیده شریفه بعد نصف شب است اگر میسر نیاید در شب هر که ام وقت که ممکن باشد اختیار نماید  
و اگر در شب ناعنه شود در روز بقیه تا یازده وقت نوال و میوه یا دست حصه اگر این هر دو  
سبب نیاید در سه کدام ساعت که دوست و ذایع خاطر باشد و در آن سه زکوة

این شعر را تا یازده شب بخواند

غسل شب چهارشنبه اولی است و در دیگر لیالی تجدید وضو کافیست یعنی اگر با وضو باشد تا صبح نیست بخواب  
 پنجیم علیه الصلوة والسلام وضو تازه کند و اگر شب اتفاق غسل در اشامی زکوة و بعد شده باشد بسیار  
 اولی و انسب است و اگر ادای زکوة مذکور بر لب آب مسیر آید سبحان الله والایمکان قرأت وقت خواندن  
 یک طشت پر آب پیش نظر دارد بعد ادای زکوة حتی الامکان و در قصیده طیب یکبار نماند و اگر بعد  
 بیماری و غیره نماند شود بعد زمانه قضا نماید و اگر بلا حذر و رود خواند گذشت و یکبار هم بخواند تا نماند و اگر  
 باید که تجدید زکوة نموده باز التزم قرأت نماید تفصیل اعظم انیکه الصلوة علیک یا خیر الورع  
 السلام علیک یا نور الیهی یا حی یا قیوم و مانند ام هر کس نذر حرص و عصبانیت را نداده ام و حق است  
 یا رسول الله هم شفیع المذنبین یا رسول الله شکم پیش است و من در یکی یا رسول الله ما را تو کسی  
 یا محمد لطفت آمد خام تو پس بود ما را محمد نام تو احمد از تو شفیع نیست کس یا رسول الله بفرایدم بر سر  
 الصلوة والسلام تا قیام بر سجده آل و اصحاب بش تمام سه بار بخواند و بجای لفظ تمام در مرتبه ثانی گرام و در مرتبه  
 ثانی عظام تکرار نماید بعد اللهم صل علی محمد و علی آل محمد صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک جمیع  
 بارک علی محمد و علی آل محمد کما یبارک علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک جمیع یارب خدایا انک العظیم الذی لا اله الا انت العزیز  
 غفار الذی لا اله الا انت سبحانک انک لا یغنی عنک شئ من الخلق انک یارب العرش العظیم انک یارب  
 بالمؤمنین روف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلک و توکل العرش العظیم اللهم انی  
 سن المقبلین الی رسول روف رحیم علیه الصلوة والسلام اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعد و کل معلوم  
 لک یکبار خوانده یا حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلک و توکل العرش العظیم بقضاء بار و یک بار در دو  
 خوانده و باز سهفت یا حسبی الله مذکور الی آخره بخواند بعد سهفت بار در دو خوانده قصیده شریفه شروع نماید  
 تفصیل خواندن باغی مرقوم الصدر که در نوزده ابیات بعد شعر خواندن می باید یک یک مصرع شعر  
 مذکور نوشته می آید و آن اینست مصرع حد تک عالی لا سیر بستره من لی بر حجاج من غواهی  
 یا خیر من محم العارفین یا خیر من سوا الایة الکبری المقبره من حرم لیلا الی حرم و بستر من  
 الی ان نلت من لیس و قد نلتک جمیع الانبیاء هم و انت تحرق سبع الطباق بهم حتی اذا لم تنع  
 شاد استبق بدت حضرت کل مقام بالا صافه از کما تقود بوجهن الی ستره و فخرت کل فخر غیر ستر  
 و جل مقدار نالیت من رب یا بشری التامعشر الاسلام ان لنا لملایم الیه و اعینا لطاعته

تفصیل عظام

تفصیل خواندن باغی

ان ات ذنبا فاعمدى منتقض + قال لي ذنبة منه بتبتي + ان لم يكن في معادى خذ ايدى + يا ارحم  
 الى الوديه تفصيل محل تكرار ايات مقامات اجابت دعاء وتبدل سما وصفات هو الجيب  
 ترحي شفاعته + فبلغ العلم فيه انه يشترط لم ايرت وصيا بالمس + ومن يكن برسول له نصرة +  
 يا ارحم اخلق الى من الوديه + كيقين تكرار اشار محل اجابت به تبدل سما وصفات به ينظر است  
 مثلا ومصرعه هو الجيب الذي ترحي شفاعته هو الرسول الذي ترحي شفاعته هو النبي الذي هو الجيب  
 هو المحول الذي هو الغفور الذي هو الشريف الذي هو الكريم الذي هو الرحيم الذي هو الرشيد الذي هو  
 الجيب الذي هو الشفيع الذي هو العظيم الذي هو الرؤف الذي هو العزيز الذي هو الولي الذي هو العلي الذي هو الصفي  
 هو الحكيم الذي هو اعلم الذي هو الحكيم الذي هو السميع الذي هو البصير الذي هو السليم الذي هو الصبور  
 هو الشكور الذي هو الحميد الذي هو السراج الذي هو المنير الذي هو اللطيف الذي هو الخليل الذي هو  
 هو الحكيم الذي هو السميع الذي وغير ذلك الى غير النهايت + فحين ذكركم من كان رسول الله  
 نصرة ومن يكن نجيب الله نصرة ومن يكن خليل الله نصرة ومن يكن بكليم الله نصرة  
 ومن يكن مبعي الله نصرة وبعد شعر انتصر بك يا رسول الله انتصر بك يا بني الله انتصر بك يا خليل الله  
 وانتصر بك يا كليم الله اختلاف لفظ اسم شريف بكونه بعد يا ارحم اخلق الى من الوديه يا ارحم  
 يا ارحم اخلق يا ارحم اخلق يا احسن اخلق يا افضل اخلق يا اعظم اخلق يا اجمع اخلق يا اكمل اخلق يا ابرر اخلق  
 يا ازيد اخلق يا انجب اخلق يا اصبر اخلق يا اشكر اخلق يا اعلم اخلق يا احلم اخلق يا اوسع اخلق يا  
 انصر اخلق يا اعلم اخلق يا احمد اخلق يا امجد اخلق يا اسلم اخلق يا انور اخلق يا اغوث اخلق يا اتمل اخلق  
 يا اتمر اخلق يا اجل اخلق يا اولى اخلق يا اعلى اخلق يا اشفع اخلق وغير ذلك بخوانه احتسامه بعد ختم  
 سه بار اعاده الصلوة عليك يا خير الوري تاخره + يا زور وذكور بخوانه بعد + ستار و مناجات  
 يا بعد اين وعامنا يا في سطلو است بخوانه دعائي مناجاتي امين يا سيدي ومولاي قتلنا  
 الا اليك ونجايت الامل الا عندك وانقطع الرجاء الا منك واطل التوكل الا عليك لا ملجأ ولا  
 منجى الا اليك لا ملجأ ولا منجى الا اليك رب لا اله الا انت خير الوالدين ارحم الراحمين  
 يا حق ازل وبقى كبريى وبقى جسم عشق وصل على الله على خير خلقه محمد وآله وصحبه وسلم  
 بعد و مناجات كند مناجات يا ارحم الراحمين يا زور وذكور بخوانه بعد + ستار و مناجات

تفصيل محل تكرار ايات

كيفيت تكرار اشار محل اجابت

دعائي مناجاتي



در میان راه تنها ماند و ام پد کس نداشت و پادمانده ام پد دست من گیر و مرا فریاد رس + دست بر سر  
چند سال چون گس + از در خویشم مگردان نامید به و ز سر لطمه سیاهم کن سفید به و سیاه آمد مرا از گلی که  
توسیدیم کجای میوه ای که هم در نهانم باش و یوانم شود و زو عالم خفته جانم بنویسد به ای ستار از ما بگریه باش تو در استخوان پرا  
وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین برکت با ارحم الراحمین فقط اجازت ورود صلوة تخمینا بر  
رویت البنی صلی الله علیه وسلم برای حمله حاجات دینی و دنیوی بدینطور فرموده اند که بعد از نماز عشاء احد  
یکبار مرتبه خوانده بخند بصاب و زکات تا دو واژه نیز راست اگر بعد از روز و واژه روز و جلیبه و اجوان  
نخواند در شبانه روز یکبار تمام کند و اگر اینهم مستغذ باشد صد و نینزد بار نیز بخواند تا که بصباب مذکور پدید  
ارشاد شد که در حدیث صحیح آمده است هر که بعد نماز فرض آیه کریمه لقابجا اقم رسول من انفسکم غیر علی علیه السلام  
رسول علیکم بالمواعین فی الارحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلک و سدر سب اومش اعظمکم  
اجلسنا من القبلین الی رسول ربکم علیه الصلوة والسلام خوانده بعد از آن در وقت یاز  
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلک تا آخر بخواند و در روایتی سفتاد و بار بخواند الله تعالی خواننده را صدق  
توکل تنبیب میگردد و فقیر برای جمع بین الروایتین حسبی الله تا آخر سفتاد و هفت بار بعد نماز فجر بخواند  
چنانچه کمترین بار روزی بعد نماز فجر یا فرموده حکم دادند که آیه مذکوره را بعد نماز فجر و بعد مغرب همیشه بخواند  
باشی و نیز ارشاد کردند که حفظ و قرات آیات مفصله ذیل مواره مفید توکل خواهد بود قل ان یصینا  
الا انکب الله لنا یومونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون + و من توکل علی الله فوجبه ان ینزل الیه  
قد جعل الله کل شیء قدرا ان الله یرزق من یشاء ینقض الشانک ذوالقوة المنین و ما من فی الارض الا علی الله رزقا و لا یقتل  
اولاکم خشیة الملاقیح من زککم و ایاکم + و الله غالب علی امه و لکن اکثر الناس لا یعلمون + برای دنبل و ثبور و غیره  
اصنون بذا محرب است که رونی بر برونی بیرون شو خدای ما بزرگ است تو بزرگ نشو بحق لا اله  
الا الله محمد رسول الله سه بار خوانده برگردد دنبل و هم میگردد باشد عمل اسم الله الرحمن الرحیم که از قدیم معمول  
خاندان چیست اهل بهشت است ارشاد حضرت مولانا قدس سره الغر المبین قدس است که بوقت عین  
با حلمات نشسته بقدر عدد اسم الله که مقصد و مبتاد و شش است خواندن مفید باطن و جسم مقصود  
حاجت است اجازت خواندن حروف تاجی نیز میان غلام علی باورچی که مرید حاضر باش است داد و  
مگر تاد آن را ستاد و فخرش خواننده داشته اند برای خلاصی از عقید مولوی سیداناست علی بن

اجازت در صورتی که

علی نقی

لا یغنی عنک

علی بن محمد

اجازت خواندن حروف

مرید سید شاه تراب علی خلیفه بلا واسطه حضرت شاه سید عبدالرزاق قدس سره که هم اجازت و خلافت  
از حضرت مولانا دارند و در صنایع حمیر و پودر قند و رنگ و نذوق و نذوق لفظی آج کل پر سون و ده بار خوانده و بهر  
شش جهات محبس و هم کرده باشند بر روز شروع یا فردا یا پس فردا را می خوانند یافت مولانا  
موصوف میگویند که همچنان که در روز آغاز بر روز سوم صاحب حج خود بخود و احاطه بیده حکم داده که از کلکته  
حکم فخری شمار سید غرض از تحریر اینچنین اجازت ها میسر است که حضرت مولانا بقید که امم عمل و غیرت  
نبودند بهر چه عند السوال ساکنان رشا و میگردند که چنین کین همان تیر بهدت بود و مفسد هم از نور  
ثانی و اساسی بزرگان و پیران هر یک تخته اوده که حضرت مولانا قدس سره  
را اجازت و خلافت از آنها رسیده سلسله عالییه قادریه الامم صلوا علیهم و علی  
آل محمد و بارک و صلوا علیهم حضرت سلطان العارفین ازبده الکاملین و قدس سره  
مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت سید شاه غلام علی قدس سره ویرا از حضرت سید  
غلام دوست قدس سره ویرا از قطب الاقطاب حضرت سید عبدالرزاق بانسوی قدس سره  
ویرا از حضرت شاه عبدالصمد حق نما قدس سره ویرا از حضرت شاه بایت قدس سره ویرا از حضرت  
شاه حسین قدس سره ویرا از حضرت شاه امان الله قدس سره ویرا از حضرت شاه ابراهیم بهکری  
قدس سره ویرا از حضرت شاه ابراهیم ملانی قدس سره ویرا از حضرت شاه فرید قدس سره ویرا از حضرت  
شاه جلال قدس سره ویرا از حضرت شاه سید محمد قدس سره ویرا از حضرت شاه بهاول الدین قدس سره  
ویرا از حضرت شاه ابوالعباس قدس سره ویرا از حضرت شاه حسن قدس سره ویرا از حضرت شاه سید  
قدس سره ویرا از حضرت شاه سید علی قدس سره ویرا از حضرت شاه سید احمد قدس سره ویرا از حضرت  
شاه سید محمد بغدادی قدس سره ویرا از حضرت شاه سید عبدالرزاق امین حضرت غوث الاعظم  
قدس سره ویرا از حضرت غوث الصمدانی محبوب بجانی میر سید محمد الدین ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی  
قدس سره ویرا از حضرت شاه ابو سعید الملباک خرقوی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالحسن  
علی النکری قدس سره ویرا از حضرت ابوالفتح طاطوسی قدس سره ویرا از حضرت شیخ عبد الواحد عینی البغری  
تیمیسی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالقاسم خمدی قدس سره ویرا از حضرت شیخ  
سید علی قدس سره ویرا از حضرت خواجه مؤمن ازبده قدس سره ویرا از حضرت خواجه داود بلخی قدس سره

عمل برای خلاصی از بند

در اساسی پیران طریقت

ویرا آنواجب حبیب عجمی قدس سره ویرا از حضرت خواجه حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت ابی بنیون  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام نسبت ویکریه توسط ووازوه امام علیهم السلام حضرت خواجه  
 معروف کرخی قدس سره را از حضرت امام موسی علی رضا علیه السلام ویرا از حضرت امام موسی کاظم  
 علیه السلام ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ویرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ویرا از حضرت  
 امام زین العابدین علیه السلام ویرا از حضرت امام حسین شهید دشت کربلا علیه السلام ویرا از حضرت  
 امیر المومنین علی سلیمان آقده علیه ویرا از حضرت سرور سرداران سلطان زمین و زمان خواجه خواجگان  
 احمد مجتبی محمد مصطفی شفیع الوری محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین و نیز  
 سلسله علیه قاوریه نواسطه حضرت قطب العالم بندگی عبد القدوس گنگوہی  
 بحضرت مولانا قدس سره میرسد و آن اینست حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره را از حضرت  
 مولوی شاه نور الدین قدس سره ویرا از حضرت مفتی محمد سلیم قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف رامپوری قدس سره ویرا از حضرت  
 شیخ محمد یامین قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابراهیم رامپوری قدس سره ویرا از حضرت بندگی شیخ  
 ابوسعید قدس سره ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره ویرا از حضرت جلال الدین تہانیسری  
 قدس سره ویرا از حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوہی قدس سره ویرا از حضرت شیخ درویش قدس سره ویرا از حضرت  
 قائم قدس سره ویرا از حضرت شیخ طہرس بکراچی قدس سره ویرا از حضرت سید اجل چوہدری قدس سره ویرا از  
 حضرت مجدد جلال الدین جہانگیر جہانگشت قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد بن عبدالغنی قدس سره  
 ویرا از حضرت شمس الدین عبیدی قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالکلام قدس سره ویرا از حضرت قطب الدین ابوالغنی قدس سره  
 ویرا از حضرت شیخ شمس الدین علی ابن الفلاح قدس سره ویرا از حضرت شمس الدین علی الحداد قدس سره ویرا از حضرت  
 قطب الاقطاب غوث الثقلین میر سید محمد علی الدین شیخ غیب القادر جیلانی علی نبینا وعلیہ السلام  
 والسلام باقی اسماء دستور مندرجہ شجرہ سابق کہ نوشتہ شد سلسلہ عالیہ چشتیہ صابریہ اجازت  
 و خلافت رسید بحضرت مولانا شہ عبدالرحمن قدس سره ویرا از حضرت مولانا شہ نور الدین  
 قدس سره ویرا از مولوی محمد سلیم قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد یوسف قدس سره ویرا از حضرت  
 شیخ محمد یامین قدس سره ویرا از حضرت ابراهیم رامپوری قدس سره ویرا از حضرت بندگی ابوسعید قدس سره  
 ویرا از حضرت نظام الدین بلخی قدس سره ویرا از حضرت جلال الدین تہانیسری قدس سره ویرا از حضرت

نسبت ویکریه  
 ووازوه امام علیهم السلام  
 حضرت خواجه  
 نظام الدین جہانگیر  
 جہانگشت

سلسلہ عالیہ چشتیہ صابریہ

قطب العالم سید شیخ عبدالقدوس لنگوی قدس سره وزیر از حضرت شیخ محمد قدس سره ویرا از  
 حضرت مخدوم عارف احمد قدس سره ویرا از حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره ویرا از  
 حضرت جلال الدین بانی پتی قدس سره ویرا از حضرت شمس الدین ترک صاحب لایت بانی پتی قدس سره  
 ویرا از حضرت مخدوم سعید علاء الدین احمد علی صابر قدس سره ویرا از حضرت فرید الدین نجف قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه قطب الدین نجف کاکلی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه عثمان پرونی قدس سره ویرا از حضرت خواجه حاجی سید شریف زندنی قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه قطب الدین بودو چشتی قدس سره ویرا از حضرت ناصر الدین ابوسفیانی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابوالحسن علی بن عثمان قدس سره ویرا از حضرت علو  
 دینوی قدس سره ویرا از حضرت ابومیرزا البصری قدس سره ویرا از حضرت خواجه ابو حنیفه المرعشی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابراهیم قدس سره ویرا از حضرت بیل بن عیاض قدس سره ویرا از حضرت ابوالاحد بن زید قدس سره ویرا از حضرت  
 خواجه حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام ویرا از حضرت سلطان  
 زمین و زمان خواجه خواجگان امام المتقین سید المرسلین سیدنا و مولانا نافع البوری محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم فقط سلسله علیهم نظامیه فخریه اجازت و نایانت سید خیر  
 مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره ویرا از حضرت شاه محمد عظیم دهلوی قدس سره ویرا از حضرت مولانا  
 فخر الدین قدس سره ویرا از حضرت شاه نظام الدین اورتنگ آبادی قدس سره ویرا از حضرت شیخ  
 کمال الله شاهجهان آبادی قدس سره ویرا از حضرت شیخ یحیی مدنی قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد  
 ویرا از حضرت شاه حسن قدس سره ویرا از حضرت جلال الدین حسن ویرا از حضرت شاه علیم الدین قدس سره ویرا از حضرت  
 شاه محمود و عرف شیخ راجن قدس سره ویرا از حضرت شاه سراج الدین قدس سره ویرا از حضرت  
 شاه کمال الدین قدس سره ویرا از حضرت شاه نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره ویرا از حضرت  
 سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سره ویرا از حضرت شیخ المشائخ شیخ فرید الدین گنج شکر  
 قدس سره ویرا از حضرت خواجه قطب الدین نجف کاکلی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معین الدین  
 چشتی حسن بنجری قدس سره ویرا از حضرت خواجه عثمان پرونی قدس سره ویرا از حضرت خواجه  
 حاجی شریف زندنی قدس سره ویرا از حضرت خواجه بودو چشتی قدس سره ویرا از حضرت ناصر الدین

سید علی نظامیه فخریه

یوسف چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابو محمد چشتی قدس سره ویرا از حضرت ابو احمد ابدال چشتی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابو انجمن شامی علی قدس سره ویرا از حضرت علومش و دینوری قدس سره ویرا از حضرت  
 ابوسمیرة البصری قدس سره ویرا از حضرت ابو حذیفه لعشقی قدس سره ویرا از حضرت ابراهیم ادهم قدس سره  
 ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سره ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سره ویرا از حضرت  
 خواجہ حسن بصری قدس سره ویرا از حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام ویرا از حضرت سید المرسلین  
 خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ علیہ قلمذریہ اجازت و خلافت رسید  
 حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سره را از حضرت شاہ فرزند علی رض ویرا از حضرت حاجی الحرمین  
 قاضی محمد تقی مہنوی رض ویرا از حضرت قاضی مینا قلمذریہ ویرا از حضرت شاہ مجتبی اعوف شاہ مجی  
 قلمذریہ ویرا از حضرت عبد القدوس قلمذریہ ویرا از حضرت عبد السلام قلمذریہ ویرا از حضرت  
 ویرا از حضرت شاہ قطب محمد قلمذریہ ویرا از حضرت قطب الدین مینا وول قلمذریہ ویرا از حضرت  
 شاہ نجم الدین قلمذریہ ویرا از حضرت میر خضر رومی قلمذریہ ویرا از حضرت عبد الغنی علی عرف عبد اللہ  
 علم بردار رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ علیہ قلمذریہ  
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سره را از حضرت شاہ محمد علی رض ویرا  
 از حضرت محمد سعید خان ابن ابراهیم خان رض ویرا از حضرت ابراهیم خان والد خود رض ویرا از حضرت  
 حسین رسول فارغ ویرا از حضرت تراویس قرنی رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ علیہ  
 علیہ وسلم سلسلہ ابویہ اسطہ ویکر اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاہ عبد الرحمن  
 قدس سره را از حضرت حاجی لاجی رض ویرا از حضرت محکم الدین اجمیری رض ویرا از حضرت علی لاجی  
 رض ویرا از حضرت تراویس قرنی رض ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین شیخ المذنبین محمد  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ چشتیہ نظامیہ مینا کیہ اجازت و خلافت رسید حضرت  
 مولانا شاہ عبد الرحمن قدس سره را از حضرت پیر شمس حنفی پوری رض ویرا از حضرت شاہ قدرت  
 رض ویرا از حضرت شاہ عبد اللہ رض ویرا از حضرت شاہ بھولن رض ویرا از حضرت شاہ زاید رض  
 ویرا از حضرت شاہ عبد الواحد رض ویرا از حضرت شاہ عبد الرحمن رض ویرا از حضرت شاہ بندگی  
 شیخ الحرمین ویرا از حضرت مبارک ویرا از حضرت محمد بن عبد الصمد و شیخ صفی ویرا از حضرت شیخ سعد بن ابی وقاص ویرا

سلسلہ علیہ قلمذریہ

سلسلہ علیہ قلمذریہ

سلسلہ ابویہ اسطہ ویکر

سلسلہ چشتیہ نظامیہ مینا کیہ

از حضرت مخدوم شیخ محمد عرف شیخ مینا رض ویرا از حضرت مخدوم شیخ سارنگ مہکوان والہ رض  
 ویرا از حضرت سید راجہ قتال رض ویرا از حضرت مخدوم جہانیاں جہانگشت رض ویرا از حضرت نصیر الدین  
 چراغ دہلوی رض ویرا از حضرت نظام الدین اولیاء رض ویرا از حضرت فرید الدین گنجشکر رض ویرا از حضرت  
 قطب الدین گجٹیار کاکلی رض ویرا از حضرت خواجہ معین الدین ہشتی رض ویرا از حضرت خواجہ عثمان بانی  
 رض ویرا از حضرت خواجہ حاجی شریعت زندنی رض ویرا از حضرت قطب الدین سودو حوشتی رض ویرا از حضرت  
 ناصر الدین یوسف ہشتی قدس ویرا از ابو محمد ہشتی رض ویرا از ابو محمد بادل ہشتی رض ویرا از حضرت ابواسحق شہامی سلمی رض  
 ویرا از حضرت علو محمد او دینوری رض ویرا از حضرت ابوسیدہ البصری قدس سرہ ویرا از حضرت ابو  
 العشی قدس سرہ ویرا از حضرت ابراہیم بن ادہم قدس سرہ ویرا از حضرت فضیل بن عیاض قدس سرہ  
 ویرا از حضرت عبد الواحد بن زید قدس سرہ ویرا از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علی نبینا  
 وعلیہ السلام ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ قادریہ فخریہ  
 بواسطہ ووازوہ امام اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شہ عبد الرحمن علیہ الرحمۃ  
 والفقرا از حضرت شہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ ویرا از حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرہ  
 ویرا از حضرت شہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شہ کلیم اللہ شاہجہان آبادی  
 قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد یحیی ندنی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد قطب قدس سرہ ویرا از حضرت  
 شیخ محمد حسن قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد غیاث نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد علی  
 نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت سید محمد نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ خواجہ ابواسحق  
 جیلانی قدس سرہ ویرا از حضرت سید علی ہدائی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمود قدس سرہ  
 ویرا از حضرت شیخ علاؤ الدولہ سمنانی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ نور الدین المشہور بہ پالکینی  
 قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ احمد جوزفاری قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ رضی الدین علی لاقدس  
 قدس سرہ ویرا از حضرت محمد الدین بغدادی قدس سرہ ویرا از حضرت نجم الدین کبری قدس سرہ  
 ویرا از حضرت شیخ غمار بن بابہ قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابونعیم عبدالقادر قدس سرہ ویرا از حضرت  
 محبوب جانی غوث صدیقی میران سیدی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبینا وعلیہ السلام  
 ویرا از حضرت ابوسعید المبارک مخدومی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابوالحسن علی النہاری

سلسلہ قادریہ فخریہ بواسطہ ووازوہ امام اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شہ عبد الرحمن علیہ الرحمۃ والفقرا از حضرت شہ محمد عظیم دہلوی قدس سرہ ویرا از حضرت مولانا فخر الدین محمد قدس سرہ ویرا از حضرت شہ نظام الدین اورنگ آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شہ کلیم اللہ شاہجہان آبادی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد یحیی ندنی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد قطب قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد حسن قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد غیاث نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمد علی نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت سید محمد نور بخش قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ خواجہ ابواسحق جیلانی قدس سرہ ویرا از حضرت سید علی ہدائی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ محمود قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ علاؤ الدولہ سمنانی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ نور الدین المشہور بہ پالکینی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ احمد جوزفاری قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ رضی الدین علی لاقدس قدس سرہ ویرا از حضرت محمد الدین بغدادی قدس سرہ ویرا از حضرت نجم الدین کبری قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ غمار بن بابہ قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابونعیم عبدالقادر قدس سرہ ویرا از حضرت محبوب جانی غوث صدیقی میران سیدی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبینا وعلیہ السلام ویرا از حضرت ابوسعید المبارک مخدومی قدس سرہ ویرا از حضرت شیخ ابوالحسن علی النہاری

قدس سره ویرا از حضرت شیخ ابوالفرح طرطوسی قدس سره ویرا از حضرت عبدالواحد بن عبدالغفر قدس سره  
 ویرا از حضرت ابوبکر شبلی قدس سره ویرا از حضرت ابوالقاسم صمدی بغدادی قدس سره ویرا از حضرت  
 خواجه سمری سقزی قدس سره ویرا از حضرت خواجه معروف کرخی قدس سره ویرا از حضرت امام علی موسی  
 رضا علیه السلام ویرا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 ویرا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ویرا از حضرت امام زین العابدین علیه السلام ویرا از حضرت  
 امام حسین علیه السلام ویرا از حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت خاتم النبیین  
 سید المرسلین صلی الله علیه وسلم سلسله شصتیه قدوسیة بواسطه شصتیه سیدیه  
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا علیه الرحمه والشفاعة از حضرت سید امیر الله تبارک و تعالی قدس سره  
 ویرا از حضرت شاه فاضل قدس سره ویرا از حضرت شاه محمد حیات قدس سره ویرا از حضرت شاه  
 امان الله قدس سره ویرا از حضرت سید شاه بهیک قدس سره ویرا از حضرت شاه ابوالمعانی قدس سره  
 ویرا از حضرت شیخ داود قدس سره ویرا از حضرت شیخ محمد صادق محبوب الهی قدس سره ویرا از حضرت  
 قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنکوی قدس سره باقی بدستور سابق سلسله علیه قلندریه  
 اوپسیه اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا می شاه عبدالرحمن علیه الرحمه والشفاعة از حضرت  
 مولوی شاه نور الهدی قدس سره ویرا از حضرت حافظ علی اکبر قدس سره ویرا از حضرت شیخ  
 محمد شریف نیاولی قدس سره ویرا از حضرت شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره ویرا از حضرت  
 امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام ویرا از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم  
 سلسله علیه شطاریه اجازت و خلافت رسید قطب مان حضرت شاه عبدالرحمن علیه الرحمه  
 والشفاعة از حضرت شیخ باب الله میدنی پوری قدس سره ویرا از حضرت شیخ باکو قدس سره  
 ویرا از حضرت شیخ بدیع الدین میدنی پوری قدس سره ویرا از حضرت سید دیوان راجه میدنی پوری  
 قدس سره ویرا از حضرت مولانا شاه بازها گل پوری قدس سره ویرا از حضرت سیدین بنکیری  
 قدس سره ویرا از حضرت محمد غوث گوالیائی قدس سره باقی بدستور سلسله علیه نقشبندیه  
 اجازت و خلافت رسید حضرت مولانا شاه عبدالرحمن علیه الرحمه والشفاعة از حضرت شاه غلام  
 احمد موسی سلمه الله تعالی ویرا از حضرت شاه ابوالقاسم قدس سره ویرا از حضرت فخرانظم جانان

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی

سلسله قدوسیة ابوالقاسم صمدی بغدادی



قدس سره ویرا از حضرت شاه حاجی محمد عابد قدس سره ویرا از حضرت محمد زید قدس سره ویرا از حضرت  
 خواجه محمد نقشبند قدس سره ویرا از حضرت خواجه معصوم قدس سره ویرا از حضرت شیخ احمد مجد و الهام  
 قدس سره ویرا از حضرت فانی قمی الله خواجه باقی بالله قدس سره ویرا از حضرت خواجه الکنی قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه دولتش قدس سره ویرا از حضرت خواجه زاهد ولی قدس سره ویرا از حضرت خواجه  
 ناصر الدین عبداللہ احرار قدس سره ویرا از حضرت خواجه یعقوب چرخشی قدس سره ویرا از حضرت خواجه  
 بهار الدین نقشبند قدس سره ویرا از حضرت سید امیر کلال قدس سره ویرا از حضرت خواجه بابا سید  
 قدس سره ویرا از حضرت خواجه علی رایتی قدس سره ویرا از حضرت خواجه محمود مغلوبی قدس سره  
 ویرا از حضرت خواجه عارف ابوگری قدس سره ویرا از حضرت خواجه عبدالخالق عجمدانی قدس سره  
 ویرا از حضرت ابو یوسف سہدانی قدس سره ویرا از حضرت خواجه علی فارمدی قدس سره ویرا از  
 حضرت خواجه ابو الحسن خرقانی قدس سره ویرا از حضرت سلطان المار فین حضرت بابا سید  
 قدس سره ویرا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ویرا از حضرت قطب العالم محمد قاسم قدس سره  
 ویرا از حضرت محمد بن ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ ویرا از حضرت سلمان فارسی قدس سره و صاحب  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ویرا از حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق علی نبینا وعلیہ السلام ویرا  
 از حضرت سید المرسلین خاتم النبیین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لمعه چهارم در ذکر  
 و فوائد متعلقه آن باید دانست که ارادت منشاء دوستی عظیم و تخم سعادت رجوع بحضرت کیم  
 است تا مقتضای بدین صفت پر روح بنده تجلی نمیکند ارادت غمی آرد و در ائمه دین و شاخ اهل بیت  
 اختلاف است در نیکو بیعت فرض است یا واجب یا مستحب یا تسبیح کسی که فرض گفته اند  
 بران دلیل می آرند و آیه کریمه را یکی اینکه یا ایها الذین امنوا اتقوا اللہ و اتقوا الیہ الوسیلت  
 دوم اینکه اشیع سبیل من اناب الی میگویند که اتباع و سیاه و اتباع سبیل کسی که انابت بخدا  
 آورده است اشرع بیعت است مومنان را یا رسول خدا صلعم و اصل پیغمبر را یا اشیع سبیل  
 است و ما و امیکه دلیل بر نفی اراده فرضیت ازال امر قائم نشود صرف کرد و بی اختیار بقیه جانز  
 نباشد و اینجا هیچ دلیلی بر نفی این اراده نیافته میشود چنانچه بعضی مفسرین میگویند و آیه کریمه را  
 همچون تفسیر کرده اند و کسی که قابل بوجوب بیعت اند میباید درین سر و آیه و وجوب حمل نمیکند

بیان اختلاف مومنان در بیعت با پیغمبر

و میگویند که اگر سبیت فرض بودی مثلاً آن کافر شدی و جاهد سبیت بالاتفاق کافر نیست و کسانیکه  
مستحب میگویند صیغه امر را بر استحباب حمل کرده میگویند که اگر سبیت فرض یا واجب بودی بر ترک  
آن از جانب شارع و عیدی وارو شده و تارک آن فاسق بوده و حال آنکه چنین نیست این  
ایمقدیه حضرت مولانا قدس سره العزیز ارشاد کردند که سبیت در زمان رسول صلی الله علیه و سلم به نبات  
مختلفه بوده است اولی سبیت برای سلام دوم سبیت برای جهاد سوم سبیت برای ترک معاصی  
و استقامت بر تقوی چنانچه ذکر اول در آیه کریمه ان الذین یبایعونک انما یبایعونک  
الله ید الله فوق ایدیهم فمن نكث فاما نکثت علی نفسه ومن اوفی بما  
عاهد علیه الله فسیؤتیة احدا عظمتا و ذکر ثانی در قوله تعالی لقد سرخی الله عن  
المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجر ففعل ما فی قلوبهم فانزل السکینه  
علیهم واکتابهم ففما قریباً و معلوماً کثیره یا خدایا و بها و کان الله عزیزاً حکیم و ذکر سوم  
در قوله سبحانه یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتبایعنک علی ان لا یشرن علی الله  
شیئاً ولا یشرن علی انفسهن ولا یشرن علی اولادهن ولا یشرن علی ما کسبن  
بیکن ایدیهن و ارجلهن ولا یحسبن فی معروفتیک لیسوا و استغفر الله ان  
الله غفورٌ الرحیم و وقع استنباط حضرت منعم از زمان خلفا راشدین و ائمه نادین المهدیین الی الان این  
سنت سنیه فیما بین مشایخ جاری و رائج بوده است و در حدیث من بات و لم یعرف امام زمانه  
فقد مات میتة جالیه و عیدی نیز بر ترک آن وارو شده کد در صحت معنی حدیث بطور قدسین کسی  
سمحن باشد در تصورات سبیت برای مردان و زنان بموجب مراده و سنت رسول خدا و روایات  
درین است اما طالب خدایا سبیت ارادت بلا شبهه واجب است زیرا که چنانکه بی احتمال زن  
بامر و طفل پیدا میشود مگر نادراست و آنچه آدم و حوا و عیسی علیهم السلام همچنان طالب بے ارادت و شبه خدا  
نیزند مگر نادراست و آری قرنی و بعضی دیگر بلکه ایشان هم بهمت باطنی نیز این رسیده اند بقول مولود  
معنوی قدس سره العزیز شعر پیرا بکس که بی پیر این سفر بهست بس پرافت و خوف و خطر  
هر که ادبی مرشدی در راه شد پیر او بخواند مگر و در چاه شد بهر که تنها در آیین ره برید بهم چون  
بهت پیران رسیده فقط اکنون باید دانست که علمای صدقیه را در سبیت و ارادت اختلاف است

صاحب القباصل لانا رهنوس یعنی بیعت دست مرید گرفتن و مراد او پند و نصیحت فرمودن مرید را  
اطاعت فرمان پیر بجا آوردن و برگشته وی عمل کرد سنت و آرا و عادات قدیم اعراف و رسوم  
و نصیحت پیر و مرشد از گوش دل جان شنیدن قبول کردن و در یاد حق بودن است و بیعت و رهنوس  
تاوست بدست میرند و پیر بر سر مرید مقرض نراند و ویرا خرقة نهد مراد از خرقة پارچه جامه یا خرقة اراوت  
و کلاه است و بعضی خرقة و مقرض از شرط لازم می شموده اند اما در استعمال بجای رسید که ترک آن  
بجای پس نکرده چنانکه فرموده اند المرید لایکون مرید احمی لایاخذ شیخ شعرا منه و لا یعطى له خرقة و ذرنا  
حضرت سلطان المشايخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره الخیر فی قلوبی شده بود که بی بیعت اراوت  
درست نبود احمی و دستور حضرت مولانا قدس سره الغزیر در بیعت همین قدر بود که در روز و شب کلام  
وقت که کسی درخواست بیعت میکرد او را رو بروی نشاند اول فائده موافق معمول مندرج در ثانی  
خوانده هر دو دست مرید هر دو دست خود گرفته میفرمودند که اینجا را از بزرگان رسیده است قبول کردی یا می گفت  
کردم و دفعه دوم میفرمودند که آنچه خدای سبحان تعالی بار بار به لطف و کرم خود عطا کرده است شما قبول کردی  
میگفت قبول کردم دفعه سوم میفرمودند آنچه بطریق بزرگان متاع فاخر ما حاصل و حاصل گشته  
شما قبول کردید میگفت قبول کردم بعد میفرمودند مبارکباد من بعد شیرینی اگر میجویند و از آن به  
راست برداشته بمرید میدادند اگر او نذر گذرانید آنرا قبول کرده لفظ شما باش میگفتند و دیگر هیچ  
و تلقین عند البیعه معمول نبود و در بیعت اناث حاضر است دستور این بود که گوشه چادر یا روبان  
کلان هر دو دست خود می گرفتند و گوشه دیگر آن مرید به هر دو دست خود نفس میگرفت  
و ایجاب و قبول بطریق مرقوم الصدور میشد و براس اناث غایبات برداشته  
نشان پنجه دست از چندان ثبت کرده میفرستادند و شخص متدبیر و کماله ایجاب قبول بیت حیات  
تا صحت بصر بکنور خود آمدن دستور است جائزند باشند بعد از صحت بصر استواست بکنور آمد و زیارت  
حضرت مشرف میشدند مگر حضرت نظر قصد آری انما منی انداخته بگواه مرید درخواست شجره میکرد و پیر  
که شجره کدام سلسله میخواهی اگر او تعیین آن برای حضور میگذاشت حضور برای نوشته دادن شجره  
قادر بود و الا هر کدام سلسله را که او استدعی میشد بشاه تاج الدین احمد صاحب بیان غزیه الله سبحانه  
خواه نویسنده دیگر ارشاد میکردند و بعد نوشته شدن شجره بر آن آن بدست مبارک خود ایشان ثبت

بیان اختلافات علایق و غیره در بیعت و اراوت

دستور حضرت مولانا بیعت

و شتخوایف میروند اجازت این سلسله عالیہ بفلان صاحب او فقیر عبدالرحمن و بعد بضعف بصیرت  
 مذکور تعلیم دیگری نوشته میشد حکایت و تمیقام روزی کترین را مخطو رشده که حضرت مولانا دایم  
 بجز و در خواست طالیبا و امشرف به قبول بیعت میفرمایند و ملاحظه حال بزرگان سلسله چنین معلوم  
 میشود که بعد امتحان صداقت ارادت و دریافت استعداد هر یک دست یابو میدادند موجبش حبسیت  
 حضرت مولانا بر خطبه مشرف گشته و جنس یک حکایات ارشاد کردند که سلطان المشائخ قدس سره  
 بلا تامل تاخیر فرمیدیکه در حال آنکه طریقه حضرت شیخ المشائخ فرید الدین گنجشکه قدس سره چنین نبود  
 و در نسبت آن سلطان المشائخ قدس سره بدینطور ارشاد فرمودند که از او من برای غفلت بوده  
 پیروستگیر من برای نوشتن تعویذ و اعطای آن بجا بختندان امر کردند حسب حکم میکردم لکن خلاف  
 طبع خود میدیدم حضرت گنجشکه قدس سره فرمودند که ترا اندر میان خلق میباید بود و فطین بخلق میشد و  
 بدل خود متامل شدم فرمودند ترا درین باب تامل چیست اگر فرید را حکم دخول بهشت خواهند داد تا که ترا  
 و تمامی مردان سلسله خود را همراه خویشم گرفت و در بهشت نخواهم رفت و الا من تو در و درخ خوشم  
 از اینجا که پیر من صادق القول است پس از آنوقت هر که در خواست بیعت میکند بدین معنی آید که بزرگوار  
 این را بخت گشتم بعد فرمودند که در سیر الاولیا این را مفصل نوشته اند فقط چنانچه کترین عبارت  
 سیر الاولیا را در تمیقام ثبت میناید در سیر الاولیا میگوید که حضرت مولانا ضیاء الدین ربی در  
 حضرت نامه خود آورده که من وقتی بخدمت شیخ نظام الدین حاضر بودم از اشراق تابا داشت بجا و  
 شیخ مشغول در آن روز بیشتر از بندگان خدا بخدمت او ارادت آوردند و ارشاد ایشان را بخواطر  
 گذشت که مشائخ سلف در گرفتن مرید احتیاط کرده اند و شیخ نظام الدین بکرم خود عام و خاص را  
 دستگیری مینماید و دست بیعت میدهند خواستم که درین باب سوال کنم شیخ نظام الدین از اینجا  
 که کاشف عالم است بر خطره من واقف شد و فرمود که هر چیزی را از من سوال میکنی و این پیروی که  
 من بی تفتیش از نیکان را چرا دست بیعت میدهم فرمود که حقیقتی در عصری حکمت بالینه بود و  
 نهاده است تا مردم آن عصر رحم و عادت بی پدایمی آید که با طبیعت و مزاج اهل عصر گیر نمی ماند  
 اصل را ارادت انقطاع مرید از غیر حق است و شغل مع الله و سلسله تا انقطاع کلی نمیدادند و  
 نمیدادند اما از عصر شیخ ابوالخیر ابوسعید که آیتی بود از آیات حق تا عصر شیخ سیدنا ابوالخیر

عبارت سیر الاولیا

و از حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی تا عهد دولت شیخ فرید الدین پرورامی این پادشاهان دین  
 همچو خلائق نمیشد و از هر طائفه از مالوک و امرا و معارف و شایر و طوائف دیگر می آمدند و خود را از خوف  
 بنیاد آخرت در پناه این عاشقان خدا می انداختند و این مشایخ دست بیعت بخاص و عام میدادند  
 و سپیکس می دادند که معاملات محبوبان خدا را مقیس علیه سازد که ایشان همچو مردان میگرفتند من بهم  
 بگویدم آدم در جواب سوال تو که در گرفتن بیعت احتیاط و دلاسا نمیکند بلی آنست که بتواتر میشنوم  
 که بسیاران از در ادا رات من دست از معاصی باز میدارند و نماز را جماعت میگذارند و به او را و فلو  
 مشغول میباشند اگر من علم در اول شرائط حقیقت با ایشان بگویم از نیت آخر که از ایشان  
 در وجودی آید محروم شوند و دیگری آنکه در خاطر بگذراغم یا التماس و تسلیتی انگیزم یا شفیقه می بینم  
 ارم شیخ کامل کل در دادن دست بیعت مرا اجازت داده است و می بینم که سلسله ای معجزه خط  
 و مسکینیت بر در من می آید و میگوید که از چیده گشتانان توبه کرده ام من به نیت آنکه شاید سخن او راست  
 باشد دست بیعت میدهم خاصه زبانی صادقان میشنوم که از ادا رات من اهل بیعت را از معاصی باز میدارند  
 و سبب دیگر که اقوی اسباب است آنست که روزی شیخ فرید الحق والدین دوات و قلم از پیش  
 خود مراد او انداخته بودند که تعویذ بنویسم بجا بجهندان بده چون در من اثر مالتی مشاهده کردم و فرمود که  
 تو همین زمان از نوشتن و معاملول شدی در ان زمان که حاجتمندان بسیار بر تو توفیق خواهند آید حال تو  
 چه خواهد شد من در پای شیخ افتادم و گریه کردم که محذورم مرا بزرگ گردانیده و خلافت خود فرمود  
 و من مردی عیلم از اخلاط خلقی متفرد بودم این کار بزرگ است اندازه من بیچاره نیست همین اجازت  
 محذورم و نظر شگفت در کار من کافیت چون عرض داشت من شنید فرمود این کار از تو نیکو خواهد بود  
 من درین باب احکام کردم و خواجه را از عذر خواستن من حالتی پیدا شد راست به نشست و مرا از بستر  
 طلبید و پیش خود نشست و فرمود گفت نظام بدانکه فردا مسعود بنده را در درگاه بی نیازی آبروی بود  
 یانه اگر نخواهد بود من با تو عهد میکنم که پاسی در بشت زخم تا ایشان را که تو دست داده باشی و در بشت  
 نهم بر نیفت سلطان المشایخ تبسم کرده فرمود که مرا خلافتی بچنین داده اند و اینکار گاهی نیکو می آید  
 نمیدانم آنکه همه عمر در طلب این کار انداخته و جاره و دروغ و تمیید دست و نیچار نایک نیتند از ایشان  
 چگونه خواهد آمد و من برای العین مشاهده کرده ام که شیخ سید از اخلاط درگاه الهی است و از ترس

که بازید و جنبید و دیگرستان عشق الهی جامه نوحشیده اند او هم نوشیده بود و در باب کسانیکه من  
 از شما نزد دست بعیت میدهم آنچنان سخن گفته باشد و عهد شده من نتوانم که از بعیت مانع شوم فایده  
 جلیله و در منافع بعیت ارشاد میکردند اول فایده بعیت اینکه نزد صوفیه کرام مرید بجهت بعیت از  
 گناهان ماضی پاک و صاف میشود و همچو طفلی که از شکم مادر پاک از معصیت پیدا میشود و چنانچه در حدیث  
 آمده التائب من الذنب کمن لا ذنب له و مثال مرید تائب در محو سیئات ماضیه مثل آنکس است که اگر کفر  
 در اسلام داخل میشود و دوم اینکه حفاظت و حراست مرید بخود بر مرشد لازم میشود و در دنیا نیز مرید را صاحب  
 بد و گاری او میرسد و بطریقه مرید در دل محبت مرشد داشته باشد سوّم اینکه وقت رسیدن آثار مرست  
 کسنگی آنچنان میباشد که مختصر یعنی صاحب نزع بخوابد که اگر تمام جهان را در دهن من اندازند یک لقمه  
 و تشنگی آنچنانکه اگر همه دریاها در حلق ریزند یک جرعه نمایم در آنوقت سخت الیس لعین شراب و طعام نماید  
 کلمه فقر تلقین میکند و میگویی که اگر کفر اختیار میکنی شراب و طعام بدیم در آنوقت برگشتگی صبر کردن  
 و از مکر شیطان ایمان سلامت بودن و شوار میباشد و در همچو وقت مرشد در میان شیطان و مرید شود  
 حاکم میشود و شیطان را نزد یک وی رفتن نمی دهد بفضله تعالی ایمان سلامت میرود چنانکه  
 اندام مرشد در عالم برزخ نیز بیدار می رسد و شفاعت پیر مرید از او را آخرت مشهور و معروف است این  
 فوائد در حق عامه مریدین است و برای طالب صادق و ارا و متمند و اثن که مخلوص محبت و بصدر تقصید  
 فانی فی الشیخ شده باشد فایده جلیله اینست که همه احوال و کمال شیخ در ذات فانی پیدا میشود و بعد از  
 فنا خود او را بدست فنا فی الرسولی و ثانیاً بطلت فنا فی اللهی میرسد و برای توضیح و توضیح تمهید این  
 چند حکایت مناسب بتمام که نقل فرموده بودند ثبت میگردد و حکایت شخصی بخدمت بزرگی حاضر شده  
 مرید گردید و بخدمت مرشد خود عرض کرد که از من چندین خون مردم ناحق شده است از منداخته آن  
 چگونه پاک شوم پیر امر کرد که تعالی مردم اختیار کن الله تعالی سبیلی برای تو خواهد گشتا و چنانچه شخص  
 مذکور حسب الامر مرشد خود شش خدمت تعالی مردم اختیار کرد و روزی بر چاه و صحرای آب میکشید  
 یک کس اسب سوار در آنجا رسیده آب بزودی طلب کرد و در نو شانیدن آب اندک تاخیر شد سوار از کوه  
 ضرب تازیانه بر وز و ستقای مذکور ضرب تازیانه خورده آب نوشانید پس بیکه برای نوشیدن آب سرفرو  
 شمشیری بر فرق سوار فرو برد و زد که سرش از تن جدا گردید و بجهت کشتن او حجاب از چشم قائل برداشته شد

دولی گردید و تبریه عالی رسید شادان پیش مرشد خود حاضر شده عرض حال ساخت و شکر گذاری کرد  
 عند الاستفسار مرموم مرشد او خطاب کرد که شهر مبارک این بود که آن سوار بار او قتل یک قطب مارتیست  
 الله تعالی بیعالمه و میان آورد و کشتن او سبب عفو خونهای سابق و حال که در آن ایس بود گردید  
 و علاوه بر آن از غنایت الهی بدرجه ولایت رسید فقط حکایت سخن در پیر پرستی بود و ارشاد شد  
 که حضرت سلطان المشائخ قایم سره بایه خود آنقدر عشق و شوقند که روزی با خواص خلفا  
 خویش گفتند که هرگاه حق سبحانه تعالی لقای خود بخواند نمود اگر بصورت شیخ فرید بخشکری خواهد شد  
 خواهم دید و الا نخواهم دید فقط این لفظ اگر چه در موقوفات حضرت ایشان ندیده ام مگر از ثقات شنیده  
 و مثل اینکه از دیگر بزرگان و پیر پرستی کس را در شده باشد حکایت میفرمودند که شخصی در مکه بود و را  
 بخیرتی احتیاج افتاد و بطرف برنج پیر خود متوجه شد آنحضرت صلعم معصومین طلبش تشریف آورد و فرمود  
 که اینک مطلوب تو حاضر است بگیر عرض کرد که من از دست حضور نمیگیرم از دست پیر خود خواهم  
 حضرت صلعم فرمودند که رسائی پیر تو تا اینجا نیست اگر از دست او نخواهی و و منزل آنطرف است او رسید  
 میتوانی عرض کرد که بهو بخارفته از دست پیر خود خواهم گرفت از دست حضور نمیگیرم چنانچه از مکه  
 کوچ کرده و منزل آنطرف رفت و عند الرجوع از دست پیر خود یافت فقط از شنیدن اشکاف نامند  
 خا نصاحب پرسیدند که بنظر علماء نظام و در مقام اعتراض پیدا میشود زیرا که هرگاه مرید که خطا پیر  
 زیاده از پیغمبر علیه السلام کرد پس سلام او کجا باقی ماند حضرت ولانا ارشاد کردند که اعتراض علماء  
 خطا بر بدین سبب است که آنها شیشه گوی و بر چشم خود نهاده تمام جهات را کبود می بینند فی الحقیقت  
 نیست که آن شخص بدولت پیر این مرتب یافته بود که بجز و خواش او پیغمبر صلعم معصومین تشریف  
 آوردند و انکاری که او کرد اگر خلاف مرضی آنحضرت صلعم میبود از حقه رعایت میشد بلکه عین  
 خاطر اقدس صلعم اقتاده سخن برین بود که شاه شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره  
 اجازت خلافت از کذا نموده است ارشاد شد که در کتاب فرائد که در سلوک است  
 دیده ام که حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس الله سره بر کتفه شمشیر بایستی  
 نشسته بودند ناگاه از میان آرد بخت دست نمودار شد حضرت سلطان المشائخ کلاه خود بران  
 نهادند بخت دست کلاه را گرفته غایب شد مرموم حقا استگشت این سکر کردند و فرمودند که ای



بوعلی قلندر راست که او با وصفت استعدادهای نسبت بیعت ظاهر بی نداشت بنا بر بیعت پیش مر آن  
 بودند من او را خلعت خلافت و اوم از بیگانهیت معلوم میشود که حضرت شریف الدین بوعلی قلندر  
 زنده چه چشمتی نظامیه از سلطان المشایخ و نسبت کبر و بزرگوار حضرت شمس تبریز قدس سره داشتند  
 حکایت فرمودند که دروشی بخد مت عبدالله شطارا را در حضور وی داشت چون بر دروازه رسید  
 حاجبان در محافت کردند و نگذاشتند که اندرون برود آن درویش کنشاشی کرده در حضور حضرت علی  
 رسید حضرت مذکور فرمودند که هیچ بی ادبی بخدا نرسیده آن درویش عرض کرد که هیچ با ادبی بخدا نرسیده  
 یعنی اگر ادب میکردم مرا اندون کی راه میدادند بسبب بی ادبی در خدمت شما آمده ام فقط مولو  
 ابو الحسن استفسار کردند که بیعت حضوری مرید شرط است یا نه فرمودند که حضور مرید در خدمت بی شرط  
 بیعت نیست یعنی اگر شخص عقیدت و ارادت مثل مریدان از بزرگی دارد و اینقدر کافی در بیعت است  
 اگر چه در ظاهر ملاقات قیامین نکرده باشد چنانچه نجم الدین کبری ابوبکر سلسله بابت را که مرید حضرت  
 بودند در شهر کتیا بار بار شاد و هدایت خلق فرستادند و که ام پاره مبارک خود هم دادند که طفلی ملاوا  
 ازین فقیر ارادت دارد بدو تسلیم کن چون حضرت ابوبکر سلسله بابت در آن شهر رسیدند می بینید  
 که چند طفلان لعاب و بازی میکنند و یک طفل پاره طفلان جمع کرده نگاهبانی میکنند چون آن طفل  
 ابوبکر سلسله بابت را دید گفت تا کی نگاهبانی پاره طفلان کنتم آنچه پاره ما امانت آورده اید ما را پس  
 جناب شان آنچه که امانت نزد خود داشتند بدو تسلیم کردند آن طفل رفت و در کار و بار که با خدا بیاید  
 شاید شوقی که در وقت یا اینکه کسی دیگر که حاضر است و کائنات بیعت از طرف غائب کند بعد از آن آن  
 بدو بیعت کند درست است چنانچه در حضور حضرت پیر و مرشد برحق معائنه کرده میشد که مریدانی آنحضرت  
 از طرف زوج و مادر و همیشه غایبات خود را دست بیع شده در وطن خویش رفتند و بیعت از مستحقان  
 خود را میگرفتند فقط بشارت در ماه شوال ۸۴۵ هجری یوم جمعه محفل سماع بود حضرت مولانا قدس  
 در صحن مسجد جانب حجره و قوالان برچوبه بلخه مسجد جانب شرق نشسته بودند و اهل محفل در بر سر قاف  
 و غزوات قاعده آتاشای تجلیات رخانی مینمودند و این کمرین خدام ادبای بزرگ فاضله و با حیا و اخلاص  
 وی رضی الله عنه مستعد بود و متاب خان قوال بهان وقت مشرف بشرف بیعت گشته این بدو او  
 حضرت ابیر خیر و علیا الرحمة علیه السلام آج رنگ هی ای مارنگ هی آند بدو اموری گهرین برین پای

حضرت شمس تبریز  
 بوعلی قلندر  
 حضرت نظامیه  
 سلطان المشایخ  
 حضرت علی  
 حضرت ابوبکر سلسله  
 حضرت ابوبکر سلسله

بیت و کافران

نظام الدین اولیا و توفیق ماکی پرشن ہے باطلاع آن حال وی صنی اقدعنه تنغیر کردید اثر سوزش  
دل برچهره مبارک طاری و آب بر چنار نور جاری گشت از نوح و نوح اس کنر کی باشد که از خطا کجاست  
و لطف آن صحبت بارکت محروم مانده باشد در وقت خوش فرمودند که نور الله کجائی پیش بیا خود و آفرین  
رسانیدم فرمودند که یک گوهری بهما بشما میدهم عرض کردم که عنایت شود آرشاد کردند که انچه حضرت بخشید  
حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سرها شتارت داده بودند و نایز بشما عده میکنم که بغیر شما و همه  
مردین و مخلصین و اتباع شما بحت نخواستیم رفت از فوط خضوع و خشوع سجد تهنیت و در قدم رحمانی بود  
ساخته عروض و اشتماع برین قره که جان فشانم رواست \* شکر شکر کردن کی تو انعم در غرور الاهی  
شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای تو \* فطوبی للمردین و لشری للمخلصین الحاضرين الغائبین من المخلصین  
و الغائبین رباعی نازم کشم خود که جمال تو دیده اند \* انعم بای خود که بگویت رسیده اند بهر دم زار  
بودم زخم دست خویش را \* کان دانست گرفته بسویم کشیده اند فقط نور ثلث مشعل شیش  
لمعات المظنون راجابت و عا تجلوت کعبه سرفیه و حصول قرب تزلت بحضرت  
النبی صلی الله علیه و سلم در دیدنه منوره و فضائل درود و حکایات متعلقه آن  
سجن و راجابت و عا در کعبه بود فرمودند که در کتابی دیده بودم که اگر طواف بیت ربی در تنهایی مسیر آید  
اندر آن ساعت هر چه و عا کند استجاب است الا ما شاء الله تعالی چنانچه حضرت ابراهیم بن ادریس قدس سره  
در تنهایی طواف با حادسی سجده تعالی خلوت یافته بودند تعالی گفت هر چه بخواهی بخواه عرض کرد که  
از من گناه جدا نشود و نذر سید که این توحید شد یعنی عفت از گناه و تنهیم تا نشان غفاری ظاهر گردد  
نیده و حامی دیگر خواستند مستجاب شد آن نیز روزی بعد نماز ظهر یاد رسیده وستان در بر من شوم  
همین شب من بیا آن بهاکل نورم گفت ببینید که کعبه خالیت این وقت پنج شب نیست منکد با وضو بودم  
کر بسته در دیده طواف شروع کردم یک اسبوع یعنی هفت با طواف تمام کردم دو دو رکعت نفل خواندم  
اسبوع دیگر چهار با طواف کرده بودم که در بقیه اسبوع ثانی دو سه کسان شریک شدند کمتر خنجم  
پرسید که در یقین صحت و احسن است خواه فرموده باشند استجاب شد بانه آرشاد کردند که البته هر چه خواستم  
از کرم الهی مستجاب شد و اثر آن اینقدر فرمودند که دعا کرده بودم که خداوند اماره شده نشان  
که ما بتو و اسل که اندکین چنان باشد که نزد تو کامل باشد و نزد من نیز کمال به تحقیق شد و اگر تو

تو کامل باشد و برابر آن آگاهی بخود یا بالعکس آن پس از آن مطلب بر بنی آید و تقالی اجابت کرد و مرا از  
 ملاقات مولوی عبدالحکیم صاحب که از بزرگان من بودند مشرف ساخت سخن در فوائده  
 ورود و حصول منفعت از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و فرمودند که فوائده و نتایج ورود و دیدن  
 سهر و احصاء متجاوز است لیکن بعضی از علما و حفاظ حدیث از جمله فوائده که با جاویدت صحیح و زیاده است  
 ثبوت یافته ضبط کرده اند چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در رساله خود نوشته اند که اول آن فوائده صلوة بر سید  
 کائنات صلی الله علیه و سلم امتثال امر الهی و موافقت او سبحانه تعالی و ملائکه او عز اسمه منطبق آید بر  
 ان الله و ملائکة یصلون علی النبی و آلہ الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و دوم وصول عشر صلوة و  
 رفع عشر درجات و ثبوت عشر حسنات و محو عشر سیئات از جانب خدای سبحانه بموجب و ستادان و دیگر  
 سوم اجابت دعا که اول آن در و دو باشد چهارم و حجب شفاعت سید انبیا صلی الله علیه و سلم  
 در حق مصلی پنج شهادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم را ششم و ثبوت نبوی و هفتم و دوش شریف و س  
 بر باب جنت بهشت شوق مصلی با آنحضرت پیشتر از دیگران روز قیامت بهشت متولی گشتن آنحضرت جمیع  
 مصلی را در روز قیامت ششم کفالت جمیع مهمات و قصار و حاج مصلی و منفعت جمیع ذنوب و ششم کفالت  
 جمیع سیئات یا زودیم محسوب شدن در و و یجایی افضل صدقات و دوازدهم تفریح کرب شفا فی ستم  
 و دفع خوف و بزع سینه و هم اظهار بر ارب ستم و تفریح اعدا چهاردهم حصول رضای الهی و محبت وی تعالی  
 و رسیدن رحمت از خدا و ملائکه او بر مصلی پانزدهم پاک و تنمیه در عمل و مال شانزدهم طهارت ذات و شفا  
 قلب بهشتیم فرائض مال و حصول برکت اسباب اموال اولاد و اولاد و اولاد و بیست و نهم نجات از اسهال قیامت  
 نوزدهم آسانی سکرات موت بیستم خلاص از ممالک دنیا و مضائق روزگار و نوزدهم آخرت بیست و یکم  
 نفی فقر و اعدام حاجت بیست و دوم سلامتی از آتساک کل و چنانکه در حق تبارک صلوة بیست و بیست و سوم  
 تطیب مجلس بر تزلزل رحمت بر جلبای محفل صلوة بیست و چهارم توفیر نور ترم و بر بریل صراط و بیست و پنجم  
 قدم در انحال بر آفات و نجات از ان در طرقة العین بر خلاف حال تبارک صلوة بیست و ششم عرض اسم  
 مصلی بقیه و لذت در حضور فالق النور صلی الله علیه و سلم بیست و ششم از و یا و محبت حضرت سید الانام  
 علیه الصلوة و السلام و استحضار محاسن نبویه در قلب و تمثیل خیال وی علیه السلام و ششم مصلی است  
 استی من بعد فرمودند که کثرت در و بلا شبه موصول بحضور آنحضرت است صلی الله علیه و سلم چنانچه



مسلک داد و آن مرد صالح از پیش قاضی برآمده در خواب بتضرع و انکسار در حضرت پروردگار بیدار و خوانی  
 بر بیدار بر صلی الله علیه و سلم شغول نشست در شب است و منقح از ماه در خواب دید که قاضی میگوید  
 حق تعالی قضای دین ترا میکند نزد صلی ابن عباسی و زبیری برود و آنرا بگوید که رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید  
 تا سه هزار و نیاور قضای دین بدی مرد صالح میگوید که چون بیدار شدم از خوشحالی رفتم بگفتم لیکن این رفتم و گفتم  
 او علامت صدق این واقعه برسد چه گویم آن روز رفتم در شب دوم آنحضرت صلی الله علیه و سلم را دیدم که امر  
 میفرماید مرا با پنج شنب و ل و فرموده بود و بتقاضای شصت آن روز نیز رفتم شنب سوم باز می گفتم که آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم از سبب رفتن من می پرسیدند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم علامت صدق  
 این واقعه میخوانم آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا باین سخن تحسین کرده فرمود اگر علامت جوید بگو که تو بر روی  
 از نماز فجر تا طلوع آفتاب پنجاه بار پیش از آنکه سخن گوی تحفه در و بر من میفرستی و این از تو بجا میماند  
 غیر خداوند تعالی و کرام کاتبین چون پیش وزیر رفتم و قصه خواب و علامت برگفتم خوشحال شد و گفت  
 مر حیا رسول رسول صلی الله علیه و سلم تقابل از آن سه هزار و نیاور بر من بیاورد که در وجه قضای دین  
 خود کن و سه هزار دیگر بیاورد که نفقه عیال خود کن سه هزار دیگر بیاورد که این امایه تجارت خود کن و مرا بگو  
 داد که را بطعم موت ازین قطع کنی و بهر حاجتی که ترا افتد مرا تکلیف کنی پس آن سه هزار پیش قاضی رفتم  
 تا در حضرت اول صاحب من ادا کنم صاحب من را دیدم که مملوف و مبهوت پیش قاضی در آمد و ناچار  
 شمر دم و قصه را باز برایشان برگفتم قاضی گفت این سه کرامت این وزیر را چرا باشد من بتولی قضای  
 این دین تو شدم پس صاحب دین گفت این سه کرامت شمار چیست من نیز اوار تر دم ببرات آن  
 از دمه تو از دین خود در گذشتم الله در رسوله صلی الله علیه و سلم پس قاضی گفت خوش است بحسب خدا و رسول  
 صلی الله علیه و سلم بیرون آوردم باز نگیرم پس با این سه اموال بیرون آمدم و شکر فرمایم حق گذارم  
 فلنکذمت و علی رسول الصلوة و التحية حکایت چهارم آورده اند که بعضی از طلب علم حدیث  
 در خواب دیدند که میگویند خدا رب لغزت جل جلاله مرا بیاورد و تمام اهل مجلس را که در وی استماع  
 حدیث میکردند بحجت ذکر صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم که از لوازم قرائت این علم شریف است  
 حکایت پنجم در وطن ما شخصی بود زکریا بنیامی محض شده اترجم در و در و بکثرت خواند ششی چندی  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف شده در خواب است بصهارت کرد و فوراً اینا گشت آنکس با فقیر ملاقات داد

این حدیث در روایاتی دیگر آمده است  
 و توفیق بسیار بدست آید

حکایت ششم در ملتان شخصی از افلاس تنگ شده بود و مصداق گفته در حجه نشست و نیت کرد که تا لک پیر  
از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نگیرد از حجه برخواهم آمد و شب روز به قرات در پیش قبول بود و شب  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد او تشریف فرما شده فرمود اندک اگر خدای لکمه و پیه بگیرد از خواهی حفظ کلام الله  
آنحضرت گفت که حفظ کلام الله عینیت شود و حکمت که یک سیپاره پا و بالا هر روز در قرات دیده بخوان بعد  
در تریح همین جلو خوانی نمودنید چون رمضان شریف رسیده بود آن شخص تمام قرآن در تریح تمام کرده  
حافظ کلام الله شد حکایت هفتم شخصی شراب خوار بود اراده کرد که در بیت الله بنشیند توبه نماید با اتفاق  
پسر خود روانه کعبه گردید در شبی راه آن شخص بوضع میهار شد و پدر و پسر سیاه گردید و پسرش تخیل شد  
که بنظر مردم سخت دیوانی گشت تا که شخصی آید و پسرش کشاد و دست خود را بر روی سیاهش مالید  
همچو ماه شب چهارم در نشان شد پسرش و من آن بزرگ گرفته پرسید کیستی که با یخچین مجرم غریب  
احسان کردی فرمود من رسول ام صلی الله علیه و سلم انیکل اگر چه شراب خوار بود و لیکن بر من یکتا بود  
در دو تخته میفرستاد رسوائی او گوارا کردم اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بعد کل معلوم حکایت هشتم  
شخصی در حالت نزع بود و میخیزید امام ابو حنیفه رضی الله عنه دیده گفت هان که بکنه ارد و او الترام داشته باشی  
جواب داد که راست است اللهم صل علی محمد و آل محمد و کما له حکایت نهم در کتابی دیده ام که چنین  
بخزای اعمال حسنه خود در جات طایفه خوانند یا نیت و حسرت خوانند کرد که کاش زبانه ازین عبادت  
سبکتر بود تا زبانه ازین می باقیم الا خوانندگان و در آنچنان جزا خوانند یا نیت که ایشانرا طبع و حسرت  
نخواهد بود حکایت دهم میفرمودند در پنجاب معلی یک طاعن التختی بود و قضا و طالع کور از نیت تخیل بود  
معلم را کمال نداشت شد و چند ماور و پد طفل شلی او کردند که آنچه مقدار بود و شد تو غم مخور لیکن معلوم کرد  
از راه تجارت افتاد به وضو گرفته و حجه خواست بنشست و گفت ما و اسبکه مذاحم من این طفل شمارا نخواهد داد  
و به طفل متوفی نخواهد شد من از خلوت برخوام از حجه و حجه و به و خدای مشغول شد از نیت  
سجده شخص مذکور فرزندی متولد شد هرگاه پدرش طفل نو زاده را پیش معلم آورد از حجه و به حکایت یازدهم  
میفرمودند که پدر ابی بصری رضی الله عنهما مبتلای افلاس بود چندی که شب تولد حضرت امام جعفر  
در خانه نداشت مگر کتبه در دود بود و همین ولادت آن سببه از لیه حضرت صلی الله علیه و سلم خانه کش  
آشرف آورد و به نیت کرده فرمودند که ای ایت سبیل از پیش فلان تاجر گرفته بگو که تو رسول الله

علیه و سلم بکنیز اردوینارمرا نخواه کرده است و برای تصدیق این سخن نشان داده اند که تو ستم هزار و درود بر ما  
میفرستی و بران کسی را اطلاع نیست تا جز ذکر و زیارت بر ما حساب برات میخورد و درود هزار و بیار علاوه بران از نظر  
خود بوالد را بعد بصری نذر کرد اللهم صل وسلم علی محمد و علی آل محمد بعد کل معلوم لک حکایت و درود هم میفرمودند  
شخصی از قوم بخاره ند اولت درود داشت روزی همراه قافلۀ خود بازرگانان محموله بقله میرفت اتفاقاً او دیگر  
هم بسیار شش شیر رفتند آن شخص بعد از گاو عقب باند و در آن ساری راه که آنجا آبادی نبود پامی نرگاو شش شکست  
در چاره سازی آن مجال تنهایی مضطرب شد و نزد یک گاو بنشیند و درود خوانی مشغول گشت بعد از  
ساعتی آن از غیب پیدا شد یکی بهضا صله استاده مانند و دو کسان نزد یک ماده پامی نرگاو بنشیند و بعد از  
مالیدن که نرگاو بر پایی استاده و روان شد بخاره مذکور از آنها پرسید که شما میستید و آن بزرگ سوم گیت  
گفتند نام ما حسن حسین است و آنکه دو را استاده است رسول خدا صلی الله علیه و سلم است ما را بر  
فریاد می تو فرستاده بود بخاره مذکور با و از بلند عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر حال عیالت  
فرمودند ما را از قدس بوس چرا حرم داشتند و نزد یک نیامدند ارشاد شد که در دهن تو بوی تاکه از تنه کشی می آید  
لذا نزد یک نیامدم بعد از حضرت مولانا فرمودند چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از بوی لسن و سباز  
خام و دیگر نشانات نفرت است چنان از بوی تنه حکایت میفرمودند زن را پرسید  
حسنی و جمیل بود خود بر او عاشق گردیده میخواست که پیشش نیاوی صحبت نماید او قبول نمیکرد در روز  
او را شراب خوراییده بحالت بدستی و بیوشی مباشرت کنانید و بهان وقت حامله گردید هرگاه پیشش  
میوش آمده از انحال گاه شد کمال ندامت کشیده برای کفارت آن گناه را بی بیت الله گردید  
و رغبت او مادرش که از لطفه او حامله بود و تحری زاییده تیار بر کتمان زنایکدام فقیه جوان که در قیصر  
او کرده دختر را جوان ساخت و از اتفاقات آن دخترانادانسته بهمان جوان که بچ گرفته بود نکاح کرده  
داد و وقتی که آن جوان را عند تحقیق دریافت شد که سگوه از لطفه او ست فوراً او را طلاق داده چون  
از وظایف غصب قهر مادر خودش بر کند تا استخوانش پراکنده سازد و دیگر بر لاش و استخوان هیچ نیافت  
با اطراف قبر نگاه کرده دید که در دیوار قبر در پیچ است از آن در پیچ نظر کرده دید که مادرش در میان باغی  
که نهایت سیر سبز و شاداب است بر تختی نشسته تلاوت قرآن میکند آنکس حیران ایستاده شده پرسید  
که تو با اینچنان گناه چگونه با این درجه رسیدی مادرش گفت که شخصی درود اکبر و درود میلاشت وقت



خواهد شد پس گوش نهاده می شنیدیم بر بکشت سماعت و روده گیر حضرت آرحم الراحمین باین در بدر رسانید  
 لعمریه دوم نور ثالث و حصول فیوض و برکات از اولیای حیات و اموات حکایت اول  
 چون تصور کردیم که به نسبت احیاء قیوم رشیک از نفسانیت پاک هستند لهذا ارجوع به اهل قیوم بیشتر  
 افتاد و ما را به هر چه غایت کرد بیشتر از اهل قیوم غایت کرد و چنانچه در ابتدا ای حال از روی کلام بزرگان  
 همچو جنید و شبلی و مولانا جلال الدین روم و فردید الدین عطار و غیره میباشیم که آنها عقیده وحدت  
 داشتند و طبیعت مانیز باین بن عقیده بود لکن کلام علمای خلوا بر عدم مطابقت این با قرآن حدیث  
 مفهومی میشد لهذا آنچه داشتیم که اینچنین و لایا چگونه عقیده خلاف قرآن و حدیث اختیار کرده باشند باز  
 در خاطر خطور میکرد که در آخر عمر از معتقد خود تائب شده باشند بباد این اعتقاد خلاف مرضی خدا  
 و رسول خدا صلی الله علیه و سلم باشد و خاتمه ما بر آن گرد و چنانچه خوب یاد داریم که هرگاه ابتدا برخاسته  
 حضرت سلطان المشایخ محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره الاقدس وارد شدیم و گویا به جهت  
 روحانیت حضرت محبوب الهی رهنمای توحید شد بدینطور که میان محبوب الدین ثانی طالب علم از خنده  
 درگاه محبوب الهی مرید و خلیفه حضرت مولوی فخر الدین محمد قدس سره بودند و ایشان شاگردین شدند  
 روزی یک رساله ده ورقی مسمی بمقدمه الشهود از خانه خود آورده بمن داده بیان کردند که حضرت مولانا  
 فخر الدین محمد صاحب روزی این رساله باین خادم سپرده فرمودند که هرگاه کدام طلب علم در حق  
 در خانقاه بیاید او را مطالعه خواهی گزینید باینست من آن در پیش شما هستی من آن رساله را دیدم  
 در مقدمه رساله تمهید بدینطور بود که شرف علم موقوف است بر شرف موضوع و شرف غایت آن علم  
 چون موضوع علم معرفت ذات سبحان تعالی است و غایت آن نجات از شرک خفی و جلی است پس علم  
 سلوک اشرف علوم باشد باینکه موضوع و غایت بعد از آن رساله طلب موحدین دریا قلم در روده  
 خلاف محفل و نقل تخیل بود بدور و از مسجد مقابل مرقد منو حضرت محبوب الهی نشسته آن رساله را میبینم  
 که در خاطر علم افتاد که معنی کلمه طیبه تیر سیر است چون در ترکیب آن چنانچه در شرح ملا و غیره خوانده بودیم  
 غور کردم در نفی وجود و ازاله مظنه کذب لازم می آمد لغو باقی منته بعد رده قدح تقدیر غیر الیه بجای خیر  
 بخاطر گذشت امان منی توحید یعنی غیریت و ثبوت غیب بخاطر نشسته آن رساله رفته رفته توبت محقق  
 و تمهید غایت آن باب تا کاسه الاسنان رسید فالحمد لله علی احسانه و الهامه حق حمده و الصلوة

علی رسوله محمد و اولیاءه بقدر لغائه و آلاءه و نیز میفرمودند که روزی حضرت محبوب الهی نونا فی تراز اقبال حضرت  
 جلوه افروز شده و دست من گرفته در مقابل دیوان آوروند و زبان فارسی این لفظ فرمودند که اینجا  
 سبقت نظام الدین تفتت اند فقط حکایت و دوم سخن در نسبت اولسیه بود و فرمودند که از من  
 تا حضرت اولس قرنی علی بنیاد علیه السلام صرف که واسطه در میان اند بدینطور که شیخ عبد الخالق  
 بلا واسطه مرید حضرت اولس قرنی بودند و برادر زاد و نشان شیخ محکم دین قدس سره مرید و خلیفه  
 عبد الخالق بود و حاجی کچی خلیفه محکم دین قدس سره اگر چه ملاقات اینجا نباشد شیخ محکم دین نیز در  
 شرف بسیار شده بود و او نشان شفقت میفرمودند لیکن در آنوقت تفتت خاطر نظیر حکایت بود  
 عند الاستدعای علم خان شاهی محکم دین فرمودند که بفرماید خواهی رسید بعد از قرن شیخ محکم دین حاجی کچی  
 ملقب بشیخ صاحب را حمیه شریف بماند و مشهور بود که ایشان بحضور حضرت خواجہ معین الحق و الدین  
 قدس سره در سوخ و در سانی بسیار دارند لذت من نیز استفاده از حاجی موصوف خواستم فرمودند که بدین  
 اذن حضرت خواجہ مرید خواجہ کریم که گفتیم که استجارت فرمایند گفتند پرسیده جواب خواجہ را در وقت معهود  
 که از اندرون روضه منوره بماندند حال پرسیدیم فرمودند که عند الاستدعای حضرت خواجہ طاهر بن بربر و هم  
 فرمودند که عید الرحمن لا تقی است که تو او را مرید کنی فقط بعد از آن حاجی ممدوح گفتند از نسبت اولسیه  
 حصه شما در من است اجازت آن میدهم چنانچه اجازت دادند فقط کمتر من پرسید که شیخ عبد الخالق  
 بلا واسطه مرید حضرت اولس قرنی چگونه شدند که زمان حضرت اولس قرنی صد سال مقدم بود  
 فرمودند که این معنی از شیخ محکم دین سابق الاوصاف پرسیده بودم بچوایان گفتند که شیخ عبد الخالق  
 عم من در پنجاب به قزوین و قزوینی مشهور بودند و خدمتگذاری در ویشین مسافر شاعر خود داشتند روز  
 در ویشی جلوس لغامت کلیم از ششم شمر بپوشیده در مسجد نشان وار گشته دراز کشید شیخ عبد الخالق  
 حسب معمول با کوبی آند و ویشین شروع کرد و در ویشین مذکور دست عبد الخالق گرفته اینجا قبول  
 بیعت کنند بعد آن عبد الخالق عرض کرد که برای ناشتای حضرت چربی بیارم گفتا احتیاج نیست  
 شیخ عبد الخالق اصل رنوده برای آوردن طعام نماز خود رفت در ویشین مذکور غائب شد عند الاستدعای  
 من محکم دین شیخ عبد الخالق ظاهر کردند که ایشان حضرت اولس قرنی بودند و زبانی شیخ محکم دین  
 حالات بزرگی و کمالات شیخ عبد الخالق بسیار سمع شده از آنجمله حکایت میکردند که عم من اسماع

غنا با غیر تیر شصت داشتند که در حالت نماز بخوانا و فراموش نمیشد روزی علما جمع شده در وقتیکه شیخ  
 در نماز بود و قوالان را منع کردند که در نماز ایشان در رکوع بیوشش شده در افتاد و پشت پا کنند  
 و محبت افتاده مانند بجاگاه باز جانوست نماز آمد علما اذن و حکم و بل زنی دادند شیخ باز بجا آمد  
 و مشکله را که بود بهمان کن فیما کرد و نماز تمام کردند حکم دین مدح نیز مستغرق بجمع بود و حکایت  
 میان خضنفر علی قاضی آنکه حضرت شبی میفرمودند که بجاگاه از دین برآمد اول در نواح لاهور بجا بست  
 رسیدیم که اگر مردم بقطبیت او قائل بودند من نیز به نیت استفاده سه روز بجا بست او حاضر ماند و حال  
 من مهربانی بسیار کرد چون سه روز بجا خورد بود گفت که به اطلاع من بخوری گفتیم آنچه مقصود من است ایام  
 رسید که مقصود چیست گفتیم شهر نهم که آنجا که انداختیم بخوری و در هر حال خیال کن آمد که از وقت  
 گفتا از منی چه خواهی یافت آنچنان صاحب نعمت چه میشوی که هزار نام و رقم طلبی تو به نعمت رسید  
 الا کن جلدی خبر نیست بر وقت مقدر خواهد شد حکایت چهارم که است صوفی شاه نور محمد  
 و تلمذین در و و خاص صوفی شاه نور محمد در پنجاب عامل مشهور بودند روزی در بهار و ایام نور محمد  
 نامی در ویش و یکساکن غری که لباس تبار بود ار شد چون بهار بخان حاکم سپادیل بود میریش بود  
 اعزاز و احترام در ویش که بسیار کرد و خلقی تا با استفاده پیش وی رجوع کردند با شایع اینحال صوفی  
 نور محمد بخانی تیر را بخار رسید و در حلقه در ویش آن نشست منکه بطریق تحصیل علم و ازان شده و او بود  
 تیر و ازان محبت رسیده کنایه مجلس ششم نقطه بدل خود گفت که در زمره این بزرگان اگر صاحب باشد  
 ما را نیز خبری از ثناء و تلقین نماید ازان طائفه شاه نور محمد بخانی از ضمیمه اماد شده از محفل برخاسته و یک  
 من آمده گفتند که شما طالب علم ظاهر بی سببید و یک شما را چه تلقین کنم ما این در و دشت جمعه یکبار  
 خوانده باشید و در اینست صلی الله علی حبیب محمد و آله و صحبه و سلم شما نیز حضرت میفرمودند که از ثناء و مدح  
 میسوست بر در و دند کور به شب جمعه مداومت کردم و فائده نماند بر کشتن لیکن من بکین از و یکبار به نیام  
 و حال شاه نور محمد بخانی بس عالی بود و سخن عجیب از احوال شان نقل میکنم که آنکه شد شاه نور محمد  
 روزی هم بریان خود حکم کرد تا نیز سبب فراموش کرده آتش از دشت اعباء حکم کرد که هر یک پارچه پاست  
 بدنی خود را در آتش بیندازد و یک دستار و کلاه و حبه و غیره در آتش انداخته بجاگاه نوبت رسید و بجا  
 رسید و یکبار این بخالی بر تنی تا مل کرد و شاه نور محمد با تامل و به نیت و نیز آتش انداخته بر تنی و یکبار

در و دشت جمعه یکبار

در خدمت اوست

هر شش روز در کنار گرفته به نعمت خود مخصوص گردانید و دوم اینکه شاه نور محمد قدس سره مع قافله مردان  
در سفر بودند و در سواد موضع خود رسیدند وقت طعام آمد سرخ در آنجا میسر نشد ایشان از بهر این بیان خود فرمودند  
که هر که آمد با یکدیگر عیبت باشد نام مرغوب خود بگیرد و اگر دو کس از طرف یکدیگر عیبت کنند چنانچه هر یک مرغوبات  
خود جداگانه بیان کردند و حضرت ایشان انگشت بر داشتند یک نقش نوشتند بعد ساعتی از بهمان در میان  
جمع اقسام طعام تفهیم می داد و آورده حکم کردند که هر یک مرغوب خود گرفته تناول نمایند حکایت میفرمودند و در میان  
بعد مراجعت کعبه سرفیه تا بنا سفر اختیار کردند و بتلاش در ویشان به نیت استقاده باطن میگردد و در نواح  
شاهجهان آباد و بادوشی بالو انجیر نامی ملاقی شدند پیش از ایشان مراقب می نشستند تا بعد از ظهر روزنامه محسوس  
نشد بر روز چهارم تاثیر قوی بر قلب پیدا کرد و که در تعمیر می آید که اینقدر چنانکه جز با دشمنی مثل مرده نپزیده باشد  
و در موسم برشکال بران آب باران میرسد کی با آن چغرنامی مرده زنده میشوند و تر و تازه گردیده جوش  
و خروش بر لب آب مینمایند و تهاق شگفت از آن رسیده نیز مرده از رسیدن موسم بهار سر سبز گشته  
برگ و شاخ برخی از آن چنان حال قلب خود یافته و در ادراک کیفیت آنچنان حالت طاری میشود  
که هیچ بامی بر زمین بماند و غلطان می بود و قویک دود و پارس حالت و کیفیت مستولی میانند تا هر صبح  
چند روز بعد از آن شان مانند یک معده او شان گفتند که نسبت که مقدمه فناست. ایشان بخوبی حاصل شد  
حالا شمار احتیاج استقاده نیست بزرگان افاده نمایند و معنی آن بزرگ چنان دریافت که بزرگترین  
افعال نسبت کرده به بنیم که تاثیر میشود باین توجه خاطر بر جوت بخش رفیق قدیم بود و او را گفته شد که پیش از  
بنشین و قبول نکرد من بعد از آنجا حضرت شدم بعد رسیدن که بشوئخصی اما من به سبب پیش من آمده  
مراقب میشد روزی اینصافی نسبت برو کردم میگفت از بر تا با ما مال شدم خط حکایت میفرمودند  
در شهری بادوشی تا کوفروش ملاقات کرده بودم میگفت که در تمام شهر علی را با صورت انسان نمی بینم  
کسانی را که شما بصورت آدمی می بینید بعضی از آنها بصورت سگ و بعضی را بصورت خوک می بینم  
مگر یک کس زقوم من و انسان متطبیق آید خدای که او را آدم کرده است بمان هم خواهد داد حکایت  
در سبب این ارض از تو غل علم طاهر فرمودند که حضرت مولانا ای جلال الدین روم قدس سره العیون فرموده اند  
که هر خود در تحصیل درس تدبیر و مواظط علم ظاهری بسیار کردم روزی حکایتی نظر اندازان و  
دل من از علوم ظاهری سر و شد و آن حکایت اینست که شخصی مال از خود و پیرش جوان بود و مال

اسباب متروکه پیش یافته بوزنی عاشق شد متشابه به پانصد روپیه نو کرد داشت و دایمی داشت داد و در  
 قلیل نفس نادان سخن کردید محبوبه او بعد از افلاس زعیاش مذکور کتاره گرفت به چند از جانب عاشق الحاح کشید  
 معشوقه مایل نمیشد آخر عاشق مذکور سبانه کرد که کیش و یک پیش سن باش چون محبوبه نزد او شب پیش کردید  
 جوان فریور انگشتان خود در فرج او انداخته گفت که چندین دولت خود درین سوراخ انداختم و هیچ لذت نیستم  
 فقط حضرت مولانا نیز میفرمودند که از روزیکه این نقل دیده ام دل من نیز از علم ظاهر سرور شده خلاصه رشاد  
 اینکه اسباب غرت نفس خواه مال و جاه دنیا باشد خواه علم فضل ظاهری هیچ محض نیک سود بحث استقامت  
 بجز نداشت حاصل نخواهد شد فاخته و یا اولی الا بصا و حکایت منفرمودند که در ایام سیاحت شده خاکشاه  
 درویش مداریه شنیده قصد ملاقاتش کردم لیکن مسکن ما و اسی او معلوم نبود بهر حال که می پرسیدم کسی نشان  
 نمیداد آخر جوانان جوان زیر دهن کوبی رسیده بر جوی وضو کردم و معمولی مجرب است که از گفتن اذان  
 راه گمشده پیدا میشود لکن اذان گفتیم در همان عرصه از بالا کوه شخصی سپوچ گرفته برای پر کردن آب بان  
 جو آمد از پرسیدم که مکان خاکی شاه کجاست او گفت که برای نشان دادن مکان حکم نیست لیکن اگر  
 شمار رفتن است بدینال من بیاید چنانکه من بدینال شخص مذکور بالای کوه رفته دیدم که از پیر طایس  
 گاده ساخته اند روش خاکی شاه جبه از پیر طایس پوشیده نشده است و بهر یک و شخصی دیگر حاضر است  
 آنکس مرا از دور دیده با خاکی شاه گفت که ایشانند که بشن رویشانند یعنی علما خاکی شاه تسم شده است  
 نزدیک رسیده ملاقات کردم مهربانی بسیار کرد و معصوم نور ثلث در ذکر نسبت کاملین کرد  
 و صلیین حضرت رب العالمین حکایت ملاقات میر عبد القادر که سروده را رانده و خواب  
 را از رویکرد و در زمان طالب علمی بندان موضع که پنج شش کرده از جنگ ساله متعلق پنجاب افتخ  
 گذر افتاده در آن تواج میر عبد القادر نامی شهرت تمام داشت با شتیاق او قصد آنجا کردم و جنگ ساله  
 حافظ حجت افتد نامی هر پیش بود او را با ملاقاتی شدیم عنده الذکر گفت که شما آنجا خواهید رسید لیکن از  
 پیر عبد القادر هیچ فیض نخواستید یافت سخن او با و دگر هم از آنجا برخاسته در موضع که برب در یای چنان افتخ  
 رسیدیم در آنجا سلام نامی جو الیاده را دعوت کرد لب فرائع طعام رسید که گوی می گفتیم ای ملاقات پیر  
 عبد القادر در قهقهه کرده استند سخن بیکانی خود نسبت پیر موصوف گفت از شکیک او اعتقادی که با  
 اوصاف آن بزرگ بدل دهم سرگردید لیکن فسخ نمیشد نکردم هرگاه که عمو در یای مذکور کردیم

چنان در بایست در پنجاب از نظر  
 از ویلای رادی و افغانست

دیدم شخصی شترسواری گرفته استاده است مرا پرسید که چنانچه ای رفت گفت در فلان جای پیش فلان کس گفت  
 بر چرخ سوار شو من آنجا میرسانم چنانچه سوار شدم در آنوقت بزرگی پیر عبد القادر بدلم ریحان یافت زیر آنکه تجربه  
 و امتحان خودم چنین است که هرگاه قصد زیارت ولی میکنم سواری خواهد خواند بدست می آید آخر سواری است  
 در آنوقت رسیدم عند تحقیق حال آن بزرگ معلوم شد که پدرش در تمنای ولاد و رعنا و شریف رفت  
 بحضرت قطب ربانی محبوب جانی علی نبینا و علیه السلام است دعا فرزند کرده بود حکم شد که تو پشت خود را  
 بر تربت ماس نبوی و یک پسر یک پسر گاه پیدا شود او را عبد القادر نام نمی بچنان کرد و بخانه آمده باز و  
 خود صحبت نمود و فوراً حامله گردید و همین فرزند که او را پیر عبد القادر میگفتند بوجود آمد حال فوت و لا تش  
 این بود که مردم آنجا بالاتفاق نقل میکردند که هرگاه فلسی و حاجت مندی پیش پیر عبد القادر احتیاج خود را بگویند  
 بلا تکلف و بی پرده او را بگویند که کلونج برداشته بسیار بران کلونج نظر کرده زرخا لیس منیا یا چنانچه روزی یک  
 و بمقدور شمع مذنب امتحان کلونجی برداشته بران چرخ می دم کردند زرخا لیس مذکور زرخا لیس را جمع کرد و بچک  
 امتحان کشید گفتند که از ملتان تا لاهور که سیر گاه ماست اینچنین زرخا لیس گاهی ندیده ایم امیر مذکور از آن  
 طلا قبضه شمشیر خود تیار کرده داشت و در همان عصر پیش از رسیدن بایر بر صوفی رازنده کرده بود  
 چنانچه آن شخص ندیده شده با چشم خود دیدم رنگ زرد و دردی بر چهره او در آنوقت نیز موجود بود و کیفیت چنان  
 آن مرده بدینطور شنیدم که مادر شخص مذکور پیر عبد القادر را برادر دینی میگفت قضا و کسیرش فوت کرد  
 چنانچه جنازه او طیار شد پیر عبد القادر نیز بنا بر نماز جنازه در آنجا رفت مادر طفل متوفی گفت که تو برادر دینی  
 من هستی و خدای قذیر ترا چنین و چنان بزرگی داده است پسر مرا زنده گردان هر چند پیر صوفی  
 مجبوری بشیر از تقدیر بیان کردند شنید بعد از ارا و وضو کرده دو رکعت نقل خوانده در سجده رفته و عا کرد  
 پسرش زنده شد پیر قدس سره گفت این طفل جوان خواهد شد مگر من در مرضی که عقیقه میداد و در آن  
 خواهم مرد چنانچه در سیر من آن بزرگ دخیل پیدا شد در همان انتقال گردید پرسیده شد که ملاقات حضرت  
 بایر عبد القادر سابق الاوصاف چگونه و چند بار گردید فرمودند که بقول جاقا حجت الله مذکور چون منظر  
 از آن بزرگ مقدر بنود صورت یکبار از دور دیدم مقبره ای نیکو سپر خانه سامان پیر عبد القادر فوت کرده  
 و برای نماز جنازه او مرثیه طلب کرده بودند در آنجا آن بزرگ سواری رتبه ایستاده بودند و او را چشم  
 شدیم مگر هیچ گفتگو میان نیامد سخن را بحال شهدا بود و فرمودند که شهید دو قسم است یکی شهادت و

باز شاه سیحونند با کشف این امر کوشش میکنند اگر این امر حل نشد همه علماء را چنین چنان خواهد کرد

همه را می میرند و در کتابین علت تلاش میکردند چنانچه حضرت قلندر قدس سره نیز مستغرق کتاب  
 بهمین تلاش بودند و در آن حالت ایشان را جواب بر دو کتاب همچنان گشاده ماند جناب امیر المومنین  
 علی علیه السلام بدرو ایشان رسید و در آنجا تشریف آورد و بر حاشیه کتاب که گشاده افتاده بود نوشتند  
 نه و نه یعنی مکتوبه و تهر یا و شاه است حضرت قلندر بیدار شده دیدند و مکتوبه سپیده آفتاب  
 بپادشاه رسانیدند یا و شاه تحقیقات حال و تهر که مینویسند و معلوم شد که مادر و دختر از انظاره پادشاه حاکم  
 گردیده است و آنجا قاضی سلطان در آمده از دولت ساری پادشاه بدیده بود و این تهر را  
 فوت کرد و شخصی دیگر آن دختر را پرورده بود یا و شاه نادانسته نکاح کرده و او پادشاه برین سرگام  
 شده از آن زن دست کشیده و حضرت نوح علی قلندر معروف و ممتاز شدند آخر کتب حضرت حسن  
 قدس سره رسیده مضیباتند و بهدایت حضرت او نشان فیض صحبت مولانا اقبال الدین هم قدس سره  
 در یافتند و رسیدند بمقامیکه رسیدند حکایت در ذکر حاجی سعد الله لاهیجی قدس سره  
 در لاهیج حاجی سعد الله نامی بزرگی بود و در مسجد عالمگیر پادشاه که لب دریا بیرون شهر است و خطایست  
 در صحبت آن چنان تاثیر بود که سبزه و کفار مسلمان میشدند بهرگاه نوبت اسلام میداد و بعد از آن سبزه  
 کفار قدغن کردند که ام سبزه و در محفل عطا حاجی نزد و تا به بعضی سبزه میفرمود حق را و آنرا تهر  
 اسلام مشرف میشدند آخر سکمان و غیره کفار حد معین ساخته بر راه مسجد مذکور چوبی کلان نصب کردند  
 که هر که ام را بدید کفر و بت پرستی غریب باشد ازین حد تجاوز نکند و هر که تجاوز کند از قوم خود بداند  
 آخر حاجی سعد الله را پیری پیغام و سلام پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسانید حاجی مذکور فوراً از مسجد بیرون  
 و روانه شد سبزه را پیش حرکت کرد و خوانست که روان شود حاجی تهر خود را و در همین وقت  
 و گفت که ای مسجد همین جا باش نشان الله تعالی بعد دو سال باز جامع مشهور مسجد بدست و ثبات ماند  
 و حاجی از تهر بدین حسب عده رفقه باز آمد اللهم اغفر له و اگر میزد و هم با ششم تهر میساکان چشمه بیکر که در  
 مشهور است از ساری از بدین منوره و شبیه رسیده عده هم با ششم را گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ترا سلام فرستاده است محمد و منی الفی و بر خاست و حاجی از تهر بیرون کرد و بعد از آن در تهر  
 طلبه باز درگاه رسید و چندی قیام نمود و در آن وقت رواج چنان بود که در تهر مردان و زنان با هم

باز شاه سیحونند با کشف این امر کوشش میکنند اگر این امر حل نشد همه علماء را چنین چنان خواهد کرد



مخدوم ما شمع شریف کعبه و دیگر اعیان و اربکان آنجا گفت که اجتماع زنان با مردان و مست و اهل بی هم  
بد موجب فتنه است این را موقوف کرده یکروز برای داخل مردان و روز دیگر برای داخل زنان معین  
باید کرد مردم آنجا گفتند که سنت و طریقه که از عهد رسول صلی الله علیه و سلم و خلفاء را شنیده آمده است  
آنرا مرد و سندی تبدیل یکساند این گوی نخواهد شد مخدوم خاموش ماند و گفت شب حضرت صلی الله علیه  
و سلم شریف را حکم حکم کردند که آنچه ما شمع میگویی پسندیده من است همچنان بکنند و آنچه سوا حق گفته مخدوم ما شمع  
تفویض بوم داخل زنان و مردان از آن روز جاری شد الی الآن همان رایج است و دیگر کس مقرر کرده مخدوم  
مخدوم و در برابر بیت که بیشتر مردم در آنجا شافعی مذہب اند و طهارت بر بعضی قلمین اکتفا میکنند و حنفی  
و مالکی و غیره نیز با تبع الاقل لکن اکثر از آنی که نزد امام ابو حنیفه مکرده و غیر طایر است اکتفا میکنند مخدوم  
بر بعضی مردم را منته ساخته و در بعضی صحنه دوره تیار کنند بعد از آن بمقام نای و دیگر نیز صحنای کبیر  
مرتب شده فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی در احوال ابراهیم آجری صغیر نوشته اند که  
یهودی پیش ابراهیم آجری خشت برآید گفت مرا چیزی بخانی که پان شرف اسلام و فضل آن وین  
بدانم نا امان آرم گفت راست میگوئی گفت آری ابراهیم گفت ردای خود را بمن بیاور و روی و پیر  
سند و در میان ردای خود چیده در آتش انداخت و در خشت آن درآمد و آنرا برگرفت و ردای خود را  
از آن بکشد و ردای یهودی و مسلمانان بخت و ردای او برگردان سلامت ماند یهودی ایمان  
فقط حکایت میفرمودند که مولوی جامی قدس سره از محمد ابن خالد آجری رحمه الله علیه حکایت  
میکنند که وی گفته است وقتی که نعل بر مشغول بودم در میان خشت که زده بودند میرفتم تا گاشتم  
خشتی مرخشتی دیگر را گفت که سلام بر تو بیا که اشب بآتش در می آیم و در آن را منع کرده ام از آنکه  
خشت بآتش در آید و همه را بد احوال بگذاشتم بعد از آن دیگر خشت نه بچشم فقط سخن رین بود  
که با محبت خدا شبت بخواب و گنجایش ندارد از شاد شد که حضرت امام حسین علیه السلام حضور والد  
ماجد خود علی نبیا و علیه السلام شسته بودند از پدر بزرگوار پرسیدند که چیزی می محبت من بل خجاست  
یا نه حضرت امیر فرمودند است نور عینی و راحه قلبی باز پرسیدند که محبت خدا شربت است یا نه فرمودند  
محبت خدا چرا شربت محبت خدا که جان و ایمان من است امام علیه السلام گفت ما حلال الله علی  
من قایلین فی جو فیه یعنی دل یکسیت در آن دو محبت چگونه گنجایش دارد که محبت من و محبت خدا

و اما همین حالت آن درخت باشد مرشد در پیش ممدوح و ملتان بود شانه فتح محمد به گاه وفات یافت و سیت  
 کرد که از اینجا سمت جنوب ملتان است مراد قبر بدینطور خست پانصد تا سیم سمت جنوب پانجم جانب شمال باشد  
 و قبل دفن من علماء از مضمون آگاه سازند و الا مانع خواهند بود همچنان کردند بعد دریافت علمای اینجا  
 خواستند که قبر را و اگر موافق سنت لاش منقلب سازند از قبر نوره زد که همه را که بخت فقط حکایت  
 در همین معنی دیگر میفرمودند که مولوی نوافه ابو العلامی در اکبر آباد بودند بر یک گاه و نظر تصوف انداخته  
 بودند آن گاه بطور سنگ اصحاب کهف کامل گردید آنرا که است و انسانیت از آن گاه و شانه میشد چنانچه  
 این حکایت در کتاب منقول است و همچنین حال نجم الدین کبری نوشته اند که هر یک سگ نظر انداخته  
 بودند آن کامل گردید چنانچه حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره در مثنوی شریف تسبیحی از  
 ایما فرموده اند حکایت سخن و ربی نیازی خداوند سبحان تعالی ابو فرمودند که مرشد قضبان  
 موصلی ولی کامل بود ایمانش مقهور بقهر الهی گردید طر فدا اینکه بشنید آگاهی داده بودند که مرگ تو در مرگ  
 قلمان کافر بکرو اتفاق خواهد شد بمنت ایمان توبه آن کافر و اقرا و بدو داده خواهد شد چنانچه آن بزرگ  
 بر وفات یه قضبان موصلی مرید خود فرمود که چنانچه من تیار کرده لطیف کوه در قلمان میدان خواهند  
 از انظر مردمان چنانچه دیگر خواهند آورد و آن چنانچه را شما مسلمین گرفته با غراز و اجترام من بخانه  
 و چنانچه مراد اله آخر دم گردانند تا هر چه مرسوم آنها باشد همچنان عمل آید لغوی باشند من غرض و غلط  
 و اسلمه الايمان والامان والسلامه و بعد نقل نیک حکایت چشم بر آب شده میفرمودند که که شکر ما  
 همین حکایت است سخن و راجحای موات از اولیای این زمانه بود و ارشاد شد که در  
 زمان تحصیل علم در رام پور حافظ محمد امین صاحب بیوری آمده بودند حال بزرگی ایشان شنیده  
 ملاقات کردم همراه شان سید طفیل علی که در موضع بنقل شهر می باشند زمره مریدانش بود  
 عند الاستفسار از حال خود حکایت کرد که من معذن و فرزند خود مرید حافظ محمد امین صاحب ام در  
 قلمان روز و تاریخ بخانه خود بنقل کمال بودم به گاه زوجه ام دید که قریب بهلاکت رسیدم وقت  
 شب در شهر رسیده بخانه حضرت اطلاع کرده و خواست قدم رنج نمود حافظ صاحب فرمودند  
 وقت شب همراه زن خواهم رفت لیکن فردا صبح خواهم رسید زوجه ام باز گردیده مراد حکایت  
 نزع یافت آن در همان شب روح من از قالب پرواز کرد و مردم خانه ماتم و گریه کردند و در فلک بخیر

و تکفین شدند وقت صبح حافظ صاحب سیده مرزنده کرده فقط غالباً سید طفیل علی مذکور زنده  
 باشد قصه که است محنت و رستیا پور و بجا اولی و ارشاد میفرمودند و رستیا پور که از صفات بهاولپور  
 است در زمان طالب علمی وارد شده بود در خانه راجپوت مسلمان که به وصیه مشهور اند زنی مشکاک  
 صنیع النفس بود چنانکه وین مذکور نمیشد عند الاستفسار سبب آن معلوم شد که درین خانه  
 شخصی که شبان خزان نمیشد بود میباید همراه نمیشد بل میباید وقت شب فرصت میباید  
 در اینجا آمده و صنومیکه و توجیه میگذاشت و هنگام صاف کردن خلق آواز خج کلوش شنیده این زن نقل  
 آوازش میباید که از آن مذکوره بانجالت مبتلا گشت از آنوقت معلوم گشت که آنکس ولی  
 کامل بود چنانچه که است ظاهری هم واقع گردید و آن اینست که در آن زمان جهان خان میربانی احمد شاه  
 درانی برهم یک راجه بطرف هند آمده بود عند المراجعت فوج او از راه رستیا پور مذکور عبور کرد و سوار  
 از فوج همراهی او زن یک راجپوت و صیرا که خوبصورت بود گرفته بر سب و سوار کرده بر دشوهر  
 در فراق زن خود بمقرار بود و بی نگذشت پیش برورش و پیش بر چاره سازی و التجانی و آخر و  
 او را گفت که مطلب تو از فلان ملازم محنت که خزان آنها میباید خواهد بود برادر بشیر طیکه ایاد اسکارش  
 با و مذکوره در پی شوی او همچنان که در هر چند او بهلوتی کرد عقب و نگذاشت آخر الامر شخص مذکور او را  
 گفت که چهار گزنی شب گذشته خوابی آمد چنانچه بوقت موجود وقت گفتا چشم خود بند کن بند کردم  
 گفت بکشا بکشا دم خود را در شهر که نگاه ایران است یافتیم در اینجا محفل رقص بود و اجتماع مردم  
 در روشنی بود در آن محفل چند زن حلقه کرده میرقصیدند بشمول آنها زوج و صیر مذکور نیز میرقصید  
 در ویش گفت که از جمله این زنان رقاصات زوج خود را شناخته در بغل بردار و چشم مذکوره از  
 محفل بیرون شو او همچنان که گفتا چشم بکشا چون کشادم معه زوج بخانه خویش و رستیا پور حاضر  
 این ماجرا از بانی و صیر مذکور بسمع مرید فقط سخن در ذکر کمیت حضرت شاه شرف بوعلی قلت در  
 قدس سره ارشاد شد حضرت بوعلی قلندر عالم متوجه بودند در ابتدای حال متوجه بطالع کتب بودند  
 بادشاه دلی در آنوقت نواح جدید با عروسی جمیل که نظیر خود نداشت کرده بود لیکن واقع این بود که  
 هرگاه بار او صحبت نزد یک منکوحه میرفت از ذکر و فوج طرفین خون جاری میشد که نوبت صحبت سید  
 حکیم و عقلا اندر میباید حیران بودند آخر الامر بادشاه بر حلقه عقد نمود که ایشان همه را در او روضه

با کدی دوم شهید مقتول سبقت عشق نژاد خدای سبحان مرتبه دوم فائق از اول است چنانچه در بعضی حکایت  
 معتبر شنیده ام که در ملک پنجاب مدرسه بود و پرور و از آن چاهی واقع بود متصل آن در پیشی سکونت داشت  
 روزی آن در پیش بر سر چاه نشسته و شنو میکرد طالب علم بدید که وضو میزد و پیش موافق ترتیب راست  
 گفت تعجب است که بر سر مدرسه میباشی و هنوز وضو کردن نیاموختی گفت که شنیدم که تو نشان بدی وضو کنم  
 طالب علم او را تعلیم نمود که چنین و چنان باید کرد و همچنان کرد و در پیش راه و هدایت طالب علم مذکور نمود  
 که از طهارت ظاهر بی هیچ غش و طهارت باطن شرط است او پرسید که طهارت باطن چیست گفت ادنی آنست  
 که این آب طاهر که در زونت زده گنده نشود و عالم خنثی است چنانچه در پیش مخ کور و من خود بر سر چاه بنهاده  
 آب کشید و از راه درجاری کرد و چنانچه آب صاف و سفید بهتر از آب تهر بر می آید این که است و دیده علی  
 را بایت شد و مرید گردید او را حکم کرد که از اینجا علم نصیب تو نیست فلان جابر فقه بخوان طالب علم با اینجا  
 رفت هرگاه وقت مرگ آن بزرگ قریب رسید بهجت خود طالب علم را از اینجا پیش خود کشید و آب  
 آید نشن و حدیث کرد که بعد از من من غسل کن و دانه جنازه را بر فلان کوه بیسانی و یک اشرفی تفویض کرد  
 که بحالان جنازه خواهی و اب طالب علم همچنان کرد و جنازه را بجای مذکور نهاده داد و تعجب شنیدی پدید آمد  
 پیش امام گردید و طالب علم و حالان جنازه را مقتدی کرد و در عین نماز دول مرید مخطوب شد که مفسوس شد  
 مرشد خود در من نپرسیدم تا اینجا که حدیث او اگر دم آینه چه خواهم کرد بعد از ای نماز جنازه کرده و طهور بر  
 از آسمان طیار کرده بالای جنازه رسیدند جنازه نیز از چارپایی پریده و رویان طلیو آویخته پرواز کرد  
 طالب علم مذکور در آن امام جنازه گرفته پرسید تو کیستی و مرشد هم که امر بود و این چه ماجراست امام گفت  
 من خضرم حکم خدا نماز جنازه خواندم و مرشد تو شهید عشق بود و این طلیو نیز شما ای عشق بود و در اینجا  
 رسیده او را همراه یزدند حکایت فرمودند که از عجب سفر کی اینست که بدو واسطه از معاینه نگذرد  
 شنیدم که فلان شخص ساکن جنگ سهاله که ناشن سو کرده بطریق تجارت درین ملک داده بود بعد  
 فروخت متاع خود و بوی زر خرد نو بسیار بدو بماند و طهر گشته و در شایع جهان آبا و بسیده و زنجیر که متصل  
 لاموری در وازه واقع است فرو شده در وقت شب شخصی متصل نیکین را کشیده بود و از آن شب  
 از بیرون مسجد آمده او را از شنید که است این سوداگر بدیل خود خائف گردید که اگر بار و کلاه آید و احم باشد  
 این سندهوی باطل و خیال من که خواهد رسانید تا صبح در همین غم و غصه بیدار گردید و بفرمان خود مقتول از

از مسجد برخاسته و منوکره و اذان گفت انیس زیاد و ترنجیر کردید از مقتول پسید که قوی و بطور زنده شد  
گفت تو خاکت مشورت کسی نخواهد گشت و معذرت سالم بخوار خواهی رسید بعد اصرار گفت که قاتل من ملا  
برگه با لفظ انا الحق از من میشود مرا سزا زن جدا میکند حق باز زنده بیناید بار ما مقتول شده ام و باز زنده  
می شوم فقط حکایت در زمان سیرت قبیل دیو بند و سنگلوز متعلقه ضلع سهارنپور روزی در دیو بند یک مجذوب  
دیدم محمد عظیم نامی در پیش سالک با او اخلاص داشت روزی مجذوب مذکور یک بچه سگ مرده را برده آشفته  
آنها را لایش میخیزد صاف نموده در یک گلی برای بختن نهاد شخص دیگر دوست محمد عظیم او را گفت که امروز  
مجدوب شما که گشت می بزد خواهی خورد گفت چگونه او ظاهر کرد که بچه سگ را صاف نموده سینه محمد عظیم زد یک  
و اگر ده دید برنج باریک در یک بو پناچه بعد بختن برنج خودش خورد بدید که آن نیز فقط حکایت  
فرمودند که قافله حاجیان کعبه میرفت در آشنای راه بوزینه با پیش آمدند یک کس از اهل قافله بغیر گلی بند  
یک بوزینه را گشت تا گله بعد بوزینه مجتمع شده قافله را محاصره نمودند چنانکه راهی از آنها ممکن نبود و هر یک صلاح  
کردند که قاتل بوزینه را از قافله جدا نمایند اگر مقصود بوزینه با همان است دیگر مسلمانان محفوظ باشند همچنان  
کردند و از دست بوزینه تا تاب گریز نیامده در میان شان نشست و بوزینه را گردا و سه فرود ساعتی  
بطور مراقبت نشستند شخص مذکور فوراً مجرب بوزینه را و اگر گذارنده راه خود گرفتند دیگر حاجیان او را تحمیر و تکفیر  
کرده دفن نمودند کمتر بنندگان محمد نور الله پسید که آن بوزینه تا در حقیقت قروه بودند یا دیگر ارواح مثل  
بوزینه بچوب ارشاد شد که همین بوزینه های ظاهری بودند و بالاتفاق سمیت کرده قاتل بوزینه را پاک کردند  
در هر گاه اراده خدا متوجه میشود از هر چوب و خشت و غیره جمادات اینچنین افعال عدا و اضرار می گردانند  
که حیوان ذی هوش و اقرب بمزاج انسانی است از چه بعید است فقط سخن زد که سمیت و حیات  
اولیا بود و فرمودند که در پنجاب بمقامه خنک سال که مشهور است موضع است معروف باستانه و با  
شاه فتح محمد درویشی بود لقبش فتح محمد چیله حسبکا الله کی سائمه چیله موجب لقب چیله اینکه آن بزرگ  
نسبت او پس بود از روح مطهر حضرت اویس قرنی علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام لکن اچیله او پس  
سیکویانند در پیش مذکور بردخت که یعنی حاکم که متصل حجره او در آستانه واقع است نظر کرده بود و در  
مذکور نسبت عشقیه آنچنان پیدا کرد که هر یک او که بر زمین می افتاد چون مرغ نیم سبیل طایان و غلطان  
چنانچه تا وقتیکه سرچشم دیدم هر گاه برگ اندرخت بر زمین می افتاد سه چهار حرکت بسلی سیکو و بقیه این است

هر دو در دل باشد حضرت امیر علیه السلام ازین سخن سخن شده متامل گشتند شهادت عالی تبار باز پرسید  
 که اگر حق تعالی در میان محبت خود و محبت من جناب را محیر کرده اند که یکی را اختیار کن جناب محبت کدام  
 یک از هر دو اختیار خواهند کرد و فرمودند که محبت خدا بر محبت شما اختیار خواهم کرد و صابرا در عرض کرد  
 که آنکه مخالف پس معلوم شد که اصل محبت که در دل جناب است خدا می راست و یا من شفقت  
 پدری است محبت نیست حضرت مرتضی علی علیه السلام بشنیدن این کلام تحسین کردند و گفتند که این  
 نور عقل تو از خیریت رسول صلی الله علیه و سلم است که برین سبق یرد می احمد هده علی ذلک  
 لمعه چهارم نور ثالث در حکایت تصوف فواید متفرقه سالوک تحصیل مجدد ثروت سخن تحقیق است بود  
 ارشاد شد که ارکان فقر سه چیز است اول توحید دوم سبب سوم تبدیل صفات ذمیه بجمیده که عبارت  
 است از تبدیل بستی مقید به سوم بستی مطلق در سبب که هر سه رکن جمع میشوند و کامل و مطلق میباشند  
 بعضی کسان بجهول یکی از هر سه قناعت کرده اند لیکن تلازم در میان یکدیگر البته هست یعنی هرگاه  
 یک صفت بود بکمال در سالک می آید بصفت دیگر یا لا اضطرار راه می یابد و نزدایجات شمرده اند  
 ارکان کفر نفس استناک در بستی محض است اللهم از رزقنا میفرمودند که در تحصیل مجدد فقر و فقر  
 از ابراهیم پند نقل میکنند ادا ان يبلغ الشرف کل الشرف فليج سبعا على سبع الفقر على الفنا  
 والجوع على الشبع والذل على المرفق والحر على التواضع على الكبر والخن على الفج والهم  
 على الحيات فقط حکایت شخصی از احمد خضرویه طلبت صحبت کرد گفت است نفسک حتی بجایا  
 حکایت میفرمودند که در انفات الانس بجای بن معا و رحمة الله گفته انكسار العاصيين احب الي  
 من صوانه الطيعين بهم وی گفته صدق العجبة العمل لطاعة المحبوب بهم وی گفته حقیقت محبت است  
 که بر برینفراید و بجایا نکاید فقط حکایت میفرمودند یکی از بزرگان شایخ عبید الله ابن محمد بود  
 لیکن خود را ظالم نام گفته میگفت که از من بندگی حق برتر نیاید پس من ظالم باشم وی گفته که  
 راه بروی کشاده شود این معذکار را ملازمت باید کرد آرام گرفتن با ذکر حق و اخلاق اگر بخشن و کم خور  
 حکایت میفرمودند مردی پیش ابو محمد حداد آمد ویرا گفت اگر قصد انطریق داری اول برو حجا  
 بیا و زنا نام حجاجی بر تو نهند تا از ابتلا عارف خوانند آنگاه اگر خواهی بکن و اگر خواهی مکن فقط  
 حکایت از ابو الحسن قدس سره منقول است من زل فی نفسه رفع الله قدره و

هر که بخواهد که در این  
 کتاب کمال یابد  
 باید که اختیار کند  
 محبت خدا بر محبت  
 خود و محبت من  
 و اگر نخواهد  
 که در این کتاب  
 کمال یابد  
 باید که اختیار کند  
 محبت خود و محبت من  
 بر محبت خدا

هر که بخواهد که در این  
 کتاب کمال یابد  
 باید که اختیار کند  
 محبت خدا بر محبت  
 خود و محبت من  
 و اگر نخواهد  
 که در این کتاب  
 کمال یابد  
 باید که اختیار کند  
 محبت خود و محبت من  
 بر محبت خدا

و من مفرغی نفسه اذ لا اله الا الله فی احسن عبادہ ابوبکر و راق گوید اینکار کسی است که برای خداستغالی فرمایند بجا  
 رفته است حکایت از محمد منصور پرسیدند حقیقت فقر گفت السکون عند کل عدم و الیذل عند کل  
 وجه یعنی حقیقت فقر آنست که آرام گیرد و اضطراب نکند در هیچ ناداری و بختید و صرف کند در هر فقری فقط  
 حکایت از حاتم بن احم منقول است که هر که درین طریق درمی آید باید که چهار موت را بر خود گیرد و موت این  
 و آن کرسنگی است و موت اسپهبدان صبر کردن است بر اذای مردم و موت احمد و آن مخالفت نصرت  
 و موت انصاری و آن پاره برجم و ختن است پوشش او و هم وی گفته بر باد و شیطان میگویی چه خواهی خورد  
 میگویی هم برگ او میگویی چه خواهی پوشیدی میگویی کفن او میگویی کجا خواهی بودن میگویی در کور فقط حکایت  
 جنید قدس سره گفته که حسن مسوچی خبری گفتیم در آن گفت اگر تمام خلق بیکبار بمیرد و ملائک نیاید و حشت  
 نکیر و انیس از خدا حکایت از تفصیلات نقل میفرمودند که ابو شعیب المقفع رحمه الله علیه سفاده حج  
 پیاده گذارده بود و در هر حج از صخره بیت المقدس احرام بسته بیادیه بپوشید و در آمدن بر توکل گویند  
 در آخر حج سگ را دید و بر بادید که او تشنگی زبانش از دمان برآمده بود بانگ زد و گیت که سفاده حج بیک سبزه  
 آب بخور و شخصی یک شربت آب بوسه داد و آب را لبیک داد و گفت که این سبزه است مرا از  
 حمای من زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است فی کل ذات کبد حری اخرج یغی و رفقه حال  
 هر صاحب کبدی که دس تشنگی گرفته باشد فرو می هست فقط سخن در معجزه و کرامت خرق عاتق  
 بود ارشاد کردند که معجزه آنست که خلاف عادت از بنی بوجود آید و اگر خلاف عادت از وی  
 بوجود آید کرامت گویند و خرق عادت عام است معجزه و کرامت را بل استدراج را نیز که از چوکیان  
 و غیره کفار صادر میشود لیکن کرامت اولیا و قسم است سیکه عام پسند که خلاف قیاس و هم  
 عوام خیریه از تقلیل و تکیه یا بالعکس صادر گردد و یا کشف مانع الضمیر یا خیر مستقبل و ماضی  
 نشان دهد ازین کرامت اهل کمال را شک می آید و از مقتضای نفس می شانند و در هم  
 کرامت خواص است و آن عبارت است از قدرت بر تبدیل صفات ازین طاقته بکرامت  
 ملک را چیز دیگر میگردد و انذ فقط اللهم از قنات از تفصیلات الا انش نقل میفرمودند که سری سقطی  
 طاطوس بیمار بودند جماعتی بعبادت وی رضی الله عنه آمدند و چندان نشستند که سری سقطی از بیک نشان  
 ملول شد و گفت جاست استدعای عا که ندیدم که در دست داشت دعا کرد اللهم علما کیف نفو و اقمی

این حدیث را در کتب معتبره از کتب معتبره  
 ۱۲۸۸





آداب بود ارشاد شد که حق تعالی خواص بندگان خود را بر زمان و مکان ناظر میباشند تا که امام ربی ادبی از ایشان  
سرزد نشود چنانچه در وجه تسمیه سفیان ثوری رضی الله عنه نوشته اند که در وقت دخول یا خروج مسجد یا محراب  
کرده بود ناقت غیب ندا کرد که ای ثوری یعنی ای گاو اول پایی چپ در سجده نهادهی سفیان رضی الله عنه  
از آن روز خود را ثوری لقب کرد با وصف اینکه سفیان رو بروی امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه نماز میکرد  
بود بل امام با وجود اصابت راسی و خذاقت و بین رو بروی سفیان فتوی نمیداد مگر بضرورت چنانچه روز  
عجب اتفاق افتاد که شخصی در ولیمه ثادی امام اعظم و سفیان ثوری رضی الله تعالی عنهما را با اتفاق غوث  
کرد و در آن صحبت مسئله پیش آمد که دو خواهر آن حقیقی آن صاحب ولیمه ابا و برادران حقیقی دوست او نکاح  
کرده بودند بعد هر دو عروس را حواله شوهران آنها کرده دادند اتفاقاً زوجه هر یک بدست دیگری افتاد  
و هر یک با مقبوضه خود صحبت کردند بعد معلوم شد که با آنیکس نکاح و ترم دوم بسته بودند که بادهی برادرش  
صحبت کرد سفیان ثوری فتوی داد که بسبب شبهه از زن تا محوطه ماند مگر هر یک را باید که مدخوله خود را طلاق  
بدهد و در عده نباشد و بعد انقضای عده تجدید نکاح کند بر اولیای طهرین این امر بسیار شاق گذشت و با  
متحیر بودند امام اعظم رضی الله عنه سر بر زمین شاموش نشسته بود مردم پرسیدند که شما چیزی نمیفرمائید که این  
مابین ما محیب پیش آمده است امام رضی الله عنه فرمود که اول زوجه را پیش من بیایند سخن بگویم بعد این  
ترای خود بگویم گفت چنانچه هر دو شوهر پیش آمدند از هر یک جدا گانه پرسید که از مدخوله خود رضای سستی یا نه  
گفت که از مدخوله خود رضای ستم بعد هر یک را گفت که منکوحه خود را طلاق ده چنانچه هر دو منکوحه خویش را  
طلاق دادند فوراً حکم کردند که اکنون بآیا انتظار عده نکاح هر یک با مدخوله او کرده و دهند زیرا که طلاق قبل  
دخول منکوحه هر یک را اتفاق افتاد و همچنین طلاق بآیا انتظار عده نکاح درست است یعنی هر که مدخوله  
زید بود مثلاً منکوحه او نبود بل منکوحه برادرش عمر بود و بالعکس هر یک طلاق مدخوله خود را نداده است  
بلک منکوحه غیر مدخوله شوهر را داد اگر چه او مدخوله برادر دیگر بود فقط سخن فرستاد و شکایت بود و ارشاد شد  
که از روی احادیث و آثار و اخبار صحاح چنان معلوم میشود که اصل ماحی سیات شمشیر است حتی که از  
حقوق عباد و نیز نجات میشود یعنی اگر کسی در جهاد فی سبیل الله شهادت دهد یا غلغله یا سلاح کشته شود گناهان  
او میخوشند و حق تعالی از وی حقوق او را بعنایت درجات جنت که مخصوص شهادت است حقوق آنها میافزاید  
مگر آنکه گناهان و عیبها را میبخشد و در هر مرتبه حق تعالی حقوق عباد را میافزاید و گناهان را میبخشد

استیذان از امام

در سجده

آمده که در حجة الوداع آنحضرت صلی الله علیه و سلم ششم بودند صاحب جفا خوشنود یافته معروض داشتند که شما که الله  
سنگ بار رسول الله یعنی خداوندان دارند خداوندان ترا بار رسول الله کدام چیز ششم ساخت ترا فرمودند می بینم  
شیطان ما خاک بر سر کنان و آشورا و آشورا گویان میگوید که خداوندان اگر بامت محمدی انجین عنایت جنت  
است که در حج میرود تا حقوق عباد غفور میشوند زندگی من چیست ملاک من بهتر سوم توبه مقبول تیر کفر کنان  
از قسم حقوق الیه حکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له مگر از حقوق عباد پرورش خواهد بود و علامت  
قبول توبه مذمت و آب چشم است وقت توبه و طبلان غیبت گناه است اللهم از قضا حکایت رود  
ارشاد شده که در تفحرات الانس مذکور است که یکی از ابدالان حق برای زیارت احمد بن رضی الله عنه قبر و  
در بغداد بر لب و جله واقع است رفته بود بر وجه کشتی نبود و پاسی در آب نهاد و جبه خشک شد و زیارت رفت  
و باز بهین طور راجع گردید شخصی اجمال دیده الا ان ابدال پرسید که کیستی گفتا که ترس خفایا ششم شخص کور بار او  
اطهار اجمال بحضور غوث الاعظم علی بن نبیاء علیه الصلوٰة والسلام رفت دید که حضرت بر منبر نشسته از جبارت  
اطهار را فی القمیر نیافت و آنحضرت رضی الله عنه بر خیمش آگاه شده فرمودند که یا هذا ذنب خفی بر یک  
ولی است که تو دیدی فقط همچنین شیخ العالم محمدم احمد عید اسحق قدس سره فرمودند که از محققان آمده که دیدیم  
نیم مسلمان که او هم بچو کور بود بطرا آید پس برای التذیق و تطبیق انجین کلام بزرگان که سوچم نفی  
ما سوای الله کور است تا دلیل نیست که مراد بر یک حسب نعم اوست یعنی اوصاف و الایات که توبه یک  
حضرت غوث الاعظم علی بن نبیاء علیه الصلوٰة والسلام بوده باشد بمثل اولیای مذنب حنفی بر لب و جله  
یافته باشند و علی بن ابی القیاس معنی اسلام که در رزم حضرت شیخ العالم بوده باشد در همان طلع دیده باشند  
مقتضی قول مشهور که خدا را طلب نباید مگر طالیبا که در نقیول ناقص است در دفع تناقض بدین وجه  
توان گفت که خدا را بجز طالب نباید لیکن وقتی باید که طلب در دوی باقی ماند یعنی خواستن و آرزوی که  
و این هستی طالب سوچم غیریت و جدائی مطلوب است بالکلیه از دل بدر و و جهان و جودان مطلوب است  
بل ثابت خواهد شد که طالب خود مطلوب است و است با معنی مولانا انشا الله فرماید ۵ آرزو بگذارد  
تارجم آیدش به آرزودی که انجین بیایدش به فقط کلام لالی نظام در تاویل احوال  
شیخ محمد و اله ثانی علیه الرحمة ارشاد شده که مردمان را در بعضی اقوال مجید و اله ثانی  
رضی الله عنه استباه زیادتی وی رضی الله عنه بر نبات سالت تاب علیه الصلوٰة والسلام پیدا

عرض کرده شد که کدام قول است فرمودند یکی اینکه وی گفته است که من خدا را رسیده‌ام بیواسطه پیغمبر صلی  
 علیه و سلم و دوم اینکه در معراج ولایت که اولیاء را میشود اسب من و اسب پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام را برابر بود مگر گوش  
 اسب من پیش گوش اسب نبی بود صلی الله علیه و سلم تا و بکش اینکه شیخ رضی الله عنه بکمال تقوی و اتبات  
 سنت فانی فی الرسول آنچنان گشته بود که ذات خود را غیر ذات آنحضرت ندید داشت پس آنچنان  
 خواص آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود لا محاله در ذات فانی ظاهر گردید و از جمله صفات نبوی رسیدن  
 بیواسطه و همین حال نبوی است که فانی فی الشیخ شود یعنی میان خدا و طالب مرشد او واسطه است  
 مادامیکه هستی طالب باقی است هرگاه که هستی خود را درستی شیخ خود فنا کرد و سبب شیخ در خدا فنا  
 گشته واصل خدا شد و مثل او صیقل فانی اوست هرگاه شیخ محمد و قدس سره بدین مرتبه فائز  
 فی الرسول شده باشد و پیش قدمی سبب و هم مخدوری لازم نمی‌یابد که آن اسب از رسول صلی الله  
 علیه و سلم یافته باشند بعد از آنکه فرمودند که در ذکر کمال متابعت شیخ محمد و قدس سره سنت رسول صلی الله  
 علیه و سلم را نوشته اند که روزی شیخ در حدیث دیده که جناب آنحضرت امام حسین علی نبینا و علیه السلام را که پیغمبر  
 بودند در کنار مبارک خود داشتند اتفاقاً پیشانی امام موصوف بر پارچه مطهر آنحضرت افتاد و آنحضرت را نام  
 کردند که جامه را بشویم فرمودند اندک ببرز که بول طفل است فقط بعد مطالعه این حدیث شیخ رضی الله عنه  
 گفت که بجز این سنگ هیچکدام سنت آدمی ترک نشده است هر چند مرگ بر سر رسید مگر چون و احترام علامه  
 هرگاه نوا سه من پیدا شود و بعد از چند ماه و چند روز یعنی مطابق ایام طفلی امام حسین علیه السلام مرسد او را  
 بر قبر من خواهند نشاند تا بول کند و این سنت هم ادا شود هرگاه نوا سه شیخ پیدا شد همچنان که در ذرات  
 خدا بجز نشاندن بر قبر نوا سه شیخ بر قبر نشاند و بر آن آب ریختند فقط در ضمن این حکایت مسطور است  
 که از مضمون حدیث مرقوم الصدر ایهام یعنی میشود که در بول صبی و بالغ فرقی باشد بجواب رشاد  
 که البته ایهام بعلمایم شده است لیکن محققین فتویٰ پنجاست بول صبی و بالغ برابر داده گفته اند که حدیث  
 مذکور خبر احاد است بدان بخت پنجاست بول صبی فتویٰ نمیتوان داد فقط حکایت معامله حضرت  
 شمس تبریزی یا مولانا جلال الدین روم قدس سره را رشاد است که ابو بکر سلیمان  
 علیه الرحمة مرشد مولانا فخرالدین عراقی به حضرت شمس الدین عرف شمس تبریزی قدس سره را بودند و  
 سیر مقامات سلوک آنچنین مولانا فخرالدین عراقی واردات میشد آنرا تعظیم کرده بجنود مرشد خود

میخواستند و شمس تبریز حال خود را شرح ظاهر میکردند روزی بویگر رضی الله عنه پرسید که ای شمس تبریز تو حال خود  
 نیکوئی عرض کرد که عرفانی عالم آشت و طلاق لسانی و اردن اینچنین زبان ندارم هر چه فرمود که اسرار تو  
 بر زبان شخصی از مریدانست ظاهر خواهد شد که فیض او علی الدوام جاری خواهد ماند از آنوقت شمس تبریز را  
 ملاکش و جست و جوی اینچنین مرید و طالب پیدا شد شهر شهر و میه بدیده میگردد و بداند آخر بتقریب سیر شهر قونییه  
 وطن حضرت مولانا ای جلال الدین رومی قدس سره رسید حضرت شمس تبریز دیار سمر و دکان فرو کرده  
 بودند و حضرت مولانا در آن زمان مدرس علوم ظاهری و اعطاء احکام بودند و علم و فضل و زهد تقوی نشان  
 ضرب المثل بود روزی بتقریب ضیافت برنج سوار شده بجای مهمانی میرفتند و طلبه رفقا بسیار همراه  
 رکاب بودند نظر حضرت شمس تبریز بر ایشان افتاد از فروگاه خود دیده عثمان مرکب مولانا گرفته است او  
 کرده پرسیدند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم افضل است یا بایزید حضرت مولانا جواب داد که پیغمبر صلی الله علیه  
 و سلم افضل است شمس تبریز گفت که پیغمبر گفته است ماعرفناک حق معرفتک و بایزید نفره سبحانے  
 ما اعظم شانی میزند پس باید که عرفان او از عرفان پیغمبر علیه السلام بیشتر باشد حضرت مولانا جواب گفتند  
 نبل عرفان پیغمبر صلی الله علیه و سلم از عرفان بایزید بیشتر است لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود صلی الله علیه  
 و طرف عالی داشت که باوصف اینچنین عرفان ماعرفناک حق معرفتک گفت و بایزید چون ادب گفت  
 و طرف تنگ داشت که بگوشتش آید نفره سبحانی ما اعظم شانی بزرگو که چو نسبت خاک را با عالم پاک حضرت  
 شمس تبریز بر شنیدن اینجواب پوشش شد و بر زمین افتاد مولانا بعد از خیش فرمود که شمس تبریز را  
 برداشته بجز بر سر بلند فرایغ از دعوت که بجز بر سر رسیدند ملاقات مقصود شد و روز بزرگ صحبت و اخلاص  
 در ترقی و ترقی بود روزی حضرت مولانا بر لب حوض نشسته با شمس تبریز مکالمه میکردند و کتابی دست  
 داشتند حضرت شمس تبریز پرسیدند که درین کتاب چیست مولانا گفت که ترا ازین چه خبر حضرت شمس  
 کتاب مذکور از دست مولانا گرفته در آبل گذاشت مولانا منالهم و متعاسف شده گفتند این شسته تنسیف  
 بدرم بود نقلی داشت شمس تبریز پرسیدند که دست و پا کرده از ته آب آن کتاب خشک شده است  
 بدست مولانا و مولانا این حال بدید پرسیدند که این چیست شمس تبریز گفت که ترا ازین چه خبر از آنوقت  
 مولانا را اعتقاد و اخلاص با ایشان زیاد شد حتی که روزی شمس تبریز گفت که شراب بنجو هم  
 گفتند که طلبیدن میخواهم فرمودند فی ذات خود فریاد بسیار مولانا باوصف نشان بشوکت و جنت و ولایت

کتاب حضرت شمس تبریز

در محله میفر و شان که از مدرسه دور بود رفته شراب خریده سهوی آن بر عمامه مبارک خود نهاده آورده خوش  
گفتند که شراب حال معشوق میباشد حضرت مولانا حرم محرم خود را که نهایت حسینه و جمیده بود پیش کردند  
زن خوب است لیکن معشوق نیز میخواهم حضرت پسر خود سلطان ولد را که کمال حسین نازنین بود دست  
گرفته حواله کردند فرمودند محبوب خوب یا فتم بعد شراب و محبوب گذاشته برخاستند و راه خود گرفتند  
و حضرت مولانا از فوق شان بهیتر شدند بعد چند روز مولانا از روی مکاشفه دریافتند که شمس تبریزی  
بر فرازی کجی عاشق شده سلطان جان شده با وی نزد شطرنج میباشد و باز سی چنین قرار یافته که اگر معشوق  
مات کند طایفه بر روی مبارک شمس تبریزی زند و اگر حضرت مات کند بوسه بر دستش دهند بعد دریافت  
ایحال مولانا سلطان ولد را بهیچانگاه کرده فرمودند که برو عظمت و شان تبریز را بران فکری بچا اسکارنا  
غالب که شرف باسلام شود حسب حکم مولانا سلطان ولد در آنجا رفته دیدند که هر دو عاشق و معشوق مشغول  
بمان بازی اند سلطان ولد در پاوش حضرت شمس تبریزی شرفی و روپیه را از نظر دیگران پوشیده کردند  
هرگاه برخاستند از کفش حضرت اشرفی و روپیه ریزان شد فکری بچ دید و معتقد گردیده تا شب گشت و سلمان  
شده همراه شدند چندگاه بفرموده آمدند و فیما بین ایشان و مولانا قدس سره همان صحبت گرم شد مولانا در اقبال  
کس نفس استیجان کوشیدند که فرزندان و خوشایندان را ذلت و خواری حضرت مولانا بعد چنان شان گشت  
که داشتند ناگوار آمد چون دانستند که ایحال دولت این فقیر یعنی شمس تبریز است در پی قتل حضرت  
شمس تبریز شدند آخر کار علاء الدین پسردوست مولانا شمشیر گرفته  
با چند کسان دیگر بهنگامیکه مولانا و شمس تبریز در جبهه شسته بودند رسید و آواز داد که ای شمس تبریز  
حضرت با مولانا گفتند که مرا برای قتل میخواهد مولانا گفتند که چون شما با خدا می سجانه عهد کرده بودید که  
در عرصه یا فتم برو می سرت را خواهم کرد ایحال وقت ایفای وعده است شمس تبریز خوش شود شده بر چنان  
و بیرون آمد علاء الدین ولد سرش برید و لاش حضرت از نظر غائب شد مولانا که از حقیقت آگاه بود  
علاء الدین را قصاص نکردند مگر رویش باز ندیدند و هرگاه که مرد نماز جنازه او بخواندند و تیرا شاد و میگرد  
که در ابتدای حال مدرس و موعظ مولانا بلخ بوده است و در بلخ آنچنان شد و جمعیست قاصی و ادانی  
داشتند که فخر الدین رازی که مقرب سلطان بلخ بود بجهنم سلطان عرصه کرد که مولانا آنچنان تالیف  
خلایق و متوکل امر نموده است که اگر خواهد در یک ساعت شمارا مفضل گرداند بادشاه پرسید که تدبیر چیست

نکته شمس تبریزی

گفت کلید نامی خراسان سلطنت را پیش او بایستاد و در خواست تعطل نمود باید کرد تا حال او منکشف شود  
 با و شاه همچنان کرد مولانا بجز خطره او آگاه شده خست اقامت از مانع بود آشفته بقونیه رسیدند سلطان  
 قجرازی بر بنده خود نام شده بسیار با اخه در اقامت آنجا کرد حضرت مولانا قبول ساختند حکایت  
 سخن در مناقب حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی علی بنیابا  
 و علیه السلام بود شخصی پرسید که از قول حضرت غوث الاعظم که قدمی علی رقیه کل ولی معلوم میشود که آنحضرت  
 از همه اولیای است افضل باشند حال آنکه در عاقلان چشیده و قادرید و دیگران غوث و قطب شدند حضرت  
 مولانا بعد تا علی جواب دادند که هر ولی بر قدم کی از انبیا میباشند و حضرت شیخ هم قدم پیغمبر آخر الزمان <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 علیه و سلم هستند هر گاه بنی آخر الزمان افضل الانبیا هستند پس حضرت محبوب سبحانی علی بنیابا  
 و علیه السلام بهتر از همه اولیای باشند بقطر حکایت از شاه و شکیلی از خواص مریدان حضرت غوث الثقلین  
 علی بنیابا و علیه السلام در خواب میگویند که چون بسیار پیشوایان غسل کردند و با خنجر سپید بایستادند بار غسل کرد  
 پسین طور در تمام شب بقیایا بایستادند و غسل کردند و اینجامه متعیر شده صیاح بجنوب پر نور آنحضرت حاضر شده  
 ما برای شبنه بوجس رسانیدار شد که در بوی محض و دیده بودیم که از تو بقتاد بار عمل زنا صادر شود از  
 خداوند سبحان تعالی خواستیم که آنجا اتم تو بخواب بیدل شود و الحمد لله که از زمانا محفوظ ماند و فیض حکایت  
 شخصی تا بر چند مرتبه شیخ حماد که معاصر حضرت غوث الثقلین بود در عقیدت داشت و بجنوب غوث پاک  
 نیز حاضر میشد روزی تا بر مذکور را شیخ حماد استصواب کرد که اراده سفر و اقامت شیخ حماد می افتد عنه  
 گفت که در سفر مال تو خواهد رفت و سرترا خواهند بید بعد از آن بجنوب حضرت غوث الثقلین نیز رسید و  
 کرد حضرت غوث و دند مبارک است قطع و تجارت خوایی یافت و بسیار است خوایی آمد تا بر مذکور حسب شاد  
 غوث پاک سفر کرده بودند شد مکر روزی در سفر تا بر مذکور بجام رفته بود و را بجا صره دنیا که همراه داشت  
 سهوا گذاشته اند و در فرودگاه خمید و خواب دید که قناتان تا خسته مال او تجارت بردند و سرترا بیدار  
 کردند و در بحال بسیار شده و بیست برگردان مالید که بر شش است یا نه شش موجود بود و دیگر اثر خون بر  
 گردن نمایان دید چاه فوت یادش آمد که صره را در دنیا و جام فراموش کرد و آن رفت چینه  
 ستاده یافت بعد از جفت سفر خدایت شیخ حماد حاضر شد عرض نمود که من برگشته شیخ عبدالقادر قدس  
 عمل کرده و سوزمند شدم و بسیار است آلتهم شیخ حماد گفت که حال همچنان بود که من گفته بودم لیکن شیخ



برای تو بجناب الهی و بار عرض نمود و آنوقت را بنمود و خواب تبدیل کنانید من بعد آن شخص بخیر حضرت  
شیخ عبدالقادر رضی الله عنه رفته مابرا بر من ساینده فرمودند که من برای تو هفتاد و بار بجناب که بر من  
کرده سلامتی جان و مال تو خواهم الحمد لله که مستجاب شد فقط ذکر یازدهم حضرت غوث الثقلین  
علی بنینا و علیه السلام بود ارشاد شد که اصل یازدهم اینست که حضرت قطب بانی غوث صمدانی  
علی بنینا و علیه الصلوٰه و السلام بتاریخ یازدهم ربیع الآخر قاضی چهارم پیغمبر صلی الله علیه و سلم کرده بودند آن یازدهم  
آنچنان مقبول و مطبوع افتاد که در هر ماه بتاریخ یازدهم فاتحه رسول خدا صلی الله علیه و سلم مقرر فرمودند و دیگر  
اتباع حضرت غوث پاک بتقلید وی علی بنینا و علیه الصلوٰه و السلام یازدهم میکردند آخر رفته رفته یازدهم  
حضرت محبوب بجان مشهور شد احوال مردم فاتحه حضرت شان در یازدهم میکنند و تاریخ وصال غوث الاعظم  
سبقت هم ربیع الثانی است یا اتفاق سخن در فضائل مست محمدی بود و ارشاد شد که فضیل بن عیاض  
رضی الله عنه در ابتدای حال قراقی میکردند چون تاب شدند مال مغرورته هر کس که موجود بود و پس دادند  
و از مصرف خود پیش مغرورتنه عذرخواهی مینمودند چنانچه از مال یک پیوه و نهار و نیا صرف کرده بودند  
پیش او حاضر شده گفتند که دینار مغرورته تو باقی مانده که مستر و سازم اگر عفو کنی احسان است و الا عین  
و نیا چیزی خدمت از من بگیر بود گفت که عفو میکنم مگر یکسال در خدمت من باش بعد از آن هر چه مصلحت  
بنا شد فضیل قبول فرمود و تا یکسال بخدمت او حاضر ماندند بعد انقضای میعاد از پیوه مذکور گفتند  
پیوه گفت سوگند خورده ام که عفو نخواهم کرد بدون گرفتن زر و برای دفع حشمت قسم خود حمله ساختیم  
را بهار و بنادیم و از تو مستر سازم بر بخت من بر لبه خواب زیر تکیه صحره نهار و نیا رها ده ام بگیر و بیار و طریقه  
تا من جانت نشوم و تو خلاص شوی حضرت فضیل لب لب آورده بود و گفت که دین صحره واکشاده شمار  
کرده بد چون دین صحره واکرده اشرفنها خالص را ن بود پیوه می ند که و ششم یاد کرده گفت که من دین  
خریطه خذت پاره پاک کرده بودم با الله دین تو حق است و تو در توبه خود صداقتی که من در توبه خود  
که در است نبی آخر الزمان چنین کسان پیدا خواهند شد که اگر خاک را در دست گیرند زگر و پس  
تو نمیکه همان کسانی این میگفت و بر دست حضرت ایمان آورد فقط حکایت احمد شاه کنیل پویش  
بتاریخ یازدهم شهر محرم ۱۲۳۵ هجری حکایت ارشاد کردند که در حیدر آباد با احمد شاه کنیل پویش قلندریه  
شرب ملاقات شده بود و لیکن آنوقت نشسته علم ظاهر چنان بود که قدر آن در ویش کامل نداستم و از

منقاد مجرعه مانندم والاخرق عادات وکرامات آن بزرگ و جبار باد بر ملا بود از آنجا که اینست که  
 شخصی دیگر با او پیوسته بود و نمک فرا میوش کرده احمد شاه خاک بین این دو دوست برداشته در آن میخندید  
 طعام نمکین بحال خوشتر افکند دیگر اینکه روزی مهمان نزدشان رسید خادم گفت که چیزی خوردنی  
 نیست فرمودند که یک انی شکم به بطور ساگ به پند طیار کردیم حرف برگامی با اتفاق مهمان مذکور خوردند  
 مهمان شناختن توانست که چه نعمت است دیگر اینکه خواهرزاده خواب نظام المملکت مقدمه شان بود اکثر  
 برای ملاقات میرفت روزی بخت شاه موصوف وقتی رسید که در آنوقت شاه صاحب پاره های  
 نان شب مانده در آب ریخته و میخورد امیردیل خود را ندید که اگر او تو اضع خواهد فرمود این نان شک  
 خوردن خواهد افتاد و بجز این خطر شاه صاحب اشاره فرمودند که بخور چار و ناچار شریک شد بعد بر خا  
 امیر بارگان خود گفت که این لذت در هیچ نعمتی از نعمتهای خانه خود نمی یابم تصرف و طاقت آن بزرگ  
 زیاده ازین بود که مذکور است اللهم اغفر له فقط نکته عجیبه ارشاد است که هرگاه عمر آدم علیه السلام بیست و  
 رسید ملک الموت حاضر شد تا قبض روح کند حضرت آدم علیه السلام فرمودند که تو باین زودی چرا آمدی  
 عمر من هزار سال است عزرائیل عرض کرد که هرگاه در عالم مثال داد و دهم نیر خود را داده بودی و عشر  
 چهار صد سال ریافتی یکصد سال از عمر خود بوی دادی آدم علیه السلام گفت که من نداده ام یکصد سال عمر  
 من باقیست عزرائیل عرض بخیال بجز حق سبحانه تعالی که حکم شد که اگر چه آدم یکصد سال از عمر خود  
 بداده و داده بود و دیگر چون الحال منکر شد صد سال بگذرانید بهین سبب زیادتی عمر منسوب به فرزندی آدم گردید  
 فقط سخن در حال محلی الدین بن علی العزنی قدس سره بود و فرمودند که شخصی مخصوص را حکم شد که  
 اعتراض کرده بود مولوی جامی قدس سره السامی جواب داد که چون مضمون مخصوص را بنمایانم کتاب  
 مملو از افتخار علیه و سلم نسبت میکند و میگردد که حضرت در خواب فرموده اند که آنرا بایست برسانم و بنویسم  
 اگر مقرر شد شیخ را در نیت قول راست گویند انداختن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم میشود و اگر افترا  
 نسبت افترا می شنید بر پیغمبر چه حکم است که تلامش عیب دیگر و کلام شیخ میکاند چو حسن خان یکی از خدم  
 کرام بعد استماع این سخن سوال کردند که چون تفسیر کلمه طیبه که آنحضرت کرده اند نیز با قوال شیخ که بر ع  
 است پس این شبهه بر آنحضرت هم وارد میشود جواب اینست فرمودند که نه بشیخ می پلست و بعضی مراد  
 کلمه فیما بین من او توافق است گویند و بشرح و تفسیر و ترکیب منی کلمه و اواخر آن تفاوت و تمایز

این حدیث در کتاب  
 مناقب ائمه علیهم السلام  
 آمده است

من بعد ارشاد کردند که در رویا دیدن پیغمبر علیه السلام با موافق استعداد و معنای هر کس مختلف است  
 زیرا که هر کس خود را در خواب می بیند چنانچه خود شیخ اکبر نوشته اند که شخصی در خواب دید که پیغمبر علیه السلام را  
 شنید نوشته اند بعد بیداری بقصد امتحان در پشت قی نمود شیر را بد شیخ اکبر قدس سره مینویسد که آن شخص  
 بسبب کلی استعداد و تعبیر خواب نقصان کرده اگر شیر را بیاورم بیکار و علم کامل حاصل میشود حکایت آنجا که  
 مرقوم الصبدر فرمودند که این تاویل کلام شیخ بدان ماند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب  
 دیده بودند که کعبه بنحیث است نقره نموده است و در آنجای یک خشت خالص مانده است  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم خشت نقره شده در آنجای خالی خود را داشته اند پس خود آنحضرت بحکم کعبه  
 کرده و شیخ اکبر خواب دیده که کعبه را بنحیث نامی طلایی تبار کرده اند و جای یک خشت خالی ماند و خشت طلایی  
 در آنجای خالی نشست و مکل نباشد بعضی نا فرمان اعتراض میکنند که پیغمبر خود را خشت نقره دید و این می آید  
 خود را خشت طلایی تفصیل او بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم لازم می آید و جواب این یک خشت نقری عبارت از  
 شریعت آنحضرت خشت طلایی طریقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد اگر طریقت بنی ابراهیم است و  
 تقضیل باشد تباحثی نیست و از همین جایست آنچه مشهور گشته که الو لایت افضل من النبوة یعنی ولایت  
 الهی افضل من نبوة حکایت روزی شخصی سوال کرد که امام سبب بود جسد با زید علیه السلام را چه خبر و  
 شمشیر کسی کار نکرد بل زندگان خود مروج شدند و حضرت امام حسین علیه السلام که در مرتبه از با بریدند از  
 غرق توحید بود و فرق مبارکش اشهر بایست پیچید و در جواب ارشاد شد که مردان این بوده که با زید علیه السلام  
 سستی خود را فنا کرده بتدریج در مرتبه بقا رسیده و اینی غایت جانی یافت که از آن جسم وی  
 قدس سره از دم محفوظ ماند و حضرت امام علیه السلام مرتبه بودند که حق سبحانه بذات پاک خود شس  
 برایشان نزول فرمود حضرت امام را واجب نهاد که در تنگانه قدم سلطان مطلق قادر بر حق تن و  
 جان طایبری خود را بشمار کنند چنان کردند تا حیات ابدی و روح سرمدی و اقبال و وصال با کمال و  
 موجودیت و سستی لازوال یافتند فقط سخن در نازک مزاجی و پاپس و اب مرشد بود و ارشاد  
 که حضرت شیخ المشائخ و الاولیاء شیخ فرید الدین گنج شکر را جوین عرف پاک پهن بدرس عبادت مشغول  
 بودند حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الدین را و لیما نسخه عوارض داده عرض کردند که این کتاب غایب  
 بسیار است کاش نسخه صحیح بودی حضرت گنج شکر روی در چشم کشیده فرمودند که آیا ما خود صحیح کردن یا

نسخه صحیح از بیست و هفت  
 نسخه است که از دست  
 شیخ اکبر است

یعنی بزور علم لدنی سلطان المشائخ خاموش شدند بر آنقدر رخصت چند روز در محض عتاب ماندند و آنحضرت  
کمال شاق گذشت بعد چندی حضرت شیخ المشائخ با طاعت و مهربانی متوجه شدند و فرمودند که این فیض تو  
بمقتضای همان حکمت است که بر بنام علیہ السلام وحی چند روز نبند شده بود و خود را ببلایک کردن نتوانستند  
و میگفتند یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً فقط سبب رخصت در آن طعاعم بازاری بود و ارشاد شد که حتی اگر  
از طعاعم شنبه و غیره چیز ناکه در مد نظر کس نهاده باشد بهتر باید کرد که مانع از آن نباشد و تاثیر زبان است چنانچه  
نقل است که چنانچه بزرگی طفلی ولی مادر زاده پیدا شده بود بعد چند روز از زبان به بیان مادر گشتاد و بیست و یکم  
خاق و یالغ کلام آغاز نهاد و بیگاه والدش بر خیال مطلع شد حکم کرد تا شویبی بازاری طلب داشته  
بدین او انداختند از تاثیر آن زبانش نبند شد فقط در وجه ابتداء ای تصریف نسبت فرمودند که خواهر  
تقی و خواهر بریان همیشه زاده حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا بودند و فیما بین هر دو بسیار  
محبت بود چنانچه خواهر تقی اکثر صائم میبودند حضرت محبوب الهی پرسیدند که تو صوم دائمی چرا میداری  
عرض کرد به نیت اینکه حضرت در او شود تا گاه نواچه تقی را اجل موعود در گرفت حضرت سلطان المشائخ  
سنایت اندوختن شدند بعد سوم آن مرحوم حضرت امیر خسرو در بست برای دفع اندوه جنابشان  
کوزه های گل تیار کردند بالاتفاق صوفیان و قوالان تا گاه سه و گنگان از در دامن نشاندند و آن  
حضرت محبوب الهی بی اختیار تقسیم شدند چنانچه آن دروازه اجاطه با دروازه بستنی مشهور گشت تمام سال  
نید میماند بر در بست در سال یکبار و امیشود از آنوقت مشائخ رنم بست را بنظر خوشنودی محبوب  
از آن معمول گرفتند هر چند درین امر فی الحقیقه شبهه نبود است لیکن نزد من نیست مگر یک سلطان  
به پسند و تیر است بهرگاه شعار دین نگر دارند و بطور رسوم و عادت کنند عیب هم نیست فقط چون حضرت  
فرمودی را پیروی و تقلید پیران خود و محبوب و مطبوع گشته بود و درین سجد و سال میهم که بهرگاه قوالان  
فراموش شده نیست بر این می آمدند و گلدسته های نگین که آنرا گزوه میگویند بخسور و الامی نهادند و بال  
البتاده سهار کبای می میزدند دیگر مشائخ و اهل محل نیز ایستاده میشدند و جناب مولانا نشسته میماند  
و بر وفق سنت سلطان المشائخ قدس سره تقسیم شده گروه مار و بروی خود میگذاشتند و در آنوقت  
با انعام قوالان محبت می گماشتند و بدان و معتقد آن حضار محفل نذر میگردانیدند و در آن زمان  
از یک تا صد هر چه نذر میگذشت حواله قوالان میکردند و آن مبلغ در میان همه چوکیهای قوالان بجهت



نقاشی نمیداشت و در میان اولیا با هم یکی خلافت میباشند و جواب این هر دو حکایت ارشاد شد اول آنکه  
 در بیت المقدس جمالی بود پسر اشتریا او میگفتند که فلان قسم حلوا مارا بخور آن او وعده میکرد روزی که  
 فرزوری زیاده حاصل خواهد شد و خواجه خود را نیکو در فرزند جمالی زیاده از دیگر ایام بدستش آمد تا میره ایسا  
 حلوا آورده بزن خود داد و گفت که بای طغلمان حلوا تیار کن نشتر تیاری حلوا مشغول شد جمال  
 مذکور سبب ندلی بر سر دراز شد اتفاقا نجف و اثنا مالت غیبی گفت که این حلوا برای فرزندان تو  
 برای همان ماست که در مسجد بیت المقدس است چنانچه اول پیش و میره هیچ بختی نه و بماند آنرا محتاج  
 به کس خوابی بده دیدن اینجا بیدار شده دید که حلوا تیار است آنرا در رومال بسته و در مسجد  
 بیت المقدس برده و تلاش میکرد که همان کدام است بعد جست و جوید که شخصی مراقب نشسته است  
 دانست که این شخص بهشت که پیرای و مالت خیر داده بود حلوا را پیش و نهاد آن شخص تکلیف  
 و بدون گفتگو از آن حلوا چیزی بخورد و قدری بگذاشت و جمال مذکور و او نامبرده بقیه را در رومال  
 بسته روانه شد هرگاه از اندرون مسجد برآمد شخصی دیگر که در حجاب ستونی استاده بود و جمال  
 مذکور گرفت و پرسید که تو کیستی و چه نام داری او گفت تو کیستی و چرا میری سبب رسیدن  
 اینست که من درین مسجد از پیشتر بودم و انیس و بروی من درین مسجد رسیده بطرف منادیل  
 نظر کرده گفت که فلان قسم حلوا بخور آن والا اینهمه فنادیل خواجه شکست من متعجب بودم که با که  
 کس کلام میکند چندان عرصه نگذشته که تو همان قسم حلوا آوردی و پیش و نهادی و او تو تکلیف  
 خورد و لبت می پرسم که ترا چگونه بر حال انیس و رغبت او برین قسم خاص حلوا آگاهی شد که باین  
 حاضر کردی او میجویش حال خود گفت و و هم آنکه در مدینه منوره و و کا نداری بود صاحب نسبت  
 در خواب از حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم ارشاد شد که در مسجدی با هممانی بدخوار شده است  
 از آنجا که طعام طیار کرده بخوران و بگو که از شهر ما بدر رود و کا ندازد که در مسجد ارشاد همان قسم  
 طعام تیار کرده در مسجد نبوی آئنده و دید که شخصی در گوشه مسجد مشغول نشسته است دانست تا انیس  
 خواب بود پیش و رفته التماس کرد که حساب لا ارشاد رسول صلی الله علیه و سلم فلان قسم طعام تیار است  
 در خانه ما یا تا بخورایم در ویش مذکور بهر اشترفت چون طعام بخوراند بعد تراغ گفت حضور  
 صلی الله علیه و سلم ترا همان بدخوار پزبانان راند سبب آن چیست بخوابش گفت که هرگاه در مسجد

نبوی رسیدم قنادیل اودیده گفتم که مرا افلان قسم طعام بخوران والا اینهمه قنادیل مسجد ترا خواهم شکستند  
 گستاخی از من البته شده است بعد از آن گفت حکمی دیگر است گفتا بگو گفتم حکم است که از شهر من بدو  
 فوراً بدرشت بعد نقل سر و دو حکایت مرقوم الصدور حضرت سرانا ارشاد کردند که آن مهمان خدا و این  
 مهمان نبوی کلام یکسان گفته بودند از جناب الهی در حق مهمان بیت المقدس هیچ عتاب نشد و از آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم باوصفت اینکه حجت بود نسبت به مهمان مسجد نبوی عتاب صادر نشد سر آن همین بود  
 که ترجم آن حضرت با کرمستطین برای منی نکرده محض بنا بر کجاست داشت ادب با حضرت عتاب فرمودند پس  
 حال فرق میان اولیا و انبیاست یعنی در میان اولیا اگر اینقدر خلعت هم نبودی و صفت آن  
 با انبیاست است می شد ادب با اولیا را از مرتبه انبیاء فرود داشته اند فقط از همین جا گفته اند عباد اولیا  
 بایش و با محمد پوشیدار فاخته و یا اولی البصار سخن را آن بود که کامل را معصیت خضر میسکند  
 روزی محمد حسین صاحب مخاطب بودند ارشاد کردند که بزرگی نجات شخصی مهمان وارد شد صاحب خانه  
 بضرورت کار بجائی رفت و بابل خانه خود گفته که هر کوه خدمت مهمان خواهی کرد که او ناراض نشود چنانچه  
 امانت او طعام خواند و خدمت کرد آن بزرگ با امانت مذکوره گفت که با من صحبت کن و دستار کرد و مهمان  
 تذکره ربه چو بادی جلع کرد و بعد فراغ بطرف آسمان پرید زن مذکوره تخریب شد بعد چندی که سه روز پیش آمد  
 حال مهمان گفت شنیده ساکت ماند بعد چند سال در یک مغلطه آمد و در طواف کعبه این شخص ابابو را کور  
 ملاقات کرد دید انکس پرسید که تو در خانه من مهمان بودی و باز وجه من فعل بد کرده رفتی جواب داد  
 که در لوح محفوظ چنین دیده بودم مطابق اراده الهی کردم فقط بعد از حضرت فرمودند که اگر این فعل  
 با و خضر میکرد او بر آسمان پریدن نمیتوانست زیرا که در صیغه رت بقای سستی اگر از سالک تذکره گناه شده  
 آنچنان تنالی میکرد که سب پر آب را سنگون سازند و خالی شود سخن در جلال مرشدان فرمودند که  
 در زمان حیات حضرت مولانا می خورال دین محمد قدس سره محفل شخصی در حالت بود که احد مرید حضرت  
 دریافت که حالت آن شخص آن نیست ملک آورد است مرید مذکور آن شخص را در کنار گرفته بیرون محفل رها  
 و گفت که بحال در وضع پراست و فیان را بدنام میکنی انجیم بجنور مولانا می محمد و رسا نیند مولانا گفتند  
 که اگر چه او تبه کجاست حال او و او آن نقل رویشان بود چرا که گفتند را از او کرد برای رحمت بغضت آن کس  
 که او را همراه خود بدگاه حضرت چو سب ای قدس سره الا قدس سره حکم دادند که باین جایایش میگویند



که در هفته عشره انتقال کرد و مگر بقصد تعالی ایمان سلامت بر و سخن در اد آب صحبت بود و فرمودند  
 که طالب صادق را صحبت مرشد کامل اگر با اخلاص باشد و دیگر در مذهب میگرداند بر سیده شد که اخلاص  
 صحبت چیست فرمودند با اعتقاد انجمنی که حضوری مرشد کامل حضوری خداست خاموش نشیند و طبع و  
 آرزوی خود را بکل بگذارد یعنی خیال نکند که این ولی در حق من چنین کند یا چنان هر چه مرضی او باشد  
 بدل و جان مستعد گردد و موافق و ملائم طبع آنکس باشد یا مخالف آن چنانچه مولوی معنوی فرماید  
 ایست سایه بر سر است از ذکر حق به یک قناعت به که صد نوبت تطبیق به دل مدد از اواری  
 نور بخش به کان سوارت میکند بر پشت خوش به سر مدد از سر فراز تاج و ده به کان ز پای دل کشاید  
 صندره به سایه او چونکه سایه ایزد دست به سایه چه نور شدید بر سر مدد است به دل نکند از دیدن سیاحان  
 در حضور حضرت صاحب دلان به پیش اهل تن ادب بر ظاهر است به کای خدا از ایشان نهان را  
 سائر است به پیش اهل دل ادب بر باطن است به زانکه دل نشان بر سر ارفاطن است به بی ادب  
 گفتن سخن با خاص حق به دل بمیراند سیه دارد و ورق به حکایت در لغات است که خلیفه بغداد  
 به هم قدس سره را گفت ای بی ادب وی گفت من بی ادب باشم و غیره و با جید صحبت و ششم  
 به کس با وی غیره و صحبت داشته از وی بی ادبی نیاید فکیت که بیشتر حکایت میفرمودند چون  
 شنیده بودم که عمارت فرار خواجگان حضرت خواجہ معین الدین حسن سجری قدس سره در رفت  
 و وسعت بی نظیر است و سقف روضه مقدسه نهایت دلپذیر و لعل رخشان از لبس کلمان و محجبه  
 منوره تعبیه است هر کوز خاطر بود که بعد رسیدن در انجاسی مبارک دیده خواهد شد چون بهشت از  
 زیارت انجیر شریف مستفیض سعادت مریدی شدم از و فوراً ادب نظری بر طراعی سقف مکانات  
 نینداختم که چون است و تملاشش گوهر گران بهانه پرداختم که چگونه است تا اقامت اینجا که سه ماه  
 دور بود نیز انداخته میسر فتم فقط پوشیده نماد که هر انسان تا شای اشیای غریبه بشنود اول  
 میکند لیکن جناب مولانا پیر و ماراغ البصر و ماطفی بودند و رعایت مزید ادب علاوه بر آن بود  
 که بسیر عمارت علیه و نظاره گوهر گرانها توجیه نمودند حکایت از همین قبیل است که میفرمودند که در  
 زمان اقامت بجنوب قطب چکانه شربت شاه عبدالرزاق قدس سره در گوشه مسجد میماندم و گوشه  
 و یک سگی سکونت میداشت مادر یکه انجلمانم از حال آن سگ متعزن نشدم هر چه طاقت بود

که سگ آن آستانه را بدر میگردم و بچشم نور ثالث و زکری صدق مقال و اکل حلال و حرام  
 عمل و محبت صادق و زکری که نفسی و ساوات پرستی مولانا بعثت نبوی علیه الصلو  
 و السلام سخن در اجابت و عجب و ارشاد شد که صدق مقال و اکل حلال هر دو بر اجابت اند  
 مولف کتاب هدایت الهی که او سیاح بود بطور محذورم همانان جهانگشت تاثیر صدق مقال بدین تیره  
 نقل میکند که در زمان سیاحت بموضع رسیدیم که مسکن نبود و بود در آن موضع یک پیراگی سکونت  
 میداشت و مضامین ویر از صغیر و کبیر پیش او رجوع میکردند همیشه دم میکرد و صحبت می یافتند در بعضی  
 کمال و بودیم که ناگاه آنکس ببرد و بنود جمع شده او را سوختند و خاکستر او را بر داشتند و بچهره اش نگاه داشتند  
 قتل میکردند بعد هر که مریم میشد از خاکستر او بر پیشانی میمالیدند و صحبت می یافتند مر از یاد تیرت شد  
 از خواص اعموم آن موضع استفسار کردم که در تنگس چه کمال بود که این چنین کمال دارد گفتند راست گفتا  
 بود و عهد بسته که گاهی دروغ نگوید فقط سخن در عمل صالح بود و ارشاد شد که عمل صالح اگر محض شد  
 و با خلوص ل بود موجب نجات در دنیا و آخرت بود و میگردد و بر صداقت این سخن بسیار اخبار و آثار  
 وارد است فقط حکایت از حدیث در صحیح بخاری حدیثی در قصه بنی اسرائیل مذکور است خلاصه  
 آن حکایت اینست که از قوم بنی اسرائیل سه کسان در کوچه ای رفته بودند ناگاه باران آمد آن سه کسان  
 در خار کوه متواری گردیدند بانتظار اینکه باران بگذرد اتفاقاً از بالای کوه سنگی کلان برود آن خار  
 افتاده راه ایشان بسته شد و حرکتی شک و انتقال در از قوت آنها بیرون بود و تیر شده گفتند که نجات  
 ازین قید بجز لطف خدا که بر بکت اعمال بی ریا داری نماید ممکن نیست از هر که ام که کار نیکن با خلوص  
 عمل آید باشد بدین معنی آن استعانت از خدا باید کرد یکی از آنها گفت خداوند تو خوب میدانم که من  
 بر فلان زن جمیده که خواهرم زاده بود عاشق بودم و وصل او دستم نداد و آخر کار از محنت و مشقت  
 در مدتی حدود بیار و چند بهر سان بپیش او رفتم بعد که گفتن و بیار مذکور ترک در داد و هرگاه پایش را می نمود  
 بر داشتیم زن مذکوره گفت اتق الله و لا تفسد وجهه یعنی تیر سر از خدا و هر چه هست خدا را از او  
 خدا شکر کن من صرف بخوت تو دست بردار شده اگر این سخن راست است مرا ازین قید نجات ده  
 بمحرو گفتن این کلام در تنگ مذکور سوراخی گردید و بگذشت و آن را فی خنجر و شمشیر و دم گفت که خداوند تو  
 دانا و بینا هستی که من چند سال پیش ازین شخصی را بفرود رینی مقرر کرده کار خود از او گرفته و دستش

او را در آخرت غلبه میدادم او گفت امروز مرا حاجت نیست پیش تو امانت باشد روز دیگر خواهم گفت  
 چند روز بگذشت که آن مرد نگرفت بعد در موعده پنجم ریزی من غلبه را در زمین کاشتم هر چه در آن پیدا  
 شد به دوازدهم باز در فصل دیگر همان غلبه کاشتم و محاصل آن بر دوازدهم در چند سال که انبار را پر شد فروخته  
 بر تاجر دهم و آن نیز باز آنکه و تا سال آنقدر فروختی گرفتند که ازان فلان وادی پر شد و مدت چهل  
 آنقدر آمد که گفت یا داری که فرووری یکروزه پیش تو امانت گذاشته بودم امروز حاجت دارم اگر  
 مدیسی احسان است گفتم کلبه بزرگ در فلان وادی است آنهمه ازان مست بپر گفتا متوجه میکنی گفتیم بخ  
 نیست و آنراست میگویی اینها ازان غلبه تو پیدا شده است نزد خود امانت دوازدهم جدا دهنده و منظر  
 تقوی تو آنهمه مال و مواشی تو بزرگ بوی حواله کردم اگر بمعنی راست است مرا راه بده پاره دیگر ازان  
 سنگ جدا شده افتاد و سوراخ را فروخ ساختن گفتم گفت خداوند اودا و انا و بنیاستی که من  
 خدمت ماور و پدر ضعیفان خود را بر خدمت زن و فرزند خود مقدم داشته ام چنانچه شیر که سفندان  
 ووشیده اول ماور و پدر را میخورانیدم بعد آنها بفرزند ازان فلان روز که من مشغولی کاری چند گری  
 شب گذشت بچانه رسیدم و شیر گوسفندان در محلب و شیده بر بالین والدین بردم آنها خفته بود  
 بلحاظ آداب بیدار کردن نتوانستم شیر بچان گرفته بر بالین استاده ماندم و فرزند ازان ضعیف من از  
 گرسنگی گریه و زاری و فریاد میکردند آنها را بگریز ندا دهم تا که والدین من از خواب بیدار شدند و آنها  
 را بیدار کردم بقیه را بفرزند ازان دادم اگر بمعنی راست است ما را ازین قید نجات ده بجز و اتمام سخن  
 از سنگ مذکوره پاره فلان بنیاد که راه گذر شد هر سه کسان ازان راه بدر فرستادند خلوص نیت  
 در اعمال بچنین اثر دارد فقط حکایت همه بمعنی ارشاد میفرمودند که شاید در نواحی ملتان  
 بود مسیحی به یوسف حسن و جمال بوجه کمال داشت و در همان موضع دختر مقدم و پنهانتر جمیل و حسنه  
 بود اتفاقاً نظر دختر بر یوسف افتاد و بجزو لیا به بنار جان عاشق او گردید و هر چند رسل و رسائل و  
 پیغام کرد که یوسف بر بوی بجزو گردا و بر گز متوجه نشد و دختر مرد خود مقرر کرد که هرگاه او بیکانی تنها  
 باشد خبر دهند تا آنکه روزی خیر باد و رسانند که یوسف در باغ پادشاه تنها نشسته است آن شب  
 ز لیا فوراً در آن باغ رسید و در آن باغ مقفل کرد و یوسف را خواست که گرفتار کرده و محبت کند  
 یوسف انکار کرد و دختر مذکوره گفت ترا تمییدم یوسف از و گریخته بالاسی دیوار باغ که نهایت بلبل

برآمد بدل خود گفت که اگر محبت زنا میشود عفت میرود و در نار و زنج خواهم افتاد اگر ازین دو بگو است  
میکنم استخوانم پاره پاره خواهد شد جان میرود لیکن ایمان را بر جان ترجیح داده اند از دیوار حبس  
در آن حالت روح حضرت یوسف علیه السلام محبم شده بر زمین ایستاده بود او را در کنار گرفت و آیهی شریفه  
و جنبش میبوسید و گفت صد آفرین بر تو باد که بر من سبقت بردی میگویند که آن دختر از عشق او سست  
نشد تا اینکه یوسف علیه السلام پیر گردید حال محبت و سوز و گداز عاشقانه مذکور شد و در تنهایی بی اختیار  
میگریست و بدل نمیکفت که سبب تو آن مظلوم بسیار رنج و تعب کشید اگر بگوید زودش خوش شود  
میگریستی چه بودی از گناه تو بگو مکن بود و باز متنبه شده گفت که ای نفس و جوای از تورانی یا قتم  
در پیری خلاص نیافتم که خطره زنا هم تیر تیر است و بر خطره هم بسیار میگریست ناگاه آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم کالشنس فی نطق اللیل بر و طالع گردید فرمود اندیشه مکن بر تو مواخذه نیست موجب این  
خطره بعد چندین سال نیست که اول زمان نفرت از زنا با عهد من قریب بود نسبت این زمان بعد از  
گشت و گل یوم بترکایت عجیب در قرب و بعد زمان از عهد نبوت علی صاحبها التحیه انقدر تاثیر است  
که در جوار وطن مادر قصبه مسافری وارد شد از دوکان یقالی آرد خرید و متصل و کالشنس بخشید  
بود آنرا آرد و داناتان تیار کرده و بدتر و بهیاری زن دیگری نشسته بود بهیاری زن مذکوره را گفت  
که آرد و رانجیده ای تا خیمه کنم چون آرد و بغیر بال انداخته بختن آغاز نهاد و در میان آرد بگوید بر آمد زن  
آرد بنیر بهیاری گفت و بهیاری مسافر را خبر کرد که روپیه تو در آرد بر آمد مسافر گفت از آن نیست  
از آن یقال بوده باشد روپیه پیش یقال بر یقال گفت که از آن من نیست احاصل به چهار  
کسان آنوقت انکار کردند که از آن ما نیست مسافر لاچار شد آن روپیه را در گره خود بسته امانت  
داشت که شاید و مالک آن پیدا شود و آن روز و یوم آخر سال بکیرار و یکصد بگیری بود وقت  
شام ماه محرم طلوع نمود و آغاز صدی دو از دهم شد وقت شب نیست هر یک تبدیل شد صبح آن  
هر یک از آن چهار کس با هم میبازعت برخاستند که روپیه باست مسافر گفت غلط میگویند روپیه با بود  
چنانچه مسافر کسی نداده و نداده گرفت و حال آنکه مانش نبود فقط حکایت ابراهیم ابن ابی ریحان در گل  
حلال میفرمودند که در آشنای راه که حضرت ابراهیم بن ابی ریحان شمس سه خرما خرید کرده بود و وقت  
گرفتن خرما یک خرما زیر سبب خرما و فروش افتاده بود آشنایان گمان کردند که از خرما می من و افتاد

آنرا بر داشته و خرمای خود آمیخته از آنجا بطرف بیت المقدس روانه شدند آشنای راه از خرمای مذکور غذا گرفتند  
 هرگاه در مسجد بیت المقدس رسیدند در آن مسجد وقت شب کسی ماندن نمی توانست مگر حضرت ابراهیم قدس سره  
 بطور خفته مانند و خدام مسجد مقفل کرده رفته هنگام آخر شب چند تن از ابدالان در آنجا رسیدند و نماز مشغول شدند  
 و باهم دیگر گفتند که موجب چیست که امر و لذت عبادت نمی یابیم یکی از آنها گفت که شب درین مسجد ابراهیم  
 بن ابراهیم مخفی است و اولتقه شبیه ناک خورده است بجهت آن لذت عبادت نمی یابیم و کیفیت آنهمه شبیه ناک  
 بدینطور بیان کردند که خرمای ازان خرمای فروش بود و او از آن خود و آبته برداشته بود که از خوردن آن  
 برکت و لذت از عبادتش فوت حضرت ابراهیم برین حال متنبه گشته بعد طی مسافت راه چند مایه پیش آن  
 خرمای فروش آمده از او استغفار نمودند و خجسته و خوش نیز فقیر گردید فقط حکایت خدا و در اکل حلال  
 میفرمودند که حضرت ابراهیم بن ابراهیم قدس سره العزیز در آشنای سفر بر دوکان حدادی وارد شدند حداد  
 مذکور بکار خود مشغول بود و آنوقت جناب ابراهیم قدس سره سلام علیک بآورد و او بعد دیر می و علیکم  
 السلام گفت حضرت پرسیدند که در جواب سلام اینقدر تاخیر چرا کردی گفتا که من بکار شخصی مشغول بودم  
 اگر و آشنای آن کار سلام علیک شماستو به می ششم اجرت من شبیه ناک میشد حضرت ابراهیم حال  
 او در یافته با دستهای خالی خیر نمودند گفتا که اجابت دعا موقوف بر اکل حلال است مراد ماکول خود شبیه  
 معلوم میشود زیرا که از لذت دعا میکنم که با ابراهیم ملاقات شود و قبولی میشود و ایشان فرمودند ابراهیم مضم  
 آنوقت حداد مذکور بغل گیر شد و بسیار عطش کرد فقط حکایت در اکل حلال در نهجیات است  
 ابراهیم بن ابراهیم و علی بکار و خدایه معشری و سلام خواص یاران با یکدیگر بودند بعد یک عمر که گذشت بخیر خیریم  
 همانا ابراهیم که از حلال است چون در ماندند از یافتن حلال بی شبیه ناک خوردن آن غذا گفتند چند تن  
 خود که ازان چاره بنو و باری شبیه ناک تر بود از امیر قاسم رحمة الله علیه مفتوح است که سبب که شد  
 معارضت از میان مردم کم شدن حلال است از میان ایشان فقط حکایت زبان شیخ و ظاهر علی  
 در اکل حلال میفرمودند که اجابت دعا و تاثیر قول شخص بر اکل حلال حلال است مقال است بزرگان بار  
 حق را نمی سرود و او بود و اکل حلال لائق پسند صوفیان میسر نیاید کسی گفت طعامی که حلال  
 توکل در مسجد می رسد البته حلال میشود فرمودند آری حرام نیست لیکن آن حلال کجاست که صوفیان بکار  
 کشف باطن شیطانی گفته و برین منکر و حکایت نقل کرده اند یکی آنکه شخصی بقصد اکل حلال میگذاشت و با

تشنه توکل کرد که آنچه از غیب خدا خواهد داد و خواهم خورد و الاغلا روزی یک نان ماش بایونگ بر سر آب  
 روان پیش وی گذشت دانست که فتوح غیبی است آن را بر داشتند خورد و سه روز بوقت معین میان قسم  
 نان می رسید و می خورد مدتی گذشت که کشف باطن شد صوفی را شبیه در نان مذکور پیدا شد برخاست  
 تا تحقیق نماید که از کجای آید کنار کناره قریب آبادی رسید و اینجا دید که زنی همان قسم نان بدربار انداخت  
 پرسیدش که چه قسم نان است و برای چه می ندازی زن مذکور گفت که من کنیزم که در برج بی بی من  
 مرض کرم است نان کرم وقت شام می بخورم که صا در نان جمع می شوند صبح نانی دیگری بخورم و نان شبانه  
 را بدربار می اندازم چنانچه دو اوزه سال برین معانه گذشت بعد فرمودند که مال مفت متوکلین را همین قسم  
 باید دانست مگر آنچه از قوت بازوی خود پیدا کند و آن هم گنجایش شبهات بسیار است بنده عرض کرد  
 که نزد حضرت برای تقه حلال کدام سبیل است که مفید کشف باطن باشد فرمودند که نزد من یک طریق است  
 اگر کسی کند و در چهل روز کشف باطن نکند و دامن من گیرد و آن نیست که از بهر حلال یک شخصیت  
 و دور و لکی بهر ساینده بر کناره دریا که در ملک کسی نباشد رفته نشیند و نیت کند که هرگاه شفقالی مانی در دست  
 خواهد انداخت خواهم خورد و بوقت صید شغول و متوکل بخدا باشد آب دریا نوشد هر روز خواهی بود و در میان  
 نسوم که مانی بگیرد و بخورد و غافل از حق نباشد تا چهل روز زمین عمل نماید حکایت شیخ فخر علی موسوی نقل  
 میکنند که روزی شفیق دین حضرت ابراهیم بن ادهم قدس سره الا قدس سره خطاب مولا تا فرمودند که ابراهیم بن  
 ادهم بنیاد و حلیه اسلام در کشف نفس پنجان مرتبه داشته که کسی بآنها رسید باشد چنانچه روایت  
 که روزی با نفس خود خطا سپارد که در نزد چه خواش داری نفس ایشان فریاد برآورده گفت که تو مرا اینجا  
 و لیل و خوار کردی که کسی نکرده باشد سلطنت را گذاشته در روشی اختیار کردی چگونه شد گذاشته عاقل  
 فریبی را گذاشته لایع شای سیری را گذاشته گرسنگی و زیدی بهر چه خواستم به خلافت آن کردی پس از  
 خواش من چه سیری فرمودند آخر و خیال تو چیزی امید به و خود با حقیت یا نه گفتا که در زندگی از شما توقع  
 ندارم الا بعد انتقال شما از دنیا توقع دارم که قبر من مرجع خلایق و معبد لیل حاجات خواهد شد آن زمان البته  
 خوش خواهم شد حضرت ابراهیم این آرزوی نفس بخاطر داشته هرگاه زمان وصال قریب رسید یا بفرست  
 و یک خادم بجهه گرفته بالای چهار سوار شدند و در میان سمن زمین یک جزیره بنظر آمد و آنجا فرود شدند و کردند  
 که هر چه بود بنده بخادم رفیق گفتند که مرادین قبر دفن نموده زمین برابر کنی بعد این صیبت بخان بگویم که

رفیق مطابق نصیحت در قبال انداخته زمین بر برگرد بعد چندگاه سوج سمندر آمد و آن نکته زمین اغائب کرد  
 ذکر فضیلت توکل و حکایات متعلقه آن میفرمودند که توکل از جمله مقامات مقربان است  
 و درجه آن بس عالی است و عمل بران نهایت دشوار و الله تعالی بنای کمال ایمان بر صفت توکل نهاده  
 چنانچه میفرماید و علی الله فلیتوکل المؤمنون و نیز فرمود توکلوا ان کنتم مؤمنین متوکلین را محبوب خود گردانید  
 چنانچه میفرماید ان الله یحب المتوکلین بحسب انوار خود را کفایت متوکلین گردانیده میفرماید و من یتوکل علی  
 الله فانه ینصرت له و الله یتوکل علی من یتوکل علیه و الله یتوکل علی من یتوکل علیه و الله یتوکل علی من یتوکل علیه  
 از احوال دل و آن شمره ایمان است و ایمان را ابواب بسیار است ولیکن توکل از جمله آن است و چنانچه  
 ایمان بر دو چیز است یکی ایمان به توحید دیگر ایمان بکمال لطف و رحمت و معنی آن خالت دل اعتماد و دل  
 بر وکیل و استقرار روی و آرام گرفتن بوی تامل و در روزی نه بند و بسبب تخلل شدن سبب ظاهراً  
 شکسته دل نگیرد و بلکه بر خداوند اعتماد دارد که روزی بوی روزی رساند و توکل را سه درجه است  
 و درجه اول آنکه حال و چون حال غم داشته که در خصوصت وکیل فرا کند جلد و مادی و فطیحه و دلیر و  
 و شفق که این باشد بروی درجه دوم آنکه حال وی چون حال طفل باشد که در هر چه فرادی رسد  
 چرخه را نداند اگر گرسنه شود و یا بخواند و اگر تیرسد و یا بخواند و در وی آویند و آن طبع وی باشد نه  
 به شکفت و اختیار کند و این متوکل باشد از توکل خویش بی خبر از مستغرفی که باشد بویکی از آن اول  
 از توکل خویش خبر بود و شکفت و اختیار نوشتن را و از توکل آ و رده بود و درجه سوم آنکه حال وی چون  
 مرده باشد پیش مرده شود و نوشتن را مرده بنید متوکل بقدر ازل نه بخود چنانکه مرده متوکل بحکمت حاصل  
 باشد اگر کاری پیش آید و عاقل نکند چون کودک که مادر را خواند بلکه چون کودکی بود که داند که اگر چه  
 مادر را بخواند مادر خود اند و تدبیر وی کند پس در مقام باز پسین هیچ اختیار نبود و در مقام دوم هیچ اختیار  
 نبود و در مقام اول اختیار بود و لیکن تدبیر بسیار کم است و در مقام اول اختیار بود و لیکن تدبیر بسیار کم است  
 عادت وکیل معلوم شده باشد حکایت چون خلیل علیه السلام را بگریختند تا در تحقیق ننشاند و در آن  
 انداز گفت حسبی الله نعم الوکیل در هوا بود که جبرئیل علیه السلام رسیده گفت هیچ حاجت داری گفت  
 اما البیک فلما یعنی تو حاجت نداری بعد جبرئیل گفت حاجتی بخدا داری تا پیام رسانم گفت علمه علی  
 حسبی عن سوا لی ایست صفت رسوخ توکل حکایت و معلوم است آن زن میفرمودند که بزرگ



متوکل بود و بصیرت میگذاشتند. بادشاه خبر حضرت او شنیده چند دیهات بنامش فرمود و فرمان معاش پیش  
آن در ویش فرستاد و در ویش در اقبال معاش بزرگ خود استعوا ب نمود و گفت اگر معاش قبول میکنی  
ما را طلاق بده. احتیاج معاش را چیت زیرا که از چرخ زنی یک چادر تبار میکنم و در آن نماز میخوانم و کسان  
شدن میتوانم اندر ویش را از تاید زوجه بصیرت قوی شد فرمان دیهات قبول نکرد حکایت و بصیرت  
میفرمودند که شخصی مغلیس فخر ناک خدا داشت رضای دختر خودیده مغلیسی متوکل نکاح کرده و او هرگاه زن و خانه  
شوهر رفت دید که در بعضی ظروف گلی و از شکله و در بعضی پارچه نان شب مانده افتاده است منگوه مذکور  
گفت کسی که چیزی برای فردا نگذاشته است پس من با توکل را نمیستیم آن مرد عجب است که آید  
کما می شود اتفاق بخوابد صحبت هر دو موافق افتاد و هر دو ملی شدند حکایت و اخلاص عمل میفرمودند  
که بزرگی متوکل بود از سر در فاقه داشت و در آن حالت یک لی همان دارد شد و رضایت فرموده اند که  
کنند هیچ چیز نیافت مگر انسی البلیه خود آن دامن را در بازار فروخته چیزی جنس خوردنی آورد و طعام تیار کرده  
پیش همان نهاد بعد طعام همان شخصی شتره هزار شتر قی آورد که فتوحی برای شما آورده ام زوجه اش از  
در وازه می وید آن بزرگ فریاد شتر قی میفرمود که من نخواهم گفت زوجه اش فریاد برآورد که بنید اینطالع  
که من از فاقه کشی بیاک میخورم و چادر ما فروخته همان را بخور آید است و اکنون که خدا فتوحی فرستاده است  
آنهم نمیکیر و در ویش مذکور گفتن زن التفات نکرد و زرد کرد و قبول نداشت همان بد ریافت اینحال  
متحیر شده رفت اینحکایت بحضور حضرت جنید بغدادی قدس سره الغریر رسید حضرت جنید نزد متوکل مذکور آمد  
و سبب رفته و در اینچنین حالت یکی از آن در ویش پرسیدند که البتة لا ترو و چرا و بدید کردی جواب گفت  
که هرگاه برای خسیافت همان دامن زوجه خود میفرستم تا قی غیب نداده بود که عوض این اجماع انهم  
گفتم عوض نمیکیرم پس دانستم که عوض آن هزار شتر قی خدا فرستاده است گفتم من کار خیر ندیده بودم نه  
بطع عوض نداده است و کردم حضرت جنید بر متبش تحسین گفت و آفرین کرد حکایت مولوی جامی قدس سره  
السامی در احوال شفیق ابن ابراهیم بلخی حکایت میکنند که وقتی شفیق را ابراهیم آید هم گفت که شما و معاش  
چگونه میکنند گفت چون می یابیم شکر می کنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شفیق گفت کسان خراسان هم چنین  
میکنند ابراهیم گفت که شما چون میکنید گفت ما چون یابیم شکر میکنیم و چون نیابیم صبر میکنیم ابراهیم بوسه بر روی او  
گفت استاد تو کی حکایت در فضیلت است که احمد بن حنبل الطائفی را از اخلاص پرسیدند

عملی صالح کنی و نخواهی که ترا بان یا بکنند و از برای آن ترا بزرگ دارند و ثواب آن از بزرگ طلبی آن انعام است  
 و هم فی گفته عمل علی ان لیس فی الارض احد غیرک و لا فی السماء احد غیره حکایت میفرمودند و گفته  
 در بعضی از معانی عظیم اقتدار ابدی قدس سرنا را از انحال خبر کردند فرمود که اضطراب خلق از بخودی است و اگر  
 بیکدانه متبطل از نبود و در باطن هرگز اضطراب و اضطراب را نه نیاید فان علینا ان نعمته کما امرنا و علیه ان  
 یترقا کما و نه نار بالانعم است آنکه برستم و بر اینچه هر فرموده است و بروی است آنکه روزی رساند  
 چنانچه وعده کرده است بحسب این اضطراب از حماقت و اضطراب از حماقت باشد حکایت میفرمودند که چون  
 مالک دنیا قدس سره ای که نفع و ایاک نستعین خواندی را از زاری گریستی پس گفتی اگر این آیت از کتاب  
 خدا بودی و حق بدین گفتن امر فرمودی هرگز نخواذی یعنی میگویم که ترا میپرستم و خود نفیستی مشغول  
 و میگویم که از تو یاری میخواهم و بر داین و آن میگویم و از هر کس تشکر و شکایت میکنم حکایت نقل  
 میفرمودند که وقتی سلطان ابراهیم اوهم رفته اند علیه و بر بادیدیم پرت و تشنگی بر دستولی شد بر لب چاهی  
 رسید بغایت تمیق گفت اگر تشنگی بایمن دلو و در سن بودی تا قدری آب کشیدی داین نفس طش را  
 پار تشنگین بخشیدی میوی در همین فکر بود که ناگاه آسمان چند تشنیده و عطشان میرچای رسیدند و نظر برآ  
 کردند فی الفور آب بجوش آمد و چاه لیر شد آسمان آب بخوردند و سیراب شدند و باز رفتند ابراهیم است  
 که بطور آسمان قدری آب بجار برد آب باز بقعر چاه فرو رفت ابراهیم فریاد کرده گفت که ما عجز و تقیریم  
 و درین باب و بی تدبیریم و از خجالت تشنگی میمیریم چو است که برای حیوانی چند آب بجوش آوردی و چون  
 من قصد کردم آب باز بقعر چاه فرو بردی از سهو آه از تشنیده که ای ابراهیم این مسکینان نظر بر دلو پرت  
 نداشتند و تو بر دلو و در سن نظر داشتی چون ایشان نظر برآ کردند آب رسانند و تو بر زنی دلو و در سن  
 آب نرسی حکایت میفرمودند که ابراهیم اوهم قدس سره کوید وقتی در بادیدیم کل میفرستم سه روز و سه  
 شب اقامت بایمن بیامد گفت باو شناسی و آن گفت که آستی تا اگر سنج میروی با مثل هم میتوان گفت این  
 گفتن او دلم در شورشش آمد و بفرموده الهی شمن ابرو دست گماری تا برایشورانند این باب و بی تدبیر  
 توان کرد آوازی شنیدم یا ابراهیم آنچه در جیب دای بیرون آرتا آنچه در غیب است بیرون آر و دست  
 در جیب کردم چهار دانگ نفوس خوشی در و مانده بود و برآورده بیند اتم بچو داند خشن بایمن از من بید  
 و قوتی در من بید آمد که ناز دلم هرگز منظر است حکایت عندا اگر محمد خفیت شاه مرید رسول شاه میفرمودند

که رسول شاه درویش کامل به چنانچه شنیده ام که یک درویش با اسم اشرفی شاه مشهور بود و وجه تسمیه اش  
اینکه هر کس که تا کوه در چشم نهاده و اقلیان میکشاند کل تما کورا در سلطه اشرفی میکرد و اشرفی شاه مذکور بر یک  
ملاقات رسول شاه رفت رسول شاه بدریافت تصرف در درویشی که حکم نمود اقلیان تیار کرد و پیش از  
نهاده چون اقلیان کشید و تما کورا اشرفی کرده داد رسول شاه گفت حکم دیگر بدید خدام حکم دیگر آوردند  
مرتبه دوم اشرفی گردید با حکم تیار کرده داد و مرتبه سوم نیز اشرفی شد باز گفتند که یک حکم دیگر بدید خدام  
اشرفی نشد اشرفی شاه متذلل گشت رسول شاه بطرف کوه نظر کرده اشرفی شاه را گفت که بیرون  
که کوه زرخاخص گردیده بود اشرفی شاه ایستاد و دیده بر قدم رسول شاه افتاد رسول شاه برگردان انگشت  
گفت که بر این قدر قدرت نام خود اشرفی شاه کردی از آنروز آن درویش از امارت تصرف خود گذشته نام  
حکام شاه نهاد فقط خلاصه صادر شد و اینکه کامل را هر گونه قدرت میباشد مگر اظهار کرامت بی امر خدا عیب اند  
نور کسب نفسی و سادات پروری حضرت مولانا عیسی عیسی علیه الصلوٰۃ والسلام  
اگر چه خود حضرت مولانا از سادات بنی فاطمه بودند رضی الله عنهما لیکن از باعث عشق رسول خدا صلی الله  
علیه وسلم آنقدر پارس ادب سادات میکردند که گاهی از کسی خواص عوام نشده باشد چنانچه صد سادات  
پنجاب در خانقاه آنحضرت می آمدند قریب به بیست و پنج کس اکثر استقامت میداشتند و ابتدا آنچہ فتوح و نذر  
میردین و معتقدین پیش آنحضرت می آمدند از جمله میگرفتند و کسی از هر دوی غیره در مقدمه او شان دخلی نبود  
صد بار و پیه بذر به رقیبات آنحضرت حاصل میکردند و هر کس که فتوح و غیره نمی آمد سادات مذکورین از نزد  
خود حضرت و حضار او باز بوقت آمدن و عده ادا می گرفتند و اگر کسی از مردمان عرض میکرد که انتقد رنور  
و زیادتى سادات بر آنحضرت از مادیه نمیشود و میفرمودند که جور و ستم اینها را سر سر جنت معلوم میشود  
اگر از شما دیده نمیشود از اینجا برویدین برای همین کار مخلوق شده ام و در ابتدای دستور بود که آنچہ فتوح  
و غیره نزد آنحضرت می آمدند از حسب حصه هر یک مقدار میسر میدادند و سادات هم باو شان میدادند و بجز  
اینمغنی باز سادات مذکور آنقدر زیادتى کردند که آنچہ فتوح و غیره پیش آنحضرت می آمدند بجز تصروف خود باقی نماند  
و ساکنان خانقاه آنحضرت محروم میمانند سکنه مسجد را خطره اینمغنی گذشت که حضرت بخاطر سادات حقیقی  
مامون بماند جناب مولانا برین خطره آگاه شده روزی از اهل مسجد ارشاد کردند که هر چند که سادات مذکور فتوح  
دیگران نیز بر دستى از من میکنند لیکن جواب دهنی حقوق دیگران پیش خدا کردن نمیتوانم و جواب نماند خوشی

سادات پیش رسول گفتن یعنی تو انم حکایت در معنی شبی ایام سراج چهار سادات تکلیف ما  
 بر خود کوار کرده در خانقاه آنحضرت قیام نمودند صبحی بعد نماز فجر سادات مذکور گرد آنحضرت حلقه بسته  
 نشستند و گفتند که مایان تمام شب رخا لقا تو تکلیف سراج کشیدیم و تو انقدر اسباب سترگی بدین  
 خود داری حمید پا چپای که خود پوشیدی بی مایان ده چنانچه بسجنت کلامی پیش آمده یکی رضائی و  
 دیگری قبا و سومی فتوحی بزور از حضرت سستیده گرفتند حتی که بر بدن آنحضرت بخیزد که تن زیب  
 دیگر پا چپ بپا می ماند از معانی این حال شخصی از مردمان رضائی که خود پوشش انداز معانی این  
 بنو خا نصاحب که یکی از مردمان وعاشقان آنحضرت اند کجاف و رضائی و قبای و غیره نهایت  
 معقول طیار کنایه زین تمامت پاک است کردند بدینگونه معامله اکثر سادات مذکور واقع میشد  
 و آنحضرت بخوشی تمام تحمل آن داشتند و اگر گاهی کسی در روی هانت انگیزه کلمات در جوی سادات  
 مذکور میگفتند که نماز و روزه که فرض خداست ادا نمیکند اینصرا ارشاد میشد مصراع حاجت طلب  
 نیست روی دلارام را میفرمودند هر کس که حضرت امام حسن حضرت امام حسین علیه الصلوة  
 و السلام را ندیده باشد این صاحبزاده ما را معائن نماید و پیغمبر صلی الله علیه و سلم بصورت همین صاحبزاده  
 در دنیا تشریف می رند و اگر کسی میگفت که این سادات و غیره از باعث طمع نفسانی در امام باقر  
 شهر رفته تیرا گوئی مبنایند ارشاد میشد که مرا از افعال ایشان چه خبر و کار بر من اواب پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم است ادا مینما هم حکایت روزی یکی از مردمان حضرت که سید بود گذارش نمود که  
 آنحضرت فقط یاس و آوار سادات پنجاب میفرمایند ما را از قوم سادات نمیدانند در جواب آن  
 ارشاد شد اول آنکه سادات پنجاب بعد مسافت صد تا کرده طی کرده برای سید می آیند دوم آنکه  
 این سادات در نسل سید شمس الدین صاحب که در پنجاب گذشته اند هستند و تا حال قرابت  
 و یگانگت آنها بغیر گفت نگزیده و سادات اینجاری می نیم که قرابت و یگانگت اینها در قوم شیخ  
 و مغل و افغان هم میشود و از این سادات پنجاب را به نسبت سادات اینجا مقیم میدانم و اگر  
 کسی عرض کرد که آنحضرت هم سید اند ارشاد میشد که ذات خود را منی شناسم انقدر میدانم که خان کپا  
 آل رسول صلی الله علیه و سلم هم حکایت حضرت مولانا قدس سره اخیر میفرمودند که منی فاطمه  
 رضی الله عنها را آتش و زنج حرام گردیده است اگر چه آنها در تمامی عمر فاسق و فجور اوقات

خود را گذرانیده باشند لیکن از دنیا با ایمان و آموخته رفت چرا که رسول صلی الله علیه و سلم برکت  
 آل خود و عاقر موده و الله تعالی و رایه لیفرک الله ما تقدم منک و ما تأخر منک و اوده حکایت  
 حضرت مولانا و عشره محراب و احرام بر استماع مصائب مایه علیها السلام رعیت سید اشته چنانچه از شیخ  
 غنفر علی کثر مشیه بای بود و از مولوی محمد نور الله کتاب مجلس دیگر روایات سماعت فرمود  
 و آیدید میشدند و میفرمودند که آنچه مصائب برای امتحان بر هر انبیا علیه الصلوٰه و تحقیقانی نازل کرده  
 و رموز که بلا جمله مصائب جمیع گزیده بر امام علیه السلام پیش آمدند از فضل الهی آنحضرت بخوشدلی  
 شک گذاری تمام محفل به یک مصائب گشتند و بتبشیر آنکه حضرت امام علیه السلام مستغرق فی الحزن  
 و الله تعالی خود بر آنحضرت نزول فرمود حضرت امام علیه السلام بشکرا نه آن بجز خود دیگر خبر قابل نذر  
 ندیده هر خود را نذر نمودند حکایت زبانی میان فتح علی شاه صاحب سجاد تشرین تبدیل پوشاک  
 روز جمعه معمول حضرت بود و در عشره محراب و احرام بر روز جمعه تبدیل پوشاک نمیکردند و صرف غسل پاچه  
 مستعمل می پوشیدند چنانچه در سته و قات یعامات محمود بعد غسل نماز جمعه گذارده از میان فتح علی  
 شاه صاحب ارشاد شد که پارچه نائی که تبدیل نموده ام اگر بجایه گذارند آید یا شش آید و در هر دو پوشانید  
 و سید چنانچه شاه صاحب موصوف آنچنان بعمل آوردند بعد فرمودند که گویا همین قد نعم امام موم  
 حکایت روزی محمد حسین خا نصاحب در باب رفتن یارت تغزیه و غیره از حضرت مولانا  
 گذارش نمودند ارشاد شد که این تغزیه داری اگر چه از روی شریعت تارواست لیکن در  
 سهندستان شمار اعظم دین است چرا که نام نواسه رسول صلی الله علیه و سلم باید گردیدن گویا  
 نام آنحضرت صلی الله علیه و سلم بلند شدن است و علاقه بر آن نفس رسانی خلایق میرتوج میشود  
 ازین سبب علمای حق بین این را بدعت حسنه قرار داده اند و در باب رفتن یارت تغزیه با  
 ارشاد فرمودند که اگر تغزیه با صریح مبارک تصوریده بهمان اداب روزه و صفا نکرده و اگر با ش  
 و کاغذ فقط خیال کرده برای سیر و ندن باید و مقام زیارت را بگیرفتن بوجب خطاست در میان  
 همین گفتگو شخصی عرض نمود صریح مبارک خاص یک است و این تغزیه یا تهراران از عظیم ادب  
 چگونه شود فرمودند که در کعبه شریفه خانه خدا یک است و نقل آن تهراران مسجد اند چگونه تعظیم آنها باید  
 ترک است و مراتب تفصیل صحابه کرام هر کس که میسر میاید بهین ارشاد میشد که نزد ما هر چه است

دلی نامی مصری اندوهر اشپا علی و او فی اصحاب مرا تیزی نیست و اینهم اثر ما میشد که از فرقه ثانیه  
 درین باب هرگز نگفتگو نباید ساخت چرا که بوقت گفتگو سنی در پی این معنی خواهد بود که آن کلام بگویم  
 که فضیلت تعلقای ثلاثه بر حضرت امیر علیه السلام ثابت شود و شیعه فضیلت جناب میرزا امینیا را بگوید  
 قیامات اینست که هرگاه سنی نام صحابه کرام رو بر پیشه بر زبان آید یا در نوایان و در حق جناب تیرا خواهد  
 گوید یا باعث تیرا سنی شده علاوه بر آن از نمایند این و آن هرگز قبول نخواهد کرد و بداند که او را  
 باید که درین باب گفتگو نکند فقط حکایت در سال آخر عمر شریف نبی صلی الله علیه و آله و سلم بود که  
 بود بعد فراغت نماز جمعه آنحضرت بر پشته مبارک و راز شده از مردین و عتقدین حاضرین و شناسایان  
 مسر که گریه می نمودند و چنانچه مولوی محمد نور الله کتاب مجلس و در آن حضرت میخواندند و  
 آن حضرت بگویند حق نبوش بهمانعت نموده ابدیه میشوند و درین آنامو مولوی مجید الدین مهنویست  
 مرید خاص اوستاد فرمودند که اندکی خاک بیا عرض نموده که در اینجا خاکی بایستم نیاید فرمودند که اگر  
 گل برینجا بیارند یک کلوخ را سائیده زودتر تر دهن از آنحضرت برای حاجت آلتجا شریف می شود  
 چنانچه مولوی مذکور زود کلوخی را سائیده قریب زینت مسجد شریف پیش آنحضرت نمود آنحضرت بپای  
 خاک را از دست مبارک گرفته بر پشته مبارک که بر پشته بود انداختند بوقت شام میان تاج الدین صاحب  
 و محمد حسین خا نصاح که از مردان خاص بودند عرض نمودند که امروز که از آنحضرت حرکتی بوقوع آمد  
 مایان را خیلی تعجب رو نمود فرمودند که بروز شهادت امام حسین علیه السلام حضرت ام سلمه در پینه  
 منوره خوابی دیدند که رسول صلی الله علیه و سلم شیشه خون در دست و بر پشته سروریش مبارک را در  
 می آیند حضرت ام سلمه عرض نمودند که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من در دنیا دیدم صورت  
 آنحضرت صلعم را گاهی ندیده بودم امروز چه واقعه پیش آمد فرمودند که آنوقت من در کربلا در قتل  
 حسین خود بودم هرگاه سبکی خبر شهادت در پینه منوره رسید بهما نوقت بود که در خواب دیده بود  
 در جواب آن باز محمد حسین خان صاحب عرض نمودند که معامله جناب است پیغمبر توان گفت  
 فرمودند که نزد ما خواب حضرت ام سلمه عین مشاهده است این سنت که از من باقی بود او اگر  
 و آنهم دستور حضرت مولا انا بود تدری از نا شنای لشکر حسین علیه السلام فرموده که هرگاه می شنید چه حکایت  
 شب عاشوره بعد نماز تجمیع که در آنوقت آواز نوحه می گوش آنحضرت رسید فرمودند که این نوحه

حاضرین عرض نمودند که هیچ بوم عاشور و است این نوحه مؤمنین شیعیه است ارشاد گردید که اگر حقیقی آن نوحه  
 اینها را قبول فرموده و بهشت را برگزیده امام حسین علیه السلام موقوف و داشته شیعیه ما از سنیان با برتری  
 حاضرین باز عرض نمودند که نوحه اینها خلوص دل نیست فرمودند که از سنیان اینقدر تمیز میشود حکایت  
 روزی ارشاد گردید که علمای خطو ابر را عجب و بی رحمت اسلام است که هر کس که میخواهند کافر شوند و هر کس میخواهند  
 مؤمن چنانچه اگر کسی این افتخار بجانب عالم کجودیکه جوی اوقی قائل بن قول اکافرو نوشته اند چرا که عالم  
 و ارشاد البنی است فرقی او این کلمه نیست از سر زرد و شمر ملعون که نواسه رسول صلی الله علیه  
 و سلم را ناحق و بی کرمه اطلاق کفر بر او کرده اند یعنی توانند در بین مذکر و میفرمودند که هر کس که کفر ملعون  
 بر سینه مبارک حضرت امام علیه السلام برای فرج کردن سوار بود شخصی از آن مردود گفت که توبه این را  
 نمی شناسی که این حرکت بخود کو اراستاحتی آن مردود از عمامه خود کاغذ است تقابله و دو صد علمای آن وقت پیش  
 انداخت مولانا صاحب میفرمودند که اکثر کتب قدیم از آن علمای سنیست حقیقی از فضل و عنایت خود  
 ما را از ملاحظه آن محفوظ داشته است حکایت شخصی از مولانا پرسید که از روی وحدت وجود  
 میان امام حسین علیه الصلوٰه و نیزید پدید مغارت هست باین ارشاد گردید که مثل گل و خار و آب حضرت  
 مثل گل است و نیزید پدید مثل خار هر دو از یک درخت اند فقط حکایت روزی محمد حسین خان صاحب  
 حضرت مولانا استفسار نمودند که در باب شفاعت نیزید ملعون چه میفرمایند اول آن حکایت ارشاد فرمودند  
 که هر روز عید الضحی امام اعظم علیه الرحمه پوشاک تبدیل نموده برای نماز عید بجانب مسجد نشسته و میبردند  
 شخصی بود از بام خود که خاک و خاشاک بر امام اعظم علیه الرحمه انداخت چنانچه پوشاک آنحضرت بخت  
 بدین مبارک گردا گدوده گردید حضرت امام محل شده فرمودند که امر و طلاققت قضای از تو میوه و جیدارم  
 یکی اینکه اگر بقیع به جلیفه وقت رسانم تو را از جان بکنم و دوم شاگردان من برای تو کفایت می کنند  
 سوم اینکه در بازوی خود قوت دارم که ترا منرا دم با اینیم و عده می کنم که بر تو حشر اگر معروضه من رو بر تو  
 خدا گویم پذیرا و منظور خواهد شد اول شفاعت تو خواهم ساخت و حضرت امام حسین علیه الصلوٰه به نسبت شتر  
 امام اعظم هزاران نفر از محل جو و ستم و صبر و شکیبائی و دو صند بلند و طرف وسیع میداشتند چه عجب اگر  
 و خدا شفاعت فرماید لیکن عادت الهی است که هر کس از مقبولان و نگاه او خصوصی سازد و حقیقی  
 ایمان او را سلب میکند اگر ایمان او را حقیقی رد کرده است حضرت امام خلاف مرضی خدا شفاعت



هرگز نخواهند فرمودند حکایت روزی از حضرت مولانا پرسیده شد که این غذای قل قایل که حضرت  
 بکبار در شست پاس میخوردند چه پیش چیست رغبت نمیشود یا عمدت تعلیل میفرمایند ارشاد شد که درایام  
 جوانی که زمان رغبت و قوت فاضله می باشد شکم سیری میسر نیامد و الحال که از عنایت الهی همه نعمات سیرت  
 و قضا شکم سیر میخوریم بلحاظ اینکه مبادا در تمام عالم کدام سید گرسنه مانده باشد و همین نیت تمام عمر چارپایی  
 آرام نگرفته ام که مبادا در تمام جهان کدام سید بزمین افتاده باشد فقط سبحان الله زهی مهت علیها و نهی  
 نیت عظمی اجسی را دست نداده باشد حکایت شیخ عظیم علی زبانی میان نیا خدین این اولاد  
 امجا و حضرت محمد و شاه مینا قدس سره انقیر ترا قل اند در عهد عین الدوله نواب سید علی  
 بهاد حضرت مولانا قدس سره در مسجد محمد و شاه مینا صاحب عینی بدعه سکونت میداشتند در آن زمان  
 مولوی ذوالفقار علی صاحب ساکن دیوی و دیگر علمای متکبرین وحدت وجود استفتای تکفیر مولانا  
 بهور علمای طیار کرده معروضی نمود و بحضور نواب سعادت علی خان بهادر و رستاده استدعای کردند که سوگو  
 عبد الرحمن مردم شمیر را گمراه می کنند و را اخراج باید کرد نواب عین الدوله آن عرضی را به مولوی سید خا نصبا  
 اوستاد خود ملاحظه نمایند مولوی سدن خا نصبا حسب گفتند که اینچنین عالم نادر الوجود احسن انطای و شهر  
 وارد است کسانی فتوی تکفیرشان میدهند آنها را حکم شود که پیشین ایشان رفته تحقیق ایان بکنند یا او را  
 سزاوارم و بهند وزیر الممالک فرمود که اگر اینچنین عالم اندر اینجا بیاورند که من تیر مستفید شوم مولوی سدن  
 گفتند که او شان از پادشاه و وزیر کاری ندارند بیاورند و مسجد مشغول می باشند وزیر الممالک گفتند که  
 از طرف من شما بخدمت شاهی فتنه جواب دو سخن پرسیده بیایند به پیغم که چه میگوید چنانچه مولوی سدن خا نصبا  
 آمده از طرف نواب وزیر الممالک دو سوال کردند اول اینکه در شنوی مولوی منوی در قضیه پهلوان بارز  
 حضرت امیر علیه السلام آمده است او خدا و انداخت بر روی علی به افتخار هر بنی و هر ولی به افتخار هر بنی  
 چگونه میتوان پس معنی بیت مذکور چیست حضرت مولانا بجاواب فرمودند که جای فخر هر بنی بدینطور  
 بود که حضرت امیر علیه السلام فانی فی الرسول بودند و قاضیه مقرر صوفیه کرام علیهم الصلو است  
 که همه صفات منفی و رفائی سلب میگردد یعنی فانی مقتصد لغفات منفی میشود و این حضرت صلی الله علیه و سلم  
 افتخار هر بنی بالاتفاق بودند پس حضرت امیر نیز بسبب فانی فی الرسولی جای فخر هر بنی شدند سوال دوم  
 این بود که ساجدات العارفين با تیرید سبطا می موجد بودند و حضرت امام حسین علیه السلام نیاورده او را

پس بچ سبب تبر و خنجر بر جسم بایزید کارگر نشد و رجب مقدس و مظهر امام همام شد بجاوب این سوال حضرت علی انا  
 ارشاد کردند که حضرت امام حسین علیه السلام در یامی توحید و عرفان بودند و بایزید قطره ازان دریا لیک فریق  
 و دقیق است و در میان مراتب عشاق بایزید خود را فنا کرده و درستی خدا پناه گرفت خدا او را محفوظ داشته  
 قائم انش را مبروج کرده و در خانه هستی امام حسین علیه السلام خدا خود نزول فرموده بود که بشکر اندان امام حسین  
 سر خود شمار کردند صلوة الله علیه و آله الکرام میگوید که نواب سعادت حلی خان بهادر یا ستاع جواب داد و سوال  
 بدل و جهان معتقد گردید و بقصد در یکت حضرت مولانا بحلیه ملاحظه مکان بهوانی هر که متصل در گاه بود و تر  
 آورده حکم کردند که خبر سازند که مولانا کجا هستند مولانا از نظر مردم غائب شدند و نخواهند که با وزیر الممالک  
 و چهار شوق قطعه ششم نور ثالث و ترک غذای حیوانی و طلب دای روحانی و در میان  
 منافع کم خوری و مضار پر خوری و در مذمت جمع مال دنیا برای درویش باید داشت که  
 که سنگی اصل الاصول عرفان یزدانی و سبب استعداد روح برای حصول اسرار ربانی و سیری بهوجب کشی  
 نفس و طبعانی و پر خوری و طیفه هوای شیطانی است بجهان آنکه آنچه طعام الانبیا که سنگی بلایب پرده  
 غفلت از بصیرت بر میدارد و مخلو معده پلاشی روح طالع را آماده عروج عالم علوی میسازد و کتاب  
 مولانا میفرمودند که خلاصه مشنوی شریف مدح کامل و ترغیب ترک خوردن است و پس چنانچه بعضی شعا  
 حضرت مولوی معنوی قدس سره العزیز درین باب نشان دادند مشنوی که تو این انبان زمان خالی  
 پر زگوهرهای اجمالی کنی و طفل جان از شیر شیطان باز کن و بعد از انش با ملک انبار کن و تا تو نماند  
 بلول و تیره و واکه باد و یولعین همیشه و اگر ز شیر دیوتن را و ابری و در قطام اولی نعمت خوری به ملک  
 کمال است و گوشت کمره خور ازین و تا نمانی همچو کل اندر زمین و آلت آشکار خود بزرگ مان و کمتر ترک  
 انداز سگ را استخوان و زانکه سگ چون سیر شد سرش نشود و کی سیر صید شکار خود رود و نفس و گوشت  
 مان سیرش کن و تا نیارد پا و ازان کفر کن و کر نباشد جوع صدر رنج و اگر از پی پیغمبر بر انداز تو سر و رنج  
 جوع از اینجا پاکیزه تر و خاصه و جوع است صد نفع و هنر و رنج جوع اولی بود و هم زان غل و هم با طاعت و  
 هم نجف هم عمل و رنج جوع از اینجا آسان تر است و زانکه نفس پیش خرس کمتر است و جوع خود شیطان  
 و از دراست بین و جوع در جان نه چنین خوارش مبین و حله ناخوش از مجاعت خوش شده است  
 حله خوشحالی مجاعت نارد است و جوع مرخصان حق را داده اند تا شوند از جوع سیر و سیر و سیر و جوع

جان خاصان خداست یکی زبون بچو تو کج تر گذاشت به تونی زان نازنینان غیره که ترا دارند بی جوار  
و مویزه باشد فایده توانا نه نیستی به که درین مطبخ توبی نان با سستی پتنگ دارد این گلو با جان  
خاک خوروی کاشکی خلق و دنان به فائده و توفیق النافله این از ابوسایمان دارابی قدس سره منقول است  
که سیری شش خبر بار آورده یکی طبع طاعت و دوم نقصان حفظ سوم مساو و قلبی و بی رحمی بر خلق  
چهارم کسالت و کمالات تن چنانکه عبادت بر و گران شود پنجم غلبه شهوت ششم سستی غم و نیزه و نه فرموده که  
هر خبر از نگاری است و زنگار دل سیری است و مطابق آن حضرت مولانا اشارت میفرماید ۵ چون  
میشوی سگ میشوی به تند و بد سپوند و بزرگ میشوی به چونکه خوروی سیرمزداری شندی به پنجه چون  
نقش یواری شندی به چون می هر دار و دیگر و هم سگی به چون کتی در راه شیران بچو بکی به سخن و در سخن  
که غذای جان چه چیز است و غذای نفس چیست و غذای روح و نفس غذای تن میشود یا نه فرمودند که غذا  
جان بچو ملائک نور حق است و غذای نفس لذت از هر چیزیکه می یابد و غذای جسم از ماکول و شراب  
هر چه خور و بدن و بدل لا یتخلل میگردد و نور که غذای جانست غذای جسم اولیا نیز میشود و لذت جسم او شان هم  
روح پیدا میکند چنانکه روح ناقصان بسبب نهمک در لذات نفسانی حکم جسم پیدا میکند تا بآن مقوله  
اولیا است که احصا و نا ارواحنا یعنی جسمهای ما مثل ارواح الطیف میشوند و نور حق غذای آن میگردد  
احتیاج اعتباری جسمی که ماکول و مشروب کثیف است نیمانند علما متشنانیکه در سنگی سیری می یابند  
از سیری شکم گرانی روح می بیند پس بمعنی کج طعام الصالحین از دعای صادق و یقین کامل حاصل شود  
پس ازین یقین رغبت بندگان روحانی و لذات اخروی از عالم غیب می فراید و نفرت از دنیا و لذت  
آن پدایمی آید و از دنیا مایه قوت ایمانی دست میدهد و نفس از مکار شیطان میبرد چنانچه در بیان همین  
مراغب حضرت مولوی معنوی قدس سره القرب فرموده اند مشنوی گزاشتی به جو جسم آن را ماکول به  
اسلم الشیطان نفرمودی رسول به دیو زان لوتی که مرده میشود به تا پیشا به شیطان کی شود به دیو برینا  
عاشق کور و کره عشق را عشق و کره بزرگ از دنیا نماند یقین چون میپسند اندک اندک خست خود را بکشند  
یا از اصل بطرن بچو بکند اما الهیاج تبدیل غذا به چون ملائک به روح را کن غذا به تاری همچون ملائک از ادا  
در خدمت جمع مال دنیا پرای و رویش ارشاد شد که اصحاب صفه در ایشان یا تجرید و فقر دیو  
اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم را میسر می آید پرای خورد و نوش را نه میدادند و هرگاه چیزی عنایت یا



و دیگر آنکه حضرت خدیجه بعد از چهل سال بجهالت بودن بنده در کجای آنحضرت که سبب پندار بودند آمده بود و ملاش و  
اشتیاق زن باکره که کسی میباید مگر آنحضرت بنظر اینکه خلافت مرضی حضرت خدیجه خواهد بود کجای دیگر باز شد  
شمار نکرده فقط سوم حکایت از آنجمله اینکه در حدیث آمده است که حبیب الدین را س کل خطبه ترک ال دنیا  
راس کل عبادة آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنمودند که از زمان پیدا کردن حق تعالی گاهی بروی نظر  
رحمت نکرده است و عذای غم و غل غمیت او خبر داده که دنیا اگر برابر پرست قیمتی داشتی یک شمرت از آن  
بگفتار خدایا و مومن چیست بود در حقیقتش یافتار خلاصه روح ترک و کمال را در دنیا که واقع شده است مراد  
از آن حبیب دنیاست نه نفس نال و اسباب دنیا اگر چه اسباب موجب غفلت است لیکن کس چنان  
که در خود را غافل نگرداند و حساب بقدر زنده و زایل نیاید . چیست دنیا از حد غفلت بودن به  
فی قماش و فقره و فرزند و زن و ملحه اول و در ذکر معنی تفسیر آیات که در آنحضرت مولانا قدس  
بر دیگر علمای ائمه و اشتقاق از آنجمله تفسیر کلمه طیب است اصل موقوف حضرت مولانا فی و مرشدی در  
تعلیم علم توحید و مسئله وحدت و جو معنی کلمه طیب است که در آن بر جمله علمای زمانه تفرد اند و در ضمن بیان  
آن شکی غلطی بای قاضی اکابر علمای ثابت کرده اند و از مدت چهل بل پنجاه سال کلمه الحق حضرت عالم  
غافل انداخته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال شهرت یافته مگر احدی از علمای با و صفت کوشش بسیار  
رفع افلاطون و یا تخطیه جمیع معنی مولانا کردن نتوانسته . شور شیرینی لبای شکر گفتار است به  
ریخته بر دل مجروح نمکدانی چند به قال صنی الله عنه فی رسالته عظیم النظم کاسرة الاسنان عرف و ندان  
الکلمة الطيبة لا اله الا الله و نعم العکس هو الکلمة الخبيثة المذكورة فی القرآن ای لاشی من غیر الله الخبيثة  
غیر الله و کل اله من الجن المذكور الله فیکون من عبارة النفس و لا اله الا الله موجود الا الله ای لا موجود غیر الله  
و کل موجود الله اذ لا فارق بین موجود و موجود آخر و اعلم انه قد غلط فی لا اله الا الله اکابر العلماء شرقا و غربا  
سافرا و فاضلین الحدیث و المفسرین و المجتهدین و المتکلمین و المتفقهین غلطا فاحشاسن و جوه  
ترجمه لا اله الا الله نیست هیچ شیئی از اله ممکنه غیر خدا بلکه خدا نیست هیچ شیئی از اله ممکنه غیر خدا  
الله نیست بلکه عین الله هستند و قیله معلوم شد از عبارتة النفس که هیچ الهی الله ممکنه غیر الله نیست بلکه  
الله هست معلوم شد از دلالت النفس که هیچ چیز و شیئی الله ممکنه غیر خدا نباشد بلکه خدا باشد بعد از انفاق  
بین ممکن و ممکن آخر پس حاصل شد از عبارتة النفس و دلالت النفس معنی کلمه لا اله الا الله یعنی نیست

این کلمه را در حدیث آمده است

این کلمه را در حدیث آمده است که  
بگوید کسی که این کلمه را بخواند و بگوید

بیج عبودی محسوس باشد یا معقول بنیک باشد یا بدیخیر الله بل الله که مبراست در لغت فارسی بهیچ است  
 انتہی باقسطه رضی الله تعالی عنہ شرح و بیان این کلام معجز نظام با دلایل قاطع و براین ساطع در مفتاح التوحید  
 و تہذیب المقل و کلمۃ الحق و کاشف الاسنان عرف و ندان اشکن رسائل مصنف حضرت مولانا موجود است  
 لیکن از ان فیضیاب نخواهد شد مگر عالم معقول و منقول و ماہر فروع و اصول کہ ایمان را از کتاب سنت  
 فهمیده باشد و با اینہ حق تعالی او را حسن عقیدت از اینہ اولیا و اولیادہ باشد و الالباب علیہا متقیب  
 و اکابر و مابین بہ بنیت رود و پس بعد از دولت ایمان ہم نرسیدند بدیکہ کمال چہ رسد اگر چہ را نظام  
 درین مکتوبات شریف چانت افزایش کلام بر شاد و مرشدی و مولائی نگردہ است مگر در ذکر کلمہ بیہودہ چہ  
 اجازت آنحضرت برای تشریح کلام معجز نظام می یابیم اول نیکہ در نور مطاق شرح کلمۃ الحق بر قد تقصیل  
 و تشریح مقال کہ نوشته بودم جناب مولانا قدس سرہ الخیر فیما بینہ فرمودہ بقا بقا در سرائر ہم  
 میدادند و ہم انیکہ در آغاز کاشف الاسنان امر میفرمایند: بعد ذکر ایمان لکن انکذ بہو السبک ما کررتہ  
 بتقصوع بنا بر آن بہ نیت افاضہ تمام از کلام معجز نظام و بقصد تنسیخ عوام تقصیل آن اجماع اجابت  
 تا از ان حقیقت توحید و شرک بر عالم و غیر عالم مثال قناب روشن گردد باید دانست کہ کلمہ طیبہ بر  
 اثبات توحید و ابطال شرک نازل شدہ است و لفظ توحید مصدر باب تفعیل است و حدیث توحید  
 و خاصیت باب تفعیل نسبت است چنانکہ در تصرف خواندہ ناشی و معنی نسبت اضافت است  
 حاصل است بطرف کسی کردن چہ تسبیح نسبت مقولہ سبحان الله بطرف خدا کردن سبحین تکیہ الیہ اکبر  
 گفتن تملیل نسبت لا اله الا الله بخدا کردن سبحین توحید نسبت الله واحد بخدا کردن است لیکن  
 این نسبت باعتبار محاط و جنسیت متقدین بر سہ قسم است یکی توحید ذاتی و دوم توحید شرعی سوم  
 توحید واقعی و تحقیقی یعنی در نسبت مقولہ الله واحد اعتقاد وحدت و یکتائی خدا و در کدام صفت  
 می باید بعضی کسان موحد توحید ذاتی اند یعنی اعتقاد میدارند کہ خداوند عالم و ذات توحید و یگانہ  
 و یکتاست چنانکہ عوام میگویند کہ خدا ایک ہی اور محمد برحق ہی یعنی بہیت خدا انہیں میں و این قسم  
 توحید برای ایمان کفایت نمیکند زیرا کہ مشرکین و کفار نیز با معنی اعتقاد وحدانیت خدا دارند و حد  
 لا شرک یک فی ذاتہ میگویند نتیجہ وفادہ توحید ذاتی اینست کہ موحد توحید ذاتی نسبت ثنویتہ و ثلاثیتہ  
 کہ قائل بتعدد الہانہ بہتر است لیکن شرعاً کافراست بسبب حاصل نکردن توحید شرعی و توحید بہتر



نکند است نه لاجرم عین جمله اشیا باشد و علی بن ابی القیاس بسیار احوال اند که اعتقاد نفی خیریت از کلام آنها  
مفهوم میشود لیکن نمیدانند که اگر کلمه نفی خیریت چگونه مفهوم میشود این معنی موقوف بر تمهید ترکیب صحیح کلمه است و نفی  
قواعد نحو و اصول و معانی و بیان و علمای ظاهر آن ترکیب صحیح نمیدانند توانسته هر چه نوشته اند در آن  
فاش کردند و جو غلطی علماء و دلائل تفرد علماء و دلائل تفرد مولانا در کاسره الاسنان و ذکر کتابت الیه السلام  
تصنیف اینها هم مولانا مشهور و جابر است بر که مشتاق باشد ملاحظه نماید اما خلاصه ترکیب مجوز و علماء  
ظاهر و معنا معنی آن دلیل بر ترکیب مجوز مولانا و خوبی صحت آن بیان کرده می آید ترکیب علمای که از  
بهایت آنرا تا مسلم الاجمال نوشته اند اینست لا اله الا الله نیست وجودی بلکه الله یعنی لافنی جنس و الا الله است  
و موجود و غیر لافنی است پس حاصل ترکیب مذکور اینست که صفت وجود و مسلوب است از هر معبودی یا  
یا باطل و الا الله مستثنی است از ضمیر که راجع است بطرف موجود پس لازم آمد که هیچکدام معبود و موجود نباشند  
بجز خدا و این معنی صریح البطلان است زیرا که معبودان باطل میباشند و غیره موجود اند پس سلب کلی وجود  
از هر یک موجود چگونه صحیح باشد پس کذب صریح لازم می آید اگر علماء برای رفع کذب و تصحیح معنی خود الا  
یعنی مستحق العبادت را در اشتقاق رفع کذب نگردید زیرا که از مستحق العبادت اگر مستحق زعمی  
مراد است اصنام مستحق زعمی کفار و موجود اند سلب کلی وجود از آنها باطل است و اگر مستحق العبادت نفس الهی  
مراد است مستحق نفس الهی خداست پس حاصل معنی این شد که نیست که مستحق العبادت که  
واجب لوجود است مگر خدا که همان واجب لوجود است پس نفی و اثبات هر شی و احد واقع شد و در صورت  
سلب الی عن نفسه لازم آمد و این صریح البطلان است پس معلوم شد که تقدیر موجود بجای غیر غلطی است  
و ترکیب حضرت مولانا قدس العالی نیست الا الله نیست پس این عبارت نفس غیب معبود ممکن یا خدا ثابت شد  
و هرگاه معبود ممکن چنین خدا شد ممکنات و یک که معبود نیستند تیر چنین خدا شدند زیرا که فارق نیست و میان  
معبود ممکن و ممکن غیر معبود چون بر ممکن از معبود و غیر معبود خارج نیست و آن هر دو در لفظ موجود جمع شدند  
پس باعتبار دلالتی نفس حاصل کلیه برآمد که نیست هر موجود و غیر خدا بلکه خداست و همین است مقصود از  
وحدت و جو یعنی همداست و این کلام قصری نازل شده است برای رد زعم مشرک سبکست همه چیز است  
که حاصل کلمه خبثیه همین بود و این معنی و تفسیر حضرت مولانا مطابق کلام خدا و رسول است صلی الله علیه و سلم

ترکیب کلامی علماء

ترکیب کلامی علماء





برفروع و دیگر اصول است سوال اگر کسی گوید که در قسم دوم توحید شرعی اسلام جمله قائلین لا اله الا الله توحید  
شرعی ثابت گشته و در نظم عرب و مشرکین با اهل اسلام مساوی الاعتقاد گشتند پس تناقض لازم آمد بوجه  
در عالم در پنج صفت یافته می شود یکی شرک فی العبادت و دوم شرک فی الوجود سوم شرک فی التاثر چهارم  
شرک فی التکوین و التخلیق پنجم شرک فی الغیرت و از توحید شرعی صرف نفی شرک فی العبادت و التاثر است  
میشود باقی اقسام از شرک از نفی عبادت غیر خدا بر نمی خیزد و از نفی غیرت بنیاد شرک باقسام سه اصل  
میگردد چه خفی چه جلی زیرا که هرگاه نفی الوجود نشد پس هیچ صفت عبادت و وجود و تاثیر و تکوین در غیر یافته  
و همین موجب اعتقاد غیرت شرک نفس الامر می و نفی آن را توحید نفس الامری قرار دادیم که از نفی غیرت  
نفی جمیع اقسام شرک می شود این توحید نهایت مقامات و غایت غایات است و نتیج آن همین است  
که در کونین مشهور سالک نگرود الا ذات واحد حق و بعد عین البقین و مشاهد و وحدت الهی توحید حالی و  
کفنی موسوم میگردد و سالک در تریقه از بقیه تقلید که در توحید شرعی باقیانده بود و از بقید استدلال که در  
توحید عقلی داشت نجات می یابد و الیه اشار المولوی المغضی قدس سره مقتومی چیست توحید خداوند  
خویشتر را پیش واحد سوختن چون ولت آموخت شمع افروختن به آفتاب او را نیار سوختن و در کمال  
که تفر و می چو روز بهستی همچون شب خود را بسوزد بهست در هست آن هستی نواز بهیچ موسیقیا الیه  
و بدون اثبات توحید نفس الامری و فی ایمان بوحده و افعی و تحقیقی و تفصیلی ابطال شرک نفس الامری  
معی شود در صورت باوصف اقرار توحید شرعی غیرت نمیرود و فائده و غایت هر یک قسم از اقسام توحید  
توحید در صدر کتاب هدایت الیه ما بین ترقیم یافته که انکمال نفی در انسانی هستی موسوم ساخت حقیقت خود که  
همان عرفان حق است موقوف بر اذعان توحید نفس الامری و ایتقان بمعنی مطالبی که طریقه است از جمله  
معنی آیات سوره اخلاص بود حضرت مولانا قدس سره الا قدس فرمودند که هر چند تمام کلام افند و معجز و بکمال  
است لیکن ازین سوره کمال اعجاز و بلاغت قائل غرضه ظاهر میشود که سوره مذکور با قنلت الفاظ خودش  
مشتمل است بر کثرت معنی و اسرار ربانی و مثبت جمله اقسام توحید و بطلان است جمیع عقائد مشرکین و مباحث  
را اول بالا جمال مرتبه نقلی مفسر حضرت می نویسم بعد نقل کلام دیگر مفسرین تفصیل آن خواهم کرد تا  
ناظرین را بر خوبی ارشاد حضرت آگاهی هم بدشان نزول این سوره همین بود که کفار قریش و گروهی  
از رسول صلی الله علیه و سلم گفتند که ابراهیم کسی که دعوت میکنی او صاف او بگوایمان را میم که او چه چیز را

و چه میوز و چه می نشاند و خدای از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت و در کارخانه عالم نگار گوشت  
 و جواب آنها این سوره نازل شد قل بگو ای محمد تو الله آنکس که از وی پدید آمد خدای است یعنی  
 خود آئیده است و خدای از کسی میراث نگرفته است احد در ذات و صفات خود بیگانه و منفرد است  
 یعنی در هر دو عالم بیخود است و صفات او دیگری نیست الله الصمد آن خدا صمد است در لفظ صمد رو کرد  
 به توهمات و معتقدات فاسده سالکین را یعنی جذابی نیاز جست از همه و اوست پناه نیازمندان  
 خجسته و دنیا شاد و پاینده است که فانی نشود و نزد حضرت مولانا صمدی بی محیط کل بوجود خود است که  
 آنرا در سندی شوسنگ ندی یعنی هر عالم را از وجود خود پر کرده است که بلند نه ز اد کسی سر آرده بود است که گفتند  
 غریب این الله است و کم گوید و مولا که شد از کسی رو نصاری است که گفتند ان الله هو الیخ این میم  
 و کم یکن که گفتوا احد نیست و نبوده است او را نیست و همیگر پس و محوس و مشرکان عرب است  
 که گفتند با الله صمدی و لا ولد له اچنانچه حضرت میر علیها السلام را ند و جد خدا و ملائکه را و قرآن خدا و اودا و  
 فقط تفصیل این احوال نیکه این سوره را سوره احوال زانجهت نامند که اعتقاد معنی این سوره خلاص  
 میکند دل مومنان برای معرفت ذات و صفات حق و خلاص میکند او را از عقاید باطله مشرکین  
 مستعد میگردد و ایمان را برای دعای توحید چنانچه در تفسیر حسینی از امام جمال الدین سیاحی  
 رحمه الله علیه نقل میکند که فرقه معطله گویند که عالم را صانع نیست و فلاسفه میگویند که صانع است اما  
 او را نام و صفت نیست مذہب ثنویہ آنست که شرک دارد و تشبیه را اعتقاد آنست که مشایخ طایف است  
 نبود و ترسا گویند که او را زن و فرزند است و معتقد مغان آنست که کفود او چون بنده مومنانست  
 هو از تعطیل نیز ارشد چون گفت الله از گفتار فلاسفه میرا گشت چون گفت احد از روش ثنویہ بر آن  
 نمود چون بر زبان را ند الله الصمد از مذہب مشبه و ورشد و چون کم بید و کم بولد خوانند از پیرو و نصرا  
 یزیری کرد و چون و کم یکن که گفتوا احد گفت از معتقد مجوس و منان پاک گردید انتی و مثبت و تمام  
 توحید بدین وجه است که در میان شرک و توحید نسبت تضاد و تناقض است و نقیض هر شیئی رفع آن  
 میباشد یعنی از ابطال یکی اثبات دیگری میشود پس هرگاه ابطال عقاید فاسده مشرکین و کفار  
 کردید و از لفظ هو الله احد بکنای او تعالی ذاتا و صفاتا به ثبوت سید و جده لا شرک لک ثابت گردد  
 حکایت روزی فیما بین مولوی قدرت الله گو یا موسی و حمایت الله خان هر دو فیما بین حضرت

مولانا در سوره اخلاص میباشند و تکرار بود در آیه آن بالشافیه را قلم بخنور مولانا رسیده حضرت  
مولانا پرسیدند که منشأ نزاع بعد یک حسیست مولوی قدرت الله صاحب سخن کردند که از کلمه بید و کلمه  
و کلمه کین که گفتوا احد و همچنین از دیگر صفات سبلی تشریه او تعالی موافق مذنب شکلیست ثابت میشود و  
و حدیث وجود که مسلک حضرت است بدانت ما ثابت نمیشود حضرت مولانا بطور محاکمه و قطع نزاع  
آنچنان تقریر فرمودند که مولوی قدرت الله معترف شدند و برگزید است و اعجاز کلام حضرت مولانا حاصل کردند  
خلاصه آن کلام این بود که شرک در عالم در پنج قسم مختصراست یکی شرک فی العباد و دوم شرک  
فی الوجود سوم شرک فی التاثر چهارم شرک انحصار او تعالی و پنجم انحصار او تعالی در شایسته  
در آیات توحید هیچ لاله الا الله و قلی الله احد ابطال جمیع افتسام شرک منظور است و علمای ظواهر که  
تا به شکلیست اند در توحید گفته اند برود شرک فی العباد و که شرک شرعی است و در دیگر افتسام شرک  
شرک از کلام شان مفهوم نمیشود پس علمای ظواهر چنانکه در تمهید معنی کلمه غلطی میکنند چنانچه قول  
امام حمال الدین سیاحی رحمه الله علیه در صدر منقول شد که چون مومن احد گفت از روش ثوبه برات  
منمود در فتح الغیر نوشته اند که احد است که اصلا انقسام در وجاری نباشد پس برای اشاره به کمال  
سباطت او سبحانه احد آورده اند و دیگر علما نوشته اند احد فی الوهیه یعنی در خدای او دیگری شرک نیست  
غلطی تبعی بخند وجود است اول نیکه اصل معنی توحید همان نفی غیریت است که در کلمه طیب ثابت شد  
ولا نرم و واجبست که معنی دیگر آیات توحید مطابق لاله الا الله که از اصول بیان است باشد پس  
موافق کلمه طیب و دلایل آن از قرآن و احادیث صحیح که در لاله الا الله مذکور شد مراد از احد  
و حده ذات او سبحانه تعالی در وجود است یعنی احد تعالی بکیناست در وجود که غیر او موجود نیست که  
معنی سندی آن بکیلا است و آیهی مطابق است به حدیث صحیح بخاری کان الله و کلمه بکین غیره  
و کمان نباید که این حدیث حکایت از است یعنی قبل تخلیق عالم همراه خدا نوری نبود و احد اسجد به  
عالم غیر او موجود شدند زیرا که افعال و قضیه در الهیات بمعنی دوام و استمرار است و متناهی الزمان  
یعنی ماضی و مستقبل و ذرات و صفات خدا را و نباشد همچو کان الله علیها جلیلا و کان الله سمیعا ابلیلا  
و در همین حضرت مولانا بر دیگر علمای تفرد است زیرا که کفار و مشرکین سوای مضاری و ثنویه که در  
رد آنها سوره اخلاص بازل شد مدعی تعدد و اجباب بودند بیک وحدت واجب نزد کفار هم

هم مسلم بود و الله تعالی بالغ البلاغ است القا خواهد کرد کلامی که مخاطب متکبران نباشد بلکه موعود کفار غیرت  
عالم باشد و چنانچه همه علمای متکلمین نیز عالم را با سویی الله تعبیر میکنند یعنی اعتقاد این معنی دارند که کل شی  
خداوند و در دعوی غیرت بر شی تعدد و کثرت موجودات مقابل وجود واجب لازم آمد یعنی در عالم موجودات هم  
بدون هم گردید یکی واجب دوم ممکن در لفظ احد خدا یعنی نفی وجود دیگر کرد و سبانه در وجود یکانه است دیگر  
در وجود شریک او نیست این توجیه مطابق معنوی لا اله الا الله شدنی باشد یعنی که از علم باید و علم بولد معلوم  
میشود که والد و مولود و غیر او باشد و همچنین از لیس کشیده شی و لا تدکره الا بصائر علی الکمال الا بصائر و کذا لا تأخذ  
سنته و لا فوم و هو بطعم و لا یطعم از صفات سلبی منطه انحصار و تشریه ناشی میباشد چنانچه در صفات  
در کلام مجید بدو سبب واقع گشته است یکی جهت دفع منطه انحصار یعنی اگر ذات خدا در اقسام و صور و بولد و ذوات  
و لقیضان و حی و میت و قادر و عاجز منقسمیت اگر بوالدیت و مولدیت منقسم کرده شود لازم آید که اشیا  
در آن توالد و تناسل نیست مثل ملک و ملک و حجر و شیخ و غیر خدا باشد پس سلب صفات مذکوره بتطرح عدم انحصار  
ذات و صفات منقضا است نه آنکه والد و مولود و غیر خداست دوم اینکه انصاف او سبانه بجهل خدا او در و توجیه  
است اطلاق و تقیید پس نسبت صفات ثبوتی بنظر مجید و شرف سبوی مرتب اطلاق است همچو وجود قدیم  
و علی و قدرت و نبودن مدرک و محسوس و نسبت صفات سلبی همچو علم باید و علم بولد و علم بولد که نقیض احد سویی او  
بنظر تقیید است پس او سبانه در مرتبه اطلاق تشریه و همچون و یکچگون و حی لا یبوت است و در مرتبه تقیید سبانه  
و حاو و میت و نام و والد و مولود و وجود اطلاق و عدم اطلاق بعضی اسما و در بعضی بر امر شایع منقسم  
فقط منتهای آن آیات آیه کریمه لیس کشیده شی و هو السميع البصیر است که در معنی آن حضرت مولانا قاسم سره  
را بر دیگر علمای ترجیح و تفرود است ترجمه علماء اینست نسبت مثل خدا هیچ چیز او است شنوا و بینا میگویند لیس کشیده  
شی و لالت میکند نیز تفرود هو السميع البصیر و لالت میکند بر حصر سمع و بصیر ذوات او سبانه یعنی مثل خدا چیزی  
نیست و او است بینا و شنوا فقط حضرت مولانا بر معنی آن اعتراض میکردند و بوجه او آن نیکه مراد از نفی  
شکایت اگر جمیع وجوه است یعنی جمیع صفات کمال مثل خدا و دیگری نیست کلام حق است متکبران  
کسی نبود که در رد او کلام مذکور نازل شده باشد حتی که کفار و مشرکین عرب نیز اقرار میکردند که واجب الوجود  
در صفات خود کامل است و دیگری مثل او نیست پس القاء کلام که مخاطب متکبران نباشد عیبت و لغو است  
و از خدای سبحان که بالغ البلاغ است بعید و اگر مراد اینست که هیچ چیز از حق من الوجوه مثل او نیست که تبار

بر ظاهر است زیرا که باطنی و حقیقت همه صفات خدا و بیشتر موجود است از حیثات و وجود و علم و قدرت و اراده  
 و کلام و سمع و بصیرت و سلب کلی شلایت چه معنی دارد بعضی کسان که علم معانی ندارند در جواب اعتراف من مذکور  
 میگویند که مراد از نفی شلایت انحصار سمع و بصیرت ذات او سبحانه نیست که صفات مذکور حقیقتاً در او تعالی یافته  
 میشود و در غیر او وجود انصاف مجازاً است نه حقیقتاً و در جواب همه علماء میفرمودند که نسبت فعل بسبوی فاعل  
 مستلزم حقیقت است نه مجاز پس صفات مذکوره که از بشر صادر میشود بشیر فاعل آن از روی حقیقت است نه مجاز  
 سبحانه میفرماید انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج مبتلیه مجعلنا سميعا بصیرا پس فرق نسبت حقیقت  
 انحصار سمع و بصیرت را فرید کار صحیح نشد و اعتراف من مذکور بحال نداشتند حضرت مولانا قدس سره اغیر  
 است مذکوره چنین میفرماید که لیس شی فی الوجود و کشفه یعنی لیکون شده ترجمه اینست نیست چیزی موجود  
 غیر از او تا مثل و باشد و است سمع و بصیرت یعنی بشنود و بیند و غیر او میداند غیر او نیست بل خود او است پس  
 سمع و بصیرت غیر سمع و بصیرت انباشد و این تفسیر مطابق مضمون لا اله الا الله و موافق حاصل قل هو الله  
 احد است بدیجیت درین تفسیر مولانا بر جمله علماء تفرد دارند فقط و از انجمله آیت کریمه کل شیء نالک لا اله الا الله  
 تفسیر علماء اینست که هر چیزی نیست شونده است مگر روی خدا یعنی هر چیزی فنا پذیر است و در قیامت همه شایست  
 خواهند شد و یقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و باقی خواهد ماند ذات رب تو که صاحب جلالت و اکرام  
 و متشاهی غلطی علماء درین معنی همین است که نالک اسم فاعل است و در اسم فاعل در مان استقبال مان خود است  
 لهذا بلاکت و فنا فی حالی بحیال نشان نباید و حضرت مولانا قدس سره اغیر در تفسیر آیه مذکوره میفرمودند  
 هر چیزی نیست و تا بود است بالفعل بخود ذات خدا یعنی هر چه بصورت غیر موجود میباشد نالک است و باقی  
 در وجود صرف ذات خداست و دلیل مولانا صحت معنی مذکور دیگر آیت کریمه انک میثم انهم فیتون  
 و حدیث صحیح اصدق کلمه قالها اللبیب الاکل شیء ما خلا الله باطل مطابق آن موجود و اینجست جناب مولانا  
 در معنی همچو آیات بر جمله علماء تفرد دارند و مرجع انیمه بسوی کلمه بلایه است جل شأنها فقط حضرت مولانا قدس سره  
 در تفسیر این آیت در جمل المقل بدینضمون تقریر کرده اند که مفسرین نالک اسمی سیولک میگویند و بعضی  
 تاویل میکنند کل شیء مع عدم بالاسکان العالم در سه و تاویل زوال بلاغت قرآن است زیرا که فاعل  
 بودن ممکنات عالم محسوس و بدیهی است و کسی شنید آن نیست و یلغ انما نمیکند خبر را که کسی شنید  
 آن نباشد یا در خطبات آن فائده نباشد چه از مقررات عقلی است که سئل علم لا یداست که نظری باشد یا

نفی من از بلاغت خدای سبحان بعد است که اینچنین محسوس و مسلم الثبوت را در چندین آیات تکرار القافیه  
 اگر کسی گوید که فناء پذیر بودن اخلاک و عناصر محسوس بدیهی نبود مقصود اظهار قنای آن بود و ضمن آن فنائی  
 بر چیز مذکور شد گویم که اینهم خلافت حال و خلافت مقتضای مقام است و بعد از بلاغت که برای نفی خاص نفی عام  
 مذکور شود فقط از آنجه که آیه کریمه لو کان فیما الله الا الله لفسد تفسیر علمای خطا هر کلمه همین است اگر  
 بودندی در زمین و آسمان معبودان که غیر الله یعنی سواهی الله باشند هرگز فاسد نمیشدند زمین و آسمان چون  
 زمین و آسمان فاسد نشده اند از آن معلوم شد که هیچ اله غیر الله یعنی سواهی الله نبود و نیست پس معبودیت  
 منحصر شد در ذات خدا و همین است مراد علمای در توحید شرعی یعنی معبود فقط الله است و سواهی آن معبودی نیست  
 و در وجه ملازم است لزوم فناء و در کتب خود نا نوشته اند که اگر سواهی خدای معبودی یعنی حاکمی دیگر باشد از  
 دو حال خالی نیست که متعلق در هر دو خواهد بود یا خدا یا مخلوق و در صورت اتفاق تواری و حاکم قادر بر مراد و  
 لازم می آید و در صورت احتمال یکدیگر مانع و تعارض خواهد شد مثلاً یکی خواست که بقای زمین و آسمان را  
 همیشه باشد و معبود دیگر خواست که برین صورت نماند پس سبب نزاع هر یک فناء لازم آید چون تعدد و تکرار اله را  
 فناء ذات لازم بود و فاسد نشده اند از آن معلوم شد که سواهی حاکم و احداً که جمیع وجوه قادر است حاکم و دیگر  
 پس دست مستحق عبادت همین بود و دعوی در لا اله الا الله و این آیت دلیل بود بر آن مدعا تمام شد و علی  
 و تفسیر سر و آیه کریمه که دعوی با دلیل بود فقط چون حضرت مولانا در معنی کلمه طیب بدلائل کلام خدا و رسول  
 و بقا و اعداد فروع و اصول ثابت کرده اند که مراد از اله و الله که در آیات توحید و دلائل آن مذکور شد الله  
 و معبودان باطل اند و نفی آنها مقید بقید غیریت است زیرا اعتبار وجود پس معنی مفسره علمای مذکور شد صلا  
 بر مدعا منطبق نمیشود زیرا که در لو کان فیما الله الا الله لفسد اگر معبودان ممکنه مراد باشد معنی چنین خواهد شد  
 که اگر معبود در میان زمین و آسمان هیچکدام معبود ممکن موجود در هرگز فاسد می شدند زمین و آسمان حال آنکه  
 معبودان ممکن مثل آفتاب و لالت غری و غیره احصاء در میان زمین و آسمان موجود نیست پس بستی  
 که زمین و آسمان بر پا نماند چون فناء زمین و آسمان را تعاقب فساد هر وجود معبودان ممکنه باطل شد  
 در کلام خدا با شبه صادق و حق است پس معلوم شد غلطی علمای بر تعاقب فساد و وجود معبود ممکن اگر  
 مراد که از لفظ الله اله واجب دلیل منطبق چگونه خواهد شد زیرا که در لا اله الا الله که دعوی است  
 برین معنی که خداوند و بقرینه وقوع الکره در غیر نفی افرا و ممکنه معین شده است پس تخریب تمام آنکه شود که

در دلی که لوکان فیما البتة است نیز اله ممکنه مراد باشد که حضرت مولانا قدس سره الغرزد و کاتبه الانسان  
 تفسیر است مذکوره و دیگر دلائل توحید آنچنان بشرح و بسط بیان فرمودند که در هیچ کتاب از کتب مفسرین  
 نخواهی یافت اول تبرکات چند سطر عبارت عربی مستحق در تفسیر است مذکوره نقل میکنیم بعد ترجمه آن را  
 برای تفهیم عوام و خواص می نگارم قال رضی الله عنه فی کاسرة الاسنان فی الطباق اول الاله جل جلاله  
 و بر سر الله علی نفسی الغیرة بیتی سجاده و پس المنکوب بر این سخن ترجمه بر آن آورده است خدای سبحان بر نفسی  
 غیرت در میان خود و در میان الاله مذکوره بدلائل خمسة الاول لوکان مع الله كما يقولون اذا لا يتوجهوا الى الخلق  
 سبیل و دلیل اول امنیت اگر بودندی همراه خدا معبودان بسیار چنانکه میگویند شکر کن در آنوقت بر آنست  
 طلب میکردند بسوی صاحب عرش راه الثاني لوکان فیما البتة الا الله ف تادیکل و هم آنکه بودند  
 در میان زمین و آسمان معبودان سوای خدا بر آنست فاسد میشدند آن هر دو و الثالث لوکان هو الله  
 ما و رونا و دلیل سوم اینکه اگر بودندی آن بتان معبودان غیر الله دار و نمیشدند و رتخ را و الرابع و اخش  
 ما کان معه من الاله ذلک سبب کل له با خلق و لعلی بعضهم علی بعض و دلیل چهارم و پنجم اینکه اگر بودی همراه  
 خدا هیچ معبودی آنجا برایت می برد و یک الاله مخلوق خود را و بر آینه تعلی و غلبه سبب و بعضی از آنها بعضی  
 و ظاهراً نذره الاولیة کما علی بیتی القیاس الاستثنای فلا بد لهما من اشتغالهما علی المطلوب هو الله الاولیة  
 او نقیضه و بعض الاله غیر الله و ظاهر است که اینهمه دلائل تمامی بصورت قیاس استثنای سببند و قیاس  
 که اصطلاح منطقین است مشتمل میباشد بر اصل و دعوی اینجا که الله الا الله هست یا نقیض آن که بعض  
 الاله غیر الله هست و در لوکان فیما البتة بر اصل مطلوب مذکور است یعنی لا اله الا الله و نه نقیض آن  
 یعنی بعض الاله غیر الله مذکور است فلا بد من التوجه لئلا کور فی الاستدلال بر ما المنکوب و الا الله است  
 یرجع الی نقیض المطلوب پس ضرور است از توجه کردن چیزی که مذکور در استدلال از لفظ الله و الا الله  
 بسوی نقیض مطلوب که بعض الاله غیر الله است تفصیل این اجمال بخوبی است که ترجمه مشرکین  
 اعتقاد علمای متکلمین بیک نیست یعنی معتقد بودند که هر موجود از خود غیر معبود غیر الله است  
 این ترجمه و اعتقاد را در مذهب متکلمین الله الا الله ای لا معبود غیر الله الا الله ای کل موجود الله و غیر  
 معبودی که اینها را که الله الا الله است و قیاس استثنای مشتمل میباشد بر اصل و دعوی اینجا که الله الا الله هست  
 یا نقیض آن که بعض الاله غیر الله هست و در لوکان فیما البتة بر اصل مطلوب مذکور است یعنی لا اله الا الله و نه نقیض آن  
 یعنی بعض الاله غیر الله مذکور است فلا بد من التوجه لئلا کور فی الاستدلال بر ما المنکوب و الا الله است





بنده بست ملکی که صلاحیت دینی نباشد و بعضی نوشته اند که مراد از ارض زمین حجت است و این همه تاویل  
 قرانت را برای لغو بنا کرده اند و حضرت مولانا سیف ریاض که مراد از صاحبان اولیاء الله اند که نظام عالم  
 تمام روی زمین سپرد آنهاست چنانچه از رسولی جامع فیض السامی و رفیحات الانس منقول است ششصد و پنجاه  
 که خداوند سبحان تعالی بران هویدا باقی گردانیده است ذات نبوی و اولیاء را نسبت بظلمات آن کرده تا پسوست  
 آیات حق و حجت صادق محمد صلی الله علیه و سلم ظاهر میباشند و مرایشان را و الیایان عالم گردانیده اند تا خبر  
 مرحدیث وی را گشته اند و راه متابعت نفس را در نوشته از آسمان باران بیکت اقدام ایشان بآید و از  
 زمین نبات ارض قاضی احوال ایشان روید و هر کافران بهمت ایشان نصرت یابند و ایشان چهار هزار اند  
 که مکتوباتان اند و هر یک را شناسند و جمال حال خود ندانند و اندر کل احوال خود و خلق مستور باشند و اخبار  
 برین وارد است و سخن اولیاء بر این ناطق و مراد خود که خدا این خبر عیان گشت و اما آنانکه اهل عقد و حل  
 و غیره بندگان درگاه حق اند سیصد اند که مرایشان را اخبار خوانند و چهل و یک از ایشان را ابدال خوانند و هفت و یک  
 از ایشان را ابرار خوانند و چهار و یک از ایشان را اوتاد خوانند و سه و یک از ایشان را انقباض خوانند و یکی از اقطاب خوانند  
 خوانند و آنچهار یک دیگر را ثبت نامند و اندر امور یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی و ناطق است و این  
 بر صحت این مجتمع اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه در فصل سی و یکم از باب صد و نود و هشت از ان  
 کتاب رجال بهت گاه را ابدال بیان کرده است و در آنجا ذکر کرده که حق سبحان تعالی زمین را بهت اقلیم  
 گردانیده و هفت تن از برگزیدگان برگزیده ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از ان هفت تن  
 مبدار و انتی و میر سید محمد بن جعفر مکی رضی الله عنه در یک المعانی تفصیل اینهمه بقدر اسماء ابدال و اقطاب  
 نوشته و اخل نموده که حدیث صحیح از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه مروی است ان الله ثلاثه مائة فلقهم  
 علی قلب برائیم و له خمسة علی قلب جبرئیل و له اربعة فلقهم علی قلب میکائیل علیه السلام و له واحد فلقه علی  
 قلب نوافیل علیه السلام و بروایت اختری قال علیه السلام بدلاء امتی اربعون رجلا اثنا عشر شبام و ثمان  
 و عشرون بالواق و علا و الدوله و کتاب خانوده نوشته که از زمان آدم علیه السلام تا طو عیسی و امام  
 مهدی علیه السلام رجال الله برای محافظت عالم همیشه بودند و خواهند بود و قوام عالم از ایشان است و صاحب  
 اقتباس از انوار تفصیل این را جمال شبرج و بسط تمام نوشته من ایشان فلقی حج المبه فقط از آنچهار آیات  
 انما فینا لک فتی ما بیننا لیکرک الله ما تقدم من ونبک و ما اخر و تم فتم حاکم و مهدیک صراط مستقیم

اشکال در معنی است که این علیهم السلام معصوم اند از گناه قبل نبوت و بعد آن پس معنی تا تقدم  
 من بک و ما تا آخر چیست بعضی مفسرین تاویل میکنند که این کلام بطور فرض محال است یعنی اگر گناهان  
 از آن حضرت قبل نبوت یا بعد از نبوت میبودند مغفول میشدند و بعضی نوشته اند که مراد از مغفرت گناهان  
 شرعی در جات آنحضرت است چنانچه مولوی عبد القادر صاحب بعد ترجمه آیت مذکور در فائده نوشته اند  
 یعنی تنجیه اس تحمل سے درجے بڑے اور یہ بات ائمہ نے کسی ہندے کو نہیں بڑھائی کہ اس کے  
 بچہ گناہ بخشے و حضرت مولانا میفرمودند کہ نزد من مراد از تا تقدم و تاوب آیا و اخذ آنحضرت است  
 صلی اللہ علیہ وسلم و از ما تا آخر مغفرت و تاوب اولاد او است علیہ السلام تا قیام قیامت و از آنجمله آیات  
 مذکورہ اینست وَالَّذِينَ تَوْفَى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا فِيمَا ضَلَّتْ رُوحُهَا وَجَدَهَا إِلَىٰ رَبِّهَا  
وَيُرْسِلُ إِلَيْهَا مِنْ أَجْلِ امْرِئٍ لَمْ يَسْلُكْ سَبِيلَ الْبِرِّ در تفسیر چنان میگند که خدا قبض میکند از نفسها را  
 هنگام موت ایشان و فرماید و آن نفسها یکدیگر ندیده است در خواب پس نگاه میدارند در عالم  
 نفس را که قبل ازین قضا کرده است بروح را و میفرستند دیگر نفوس را که آن زندگانی است  
 به ابدان ایشان تا وقت نام برود که اجل ایشان برسد انام می آید رحمة اللہ علیہ و در عالم فرمودند که  
 ہر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدایک  
 و بعد زوال و نفس تمیز زائل میگردد و نفس تمیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بعد زوال او  
 نفس حیات زوال نمییابد فقط و در سوره احقاف از ابن جریر رحمة اللہ علیہ نقل میکنند کہ  
 تصدقاًلی جمع میکند میان اشیاء و اموات تا یکدیگر آشنائی را نشان میدهند فقط و همچنین تفسیر  
 آیه کریمہ و اذ قال اللہ یا عیسیٰ فی متوفیک و ارفعک الی صاحب کثافت گفته یعنی آتشک  
 ستیف انفسه یعنی خواهم میرساند ترا بمرگ اجل و در جلالین معنی متوفیک قافضک و ارفعک الی  
 من الدنیا من غیر موت نوشته حضرت مولانا قدس سرہ میفرمودند کہ تفسیر توفی بقبض جان و  
 امانت چنانکہ این کلام مفسرین معصوم گردید درست نیست بوجہ چند اولاً اینکه موت توفی عبارت از  
 قبض روح است پس اگر توفی الال نفس حین موتها بمعنی قبض جان و وقت موت باشد  
 و کلام بلوغ لا نعیمی آید چه حاصل معنی تمیت الال نفس حین موتها خواهد بود تا نیا اینکه عدالت بود  
 ثانیکہ و اللہ تعالیٰ لم تموت فی منازلها بر توفی الال نفس درست نخواهد بود و چه در نوم قبض جان نمی شود

در کتب معتبره از علمای اسلام است

در کتب معتبره از علمای اسلام است

تا شمعنی مذکور در کرمه یا عیسی فی متوفیک هرگز راست نمی آید زیرا که رفع حضرت عیسی علیه السلام بسوی  
 آسمان بالاتفاق در عالم حیات شده است و عیسی علیه السلام هنوز هم الفاعل اند پس امانت هفت نهم  
 و قیاس روح کجا واقع شد را بعد از آنکه در کرمه فلما توفیتی گشت انت الرقیب یعنی توفی چگونه درست باشد  
 خامس حسب فتوای آیه کریمه ان علینا بایانه ما دامیکه تفسیر قرآن بالقرآن ممکن باشد تفسیر را برای حایز  
 نیست و لفظ توفی و مشتقات آن در کلام الهی بموضع عدیده واقع گشته همه جا ماده مذکور بمعنی اتمام  
 کمال و سویت یعنی برابر و یکسان کردن مشتمل است و لغت نیز سادحت آن میکند مثل قوله تعالی  
 و ابراهیم الذی وفی اسی اتم امره کما ورد و اذ ابلی ابراهیم ربه کلیمات فاستمع و کذا قوله سبحانه ثم توفی کل  
 نفس ما کسبت یوم القیامه یعنی برای اعمال کامل داده خواهد شد تغییر نقصان و کذا قوله عزوجل و کفین  
 اذ اجمعنا یوم لیوم لاریب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون و کذا قوله غفر الله و اما الذین  
 امنوا و عملوا الصالحات فیهویم اجرهم و الله لا یحب الظالمین و کذا قوله سبحانه تعالی ثم فلیکم ملک الموت  
 الذی و کل یکم اسی یسوی نفوسکم نفوس الاموات و علی هذا القیاس هر جا که ماده توفی مستعمل است  
 مدلول و مراد آن همین مذکور است پس معنی الله توفی الانفس الخ علی ما هو المعلوم من الرحمان  
 علی عبده اینست که خدا می سبحانه تعالی برابر و یکسان میگرداند نفوس را وقت مرگ و یکجا خواهد  
 در سلب افعال و صفات بشری از آنها که سسته ضروری است یعنی نفوس همه دیگر چنانکه در حالت موت  
 در بودن مسلوب صفات مذکوره برابر اند همچنان در حالت نوم که النوم از الموت است و سلب  
 و تشریح از صفات مذکوره برابر اند پس رفع عیسی علیه السلام را از زمین بسوی آسمان در سلب  
 صفات مذکوره برابر و شنگان گردانید چون این معنی نیز بر سلیح و طبع مستقیم مشتق گردید پس بعد از این  
 در معنی یا عیسی فی متوفیک و لما توفیتی گشت انت الرقیب و دیگر آیات مرقوم الصدرا شکالی  
 نماید یعنی اسی عیسی ترا باز شنگان برابر خواهم کرد و در جاودان بر ملا اعلی و سلب صفات بشریت  
 فافهم ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم از جمله معنی ایاک فید و ایاک فیسیر  
 ترجمه تیر سببی بنگی گشته پس هم آورجی سود و چایته پس هم علمای فربه و بایه در کتب سلب  
 مصنفه خود نامیده اند که این است دلیل است بر انیای عبادت و استعانت بر دو خاصه خداست چنانکه  
 عبادت غیر خدا شرک شرعی است همچنان استعانت از غیر خدا شرک است حضرت مولانا قدس سره العزیز

در سلب صفات از اهل عالم انسانی

میفرمودند که عبادت بلاشبته خاصه خدا و شرک کردن غیر خدا را در عبادت شرک شرعی است لیکن دلایل  
استماع آن آیات دیگر اندر هیچ و قضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه و لا اله الا هو خالق کل شی فاعبدوه  
فاعبدوا الله مخلصین له الدین درین آیات اختصاص عبادت برای ذات پاک خداست و در بابک تعبد  
و ایکن مستعین نه امتناع عبادت است نه امتناع استعانت زیرا که درین آیت حضر عبادت و استعانت  
از طرف میده است بجنب خدا یعنی سجا به تعلیم میفرماید که مناسب حال میده است که بنمیسون بجنب  
مناجات سیکرده باشد و خدا میفرماید که مدد از غیر من مطلبید بلکه برخلاف آن امر فرموده نعم و لو اعلی البر  
و التقوی یعنی مدد بکنید بیکدیگر از امر کار نیک و پرستشکاری و لا تعبدوا علی الاثم و العدا و ان مدد بکنید  
بر گناه و سرکشی و قیاس استعانت بر عبادت قیاس مع الفارق است زیرا که اختصاص عبادت برای  
خدا از آیات مرقوم صدر و تمیم عون و مددگاری از نعمه و تو علی البر و التقوی ثابت گردید قیاس استعانت  
بر عبادت ممکن بود اگر خدا میفرمود استعینوا بالله و لا تستعینوا بغيره یا میگفت و لا تشرب فی عونه احد  
اگر چه استعانت که از هر کس که باشد عین استعانت از خداست لیکن مددگاری خدا بوساطه احوال  
است و در علم اسباب بدون وساطه چاره نیست مثلاً طلب رزق از خدا بلامواسطه تشکک  
یا خرید و فروخت یا سوال بیکدیگر مستحور نیست و سیر می شکم بغیر از طعام امکان ندارد اگر طعام را غیر خدا میدهند  
استعانت و رفع کسنگی بکنند که زعم شما شرک است و منشای غلطی فرقه و مایه درین آیت تا فسی منابطه  
توحید است و آن آیه است که مدار توحید شرعی و شرک شرعی در عبادت و دیگر افعال بر اختصاص طلب  
از جانب خداست و اختصاص طلبی بر فعل بر وجه باشد یکی آنکه امر صریح باشد تخصیص آن برای خدا  
چنانکه فاعبدوا الله مخلصین له الدین که اخلاص بمعنی اختصاص است و دوم آنکه نفی صریح باشد استعانت  
آن فعل غیر خدا و وعید شدید باشد بر آن مومن که ان ریجوا لقاء ربهم عمل اصالحا و لا تشرب اجساد  
بر احد و درین هر دو آیت اختصاص طلبی عبادت است از جانب خدا و تنی عبادت غیر است پس  
معلوم شد که عبادت خاص برای خداست و عبادت غیر شرک شرعی است و معنای این صفت  
برای سجد ام صفات دیگر خداست تعالی اختصاص طلبی نکرده گو معنی اختصاص از کلام میده مفهوم شود  
چنانکه ایکن تعبد و ایکن مستعین لیکن خدا اطلاق خصوصیت نیست و نمیکوید که سوای این مدد از دیگر  
میکنید بلکه بعضی با حصر از کلام خدا هم مفهوم میشود لیکن اختصاص طلبی از طرف خدا نیست همچو ان علم

الا فظا هر حضرت حکم برای خدا مضیده میشود لیکن خدا منفرماید که سوای من دیگری را حکم بگوید بلکه  
 و رایت البس اند با حکم احکامین نسبت حکومت بدیگران خود فرموده است چون فرقه و مایه ضابطه اختصاص طلب  
 و اقسام توحید و شرک و اجزاء آن فحشیدند بر اکثر افعال حکم شرک شرعی کرده اند و ندانستند که در شرع شرک  
 فعل واحد که بحسن اعتقاد و طهارت فعل از بدی اعتقاد و زبونی نیست حرام میگردد و چنانچه نماز از داخل  
 فرض است و از نیست ریاحرام پس استعانت از هر کس که باشد اگر مستغنی مستعان را حکم مستقل و شرک یک  
 الوهیت خداوند شرک میتواند شد و الا فلا این بود وقت نظر در معنی ایاک نعبد و ایاک نستعین مقرر  
 انچه معنی حضرت از تقدیم مقول بر فعل مستفاد میشود و ال بر وحدت وجود است بر انمعنی علمای ظواهر را  
 نظر التفات نیست ترجیحش اینک تیری بی عبادت کرتے ہیں ہم و تجی سے مدد چاہتے ہیں ہم یعنی  
 و حقیقت هر عابدی بهر معبودی را که عبادت میکند آن معبود تویی غیر تو نیست و بهر مستغنی از هر مستعان که مدد  
 میجوید آن مستعان تویی غیر تو نیست که مستغنی آن با عابد غیر از خالق و جہالت خود و غیر ندانند **س** تویی مقصود  
 که نزد یک غیرم تویی معبود و نزدیک ویرم به خلاصه معنی توحید ایاک نعبد و ایاک نستعین نیست لیکن  
 حجاب انمعنی از روی هر کس نمیکشاید فافهم و الا لکن من الغافلین از انجمله آیت کریمه و اعبد ربک حتی  
 باجماع البقیل است که در آخر سوره حمد و آیه فحشیدند و در حق این آیه بنویسند که عبادت بکرتی و تا وقتیکه بعد از یقین بکرتی  
 سیکونید که یقین است که کلمه کمال نفس بقوله الموت نش تقیدست بعضی میگویند که یقین تمام است اما بهر حال این تفسیر نه از روی  
 قرآن است و از حدیث و عقلا هم فائده امر معلوم نمیشود زیرا که جمیع احکام شرع و اعمال مکلفین مشروط  
 بحیات است و بعد فوت عمل عامل خود منقطع میشود پس فائده خطاب الیکم خاصه رسول صلی الله علیه و سلم  
 واضح نشد لکن حضرت مولانا اقدس بهر العزیز در رساله جبر المقل این آیت را دلیل حقیقه وحدت وجود  
 گردانیده و یقین را به معنی حقیقی خود گذاشته نوشته اند که تاویل البقیین بالیهوت صرف او نام یقین است  
 از قرآن و حدیث بزان دلیل ندارند و منشای تاویل از معنی حقیقی نیست که ظاهرا اعتراض دارد میشود  
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را وقت عبادت یقین حاصل نبود پس بجای دفع اعتراض از یقین معنی میگویند  
 حضرت مولانا در جواب اعتراض مذکور فرمودند که یقین را سه مراتب است اول علم البقیین یعنی از دیدن  
 شی دوم عن البقیین بعد از دیدن شی سوم حق البقیین بعد از فنای راسی در مری و این مرتبه مراتب  
 در کلام الله مذکور است بقوله تعالی کلا لعلکم ترون البقیین ترون البقیین ثم ترون البقیین و در حق



راسی بحال خود باقی نماند ملک پذیر دیگر میکرد و چنانکه دلالت میکند بر آن قوله تعالی قلنا نحن ربکم  
 و کما نرؤوسه صفتا و اگر موسی علیه السلام در وقت سوال مرتبه حق یقین میداشتند و جواب آن ترنم  
 نمی شنیدند چه مراد از آن ترانی انکار و ردیه مطلقانیت ملک انکار و ردیه حالت سستی وجود مستعد علی است  
 یعنی آن ترانی شاعری خوش گفته است **س** مین منی آنی که تو یون بولا چه جیب ملک تو هست  
 آن ترانی است و چون برای قدامت لائقه و لا تخصی است پس مراتب حق یقین انبیا و اولیا نیز  
 مختلف و متفاوت بحسب فنای هر یک میباشد از جمله منفردات و کمال علمی حضرت مولانا اینست که  
 حضرت قدس سره کلمه طبره اصل لا اصول وین یافته تفسیر آن بنفی غیریت و اثبات عنایت موافق علم  
 معانی و بیان و کلیات غیریت و اصول شریعت منوره و لائل توحید و دیگر آیات کلام مجید را مطابق  
 آن فرمودند و غلطیهایی دیگر علمای سلفا و خلفا بیان نمودند و در رسائل خود دعوی آنمندی نوشتند که  
 دلالت نمیکند بر غیریت که نقض عنایت مشقه باشد بچکدام آیت از آیات ربانی و نه حدیث صحیح نهی از انکار  
 از روی عبارت النص لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 آنها را توهم غیریت ناشی میشد باینکه رفع توهم شان حضرت مولانا تفسیر آن آیات در کاسه الانسان  
 باین خوبی نوشتند که فریدی بر آن متصور نمیشود لیکن عبارت و معنی آن دقیق است بفهم هر کس نمی آید  
 لهذا ابراهیم افاضت عامه عبارت انما قام با ترجمه فارسی بنویسم قال مولانا قدس سره الا قدس  
 فان قلت ان قوله عليه السلام لا اله الا الله غيرك وقوله سبحانه ما لكم من الله نعمة معارض بما رووه و هو حي لا يموت  
 و لا تأخذه سنة و لا نوم و هو طيم و لا يظلم و لم يلد و لم يولد فالا اول كما انما في سوق في نفى الغيرة  
 عن المسكونة فكذلك الوارد نفس اماري في نفى الغيرة بينه سبحانه و بين الموصوف بالموت و السنته و النوم  
 و كونه مطلقا على المفعول و الله و مولودا ترجمه اگر گوئی که تحقیق قول علیه السلام لا اله الا الله غيرك و قول خدا  
 سبحانه ما لكم من الله نعمة معارض کرده شده است با قوليكه وار شده اند و زلفی عنایت همچو حي لا يموت  
 خدای زنده است نمی میرد و نمیکند و ابراهیم را بکنی دین خواب و او طعام بخوراند و خود نمیرد و او والد و مولود  
 پس اول یعنی لا اله الا الله غيرك چنانکه ستود کرده شده است و زلفی غیریت الله از خدای سبحانه پس همچو آن آیت  
 مذکور سوق کرده شده اند و زلفی عنایت در میان خدا و در میان موصوف بموت و نکل و خواب یعنی  
 است و ناخام و خورنده طعام و والد و مولود غیر خدا است نه ایضا معارض بغير الغيرة بقوله سبحانه لا اله الا الله



تا مرنی اعبدایها الجاهلون افعیر الله العتی رباً و هو رب کل شیء افعیر الله اتخذ دلیلاً فاطر السموات وقوله سبحانه  
من دونی ومن دونه ومن دون الله ای من غیر من غیره ومن غیر الله فمذه الاقوال کلمات ان لاله  
قطیعت علی ان المنکور غیر الله سبحانه ترجمه و همچنین معارضه کرده شده است بصریح غیرت که مفهوم میشود  
از بقدر آیات یکی از ان نیست ایان غیر خدای را امر میکنند که به ستم من ای قوم جاهلان دوم انجلیه  
غیر الله را رب بگیرم و حال آنکه خدا رب برشی است سوم اینکه ایان غیر الله را بگیرم و دست خود را لاله خدای  
خالق سموات است و همچنین من دونی ومن دونه ومن دون الله بمعنی من غیر من غیره و من غیر  
اینهمه اقوال دلالت میکنند بر لالت قطعی بر اینکه لاله غیر خدای سبحانه است قلیت الامر من سلب لفظ  
الذکوره ان الله سبحانه لیس مختص فیها لان الموت والسنه والنوم والمطعم علی المفعول والولدیه الذکوره  
مختص بانواع الثالث من الجن والانس والجموان فالصافه سبحانه بهذه الاوصاف یوهم اختصاره سبحانه  
فی الانواع الثالث فیلزم التفریع سبحانه و من غیره کالمملک والا فالاک التبعه والعناصر الاربع و ما یب  
منها من غیر انواع الثالث من الاشجار والاحجار و غیرها فیلزم الوقوع فیما عند الفار فور الذقی علی الانواع  
بهذه الاوصاف لئلا یلزم الوقوع فیما عند الفار لاله سبحانه غیر المیت و غیر ما خذ السنه والنوم والمطعم  
علی المفعول و غیر الوالد والمولود و تغایر تحقیقاً فالمراد انه حی لا یخسر فی من حیث او فی من یا خذ السنه  
او نوم او یطعم علی الجمول و یلد و یولد ذکر الملهوم و اراده اللازم ترجمه و جواب معارضه مذکور بالا میسر  
که ما از سلب صفات مذکوره نیست که به تحقیق خدای سبحانه مختص نیست و ان صفات زیرا که صفت مرکب  
و شکلی و خواب و طعام خوردن و پیر بودن و پیر بودن مختص اند باقسام ناشی جز ان حیوان پس  
منصف کردن خدای سبحانه را باین صفات دروهم می اندازد که خدای سبحانه در همین صفات مست  
پس لازم می آید تغایر و میان خدای سبحانه و در میان غیر انواع ثالثه چنانکه فرشتگان و آسمانها گن  
و عناصر چهارگانه و انجیم کرب است ازان سوای هر سه انواع مذکوره از قسم اشجار و جمادات و غیره پس  
لازم خواهد آمد وقوع در انچه ازان گریز بود یعنی غیرت بدین سبب واروده است نفی از اضاف  
صفات مذکوره تا لازم نیاید وقوع در انچه ازان گریز بود نه برای اینکه خدای سبحانه غیرت و غیر نام  
و غیر مطعم و غیر والد و مولود است تغایر حقیقی پس مراد نیست که به تحقیق خدای تعالی حی است اینج  
نیست و ان چیزها که بمیزند و همچنین مختص نیست در نام و طعام خوردن و پیرت و پیرت و چون انصاف

صفات مذکوره را غیرت لازم بود لهذا نفی کرده شد بطریق مذکور مضموم و اراده لازم فان قلت ان تاویل  
 مذکور مضموم و اراده لازم تفسیر را برای وقدور و الوعید الشدید علی من یفسر القرآن بالرای ترجمه پس  
 گویی تو که تاویل مذکور مضموم و اراده لازم تفسیر را برای است و تحقیق واروده است و عید سخت بر آنست  
 که تفسیر میکند قرآن را عقل خود قلت ان ذکر المضموم و اراده لازم مذکور تفسیر القرآن بالقرآن او حد  
 و نفی الغیریه بنیه سجان و بین المنکوره لا اله الا الله ای لا اله غیر الله موافقا بقوله سبحانه ما لکم من اله  
 غیره و قوله علیه السلام لا اله غیرک و بر من علی نفی الغیریه بنیه سجان و بین المنکوره عبارت و بدین و بدین و الاشیاء  
 دلالت بر اینست و البراین خمس حکم حکما بنیا علی تفسیر الباری و ذکر المضموم و اراده لازم  
 او لم یس علی نفی الغیریه بنیه سجان و بین هذه الاوصاف من الموت الی آخرها قائلین من نفی الغیریه  
 تاویل الی ما یرین علیه من نفی الغیریه دفعا للتناقض ترجمه و جواب سوال مذکور کنیویم که ذکر مضموم  
 و اراده لازم مذکور تفسیر قرآن است بقرآن زیرا که تحقیق واروده است نفی الغیریت بیان خدا  
 و میان المنکوره یک کلمه طیبه که بمعنی نیست موجود غیر خدا مگر خداست موافق آیه کریمه ما لکم من الغیر و  
 حدیث لا اله غیرک نیست پس معبود غیر تو و بران آورده شده است بر نفی غیریت و میان خدا و میان  
 نه معبود از روی عبارت النفس و کلمه طیبه ثبوت عنیت و در میان او و تعالی و دیگر همه اشیا از روی  
 دلالت النص بدلائل خمس و بر هیچ دلائل مذکوره حکم میکنند حکم بنی تفسیر واروده ذکر مضموم و اراده لازم  
 یعنی غیریت چرا که واروده است کدام دلیل بر نفی عنیت در میان خدا و در میان موصوف بصفت  
 سلبی از موت و غیره پس آنچه بران واروده است بران از نفی غیریت و احیاست تاویل آن بطریق  
 معانی که واروده شده است بران دلیل ز نفی غیریت بنا بر دفع تناقض و القرینه علی الجواز من ذکر الملام  
 تعدد الحقیقه فی جری المیزاب صام هزاره قام علیه و کان الحقیقه فی جری المیزاب صام و قام شاید این عبارت که لک تعدد  
 فی الوارد مذکور و بی اراده المضموم و ان لازم شاید بعین البصیره او ان عقل بیان ان استنباطات العالم کلا و جزا  
 و بدین سجان لیتقنی امکان الطرفين و امکانها لیتقنی عجز بما و العباد و باشد من خزیه سجان ترجمه و قرینه مجاز  
 که عبارت از ذکر مضموم و اراده لازم است تعدد حقیقت است شایسته و در قول جری المیزاب یعنی جاری  
 آب ریز و صام هزاره یعنی روزه داشت روز او و قام لبیه یعنی قیام که شب او پس چنانکه حقیقت  
 در جری المیزاب و صام و قام مشاهده کرد و شاید نیز باین تعبیر صامت جسی سبحان تعدد حقیقت که عبارت از اراده

لازم است نه لازم در آيات مذکوره مشاهده کرده میشود بچشم بصیرت عقلی زیرا که عقل مشاهده میکند این را که  
 تعارض حقیقی در میان عالم از روی کل و جز و در میان خدای سبحان مقتضی امکان طرفین است و امکان  
 طرفین مقتضی تجزیه و وجوب است پس بنابر آنچه از لزوم عجز خدای سبحان و اجاب عما اعطیت من قول الله  
 علی صریح التفریقان بنده الاقوال پس نصافی التفرقة والتعاریف غیر الله من دون الله و من دون الله کتیب  
 اضافی وقع مفعولا او متعلقا فلا یكون نصافی اولایه للنص من کلام تام و الکلام التام هنا قد سبق فی  
 انکار عبادة الاغیر الوهمی و اتخاذه ولیا و بعینه رباً و هو المقتب فلا یصلح للمعارضیه بالکلام التام المبرهن  
 علیه و هو قوله لا اله غیرک و بالکلم من الله غیره ترجمه و جواب ندان شکر علماء از حضرت مولانا انبیا است که  
 اقوال نص نسبت و تفرقة و تعاریف لفظ غیر الله من دون الله ترکیبهای اضافی اند که واقع شده است  
 بعضی مفعول و بعضی متعلق جمله پس نشد نص زیرا که ضرورت برای نص از کلام تام و کلام تام در اینجا  
 تحقیق سوقی کرده شده است در انکار عبادة غیر و همی و اتخاذ آن دوست یا گرفتن آن رب و آن مقتدی  
 است یعنی غیریت و همی نه نفی عبودیت پس صلح نخواهد بود برای معارضه با کلام تام که دلیل آورده شده است  
 بران و حدیث لا اله غیرک و قول بالکلم من الله غیره معنی قوله سبحانه اغیر الله زعماء و اعتبار ادوات  
 و الواقع و فعلا للتناقض و التعارض فمعنی تام منی اعبدایها اجماعاً باون و جابجلاً من عبادة غیر الله  
 زعماء و اعتباراً عبادة المقتدی و عبادة یونهم انحصار المطلق فی المقتدی فلیزیم منه ان غیر المقتدی من سائر الاشیا  
 غیر المطلق و هو الله سبحانه فلیزیم الوقوع فیما عده القراءه هو الاشارة بالکلم منی زعم الخلق فیکون اصلاً  
 نحو قوله و قدس علیه معنی در آیه من الاقوال المذكورة ترجمه پس معنی قول سبحانه اغیر الله این است  
 که چه بگوید زعم شما غیر است یا غیر است و اعتبار نه آنکه آنچه معارضه خداست در واقع و نفس الامر و ادوات  
 زعمی و اعتباری برای دفع تعارض و تناقض است در میان آیات که دال بر نفی معارضه تعارضی  
 گذشته اند و از همین جهت خدا تعالی امر کنندگان عبادت اصنام را در قول خود تبارک و تعالی اعلم بما اعبدوا  
 بهما الت نسبت کرده است و چه جعل بیکه عبادت غیر زعمی و اعتباری عبادة مقتداست و عبادت مقتدا  
 مهجم انحصار مطلق است و مقتدی پس لازم می آید از آنکه غیر مقتدی از سائر اشیا غیر مطلق است که  
 خدای سبحان باشد پس لازم می آید از آن وقوع در آنچه از آن گریز بود و آن اشارة بالکلم است در  
 زعم خلق و این نیز باطل است نفوذ با الله منه و قیاس کن بر این معنی دیگر اقوال را که از آن توهم



رسول اور ان یعنی انچہ تجرہ خدا و رسول باشد مجال نیست کسی را کہ انکار آن کند بعد نزول این آیت ہمہ کسان بر نسبت زینب بازید رہی شدند و آنحضرت نکاح کرده بخاند خود آوردند و با هم صحبت شد لیکن چون زینب عالی خاندان بود و زید را گوشتنای رسول بود و زید پیدا شد زینب رضی اللہ عنہا در زیر نظر حقارت نگاہ میکرد ازین سبب موافقت کلی نیامد و زید را رادہ طلاق کرد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را خاطر زینب نیز غریب بود و او حسب ارشاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر رضی شاہ بود و در طلاق بہک عزت شان آگاہ شدہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانع شدند و زید ابگفتہ با مسک علیک زوجک و اتقی اللہ نگاہ داری بر خود و بر سر از خدا چنانچہ این مقصد احق تعالی باین بات حکایت میکند و اذ نقول للذی انعم اللہ علیہ نعمت علیہ اسک علیک زوجک و اتقی اللہ و تخفی فی نفسک ما اللہ میدید و تخفی الناس ما اللہ احق ان تخشہ ترجمہ حب تو کنست لگا اوس شخص کو جب اللہ بنے احسان کیا اور تو فی احسان کیا رہنے وے اپنے پاس اپنی جو رکو اور اللہ سے اور تو فی چہا یا تھا و لہن ایک چیز کو جو اللہ او سکو کھولا چاہتا ہے اور تو نہ تھا لوگون سے او اللہ سے زیادہ چاہیے ورنہ فلما قضی زید منہا وطرا و زوجها کما لکیدا کیوں علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائہم اذ افضوا منہن و طرا و کان امر اللہ مقولا زید تمام کر چکا اوس عورت سے اپنی غرض پہنے تیرے وہ نکاح میں ہی تو نہ ہے سب مسلمانوں پر گناہ نکاح کر لینا جو وہ نہیں ہے لے پالکوں کی حب وہ تمام کریں اپنی غرض اور ہے اللہ کا حکم کرنا فائدہ حضرت زینب زید کے نکاح میں آئیں تو وہ انکی آنکھوں میں حقہ لگتا مزاج کی موافقت نہ تھی جب لڑائی ہوتی تو زید حضرت سے اگر شکایت کرتے اور کہتے میں اسے چھوڑتا ہوں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم منع کرتے کہ میری خاطر سے او سنے شکوہ قبول کیا اب چھوڑ دینا و میری ذلت ہے جب بار بار بتلایا ہوا حضرت کے دل میں آیا کہ اگر ناچار زید چھوڑے گا تو زینب کی وجوہی بغیر آئے نہیں کہ میں نکاح کروں لیکن منافقوں کی بدگوئی سے اندیشہ کیا کہ کہیںکے اپنے بیٹے کی جڑ کھر میں رکھی حال آنکہ لے پالک کو حکم بیٹے کا نہیں ہے کسی بات میں اللہ تعالیٰ نے حضرت زینب کی خاطر رکھی بعد طلاق کے حضرت کے نکاح میں دسی اللہ کے فرمانے سے نکاح بنا کر گیا ظاہر میں نکاح کی حاجت نہ تھی جیسے اسے کوئی لے پالک اپنی لوثی نہاں کا

کھاج باندھ دے نرض تمام کر لینی چھڑ دے ماکان اللہ علی النبی من جرج ضیا فضل اللہ نہ سنت اللہ من  
 الذین خلوس قبل وکان امر اللہ قدرا مقدورا ترجمہ بنی پر کچھ مضائقہ نہیں اوس بات میں جو پھر اسی اللہ نے  
 اوسکے واسطے دستور فرمایا ہے اللہ کا اور لوگوں میں جو کدڑے پہلے اور ہے حکم اللہ کا مقرر پھر چکا  
 الذین یایخون رسالات اللہ و یخثونہ ولا یخشون احد الا اللہ و کفی باللہ حسابا ترجمہ وہ جو پو پھرتے ہیں  
 پیغام اللہ کی اور پورے ہیں اوس سے اور نہیں ڈرتے کسی سے سوائے اللہ کے اور  
 اللہ میں ہے کفایت کو بنو الایمنی پیغمبر کو ایک حکم کرنا جو شرع میں روا ہو کہا مضائقہ رکھتا ہے  
 ہمیشہ پیغمبروں کو اوسکے سوا کسی کا ڈر نہیں بلایا یہ کہ بعض حکم ہمیشہ  
 پیغمبروں کو خاص رہے ہیں جیسے عورتوں کی گنتی حضرت داود کو سو عورتیں  
 تھیں اور کوئی اپنی حد سے بڑھے تو گناہ ہے اور داؤد کو روا ہوا اور نیز مضائقہ نہیں اور اگر  
 خاص بعض حکم ایسے ہیں کہ خدا کے خلاف حکم نہیں کرے ماکان محمد ابابا احد من رجاکم وکن  
 رسول اللہ و خاتم النبیین وکان اللہ یکل شی علیہا ترجمہ محمد باپ نہیں کسی کا مہارے مرد و نہیں لیکن  
 رسول ہے اللہ کا اور ہر سب نبیوں پر اور ہے اللہ سب چیز جانتا فائدہ حضرت کی اولاد یا لڑکی  
 گذر گئی یا بیٹیاں ہیں کوئی مرد ہو کسی کو کا بیٹا یا نواسہ رسول اللہ کا ہے اس حساب سے سب  
 اوسکی بی بی ہیں اور پیغمبروں پر ہر ہے اوسکی یعنی بعد اوسکے کوئی پیغمبر نہیں یہ بڑائی اوسکو سب سے  
 بڑی ہی و برائی دفع طعن منافقین کہ می گفتند پیغمبر زن فرزند خود را در خانہ انداخت سبحانہ تعالیٰ و در  
 اوائل سورہ احزاب نازل کردہ بود ناجعل ازواجکم اللہی تطاہرون منہن امماکم و اجعل و عیالکم  
 اسنادکم و لکم و لکم با فواکم واللہ یقول الحق و ہو ہدی السبیل ترجمہ نہیں کیا تمہاری جوہوں کو خلو ماکانہ ہی  
 سچ تمہاری بائیں اور سنن کیا تمہارے لے پالکون کو تمہاری بی بی یہ تمہاری بات اپنی منہ کی اور  
 اللہ گستاخ ہے شکایت بات اور سوچھاتا ہے راہ فائدہ کفر کے وقت کوئی جوہ کو مان گستاخ وہ  
 ساری عمارتوں سے جدا ہوتی اور کسی کو بٹیا کر بولتا تو وہ سچا بیٹا ہو جاتا اللہ تعالیٰ نے یہ دونوں  
 حکم بدل دیے جوہ کو مان گستاخ اللہ اوچکا اور لے پالک کا حکم آگے بیان ہے ان دو  
 ساتھ تفسیری بات یہ سنا دی کہ ایسے باتن کہنے کو بہتر ہیں اور نیز عمل نہیں ہو سکتا جیسے متقلد  
 کو کہنے اسکے و دول میں چپاتی حیر کر دیکھو تو کیسے و دول فیضی درین آیات ذکر خیر حضرت زید و بود

منعم علیه خدا و رسول و آردن وحی مطابق رای او و قرآن مجید موجود است و در احادیث صحاح نیز فضل  
 و کمالات حضرت زید بن فضل اسامه این زید آنچه مذکور است آنقدر در حق دیگری کمتر باشد از آنجمله اینست  
 که در مرض الموت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اسامه بن زید را سینه جفا و بدست مبارک خود داده و حضرت  
 فرمودند اغترز کنه الله و در آن غزوه حضرت ابوبکر و حضرت عمر این خطاب را تابع اسامه کردند که فریاد و  
 وی باشند زیاد ازین که ام فضل فرمودند بود و آنچه در کتب احادیث، فضائلیست حضرت صدیق اکبر  
 بر سایر صحابه نقل میکنند چنانکه ام از آن متواتر نیست و از حدیث احادیث صحیح و بی حدیث نمیشود  
 بعد از اینهمه دلایل حضرت مولانا فرمودند که ظاهر اوجه تخصیص ذکر بقید نام زید این عبارت رضی الله عنه است  
 که او تعالی بعلقم قدیم خود دانست که زید را بسبب فتنای سنی بود دشمن و عالی طرفی خویش غرور نموده بود  
 که در حق من خدا در کلام خود میفرماید بخلاف دیگر صحابه که هر یک را مقامی دیگر است مثله ام و انی را رابع  
 در معنی بعضی احادیث از آنجمله حدیث انما الاعمال بالنیات است روزی مجنون مولانا تذکره این حدیث  
 بیان آمد فرمودند که این حدیث صحیح قسم مشهور بلباب اصح و اشهر است که نزد محدثین بدرجه تواتر رسیده است  
 و جمله آن حدیث از ائمه ثبوت و تواتر و اویل کتب حدیث می آرند چنانچه صاحب مشکوٰۃ از امیر المؤمنین  
 عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت میکنند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما الاعمال بالنیات  
 گفت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرموده رسول خدا ابروی ما و ضلوة و سلام نیست اعتبار کار ما و قبول  
 آن بدرگاه حق تعالی مگر به نیتهای آن و در بعضی از آیات الاعمال بالنیات بی کلمه نماز و بعضی اعمال  
 نیز آمده مقصود از همه عبارات همین است که هیچ عمل غیر نیت مقبول و مقبوضه و ثواب بران مرتب نشود  
 شخصی از حضار پرسید که قطع نظر از قبول نیت و ترتیب ثواب عمل بدون نیت صحیح و درست باشد یا  
 فرمودند در این اختلاف است در میان مجتهدین بنابر آنکه اعمال و وقتیم است یکی آنکه مقصود از نیت باشد همچون  
 نماز درین قسم چون ثواب نماز محبت هم نبود باین نیت با اتفاق این نیت مطلقا و هم آنکه وسیله عمل در یک  
 چنانچه وضو و رختن نیز ثواب مشروط به نیت است و لیکن نفس عمل بی نیت جائز  
 بود و امام ابی حنیفه رحمه الله علیه بخلاف امام شافعی و غیره اندر آنکه اگر کسی نماز را از غفلت بی نیت نماز  
 جائز نیست پرسیدند که عمل حرف فعل جوارح را میگویند با فعل قلبی را نیز شامل است فرمودند که اگر فعل  
 قلبی را نیز شامل است و اطلاق عبارت از احادیث دیگر آمده زیرا که نیت المؤمنین نیز من جمله را جایز است

در فضیلت اعمال

اگر چه بطور حدیثی لفظ آن بدرجه صحت رسید لیکن بالمعنی صحیح است پس از دعوی انجدریث نیت قلبی را  
تجزیه الاعمال خوان گفت بحد و وجه اول اینکه نیت تنهایی آفرین عمل نیز عبادت است و اجزای ثواب بر آن  
میشود و بخلاف عمل جوارح که تریب ثواب بر آن مختصر نیست است و روح اینکه در حدیث آمده که بحد و اجزای  
اجزای حسنه کار و از ناسیه اعمال نوشته میشود و در عمل بی نیت ثواب نیست چه جاکه عمل اصلا بموقع نیاید و در حدیث  
در حدیث آمده است که اگر وقت خواب نیت بخیر کرد و غلبه نوم صبح شد که بخیر گذاردن نتوانست  
ثواب بخیر خود بدیافت بسبب نیت آن چهارم آنکه محل نیت دل است و دل شرف اعضای دیگر است  
محل معرفت حق است پنجم آنکه نیت از عمل بهتر است نیت پایدار و باقی است و عمل فانی و ناپایدار است  
و خلوه و جنت و دوزخ بموجب نیت اهل آن است نه بمقتضای عمل و الا بقدر زمان عمل مکنت بود و در حدیث  
در عمل خوف ریا و سمع است و نیت محفوظ از ریا است بهفهم اینکه اعمال خیر محدودی اندازده است و مومن  
نیت میکند که همه اعمال خیر عامل شوم پس بموجب نیت ثواب بحد می یابد و علی هذا القیاس نیت الکافر  
شرین عمله و الا که نیت که نیت از نیت اعمال حله سیات نصیب او باشد که جان بموجب خلوه و جنت خود بدیافت  
ارشاد شده که از همین حدیث معلوم میشود که عمل نیک با فساد عقیده و نیت فاسد مقبول نخواهد شد پس  
کسانیکه با غفلت و غیرت و دعوی توحید میکنند و روزه و نماز می سازند اعمال آنها قابل مقبولیت نیست و کسانیکه  
معتقد عینیت و مطلق غیرت اند اعمال آنها چو جهاد و غیره گویند غیرت باشد لیکن بحد نیت الواسع غیرت  
برتر از نیت تنگترین عینیت آنرا که لفظا خیر اسم تفصیل است و الا که نیت میکند زیاده از نیت در نیت از  
عمل پس طایقی نمی در عمل باقی ماند سوال نیت نماز صرف بدل کفایت میکند یا زبان گفتن بحد و اجزای  
جواب ارشاد شده که نیت صرف نیت دل است زبان گفتن حاجت نبود بلکه خلوات نیت است پس  
صلی الله علیه و سلم که در حدیث زبان را نطق کردن حضرت بجز الله اکثر ثابت نیست و اگر زبان گفت  
و دل تاخیر نمود اعتبار ندارد و اگر چه نیت میکند که مطابقت زبان با دل پیدا است محذوف میگردد که  
اتباع رسول صلی الله علیه و سلم بآنکه در فعل واجب است و ترک نیت واجب است پس زبان گفتن  
خلوات سنت باشد و اما لا بد از توحی و نیت سروری را نصیب از عمل ثواب بحد می یابد پس اگر عملی باشد که در آن  
بی نیت هیچ و مقیم نبود و هر عملی را نیتی بایسته مخصوص بدان نیت ثواب می یابد پس اگر عملی باشد که در آن  
نیات متعدد تو آنکه در عمل واحد و افق نیات ثوابها خواهد یافت مثلا جلوس در مسجد فعل واحد است





گرد و صورت نیت مرکب را یعنی قصد کند کسی کار دنیا و دین برود و این پنج حجت کرد برای حج و در راه تجارت  
 هم نمود و این پنج نیز ثواب حج است و در بیان و درود این حدیث نوشته اند که امیر تیس نامی مفسر بود  
 در مدینه مدوی اطلب این حجرت نمود و نقد او بحضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذکر کردند بیان این حدیث فرمود  
 چنانچه آن شخص مدبر اعم قسین مشهور شد متفق علیه یعنی بخاری و مسلم هر دو از یک صحابی روایت کرده اند  
 بعد از آن حدیث شریف شیخ سلامت علی ساکن حمیه و متعلقه غطیم آباد که مرد خاص اندر پرسیدند که آنچه  
 در این حدیث مذکور است که حجرت سومی دنیا باشد و دنیا چه چیز است اگر شاد شد اگر چه مولوی معنوی می فرماید  
 در معنوی شریف میفرماید که حبسیت دنیا از خدا خافل بدین : فی قماش و فقره و دزدان و دزدان  
 بد است من معنی دنیا بسیار نازک و بیان آن پیش اهل دنیا برابر دنیا با ما و خود است لغو و بانه منهاریم  
 آنم شیخ سلامت علی را ایما کرد که آنوقت خاموشی باشد که ما همه اهل دنیا هستیم مصرع این را بیان بکنند  
 تا وقت دیگر مسئله دیگر که در آن راسی مولانا بر دیگر فقهاء ترجیح دارد و تحیل نماز است در موسم گرما یعنی  
 دیگر علمای در موسم گرما در نماز ظهر تاخیر را مستحب میدانند و مولانا موافق دیگر اوقات و در ظهر ترجیح میکند  
 دست آورده علماء حدیثی است که صاحب مشکوٰۃ بروایت ابوهریره رضی الله عنه نقل میکنند قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا شئنا الحرف فابروا بالصلوة و قنیکه سخت شود گرمی پس سرود کنید نماز  
 یعنی نماز ظهر و فی روایت البخاری عن ابی سعید بالظهر و در روایت بخاری از ابی سعید خدری لفظ بالظهر  
 واقع شده بجای بالصلوة و برای تمحیل این حکم فرمود فان شئنا الحرف من فسخ جهنم زیرا که سختی گرمی از چوبستان  
 دوزخ و پراکنده شدن گرمی اوست حضرت مولانا معنی ابرو و بالصلوة میفرمایند که سرود کنید حرارت دوزخ را  
 بنماز ظهر یعنی به ادا نماز در آن وقت دلیل حضرت مولانا بر این معنی او آیت کلام الله است که در صورت  
 براه بدو موضع واقع شده لعل فقالوا لا تنفروا فی الحرف قل نار جهنم اشدها حرالو کافوا بفقتهون و در همین سوره  
 میفرماید و علی التلاوة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض اباحت و مناقت علیهم أنفسهم و ظنوا  
 انهم لا ملجاء من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو ابواب الرحیم شان نزول این آیت آنست  
 که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم صحابه را برای غزای با کفار بطرفی روانه فرمودند سه کس از صحابه بسبب تبا  
 آفتاب رفتند و گفتند که فردا وقت صبح خواهم رفت چون صبح دیدند کوه بر و زد دیگر مالتوی داشتند تا آنکه  
 تخلف از آن هر سه کس واقع گردید و حق ایشان مذکور شد و نازل شد و درین دلیل صاف و صریح است

[illegible]

در لوق که او طلسم شده بود است و در انجمن فرق و منها نجات جمع با الله همه اوست نعم با الله همه اوست  
 حضرت مولانا و دیگران قسم و قیقه عجیبه رجاء المصل نوشتند اند که چون جامی قدس سواد السامی و دیگران خدا را  
 بر تصدیق فرموده و پیغمبر خود قسم با و کرد و میفرماید که و انجم اذا همی باصل صاحبک و ناخوی و اسفل عن السوی  
 آن سواد لاجی بوی پس برین حال جامی قدس سواد السامی مضمون و حدیث را که که یقین مانت و نیزه شد  
 در حدیث نوشته اند که این علماء تاویل کرده اند اسبط علی الله و علی قدره این تاویل علماء است زیرا که تاویل  
 خلاف بلاغت است چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود و یلین بوزن لک را و آنحضرت اسبط علی علمه و قدره یلین  
 اسبط علی الله منیر و نداین تاویل علماء تاویل بجا لایحی قائله توان گفت چنانکه در آیه که می آید آن الله علی  
 کل شیء محیط تاویل میکنند می محیط علمه علی کل شیء اینقدر رننی منید که هر کجایه بیان احاطه علی منظر حق تعالی را  
 فرموده است آن الله علی کل شیء علمه و آنرا احاطه کل شیء علماء و هر جا که بیان احاطه قدره منظر را است آنجا  
 فرموده است آن الله علی کل شیء و هر جا که مقصود احاطه ذاتی بود فرموده آن الله علی کل شیء محیط چنانکه  
 در آخر سوره فصلت فرموده الا انهم فی مرتبه من انما یراهم الا ان یکل شیء محیط پس جامی انصاف است که  
 در خصوص تاویل نامی و همی علماء درست است یا معنی میرین حضرت مولانا مطالعین قرآن و حدیث است  
 سخن و معنی حدیث مثل منی کثل غیث لایدری او اما خبر ام و وسطها او آخر تا و حضرت مولانا فرموده  
 که این حدیث صحیح است و بروایت ثقلی ترجمه اش اینک مثال است منی کثل غیث لایدری او اما خبر ام و وسطها او آخر تا و حضرت مولانا فرموده  
 که اول آن بهتر است یا اوسط آن یا آخر آن در حدیث رواست بر عقیده فاسده و ناسیه که در حدیث است  
 بدعت غلطی نوشته اند که موجب حدیث خیر القرون ثنی ثم الذین یلو نهم ثم یثیروا الذین یلو نهم و هر چه در قرآن  
 تلاشه واقع شد خیر محض و سنت الهی است و آنچه بعد از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و تابعین و  
 گردید با آینه حادث شده بدعت است یعنی در آن نیز نیست این دعوی ایشان بر بلاغت مولانا  
 است صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تمثیل داده است خود را به باران و نیک و بدی  
 و اگر کرده است در اول و اوسط و آخر در آن صاف و لالت است بر نیک و بدی مخصوص نیست با او  
 و اوسط و آخر ملک در هر یک زمانه مردم اخبار را ایجاد است یعنی طریقها می نیک کرده اند چنانچه خصوصیه می  
 ایجاد شغل نامی نیک کردند که تمثیل آن هزار نام مردم شاغل و ذکر ثانی فی الله و باقی با الله و باقی با الله  
 از عالم شدند و مردم اثر را ایجاد بدیها کردند همچو خواجه و روافض و معتزله و غیره و فی مختلفه ایجاد الله تعالی

اعتقاد ہی و بدعملی کو دیکھ کر بدالامت اسلام ہفتاد و دو فرقہ شدند و نیز القرون فرقی دلالت نمیکند بر انحصار  
 خیریت و بدقرون نمانند و انحصار شریعت بعد ان زیرا کہ از روی کلیات و قواعد مقررہ خدا و رسول علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام ایجاد و تفسیر و تشریح در یک زمان جاری است قال اللہ تعالیٰ و ما تعبدوا من غیرہ اللہ یعنی انچه میکنند  
 یا انچه سید کرد و شما از کارنامی تنگ میدانند و خواہد داشت خدا ایضا فرمود من معین شغال ذرۃ خیر ابرہ و من  
 شغال ذرۃ شر ابرہ و نیز فرمودہ افعلوا انچه لعلمکم تفعلون و مطابق این کلیات الہی حدیث شریف و صحیح  
 و صحیح مسلم وارد است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سن فی الاسلام سنتہ حسنة فلما جزا و اجر من  
 عمل بہا و من سن سنتہ سیئة فله و زرا و وزیرین عمل بہا ترجمہ حسنہ پہلے کی کنی حج اسلام کے راہ و ترک  
 پس واسطے او سکے ثواب او سکا ہے اور اجرا و اس شخص کا کہ عمل کیا ساتھ او سکے اور اجنبی پہلے  
 کی رسم تبری پس واسطے او سکے بوجہ او سکا ہے یعنی گناہ او سکا اور بوجہ او اس شخص کا کہ عمل  
 ساتھ او سکے فقط و گو اہ بنوعنی کہ معنی بین ایجاد و تفریق ہواست حدیث صحیح است کہ در صحیح بخاری و مسلم  
 بروایت عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ وارد است قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقتل  
 نفس ظلما الاکان علی ابن آدم الاول کفیل من و ہما لانه من سن القتل ترجمہ نہیں مارا جائے کوئی  
 جی ظلم سے مگر ہوتا ہے او پر شیعہ آدم کے جو پہلے مضافان چون او سکے سے اس واسطے کہ وہ چلا  
 او اس شخص کا ہے کہ راہ نکالی قتل کی فقط از پنج حدیث صاف معلوم شد کہ معنی بد و روئے  
 و رسم جدید است تنیک باشد انظر لایق خواہ بد پس اذان بطل شدن قول علمای و مابہ کہ سنت نبوی  
 کی خبر کی رواج کو کہتے ہیں اور بدعت نئی راہ نکالنے کو کہتے ہیں فقط سخن و معنی لایسوا الدہر  
 بود فرمودہ بد و بدعت و صحیح مسلم بروایت ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ وارد است لا یقولن احدکم یا حبیبنا الدہر  
 فان الدہر ہوا اللہ و فی روایت لایسوا الدہر فان الدہر ہوا اللہ و فی روایت فان اللہ ہوا الدہر واقع  
 مقصود و او ہمہ عبارات افادہ و معنی است یکی ہنی سب و شکایت زمانہ دوم عنیت و ہر احد از رو  
 عبارات النفس و دلالت کرد بر عنیت سائر اشیا از روحی و دلالت النفس زیرا کہ زمانہ نیز حادث و  
 است و دیگر اشیا سوئی اللہ تعالیٰ نیز حادث و ممکن اند پس ترجمہ بلا مرجح است کہ دہر عن خدا  
 باشد و دیگر چیز ہی عن خدا نباشند فقط سخن و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه بود فرمودہ کہ  
 و صحت انجاء نام بالفاظہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اختلاف است بعضی بر اند کہ حضرت را یقولن

علی مرتضیٰ علی بن ابی طالب و علیهم السلام از آنحضرت روایت کرده اند بعضی میگویند که قول امیر المومنین است  
 حجة الاسلام امام محمد غزالی این را از اخبار و آثار مشهوره اند با جمله از روی معنی اصل اصول طریقت است و همی  
 آن در کلام مجید و احادیث بسیار دارد و کتوله تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون و ایضا سیدیم آیتانی فی الافاق  
 و فی انفسکم و کتوله سبحانه اولم یفکر و فی انفسهم الایه و در حدیث قدسی حکایتی عن الله تعالی آمده با آدم عوف  
 انفسک توف ربک و قال علی الله علیه و سلم اعرفکم انفسکم و در اخبار و روایات که اوحی الله تعالی الی بعض  
 انبیاء که ایها الانسان انفسک فاکمل انفسک فی کل الاشیا کلها خلاصة منی آنکه دیگر علمای محققین نوشته اند هر  
 شتاختن نفس بجمع اوصاف او رسیدن بجهت معرفت حق معرفت رب است پس تا آنکه معرفت کند رب مقدر و مقدر  
 معرفت کند نفس تیرشکل و دشوار است بل مستعد و محال باشد دانستن که معرفت نفس چنانچه اقدام است  
 معرفت آن بحسب معنی لغوی و اصطلاحی چنانکه میگویند که فلان شیء نفس خود قائم است و از آن حقیقت  
 و ماهیت آن شیء است و دیگر آنکه اطلاق نفس بر روح و جان میکنند چنانچه در حدیث وارد است و آنکه  
 نفسی بیده اسی جان من و گاهی اطلاق بر دل میکنند چنانچه میگویند خط نفسی کنایه معنی بیداری و گاهی مراد  
 از نفس نفس ناطقه انسانی میباشد چنانچه در جوابه الاسرار منقول است که کبیل بن زیاد رضی الله عنه  
 از امیر المومنین علی بن ابی طالب و علیهم السلام سوال کرد قال باسیدی ارید ان تعرفنی نفسی فقال علی  
 رضی الله عنه ای نفس تریان اعرفک یا کبیل فقال کبیل بل سی لیس غیر نفس واحدة قال علی رضی الله عنه  
 بل سی اربعة نامیه و سبعة و ناطقه قدسیه و کاتبه الله الی آخره دوم معرفت آن باعتبار صفات نفس است  
 اول نفس اماره است که مایل است بطبیعت بدنی و آن امر است بالذات و الشهوة حسیه و جاذبه است  
 قلب را بجهت سفلیه و این نفس معدن شر و بدیع اخلاق ذمیمه است بقوله تعالی ان النفس الامار بالسوء  
 دوم نفس لوامع است که او منور شود و نور قلب بقدیر او چنانکه هرگاه از غفلت بگماهی متعلما شود و متعال  
 گردد و میان حجاب زیونیت بجهت خلقت خود را ملامت گیرد و توبه کند و رجوع کند بحضرت غفار اینهم است  
 که حق تعالی بدو قسم یاد کرده است قال لا اقیم بالانفس اللوامة سوم نفس ملهمه است چون از مقام لوامع اعلی ترقی  
 نماید بلکه گردد کتوله تعالی فاللهما فجورا و تقویها جابرا یعنی نفس ملهمه است که منور شود و نور قلوب متعلی گردد  
 از صفات ذمیمه و متعلی گردد با خلاق حمیده و ترقی کند معالیم قدس و مواظبت نماید بر طاعات و اطاعتان  
 بحضرت رفیع الدرجات تا مستحق خطاب رب لا رب اب گردد که با ایها النفس المطمئنة رحیمی الی ربک انیت

در حقیقت سوم قسم معرفت یا اعتبار ذات و حقیقت آنست که در چینی اهل تصوف نوشته اند که مراد از معرفت آنست  
 که هر کس که ذات و حقیقت خود را بصفت خودیت و احاطت بر جمیع اجزاء وجود خود بشناسد و هر جنود ملک  
 و شیطان و حقایق جهانی و روحانی در احاطت ذات خود مشاهده کند ذات مطلق را با جمیع اجزاء وجود موجود  
 روحانی و سمائی و مملکی و شیطان و حتی انسی بهمان نسبت بنید در عالم که هر چنانکه روح خربی و نفس خربی قلوب  
 خربی و عقل خربی را در تحت احاطت ذات خود مندرج می بنید روح و قلوب و قلوب عظم که عرش اعظم است و نفس  
 کلی را در تحت ذات واحد محاط و مجوی بنید و اگر نفس ناطقه اطلاق کند معنی آن بود که هر نفس خود را بصفت  
 عبودیت بشناسد پروردگار خود را بصفت ربوبیت بداند و هر نفس خود را بصفت ذلالت بنید خدا ای را  
 بصفت عزت مشاهده نماید فقط تعالی هذا القیاس اقوال عرفا در بیان آن سید پیشمار و اوست بعد حضرت  
 مولانا قدس سره فرمودند که نزد این بی هیچ معنی من معرفت نفس و فهم معرفت رب نیست که سالک بعد طی  
 منازل سلوک و تهذیب اخلاق و وصول به مقام فنا خود را خواهد شناخت که وجود من غیر وجود حق نیست و  
 افعال و صفات را که پیش ازین از راه غفلت بنمود نسبت میکردم فاعل آن افعال بوضوح آن صفات  
 حق است که بامنی صورت نمودار شده است این معرفت نفس خود معرفت رب است تا وقتیکه خود را عارف  
 میدانید باین معرفت فنا و ناقص است هرگاه بجال فنا خواهد رسید که آن را فنا الفنا میگویند یعنی علم افعال  
 خود را ندانند آنوقت از معرفت ربی بر بی خواهد نواخت و خود را بعلوم حق خواهد شناخت الا تم از فنا و علم افعال  
 فقط سخن در معنی خلق آدم علی صورت فرمودند که این حدیث از انجیلی و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه  
 روایت کرده اند و لفظ خلق الله آدم علی صورته طوله ستون ذراعاً فلما خلقه قال ذهب فلم علی و ملک  
 النور و نزع من الملائکه جلوس فاستمع ما تحمبونک فانما تحمیتک و تحمیت ذریک فذهب فقال السلام  
 علیکم فقالوا السلام علیک ورحمة الله وادوه جهنم الله و قال فکل من یدخل الجنة علی صورته آدم و دلوله  
 ستون ذراعاً فلم یزل الخلق یقیص بعده حتی الآن یسئو علیه اشکال و رجیدیت آنست که جمیع صوره  
 کسیت اگر الله است اطلاق صورت که از خواص جسم و جسمانیت است بر خدا لازم می آید و اگر ضمیر راجع  
 بآدم است فائده خبر متحقق نمیشود زیرا که پیش از خلق صورت آدم هیچ نبود پس خلق آدم بصورت آدم  
 چه معنی دارد چنانچه در کلام الهی وارد است خلقتک و لم تک شیئاً بر آبی و جمیع این اشکال اهل تاویل  
 دوم طریق اختیار کرده اند اول آنکه ضمیر صورت را عاید بآدم علیه السلام میکنند و برای بیان فائده خبر سبب

در روایت نقل میکنند که امام محمد بن ابی حمزه علیه السلام میگوید که میان امتان پیشین معروف شده بود  
 که هرگاه از کسی عصبانیت صادر میشد صورت او منجم میگردد و چنانچه در شهر علیه در زمان او و علیه السلام دامم سابقه  
 پس بعد از آنکه که در زمان محمد صلی الله علیه و سلم بودند زعم قاسدا ایشان چنان بود که هرگاه آدم علیه السلام  
 از عذاب عاصمی شده بود و بقوله تعالی بحضرت آدم علیه السلام بر سر او ناله بود و صورت او خلقت  
 اول نگشته بلکه او منجم گشته بود و نمونای آنست که جلایا بلبین و این سخن با یکدیگر میگفتند که از اینجا بود که آدم  
 را از بهشت بیرون کردند تا حضرت خضر صابوق بر او قول بستان و قیامی سدیشان انجیث فرمود و آن الله  
 خلق آدم علی صورتی یعنی خلقت ثانی را در دنیا بر صورت اول او کرد که در حقیقت بود پس ضمیر راجع تا آدم است  
 و قایده جنس و انصاری و صحت خلقت ثانی آدم علیه السلام مطابق صورت اول و صاحب جوابه الامرار  
 میگوید و جمعی دیگر آنست که میگویند صحابی پیش حضرت بنی صلی الله علیه و سلم بر سر خود غضب کرد و چنانچه بر سر او  
 او زد و در هنگام طمانجه دادن گفت لعنت بر صورتت یا حضرت بنی صلی الله علیه و سلم برای تنبیه و ترغیب  
 انجیث فرمود که آن الله خلق آدم علی صورتی یعنی بر صورت ضمیر راجع بطرف سبب انجیث باشد و جمعی دیگر  
 میگویند که هرگاه در پنجم صلی الله علیه و سلم از آن الله خلق آدم علی صورتی عقل و است که او را نیز در عالم گیر و میگویند  
 چنانکه در عالم صغیر این علم خلیفه است چنان که عالم کبیر این علم خلیفه است حضرت جل جلاله اولی است که با او بود و بقوله علیه السلام اول ما  
 خلق الله تعالی افضل و جمیع صفات در او تجلی کرد و او مظهر جمیع ذات و صفات شد پس چون جمیع صفات  
 مستخلف موصوف گشت و خلافت کبری او پیش بدو مقرر گشت حضرت بدو امر کرد که بنویس گفت چه  
 بنویسم گفت ما هو کاین من الازل الی الابد بیک طرفه العین اجناس کائنات را بنوشت و در آن نوشت  
 که بسم القلم عبارت از آنست چون عکس عقل اول در آدم خلایا افتاد جامع جمیع صفات کمال گردید پس  
 معنی حدیث چنین برآمد که پدید آمدن الله تعالی آدم ثانی را بر صورت آدم اول که مذکور شد فریق ثانی را بر این  
 اند که ضمیر علی صورت را حاکم میگویند و میگویند که در اخبار نبوی صلی الله علیه و سلم اخلاق صورت بر الله  
 وارد است حیث قال رایت ربی فی حسن صورت و رایت ربی علی صورتی شایب امر و جیده قطعه و رایت  
 ربی فی حسن صورتی فوضع کلمه بین کتفی فوجدت بر دواتین شادی فعلت علم الاولین و الاخرین و  
 غیر ذلک و بر تقدیریکه اطلاق صورت بر او جایز نباشد مجازا گفته اند آن الله خلق آدم علی صورتی خلق  
 مظهر جمیع صفاته اینهمه تا ویلات خواب اشکال مذکور از فریقین بود و نیز عرفا مایل کشف اینهمه نیست که



این احسن تقویم آینه صورت آن بی صورت است جل جلاله چو بار آمد ز خلوتخانه بیرون به همان  
 نقش درون بیرون برآمد پس عارف رامی باید که صورت را عین فی صورت انگاشته خود را دلیل  
 و خیر نداند نه نیز نگین سبب یار که حیران نهو چو به سبب رنگ مین او سبب کو نمودار و بختنا و تعصفا  
 قلب در میان صورت مشاهده حق خواهد شد برپایه دل را اگر توصیف کنی همچو آینه بی شک جمال دوست  
 به بینی معانی پاد او در دل من است و دل من بدست او است و چون آینه بدست من و من در آینه و در شکل  
 آینه از مشاهده صورت خود نزد وی مستفاد میگردد و لمعه و و هم از نور رباع و بعضی مسائل شریعت  
 که رای حضرت مولانا در آن بر دیگر علما ترجیح دارد از آنجه مسئله که است صلوٰه جنبانه بر چارپائی است حاش  
 اینست که اکثر محدثین با ششده شهر و بعضی معتقدین اموات خود را بنا بر صلوٰه جنبانه پیش حضرت مولانا  
 می آورند مولانا میفرمودند که تا میت را از بالای چارپائی بر فرش بویا و غیره فرو می آورند و بر آن نماز  
 بذات خود میخوانند و اگر کسی فرو نمی آورد دیگر حضار امر میکردند که نماز جنبانه بخوانند و خود شریک نمی شدند  
 را قلم آخر فرمودی سبب نگذاشتن نماز میت بر چارپائی پرسیدارشاد کردند که بدانست من در جواز نماز بدینست  
 تامل است و اگر میت قطعی است و وجه آن اینست که در متون و شروح کتب فقهی مینویسند که اگر شرط  
 نماز جنبانه وضع میت بر زمین است و لهذا بر مرکب جائز نیست علمای هندوستان چارپائی را حکم زمین  
 داده نماز بر چارپائی روا کرده اند و این قیاس علما خلاف کتاب است استقد ر جواب حضرت مولانا  
 شنیده را قلم آخرم تبسب این مسئله در کتب فقهی نمود مطابق ارشاد حضرت در شروح و متون یافت  
 استفتای در بن باب مرتب نموده پیش علمای لکهنو و رامپور و شاجهان آباد و مراد آباد و بریلی و غیره فرستاد  
 احدی جواب شافی و حجت شرعی که ازان جواز نماز بر چارپائی بکار آید ثابت کرده نوشت بلکه  
 اولویت داشتن میت بر زمین تسلیم کردند و ترک اولی را که است مستلزم است چون رواج هندوستان  
 یعنی نماز جنبانه بر چارپائی برخلاف کتب فقهی است لهذا بنا بر هدایت خاص عام نقل استفتا دهند کور  
 در ذیل مندرج میگردد استفتا اینست ما قولهم رضی الله عنهم و این مسئله که در صلوٰه جنبانه با اتفاق است  
 کلام جمیع شواهد از استنبودن میت بر وابه و بر مرکب و بریدی الناس و نیز شرط است نهادن میت  
 بر زمین چنانچه روایات مفصله ذیل بران دلالت میکنند در عالمگیری است شرط فی صلوٰه جنبانه  
 که ان المیت موضوعا علی الارض فان کان علی و اینه و ایدی الناس لم یجز الصلوٰه علی انتحار الارض حدیث ۱۲

فی نه الفائق ومن الشتر واطحور المیت ووضعه علی الارض وكونه امام المصلی فلما یصلح علی غائب ولا علی محول  
 علی الدابة ولا علی موضوع خلفه فی الغائب ولو صلی علی دابة او الایدی لا یجوز الصلوة علیه وعلیه الفتوی سنی  
 شرح المیتة المصلی ولا یجوز صلوة ابنا زه رکبانا اسی اذا کان القوم رکبانا و لم یست علی الارض او بالکسر شی  
 سحر الایمن قبل اذا کان وضع المیت علی مکان نجس یجوز الصلوة علیه لان کفنه یغیر حاله بینه و بین الارض  
 لانه لیس بالیس علی هو ملبوس فیکون حاله فی شأنه حاشیة الهایة الاصل فی المیت ان یوضع علی الارض  
 لکن توسعوا فی الجواز علی السیر فقط یعنی سیرا مجانا حکم زمین داده اند و مع الزموز آمده و ابنا زه بانقح و الکسر  
 سیریه کما قال ابن اندی فان لم یکن علیه میت فهو سیر و لغش و در صراح است که جنایه بانقح و الکسر تخته را  
 گویند که مرده را بروی بردارند و آنچه مرده بروی نباشد آنرا لغش و سیر خوانند و مروج در حریم شتر لغش و دیگر  
 دیار عرب نیز تخته سیر است الغرض از همه روایات واضح گردید که اصل در نماز جنایه نهادن میت بر زمین  
 است لکن شایع تخته سیر را بسبب قرب و اتصال آن بر زمین مجازا و توسعا حکم زمین داده اند و آید  
 و اعتناق رجال و دابة و مرکب و کشتی و درخت و غیره اشتباه مرتفعه عن الارض را حکم مرکب و اما مانند او  
 و عدم جواز نماز بر آن تصریح کرده اند پس قیاس چارپائی سیریه و حصیر و غیره غیر صحیح و قیاس مع الفارق  
 است چه فقهاء و در باب حلف و یمین تصریح فرموده اند که سیر در حکم زمین نیست فی الهایة و حلف لکلیس  
 علی الارض فحالیس علی سباط او حصیر لا یجنت لانه لا یسبی جالساً علی الارض نجاسة ما اذا حال بنیة وین  
 الباسا لا یجنت لانه لا یجنت حلف لکلیس علی الارض فحالیس علی سباط او حصیر و لا ینام علیها الغرض  
 فجعل فوقه فراشا اثر ینام علیها و لا یجلس علیها السیر فحالیس فونه سیراً لا یجنت و لو جعل علی الفراش فراشا  
 او علی سیر سباط او حصیر لا یجنت فی جامع الزموز من حلف لکلیس علی الارض او اسطخ او الدکان فحالیس  
 سباط او حصیر فوقه و لو حال منیای من الحالف و منیای اسی الارض لیس له ذی یلیسه حش کمن حلف لکلیس  
 علی هذا السیر فحالیس علی سباط او فراش فوقه فانه حش فقط الجواب اصل در نماز جنایه نیست که میت  
 بر زمین یا بر آنچه در حکم زمین است باشد و چارپائی و تخت و غیره مانند از زمین نباشد و در بودن میت بر زمین  
 پاک یا بوی یا غیره اصلاً امانت میت نیست ملک مضاف حکم شریعت و سیریه لغش و جنایه عرب که  
 تخته غیر مرتفع از زمین میباشد دیگر است و چارپائی مروج بنده دیگر لکن علمای ولایت پایه چارپائی  
 قبل از نماز در زمین کشیده می نهند تا میت قریب زمین باشد و مسلمانین هند و رگزار و نماند بر چارپائی

باشد بلا شبه ترک ولی و تسبیح و جواز کرده اند و میگویند زیرا که میت و حکم امام است و امام از قوم باشد نمیاید  
 بنا بر آن بر او بد و مرکب و ایدی الناس نماز چنان نیست حسب ايات مفصلة ذیل فی اثباتان الاصل المیت  
 ان یوضع علی الارض لیکن توسعوا فی الجواز علی السیرة و نحوه ۱۲ فی شرح نور الایضاح المشهور شریک باشد  
 و شرط فی صلوته اجتناب کون المیت موصوفا علی الارض لکونه کالامام من وجهان کان علی و آباء و ایدی الناس  
 لم یحجز الصلوة علی المختار الا من عذر فی الغائب ولو صلی علی میت علی الدابة او الایدی لا یحجز الصلوة علیه علیه السلام  
 و فی القصة شرط استقبال القبلة المصلی و شرع و تطهارة بدنهما و النیة و کون المیت علی الارض کما  
 فی المشهور علی دار السیرة و فی جامع الرموز و شرط صلوته اجتناب استقبال المصلی ضد المیت کما فی التقریرات  
 و شرع و تطهارة ثوبها و بدنهما و النیة کما فی الزاهدی و کونه علی الارض او الایدی قریبا منها کما فی محیط  
 و فی بحر الرق قیل اذا وضع المیت علی مکان نجس یحجز الصلوة علیه لان کفنه یصیر حائلا بینه و بین الارض  
 لانه لیس بلباس بل هو لبوس فیکون حائلا عن ابی سعید الانصاری قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 ان یتقوم الامام فوق شیء و الناس خلفه یعنی افضل منه رواه دارقطنی فی المحشی و اما آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله بر جای پائی ننشسته است بل بر تختی که ملحق بر زمین باشد چنانچه از اسفار الانبیاء منقول است انگاه  
 از موضع غسل برداشته بر روی تختی خوابانیدند بعد از ان پوشیدند و بموجب وصیت در اینجا گذاشته  
 میروند و نشاندند تا ملائک فجج فجج بر آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز کردند و بعد از ان افواج مسلمانان  
 درآمده بر یک عالمه بی آنکه کسی امامت کند تا آنکه از دند فقط این جواب فرمود است بمهور قاضی و مفتی  
 و علمای مقبرین را سپور مسئله جواز و عدم جواز اطهار و حدت وجود عند العوام درین مسئله نیز که  
 حضرت مولانا قدس سره الغریر بر راسی و دیگر علما ترجیح میدادند چنانچه در ابتدای حال در و مولانا  
 قدس سره در شهر کاشان مولوی ذوالفقار علی صاحب سبب مقبیه بویه باتفاق بعضی علمای فقهی محل  
 حکم تکفیر حضرت مولانا بعلت اطهار و حدت وجود نموشدند و استفتای او نیز خصوص مرتب شده به  
 شایعان آباد پیش مولانا شاه عبدالغفر صاحب قدس سره الغریر فرستادند و مولانا میفرمود  
 جواب استقنا متضمن تحقیق حدت وجود و عدم جواز اطهار ان عند العوام نموشدند بل لکل انیکه  
 چون مسئله توجیه قیوت است و عوام سزا بهی نمیشدند و مراد سوحاین نامشیده در انجام دین باشد میگویند  
 و ترک صوم و صلوته میباید پس در انظار آن انصاح باب اسکا و اباحت شرع و قیاس است و هر مسئله

که بحث و تکرار آن منجر بقضا و باشد در آن سکوت واجب است چنانچه در سبک جبر و قدر و متعارفات صحابه  
 بعد بکبر حدیث وارد است اذ اذکر القدر فاسکوا و اذکر اصحابی فاسکون الخ و نیز توخید سراسر است و افشای هر  
 حرام است جواب انجواب استفتای مذکور حضرت مولانا قدس سره العزیز در رساله کلمه الحق و  
 کاسره الاسنان عرف و ندان شکن نوشته اند بدینطور که جواب استفتا در سوال فان قلت نوشته  
 جواب انجواب میگویند قلت سبحان الله انتم اعلم الله فانه سبحانه اظهر التوحید بلا اله الا الله علی اهل  
 و هم اذکر کما هو المأذون لقوله تعالی حکایت من هم احیل الالهة الاموا احدا ان بذل الشی عجاب و لذ اقل لعم لا اله  
 الا الله بتمکین و ان الخ و لم یبال بذل الوهم ترجمه میگویم با کسیت خداست تعالی را یا شما و اما تردید یا بدیهه  
 شان امینست که خدای سبحان اظهار کرد توحید را بکل طبعه بر اهل زبان که عرب بودند و آنها دریافت کردند  
 انچه را و خداست از کلمه طبعه چنانچه خداست تعالی فهمیدن آنها حکایت میکند بقول خود که گفتند مشرکین آیا  
 گردانند محمد صلی الله علیه و سلم همه تبار از اله واحد این خبر عجیب است و بجای دیگر فرمودند که هرگاه گفته  
 از مشرکین لا اله الا الله کشتی میکنند و موجب سرکشی نبود مگر فهمیدن وحدت و عینیت از کلمه طبعه و اندیشه  
 نکرد خدا این و هم را یعنی عوام خوانند فهمید و گمراه خوانند شد فقط اذ قد بعثت جمیع الانبیاء علیهم السلام  
 بکلمه التوحید فقد اظهر سبحانه توحید باظهار المعجزات و استدلال علیه بالدلائل و ملائکة بالتهدیة  
 و احاق الفارق علی المتکذبا لقتل الانس و الباطنة فی الدنیا و اخلو و العذاب فی الآخرة ترجمه  
 و خدا اندیشه نافرمانی عوام نکرد زیرا که بر انگیزت جمیع انبیاء علیه السلام را بکلمه توحید و اظهار کرد کلمه توحید را  
 بتائیدات معجزات و استدلال آورد بر حقیقت توحید بدلائل خشنه و مشکون ساخت کتاب خود را تهیدید  
 معجزات و احاق غار بر منکرین بقتل و اسیری و اباحت عورات آنها در دنیا و اخلو و عذاب را در آخرت  
 پس معلوم شد که توحید از اسرار نیست بخلاف ما امرضیه یا لامساک عنه کالقدر و اصحاب رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم و غیره کما فانه لیس بثبوت التوحید فیکون قیاس التوحید علی القدر و غیره فی الامساک عنه قیاس  
 مع الفارق ترجمه بخلاف انچه امر کرده شده است در آن سکوت چنانکه سبک جبر و قدر و اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و غیر آن پس تحقیق نیست آن مسائل مثل توحید بر قیاس توحید جبر و قدر  
 و غیره در سکوت قیاس مع الفارق است و الصنا بطه فی معرفة السر الذي يجب کتمان او احواله فانه لا یلزم  
 او عدمها فاندی اقول لیرتوان کل اظهار بل ثاب علیه و الا لا یلزم اقامه البرهان فان اقامه البرهان لیس

الا الله فیهیم وعلیهم وکل منہا لیس الا لاظهار الحق واعلانہ لا لکتمانہ واختیایہ چہ ضابطہ وقاعدہ  
 کلیہ و موقوفہ شرعی کہ واجب است کتمان آن یا اعلان آن اقامت بران است یا عدم اقامت آن  
 پس حکمی کہ قائم کرده شد بران بران و دلیل حلال است اظهار آن بلیک ثواب می یابد اظهار کتبه  
 بران و اگر انجین نبودی اقامت بران لغو شدی در بر آنکه اقامت بران نیست مگر برای تعلیم و تفہیم و تعلیم  
 تفہیم نیست مگر برای اظهار حق و اشتہار آن نہ برای کتمان آن و اخفا فاما تعلیم علیہ الزان و کان لک و قفا  
 عیبا و اگر کہ بجرم افتادہ و مجیب کتمانہ فانظر ان لا اله الا الله منہا سو فہم علیہ الیہ ان ام لا فاعمل ترجمہ  
 و امر من کہ بران اقامت بران نباشد و یا شد ان امر از فہم سر بار بارک و نازک کہ دستور باشد فہم ان  
 البیتہ و ام است افتاء آن و واجب است کتمان آن پس نظر میکن کہ لا اله الا الله از کہ فہم است  
 ای اقامت کرده شد بران بران یا بدین مل کن در بیکہ اگر لا اله الا الله کہ دال بر توحید است افضل سر  
 میشود حکم تنکد و مذکور و اوقات خمسہ بر سر شہداء استنادہ بہ او از بلنگو بنداشندان لا اله الا الله و شائع  
 حکم نکرده است کہ انجین بران عربی و احب لاظهار است از بران و دیگر اظهار کنند و الا تمام کلام الله  
 زبان عربی نازل شد و تراجم آن بران فارسی و ہندی در شریعت رائج و شائع است و کلام طیبہ تشریح  
 کلام الله است و اقرار و اظهار آن واجب بل فرض عین و منشا ای اختلاف علمای و ترقیہ عین  
 کہ توحید را از کلام طیبہ نفی نہ اند سوال اگر کسی گوید کہ مدارج و انبیا بواجب مولانا کہ ترقیم یافته بر فہمیدن  
 وحدت وجود و عینیت اشیا یا خدای بجا از روی عبارتہ النص کلام طیبہ و تقدیر غیر الله بجای خیر  
 و اطلالان تقدیر موجود و بودہ است و در پیشنی مولانا برخلاف جمهور علما متفقہ و اندلس اتفاق علما بر تقدیر  
 موجود بجای خیر و کلام لا اله الا الله بمنزلہ اجماع است گردید و در حدیث شریف وارد است لا یجتمع اثنی  
 علی الضلالة و علیکم بالسوا الا اعظم معنی جمع نمیشود است من برگزیدی و لازم کہ نہ سوا الاعظم را یعنی عبادت  
 کثیر و جمهور علما را پس تقدیر مولانا بمقتایہ اجماع است برخلاف جمهور علما قابل اعتنا نیست کہ رفع توهم اعتراض  
 مذکور حضرت مولانا در کاسرہ افانسان نوشته اند لا بد للاجماع من امرین کون الامر مجمع علیہ امر اشعرا  
 و الثانی اتفاق اہل کل و العقد علیہ فی عصر واحد و از منہ متعارف و حقیر است برای اجماع است از  
 دو امر کی بودن مجمع علیہ امر شرعی و دوم اتفاق اہل محل عقد بران و زمان واحد یا از منہ متعارف و حقیر  
 اینست گمان اینی کہ تقدیر موجود بجای خیر بجمهور علما و اتفاق ہم علما بمنزلہ اجماع است نہ مولانا سیف



او یعنی و هم از تاویل مذکور تقدیر فرمود بعد آن اکابر آن عالم دیگر و استحسان کردند تاویل و تقدیر او را پس مقلد او  
 همچنین یک یا دو یکی مقلد شدند تا اینجا که توهم کردند که تاویل و تقدیر مذکور از مجموع علمیه است پیش این ای گردانیدن معنی  
 کلیه از ظاهر اول نشسته است که شکسته شد و السلام تاویل و توجیه و صرف از معنی ظاهر بسوی آنچه در بطرف  
 و هم آن و پناه بخدا از آنچه تاویل مسلمة مسئله که در آن فعل حضرت مولانا برخلاف اکثر علمای زمانه بوده است  
 که حضرت مولانا قدس سره بعد از ظهر و مغرب و عشاء بخیر و سلام فرض آنوقت برخاستی و باده ای سنت نموده که بعد  
 فرض در هر سه اوقات مذکوره دست مشغول میشدی و عبادت ستمره دیگر علمای اینست که بعد هر فرض دست برداشته  
 و عبادت میکنند و بعضی او را و معقبات نماز بخوانده سنت میکنند از راه آنهم سبب آن از مولانا قدس سره پرسیدند  
 که من مقتدی فعل رسول ام صلی الله علیه و سلم و عمل آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام هستم بود که بعد فرض فجر عصر  
 از طرف قیامه پشت گردانیده و در و بطرف حجره شریفه گرد می نشیند و دست برداشته و عبادت میکند و بعد سلام ظهر  
 و مغرب و عشاء اللهم انت السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام تا رکعت یا دو و اجمال و الا کرام گوینان  
 بر عت تمام برخاسته و دست مشغول شدی عرض کرده شد که آنچه در احادیث وارد است که بعد نماز سجده  
 و الحمد لله و الحمد للکری و سبب باری بخوانند و آیه الکرسی متصل بخوانند و بعضی احادیث ده بار سوره اخلاص و کلمه شهادت  
 و کلمه تحمید و غیره معقبات نماز آمده عمل بر آن نشاء و شد که فصل و بیان فرض و سنت با و عیبه و او را و نباید  
 هر چه خواندن باشد بعد سنت بخواند آنهم عقب نماز خواند شد چنانچه تفریح این معنی شیخ عبدالحی علیه الرحمه در ترجمه  
 مشکوٰۃ و سفر السعادت کرده اند در آن به بنید فقط چنانچه بنده حسب الارشاد و در سفر السعادت شیخ عبدالحی  
 محدث و بلوی رحمة الله علیه دیدم ارشاد آنحضرت مطابق احادیث صحیحہ یافته و در ضمن تنبیه اینقد تحقیق است  
 که چنانچه نقل کرده می آید هیچیک بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه  
 این اوجیه مذکوره و آیه الکرسی و معقبات و نیز آن و مراد بعد بیت الصل نماز نیست بی فصل که آن مجاز  
 بلکه مراد عدم فصل است بجز بیک عرف اشتغال بدان از خصل عرض و نیان و تشاغل بغير ذکر و عبادت  
 و اگر سبک کند و بحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر ندارد و پس بعد از نماز هر چه بوجه مذکوره بخواند عقب  
 اوست تا بانه اشتغال نیست باتباع از فرض موجب تفصل میان فرض و او کار مذکوره و عدم تعاقب  
 گرد و یا نه اینجا عمل نظر است و ظاهر آنست که نکرده و خصوصاً بر قول کسی که سنت سیدار و جمل سنت این فرض  
 و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام او ای فرض و در شرح ابراهیم تصریح کرده است

که آنچه در احادیث وارد شده است آن خواندن بعضی اوعیه و اذکار در ادبار صلوٰه قاضا نمیکند و محل آنها را  
 بفرصت ملک بودن آنها عقب سنت بی اشتغال با آنچه از نماز نیست کفایت میکند و آن را اختلاف است  
 علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام نیست متقبل بفرصت مسنون است  
 و وارویش و بروی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رسته که گفت ایستاده بروی که در یافته بود یا نه  
 رسول صلی الله علیه و سلم تکیه اولی با تا متصل بگذارد سنت را عرض دوش او را گرفت و بجنبانید گفت  
 بشین زیرا که بپاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود و نماز ایشان فضل پس آن حضرت صلی الله علیه  
 و سلم پسندید این سخن را از عمر رضی الله عنه گفتی مانی فضل که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عایشه  
 آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون سلام میداد نمی نشست مگر آنکه میگفت این ذکر را  
 اللهم است السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و از سجده نظام لازم نباید که همین که  
 فضل کند مقید را آنچه خوانده شود و روی این ذکر و این منافی قاضا ندارد و بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله  
 و حده لا شریک له آنحضرت حاصل ثابت نشده از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضل با ذکر که موافقت میکند  
 بر آن و مساجد و این اعصار مثل قراة آیه الکرسی و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که  
 لا باس است بخواندن او میان فرضیه و سنت و مختار آنست که فضل کند دیگری مختص بخواندن او را  
 و اذکار بعد از سنت و قول حلوانی لا باس و منافقا به بدان ندارد و بر آنکه مشهور در معنی این عبارت  
 اولویت خلافت اوست پس گویند گفته اولی آنست که بخواند و اگر بخواند لا باس به در خلاصه گفته که چون  
 سلام بدهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکره است او را مکث قاضا اولی که باید که بابت تطوع و طوع  
 نکند در مکان فرض ملک منحرف نشود بدست راست یا چپ یا پس تر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود  
 برای تطوع و در نماز که بعد از وی تطوع نیست مکره است که در مکان خود متقبل قبله نشسته مانده  
 برود یا برگشته مستقبل قوم نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت و لیکن فضل  
 رجوع بمنزل است و برای تطوع ذکر مذکور فی شرح ابن الجوامع لمعه سنوهم اندوخت رابع در تعاریف و  
 رضی الله عنه و مسائل طریقت سخن در تعینات الهیه و تنزلات سه بود و چند و برین باب  
 صوفیه کرام مثل قدوة الموحیدین شیخ اکبر محی الدین ابن علی العربی و شیخ محبوب الله آبادی و شیخ  
 مولانا عبد العلی محمد و غیر هم رحمهم الله شرح و بسط بسیار کرده اند خلاصه آن آنچه از محبت با برکت حضرت



سولانا قدس سره الغیر مستغنا و شریف قدر است که در حدیث شریف واقع شده است که ان الله حجاباً  
 من نور ظلمته یعنی ذات الله را حجاب است از نور و ظلمت مرا و از نور اوصاف جلالیه و صفات فعلیه و مراد  
 از ظلمت اوصاف جلالیه و صفات انفعالیه اند یعنی ذات او سبحانه بعالم لا تعین که عبارت است از  
 احدیت ذات مطلق که معنی و منزله است از جمیع صفات و لغوت و لا تعین است از تعینات و اعتبارات  
 و تمیزات حتی که از وجوب و امکان و قدم و حدود و تنزیه و تشبیه و همدۀ و کثرت و علم به بل نیز و آن  
 وجه و مطلق بالکمال ذاتی خود بخود محض است از عالم مستور است و برپوده غیب و آن ذات مقدس از تنزیه  
 غیب الغیب حجاب ظاهر میشود و نه برین مریسل و نه برینک مقرب چنانچه آیه کریمه و بالکان ایشان یکجمله  
 الا و حیاً اوسن و را حجاب از ان خبر میدهد و آن ذات جمیع کمالات را مقتضای کل یوم سو فی شان در  
 تعینات و سیوات غیر متناهی ظهور است و تجلی و ظهور ذات در مراتب تعینات برای انصاف او یکجا  
 اسامی خود است و از جمله مظاهر و محالی الهی شش مرتبه بدرک میشود و عرفا شده از آنجه دو مرتبه منسوب  
 بسوی حق گشته مرتبه الهیه سیم شده و سه مرتبه منسوب طرف خلق گشته مرتبه کونیه شهرت یافت و مرتبه  
 جامع میان خلق و خالق برزخ شده بحقیقت انسانی نامزد گردیده تفصیلش اینست مرتبه اولی نامش  
 که عبارت از احدیت ذات است و آن وجود محض و هستی ساده او سبحانه است که در غایت مرتبه استیلا  
 و استغناست یعنی حق تعالی مستقل است بالا جمال ذات خود را و حقیقت عالم را که آن متحد است با ذات  
 که صلاح است ظهور عالم را و در غیرتبه بکثر را راه نیست اصلاً نه اعتباراً نه حقیقتاً و این مرتبه را لا تعین و غیب  
 اول و عجمی نامند چه ذات که کمتر مخفی بود از غیب الغیب در ان مرتبه اولاً اراده ظهور کرده است و او سبحانه  
 در ان مرتبه فی حد ذاته قیدی و اضافی ندارد حتی که بقید اطلاق و تنزیه نیز مقید نمیتوان کرد بل در عین تنزیه  
 مشبه است و در عین تشبیه منزله و آن ذات واجب الوجود و در غیرتبه نه کلی است نه جزئی و نه مطلق و نه  
 مقید و نه عام و نه خاص و در مقام او را نه صفت است نه نام نه نشان نه زمان نه مکان و اصناف صفات  
 سلبی همچو امیر کلله شی و هو اسیع الیه و غیره لم یلد و لم یکن له کفوا احد و هو دیرک و لا یدرک الایصار  
 و هو نظم و لا یطعم و یحیی و یصلوات بیچون و یحییون و بی شبه و بی نمون و بودنش بزرگ  
 و بی کیفت و نبودنش مصداق جوهر و عرض و نبودنش محدود و متصور بهین مرتبه است و این مرتبه را عالم نامند  
 و لا تعین و غیب الغیب و غیب اول و کمتر مخفی نمی و عین الحیات می نامند بل آن ذات بالاستقلال

موجود است و خارج محتاج بوجود عالم نیست و در مرتبه ارفع از تفصیل بجایز است از حدیث تشریفشان اندک و کمال  
 معنویه حکایت از همین مرتبه است و در مرتبه موسی و فرعون و مساز و احمد و جبریل و هزاران دیگر گاه سالک است  
 هستی موسوم خود طی کرده با تمیز مقام میرسد از خود و از غیر خود نامی و نشانی نیابد کما قال المولوی المعنوی قدس سره  
 چون به بیستی کسی کان و گشتی به موسی و فرعون دارند آشتی و هر شبه ثانی لا سهوت و آن  
 عبارت است از تعیین ثانی وحدت ذاتی یعنی ذات مطلق بر ویت غیر زائد بر خود نگاه کرده خود را به وجود  
 با کمال حسن و جمال و نهایت غفلت و جلال مشقت باصفا صفاست و جمیع جمله حقائق و شئون الیه  
 کونی که در مرتبه اول مندرج بودند یافت و خود را لائق ظهور آن دید و بقیه صفات علمی و محبت ذاتی از غیر طاعت  
 تا مرتبه ششم من الا نزل الی الابد انچه تفصیلا ظهور شدنی است و در مرتبه با بالا خود را دید یعنی اعلم اجمالی سه صفت  
 خود کرد و با توجه که متمیز شود به اسمی از دیگر مثلاً سمیع میگرد و از قدر و قدر از حکیم پس باصفا صفاست بر از  
 حیوت و علم و سمیع و بصیر و قدرت و اراده و کلام در خود مشاهده نمود و لا یدر الج کل فی الذات کما تفصیل  
 و کما الشجرة فی النواة و درین مرتبه نیز اراده ظهور و کثرت فی الاعتبار و تعیین علمی هیچ افزونی بر مرتبه اولی نشد و  
 نام و نشان و لوح و قلم و عرش و کرسی و عقل و روح و ملک و فلک و سمیع ظهور نگرفته و اندک غنی علی العالمین  
 حکایت از همین مرتبه است و چون در مرتبه لایق ذات را قابلیت تجرد از جمیع صفات و اعتبار حاصل بود  
 پس باعتبار تجرد از ان همه مرتبه احدیت تیر نامند و باین حیثیت مصداق از لیت و اولیت و باطنیت است  
 مرتبه ثانی که جبروت ایمرتبه شود علمی ذات است و خود را بجمیع تفاضیل شیوایی و امتیاز بعضیها عن بعضی  
 به چند ذات مطلق بشود اجمالی که کمال ذاتی اوست از تفصیل عالم مستغنی بود و لیک عشق ذاتی تقاضای  
 ایمن نمود و چنانکه شد و علم اجسامی بحال خود جلوه گر گشت و چنانچه  
 علمی تفصیلی را که در مرتبه احدیت ستمک بود جلوه باید داد و بنابراین محبوب ازل باعتبار قابلیت انصاف  
 بجمیع صفات و اعتبارات بصفت واحدیت تجلی نمود پس در مرتبه تجلی ممکنات یا ثبوت علمی پیدا گردید  
 لهذا آن حقائق اعیان ثانیه ناعم یافتند و این علم را اجمالی تفصیل  
 ممکنات کونی خلاف عالم است که الله تعالی این عالم را مطابق آن  
 عالم خارج پدید آورد پس هر یک ممکن و غیر ممکن و اجب از ممکن تمیز گشت چه ذات باعتبار انصاف  
 باصفا کمالیه واجب و معبود است و همان ذات باعتبار انصاف باصفا کونی ممکنه و عالم است و کما

تعیین اول که در مرتبه احدیت جمیع اوصاف الهیه و کونیه بود و جمیع اسماء و صفات الهیه و کونیه در تعین اول  
واحد بود و اصلاً تکثر راه نداشت اندک تعین اول را با احدیت محققه و تعین ثانی را با واحدیت تعبیه میکنند اما این  
بر دو مرتبه تعین اول و ثانی مرتبه الهیاند و با تحت این دو مرتبه مراتب ممکنه کونیه هستند یعنی مانند که تقدیم و تأخیر  
این بر سه مرتبه نفسی و عقلی است نه زمانی و حقیقی همه ذات بی قید صفات که تحت نفسی در مرتبه اول است و بعلم اجمالی  
صفات و تجلیات در مرتبه دوم و بعلم تفصیلی آنها در مرتبه سوم مرتبه رابع عالم ارواح و غیره ظهورات  
موجوده و در خارج بصفت شئون متعارفه و روح وجود مجرد است از مواد و اعراض اجسام اندک الوان و اشکال و  
قابل ادراک خود و اغیار خود است و قابل اشارت بحسب نسبت به چند اعیان موجودات در صورت علمی  
نشیو و تقصیری مشهور حضرت حق بودند لیکن غلبه عشق بر انقدر که کفایت ترقی ظهور و افروزی امتیاز خواست  
و ثبوت حکم غیرت را گو اعتباری باشد تقاضا نمود بمقتضای آن نورانی تجلی ثالث به امر که مطابق تقصیر  
مرتبه واحدیت بود و خارجی که الطیف موجودات خارجیت تزلزل کرد و عالم ارواح نام یافت مرتبه چهارم  
عالم مثال و غیره ظهورات تحتی و خارج بصورت اشکال لطیفه مختلفه غیر قابل مرافقت و معرفت و التیام با  
چون تجلیات روحانیه کمال لطافت بطون و صفائی داشت غلبه عشق ظهور زیاده تر خواست بنابراین  
اندر کثافت بران لطافت افزوده خود را بصورت شالیه جلوه ظهور داد و این عالم بسبب لطافت خود شتافته  
بعالم ارواح است و بحسب تمتد بودن مثل امتداد اجسام مشابیه بعالم شهادت است پس این عالم بر پنج  
میان ارواح و شهادت و مثال و نسبت یکی مثال تقید که در خواب و تخیل نمودار میشود و آن گاهی  
صواب باشد و گاهی خطا و این را خیال میگویند و دو هم مثال مطلق که در آن خطا را راه نیست و  
آنرا عالم مثالی و خیال منفصل و فلک احیات و عالم برنج می نامند و عالم ارواح و مثال را جمیع کوه عالم ملکوت  
میگویند مرتبه سادس عالم حسن شهادت و انجمرتبه ظهورات او سبحانه است خود را در خارج بصورت اجسام  
و احرام و حوائج و اعراض چون عشق ازلی در تقاضای ظهور حسن و جمال است نغمه دل بن فرید را احاطه  
که در عالم مثال بسبب لطافت باقی مانده بود و نیز گوارا ساخته ظهور المکل را که فریدی بران مقصور نباشد  
درخواست نمود و بنابر آن نور قدم تجلی خاص خود را بصورت محسوسات تجلی گردانید و بدو تجلی یکی بصورت  
طالع که منظر عرش و کرسی و انظار سبعة و ما فیها گردید و دوم بیست عناصر که منظر آب آتش و خاک و باد  
و مائیکب مشتمل از حیوانات و نباتات و معدنیات بطور رسید به تقسیم مرتبه عالم انسان و آن ظهورات

هر خود را در یک منظر تمام که شامل است مرتبه مراتب ستمه سابقه را یعنی چون محبوب ازل حسن و جمال خود را  
 در مرتبه بیکو به جدا گانه مشاهده نمود کمال عشق خواست که بکلی تجلیات گوناگون و تعینات بود قلمون در یک  
 تماشا کند بنابر آن تجلی سادس بصورت انسان ظاهر گردید و این انسان منظر سیست جامع مرتبه مظهر را  
 چه مرتبه باهوت و تعین اول در باهوت و تعین ثانی مندرج گشته است باهوت نام یافته و عالم باهوت با حلقه  
 مراتب الهیه در صورت مندرج شده عالم ارواح و امثال نام یافته و عالم ارواح و امثال جمیع گردیده  
 عالم ملکوت نام یافته و هر چه در ملکوت است در مرتبه ششم ظهور کرده و عالم حسن و شهادت نام یافته بود و  
 و عالم حسن و شهادت مع ما فیها من المراتب در مرتبه هفتم گشته عالم انکس و عالم صغیر نام یافت پس آدم  
 جامع آمد همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان کامل که مظهر است بخلاف الله متصرف است در همه عوالم  
 و فیض حق تعالی غیر سید هیچ چیز از اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل خلاصه اینکه حضرت حق تعالی  
 بحکم ان الله خلق آدم علی صورته با تصور تخیلی گشته حسن خود را بجمیع تجلیات ذاتی و صفاتی و اسماء  
 و افعالی و انفعالی بطریق اجمال مشاهده میفرماید یا پس با کمال عنایت به خود تماشا و خود تماشا  
 در تشریف و پوشش گشت آفتاب به فهم کن و الله عالم بالصواب به آزانجا که مرتبه باهوت و وحدت محض  
 و اطلاق صرف است بران اطلاق تجلی و تعین روانداشته اند و آغاز مراتب از باهوت نموده عالم  
 انسان به تشریفات ستمه نام زد میکنند فقط مسئله متحد و امثال باید دانست که نزد صوفیه کرام قدس است  
 دو مسئله محالیت او نام و اختیاریات عند العوام است اول مسئله وحده وجود که از فضل الهی نسبت  
 مولانا تحقیق و اعتدال کمال یعنی در صدر کتاب گردید و دوم مسئله متحد و امثال آنهم نزد علما و عقلا نظر  
 و تحلیل تجرید است و حضرت مولانا آنرا از روی عقل و نقل ثابت کرده بحیرتیه بنموده رسانیده اند اگر چه شیخ  
 اکبر رومی الله عنه و رفیق شعبی و ربیان آن نوشته اند که عالم عبارت است از احوال مجتمع در عین  
 واحد که حقیقت هستی است و آن متبیل و متحد میگردد و مع الانقاس و الاناث در هر آنی عالمی میزد  
 و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم از بیغنی غافلند فقط لیکن حضرت مولانا برای تفهیم این مسئله  
 اول یک مقدمه عقلی در چند المثل نوشته بعد تمهید آن آیات کلام الله را که وال بر متحد و امثال است بطریق  
 کرده اند مقدمه مبرمه اینست که دوام وجود و قسم است چنانکه دوام عدم بر دوام است اولن دوام  
 و دوام دوام صافی پس و اجم حقیقی برای وجود علما و عینا نسخه در تشریف او سبحانه است این مقدمه اولها

ازلی و ابدی است سلب وجود یعنی پذیرد چنانکه دوام حقیقی برای عدم علمایا و عینا منحصر و متمنع و محال محض است  
 که هرگز وجود یعنی پذیرد پس باقی ماند برای تشبیه مگر اضافی از هر دو قسم وجود و عدم پس دوام اضافی برای وجود  
 در تشبیه که عبارت است از بقای تشبیه از ابتدای حدوث حسی تا فنا حسی و دوام اضافی برای عدم  
 در تشبیه عبارت است از فنا حسی آن تشبیه بعد الوجود الی الابد و الی بنفیسون از کلام الهی سیکه آیه  
 کل شیء نالک الا وجهه یعنی هر شیء بالفعل نالک و معدوم است مگر وجه جدا درین آیت بیان تجدد  
 مثلی آنی است و تشبیه وجه دلالت اینست که جمله اسمیه برای دوام ثبوت مضمون میشود و شیء بمفنی  
 موجود است و نالک عبارت است از عدم بعد الوجود پس مضمون کل شیء نالک دوام عدم الوجود  
 مطلقا من التشبیه دوام عدم الوجود مطلقا کذبیه پس ضرورت اینست که تاویل کرده شود قول خدا  
 سبحانه با وجود بقای بلاغت آن از دوام ثبوت مضمون آن تاریخ گردد بطرف حدوث و کلام تنقید  
 پس تاویل اینست مگر اینکه گفته شود که معنی آیه که بهیست که هر موجود از تشبیهات موجودات معدوم است  
 دایما یعنی در آنی وجود حادث میشود و در آن دیگر معدوم میگردد و همچنین در آن ثالث موجود دیگر و دو  
 در آن رابع معدوم میشود چنانکه در برگهای شجارتان و بهار آفتا تا طاری میشود لیکن بنفیس  
 تزان و بهار را در یکسال می پندارد و این غلطی قوت و اهمه است که سرعت انتقال وجود و عدم را  
 نفی میدهد مگر این استمراریت و چنانکه در حرکت شعله جواله دایره مستقر می پندارد و دیگر آیت و ال برین تجدد  
 قوله تعالی است کل من علیها فان و یبقی وجهه ربک ذو الجلال الاکرام معنا و کل من علیها الذی  
 یتوهم بقاوه فان ایدکما عرفت سابقا پس معلوم شد هرگز که بر زمین است از آن حدوث حسی تا  
 آن فنا حسی حدوث حسی نیست مگر وهمی و بهرین است مراد از تجدد آنی و قیاس کن بران قوله تعالی  
 انک میت و انهم لمیتون انهم دلالت میکند بر تجدد و امثال یعنی خداوند سبحانه باحبیب خود میفرماید  
 که حیات تو و حیات دیگران از تو که حسی تا موت حسی نیست مگر وهمی یعنی و هم انتقال وجود و عدم  
 عدم را در هر یک آن تمیز نمیکند و حیات مستقر می پندارد و حال این حیات اینست که موت تعبیر کبریم  
 حال استقصیون قوله تعالی است بل هم فی بس من خلق جدید یعنی مخلوق در هر آن در لباس دیگر است  
 و از آن جهت که در مشاهد عرفا وجود واحد حق مثل ریاست سحر و طیران عدم وجود و تشبیه مثل امواج  
 در ریاست که آمد و رفت آن دریافت نمیشود و وجود آب و یک حال مستمر میباشد و همین مطلق قول

شیخ اگر بود قدس سره که عالم اعراض مجتمع در عین احداست و همچنین قوله تعالی و هو یبصر و یبصرون و یبصرون  
 به جز از انانیت و باز اعاده میکند آن را در عدم در هر آن دو اما و سر در تجانی نیست که اصوات صفات الهی متغیرو  
 و متقابل اند مقتضای بلایست که بظهور آید پس در یک آن ظهور مقتضای اسمی شد و در آن دیگر ظهور مقتضای  
 ضد آن مثلاً هرگاه مقتضای تجلی کرد باسم محی در یک آن تمام عالم زنده و حی گردید و آنرا و هرگاه تجلی کرد باسم  
 ممیت فنا پذیر شد تمام عالم چنانکه در اصل بود اگر کسی گوید چرا نباشد اعاده اول و تکرار آن چنانکه بنوعی متقابل  
 تسامخ اند و آنرا آنگون میگویند گویم که صوفیه کرام تسامخ مذکور باطل میدانند برای لزوم دو چیز خلافت عقل  
 و نقل اول اعاده معدوم محض که متعین است و برای همین نکته در کلام کل ناکب بجهله اسمیه واقع تا دلالت کند  
 بر دوام معدومیت کلی و الا سبک میفرمود و دوم لزوم عجز و تقصیر خداوند سبحان از خلق جدید که حد و سوت  
 است حال آنکه او تعالی خود واسع علیم میفرماید و دلیل صوفیه برین مدعا آنست که میبایست چنانچه در سوره فاطر  
 واقع است ایها الناس اتقوا الله و الله و هو الغنی الحمید و ان یثابکم و یات بخلق جدید و یا  
 ذلک علی الله یغیر تدرجیه گوئیم به محتاج اندکی طرف او را مذکی سبب بر داسب خوبون سران اگر چه  
 تمکولجا و س او را س یک تنی خلقت او را به اندر شکل نہیں فقط عجز و برین گوید که وجود مطلق  
 که حقیقت سبحان تعالی و اریافت کلی است یجزئی چون حضرت مولانا قدس سره وجود مطلق را حقیقت او را  
 قرار داده اند برین سبکه اعتراضات چند از متفولیان دار و همیشه جواب آن شبهات در کاسره الاسمان  
 نوشته اند اول اینکه هرگاه واجب الوجود حقیقت او تعالی شد و محیی واجب شئی ثبت له الوجود است  
 یعنی بر نیست که ثابت است برای او و وجوب پس لازم می آید ترکیب او تعالی از شئی و وجوب آن ترکیب  
 خالی نیست از حاجت پس وجود مذکور واجب مانند ملک ممکن شد و جواب این اعتراض فرموده اند که وجود  
 مقابل و تقیض عدم است مرکب نیست بلکه بسیط محض است و تقیض است با مبادات صفات  
 از حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ازین انصاف بساطت او را نل نمیشود و بر این که از حیات  
 بر وجود آن نیستند مثلاً و قتیکه از حیات بر وجود مترتب شد گفته شد و ارحی و هرگاه اثر انکشاف مترتب  
 علیم نام یافت و علی هذا القیاس صفت و وجوب را که نیست بر وجود بلکه عین است و تقیید بدین صفت  
 در تعبیر است نه در معنی پس لازم نباید اعتراض ترکیب دوم اینکه وجود مطلق هرگاه که حقیقت سبحانه شد  
 لازم می آید که در خارج موجود نباشد زیرا که مطلق کلی طبعی است و از مقولات ثانیه که وجود آن در خارج نیست

بل حرف در زبان است و جواب این اعتراف حضرت مولانا نوشته اند که در وجود عقلا سه اعتبار متصور است  
 لا بشرطی و بشرطی و بشرط لاشی یعنی یکی اعتبار وجود است مع قطع النظر عن اعتبار اخلای و وجود بدین اعتبار  
 واجب بسیط است و موجودی اخلای و متصف بصفات متفاده و این وجود را نه کل توان گفت والا کسب  
 لازم می آید و نه جز توان گفت زیرا که جز بدن کل یافته نمیشود و نه کلی توان گفت زیرا که کلی مجر می باشد  
 برای افراد خودش و نه جزئی توان گفت زیرا که جزئی مرکب میشود از کلی و تشخص اگر چه تعریف جزئی صادق است  
 باعتبار اینکه مفهومیت که متعین است فرض صدق آن بر کثیرین و ثانی اعتبار وجود است مع اخلای و بدین  
 اعتبار وجود مرکب است از موجود و غیر موجود و مرکب زمین هر دو غیر موجود باشد چنانکه مرکب مستقل و غیر  
 غیر مستقل میشود پس کسانیکه کلی طبعی و از مقولات ثانیه میگویند مثل محب الله الابدی این اعتبار است  
 مع اخلای و ازین موجدین را هیچ نقصان نیست اگر موجود نباشد در خارج و باین اعتبار او را کل و جز و کثیر  
 میتوان گفت سوم اعتبار لا بشرطی است یعنی سحاط وجود او تعالی مع عدم اخلای و لا مصداق نه فی الواقع  
 خلاصه کلام اینکه وجود لا بشرطی معقول اول است در واجب معقول ثانی است و ممکن پس لازم  
 نیاید بودن آن کلی طبعی و نه مختص در هیچ شی ازین تحقیقات حل شد اعترافی که حضرت قطب العالم بنده  
 عبد القدوس گنگوپی قدس سره الغیر در شرح عوارف نوشته اند و مولانا کریم الدین خلف امجد  
 آنحضرت در لطائف قدوسی نقل کرده اند بدین عبارت حضرت قطب العالم فرموده اند که اعتقاد کلیت  
 واجب الوجود چنانکه منطقی و کتب خود را مینویسند نزد موجدین کفر است زیرا که اگر واجب الوجود کلی باشد  
 ذات او تعالی جزئی آن کلی خواهد بود و جزئی مرکب میباشد از کلی و تشخص و تجویز ترکیب در ذات او تعالی  
 که مستلزم امکان باشد کفر است و انضا لوکان الواجب الوجود کلیا و الکلی عندهم بالامتنع بنفس تصور  
 مفهوم عن وقوع الشکرته فیه فیلزم ان یکون لهذا المفهوم خبیات فی الذین و لکن اشتراک فی المفهوم  
 فاذا صدق مفهوم هذا الکلی علیها یلزم ان یکون تلك الخبیات موجودا از لا و لا بد کذا ذات الله تعالی  
 لان الوجود لما کان متعقنی ذات الواجب لا ینفک عنه از لا و لا بد و هذا کفر انتمی پس خلاصه تحقیق پیرایه  
 که واجب الوجود نه کلی منطقی است نه جزئی آن اعتراف سوم که برین عقیده وارد میشد اینست زعم موجدین  
 اینست که وجود مختص است و نه واجب و ممکن عبارت است از همان ذات واجب باعتبار تشخص همراه آن  
 و وجود واجب شفاک نمیشود و گاهی پس انسان و فقی که بمجر و خاک شد معدوم محض گردید برای انتفاع

وجود و تشخص معانی لازم آمد سلب وجود از ذات واجب در جواب این اعتراض حضرت مولانا نوشته اند  
 که در صورت مرگ و فنا می نیست نه انفکاک وجود است و نه انعدام مطلق تشخص بلکه انتقال خصوصیت و  
 بریت تشخص است فقط مثلاً از یک مخلوق شد از آب جهنده منی که نطفه است این نطفه در رحم مادر مسمی شد  
 ابعاده پس جنف پس عظام پس بالجمیع پس بعد ازین همان نطفه صبی شد پس جوان شد پس شیخ شد پس  
 شد پس خاک زخم شد و در تصور ث فکر کن بنظر انصاف که وجود نطفه در هر انقلاب باقی و موجود است  
 هرگز معدوم نمیگردد بلکه چندین تغییر و تبدیل بر وجود همان نطفه واقع شده و در هر یک انقلاب تشخص و  
 تعیین نیز همراه ماند خصوصیت تشخص البته متبدل و متغیر گشته از ان انفکاک وجود لازم نمی آید و همین وجود  
 باعتبار عروج و نزول تا وجود مطلق می رسد مثلاً نطفه زید بود و در صلب پدرش و پدرش در صلب پدر خود و  
 جدش در صلب پدر خود تا حضرت آدم علیه السلام و آدم علیه السلام فی علم الله بل الی الازل پس ظاهر شد  
 که وجود مع قطع النظر عن التشخص مطلقاً غیر منقطع است از نفس وجود و زوال و انفکاک دارد نشده است بلکه  
 تشخص که قائم است با وجود والات می کند بر این معنی که ماده جمیع ممکنات وجود بسیط است نه چیزی دیگر و له سبحانه  
 خالق کل شیء وجه والات اینست که هر منصور نیست وجود آن بدون تعدد و تکرار و تبااین مقابلات ثلثه نیست  
 خالق کل شیء الله تعالی کل شیء تعدد و تکرار بنفسه فی نفسه فی الاعتبار دون نفس الامر و مطابق آنست  
 قول خدای سبحان حکایت عن اخیلی علیه السلام انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وانا  
 من المشرکین ترجمه ای متوجه شدم من بطرف خالق که اعتبار کرده است سموات وارض را در حال تکیه  
 مائل به تم از باطل بسوی حق مرا از باطل توهم وجود اشیا و نفس الامر و مرا از حق بنموداری آن را اعتبار  
 است فقط سخن و تحقیق چارپیر و چهارپایان و ده خانواد و ده ارشاد شد که به قول مشهور چهارپایان و ده  
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم اهل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰه والسلام دوم حضرت  
 امام حسن علیه السلام سوم حضرت امام حسین علیه الصلوٰه والسلام چهارم حضرت اویس قرنی علی نبینا و  
 علیه الصلوٰه والسلام و چارپیر که بواسطه حضرت امیر علیه السلام مشهور اند اول حضرت امام حسن دوم  
 حضرت امام حسین علیهما السلام سوم حضرت خواجه حسن بصری رحمه الله علیه چهارم حضرت کبیر بن زیاد  
 رضی الله عنه و چهارپایان و ده خانواد و ده مشهورند حضرت خواجه حسن بصری رحمه الله علیه بدین ترتیب که  
 خواجه حسن بصری رحمه الله علیه را دو خلیفه بودند یکی شیخ حبیب عجم





هدایت الهی حضرت قزوینی شیخ محمد غوث و آذری بشاه علیه الدین بحرانی و آذری بشیخ بایزید میرزندی و آذری به شیخ  
 فرید ابن شیخ را چو صدیقی متوطن چنده عنوان الله علیه اسمعین خانوادہ سوم نقش بندہ بہ تبرک بواسطہ بایزید  
 بسطامی حضرت صدیق اکبر میرسد بدین ترتیب از بایزید بسطامی ابو الحسن شرقانی و آذری به ابوعلی خاقد  
 و آذری بخواجه یوسف سہانی و آذری بخواجه عبدالخالق عجب دانی و آذری بخواجه عارف ریکوکی و آذری  
 به محمود اخیر فغوی و آذری به بابا محمد نسائی و آذری بسید کلال و آذری بخواجه بہار الدین نقش بندہ و آذری  
 بہا یعقوب چرخ و آذری بخواجه محمد احرار و آذری بخواجه محمد زائد و آذری بخواجه درویش محمد و آذری  
 بخواجه ملکلی و آذری بخواجه محمد باقی و آذری به شیخ احمد کابلی فاروقی دیگر بہہ سلاسل توسط حضرت  
 امیر المومنین علی ابن ابیطالب با حضرت صلی الله علیه وسلم میرسد الالبواسطہ حضرت اویس قرنی رحمتہ  
 علیہ نیز یک سلسلہ حضرت نبوی رسیدہ است بدین ترتیب از حضرت اویس قرنی بموسی ابن زید رشتی  
 و آذری بابا اسمعیل بن ادریس بن شاکر حضرت امام اعظم رحمۃ الله علیہ و آذری بشفیق بلخی و آذری بہام  
 ابی یوسف شاکر حضرت امام اعظم رحمۃ الله علیہ و آذری بہ ابوعلی ابن خرم و آذری بہ بشیر ابن حارث  
 سانی و آذری بہ امام احمد بن محمد بن شاکر و امام شافعی و سلسلہ حضرت کبیر بن زیاد رضی الله عنہ و  
 مشہور نیست در کتاب مذکور میشود کہ بہ دیار چین سلسلہ کبیر بن زیاد رائج است فقط سخن در معنی  
 حدیث کاوال فقران کیونکہ کفر ابو ذر فرمود کہ معنی ظاہر نیست کہ فرمود بنی صلی الله علیہ وسلم  
 کہ افلاس و ناداری کہ فقر اضطراری است قریب است کہ بکفر اضطراری در حالت اضطرار اگر کہ بگوید  
 از رحمت خدا و شکایت رزاق از بنی صبری از زبان براید موجب کفران نعمت و ناشکری عنایت  
 رزاق کہ چندین سال یافتہ میگردد پس کفر بمعنی کفران نعمت باشد و تر و صوفیہ کرام فقر بمعنی فنا و  
 بچوہی است و کفر بمعنی تر است یعنی چون سالک از سستی خود فانی و مضطرب گردد و سستی جمیع موجودات  
 از نظرش ناپدید شود و در بہ محالی و مظاہر کلمات تالو فتم و جہا اشد بخیر شود حقیقی منظور نظر او نباشد  
 و در بہ نظر ظاہر را بندہ و غیر اصلا بودی و وجودی نداند پس بچو فقر و فنا موجب سستی موصوم موجودات  
 گردد و این کفر محمود است نہ مذموم فقط سخن در معنی فنا و بقا کہ اعلی مقامات فقر است پو  
 ارشاد شد کہ قناریہ قسم است اول قنای الافعال دوم قنای الصفات سوم قنای الذات فنا  
 فی الافعال عبارت از خارج شدن سالک است از انجلیتار خود و از اختیار جمیع عالم یعنی حرکاتی

سکناتی و افعالی که پیش ازین بخود و دیگران نسبت میکرد و از خود و از دیگران میدانست همه را بحق نسبت  
 و فاعل آن همه حق را داند و خود را آله حق بندارد چنانکه فی بدست نالی **ه** فی که هر دم نمیزداری کند و فی این  
 از دم نالی کند و فاعل صفات عبارت است از دانستن سالک با جمیع صفات خود را و صفات دیگران  
 را صفات حق یعنی بر صفتی از صفات خود و صفات دیگران که حکم و آلاء است و شئیت و سمیع و بصر و کلام باشند  
 چنانکه پیش ازین بخود و دیگران نسبت میکرد و از آن خود و از آن دیگران میدانست همه را بحق نسبت  
 و صفات حق داند اصلاً بخود و دیگران نسبت نکند که شئیت فعل و صفت بخود و غیره شرک است نیز و صوفیه  
 کرام و مجتهدان و یونس اکثر هم با گفته الا و هم شرک کون اکثر می بینند نیز نسبتی این شرک حق هستند و فاعل آن  
 عبارت است از دیدن و دانستن سالک ذات خود و تمام عالم را ذات حق یعنی پیش از آن چنانکه  
 میدانست که من منم و عالم عالم است و در مقام فنا فی الذات خواهد دانست بایقین که من منم و عالم جزو دیگر  
 نیست صرف ذات واحد حق است که او تعالی از مرتبه اطلاق نزول فرموده بدین صورت و اشکال شایسته  
 ظاهر شده است و عبادوست و غیر او نیست بعد فنا فی الذات اگر سالک را علم و شعور بقضای خود باقیست  
 فتناسی ناقص است و اگر حالت فنا الفنا نصیب شد یعنی آنچنان بی خود گردید که شعور بقضای خود هم نماند  
 فتناسی کامل است و به همین مرتبه اشارت رفته است اذ اتهم الفقر فموا الله اللهم ارقتنا و اسائر الطالبین  
 سخن درین بود که معنی وصول الی الله چیست ارشاد شد که اهل معنی گفته اند **ه** تو مباحث صلوات  
 کمال نیست و پس به رو و رگم شود وصال نیست و پس به مراد از کلمه تو مباحث همین فتناسی کامل است  
 و آن از کم شدن علم سالک و تبدیل نسبت حاصل میشود به چیز دیگر و مراد از کم شدن در و این است  
 که سستی خدا را که از راه غلطی بخود نسبت میکردی و میگفتی که منم منم بعد فنا خواهی دانستی که متکلم با قضا  
 دوست نه تو پس معنی وصل تبدیل زعم غیرت ذات سالک بود از یقین عینیت و با سوال اگر کسی گوید  
 چون ذات مطلق حکم لا تدرك الا بصواب و لا مثله الا فکار و تصور و خیال نمی آید و بعین مشاهده نمیشود پس  
 مشاهده ذات و تجلی ذات چه معنی دارد جواب فی الحقیقت ذات مطلق پاک و مشهور است  
 از ادراک و علم گفته ذات از متغیات است لکن لک عرفان آن همین است که عقل عاجز شود و از ادراک  
 آن و همین عجز از درک بمنزله ادراک است چنانکه قول حضرت صدیق اکبر است العجز عن الادراک درک  
 پس معنی مشاهده ذات همین است که از نظر بصیرت سالک علم کثرت اشیا نیک و راسی ذات میدانست

که شود و کثرت در اعتبار ماندند در واقع و معنی تجلی الذات آنکه آن کثرت اعتباری بهم در بصیرت مانده  
 بالکسر و در کمال بالفتح حق باشد پس فقط المعنی پنج از نور ربانی در تذکره مثنوی معنوی ملاجلال الدین  
 روحی قدس سره السامی این نکته مثل اسبک پرده و افاده افاده اولی در مدح کتاب مستطاب و شامی مصنف آن  
 حکایت روزی میان استاد مثنوی خوان که ذکر خیر نشان پیشتر گذشته بچند حضرت مولانا قدس  
 سره العزیز اشعار مولوی عبدالرحمن جامی قدس سره السامی که در مدح مثنوی گفته اند خوانند اشعار اینست نظم  
 مثنوی مولوی معنوی که گفته اند رفته رفته مثنوی را بخشیدنی به مثنوی مفتاح کنج کبریاست بهر وانا بهر نادان از وانا  
 مثنوی تفسیر اسرار خفی است به نادی مل طریقت مثنوی است به مثنوی به خلق از حق لغت است به صاحبان  
 اشتها را دعوت است به مثنوی معنوی دار الشفاست به آرزو که در غفلت مارا واداست به مثنوی وارو  
 ریح غفلت است به مارگیر و مارگیر غفلت است به فی همین باشد روزی نردی به است کنجی از کنوز ایزد  
 مثنوی روح الله امراض شد به اشتیاقی که فرما مراض شد به مثنوی در دل فرج در جان سرور مثنوی  
 در لب سخن در دیده نور به نیست میگویند در دنیا نعیم به مثنوی پس چیست اسی رب کجیم به نیکبختان را  
 و خوان مولوی به حجت روحانی آمد مثنوی به مثنوی طورا است و موسی مولوی به موسی بی ان ترانی مثنوی  
 بهر که خواند مثنوی راجع و شام آتش و فرخ پر و باد احرام به مثنوی مولوی معنوی به است قرآن در  
 زبان بهلوی به سن یکویم و صف آن عالیشان به نسبت پیغمبر ولی دارد کتاب به بعد اجتماع این اشعار  
 فرمودند من میگویم **س** نسبت پیغمبر برین دارد کتاب به یکی از قصاید حضرت مقدس عرض کرد که در  
 اطلاق قرآن بر مثنوی معنوی جای تا مل است فرمودند بده و جوده ثابت شدن میتوان که در قرآن مجید  
 و مثنوی شریف نیز زبان عربی و بهلوی فرقی دیگر نیست اول آنکه قرآن عبارت است از کلام المنزل  
 من لای علی قلب بشر بهر زبان که باشد اگر تزلزل آن بطور حق بواسطه ملک است آن کلام فطری  
 مفروض القرات است و اگر بطور القاء الهام بلا واسطه ملک است آن کلام قدسی واجب الایمان  
 است و قرات آن در نماز جاریست پس مضامین مثنوی معنوی از حق بر قلب مولانا که پیغمبر وقت خود  
 بودند از قسم ثانی است نه از قسم اول پس دفع شد شاید بمعنی که قرات مثنوی در نماز جاری نیست و قرات  
 قرآن فرض است و دوم آنکه چنانکه قرآن اصل الاصول دین است مثنوی نیز اصل الاصول دین است  
 چنانچه خود مولانا در بیان اول میفرماید که مثنوی اصل الاصول دین و یقین و فقه الله الاکبر

و شروع آفتد لازم است سوّم آنکه چنانکه قرآن بدی لتقیر شفا للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا  
 سبب مثنوی معنوی نیز هدایت برای متقین و شفای صعد برای مؤمنین و طالعین راه خداست خدای که  
 در روح قرآن بر لسان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم میفرماید و لو ان ما فی الارض من شجرة الاثم و اجمعه  
 من لبعده سبعة اجرام لغدت کلمات الله یعنی اگر تمام درختان روی زمین قلم باشند و ریادوات و هفت دریا  
 مد و آن دوات نماید تحریر کلمات حق تمام نخواهد شد همان خدا بر زبان مولانا در مدح مثنوی شریف میفرماید  
 که شود پیشه قلم در یادید مثنوی را نیست پایانی امید چهارم آنکه چنان که در شان قرآن دارد  
 بعضی بکثیر اویدی بکثیر همان شان مثنوی معنوی است هر که آرا با عقدا و خواند و کلام حق و داند او را  
 ایمان بل بدرجه ولایت میرسد چنانچه بانصد کس بی ارشاد و دیگر شد صرف از ملازمت و تلاوت مثنوی  
 ولی کامل شده اند و اگر بنا اعتقاد بطور افسانه و نه بر آنچه اند که عالم مقبول و منقول باشد از فیض کرم  
 بل ایمان مسلوب خواهد شد چنانچه حضرت مولانا می فرماید این رسولان ضمیر را زگو  
 مستمع خواهند اسرافیل خود بخوتی دارند و کبری چون شنان و چاکری خواهند از ازل جهان تا ابد  
 شان بجا که تاوری از رسالت شان بگویند بر خوری و تا نباشی پیش شان را کعبه و تو بدی رنما  
 آن امامت را بتوبه هر ادب شان کی بپی آید پسندد که مانند ایشان را یوان بلند پیچم آنکه در کلام مجید  
 قصد تکلم نموز و نیت کلام و ادای آن در نظم و قوافی و حکمت منبائع و بدائع متعلق نیست لیکن با آنکه  
 مشکلم از راه اعجاز کلام سمیع و مقفی و موزون و از نوایم عواید مشحون از بحر میلان بوشش میزند و خود بخود  
 حلاوت آینه خط را بکبر نشود و از حلاوت جن و بشر بیرون است که مثل آن بکایت بگوید چنانچه  
 خدای سبحان میفرماید لئن اجمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان  
 بعضهم لبعض ظهیر همچنان که از کلام سحر نظام مثنوی که بلا قصد مضاحت و بلاغت و صنائع و بدائع شاعران  
 بشکلف بر مضاحت و بلاغت و تمکین و با حلاوت در و آمیز و شورانگیز از قلم سینه اسرار گنجینه حضرت  
 مولانا سر نیزند تاثیر عجیب حلاوت غریب بر قلوب سامع و قاری طاری میشود پیچ از افراد انسانی را  
 بعد از مولوی معنوی آنحال محویت و استغراق با قدرت سحر باری ست نداده و همچنین احاطه  
 عقلی و نقلی و مشاهدات کشفی و وجدانی نصیب نشده که مثل آن گفتن تواند چنانچه خود میفرماید  
 آب حیوان جوان مخوان این سخن در روح تو بین در تن جود کس نه قاضی اند شیم و آن یازن

گویدم نادریش جزوید ازین به کیفیت یاقی النظم لی والقافیة به بعد ما صنعت اصول العافیة به ششم آنیکه چنانکه  
 خدا تعالی در قرآن اسرار معانی و حقایق الهی را ضرب الامثال و حکایات صلیت روپوش نموده میفرماید  
 لقد عرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل یحییان مولوی معنوی معانی و اسرار غیبی که در حجاب و قصه و  
 افسانه مستور و محجوب نموده تا سماعین از محسوس محقول پی برند چنانکه میفرماید **خوشتر آن باشد که**  
 و لبر آن به گفته آید در حدیث دیگران به ای بر او قصه چون پمانه است و اندر معنی مثال دانسته است و دانسته  
 معنی بگیرد و در عقل به نگر و پمانه را اگر گشت نقل به هر کس افسانه بخواند افسانه است و وانکه در پیش نقد شود  
 مراد آن است به ششم آنیکه چنانکه خدا در کلام خود عقاید باطله کفار و ناجدین را ذکر کرده الباطل آن بدلائل علمی  
 و نقلی و الزام خصمهای کجری و قدری و حکما و فلسفی مینماید همچنان در مثنوی شریف بعد الباطل به عقاید باطله  
 اثبات مذاهب حق به بر اینانی ولی میفرماید **حقا که مثنوی روح الله امرض شد به اشتیاقی کفر**  
 مقرر اض شد به ششم آنیکه چنانکه در قرآن مجید با صد آیات احکام امر و نهی است باقی اخبار و قصص انبیا  
 و منکرین با صین و وعده مومنین بجات و نعم است و وعید کافران و تهدید تمردین است همچنان در مثنوی  
 شریف تذکره صوم و صلاوة و حج و زکات و ترکیه و طهارت ظاهری و باطنی و ترغیب و ترخیص عاملین و  
 صاحبین است ششم آنیکه چنانکه مضامین کلام الله مختلط و بلا ترتیب واقع شده بر بیان نتایج بلا تعاد است  
 سباق مثنوی معنوی است که در هر یک حکایت جمله نای سخره و دفع و خل معترضین و باز ربط کلام  
 لاحق با بیات سابق و تطبیق ظاهر باطن مذکور میشود لکن چنانکه ربط آیات کلام الله مشکوک و غمراست  
 همچنان ربط آیات مثنوی معنوی غمراست و دشوار است و خلاصه آن راجع میشود به آویر و گزیر یعنی اول  
 بمقتضای فهم عقلا کلام را بمطابقت شرع شریف میرانند و هرگاه غلبه عشق و حالت محویت بچشم میزند  
 در و ربای و حدت غوطه میخورند و در عذر میفرماید **که چنین نماید که حد این به جز که میرانی نباشد کارون**  
 و هم آنیکه چنانکه مضامین کلام الله لطایف آسان و به نظر وقت شکل مینماید و انتهای وقت آن تا به وقت  
 الطین میرسد همچنان **و حدت اندر وحدت است این مثنوی به از محاکم رو تا سماک ای معنوی**  
 و نیز در طبع کتاب مستطاب مولانا فرمودند که مثل بن کتاب گاهی نشده است و نخواهد بود بعد از کتاب الله  
 اینچنین کتابی در نظر مانده شسته تا کی و فارسی این کتاب را ما دمی که مشغول بدان است مرتبه ولایت  
 بر و طاری میباشد گو بعد از آن حال نماند و میفرمودند که حضرت مولوی معنوی علی نبینا و علی السلام

فرموده اند که هرگاه قبر من آفریده شود گشتن من از مشغولیت زیاد خواهد بود و فقط بعد از مرگ و ندانم که در آن وقت  
 قیام مولانا آفریده است دیگر ارشاد کرده اند که مولانا خود میفرماید که لذت از خواندن مشغولی که می یابد آن  
 لذت تمام دیگر ارشاد کرده اند که مشغولی و وقت شب تصنیف شده است خواندن آن بوقت شب زیاد و در آن  
 نسبت روز دیگر ارشاد کرده اند که اگر بقدر یک جز از مشغولی معنوی بهره بخواند ان شاء الله تعالی نفس خفته و  
 چنانچه عمل من مدتها همین بود فقط دیگر ارشاد کرده اند که مشغولی از اجابت درویشا نیست به سبب مشغولی آن  
 دل مرده زنده میگردد و چنانکه درخت خشک اگر کثرت آب بریزند بازه میگرد و دیگر ارشاد کرده اند که برای مشغولی دانی  
 علاوه بر مهارت چهارده علوم مروج علم تصوف می باید و با وجود این همه نسبت باطن و صحبت استاد  
 کامل ضرور است هر که جامع این صفات خواهد بود مشغولی را چیزی نخواهد فهمید زیرا که درین کتاب بعضی اشعار  
 آنچنان اند که حل معنی آن خود حضرت مولوی میگوید یعنی اجمال سابق را در کلام لاحق تفصیل میفرمایند  
 یا سخن ظاهر را بر باطن تطبیق میدهند چنانکه فرموده است کار خود کن کار دیگران بکن نیز زمین غیر خود خانه نکن + بعده گفتند  
 کیفیت بیگانه تن خالی تو به کبر برای دست غمناکی تو به و بعضی اشعار که بر اصطلاح یا بر قصه موقوف است  
 و تشریح آن شایع نموند حل آن از ملاحظه بشرح یا تفسیر میشود و بعضی اشعار آنچنان است که معنی  
 آن بخیر مولانا یا هر که پیرو ایشان باشد نفهمیده است همچون **بانه** سیر عشق گوئی منتهاست به **چرخ**  
 و شادای در و بس نیوه است و چه غم و شادی تقیضین محیط همه شایست نفهم نمی آید که سوای آن چیزی  
 خواهد بود مگر فانی فی الله میداند که در مقام فنا و بچودی نه غم است نه شادی و در بعضی اشعار مقصود  
 مولانا مشی دیگر است و آنرا بعضی من الاغراض بلفظ غیر مقصود کرده اند از آنجمله اینکه **سیر کجا**  
 که عشق می آفرود و درو به بوحیفه شافعی درسی نگردد مقصود اینست که بوحیفه شافعی در کی نکر و مگر اوبا  
 درسی نکر و گفتند از آنجمله اینست **چرخ** زیارت کردن خانه بود و **چرخ** بیت الله مراد از یوده به صرخ شانی  
 ند میسند که جبر از خانه و مصراع اول زنانه است به نظر آداب بجای زنانه لفظ خانه فرمودند و بعضی اشعار  
 را خود شراح نفهمیده اند مولانا **سب** غم خود شرح کرده اند حال آنکه آن معنی غلط محض است همچون **سب** عا  
 گر زمین سرگزان سراسر است و حاقبت مارا بدان سر بر سر است و شاعرین مینویسند که در اوزن سر  
 عشق مجازی و ازان عشق حقیقی است و این تاویل بجا لایحی قائم است زیرا که در ابیات آینه  
 میفرمایند **سب** عشقهایی که زنی رنگی بود و عشق نبود حاقبت رنگی بود و از تنقید سبب غلطیها مشهور

شده است پس ضرور افتاد که در اخلاص ثانیه معنی مخصوص حضرت مرشدی و استاد علی المرتضی بنو لیس  
افاوه ثانیه در شرح ایات مثنوی معنوی که از خدمت حضرت مولانا و مرشدنا قدس سره مستفاد شده  
هر چند مولانا عبدالحی محمد رحمت الله علیه در شرح خود معنی ایات مشکایه نوشته اند و اقوال دیگر شرح  
نقل کرده اند لیکن خیر الکلام ماقبل و دل معنی رحمانی است که موافق معنی و مسلک مولوی معنویست  
بسیکلف و بلا تاویل از عبارات النص مثنوی شریف می باید اگر چه لطفت تقریر مرشدی و مولانی بعد از ندین  
معنی معین و دیگر شارحین واضح میشود لیکن از نقل کلام دیگران کتاب مسبوط خواهد شد و باطله طاعت  
نمونه اندازند که معنی خاصه الکفا میگویم بسم الله الرحمن الرحیم مثنوی از فی چون حکایت میکند از جدایا  
شکایت میکند از فقر مثنوی خداست سبانه بر زبان مولوی و امیر بطالب حق و مراد از فی محمود انسان  
کامل و مخصوصا ذات مقدس مولوی معنوی است و مراد از جدائی دوری و مجوری روح از مرتبه اجابت  
ذات و بیرونگی و مراد از شکایت ابتلا می آن در کثرت و رنگ ناسوتی است یعنی نزول و چو مطلق  
بهراتب تراتل نبوی موجودات مقید است چنانکه در قوله تعالی رفیع الدرجات ذی العرش  
بطرف تیر لافتم اشاره است و مراد از ناسی فی دل سالک عشق است که صین حق باشد بهرگاه شفته  
مهر ذات الفاظ معلوم کردی پس معنی بیت چنان باید فهمید که مولوی معنوی میفرماید که مقصود من  
سخن سرای مثنوی پیش از فی نیست هر چه از لب من بر می آید آواز نای عشق است که در من می آید  
از وجود خود چونی گشتم تنی به نسبت از غیر خدایم آگهی به بال و دسان نوشتم که جفت به می تیارم لب  
الا انچه گفت قوله از نیستان نامر بیده اند و از تقیرم مردوزن نالیده اند و مراد از نیستان قریب آباد  
از روح با ذات متجسم صفات در پرده غیب بود چه ارواح ملک تمام عالم در مرتبه در ذات متجسم و مندی  
بود چنانکه در تخم درخت شناع و برگ و بار و گل مندرج میباشد یعنی ذات استعداد انیمنی داشت که بهر چه  
که خواهد بود در اطمینان پیدا و مراد از تقیرم مردوزن اعتباری که در ظهور آسمان صفات پیش آمد و مراد از مرد و سما  
و صفات فاعلی و مراد از زن آسمان صفات انفعالی است و چون هم در سما و اعیان بی حضور دارد  
از مرتبه انسان ظهور و حمله را در ضمن انسان نالیاست که چه هر یک از اصل خود جداست به شد  
گریان گیر نشان حسب الوطن و این بود سیر تقیرم مردوزن تقیرم که کسی گوید که کامل و اصل است  
و اصلان را قرب جانان حاصل است پس بهجوری حکایت بهر چیست و از جدایا شکایت بهر



وقع این سوال بسبب و بر کرد اول اینکه هر چند کامل فانی و واصل باشد لیکن بقای حیات و وصل روح  
 با جان و جان بر وجه کامل متعذر و محال است و دوم اینکه عاشق بچرخشیده بعد و وصل نیز با جرای گذشت  
 پیش یا بر عرض میکند که بجز تو یا من چنین و چنان کرد و سوم اینکه بطور تعویض شکایت حال مخاطبین غافل  
 و نسبت آن بجز و میکند چنانکه در قوله تعالی واقع است و مالی لا اعبد الا الذی فطر السموات والارض والیه  
 ترجعون قوله سینه خواهم شرح شرح اشتیاق و تا میگویم شرح درو اشتیاق و بقوله فی یعنی عارف  
 کامل است میگوید که سینه خود را با پارچه طرز و فراق بخواهم تا پیش طالبان شرح درو اشتیاق بگویم که ناله  
 در دناک اثر میکند و میخواند که در اواز سینه سینه مخاطب باشد زیرا که گفتن در دل خود پیش پدید آن مخاطب  
 و هر چند انسان کامل بهر اشیاء و سیرت الله تمام کرده و واصل شده باشد لیکن در سیرت فانی الله نهایی  
 نسبت بهر چیزی حق که مشاهده میکند اشتیاق مخلی اسلم دیگر میباشد لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما شئتم  
 بطلب زیادتی علم و عرفان بقوله تعالی قل رب زدنی علما چنانچه آنسر و علیا سلام همیشه و عاصم کردند  
 رب زدنی فیکب تخیر او و وجه حیرت در حالت وصل پس است که اسمای الهی غیر متناهی اند بعد علم بهر اسم  
 اشتیاق علم دیگر میشود و همین سبب مانع فداک حق معرفت است و الا آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 را علم اولین و آخرین حاصل بود فقط قوله هر کسی که دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل  
 خویش و بقوله مولوی معنوی است که در سبب ناله فی میفرماید که چون روح عارف بعد از تعلق  
 از مشاهده حق که در عالم تیرگی داشت دور افتاد البته باز طالب همان وطن اصلی خواهد بود و تذکر آن  
 موجب ناله و زاری خواهد گشت گو که عارف را در تیرگی تیر وصل حاصل است لیکن متقیان بخواه  
 تیرگی که بیوزاری است چنانکه حافظ علیه الرحمه میفرماید **بیلی برگ گل خوشتر است از شادان**  
**و اندرون برگ و نوازش ناله نای زار داشت** بگفتن در عین صلی ناله و فریاد چیست گفت  
**ما را خلوده معشوق در اینکار داشت** و قوله **سن بهر چویتی نالان** شده و جفت خوش حالان  
 به حالان شده و آریین است تا سر من از ناله من در شبیه و قطعه بند است مراد از جمعیت همگان  
 و روحیه و مثالیه است که انسان کامل کل آن میباشد و مراد از ناله معرفت حال سما و کوان است  
 و مراد از جفت شدن جامعیت خوش حال و بد حال و مراد است و مراد از خوشحال ظهور اسمای جمیع  
 در مظاهر جسمند است همچو عشق و معرفت و هدایت و مراد از بد حال ظهور اسمای جمالی و مظاهر

قبیحه باشد چو ضلالت و شرور و جهالت و تفرق حسن و قبح افعال سبب مظاہر است و الا بطور گمنامه در  
 مظاہر ذات و احسانست حل شانہ و الاسماء الحسنی اند چون معنی و مراد مفرد است و ریاضتی اکنون حاصل  
 بیت باید فہمید عارف کامل میگوید کہ من بابر جمعیت اسمائی و روحی کہ در من است نالان یعنی معرفت جو  
 شدم لیکن کسی از من آگاہ نشد پس دانستند کہ طالب غیر خود است حال آنکہ من از نالان و در نیست  
 یعنی نالان گنہ جان است و جان من جانان است اما ظاہر بیان شمع انسان را می بیند و جان او را  
 نمی بیند کہ کس را دید جان و شمع نیست ہر کسی ازطن خود شد یا من ہر از ورون من نیست اسرار  
 حاصل آنکہ خلق در محبت مولوی معنوی و غلط و تذکار شنیدہ بعضی فائدہ و میرا و بعضی فائدہ وین برداشتند  
 و سرنالہ این بود کہ نالان گنہ مولوی نیست بلکہ حق است پس کلام حق را کلام مولوی دانستند و کلام حق  
 ندانستند و اگر کسی گوید کہ در صورت اتحاد با نالہ ہر جراح محسوس نمیشود و در جو ایش اظہار تمثیل میفرمایند کہ  
 تن ز جان و جان زن شمع نیست ہر یک شمع و گوش را آن نور نیست ہر حاصل نیکہ شادہ جان  
 و ادراک ہر مرد و از خواص ظاہر نمیشود بلکہ از لہر بصیرت باطن میشود و آنرا صفای قلب و صقل  
 آیینہ دل اندزنگ تعلقات می باید قولہ **آتش است این بانگ نامی و نیست باد ہر کہ آتش**  
**ندارد نیست باد** ہر مولوی معنوی قدس سرہ منشیای محرومی شہوندگان نالانی میفرمایند کہ مضامین شمع  
 را کہ ظاہر از زبان من شنیدند ہوا ی اسودمان فہمیدند پس متنبہ میکنند کہ آنرا ہوا خیال کنند بلکہ آتش عشق  
 و عشق عین حق است پس آواز حق شدن آواز مولوی چنانکہ کفار قرآن را ہوا ی اسب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 می پنداشتند برای تنبہ آنان فرمود ما یطق عن الہوا ان ہوا لا وحی بوحی و در ہر اعراف ثانی بدو حاست ہوا  
 کسی کہ عشق ندارد نیست با و قولہ **آتش عشق است کاندہنی قتادہ** جو شش عشق است کاندہنی قتادہ  
 مراد ازنی عاشق و مراد ازنی معشوق است حاصل آنکہ مقتضای حدیث کنت کثر انھما فاحصیت  
 ان اعرف فخالفت الخلق منشیای آفرینش خلق و ظهور عالم اسباب حب ذاتی معشوق است برائت  
 چون بر معشوق بر آیینہ صورت انسان افتاد بر عکس خود عالم عشق گردید آتش عشق در نور و فو زانی بد  
 والا **کیا ہی چین خواب صدم من** تعادہ تماثلت بار کا کچہ خیال ہر سو جگا گے شوز طور نہ  
 جھے کس بلا بین ہر پادیا ہر فقط قولہ در غم ماروز ما بگیا شد ہر روز ما با سوز ما ہر شد ہر روز ما  
 گرفت گور و پاک نیست ہر تو جان ای آنکہ چون تو پاک نیست ہر یعنی کامل را در غم جدائی بازماند

بسیار ضائع شد چنانچه حضرت نوح منصف و پنجاه سال دعوت خلق بجا آورد و تمام عمر جفا برداشتند با اینهمه  
نورده کسان امان آوردند پس گویا ناله نانی بی سود شد بسیار است که ساکت شود لیکن ریت ثانی از نظر  
کامل جواب میدهند که زمانه اگر ضائع شد و رفت گویند غم نیست چون ناله عاشق حکم و مشیت عشق است  
و عشق که ذات حق است همیشه باقیست او را و عاقبت میگردد که تو همیشه باش که مثل تو پاک نیست چنانکه  
حق تعالی محمد صلی الله علیه و سلم گفت یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان لم تفعل فما بلغت  
رسالته و لعنک باخ نفسک ان یکونوا مؤمنین یعنی ترا کار با تبلیغ رسالت است در آن شغول باش و غم  
مخور که همه با پیرا اعلان بیاورند قوله هرگز بربا پیش ترا پیش میرشد و آنکه بی روز ریت روزش بر شد  
مراد از مایه در اصطلاح این طایفه عاشق است چنانچه بدقت دوم در قصه جوچی و کودکی میفرماید هرگز بید  
آن بجز او مایه است و هرگز دید الله را الهی است و مراد از آب بحر معرفت حق است و مراد از سیر  
رفع تشنگی و سردی شوق طالب بهشتان و بعضی کشف و کرامت با ذوق و لذت بعضی الوان که مبتدیان  
میشود و مراد از در شدن روز و ضائع شدن عمر در تحصیل دنیا و جاه و غیره مناصب که غیر خدا بود و چون طالبین  
بر سه قسم اند چنانکه در ایام که همه بدایه اشارت فرموده با قسم ثلاثه قوله تعالی ثم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالحق  
باذن الله و لک بهما الفضل الکبیر پس مراد از خبر مایه غیر عاشق و مقصد است که از اندک آب بحر معرفت  
سیر گشت و از مقابله خبر مایه حال مایه یعنی عاشق مفهوم شد که او را گاهی سیری از معرفت نخواهد بود که  
معرفت الهی بحر بی کنا است پس اینچنین طالب سبقت کننده خیرات و نیکیها باشد باذن خدا و این فضل  
بزرگ است هرگز اخذ عطا فرماید و در مصرع ثانی حال ظالم لنفسه بیان کرده اند که بی نصیب از عشق و معرفت  
بود عمرش ضائع گردید خلاصه ابیات بیان غفلت و بجزیری وطن اصلی و ترغیب رجوع باصل خود است  
سواری مرکب عشق کما سیاتی قوله در بنا به حال نخته سیج خام و پس سخن کوتاه باید و السلام و از این  
تا اینجا نوزده ابیات اند که ماده و مبولای ششوی بوده است که حضرت مولوی قدس سره بر خطه حسام الدین  
چاپی مشرف گشته وقت خلوت نشسته در تاریکی نوشته داشتند و صباح آن پیش از آنکه استماع  
تا مبولانا حسام الدین عطا فرمودند و ریت اشارت است که در تمام ششوی مدح کامل است و حکم  
نعمت الاشیاء با خدا و نماندند ناقص تیرند که در شرح شارحین در معنی ابیات مذکوره کافه  
بسیار کرده اند لیکن عطر معنی همین بود که از جناب مرشدی و استادی علیه الرحمه و العزیز استغفار

نموده و ترجمه نمودم قوله باب و ساز خود گرفتنی و همچونی من گفتنیها گفتنی و این شعر با شش ابیات مانده  
 دلالت میکند بر اینکه مولوی معنوی قدس سره انکار میکند از صفت بودن خود باب و ساز که عشق است  
 با خدا بعد از این صفت ابیات میفرماید **س** من چگونه پوش دارم پیش و پس که نباشد نور یا هم نفس  
 نور او از زمین و سیر و تحت فوق و بر سر و بر گردن چون تاج و طوق و کس خطابه و در کلام منظمه ناقص میشود  
 برای رفع این تناقض جمله شراح بلکه خود مولانا عبدالحی علیا رحمه تاولی که تحقیق و گفتنی نموده حکایت نمایی  
 بمعنی حال ساخته اند تا هم اطمینان قافی نمیشود و حضرت مرشدی و مولانی قدس سره فرمودند که مولوی سحر  
 از بیت **س** هر که را جانده عشقی چاک شده و از حردن عیب کلی پاک شده مدح عشق میکند و شعر و سخن  
 که در بیان عشق گفته دلالت میکند بر درستی عقل و هوش و در میان عقل و عشق تضاد یعنی عقل بطرف  
 هوشیاری میکند و عشق بطرف مستی و بخودی و دستور مولوی معنوی در تمام مثنوی گریز و آویز است پس  
 اول در حالت هوشیاری ظاهر عذر از مدح عشق فرمودند که اگر من باب و ساز خود یعنی عشق صحبت کنم  
 اسرار عشق همچونی معارف کامل میگفتم لیکن با عقل و هوش حالت عشق در میان نمی آید چنانچه در ابیات  
 من بعد گریز است از گفتن اسرار که بیدل علیه قوله انچه نمیگوید اندر این باب و ساز که گوییم من جهان  
 گرد و خراب و بعد حالت عشق غلبه کرده و آویز افتاده فرمودند **س** من چگونه پوش دارم پیش و پس  
 که نباشد نور یا هم نفس و جمله معشوق است و عاشق پرده پرده معشوق است و عاشق مرده و عشق زنده  
 کین سخن سیزون بود آینه غماز نبود چون بود قوله بشنویدای و دستان این داستان و خود تحقیق نقد  
 حال ماست آن و بعد ربط این استان با کلام سابق اینست که در کلام سابق غافلین را هدایت بر وجه  
 بود باصل خود بقوت بازوی عشق خدا بران اعتراض وارد میشد که این تکلف مالا یطاق است زیرا که  
 عشق با اختیار نیست و لا یكلف الله نفسا الا وسعها چونکه مولوی معنوی قدس سره حکیم حا ذوق امر حق  
 هستند برای ازاله مرض غفلت و تبدیل صفات و سمیه بصفتا جمیده و پیدا شدن عشق در جان طالبین  
 داستان عشق گنیز نیز گریبان میکنند و آنرا نقد حال ما میفرمایند و چه مطابقت داستان بر جان اینست  
 که درین داستان ذکر بادشاه و کنیز و زرگر و اطبایی ناقصین و حکیم کامل است مراد از بادشاه روح و  
 از کنیز نفس اماره و مراد از زرگر دنیا و مراد از اطبایا و دبان ناقصین و مراد از طبیب حا ذوق مرشد کامل است  
 چنی جان ما غافلین بر نفس اماره عاشق است که برخواستش او میرو و خلاف نفس نمیکند و نفس بر دنیا

عاشق است از اطمینان ناقص علاج آن ممکن نیست مرشد کامل می یابد که نفس از عشق دنیا براندازد تا نفس  
 تابع شاه روح گردد و ملک هستی آبا و معبود بشود اگر درین داستان حقیقت عشق مجازی است لیکن مجاز  
 را قنطرة الحقیقه میگویند از آن بر سیلاب گرفتاری نفس از ازاله سیلاب مرض غفلت آگاهی بخوبی پیدا میشود  
 از غیر نقد حال است این قول که ترک اشتیاق مراد مضموت است یعنی همین گفتن که عارض حالت است  
 حاصل آنکه حکما که دعوی سبحانی کردند و صحت کثیر را بدانشنا الله تعالی حواله کردند خدا بنمودشان عجز نبوده و کلمه  
 معنوی میگویند که مراد از ترک اشتیاق غفلت قلبی است اگر با وصف غفلت قلبیه از زبان میگویند تا هم  
 مقید نبوده که اندک ناظر قلبی است و اما الا اعمال بالنیات و بهیچاهم اعراض دارند و میشود که بعد نزول و لا  
 تقولن شیئی انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله ترک اشتیاق قولاً نیز حرام گردید از مولوی معنوی  
 حالت عارضی میگویند تو همین شی امر حق لازم آمد در جوابش حضرت مرشدی مولانی فرمودند که در تفسیر  
 کثافت و بیضیهای این منی تا بدی نوشتی اند پس ترک اشتیاق که مدوم و حرام باشد همان است  
 که بافتاد قلبی باشد ترک لسانی با وصف تذکر قلبی حرام نیست اگر چه ترک اولی باشد چنانچه در بیانی  
 مدح تذکر قلبی میفرمایند ای بسیار آورده اشتیاق گفت و جان او با جان اشتیاق است حضرت به قول  
 آن خیالاتی که دام اولیا است به عکس مهر و بان لبستان خداست دفع و خلل نمینماید اگر کسی گوید  
 که مولوی قدس سره دست خیال جهان و جانیان میکند حالی آنکه مدار تصوف نیز خیال است یعنی  
 بهر سالک در تفریق خود و اثبات خدا میباشند پس دست خیال مطلقاً روا نباشد و دفع این اعتراض میفرمایند  
 که فرق بسیار است در خیال اهل دنیا و خیال اولیا که خیال اولیا عکس مهر و بان لبستان خداست  
 مراد از مهر و بان صورت علمیه حق اند که درین عالم تر تواند از صحائف و احاطه انبیا علیهم السلام و عکس آن قلوب  
 اولیای اقدس اولیا در دام همین خیال که عکس صورت علمیه حق اند گرفتار اند و زمانی ازین دام گامی  
 نمیهند بخلاف خیالات اهل جهان که هر دم موجب پریشانی باشد و جمیع خاطر پس خیال اهل دنیا  
 مثل خیال علماء و اخلاص است که بجهت و لذت انگیز و آخر کار پریشانی افتاد است قول عاشقی گزین  
 اگر از این سر است و باقیست تا ما را بداند این سر بهر است و شمار چمن نیو بسند که مراد ازین سر عشق مجازیست  
 و ازین سر عشق حقیقی است حضرت مرشدی مولانی میفرمودند که بعضی تفسیر القول بالا یعنی قایم است  
 زیرا که مولوی اعتقادی ندارد سر آمده و قصد تذکر میفرمایند به عشقهای گزینی که بود و عشق نبوده

تنگی بود به کاشکی آن تنگ بودی بکثری تا زرقی بروی آن بدو اوری به پس ریختن عشق مجازی به هر  
 حقیقت چگونه گفته آمد پس معنی بیت مذکور را نشان داد که هر اوزن سر و زان سر هر دو عشق حقیقی است  
 لیکن محبت خدا بر دو طریق میشود یکی بوسی که در آن کسب بنده را دخل نیست و دوم کسی است که در آن  
 و کوشش بنده را دخل است خلاصه کلام اینست که هر دو طریق عشق حقیقی را بطرف خدا بر سهیل است  
 این معنی احدی از شرح زمره خاص فکر خباب فرمودی است علیه الرحمة والغفران و همچنین معنی بیت کاشکی  
 آن تنگ بودی بکثری تا زرقی بروی آن بدو اوری به از سر یک شرح درست نمیشود مگر از قول  
 مولانا قدس سره تفصیل این جمال بنویسند است که ذکر کشتن زر گرانست با استعمال شربت و او به ملک  
 از توبه بزرگیم غیبی که ولی کامل است و نسبت الملک بطرف بادشاه است که او هم ولی بود و در مقام محبت  
 عشق مجازی که کثیر تر از بزرگ نوجوان داشت میفرمایند به عشقهایی که زنی گوید به عشق بنود عاقبت  
 تنگی بود به و باز میفرمایند که کاشکی تنگ بودن عشق مجازی از اول تا آخر ظاهر میشود تا زرقی بر  
 آن بدو اوری به و تعیین مرجع بروی اختلاف است میان شرح بعضی آنها ضمیر وی بطرف ذکر  
 سبک و اندر برین تقدیر معنی چنین میشود که از طرف بادشاه بد حکمت یعنی ظلم که بر زر گرانیک است و از برین  
 نسبت بدو اوری مولوی معنوی در ابیات آینه تبری میکند و بادشاه را عادل میگوید و مظنه ظلم  
 رفع فرموده اند و بعضی کسان ضمیر وی بطرف کثیر راجع کرده اند اینهم غلط است زیرا که بر اینهم چگونه  
 بدو اوری نشده است حضرت مرشدی و استادی قدس سره ضمیر وی بطرف عشق راجع ساخته  
 مراد از بدو اوری اطلاق لفظ عشق که موضوع برای عشق حقیقی است بر عشق مجازی گرفته اند و در تفسیر  
 بادشاه از نسبت بدو اوری محفوظ ماند و آنچه بر زر گذشت زبونی آن لازم نیاید زیرا که مولوی معنوی  
 در حق اینهم میفرمایند به آن گل بهر دست تو خوش بخوان به دست عفت است او تو بخوانش بخوان  
 در معنی این شعر هم حضرت مولانا شکر دارند بر همه شاعرین و علما فاحفظه فایده عجیب به معنی مذکور مطالبه  
 مرصع مولوی راست گردید زیرا که در ابیات آینه میفرمایند که شاه آن خون از پی شهوت نکند  
 تو را کن بدگمانی و بنده تو گمان بروی که گرد آلودگی به در صفا عشق کنی بلایا گوئی تا آینه بیاید شاه  
 مرد مرا ضن بود که درت و میل اغراض نفسانی در و کجا باقی ماند ملک باز به عجب و شهوت پاک شود  
 از آنجه معنی ابیات است که در دفتر اول بمقام مکر کردن خبر کوشش با شیر و سیر درین او در ضمن اثبات

سبزه شوق قمر مذکور اند **س** تازه گریه ایمان نه از گفت زبان به اسی هو از تازه کردی و در میان به تاسوا  
 تازه ست ایمان تازه نیست و کین سو از قفل آن در و از نه نیست و بر سو تا ویل قرآن میکنی به پست  
 شد از تو معنی سنی به فکر تو تا ویل کرده ذکر را به ذکر را باین و دیگران فکر را به شایع عبد الطیف نوشته  
 که این بیت مستبط است از مضمون آفریت من اتحاد الهیه سواه و مولوی عبد العلی محمد قدس سره  
 در شرح خود نوشته اند که درین ابیات حکم عام میفرمایند که در اخبار الهیه تا ویل نباید کرد حضرت مرشدی و  
 مولای قدس سره الغریز فرمودند که انیمه حضرت مصرع چون ندیدند تحقیق ره افتاده زنده به مولوی سنی  
 الغریز برای تجدید ایمان بقصدیق چنان هدایت میفرمایند و پرتا ویل نه کرد و آن ملاست بنمایند و ایمان  
 و افضل اند که بخلا لا اله الا الله چیزی دیگر نیست و تا ویل علماء در کلمه طیبیه که پست و کز شد از ان معنی سنی  
 ظاهر و باهر است پس آنرا گذاشته بطرف احتمالات دیگر گردیدن از ایمان بعید است و بیان تا ویل  
 علماء در کلمه طیبیه بشرح و بسط تمام در لمحو اول نور را بپای گذاشته است که بجای غیر الله در خبر لای نفی خبر  
 موجود پیدا کردند و از ان کذب کلام لازم آمد برای دفع کذب دیگر تا ویلات نمودند که از ان عینیت  
 شرک و غیرت را توحید و ایمان آگاه شدند و همین است مراد از پست و کز شدن معنی سنی اگر تفصیل  
 این اجمال در کار باشد در لمحه مذکور باید دید از آنجا که معنی بیت **س** هر چه گیر و علتی علت شود و کفر گیر  
 کامل ملت شود و آری بیت در ذکر اول در تفسیر قول حضرت فید الدین عطار قدس سره الغریز **س**  
 صاحب دل را نذر دآن زبان به که خورد او زهر قاتل را عیان به واقع است مولانا سی عبد العلی محمد  
 علیه الرحمه در شرح خود معنی بیت چنین نوشته اند هر چه که صاحب علت که در قلب وی علت و من  
 است که مانع شود از او را که محتاج کماهی آنچه علت میگردد و موجب بعد از الله تعالی شود چنانکه  
 تا ویل قرآن در حق ما و لیس علت شد و جعل از حق پیدا کردید و همچنین عامه عمل حواجر بی درستی  
 نیست و اخلاص که از مایه تب علت صادر میشود آن عمل علت میشود و در حق این باین و اگر کامل  
 کفر هم گیر و آن کفر ملت و تبعیت میگردد و چنانکه در کتب احادیث منقول است که عمار بن یاسر رضی  
 عنه از آنکه کفار کلمه کفر گفت هر گاه عند الله استفسار رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت یا فقه دل خود را  
 منظره با بیان آنحضرت اجازت دادند آن حاو و الله یعنی اگر بار دیگر کفار اگر آه کنند تو عود کنی یا گفتن  
 کفر از زبان پس بدین که عمار برای ایمانی جان کلمه کفر و زبیه بود و در شریعت ملت گردید که کفر

یا که راه ضرر ندارد و ایمان فقط حضرت مرشدی و مولای مقتدر یعنی این بیت فرمودند که مراد از کامل قبول  
صلی الله علیه و سلم و مراد از کفر ضح کردن محمد رسول الله با کلمه لا اله الا الله است که نزد صوفیه که ام شرک محلی است  
یعنی کلمه لا انبیاء است احمد عین احد بود و اقوال عبدیت و رسالت توهم غیرت و شرک خفی است  
آنرا جزو ثانی کلمه گردانیدند عین ایمان و شریعت گردید و یعنی حضرت مولانا قدس سره العزیز هم مستفادند  
که احدی از سابقین و لاحقین با شیطان نرفته باشد فقط آنرا جمله معنی ایات قوله آن دم که آتش  
کرده همان با تو گویم ای تو اسرار جهان و آلی آخزه است این بیت با سلب ایات دیگر در وقت اول  
مقام حکایت تاجر و بیغام طوطی با طوطیان واقع است باید داشت که شارحین در معنی ایات ملاحظه  
کرده اند و رد قبح بر یکدیگر نوشته اند آن نوشته تقریر حضرت مرشدی و اسنادی خوش خط حکایت  
تا لطفت آن نکشوف گردد و شیخ ولی محمد گفته معنی آنست آن دم که از آدم و خلیل و عیسی و جبرئیل بپایان  
داشتیم با تو گویم بعد فانی تو یعنی یا بنیای سابقین هم گفته ام پس حقیقت یا ایشان نگفته ام که بعد فانی  
ایشان نمانده بود که یا با خود گفته ام تقریر دیگر آن که دیگر انبیاء مجتبی که انبیاء بودند نگفته ام یعنی بویچه  
نگفته ام یا ایشان زیرا که اخبار در علم ذوقی و کشفی قاصر است چنانکه عقل و فکر در آن قاصر است و این  
شارح تصریح کرده که مراد از آن دم تجلی ذاتی است که بی فنا تصور نیست برین هر دو تقریر اعتراض وارد  
میشود و بجهت اول اینکه زعم شیخ موصوف مستحکم این کلام حق سبحانه است و مخاطب پیام آن  
مولوی معنوی است از دو حال خالی نیست که مولوی جلالت خطاب یا هستی خود بودند یا فانی فی الله  
بر شوق اول شری از مولانا ضرر و افتاد چنانکه از انبیای پیشین و بر شوق دوم حجاب زشته و فانی  
برداشته میشود و حکم ماکان لبشه ان یکله الله الا وحیا او من وراء حجاب کلام حجاب تصور نیست  
اعتراض دوم اینکه اگر مراد باشد که یا بنیای سابقین هم اول نگفته بودیم و بعد فانی ایشان گفتیم از جمله  
با تو گفتیم حروف شد و جامی افتخار نماند که دیگر رسل و خاتم النبیین برابر شدند اعتراض سوم  
اینکه اگر گفته شود که یا بنیای سابقین من حیث النبوة گفته نشد مگر من حیث الولا یه گفته شد در هم  
مسافات من الالهیة و خاتم النبیین لازم می آید اعتراض چهارم این که تجلی ذاتی در وقت فنا تصور  
نمیشود اما صریحاً لا اله الا الله که قدس سره العزیز تفسیر بود خلاصه تحریر و تقریر دیگر شارحین و حضرت مولای و قدس  
قدس سره العزیز فرمودند که الله تعالی برسان مولوی معنوی از خطاب سابق احتمال کرده

باز هم که در میان ایشان گفتیم



خطاب بروح محمدی صلی الله علیه و سلم میفرمایند **س** گفت حرف صوت را بر هم زخم تا که بی این  
 هر سه با خود هم زخم به اشارت است بآیه کریمه فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد موسی بنده خود آنچه  
 وحی کرد اشارت بآن مضمون کرده میفرماید که آن سر که بآدم و خلیل و عیسی جبرئیل نطق با تو گویم  
 محض برای تو اسرار جهان و چون تو بهم به این معنی بود که بطفیل آن حضرت صلی الله علیه و سلم به امت هم  
 شکستف کرد و دفع این نوع ساخت بقوله یا ما هم گفت یعنی ما و اسکیه مائی و سستی با باقی مانده گفت  
 بعد فنا گفت پس گو یا اصلاً نگفت نه در بقا نه بعد فنا زیرا که بعد نماز آن فانی کلام حق با خود است  
 نه با فانی و این قسم استقامت خطابی در مشق معنوی بسیار واقع است فاحفظه فانه من مکتوبات  
 فقط بعد بیات مذکور میفرماید **س** آن وحی کردی سبحانم زد و حق ریخت نیری ما هم نزد  
 ما چه باشد در لغت اثبات و نفی به من نه اثبات معنی ذات لغت تشریحین برخلاف سیاق سیاق  
 کلام مولوی معنوی در مصراع مذکور با فازی صیغه ملکی اسم الغیر فسیده حاصل معنی بدینطور بر آوردند که اگر  
 سبحانم و حم تریدون ما که است محمدی صلی الله علیه و سلم ایم که مظهر ولایت محمدی است حق اظهار  
 آن نکرد و بر آنکه با ما معنی نوشتند که بلا و ساطت آن سر و اصلی الله علیه و سلم اظهار نکرد حضرت شکی  
 میفرمودند که بر غلطی هر دو معنی بیت ثانی صاف دلالت میکند با پیشانی که این ما عربی است نه فارسی فقط  
 قوله که هر که محراب نمازش گشته عین پیروی ایمان فتنش نیندازن توشین به این بیت در ذکر و  
 در تفسیر قول حکیم سنائی قدس سره واقع است و آن اینست **س** هر چه از راه و امانی چه کفران  
 حرف چه ایمان به هر چه از دست دور افتی چه زشت آن نقش چه زیبا به بعضی کسان معنی این بیت  
 چنین فهمیدند که هرگاه صوفی بجهت شایسته رسد او را بطرف ایمان بالغیب رفتن و عبادت کردن  
 عیب است و تعدا و عانی تو حید به است آویز این قول نماز و روزه ترک میکند حضرت و شدنی  
 و مولائی قدس سره الغیر فرمودند که این گمراهی درنا همی آن کسان است بلکه مراد مولوی  
 معنوی اینست که هرگاه صوفی از ایمان تعلیمی بالغیب ترقی کرده نوبت با ایمان تحقیقی و کشف  
 رساند و آنحال نمازش بجهت و شاید معبود می یابد که مرتبه احسان همی است گویا که می بیند  
 معبود را و اگر این مرتبه نداشته باشد بداند که او می بیند معبود را و بعد ایمان بالشهادة رفتن  
 صوفی بطرف ایمان بپایستد و از آن اینست که پیش از ایمان کشفی که ایمان بالغیب است

سیدالاست که معبود غایب است و بعد بشاگرد عین ذات خود خواهد داشت که ظاهر او باطن خود را نشان میدهد  
 اگر فکر کردن او بر غیب البتة عیب است و در ضرورت بعد حصول ایمان تحقیق لذت و ذوق در نماز و نیایش  
 خواهد یافت که در ایمان تقلیدی نداشتند آنکه احتیاج عبادت باقی نماند زیرا که زیاده از آن حضرت صلی الله  
 علیه و سلم مشاهده ذات کسی انصیب نشده باشد و نخواهد شد و آن حضرت صلی الله علیه و سلم میفرماید بقره عینی  
 فی الصلوة یعنی تپش چشم من در نماز است معنی تا کور هر تپش بر صبح دارد و بر آنچه مولانا می عبدالمعلی قدس سره  
 نوشته اند که عارفانی دو گروه اند یکی آنکه بعد ایمان کشفی عمل میکنند بر کشف خود و عمل بر تقلید رسول  
 صلی الله علیه و سلم میکنند و ایشان را رسول متبوع مکتشف گفته و ایشان ناقص العمل اند و گروه دوم عارفان  
 اند که با وصفت ایمان کشفی عمل میکنند تقلید رسول متبوع و ایشان را مکتشف گفته است که تقلید رسول  
 صلی الله علیه و سلم کمال اعظم است پس قول مولوی متبوعی ناظر بر طریقت گروه اول است فقط قوله کفر  
 نسبت بخالق حکمت است بلکه با نسبت کنی کفر آفت است و ارشاد شده که در مقام ذات و اطلاق  
 نه کفر است و نه اسلام ملک معنی هر دو که انکار و انقیاد باشد و ذات موجود بود ایمان معنی در مرتبه یقین  
 و تقیید و مذموم و محمود و گردید و علت آفرینش هر دو خلقت است اینست که کفر محلی سلام و اسلام محلی معنی کفر  
 است که حکم معرفت الاشیاء را با صدق و معرفت یکی بر دیگری موقوف بود و ذات که مجمع اعداد است  
 هر دو ضد موجب کمال است فقط قوله چونکه بیریگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و  
 چون بیریگی رسی کان اشی و موسی و فرعون دارند اشی و شاعرین در معنی این اشارت الی الله کرده اند  
 تقریر مرشدی و مولای قدس سره قل و دل است و آن اینکه مراد از بیریگی مرتبه اطلاق است که تعین را  
 در آن راه نیست و مراد از رنگ کثرت اعتباری مظاہر اسما و صفات در تعینات است و مراد از اسیر  
 بیریگی در رنگ انعکاس شبیه نامی شکفته موجودات از نور آفتاب وحدت است اینچنانکه اوز  
 انعکاس آفتاب واحد را بگیرند تا هزاران آفتاب معلوم میشوند همچنین در آینه قوه و اتمه وجود و احاطت  
 کرد و با موجود بخیا می آیند و مراد از جنگ موسی با موسی کشف شریعتی است که پیغمبر دیگر را و مراد از  
 رسیدن مقام بیریگی رجوع شایسته موسی هدایت و مراد از موسی و فرعون محض و سطل است که در مرتبه  
 اطلاق هر دو معنی یکبار بوده و هیچگونه نیایع و جنگ نبود ایمان بیریگی در رنگ آینه مبتلا می جنگ کرده  
 چنانکه آب در اصل سوختن و غلج داشت و بعد از تناری تعین با هم احکام مزاج پیدا شد از سقذ و سقذ

کلام روشن گردید فقط قوله چون ظلم در دست خداری بود : لاجرم منصور بر داری بود و حضرت فرمود  
 و اسنادی فرمودند که خدا از صفت بی اتقا است از خدا مولوی معنوی قدس سره العیز علمای زمان منصور  
 علیه الرحمه را که فتویٰ بقبولش داده بودند خدا را میفرمایند زیرا که درین فتویٰ از حد شرعی تجاوز کرده بودند چه  
 شرعی نیست که اگر کسی اطلاق اسمی مختصه ذات خدای سبحان بر خود کند آنکس واجب القتل می شود  
 و اسمای ذاتی بجز الله در جهان نیست دیگر همه اسمای صفاتی اند که اطلاق آن بر خدا و غیر خدا و واجب است  
 بر مجوز جمع و کرم و تسبیح و تصییر و کلمه و غیره و فقط حق تبار اسمای مخصوصه نیست و منصور بجز انا الحق نگفته بود  
 و حق مقابل باطل است پس شرعاً که انا الحق قتل واجب نمیشود پس حکم قتل بر لفظ حق کردن حکم شرعی بود  
 لهذا خدا گرفتند فقط قوله بر تو حق است آن معشوق نیست و خالق است آن گویا مخلوق نیست و  
 این شعر در قراول در بیان حدیث غلبه زن بر مرد عاقل واقع است ارشاد شد که عارف در جمیع ظواهر  
 مجال حق می بیند و در آنکه زن صفات جمالی حق زیاده تر و واضح تر مشاهده میکند و جذبه معشوق را  
 از طرف حق میداند از طرف زن که مخلوق است و این جذبه خالق و موجود است مرئی رقت و  
 را و در دل عارف و خالقیت صفت قدیم است نه حادث پس گویا مخلوق نیست و نیز ظهور صفت ایجاد  
 و خلق چنانکه در نظر زنان نمایان است در مردان نیست بدینجهت بر تو حق فرمودند و منشأ غلبه زنان  
 بر مردان عقلای با وجود آنکه برخلاف الرجال قوامون علی النساء است در ایات سابق بیان فرموده اند  
 آب غالب شد بر آتش از سبب به زائش او چو شد که باشد در حجب : خلاصه شش انیکه در حکم  
 آتش و مرد حکم آب دارد اگر حجاب در میان نباشد آب بر آتش غالب میشود و اگر دیگت غیره در میان  
 باشد آتش آب را میسوزد پس مهر و رقت قلبی عاقلان بشیر له حجاب است لهذا آتش زن بر آتش  
 غالب میشود بخلاف جاهلان تحت دل که مهر و رقت قلبی ندارند آنها بر زنان غالب میشوند چنانچه  
 در حدیث ان یغلبن العاقل و یغلبن ابراهیم از معنی تناقضی که بطر ظاهر در میان این حدیث  
 و آیه مذکور بود رفع گردید فقط قوله این نباشد در بودای مرغ خاک : بجز قلم را ز هر داری چه باک  
 این شعر در حکایت طامع شیخ نثار بخواهی بدقت دوم واقع است و شعر است باینکه شریخ  
 شیخ کامل حاضر ندارد چون شریخ بخر گناه کبیره است و کامل از کبائر محفوظ است باشد پس خورن  
 شراب چگونه روا باشد در توجیه این کلام حضرت مولانا دوتن منسوبند

اول اینکه شرب خمر از شیخ پو توغ نیاده باشد و نسبت طاعن با توست باشد دوم اینکه اگر راست باشد  
 شیخ موصوف بر قدم اصحاب بدر باشد که در حق وی همه محرمات نیز مباحات شده اند بوجب حدیث  
 صحیح که در حق اهل بدر وارد است ان الله قد اطلع علی قلوب اهل بدر فقال عملوا ما شئتم فقد غفرتم  
 یعنی تحقیق خدا سبحانی مطلع شد بر دلهای اهل بدر پس فرمود و بکنید هر آنچه خواهید هر آینه معاف کردیم شما را  
 حاصل اینکه معصیت نیز در حق شهدای مدینه مباح گردید و بعضی او را که بر قدم اهل بدر اندازانها هم و اخذ  
 نخواهد بود هر چه خواهند بکنند و در حق همین قسم کاملین در آیات آئینه میفرمایند کفر و ایمان نیست آنچه را  
 که از دست و زانکه او متراست و این دوزنک و پوست و فاحفظ فایحی و قمر دوم قوله بلیلی زیجا رفت  
 و باز گشت به هر صید ایمانی باز گشت و از اینجا آغاز دقر دوم است و در ربط کلام با دقر اول نیست که در حق  
 دقر اول فرموده بودند ای و ریغ لعمرو و خورده شده و جوشش فکرت از ان فسرده شده و در آخر خاشه  
 فرمودند که سخت خاک نموده می آید سخن به آب تیره شده سرچیندن به تاخداش باز صاف و خوش  
 آنکه تیره کردیم صافش کند و اکنون در آغاز دقر دوم میفرمایند بلیلی زیجا رفت و باز گشت یعنی بلبل فکر که  
 خورون و دلقه بیا لم غیب راجع شده بود بعد و سال که تاریخ آغاز این فقر است آن بلبل باز شکاری  
 گردیده برای صید کردن معانی رجوع کرد چون فکر عاشق بود و بلبل عاشق گل است لهذا او را بلبل قرار دادند  
 قوله این دمان بر بند تا مینی عیان چشم نیاک جهان حلق و دمان به حضرت مرشدی و مولای علی که  
 میفرمودند که دقر دوم بلکه تمام مشوی شرح و بیان و دلیل و برهان مضمون همین شعر است که ربانی  
 از تن و صفاتی روح بدون ترک طعام نیست و این سیری شکم ماده صفات ذمیه از حوص هوا و غضب و  
 شهوت و کبر و نخوت بلکه سر پای کفر و شرک همین است نه چیزی دیگر زیرا که دعوی خدائی و الوهیت که ام  
 در ویش گرسنه نشیده باشی بلکه از فرعون و شداد و عمرو و غیره شکم میران شده است فقط قوله  
 دمان تو خود دمان و در سخن به وی جهان تو بر مثال بزخی به نور باقی پهلوی دنیای من و شیر صافی  
 پهلوی جهانی خون به ارشاد شد که چنانکه حال دوزخ در کلام الهی مذکور است یوم نقول بحکم بل استلک  
 نقول بل من یزعمیم که خواهد گفت جنتی بل و دوزخی آید شدی تو خواهد گفت دوزخ نیز و کبر است یا همین حال دمان است که اگر  
 روز پر گشته خواهد گفت چیزی دیگر بسیار خواهد شد مصرعوی جهان تو بر مثال بزخی است یعنی عالم دنیا و جهان عالم  
 مثال عالم آخرت بزخی و چای اقبست هر چه در دنیا خواهی کار و آخرت شرم آن خواهی برداشت لهذا الدعا

مزرعه الاخره دارا است یا دنیا برنج است میان جنب و نار یعنی اگر دنیا اعمال صالحه و مشرعه خواهد کرد  
 آن اعمال در حق وی شراب طور و جوهای لبن و شهد مثل جوهای جنب خواهد شد پس دنیا جنبت گردید و  
 اگر در خیال اعمال طالحه و غیر مشرعه خواهد کرد آن اعمال صورت مار و کژدم و آب جمجمه و غیره عذاب جنب خواهد شد  
 در حق او پیدا و نیک بود چون دنیا صلاحیت بهر دو چیز داشت پس برنج شد میان جنب و نار و معنی بیت ثانی  
 اینست که اگر چه دنیا ناخیز و غیر باقی و در مرتبه دوزخ است لیکن چون نود صافی یعنی جنب یا ذات حق است  
 او است تقوی و احتیاط واجب چنانکه شیر صافی در پہلوی جوهای نخون در سینه میباشند و حرکت حق  
 در این سینه نمیشود چنانکه بیان آن در آیه کریمه است انکم فی الاعام لعمیرة تقیکم همانی بطولها من بین  
 فرش و دوم لبنا خالصا یقال للشارب من ترجمه بدستیکم شمار است در وجود چار پایه باجرت و بصیرت که  
 از آن بداند حکمتهای خدا را که در میان سرگین و خون شیر خالص خوشگوار برای شیر خواران پیدا کرد و  
 همچنین بنیاست چون در و کامی تنی بی احتیاط شیر تو خون میشود از احتیاط فقط قوه گاه خورشید  
 گسی دریا شوی؛ گاه کوه قاف و که غنقا شوی؛ تونه این باشی نه آن در ذات خویش؛ اسی نزون  
 از و همها و ازیش پیش؛ از تو اسی بی نقش با چندین صورت؛ هم مشبه هم موجودی سر و ارشاد شد که موکو  
 معنوی قدس سره حق تعالی را در غلبه عشق گاه خورشید و گاه دریا و گاهی کوه قاف و که غنقا میگویی  
 باز در هوش آمده گریخته نموده اعتدال را میفرماید که تونه این باشی نه آن در ذات خویش؛ که در ذات  
 تو هر یک خیران و خیر و طریقت در تن منازیرا که طور تو در شان تشبیه است یا تشریح مشبه خیر و طریقت  
 مذمومه که اگر مشبه هم جو جسم و جسمانی است محسوس و مسموع چنانی شود و انصاف او پس کشنده شمی و لم یلد و لم یول  
 و لم یکن که کفو احد و لا یدرک لایبصار بهر حسیت و موجد یعنی معتقد تشریح بطور مشککین بحیرت محمود خیره است  
 که اگر او متوجه حجت است بقی نماند و تو فهم وجه الله؛ و الله معکم انما کنتم؛ و الله بکل شیء محیط و ید الله فوق  
 ایدیم و بل بیاة سیوطان بنفین کیفیت انشای چه معنی دارد فقط که نامصور یا مصور گفتت؛ طالع  
 بی تصوریت نیست؛ نامصور یا مصور پیش و ست؛ گوهر مقرر است بیرون شد ز پوست؛ چون  
 در کلام سابق ذکر و فرموده بودند یکی معتقد تشریح و دوم معتقد تشبیه اکنون مناد و قیاس است و طلبان  
 هر دو فریق بیان میفرمایند که در هر دو قول خلاص از صورت نیست زیرا که مشبه اگر چه سبک و بد که حق مثل  
 این اجسام نیست بلکه مخالف این اجسام است در کیفیت همچو موجودات تا هم قابل حسیت شدند و



قوله آفتابش چون برآمد زان فلک؛ باشد تن گفت همین مایه و خاک؛ وصل پیدا گشت از حیران  
 زان حلاوت شد عبارت مایه؛ شرح در معنی این ابیات تکلفات کرده اند حضرت مرشدی قدس سره  
 فرمودند که این بیان اتصال انفصال روح محمدی است صلی الله علیه و سلم با جسم مقدس بیان اتصال  
 اینکه چون آفتاب روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم از فلک حدیث برآمد باشد تن گفت بوشیار باش  
 نگذاشته است ترا یعنی محمد صلی الله علیه و سلم را خدا از وصل خود جدا نکرده است بلکه وصل پیدا گشت  
 از حیران بلکه دوری مجوری است با در پلای اختلاف روح با تن وصل پیدا شد یعنی کمالات نبوت و  
 خلعت و محبت که حصول آن موقوف بر اختلاف روح با تن بود و حاصل گردید و از آن حلاوت وصل  
 عبارت مایه حق حکایت کرد و اما بیان انفصال اینکه چون آفتاب روح محمدی از حقیقت سببی  
 تن با وج فلک حقیقت خود رجوع ننمود باشد تن خود گفت که ترک کرده است ترا پروردگار تو یعنی نفل حکایت  
 را موت زنده داری بلکه درین نقل مکانی حیران وصل پیدا شد که ترا نیز با من حیات ابدی نصیب گشت  
 این همان وصل است که مایه و خاک ربک و مایه حکایت بود از آن فاحظه فایده عجیبست قوله که ضرورت  
 هست مزاری مباح؛ پس فناوی که ضرورت شد صلاح؛ این شعر در داستان صوفیان فروختن  
 صوفی مسافر از جهت سماع وارد است اشتغال شعر بر اباحت مراد از اشارت است بآیه کریمه و ما لکم  
 من الاکل و الشرب الا ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه مبرمجیم چیست شمارا که منی خبرید از آن خبر  
 که ذکر کرده شد بران نام خدا و حال آنکه تفصیل کرده است الله تعالی آن خبر را که حرام کرده است  
 بر شما از مین و ورم و لحم خنزیر و غیره مگر آنچه مضطر شدید بسوی آن چیز را چون در بی ضرورت شرعی نبود از راه طریقه  
 صوفیان غیر محتاط فرمودند پس فناوی که ضرورت شد صلاح؛ شاید این معنی بیت ماسنون  
 صوفیان در کوشش بودند و فقیر و کا و فقران کین کفر اکبر؛ پس رفع شد اعتراض از کلام  
 مولوی محتوی که فروختن سببه مسافر برای سماع مباح میگوند قوله گفت پیغمبر خدا ایمان نداده که  
 صبر می نباشد در سواد؛ اگر شاید این معنی چون چند جا در حدیث وارد شده است الا من لا صبر له فلا  
 ایمان له و در حدیث آمده است که ایمان و ولطف دارد یکی صبر دوم شکر و از آیه کریمه فاذکرونی الذکرکم  
 و اشکروالی و لا تکفرون بهم ثابت است که ذکر و ایمان مجموعه صبر و شکر است قوله آنکه او بیدر باشد  
 رنبر است از آنکه بیدر می رانان کن گفتن است؛ حضرت مولانا قدس سره در توجیه این کلام

بیدار و ازین بیداری سبب گفته اند که بیداری شرک خفی است چنانکه کسیکه در عشق ندارد خود را بیدار  
 مستقل می پندارد و این بیداری هر قدر که زائد خواهد بود شرک خفی را جلی خواهد کرد چنانچه فرعون منور  
 و غیره جبارین چون در عشق اصلاً نداشتند مگر برحق کرده دعوی الوهیت نمودند پس ناچار از زبان فرعون  
 نار بود و از زبان مسطور نور چنانچه مولوی معنوی بعد شعر مذکور میفرماید **این انابوقت گفتن است**  
**آن آنا در وقت گفتن رحمت است** و آن آنا مسطور را رحمت بده و این آنا فرعون را لعنت بده و قوله  
 پس بیدار ولی قائم است و تاقیاست آزمایش دائم است پس امام حی و قائم آن ولی است و خواه  
 از نسل عمر خواه از علی است و حضرت مولانا فرمودند که درین قول روزی زو افضل است که میگوید امام  
 هر زمان از اولاد علی بنیاد و علیه السلام میباشند پس مراد از ولی قطب الاقطاب زمانه خود است  
 که هیچیک از زمان خالی از وی نباشد و دیگر حکام ظاهر و باطن تا کتب خلیفه از طرف او میباشند و تفصیل  
 مراتب و لایست را عاقله بکتاب مقیاس الانوار فرمودند که از کتب مذکور در اینجا نقل کرده می آید  
 شیخ کی شراح مضمون احکام مراتب و لایست چهارگانه بدین تفصیل نقل می کند  
 بدانکه ولی و عارف کسی است که بذات و صفات حق سبحانه تعالی بقدر طاقت  
 بشری عارف باشد و با وجود عرفان بر طاعت و عبادت همواره و معنوی  
 ملازم بود و از معاصی ظاهر و باطن مختار و اقسام دلی که آنرا عارف تیر نامند سه قسم اند اول ذوالعین  
 دوم ذوالعقل سوم ذوالعین و ذوالعقل هر دو ذوالعین عبارت از کسی است که شود حق بروی نجاب  
 باشد حق را ظاهر بیند و خلق را باطن استیصال خود می است که خلق در نظر او بمناب آینه بود و حق را سبب  
 ظهور حق و خلق همچو ظهور صورت در آینه و اختفای حق در حق همچو اختفای آینه در صورت ذوالعقل  
 عبارت از کسی است که شود خلق بروی غالب بود و خلق را ظاهر بیند و حق را باطن پس حق در نظر او  
 بمنزله آینه بود و خلق را و خلق بمنزله صورت منطبقه باشد در آینه لا جرم حق باطن بود کما هو شان الهی  
 و خلق ظاهر کما هو شان الصور المستند فی الهیة و ذوالعین و ذوالعقل قسم سوم عبارت از کسی است  
 که حق را و خلق مشاهده کند و خلق را در حق و بشود و بچکام محجوب نگردد از شود و یکی بلک وجود واحد  
 بعینه از وجهی خلق بعینه و وجهی حق نمود کثرت مانع نیاید شود و وحدت را و شود و وحدت منزه شود و کثرت  
 التفرع با اتفاق علمای ظاهر و باطن ظهور کرامات و خوارق عادات شرط ولایت نیست بلکه قدر کثرت



هم شرط نیست و نه محضت شرط است اما ولی مختص است چنانکه بنی معصوم و رسول مقبول صلی الله علیه و سلم  
 معصیت دارند و اول ولایت و دوم نبوت و سوم رسالت و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اول  
 ما خلق الله نوری پس جمیع انبیا و اولیا از نور محمدی پیدا شدند گنند اهل مکاشفات ولایت شفاعت و این  
 که جمیع انبیا و رسل نواب حضرت محمدی بودند صلی الله علیه و سلم چنانکه فرمود گنند بنبیا و آدم هم بنی امار  
 و اطین یعنی از نبوت خود آگاه بودند پس حق تعالی او را خیر داد و در حالتیکه او روح بود قبل ایجاد جسم  
 انسانی و انبیا در عالم نواب او انداز آدم تا عیسی علیه السلام پس تا روز قیامت همه ملوک و پادشاهان  
 روحانیت او بر روحانیت هر رسولی که موجود بودند و در پی رسیدن آن خیر که از انبیا صادر و ظاهر میشد  
 و در آنیکه رسول بودند اما در عالم حسن موجود نبود که هر یکی بآنکس منسوب میشد و در حقیقت آن فرج محمد  
 بود صلی الله علیه و سلم گنند فرمود علیک علم الاولین و الاخرین چون اولیا و ارث انبیا الله پس هر که وارث  
 آن خصوصیت است او را محمدی گویند و هر که وارث ولایت عیسی علیه السلام او را عیسی گویند  
 و علی القیاس برای جمیع و اسحاقی و یعقوبی و سایر انبیا علیه السلام اینست که در اصطلاح ابرار طایفه میگویند  
 که فلان ولی بر قدم فلان پیغمبر یا فلان بر قلب فلان پیغمبر است یعنی آن علوم و آن تعلیمات و مقامات  
 حالات که آن پیغمبر را بود این ولی را بر او اسطمد آن پیغمبر حاصل است اما از شکوه محمد صلی الله علیه و سلم  
 است پس آن ولی مثلاً محمدی ابراهیمی باشد یا محمدی موسوی یا محمدی عیسی بود چون این متفرقند  
 بدانکه ولایت محمدی دو نوع است اول آنست که جامع بود میان تصرف در عالم بحسب معنی جهان قطب  
 میسر و در صورت چنانچه سلاطین را و آن دو نوع است نوع اول آنست که مقرون بخلافت باشد  
 نوع دوم مقرون بخلافت نباشد نوع دوم آنکه جامع نباشد میان تصرف صوری و معنوی اما ولایت  
 محمدی که عبارت از ولایت سایر انبیا است آن موافق قول صاحب فتوحات مکی بر چهار نوع است  
 ۱- هر نوع از این انواع چهار گانه خاتمی دارد و خاتم نوع اول از ولایت محمدی که جامع است میان تصرف  
 صوری و معنوی و مقرون بخلافت باشد علی بن ابیطالب است کرم الله وجهه زیرا که آخر خلفای  
 ۲- خاتم نوع دوم از ولایت محمدی که جامع میان تصرف صوری و معنوی و مقرون بخلافت نیست  
 ۳- خاتم نوع سوم از ولایت محمدی که در آخر زمان ظاهر شود و اسم او محمد است و در خلق و صورت مانند

رسول خدا صلی الله علیه و سلم باشد اما در خلق تحت او باشد و پس از وی هیچ ولی سلطان نشود پس این ولایت  
 باید تمام گردد و او را خاتم صغیر گویند چنانچه قدس سره در فتوحات ذکر او کرده خاتم نوع سوم از ولایت محمدی شیخ  
 محی الدین خری است قدس سره او را خاتم اصغر گویند که او خاتم آن نوع ولایت است که جامع می باشد میان  
 تصرف صوری و معنوی بلکه تصرف معنوی داشته باشد فقط و مقرون بجلالت نبوت و خاتم از نوع چهارم  
 از ولایت محمدی عسی این مرتبه است علی بن ابی طالب علیه السلام که بعد از وی هیچ ولی موجود نبود و اصل این نوع ولایت  
 خاصه بدو ختم شود و او را خاتم گویند بعد از آن این دو تمام شود قیامت قائم گردد یعنی صور سوم و پنجم و اینها  
 سهو الرجوع الی البدایه است که اگر دو کمال باشد تعالی کل تعالی مالک الا و به و له الحکم و الیه مرجعون قوله  
 ای بسا کس که صورت راه زده قصد صورت کرد و بر افکند زده این بیت بدو قدم در داستان گرفتار  
 شدن باز میان جندان واقع است شیخ عبداللطیف مینو بسد آبی بسا کس که صورت راه زده چنانکه عابدان  
 اصنام را و بسا کس را صورت بخدا رسانید چنانکه مومنان را که اقرار بظلمت شریعت کرده بخدا رسیدند آینه  
 مناسب مقام نیست و خلافت مدلول کلام است حقیرت مرشدی و استادی ارشاد کردند که معنی آن برینست  
 چنانچه شده و چهارم که مناسب مقام باشد اینکه هر کس که بر حقارت چشمه و صورت نبی با و لی نظر کرده و بیست  
 انبای اکسورت افتاد بر اهد زو یعنی قصد اید بخدا کرد بحکم ان الدین یؤنون الله و رسوله لعنهم الله  
 فی الدنیا و الآخرة و من یجاد و الله و رسوله فان له نارجتم ترجمه هر که اید او را خدا و رسول او را لعنت کند  
 خدا در دنیا و آخره و هر که محاربه کرد با خدا و رسول و برای آن آتش و دوزخ است دوم اینکه بسا کسان قیام  
 مشغول ذکر با سماء و عورات مازند و از معنی آشنائید یعنی اسماء الله را وسیله و نیاساختند و از خدا محروم  
 مازند سوم اینکه بعضی کسان قصد صورت کردند و بر افکند زو یعنی بخدا رسیدند همچو آن کسان که ابتداء  
 بعشق مجازی مبتدا شدند و آخر کار حذب لسی لطیف خود کشید و عشق مجازی آن ها تبدیل بعشق حقیقی  
 حق گردید و این کمتر و نادر است قوله یا تیر بر گیر و هر دانه زن به تو علی و ابراهیم و خیر بر کن به و زنه چون  
 و فاروق همین به بین طریق دیگر از ابر بر کن به یا یه کلین و صل کن لین خا راه وصل کن با ناز نور  
 یار را به تا که نور او کشد ناز ترا وصل او کلین کند خا ترا به آیین ابیات در و قدم در داستان بگردان  
 خابین از راه وارد است شاعرین در معنی این ابیات طوطی گفته که زده از خلاصه مقصود و خطر مخفی  
 که از تقریر حضرت مولانا مستفاد گردد و بدینست درین ابیات هدایت نفس کشی است

و کشتن نفس و کندیدن غوی بد را که مقبره خا برین در راه طریقت است و سبیل است یکی آنکه مجاهده و  
 عمل خود نفس را بکشد و غوی بد را بکشد و این سبیل نیز دو شق دارد یکی آنکه طریق ریاضت از اجتناب خود  
 بلا خطا اشارت کتاب و سنت و عقل خود برارد و بدان عمل کرده نفس خود را بکشد و اخلاق و سبیل را  
 سازد و تا انوار محمدیه بروی فاضل گردد و مشاهده حق رسد و سیر کامل گردد و بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 و شوق دوم از سبیل اول آنکه طریق عمل و مجاهده که موقوف به طاعت است و مقرر کرده اینها و اولیاست آن  
 شیطان فاضل نمیتوان کرد و مانع خود باشد آن نیز از کتاب و سنت تقلید آن کرده عمل بدان کند تا نفس  
 کشته شود و قلب مصیقل گردد و انوار محمدیه بروی فاضل شود و بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بمقصود رسد و سبیل دوم آنست که از مجاهده و عمل وی نفس کشته نشود لیکن خود را بدست شیخ کاملان  
 و شیخ در تصرف کند و از تصرف شیخ نفس کشته شود و دل مصیقل گردد و تا انوار محمدیه بروی فاضل شود  
 و بواسطه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بمقصود رسد پس مواوی معنوی قدس سره درین چهار بیت هر دو سبیل  
 کشتن نفس بیان فرمودند و در بیان اول سبیل اول بیان فرموده و در بیان دوم  
 در بیان شوقی سبیل اول و سبیل دوم بیان فرموده و در بیان اول و دوم هر دو سبیل بیان فرموده  
 نفس بر قلمه شود و اخلاق و سبیل حاصل آنکه تو نیز مجاهده و روانه و ارتبر گرفته بی تقلید احدی اجتناب  
 خود این در خیبر اصلی و از اینجای که تا قلب مصیقل قابل انوار گردد و بواسطه آنحضرت بمقصود رسد و در  
 میان صدف و فاروق همین طریق دیگر ریاضت را برگزین یعنی مراقبه و ذکر و نسبت این طریق به سبیل اول  
 و ثانی تعلیمی است یعنی اگر چه شیخین نیز طریق مجاهده نفسی و قلبی باشند لیکن طریق قلبی مختارشان بود  
 و سبیل دوم اینست که وصل کن این خاتمه را به گلبن شیخ و وصل کن بار خود را با نور یار تا که نور او  
 تا در او وصل او گلبن کند خاتمه را و این سبیل دوم وصل الی المطلوب است بشرط رضا و تسلیم کامل بر  
 تصرف شیخ یعنی سالک مثل سبت بدست غسال شود و سوا و سوس خود را بالکل بکنار دهد و این طریق  
 نیز عیان آنحضرت است علیه السلام و سبیل اول علی بن ابی طالب علیه السلام را چنانچه در ذکر اول گذشت  
 بقوله گفت پیغمبر علی را کاسی علی به شیر حقیقی پهلوانی پهلوی به لیک به شیرینی مکن هم عقیده اند را  
 در این تخاریم به نقطه ثواب اصل رآب نطفه اسفید است و خوش به لیک عکس جهان روحی روشن  
 سید به رنگ حسن التفویم را به تابا سفلی میر و آن نیم راه این قطعه با قبر اول در دوستان زین العابدین



پیدا کرده میشود بر فطرت اسلام یعنی استعداوت سلیم و فرمانبرداری که هر چه او را بشارت میدهد از روی عقل آزادی میدهد  
 و تسلیم میکند آنرا چونکه در حقیقت او چنین استعداد و لیاقت تعلیم و تلقین و الدین طریقه ویرانه‌ها را  
 میکند و یهودی و نصرانی و مجوسی میگردد و اگر تا آخر عمر بران عقیده ماند معلوم شد که فطرت او در علم الهی نمود  
 ازین تفسیر رفع شد متراض که در میان حدیث و آیات بود احوال بدانند که معنی قطعه معلومی است  
 قدس سره مطابق آیه کریمه است لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و دناه اسفل سافلین الا انکم  
 آمنوا و عملوا الصالحات فلم اجزئهم منون ترجمه هر آنکه پدید آمدن انسان را در بهترین صورت خلقت  
 پس رود و او را با اسفل درجه و درج مگر آنکسان که ایمان آورده و عمل صالح کردند برای آنها انجیز  
 منقطع است خلاصه معنی قطعه نیست یعنی اصل نطفه انسان مطلقا سفید و خوش بود  
 که احسن التقویم عبارت از آنست که یک پرنوی خلوق که بر جان رومی و حبش و قنار و رنگ و پیکر و سنیا  
 یعنی سعادت و شقاوت بران احسن التقویم انداخته و قسم گردانید قسم شقی و سعید از آن خبر میدهد  
 مقصود از گردانیدن دو قسم اینست تا با اسفل سیر و آن نیم را و نیم ثانی را برای جنت استثنای  
 بقوله الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات برای آن نیم و جنت اجزئهم منون فقط و قسم سوم در قصه  
 چند آیات واقع اند که ربط کلام و استخراج مرام از هر کس نشود و از تقریر بر می‌شود و استناد فی سوره  
 نوحی حل مقام میشود و لذا بعد نقل آیات تشریح آن میکنم قوله هر زمان تری است جزو جانت را  
 بنکر اندر تریع جان ایمان را به عمر تو مانند میان در است به روز و شب مانند دنیا را شمر است و شمر  
 سید به از بیوت و تا که خالی گردد و این صیغه و خلاصه آیات اینکه غفلت از یاد خدا و مشغولی دنیا  
 عمر را بربا و سید به حکم حدیث الناس نيام اذا ماتوا انبتوا تبعه هر گز برین غفلت متنبه نخواهد شد  
 لیکن آن تنبیه مفید نخواهد شد زیرا که سن کان فی هذه اعمی فوفی الآخرة اعمی هر گاه در دنیا غافل  
 تذکره در آن جهان چه سود و در حضور می باید که پیش از موت آمد و رفت دم را نگاهدار که بغیر یاد خدا  
 و می ندهد بر این رو که شاید همین دم و اسپین باشد پس خود را هر وقت در حالت تریع انکار و  
 درین حالت تریع ایمان خود را نگاهدار با ذکر خدا اگر دم بر آید از دنیا یا ایمان رفت و الای ایمان  
 قول عازفانست هر آنکه غافل از حق یک نمانست یا همان دم کا فاست اما نهانست و درین باب  
 وعید شدید در حدیث آمده یا ابن آدم انفاک انبیاء فی حسن یحیی غیر ذلک فی فطنت انبیاء فی خدا و



ظاهر از بود این دفعه امر از است باین که حضرت مولوی همیشه امر سفر را پند برای ترک صورت نظر  
 و بر جمع معنی و در اینجا خلاص آن ارشاد کردند همیشه چیست حاصل جوایب آنکه تقدیر از صورت و عیب  
 معنی برای کسی است که او بر صورت دل بسته از معنی محروم می باشد اما عارفی که صورت را غیر معنی نداند  
 بلکه صورت را وسیله معنی می پندارد برای او تعلیم نیست که صورت ظاهر از معنی بر آید باز  
 اسبق صورت یا باطن می رود و بیات مابعد بینه تمیز و دلایل آن طلبند خلاصه آنکه حضرت مولانا میفرمودند  
 که مولوی معنی اگر اعمانه ظاهر بر زبان می آید برای تفهیم معنی است و به معنی می رود غلبه حال و جوشش  
 عشق میگذارد که حکایت سابق را تمام کند فقط قوله عاشق شمع خدا بافرموده عاشق معنی و او کافر  
 این شعر در دو قسم در بیان توفیق و وحدت متضاد المعنی واقع است و آن را وحدت نیست تا از  
 با کفر کفر وحدت و دیگر اینکه من لم یرض بقضای قلبی طلب را با سوای تقریر سوال آنکه در عتقاد کلامی  
 که جمیع افعال عبادیه مشیت و قضای حق است کفر نیز به قضای او باشد و رضا یا اقتضا واجب است  
 چنانچه معنون حدیث ثانی است و بحکم حدیث اول رضا با کفر کفر است و بنفوذ در چهار وجه است  
 اگر کفر و نفاق که قضای حق است راضی شود کافراست و اگر رضا ندید ترک واجب کرده باشد حضرت  
 مولوی معنی جواب این سوال اوده اند بفرق در میان قضا و مقضی یعنی مقضی اجتناباً هم مقول اقرار  
 علی القضا بشر است و ما بعد عنه القضا حق است لهذا فرمودند **در کفر** در کفر زمان رد که قضا است  
 فی اذن رد که نزاع و جنبش ماست و کفر از روی قضا خود کفر نیست ؛ حق را کافر محضان اینجا ماست  
 حاصل جواب آنکه کفر از این جهت است که مشیت حق است حدین کمال است یعنی مظهر کمال اسلام است  
 از جنبش و رضا با کفر کفر نیست و کفر باعتبار مقضی و اعتبار بشیرا فوانی و طغیان را واجب آنکه کفر است  
 یا بر حساب از کفر راضی نیست پس توفیق شده بیان هر دو حدیث متضاد معنی و در مصادف ثانی  
 بیت مذکور عاشق مجازی است حضرت مولانا قدس سره و بنیقام فرموده بودند که عاشق صورت بر سر  
 و وجه است یکی آنکه عاشق را مشاهده حق بدون تمیز صورت و اصل است و صورت او را با تمیز از  
 از مشاهده حق بکفر با وجود آن در بعضی مظاهر و بوجه کمال می بیند چنانچه حبس پیغمبر علی او علیه و سلم بر  
 است از چهره قیامی بود و هر گاه عاشق صورت مقید باشد که مشاهده حق و در آن صورت غاصه بکند و از مشاهده  
 مشاهده بکند و از چشم اگر چه عشق حق است که ظاهر است و انصاف است لیکه ای غیر شیه را اهل کمال و از مشاهده

و سوم آنکه عشق صرف بصورت ظاهری معشوق مجازی متعلق باشد قطع نظر از بند حق در آن جایگاه است  
 یازدهم این قسم سوم را مولوی معنوی قدس سره تنگ عشق میگوید زیرا که این عشق تغییر رنگ صورت ظاهر  
 زایل میگردد و همین عاشق مصنوع را کاذب گفته اند و چه گفته اینست که کفر بمعنی شر است و این عاشق  
 ساز صانع است پس معشوقیت مصنوع و کفر اصطلاحی مشغولی صورت است با و صحت اعتقاد غیرت  
 چنانچه عابدان اصنام فقط قوله عجز از ادراک مابیت همه در حالت مایه بود و در باب توبه زانکه مایه است  
 و ستر آن پیش چشم کاملان نباشد عیان و این اشارت به فقر سوم در ستر آن فرق در علم مقدمه و حق  
 و ازانکه ظاهر و کلام مولوی معنوی قدس سره درین مقام ورود است کمالین گفته مابیت در محفلت  
 حدیث ماعرفناک حق معرفتک و این سخن را ادراک ادراک معلوم میشود و شارحین بنا بر تائید کلام  
 ما تین اقوال امیرالمؤمنین علی المرتضی علی نبیا و عاله السلام مثل علم عبید بالعلم ازره و لو کشف العطاء  
 ما ازوت یقینا ترجمه اگر کشاده شود حجابها پیش نشو و یقین من و قول امام جعفر ابن حنیفه رحمه الله  
 علیه ما بعد ناک حق عبادتک و لا کن معرفتک حق معرفتک و قوله تعالی و اعبد ربک حتی تنیک البقیع  
 نقل کرده اند لیکن ازان جمله اقوال رفع مخالفت حدیث ماعرفناک حق معرفتک میشود و حضرت مرشد  
 و استادی علیه الرحمة و التقدران فرموده اند که حدیث ماعرفناک حق معرفتک در کنه مابیت حق وارد است  
 و احواف عجز عن ادراک کنه ذات حق بمقتضای عیدیت و رسالت از هر یک بنی و ولی شده آمده است  
 و مطلب مولوی معنوی قدس سره اینست که عدم وصول کینه حقائق اشیا از خواص بحوام و علمای  
 معقول است و در جبر و قضا و پایه اهل کشف ازان برتر است و مولوی معنوی قدس سره قطب قوت خود  
 بوده اند موافق مشاهده و کتب خود میفرمایند زانکه مایه است و ستر آن پیش چشم کاملان باشد  
 عیان یعنی ادراک چیزی که تر و عقل محال است پیش کاملین ممکن بل محسوس و سطر است چنانچه  
 از آیات مابعد این مطلب بخوبی واضح میشود فقط به فقر سوم در ستر عشق عاشق لا ایالی دارد بخارا  
 پیش معشوق اشعار و ازانکه از آخر دم تا قوتیم تا سحر اوج حجاب که معتقد بنود است پدید می شود  
 چنانچه در زمان سلطان خانزادی الدین حیدر شاه زمرین سید اشرف صاحب از اولاد اجداد حضرت سید  
 اشرف جهانگیر سمنانی صاحب لایست که چه آن شش بیات و زنجار و نوشته تجدد مولانا قدس سره  
 فرستاده است شاف سنی آن کردند حضرت مولانا بعد از آن خط احواله را قلم افکند که جوابش نوشته



بلا خطه س با کفرا نند بهرگاه گذرانیدم ارشاد شد شایسته باشن باشن آن جواب بگو چه عرصه شده شد و نقل  
 آن بحسنه و زویل منبوسیم بسم الله و الحمد لله و سلام علی عباد الله الذین <sup>صطفی</sup> یعنی شرف و مجد است  
 استکشاف یعنی چند ابیات حضرت مولانا جلال الدین روم قدس سره الاقدس نمودند هر چند در ک  
 کشف معنی آن ابیات موقوف بر حالت و تصفیه باطن است و تشریح آن طوالتی میجواید اما اجابا  
 بمقتضای خیر الکلام ماقبل و دل مختصری نوشته می آید در کیفیت استحالات و اتصالات و چو تمعینات  
 بسوی اصل خود که عدم تعین است تمکیم بر حق تر جان مولانا میفراید **قوله** از جادوی عدم و  
 نامی شدم و از خامروم بچوآن پر زدم یعنی بهرگاه بصورت نطفه بودم نشو و نمای که لوازم نباتیت  
 و حس و حرکتی که مقتضای حیوانیت و عشق و معرفت که خواص انسانیت است هیچ ندانستم بعد از تغییر  
 استحالته که موت عبارت از انست در هر انتقال ترقی نکردم و نام دیگر یا فقم چنانچه بهرگاه این خوابت یعنی  
 صورت نطفه نشو و نما که فقم مصداق لفظ نامی و بالنده شدم پس در موت اول یک و در ترقی با فقم  
 و از خامروم یعنی افغای محض در گذشته ترقی کردم حس و حرکتی پیدایش و بعد موت ثانی بچوآن شدم  
**قوله** مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم که در وطن کم شدم یعنی حیوانیت و در گذشته  
 عارف و عاشق شدم و بعد موت سوم یا دم سمی شدم و بهرگاه در سه انتقال جز ترقی و از دنیا و ترس  
 هیچ زیان ندیدم پس از مرگ چه ترسم زیرا که از مردن کی تا فقم شدم ملک و هر چه ترقی یا فقم و کامل  
 شدم **قوله** حمله دیگر بیدم از بشو و نما برام با ملائک پر و سر یعنی بعد موت سگانه مذکوره دیگر از بشریت  
 بیدم یعنی در موت چهارم از غرض و هوا و درج و راحت و غیره صفات بشریت بگذرم و با ملائک پر و سر  
 برارم در صفت فیعلون یا تو مردن و کل شیئی مالمک الا وجه و در موت پنجم از خود عادت ملک هم  
 بگذرستم و چنین باید زیرا که حکم کل شیئی مالمک در شسته نیز مالمک است پس در انتقال ششم منفرم  
**قوله** باز دیگر از ملک و زبان شوام و آنچه اندرو هم ناید آن شوام یعنی بهرگاه از مرتبه ملک بگذرستم و  
 جمیع صفات که الله اسم اوست شوم که حقیقت آن درو هم تو نیاید **قوله** پس عدم گرم عدم چون در غیور  
 گویدم انا الیه راجعون یعنی پس از انتقال استحالته ششم یا اصل خود که عدم تعین است و اصل شوم  
 چنانکه اسم الله و اعتبار وجود و غیره صفات و اسما و تیر از آن مرتبه مرفوع گردد و بعد و اصل شدم بهر  
 گوئیده در حق من نعمه انا الیه راجعون همچو از غیور سراید و در تشبیه قابل ترجیح با غیور اشارت است



فرستاده می + روشن کن عالم از دیده یعقوب چون انوار برآید نماید و عیان شده حقا که همان بود که میکرد  
شبابی و اندر پد موسی بود و چوب شده بر صفت ما برآید از ان سخن خزان شده حقا که همان بود که میگفت انانی  
در صورت منصوره منصوره بود و آنکه بران دار برآید و ان بگمان شده باقی همان بود که می گفت بر قرآن  
تا عاقبت اشکل عجب ار برآید و از آسمان روی سخن که گفته است نگویید منکر شویدش که کا بود و آن که با نثار برآید از روی  
و قیصر چهارم قوله فیمن من شیخی یبقی فی کونیم و من شیخی فی سبیل الدنیا ریخ و شکست از همه خلق جهان  
افزون تر است این آیات بدقت چهارم در حکایت و خطی که در هر خانه و عطفه مذکور میگفت و ظالمان  
و سخت دلان را دعای نبیره میکرد و واقع اند ظاهر اشکال و رحنی آن همین است که نفس کسی از ریخ نور با  
غریبه میشود ملک نفس مومن از ریخ و ریاضت ذلیل و خوار میگردد و در فریه و زفت پس تشبیه آن  
باشعرا که در سندی سبی میگردد چگونه است آید حضرت مرشدی و استاد می قدس سره میفرمودند که تشبیه  
مومن باشعرا و فی مناسبت است یعنی در تحمل ریخ و ضرب نفس مومن همچو اشعراست و در طرح ثانی  
مصلحتی که بر ریخ زفت است و همین و حال اشعراست و در بیت ثانی اشاره است بحدیث قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم شد لا یزال یبکی الا شمل فاما شمل متبلی الرجل علی حب ینه فان کان ینه  
مسلک اشد بلا و ان کان فی ینه رقة سول علیه فاما زال کذا الک حبشی علی الارض فانه ذوب  
رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ترجمه سخت ترین از روی بابا انبیا علیه السلام اند که از ان  
که نیکه اشل در وین بابا باشد بعد از و که که اشل بابا باشد مبتلا گردد و میشود و در حبیب وین  
پس اگر باشد در وین وی صلا باشد شدید میشود بلا و او را اگر باشد در وین وی نرمی پس نرم کرده میشود  
بروی بابا پس چنین مبتلا باشد تا اینکه پیرو و بر زمین بجا آید که او را گناه نباشد یعنی این بلا که نمارت و انوب  
او گردد و گفته ترمذی که این حدیث حسن و صحیح است فقط پس از ریخ حدیثی اشعرا مذکور واضح گردید  
که چون انبیا وین قوی و هست عالی دارند سخت مصائب و ریخ و بلا برای بابا نازل میشود بعد از ان بابا  
متحمل شد ان بلا اولیاء اند که بر قدم انبیا بوده اند بعد از ان که انبیا که مقلد او شان باشند پس نفس مومن کامل  
در تحمل ریخ و مصیبت اشل جانور سبی برآید که هر قدر زرد و خرب و مصائب برآید خوش و صابر و شاکر شود  
بیکم ان شکم لازم و در جات قرب و نعمات باطن کامل میگردد و در وجه ربط این اشعرا با کلام و اعتقاد است  
که قوه و اعظایان کرده است که دعای خیر در حق ظالمان بدین سبب میگردد که نگاه رده دنیا سبب و افعال

حقا با میدمد تا اینکه از ظلم ظالمان دنیا متروک گردید و در باختر آورو م پس بلا و مصیبت دنیا بر سر است  
 بسوی دین **قول** که در زندگی تانی رمضان اسی عیاره که خدا رنجت دهد بی اختیار به کان بلا می و دست  
 شاست به علم او بالامی تدبیر شاست به این استعاره تمهید مکل مطلب سابق اند یعنی اگر انچنان قوی لایق  
 و بلند نیستی که بر بلا می دوست خوشنود شو پس رضی بقضای رب باید شد تا او تعالی که صدایع بال  
 از فضل خود تراست بلا می رنج گرداند و کفارت و نوب سازد حضرت مولائی و او ستادی قدس سره میفرمود  
 که اینهم اشارت است بحکایت صحیح که در مسلم و بخاری شریف مروی است قال سول الله صلی الله علیه وسلم  
 ما یصیب المسلم من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن ولا اذى ولا غم الا شکیه یشاکها الله لکن الله بها یجلبها به  
 ثم یخیر فیهم فی سبلهم انهم من بعد ان یخرج یعنی مرض وند از هم وند از حزن وند از رنج وند از غم تا اینکه بخالد  
 او را اگر اینکه بخند بآن رنجگانان آن مسلم **قول** که پس بصورت عالم صغری توئی به پس بمعنی عالم کبری  
 این شعر در برخی بیان اختلاف حکما و عرفا در اینکه انسان عالم صغیر است یا عالم کبر واقع است مراد از حکما  
 اهل یونان که بعضی اشراق دارند مثل سقراط و افلاطون و حکمای فلاسفه که آنها را مشائیین گویند چرا که  
 نزد مشائیین انسان از عالم صغیر است نه عالم کبر و مراد از حکما الهی عارفانند که نظرشان بر حقیقت انسان  
 افتاد و آنرا عالم کبری اتقا و کردند زیرا که جامع اسمای الهیه و حقائق کونیه است نظر حکما بر صورت انسان افتاد  
 و علمشان بر حقیقت آن نرسید لکن از عالم صغیر گفتند بنظر ظاهر اشکال درین شعر همین است که عالم صغری خبر  
 عالم کبری کل پس شی واحد عالم صغری و کبری چگونه شدن میتواند دفع این اشکال ز کلام مولوی میگو  
 قدس سره پیدا است خلاصه اینکه انسان کامل را اصل همه عوالم قرار داده دیگر اشیاء از کواکب و ملکات  
 آنچه در بیان آسمان و زمین است فرع انسان کامل قرار داده اند باعتبار آنکه علت خافی ظهور جهان است  
 اگر چه در وجود و استمرار باشد اما بنظر علویت مقدم است چنانچه آیات آئینه در بیان همین مطلب میفرماید  
 پس بمعنی آن شجر از سیوه زاده اگر بصورت از شجر بود شمع لاده مصطفی زین گفت کاهم و اینها  
 خلعت من باشند در زیر لواء بهر این فرموده است آن ذوفنون و فرغ من الآخرون السابقون به  
 اگر چه در صورت زاده ام من بمعنی جدید افتاده ام به پس زین زانکند و بمعنی پدر به پس ز سیوه زاده  
 و بمعنی شجر و حضرت مولائی و مرشدی میفرمودند که فرغ من الآخرون السابقون اشارت بحکایت است  
 هر ابن عباس رضی الله عنه قال جلس ناس من اصحاب سول الله صلی الله علیه وسلم فخرج اذا دسني

ششم هم تبار کردن قال بعضی من ان الله اتخذ ابراهيم خلیلاً وقال خرکم موسی خلیلاً قال آخر عیسی کلیمه الله و  
 روحه وقال آخر آدم اصطفاؤه الله فخرج علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و قال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم  
 خلیل الله و سبوحه لک و موسی کلیم الله و سبوحه لک و عیسی روحه و کلمه و لیکون لک و آدم اصطفاؤه الله و سبوحه  
 لک الا انا حبیب الله و لا فخر و انا حامل لواء الحق یوم القیامه تخته آدم و من و نه و لا فخر و انا شافع الاول  
 مشفق یوم القیامه لا فخر و انا اول من یحک خلق اجمعه و یفتح الله فی قلبه و معنی فقره المومنین و لا فخر  
 و انا اکرم الاولین و الاخرین حشاه الله و لا فخر و راه التردی و الدارمی مشکوٰۃ ترجمه از ابن عباس رضی الله  
 روایت نموده که گفت نشسته بودند در دم از اصحاب پس بر اید پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام از خانه مبارک خود  
 تا آنکه چون قریب شد ازین جماعت شنیدان سرور ایشان را که مذاکره میکردند و گفتگوی مینمودند و تفصیل  
 علیه السلام بعضی گفتند که ابراهیم خلیل الله را حق تعالی دوست خود گرفته و او را خلیل الله نام کرده بواسطه  
 آنکه محبت حق تعالی در دل و جمیع جوارح و قوای او سرایت نموده بود و عیسی که دوستی حق جمیع مال خود را صرف  
 فرموده و چنانچه مشهور است و دیگری گفته که موسی برگزیده که کلام کرد با او خدا و تعالی کلام کردنی و لهذا او را  
 کلیم الله میگویند و دیگری گفته که عیسی کلیمه الله است که وجود او کلمه کن است از غیر پر و الفکر و او را سبوحه  
 میگویند روحی است از خدا که مخلوق اوست تعالی شانزه اضافه بسوی حق از هر شرافت و اعظم است شرفنا و  
 و تشبیه او بروح الله بواسطه احیاء موتی است و دیگری گفته که آدم از جهت آنکه برگزیده و برگزیده است او را خلیله  
 چنانچه فرموده ان الله اصطفا علی آدم پس بر اید و خطاب شد بر ایشان رسول خدای علیه السلام و فرمود که تحقیق  
 شنیدم کلام شمارا و محبت کردن شمارا و حقیقت امر چنین است چنانچه میگویند و هر چه گفتید همه راست است انیکه  
 ابراهیم خلیل خداست و دوست خدا و آن چنین است و موسی متابعت کننده است با خدا و از گونیده است  
 و همچنین است و عیسی روح خدا و کلمه و است و آن چنین است و آدم برگزیده خداست و آن همچنین است  
 و بعد از این سید عالم و مودت اولاد آدم علیه السلام از جهت ادای شکر نعمه الهی بموجب و اما بنعمه ربک خدایا دنیا  
 پر کمال است خود متنبه نمود و فرموده آگاه باشید آنکه محبوب خدا ام چنانچه در قرآن آمده قل انکم تم تحبون الله و یحبکم الله  
 فان یؤتیکم من الله فاعلموا انکم محبون لکم و انکم محبون لکم و انکم محبون لکم و انکم محبون لکم و انکم محبون لکم  
 که حبیب است از حبیب و حال آنکه هیچ فخر نیست مرا یعنی از روی تفاخر و مباحات نمیگویم و نیز در حدیث آمده است  
 و نیز در حدیث آمده است و لواء حق تعالی در دست من خواهد بود و تفصیل این امری است

با حضرت علیه السلام از جهت آنست که آن سرور محمد بن را چنانچه چون او بود و بجا آورد و محمدی که شایان او بود و  
 تعالی شانه ثا فرموده آنرا آدم و کسی که دون او دور او است از غیر آن در زیر لوی من خواستند بود و این  
 از روی مفاخرت نمیکند چنانچه عادت عرب است و پس اول شفاعت کنند از برای عصمت مومنان  
 و من اول از آن کی می که شفاعت او قبول کرده میشود و در روز قیامت این گفتن از فخر نیست بلکه قبول  
 بعد از نعم الهی است و من اول از آن کسی که می بیند از تیر و بهشت آدمی کشاید برای من در بهشت پس من را  
 مرا حق تعالی در آن بهشت و حال آنکه با من فقر و مومنان باشند و این سخن از روی فخر نمیکند و من اگر  
 خلایق اولین و آخرین ام تر و خدا تعالی یعنی من تر و او افضل موجوداتم و اگر مخلوقات و این بیان اقم  
 میگویی **بنیم قول** دین شریک ز امتحان تمت شده آدمی تحمل انداست شده  
 یک شده و همچو عیسی با ملک ملحق شده و نقش آدم یک معنی جبریل رسته انجیم  
 و سوا و قال ویل از ریاضت رسته و زرد و جهاد و کویا از آدمی او خود نزاده و قسم دیگر با خزان ملحق شده  
 خشم محض و شہوت مطلق شده و صفت جبریلی در ایشان بود و فت پتنگ بود آفتاب و آن و صفت رفت  
 مرده گردد و شخص کویان شود و خرد شود چون او بی آن شود و این ایات با قدر پیغم در تفسیر است  
 ان الله تعالی خلق الملائکة و رکب فیهم العقل و خلق البهائم و رکب فیها الشهوة و خلق بنی آدم و رکب  
 فیهم العقل و الشهوة فمن غلب عقله شهوته فهو من الملائکة و من غلب شهوته عقله فهو من البهائم  
 ترجمه تحقیق الله تعالی پیدا کرده است فرشتگان را و نهاده است در ترکیب آنها عقل او پیدا کرده است  
 و پاهای را و نهاده است در ترکیب آن شہوت را و پیدا کرده است بنی آدم را و مرکب کرده است در آن  
 عقل و شہوت را پس هر که غالب شد عقل او و شہوت را پس آن بهتر است از فرشتگان و هر که غالب  
 شہوت آن عقل او را پس آن کمتر است از چهار پاهای و مطابق حدیث مذکور الله تعالی در سوره  
 واقع مدیفراید و کتب از واجبات الملائكة فاصحاب المیمنة و اصحاب المشامة و اصحاب الماشامة  
 و السائقون السائقون اه لکن الموقوفون و مرجعهم لود شماسه گروه در مرتب بر سر اصحاب است راست  
 کدام اند باران دست راست این تکرار جهت تعظیم است و اصحاب دست چپ چه اند باران و دست چپ  
 ایشان بوقت انجاء در یات در شمال دم بودند و آن کسانی که سابق شده اند با ایمان و طاعت بعد  
 از طهر ریح ساقی است جهت خدا تعالی پس مولوی معنوی قدس سره درین ایات بهر سه گروهی انسان

تفصیل میفرمایند اول مقرران که در بیت دوم و سوم و چهارم اوصاف آنهاست و در بیت پنجم  
 قسم دیگر یا خزان باحق شدند و مصداق اصحاب المشامه است و در آیات مابعد اوصاف این قسم دوم است  
 و قسم سوم را در آخر این سوره بیان فرمودند **س** مانند یک قسم دیگر اندر چهارم و پنجم حیوان نیم حی با شاد و  
 روز و شب و در جنگ اندر کشش کش کرده چالش و پوش با آخرش و بعضی مردم برین اشیاء اعتراض  
 کردند که مولوی قدس سره فرقه ذکر کردند یکی آنها که ملحق بملائک اند و یکی کالانعام و یکی از آنها که در کشش  
 افتاده اند پس اگر اصحاب میمنه اول را گفته آید و ظاهر است که اصحاب مشامه گروهی ثانی اند و آنها که  
 ثالث باشند پس سابقان مقرران داخل درین سهو و غیبه اند شد و اگر سابقان گروهی اول باشند  
 پس اصحاب میمنه در اول و ثانی داخل نمیشوند پس یک قسم از اقسام آیه مطابق کلام مولوی نیست  
 پس تفصیل مندرجه آیات مطابق آیه کریمه کلام الله شد حضرت مولانا در جواب این اعتراض میفرمودند  
 که مراد و آیه کریمه از سابقان مقرران اهل الله اند که عارف با مورا ند و مطیع محض اند و عبادت بر بصیرت  
 و مشایده میکنند لهذا انبیا را الله تعالی فرمود تا من الاولین و قلیل من الآخرین یعنی مقرران گروهی اند  
 از اولین و قلیل اند از آخرین زیرا که عارفان با الله و عابدان با مشایده و صحابه کثیر بودند از آنکه بعد ایشان  
 آمدند و بعد از آن در تابعین زیاد بودند از من بعد ایشان بعد از آن در تبعین زیاد بودند از آن  
 تا آخر و آنچه بعضی مفسران از اهل ظاهر گفته اند که امام پیشینان نکه اند ازین است قول مرجوع و مخالفت  
 احادیث صحیح است و از اصحاب میمنه مراد عوام مومنان هستند لهذا الله تعالی امیر مومنان را از اولین  
 و ثلثه من الآخرین یعنی مومنان گروهی عظیم اند در هر وقت و این عامه مومنان همانند که مولوی معنی  
 فرمودند که قسم ثالث آنهاند که نیم حیوانند و نیم حی با شاد و در جنگ و کشش اند که بحجت یون آنها  
 مومن در شاد و ایمان یسوی طاعت حق میکند و چون نفوس آنها خمرده او یسوی مخالفت میکند  
 بطرف لذات حیوانی و در جنگ و تعرض اند و اصحاب مشامه کافرانند چنانچه حق تعالی در حق آنها تفرقه  
 بصرون علی المحت الظلم یعنی مصلحت نیست عظیم را برین که است پس دفع شد اعتراض مذکور قوله  
 هیچ پیغمبر گفتن و زنده تو به آرم روز من بختا و باره یک استی شوی به شکن به سستی است  
 این سستی تن خاندن و حکمت اظهار تارنج و از به سستی انداخت بر دانه ای راز به راز بهمان چنین  
 طبل و علم و آب جوشان گشته از حبب العلم و آیین اشعار بدقت چهارم در تفسیر آئی لا تنفخن الله فی

کل بوم سبعین مره حجیمه بر آینه استغفار میکنم الله ما بر روز منقاد و بار مقصود مولوی معنوی ازین بیات  
 آنست که هر چند از اظهار اسرار و برین کتاب توبه و استغفار میکنم لیکن مستی عشق و اقصای غیب تو بیشک است  
 و خواه نخواه اظهار اسرار میکنم باز میفرمایند که مستی برو و قسم است مستی تن و مستی جان مستی جان مقتضی سکوت  
 است و استغفار زیرا که جان را کار با مشایده است و پس مستی تن مقتضی لطف و کلام زیرا که زبان را تعلقات  
 تن باشد حاصل معنی آنکه مستی تن تعلقات و تروا موشی آرد و توبه از یاد رود و با وجود این مستی جان تن را  
 برجم میزند و اسرار بی اختیار بر زبان می آید و معنی جان را که مشایده غیب است سبب خیال ازلی و آبد  
 مستی عارض میشود که امر را بشکوف کردن نمیتواند بیت اخیر تمثیل نمیکند و دلیل آنست که راز پنهان  
 با چنین طبل و علم آب جوشان گشت از جن القلم یعنی جوش و غروش غیبی و بچشم اسرار لایبی نمیکند  
 طبل و علم است با وجود آن ضبط اسرار نمیتواند شد و هر چند قلم از تحریر خشک میشود اسرار ریشل خواهر آب  
 از قلم خشک میشود و بیرون می تراود و قلم که حیرت اندر حیرت آمد این مقصود بهشتی خاصگان اندر  
 بهشتها حجاب بازمی است و چند جان داری که جان پر از می است و این اشعار در داستان بهشت  
 مصطفی صلی الله علیه السلام مشایده صورت اصلی جبرئیل علیه السلام واقع اند و از خاصگان جبرئیل  
 و غیره ملائک و مراد از اخص ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیه و سلم است بتقرظا بر مردم را در بمقام  
 اشکال پیش می آید که درین داستان ذکر بیوشی پیغمبر علیه السلام بود از صورت اصلی جبرئیل و پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم اخص بودند از جبرئیل غم و درین بیت بیوشی خاصگان را اندر اخص موجب حیرت  
 کرد اند و آنحضرت که ملائک قدس سره در بمقام فرمودند که مقصود را انتظار آغاز داستان اشتباه  
 افتاده که جبرئیل از پیغمبر بیوش نشده بودند بلکه معامله بالعکس بود و حقیقت آنیکه مولوی معنوی  
 در ابیات ماقبل فرموده اند **س** احمد را بکشاید آن پر جلیل و تا ابد بیوشش باشد جبرئیل و درین  
 بیت بطور شرطیه بیوشی جبرئیل از پر جلیل پیغمبر صلی الله علیه و سلم مذکور است بتقرظا آن بیت فرموده اند  
 بهشتی خاصگان اندر اخص و وجود بیوشی ظاهری که بر جمیع مطهران سرور علیه السلام واقع شده و ملائک  
 بودن پیغمبر و در خواص بودن جبرئیل از دیدن مقام واضح است احتیاج تشریح ندارد و آغاز و قمر نجم  
 نولم است چشمانی که شب جولان کنند و کی طواف شعاع ایمان کنند و نکته ساسی مشکل و بار یک شد  
 ند طبعی کوز دین تار یک شد و تا بر آید بنهر تار و بود و چشم در نور شد بتواند کشود و بهشتی نیکو نبارد



شایسته کرده و نشانده زمین از نهال این اشعار در بیان و تفسیر واقع اند اول خطاب بصیبار الحق حسام الدین  
 قدس سره فرموده و ترغیب هدایت و افاضه خلق نموده قوله نور حق و بحق جذاب جان و خلق در  
 ظلمات هم اند و گمان به عیده فرمودند که استفاده از کامل مشروط بر عظیم کامل است چنانچه فرمودند  
 شرط عظیم است تا آن نور خوش به گرد این بی دیدگان را سرکش و نور سیکش از خدا  
 ای تیر کوش که گریه چون بخش و ظلمت کوش به عید این شهید پر چهار ایات مذکور الصبر و روزه  
 مراد از سست چنان شب که حکمای فلاسفه اند و مراد از طوافت شعاع ایمان اعتقاد بنور ایمان  
 است عفا که حق معاد است و مراد از نکته نامی باریک و مشکل و فائق فلسفه است که از افکار و اطلاق  
 غایبه فلاسفه منتهی به اگر چه غیر صواب باشد بد و قید طایع ظلماتی فلاسفه شده که بسبب چشم آنها نور  
 دین نمی بیند بلکه ظلمت افکار تار و پود بهر آراسته میکنند و این صاحب افکار مثل موش است  
 در زمین که سوراخ میکند یعنی فکر و نظر خود را در ظلمت مطالب نامصواب مشغول میدارد و همچو موشی  
 که شاخه بر نیاید و بیخ آن در زیر زمین سوراخ میکند و آخر الامر شک میگردد و این تقریر در بنفهم  
 مولانا عبد العلی قدس سره نوشته اند حضرت مولائی و استاد بی قدس سره میفرمودند که قول هو کو  
 معنوی است که خلق در ظلمات هم اند و گمان به ندایکند بایکده مراد از سست چنان که شب جوان  
 کنند علمای ظاهری منکر عینیت و منتهیای غیریت هستند و مراد از نکته نامی مشکل و باریک لا اله الا الله  
 آنها که مخالفت عینیت که بنده طبعی شده اند که بسبب آن نور ایمان نمی بیند یعنی ادراک عینیت و  
 احساس وحدت بسبب ابتلای او نام کردن نمی تواند قوله حرفهای طایفه روح خیال به بر نوشته  
 چشم و ابرو خود و خال و بر عدم یا شمع نه بر موجود است و زانکه معشوق عدم وافی تر است و عقل را  
 خط خوان آن اشکال کرد و تا بدید بپیر ما را زان نوزد و این اشعار بدقتیر و در حکایت اشعار  
 اهل تن غذای روح را اول زیدن ایشان بر غذای خیس و صفت مناجات و اوقع اند اشکال این  
 ایات بدو وجه است یکی رابط کلام باصل استخوان دوم بیان اینکه معشوق عدم چگونه وافی تر است  
 و چه رابط کلام سابق ایشنت که در سرخی باقی ماند بود و تریکه غذای جانت غذای جسم اولی میشود  
 و آن جسم حکم روح پیدا میکند چنانچه فرموده بودند به اعتدای بالنور کن مثل البصر و افعی الاملا  
 یا خیر البشر و برای تفهیم این تن که عاشق غذای خیس اند گفتند به عید خوانی نهاده و جهان

ایک از چشم بسیار پس نهان و آن خوان نعمت سیری است و در کمال تقصیر آن بیشتر کرده بود  
 آن فی الجمله طعمها و او را بعد از آن در ضمن مناجات کمال صنعت خدا می بینی نظیر بیان کردند که در علم  
 که عالم غیب است چه حرف رفتم کرده که عکس آن در عالم ناسوت بر صورت انسانی تافیه چشم و ابرو و  
 هند و خال موجود آمد و عقل را خطا خوان آن اشکال کرد یعنی عقل از لقیه آن نقوش مخصوص خط و خال  
 گردانید تا در این مبتلا شد از مطالبه نقوش غیبی که در عدم مرقوم است مانند دیگر که مطالبه آن معشوقان  
 غیبی کار روح و جان است نه کار عقل و بیان وافی بودن معشوق عدم علی ما فاده مولانا قدس سره  
 ایست که عشق و طلب عموم متعلق بعدم است و بوجود یعنی هر حافل طالب معدوم میباشد و الا طلب  
 موجود و تحصیل حاصل عقلاً باطل است مثلاً طالب علم تحصیل آن علم میکند که حاصل نیست و معدوم  
 تسائل سوال آن خبر میکند که حاصل نیست عاشق تا وقتیکه معشوق ندیده است طالب و یار است  
 و چون دید طالب هم آغوشی که معدوم است بعد هم آغوشی طالب بوسه و کنار شد که نداشت علی بن ابی طالب  
 گر نه طالب نان است که معدوم است و تشنه را غلب آب است که بیافته پس معلوم شد که عشق مخلوق  
 بشی معدوم است و آن معدوم بعد طلب موجود گردد ازین مستحق گردید که معشوق عدم وافی تر است  
 از موجود لهذا آینه سیر باید بر عدم تو حروف نامین بایان و آن سوادش حیرت سودگاران  
 سبهارا سوی پس انگنده اند و نسبتی را طالب اند و بنده اند و زانکه کان و مخزن صنع خدا  
 نیست غیر از نسبتی در اینجا چون آیس طبع تو آن نیستی است و از فنا نیست این بر هر نسبت  
 قوله چون زمره زنده بیرون می کشد و هر که مرده گشت او دارد رشد و چون زنده مرده بیرون می کشد  
 نفس زنده سوی مرگی می تند و مرده شود تا مخرج الحی صمد و زنده زین مرده بیرون آورد و آری آن  
 در رتبه حکیم که طلاس از کندین پر با نقش و نگار مانت که در واقع اند حاصل این استعاره آنکه  
 بحکم پنج الحی کن المیت و پنج المیت من الحی مرده از زنده بیرون میکشد چنانکه صیغه را از جانور زنده  
 را از مرده چنانکه از صیغه بچه جانور پس تو نیز نفس خود را مرده ساز تا مخرج الحی صمد از مرده تو زنده  
 بیرون می آرد یعنی نفس تو بعد تبدیل صفت امارگی و ملهمی مطلق گشته حیات جادوئی باید قوله  
 حاکی بر صورت بی اختیار است هر مخلوق را در اختیار تا کشد فی اختیار سی صید را و تار و یکدسته  
 گوشت و پیرا و ایک بی هیچ آلتی صنع صمد اختیارش را کند و کند این ابیات بدینهم در حکایت

در حکایت جبری و قدری واقع اند و در معنی بن اشعار مردم را تا مل بدین وجه میشود که در بیت اول قدرت  
و حکومت آدمی بر مخلوق بی اختیار مذکور است و در بیت ثانی نسبت فعل اختیاری آن مخلوق بی اختیار  
بیان میگردد و در بیت ثالث اختیار آدمی را کمند آدمی میکند و از این مجبوری او ثابت میشود و امیران  
حضرت مولانا معنی آیات آنچنان حل شد که در فهم مطلب قباحی نمانده حاصلش آنکه در حکایت ماقبل این  
قد بر وجهی بود و در انسان و درین آیات بیان فرق است میان اختیار منته و اختیار خداست  
بدو و هر یکی آنکه بر انسان را بصورت بی اختیار حکومت و قدرت است مثلاً تیر انداز بر تیر و شمشیر زن بر  
سخت و سنان و غیره که جمادات بیجان اند قدرت پیدا دارند و آشکار و در و در و غیره بر آلات صنعت  
خود تا که بی اختیار اند حاکم اند که تیر و گولی و بند و غیره می کشد و صید و زنجیر و غیره قید میکند همچو زید پس  
قدرت انسان بر مثل خود که کم زور باشد و بر مثل جمادات که اصلاً اختیار نمانده مقصور شده و هم آنکه افزاینده  
و قدرت انسان مختصر است بر سبب آلات مخلوقات اختیار و قدرت خدای سبحان که قدرت او از هر وجهی  
و بر جمادات هر دو برابر است و در قدرت تام خالق و قدرت ناقص مخلوق فرق اینست که اثر قدرت حق  
بر سبب و آلات منحصر نیست بلکه بی هیچ آلتن صنع اختیار آدمی را کمند آدمی گردانید یعنی آدمی با اختیار خود  
در هر چه قید میشود و اختیار خود را که در هر چه قید میشود نمیتواند بگوید و را باشد که چندین اختیار به ساجد آید از اختیارش  
بند واره یعنی تا در و محبب نیست که اختیارات جمیعندگان بی آنکه فتوی در آن راه یابد پیش اختیار  
اسلحه سرفرو و آرد و چنانچه پیشتر میفرمایند قدرت تو بر جمادات از نیروی جمادی را از انبیا  
نفی کرده قدرتش بر اختیارات آنچنان نفی نکند اختیاری را از ان یعنی با وجود قدرت حکم آن  
که ترا بر جمادات است سلب جمادیت از ان جمادی نمیشود انی که در چنین قدرت و علی حق بر اختیار تو  
نفی اختیار از تو نمیکند پس انبیا و اولیا که با وجود قدرت تام و تصرف عام خود را پیش قدرت حق  
عاجز و بی اختیار میگویند ازین کسر نفسی شان اختیار و شان زائل نمیشود بلکه زائد میگردد چنانکه  
قدرت شما جمادیت را از شک چوب زائل نکرد و چنان علی حق بر قدرت اولیا قدرت ایشان را زائل  
نمیکند مافهم قوله لا تخافوا ولا تحزنوا و انبیا و اولیا را به امر او از خود اندن یعنی کامل و درون  
معنی لا و الا الله یعنی تا و قتی که هستی موهوم خود را نفی کنی در اثبات وجود حق زسی غایب آنکه وجود  
تو همین وجود حق است لیکن تو هم انی بوجود سوسی الله حجاب از دید حق شده است اگر این حجاب

حق ماند توانی برای تشریح این معنی حکایت مردن عاشق بر حکم معشوق آورد اندر آواز موت موت اختیار  
 که از لوازم شربت که حرص و هوس است بچوبیت شوتا بوجود حق زنده شوی چنانچه میفرماید **س** اگر میری  
 زندگی بانی تمام نام نیکو تو ماند تا قیام من سر راه سه روز ای صبح و بیکان باید که دیوانه شوی  
 پس که امر و زاول سه روزه است و روز پیر نیست فی هر روزه است این شعار در قصه محمود و یازده سال  
 و پوشتن او به قریح واقع است حضرت مولوی معنوی قدس سره درین استان کنایت می کنند از چنانچه  
 شایه محمود و از محبوب رب العالمین صلی الله علیه و سلم به یازده و چنانکه شایه محمود با وصف قدرت نام  
 و تصرف عام بکمال جلال و جمال که در خود داشت عاشق بر غلام خود شد بی نیازی و ناز را گذاشته راه نیاز  
 اختیار کرده اندر شنای یازده بر سر امیر سخا است بچنان خدای سحانه ذوالجلال و الاکرام با وجود جمع بودن  
 بجمع صفات و متبر بودن از جمله نقص و ذوال شان بی نیازی گذاشته بر محمد صلی الله علیه و سلم عاشق  
 گردیده محبوب رب العالمین خطاب بخشیده و در حدیث قدسی فرمود پس فون العرش الی تحت الارضین  
 کلهم یطلبون رضائی و انا اطلب رضاک یا محمد ترجمه از بالای عرش تا تحت الارضی تمام مخلوق  
 طلب میکنند رضای من و من طلب میکنم رضای تو یا محمد و علی بن ابی طالب صلی الله علیه و سلم  
 با وصف تقدس ذات و متعلق و جمع بودن اوصاف حق که او تعالی تمامیندگان عالم را عباد او گفته  
 خود را مثل یازده عبد مسکین انگاشته و با وجود محبوبیت مطلقه لباس عشقی پوشیده پس و نهار بر آید  
 کوشیدند پس درین داستان چون ظهور کمال عشق از طریقین است در تذکره آن مولوی معنوی  
 خود را مجنون میگویند و قاعده صاحب جنون است که در هر راه سه روز طغیان جنون بر می شود و آواز  
 تذکره عشق است چنانچه فرمودند **س** بر دلی را که سران شده بود و میبدم او را سران بر بود و بعد به  
 میفرماید **س** پس که امر و زاول سه روزه است و روز پیر و زیست فی هر روزه است و قصه محمود  
 و اوصاف یازده چون شدم دیوانه رفت اکنون ز ساز و زانکه سلیم دیدم و سنان بخواب  
 از خراج امید برده شد خراب یعنی از یاد این قصه مستی عشق آنچنان غالب شد که هستی و هویت کلم  
 ده ویران شد و بر دیه ویران خراج نمیداد پس سید خراج یعنی سخن گوئی از کلم نباید داشت **س** کین  
 یاتی النظمی و القافیه بعد از نالت اصول العاقیه و ما جنون و احد لی فی السجون و بل جنون فی جنون  
 فی جنون و و مراد از چارچ و پوشتن یازده در چارکایات یاد داشت بستی ناپایدار و موسسه خود است

برجاء و مال و بنا و سستی مستعار و فروز و نایافته قوله با محمد به عشق پاک حنبت به عشق او را خدا لولا که  
گفتند مطابق مضامین ابیات مرقوم المصدر در تفسیر لولا که لما خافت الافلاک این کلام فرموده بطور  
استدلال گفتند مستثنی در عشق چون او بود فرد و مورد را از اینها تخصیص کرده که نبودی به عشق پاک را  
کی وجودی بود می با خدا که را به من بعد آن افراتیم خرج نمی و تا حمله عشق را نمی کنی بقوله در خرد جبر از  
قدر رسوا تر است و زانکه بهر حس خود را منکر است و منکر حس نیست این مرد قدر فعل حق حس نباشد پس  
منکر فعل خداوند جلجل است و را نکار مدلول دلیل است این ابیات در جواب مؤلف سنی هر کاف و جبری را  
و اثبات اختیار بنده بدقیق و اقع اند مقصود مولوی عنوی قدس سره در بنیقام بیان اختلاف مذاهب  
و ترجیح یکی بر دیگری است یعنی قدریه میگویند که افعال نامخلوق است و با اختیار راست و شر و قبح را  
بغیر اراده خدا و عالم صادر میشود و جبریه میگویند که ما مثل سنگ و چوب استیم اصلا اختیار نداریم افعال با را و  
و اختیار خدا صادر میشود و اول سنت و جماعت میگویند که بنده با اختیار تکوین و ایجاد مجبور است و با اختیار  
از یکجا با افعال و صدور آن مختار است و در بنیقام میفرمایند که اگر چه قدریه و جبریه هر دو فرقه ضاله هستند  
لیکن مذاهب قدریه بر مذاهب جبریه ترجیح بسیار دارند زیرا که غایت شناخت قدریه آنست که چون بنده را خالق  
افعال خود میداند و شر و قبح را بخیر اراده حق در عالم صادر میشود بخیر خدا لازم می آید و بر مذاهب جبری  
و سلفه خدا لازم می آید که آن بنده را بخیر است بلکه عند التامل بخیر و عقیده قدریه لازم نمی آید زیرا که قدر  
عباد بر خلق افعال از حق سبحانه میداند و شر و قبح را که مراد حق نیکو بند زود نشان مشیت و و قسم است  
یکی مشیت تفویضی است برای امتحان لیلیو کم اکیم حسن عملا از روی آن بخیر خدا هم لازم نمی آید و مشیت  
فصری است اگر اختلاف آن امری از بنده صادر شود البته بخیر لازم آید پس خلاصه کلام هر یک که در عقل  
عقیده جبر از قدر رسوا تر است که جبری منکر قدرت محسوس خود است و قدریکه فعل خود را فعل حق میداند  
فعل حق محسوس نیست پس قدریکه بگوید اقرار و میکند و تا مدلول و نشان را منکر است و جبری خود را را  
می بیند و آن محسوس را منکر است قوله تیغ لا و قتل غیر حق برانده و رنگه زان پس که بعد از لایحه مانده  
ماند الا الله باقی جمله رفت به ثناء یا شش ای عشق شکر سوز رفت به این قطعه بدقیق و در بیان آنکه  
ثواب عمل عاشق از حق غیر حق نباشد واقع است در آغاز سرخی فرموده بودند عا شقان را شادمان  
و غم دوست و دست مزد و اجرت خدمت هم دوست به غیر معشوق ار تاشائی بود به عشق نبود هرزه

سودا می بود به عشق آن شعله است که چون بر فروخت به هر چه جز معشوق کلی پاک سوخت به معنی قطعه مذکور  
 سوای مولوی معنوی و حضرت مولانا قدس سره از سلف تا خلف احدی نفعیده است زیرا که مولانا می  
 عبد العلی محمد قدس سره و سر باب هم الکرام خاتم الشارحین و ماهر شنوی و جامع ظاهری و باطنی اند و در مقام انبیا  
 نوشته اند که درین قطعه ترکیب کلمه طیب به بیان می کنند پس دیگر شراح  
 چگونه درک آن می کردند هر چند معنی و ترکیب کلمه طیب به اینست که در لغت اول لغت رابع  
 مشهور و حاکم اندراج یافته لیکن در اینجا بالا جمال عادت ترکیب آن واجب افتاد و باید دانست که خداوند تعالی در کلمه  
 بر توحید را نده است یعنی لانی جنس اسم و جنس خواهد اسم لا اله الا الله است و خبر آن غیر الله است پس خبر الله می باشد  
 از اله تنگور یعنی سیم الله یعنی نیست بهرگاه غیر الله شد عین الله شد و بالا ارتقاء تفتیح لازم می آید تا در دست تمام  
 فرمودند و در گذران پس که بعد از لایچ ماند و ماند الا الله در زیر اثبات یا قی حمله رفت و در زیر نفی یا اصل نیک  
 لا اله الا الله کلام قصری یعنی استثنائی است و استثنائی و کسب باشد از نفی و اثبات و در کلام قصری رد نعم  
 مخاطب می باشد پس کلمه طیب برای رد کلمه خبیثه نازل شده است که آن لا اله الا الله بود و تشریح آنکه  
 گمان می آید که بهر چه غیر خداست و الله تعالی می فرماید که هیچ چیز غیر خدا نیست بهر چه نسبت عین دوست پس  
 کلمه طیب باطل کرد و در علم مخاطب شرک را که معتقد غیرت بهر چه بود یا خدا و ثابت ساخت عینیت بهر چه را  
 نسبت او سبحانه بخلاف ترکیب دیگر علمای که بجای خبر لا موجود و مقدر ساخته مراد میگرفتند که هیچ موجود نیست  
 مگر خدا که در معنی کذب صریح لازم می آید که سوای خدا هیچ چیز موجود نیست حال آنکه معبودان باطنی زمین  
 و آسمان و مابینها موجودات غیر تنهایی موجود اند و معدوم نیستند و از اینجا که معنی احتمال سوال بود کسی  
 گوید بهرگاه غیر موجود نیست و نبود پس ضرورت روان چه بود برای دفع این سوال فرمودند **خود** چون  
 بود اولین و آخرین به شرک جز از دیده احوال پسین به اگر کسی گوید در صورت نفی غیرت است احوال خبر  
 خبر او نباشد پس دو بینی هم در باقی شد در جواب گویم البته طور کثرت بدون غیرت یافته میشود و مگر در آن  
 تحقیق کثرت غیرت اعتباری کافی است و آن به اراده الهی بود آن غیرت اعتباری را مشرک  
 از راه غلط اندازی قوت و ایه غیرت حقیقی می نیارد و غیرت عشق تنی خواهی که بهر حقیقی در وجود  
 باشد اما کلمه طیب رد کرده شد چنانچه اشاره بدان در بیت ثالث گذشت **عشق آن شعله**  
 که چون بر فروخت به هر چه جز معشوق کلی پاک سوخت به اینچنین باید فهمید مقام را و آخر مولانا

قدس سره در بنیام نوشتند که بدانکه غیر حق سبحانه از اظرف و شهود عارف متنفی میگردد اگر چه در واقع این غیر حق  
 نمیشود چنانچه شیخ اکبر قدس متحقق بان تصریح کرده فقط تفسیر لاقول بما لا یرضی قائم است زیرا که مقتضای  
 معنوی نیست که غیر در واقع نیست و متعلا و قتل غیر و بی خدا رانده است نه آنکه عارف بحالت فنا جان  
 تحویل میکند و از واقع غیر مرتفع نمیشود و لیکن خطای بزرگان گرفتن خطاست چنانچه طالب اوئی نگردد  
 طالب است به چون هر دی طالب شد مطلب است و زندگی مرده شود و بدین طالبی کی مطالبت جوید ترا  
 اندرین بحث از خوره بین بدی و فخر ازسی را زنده دین بدی به این ابیات بدین شرح و تفسیر ساجد  
 فرعون لا نصیر اتالی ربنا منقلبون واقع اند حاصل کلام اینکه ما و اسکندریه طالب است و بقای خود هستی  
 خدا طالب تو نیست و اگر نیستی خود اختیار کنی مطلوب خود طالب تو گردد و بیت ثانی بمنزله تمثیل است  
 تا و قبیله انسان زنده است مرده شود و را نمی شود بد چون بمیرد زندگان ترا پاک و صاف می کنند چنان  
 بعد موت اختیاری هست مطلق تر از زنده خواهد کرد و حیات جاودانی نصیب خواهد شد لیکن موت  
 در زندگی بر کس اختیار نمی کند چنانچه حال فخرالدین رازی میفرماید که اندرین بحث از خوره  
 بین بدی و فخر ازسی را زنده دین بدی و درین بیت اشارت است بطرف اینکه فخر ازسی را علوه  
 عقلیه صاحب مذہب و امام علمای مشهور بود و یک هزار و یک دلیل بر اثبات وجود و احب تعالی از خود  
 اقامت نموده بود و آوازه کرامت شیخ نجم الدین کبری شنیده شرف صحبت ایشان را دریافت بعد بیا  
 و مناظره خود را در جنب دانش علم لدنی شیخ نادان محض دانست طالب فیض شد چون بجاوت نیند  
 از باطن خود آواز هدایت ناک شنیده از خلوت برآمد و عرض حال نمود شیخ فرمود که نقوش فلسفی را  
 از لوح سینه تو میجوشتند اگر بهر سیکردی بجای آن نور معرفت پر میکردند گفت نخواهم که معایب مات تمام  
 من سلب شود و از آن صحبت روگردانیده در وطن آمده جایز شد و صبر حق تعالی را بلبس لعین باو  
 معارض شد و بیک هزار دلائل پیش کرده امام بارو کرد و یک دلیل باقی ماند که فخر ازسی مضطرب و  
 حالت اضطراب او را شیخ نجم الدین بنور باطن دریافته به یاران صحبت فرمودند که فخر ازسی روزی چند  
 صحبت ما دریافته بود اکنون شیطان بر و غالب شده میخواهد که ایمانش بردارد و او با زماندن حروت  
 نداشت بهشت شیخ بر سرش رسیده فرمود بگو که خیر صادق صلی الله علیه و سلم هر ابو جحانیت فخر داد  
 و در خانه کار بدین اقرار ایمان مسلمات برد مگر از دین نشد و قمر ششم قوله گفت پیغمبر کبریا جنت از آن





وستی او بر قول مطرب که در آن این ندانم و آن ندانم بود خلاصه سخن این بود **س** مطرب جان بوی  
 مستان بود و نقل و قوت قوت مست آن بود و مطرب ایشان را سوییستی کشید و باز سستی از  
 دم مطرب چشید و درین ایات انتقالست مذکور مطرب ظاهر بی سویی مطرب حقیقی که جان است  
 یا جان جان پس معنی آنکه الله تعالی مؤمن مستان است که جان مستان کلام از و شنیده و در مطرب  
 می آید و حال مصراع ثانی آنکه نقل قوت و قوت مستان همین مطرب جانست و حاصل بیت با  
 آنکه این مستان در سیرگای بی سویی مطرب و دو گاهی از مطرب سوییستی آید حاصل مطلب آنکه  
 سستی و وقیم است یکی سستی جان و دوم سستی تن چنانچه در بیت سابق فرمودند **س** مطرب ایشان  
 سوییستی کشید و باز سستی از دم مطرب چشید و در مصراع اول بیان سستی جان است و در مصراع ثانی  
 بیان سستی تن مراد است چونکه ترکیب مستان از جان و تن است لاجرم در ظهور هر دو قسم سستی  
 گاهی عشق در جان جوش میزند و طالب قوال و مطرب ظاهر بی میگرد و گاهی محققضای سستی تن  
 اول از باعث فتنه سرالی قوال جان را بطرف سستی میکشد و چون نفس را مانند جسم و معنی را مانند جان  
 قرار داده اند و اثر هر دو متفاوت است لهذا لفظهای مثنوی را صورت ضال و معنی آنرا نادسی قرار  
 دارند و در مقدمه ترجمه یافته که مثنوی موافق قرآن مجید فیضل به کثیر و سیدی به کثیر اندا سستی جان را  
 شراب حق گفتند که حق بدان مطرب جان می برد و سستی تن را شراب تن فرموده و گفتند **س**  
 آن شراب حق بدان مطرب برده وین شراب تن از غیر طرب چیده و یعنی بمقتضای سستی جان  
 قوال و مطرب ظاهر بی چیده و نقطه قوله چون ز جوش می ندانم از شکفت و ترک ما ازین خراب  
 گرفت و بهر بید آن ترک و گاهی کشید و تا علیها بر سر مطرب سید و این شعار بدقت ششم در حکایت  
 آن مطرب و در بنجم امیر ترک این غزل آغاز کرد **س** کلی یا سویی یا سویی یا سویی نمیدانم و درین  
 آشفته بدیل چه بخواهی نمیدانم و مراد از امیر مخمور مست جان است و مراد از مطرب مست تن جان  
 عاشق که از شراب حق سستی مطلق بود و دل و از نفی مالموی کاره شده بر آشفته و بر طرب بوی  
 شده خواسته اند و از بسته و گفت **س** این عجب کین سستی از من جدا می ندانم من کجا بجم  
 و کجا به کین سستی از من جدا می ندانم من کجا بجم و کجا به کین سستی از من جدا می ندانم من کجا بجم  
 و کجا به کین سستی از من جدا می ندانم من کجا بجم و کجا به کین سستی از من جدا می ندانم من کجا بجم

و آنچه موجود مطلق است آنرا بگویند شارح عبد اللطیف مینویسد که در تشخیص لفظ معنی علیها که درین بیت واقع  
 شده مدتی برسدیل از روم از ضمیر بسیار دانایان که اظهار مضمرات عالم نظر و نظر از طبع دراک نشان  
 منظر میگردد و اسند عا کرده اند هیچ صاحب ضمیری در مطلب رجاء ضمیری که مقصد را بهر باشد نمود الا آنچه در  
 اعتراف اند فی الدارین نا در کجانی و نایاب و استانی که صفحه ضمیر را از استماع آن بطبیعی حاصل می شود  
 که اکنون در بخیل لرجاء ضمیر محمل خود هست و آن اینکه در مدارس ما و در التمهید ایا تم تعطیل ملاگزاری مینمازند و یکی  
 از ساده لوحان طلبیه یا احققان کج مدرسه را دستار کلمان و عمامه گران بر سر نهاده او را بر سر بندند و در پیش  
 میگردد و جزو مادیست گرفته مطالعهها حاصل میکنند و سرسری چند رفته این یاران می دهند بعد از آن  
 چند بجای تحقیق مباحث و تشخیص مطالب پیش ملاگزاری می آیند و از مقدمات مضحکه که نظام بحث نما  
 می باشد استفسار نموده آخر بر سران می آیند که چون در هیچ مرتبه تشفی ما از تو حاصل نشد بگو که ضمیر علیها  
 یکجا راجع میشود و چون ضمیرش ازینا خبری ندارد بر سر آن کو تک مضبوط گرفته دستار و جامه ها را  
 می کشند و از مسند افاده بجاگ نداشتش می اندازند و این علیها در قصه ترک و مطرب اشاره بالانچه  
 در مقامات حضرت مولوی قدس سره الترفیع چندین جا لفظ علیها بمعنی حاصل کلام آمده معلوم میشود  
 که در محاوره آن عصر بمعنی علی الحکجه استعمال شده است چنانچه لفظ فیها در محاوره بی سبق مرجع انتقال می یابد  
 و لفظ نعمت بصیغه تانیث ماضی معروف ملا سعد الدین نقی زانی در تکریم این دو لفظ را چنین شرح  
 نموده فباخصه اخذ و نعمت اخذله مدار این چیز را استعمال است گاهی که خلاف ظاهر و محاوره  
 شائع میگردد و بر طبع گرانی نمیکند چون شارحان برین محاوره مطلع نشده اند از خرافات نقلیه و عقلیه  
 اراده حل عبارت نموده اند امیر نوزاد الا حواری قوله از سوی معراج آید مصطفی بهر بلایش حیدر  
 حیدر این شعر در قصه بلال رضی الله عنه واقع است ما قبل این بیت دو بیت مقلد بلال است  
 تن به پیش زخم خارا کن جویده جان من مست و خراب آن و دو بیت بوی جانی سوی جانم میرسد بگو  
 باری مهرانم میرسد تشبیه میدادن بوی یار را که تحلی حق باشد بر حجت حضرت نبوی از معراج و طمع  
 ثانی اشاره بآنست که چون حبیب الهی از معراج باز آمد گفت خدایا بلال مشر او جنت دیدم که پیش  
 پیش من میرفتی آواز غلغله تو شنیدم و از جبریل پرسیدم کیست این گفت غلام من است بلال که تشبیه  
 بر خاسته و لفظ بلال متعلق خدایست اگر معنی تحسین و آفرین ملاحظه نمایند این جمله حال آمد است

از زبان بلال یعنی هرگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم از معراج باز آمد بر بلال و حبه الی حبه بود و اگر انقطاع  
بعضی این تقدیر داخل اصل قول نموده آید اشارت بقصد معراج است که آنحضرت علیه الصلوة از معراج  
تشریف آورده فرمودند بنده یا بلال و بعضی از شارحان چنین تقریر نموده اند که حبه اول متعلق بلال است  
و حبه دوم متعلق لی یعنی بر بلال آنحضرت حبه او برین حبه که مدح او نمیکند و این تقریر باینست عجیب  
و غریب است کما لا یخفی قوله چون بود آن چون که از چونی رسید و در چیاستان چونی رسید و گشت چونی  
بخش اندر لامکان و گره خویش جمله شیران چون سگان و از چونی و در چیاستان آفتاب و در چیاستان  
زن این سوره خوان و تا ز چونی غسل ناری تو تمام و تو برین مصحف منکعت ای علام و این اشعار  
به تشریح در بیان قول مصطفی صلی الله علیه و سلم در حق عیسی علیه السلام لوزا و یقینه لشی علی الهوا  
واقع اند و ربط این کلام از سابق اینست که ما قبل این سرخی ذکر عبادت کعبه بود علیه السلام مبلال صحاب  
ولی خدا را که در صطبل امیری بیار بود هرگاه آن ماه نبوت بر بلال را که بدر کمال بود از او ترا و دید پس  
چونی ای بلال سه گفت چون باشد خود آن شوریده خواب و که در آید در دمانش آفتاب و چون  
آن نشسته که کل چو در آب بر سر بندش خوش می برد و همچو عیسی بر سرش گیرد فوات و کاهینی از غرقه  
در آب حیات و گوید احمد که یقینش از خون بدی و خود سواش مرکب و نامون بدی و همچو من که  
بر هوا یکب شدم و در شب معراج مستحب شدم و قول لوزا و یقینه لشی علی الهوا اذال بر تفاوت مراتب  
یقین است در دنیا علیه السلام نه بر یقینان قرین عیسی علیه السلام و نشان در و قول مذکور اینکه از حضرت  
صحابه معجزه عیسی علیه السلام بحضور آن سرور حکایت کرد که روح الله بروی آب تبی تکلف میرفت آب  
غرق نمیکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود لوزا و یقینه لشی علی الهوی یعنی هوا به نسبت آب لطیف است  
بر هوا سوار شدن مشکل است به نسبت آب چون یقین من از عیسی علیه السلام زائد بود من بر هوا  
سوار شده و معراج رفتم اگر یقین عیسی علیه السلام نیز بر یقین من بودی ای رهبر این خود سوار گردیده  
و حاصل اینست که در توبه صدر که مقوله بلال رضی الله عنه در عشق آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود  
که یک شوی به آب باشد چو تو آفتاب در دمانش و آید چون بود حال و در بیت اول میگوید  
سه چون بود آن سحر از چونی رسید و در چیاستان چونی رسید و تا اینجا است تمام بود و بیت تا  
سیان طالع آن شوی به هوا به نسبت سه گشت چونی بخش اندر لامکان و گره خویش جمله شیران

چون سگان و یعنی کسیکه فانی شده از چوئی بد چوئی رسد او چوئی بخش دیگران در لامکان میشود و مراد  
از چوئی بخشی کامل گردانیدن ناقصان است و معنی بودن شیران مثل سگان برگردن خویش نیست  
کسانیکه در دنیا طالب مال و کمال نفسی مثل شیران شمرست و ایشانند بر خوان نعمت آن فانی چوئی مثل  
سگان طالب لقمه نعمت اند و او با وصف چوئی ذاست استخوان پیش چوئی شیران می اندازد یعنی نعمت دنیا  
میدهد و در حضور خود راه نمیدهد آنها را زیرا که مرتبه چوئی همچو مصحف مجید است که در حق او لا یمنیه الا المطهرون  
و ارد است که آنانیا کاف سگان دنیا را فرمود و چنانست که زن این سوره بخواند تا از چوئی  
عسل ناری تو تمام شود و نیزین مصحف منه کف اسی غلام و همچنین باید فصد مقام را قوله پس قیامت  
قیامت را بدین دیدن هر چیز را شرط است این و این بیت در دفتر ششم در تفسیر حدیث موت و اقبال توفیق  
واقع است ملاحظه آن مقام معنی بیت شرح طلب نیست برای غایبین از آن مقام بالا جاهل بیان  
کرده می آید لیکن سخن اینکه حکم ان علینا بانه شرح معنی بیت از متن مثنوی شریف بکنم باید دانست که  
و دنیا دارا لغو و راست و در آن حقیقت بشری بالعکس شود و میگردد و قیامت را حقیقتی آینه احصیت نمای  
گردانیده است و مدار آن بر دو نفخ صور مناده یعنی خدا در نفخ اول اصحاب را میبرد و در نفخ دوم همه اموات  
را زنده گرداند بعد از آن حکم خلق الموت و الحیوة لیسو کم اکرم حسن علامه امتحان اعمال خواهد کرد پس چنانکه  
که قیامت عبارت است از بقا که بعد از فنا حاصل شود و فنا دو قسم است یکی اضطرابی که موت با حیات است  
دو هم اختیاری که عبارت از تبدیل حوض و هوا و کبر و کینه و غضب و جلد و غیره صفات از همه بصیر و قناعت  
تواضع و تسلیم و توکل و غیره صفات حمیده که از آن تبدیل در بی عالم انسان زنده بهتر است میگردد و پس  
همین موت اختیاری در حدیث شریف آمده است بر موت و ابعث یعنی اسی طالبان خدا اگر بخواهند وصول خدا را  
در بی عالم پس میرید پیش از موت اضطرابی که هر یک را حکم کل نفس ذائقة الموت چشیدنی است یعنی  
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد قنای کلی بقای حق باقیه قیامت شده است کما قال الله صلی الله  
علیه و سلم انا و الساعة کما تبین اگر تو و پیغمبر علیه السلام که من و قیامت این و آن است ایم اشاره نمود بهضم  
وسطی و سبایه یعنی باجم و متصل ستم آفرین ممر است که وجود آن حضرت صلی الله علیه و سلم باعلامت گبری  
قیامت نوشته اند و دیگر علامات صغری هستند و نیز قیامت شدن سالک عبارت است از رسیدن  
او به مرتبه حق البقیین تا مشاهده قیامت شود پس تا وقتیکه انبیان از خودی خود و غیره و جسمی جدید از حق بر

فاضل نشود و بدین قیامت آورایم نیست زیرا که دیدن هر چیز در بر حق اینست که آن چیز شود چنانچه  
 انگشت هرگاه آنکه سرخ میگردد و اورا تا انکار گفتن رواست و تبدیل صفات فانی و باقی شدن او بود چو حق  
 این بود را اصطلاح صوفیه و لاوت ثانیه میگردد هرگاه بنهید این مقدمات دانستی اکنون سانی ابیات شریفه  
 شریف که در بنیام فرموده اند واضح خواهد شد قال قدس سره تا نکشند اختران ما نماند و آنکه پنهان  
 خورشید جهان یعنی ما و هر یک اختران حواس و قوای نفسانی باطنی و مجمل نشوند و مثل سبب بحر  
 بی ادراک نگردند بدانکه خورشید جهان یعنی ذات خدا پنهان و پوشیده است از ما سه بی حجاب  
 بادیان اسی تو و لباب و مرگ را بگزین و بر درون حجاب و فی جان مرگی که در گوری روحی و مرگ  
 تبدیلی که در گوری روحی و هر که خواهد که بپند بر زمین و مرده که می رود و ظاهر چنین و هر که بیکر نفی را که بین  
 شد و صدیقی امیر المومنین و اندرین نشانه نگر صدیق را و تا بخت افزون کنی تصدیق را حدیث است  
 من بنظر الی سبب شیشی علی الارض فلیستظر الی ابن قحانه سه پس محمد صد قیامت بود و نقد زانکه  
 حل شد در فحاشی حل و عقد یعنی ذات مقدس آن سرور علیه الصلوٰة والسلام را در مرتبه فاضل و  
 آسان شده است سبب و کشاد که درین عالم شد زیرا که هر که بحضورش آمد از خودی خود مرده است  
 و چون زنده گردید و کار قیامت همین است که بعد مرگ زندگی جاودان بخشد زاده ثانی است  
 احمد در جهان و صد قیامت بود او اندر جهان و بهر این گفت آن رسول با پیام و رزمه متواتر قبل  
 متواتر ای کرام و همچنانکه مرده ام من قبل موت و زانظرف آورده ام این صیت و صورت و  
 پس قیامت شود قیامت را بین و دیدن هر چیز را شرط است این و عقل که روی عقل را دانی کمال  
 عشق که روی عشق را بینی جمال و خاصه اینکه مشاهده و حضور بی حق عبارت از غیبت و فناست  
 سه تا تو هستی خدا اسی در خواست و چون میری خدا شود بیدار سه تو بهائش صلاکال انبیا  
 و پس و روزه و کم شود وصال انبیا و پس و در خانه اگر کس است یک حرف بس است  
 فقط قوه همچنین اجزای مستان وصال و حاصل از تمثال مای حال و قال و در حال حال  
 و امانده دمان و چشم غائب گشته از نقش جهان و آن موالید زره چاره نیست و لاجرم منظور این است  
 نیست و آن موالید انجلی زاده اند و لاجرم مستور پرده ساد و اند و این ابیات در ذکر شمع و حکایت  
 پیرسیدن عارف از کشیش رضای که تو بزرگ تری بسال یاریش تو واقع اندر ربط این تمثیل

در استان ماسبق که در پهلان آنکه صبر در پنج کار سهل تر از صبر و زفراق یار نیست در آخر آن داستان  
 گفته بودند **س** ای تو جو یاکنی نو آور داستان به هم فسانه عشق بازان اینچون بعد ازین تمثیل بیان  
 عشق بازان شروع کردند از قول خود **س** باری اکنون تو در جزوت بپرس و صد زبان دارند اینچون  
 خرس به روز و شب فسانه جو یاکنی تو چیست به جز و جزو تو فسانه گوی نیست به چنانچه کیفیت فسانه گوی به  
 زبان حال در ابیات من بعد بیان کردند و حال انجرامی تن را مشبه به گردانند بحال سزای استان  
 وصال که کیفیت آن در ابیات مذکور است یعنی چنانکه شکوفه و غنچه از بهار آب و آتش میچشد و  
 کف بیرون میکند صور حال قال از عارفان حق می تراود و در بیت ثانی تصویر صاحب حال بیان  
 میکنند که عارف در جمال حال و دامن و اما نده چشم او از دیدن نقش جهان غائب گشته است یعنی  
 از دامن چیرگی گفتن نمیتواند و از چشم مشاهده غیب که کرده است از دیدن محسوسات جهان غایب گشته  
 یعنی نبوده و بیت ثالث بمنزله دلیل بیت ثانی است یعنی موالید که عبارت از آثار مستی و موهجات  
 حال و قال است آن موالید از اربع عناصر پیدا شده تا که این بصارت ماکه مخلوق از اربع عناصر است  
 آنرا بدن تواند ملک آن موالید از تجلی حق پیدا شده است لاجرم در پرده ساده یعنی پرده غیب مستور است  
 پس این چشم ظاہر که مرکب از اربع عناصر است چگونه بقیدان صور حال و قال بعد ازین دو بیت نیز  
**س** هر دو کون تمثال پاکیزه مثال و شاید عدل ندیده وصال و هر دو کون جسی لطیف و مرقضی و شاید  
 احیا و خشرامضی و یعنی حسن حال و حسن مقال لطیف و پسندیده عارف شاید است که او بهوت احیاء  
 مرده و از خود فانی گشته و حق تعالی احیا و خشرامضی کرده یعنی قائمی او را به بقای خود تبدیل ساخته و قوله چون  
 فروگیر غمت که جستی و زاندم نا امید کن و آجستی و کفیش از غصه منکر بحال و را تبه انعام با زبان  
 هر دست که نه بهار خرمیست و بهیچ چاش گل تنست ابار خیمیت و چاشت گل تن فکر تو بهیچ گلاب و منکر  
 گل شد گلاب اینست حجاب و آبرین قطعه بدقت ششم در داستان پرسیدن عارف از کفیش که تو  
 بزرگ نری بسن یاریش تو واقع است اصل سخن اینهاست نعمتهای خدا و انجرامی بدن بود که در ابیات  
 سابقین مذکور شد و جزو تو فسانه گوی نیست و در بیان کفیش که تو کفیش که تو کفیش که تو  
 که بر جان شان طاری میشود و فرمودند که **س** هر دو کون تمثال پاکیزه مثال و شاید عدل ندیده وصال  
 یعنی تمثال حال و قال عارف بمنزله دو گواه باشد بر وصول و بمنزله وصال و همیشه از قطعه مذکور فرمودند

حال رفت و ماند جزوت یا دگر یا از و و اینس یا خود یا و آره و ابیات این قطعه نیز له و لیل  
 مذکر حال از یا و رفت است در الفاظ هر دو بیت اول و ثانی قطعه مذکور اختلاف نسخ است موافق هر نسخ  
 معنی جدا گانه باید فهمید بدینطور **ه** چون فرو گیر و غمت که چستی به یحیی فارسی و مقبره است در مصرعه اول  
 و و آجینی یحیی عربیت و سخره و یاسی در هر دو برای خطاب است و لفظ را در مصرعه ثانی بیت ثانی برای  
 مفعول است و یا برای سببیت و نا امید کن یک لفظ است بمعنی نا امید کننده حاصل آنکه چون ترا غم  
 فرو گیر و اگر تو چست و چالاک هستی از اندم نا امید کننده از انعام حق سبحانه و چستی بوسی بکن و گفتی او را  
 که ای غصه انکار کننده بحال سستی انعام را که از حق تعالی میرسد اگر هر دم ترا بهار نو نیز سد پس تن تو همچو  
 انبار گل از چست این تقریر پنجم ای غصه است بجای از و منکر بصیغه اسم فاعل است چنانکه صیغه منی و  
 تنقید بر نسخه از مصرع چنین میشود **ه** گفتش از غصه منکر بحال و آتیه انعام را از ان کمال و ترکشش نیست  
 که لفظ چون در اول قطعه برای شرط فرو گیر و فعل و غمت فاعل آن گر چستی فعل با فاعل متبرکه شرط ثانی  
 و چستی فعل فاعل و از اندم موصوف و نا امید کن فعلی که آئینده صفت موصوف با صفت خود متعلق و چستی  
 شرط ثانی گردیده و در بیت گفتش از غصه منکر بحال گفتی فعل فاعل و ضمیر شین راجع بهم نا امید کن از  
 متعلق تنگ صیغه منی بحال مضاف باز آتیه مضاف و انعامها مضاف الیه مضاف موصوف الیه  
 خود مضاف الیه حال شد و بحال مفعول منکر از ان کمال متعلق انعامها گردید این هر دو مصرع بیان  
 و چستن شده هر دو جمله شرطیه شدند جزای آن بیت سوم است **ه** هر دست گردن بهار خرمی است  
 همچو چاش گل تنبت انبار چست **ه** و در بیت چهارم مولوی معنوی بیان مراد خود از الفاظ مذکور  
 میفرماید که مراد از چاش گل تن است و قوت منفک که از اجزای تن متولد میشود بمنزله گلاب یعنی  
 عرف آن گلاب است تعجب نیست که آن فکر تن بمنزله گلابیت آمده اصل خود که گل بود و فراموش کند  
 عطر این گلاب یعنی لب لباب کلام اینست که نشود تمامی تن از لطفت و انعامهای حق گردیده بود  
 و لذت آن انعامها در وقت نشود تمامی بر یک جزو را با و بود و بعد از تسلط روح باتن و انعامک نفس  
 در لذت بهمانی آنحال و لذتها از یا و رفت و غفلت از حق پیدا شد و بعد غفلت حق غم بول و غم  
 می آرد و میباید که از یا و چستی و چالاکی در موجبات غم که نا امید می مراد است جستجو خواهی کرد و هر  
 جزو تن تو سیاه و لذتها می نو که هر دم یافته بود اعتراف انعام حق خواهد کرد یعنی بزبان حال گواهی

خواهد بود برافضال و انعام حق پس ثابت شد آن دعوی که در بیت سابق کرده بودند هر دو کون  
 مثال پاکیزه مثال و شاید بعد از بر سر وصال قوله عجل یان نور شد قبله کرم و قبله بی آن نور شد  
 کفر و منم و سبب اباحت کرم و آید ضلال و سبب اباحت کرم و آید ضلال و کفر ایمان کشت و دیو  
 اسلام یافت و آنطرف که نور بی اندازده یافت و این آیات بدقت ششم در سرخی جواب گفتن  
 مرید و زجر کربش زوجه شیخ ابو الحسن خرقانی را رحمة الله علیه واقع اند مطلب بدون دیدن آن مقام  
 بفهم نمی آید بعد دیدن مقام تیر در میان شارحین اختلاف است و خلاصه داستان اینکه مرید  
 برای زیارت شیخ ابو الحسن خرقانی از سفر و مدد در از آیده حلقه در کوفت شیخ و در خانه بنود زنی از  
 اندرون خانه بدروازه آمده حال پرسید و معائب شیخ بیان کردن شروع نمود تا او بد اعتقاد از  
 زیارت شیخ محروم باز گردد و مرید صادق الاعتقاد بود که اندک آن طاعنه را زجر کرد و هر چه او نسبت شیخ  
 گفته بود از آن او ساخت چنانچه بجهت طاعت این هم گفته بود که شیخ هیچ عجل است معتقدانش  
 گو سال پرست مستند آل موسی که در لیقا تا کنون و عابدان را عجل را ریزند خون و مرید که  
 از روان طاعت میگویی که شیخ از حق توری میدارد که عجل بان نور شد قبله کرم و معنی این شعر  
 شاعر محمد رضا گفته که سامری لطیف نور حضرت موسی علیه السلام حیریل را دید و خاک مرکب او  
 برداشته در لیل گو ساله زرین انداخت گو ساله بانگ کرده مسجود بی اسرائیل که دید و بر بام کعبه  
 مشرکان اصنام نصب کردند تا آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم علی مرتضی کرم الله وجهه را رفیق  
 نازک خود برداشت و حضرت امیر کبر اصنام نمود تا بدانی که نور امینا و اولیا را اینجا صیت است  
 و میر نور الله در شرح این شعر نوشتند یعنی اگر آن نور در پرستش عجل مقارن پرستنده باشد عجل قبله  
 کرم میشود و اگر در توجه قبله آن نور صیانت عابد نبوده باشد روی آوردن وی قبله بی حقیقت  
 کفر است و آن قبله حکم منم دارد و این از ان عالم است که فرموده اند **بایند اگر بت پرست**  
 کعبه ات سنگ آورد و بی خدا اگر کعبه باشی بت ز تو ننگ آورد و بعضی از متاخرین چنین آورده و  
 یعنی عجل بیکت نور مردان قبله کرم شد که بیکت خاک پامی حیریل جایله اسلام عزیز و محترم شد و قبله  
 کرم که عبارت از قبله موسی است بی نور حضور موسی جای عجل و منم شد اگر حضرت موسی و ران  
 جای حاضر بودی هیچ کس گو ساله پرستی ننمودی انتی کلامه و مخفی نیست که عجل سامری چند



قبله اهل ضلال شده بود اما قبله کرم بران نمیتوان اطلاق نمود و از قبله قبله موسی علیه السلام گرفتند و باز قبله  
 کرم عبادت ازان داشتند و بعضی جایی و مقام موسی علیه السلام گفتند از فهم لغایت بعد است و مولانا عبد  
 قدس سره در شرح خود نوشته اند و آنست که زو جیشی گفته بود که شیخ مثل عجل است و معتقدان او مثل  
 عابدان عجل اند و حاصل آنکه شیخ مظهر جامع حق است و چنین نور دارد که اگر این نور در عجل بودی عجل قبله  
 کرم بودی و اگر قبله که به شریفه است خالی از ان نور بودی قبله بودی بلکه مثل صحنه بودی خلاصه آنکه قبله  
 مظهر خداست و الله با جمیع اسما و صفات خود در ان نشو و میشو و برای همین قیام عبادت کرده و اگر این  
 بودی پس حق در همه جهات است و عبادت موسی همه جهات مشروح نیست مگر موسی که به شریفه و اسما  
 کامل که شیخ ابو الحسن قدس سره باشد فردی است از افراد او و مظهر الهی است با جامعیت است خلقت  
 عالم را و اسما و انفعالات را و جامعیت او کامل است لهذا خلیفه گردید اگر چه بصورت غصه و خود مظهر اسم است  
 لیکن ارتباط حقیقت و باطن خود مظهر همه اسما است پس در انسان کامل مرتبه الوهیت است و ظاهر انسان  
 کامل عابد باطن خود است فقط نزدیک حضرت مولانا سغنی است که مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمة نوشته اند  
 برج اند زیرا که مناسب مقام و مربوط با سابق و سابق است و از قبله کرم قبله موسی مراد گرفتند و بی  
 آنرا جایی کفر و منکر گفتن سخن نمی نماید فافهم فانه و قیون قوله آن حکیمی را که جان از بند تن به باز رست  
 شد روان اندر چمن به یار روان شد و موسی نام و به همچو پوشش ز را وید و را وید و دل قب را او برین  
 هر دو نهاد به به فرق ای آفرین بر جاننش با و در میان آنکه بر فرمان نه و در گلی را تا خواهد آن شود  
 این اشعار به قدر ششم و سیم حکمت الی جا عل فی الارض خلیفه واقع اند مولانا عبد العلی محمد علیه الرحمة  
 در شرح مینویسند که مراد ازین حکیم شیخ فلسفه ابوعلی ابن سینا است و لفظ آن حکیم مبتدا است و چرا که این  
 ثالث است یعنی و در لقب را او برین هر دو نهاد به به فرق ای آفرین بر جاننش با و حاصل آنکه شیخ  
 ناطقه را روان و نفس حیوانی را جان لقب نهاده بلای فرق در میان هر دو و برین لقب شیخ مستحق  
 آفرین شد لهذا حضرت مولوی شبک میدارند و اینکه شیخ از اهل جنت است یا از اهل نار حیوانی  
 شیخ در کتاب به بیان اسما و احسا و اسکر شد و این کفر است بلا شبهه لیکن در کتاب شفا گفته که  
 شریک و فیه است یکی شریک و فیه است این را شریعت مطلقه بود به اکل بیان کرده و دیگر شریک و فیه است  
 بیان اسما هم ازین ظاهر میشود که از انکار شریک و فیه و چون نموده و تا کل شریک و فیه و گریه باشد و شریک

و کتب خود بقدیم عالم بانوجه قائل است که الوانج تبوله اشخاص قدیم است یعنی افراد نوع انسان بسیار  
مقابله همیشه بوجود می آید و تیر شیخ منکر علم خدا بجز کلمات ما نیست اینهمه وجه کفر شیخ نوشته اند ازین باب  
مولوی منوی در کفر و ایمان شیخ ابوعلی سینا اشک دارند فقط و مولانا سی عبد العلی قدس سره نقل اند که  
شیخ محمدا ل دین بغدادی قدس سره فرموده اند که در واقع از ان سرور صلی الله علیه و سلم پرسیدیم که ما بقول فی  
حق ابن سینا قال صلی الله علیه و سلم هر چه را راوان اخیل لی الله بلا واسطی فاحیثه بیدی بکنا فقط  
فی النار ترجمه شیخ محمدا ل دین بغدادی میفرماید که در واقع پرسیدیم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که چه چیز  
در حق ابن سینا فرمود آنسرور صلی الله علیه و سلم که او مردی بود میخواست که برسد بخدا بلا واسطه پس  
حاجب گردانیدم او را بدو دست خود بدینطور که در افتاد در آتش ازین قول ترجیح بودن او در باب  
دو فرسخ است فقط آنحضرت مرشدی و مولای و بنیقدمه فرمودند الله عالم بواجب لا موطنوا الموشی  
طریق احوط است در ربط این آیات با شعرا سابق بدین مقام ظاهر میگردد که در آیات سابق که  
ایمغنی بود که ابوعلی و غیره کفار معجزات پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام دیدند و ایمانیا و روتن معلوم شد که  
نظر بر فکر عقلی بجای نمی آید زیرا که امعان نظر عبارت از آنست که بصحبت مرشد حاصل شود و گنایا است  
س ازین همکوی دیگر نگارنده فکر که بکن ای بنده امعان نظر و آن میخواهد که آس کوپ سرور لیک ای  
پولاد پروا و کرد و مراد از پولاد طالب و مراد از او در مرشد است فافهم قوله چونکه حرفی برتابد این وصال  
واجب آمد که گنم کومه مقال به چون سیکه حینم فراق سین و سینه است به فاشی  
انجام هم ترواجی است به چون الف از خود فنا شد گفتف به سینه و سین بی او می گوید  
الف ما ریت از میت بی ویت به همچنین قال الله از منش محبت به تا بود و دار و ندار و علی چونکه  
کنند و علی این آیات بدقت ششم در سرخی معجزه بود علیه السلام در تجلیص است خود بوقت نزول با و قهر  
واقع اند در ضمن کلماتی لاک الا وجه فرموده بودند س از وجود وجه در رواج شود به چون الف  
بسم در رواج شود حاصل معنی اینکه در بسم الله بدون حذف خبره و صلی که در لفظ اسم بود و صلی به  
یا سین صورت نه نسبت چونکه الف اسم وصل را مانع شد پس وجود تکلم اسرار خواه نخواه موجب دوکی  
و مغاشرت خواهد بود پس احب آمد برای اطلالان دوکی که گنم کومه مقال چونکه حرفی یعنی الف اسم محبوب  
فراق سین و بی است پس خاموشی انجام ترواجی است که الف از خود فنا شد گفتف بی سین بی او

یعنی بدون ذکر الف میگویا الف یعنی محذوف خود فهمیده میشود احتیاج وجود او نیست بعبه این مطلب را  
از آیه که میگوید تطیر می برابرند یعنی قول ما نیست از نیست بدون ذکر خدا دلالت میکند بر اینکه قائل آنست  
خداست چنانچه فرموده اند که همچنین قال الله از جنش بحیت بعد به میفرمایند تا بود دارد ندارد و عمل تعبیه  
تا وقتی که بنده خود را موجود پنداشته نسبت فعل بخود میکند عمل حق متفقو است چونکه شد بنده فانی  
و رفع کند علل وجود غیر و نسبت فعل غیر خدا ملک فعل از فعل خداست چنانکه وجود و تغییر او میان ندیده  
نسبت می چهار و بخود فرموده فانه و قیق قوله چون شود همیشه قلم در یادیده و شتوی را نیست پایانی  
چهار چو بخت زن تا خاک است به کسید به تقطیع شعرش نیز دست به چون تا ند خاک و پوشش جهت کند  
خاک سازد بهر او چون گفت کند به چون تا ند همیشه و سرور گشتند به شبها از عین دریا گشتند به هر گشت  
آن خداوند فرج به حد ثواب بحران از لاج چون در فاده اولی تذکره شتوی شریف ترقیم یافته کمال  
شتوی بعینه حال قرآن مجید است و در وصف کلام الله در بسیاره اتل ما و حی الیک و سور لقمان  
و اتع است به ولوان مافی الارض من شجرة الاکلام و البحر میده من بعد سبعة اجزاء انقضت کلمات  
ترجمه اگر باشند و حقان تمام زمین قلمها و باشند دریا سیاهی و مد آن دریا کنند بهفت دریایی بیک  
تمام نخواهد شد تحریر کلمات خدا مطابق آن مولوی معنوی قدس سره حال شتوی بیان کرده است  
میکند بر آن و میفرمایند تا زمانیکه خاک یعنی زمین باقیست چارچوبه ای قالب شست زن خشت طیار  
میکند تقطیع شعر شتوی دست خواهد داد از آن تو هم این معنی پیدا شد که هرگاه دنیا فانی خواهد شد و قیامت آید  
اسرار شتوی هم تمام خواهد شد در وضع این تو هم فرمودند چون تا ند خاک و پوشش جهت کند یعنی زمین  
دنیا فانی بید آنوقت بحر من لکن عشق بچوش آمده گفت خواهد کرد و از آن کف زمین دیگر پیدا خواهد  
و بر آن زمین تقطیع شعر شتوی موزون خواهد کرد و چنانچه الله تعالی خبر میدهد تو هم تبدیل الارض  
غیر الارض یعنی قیامت نام آن روز است که در آن روز تبدیل کرده خواهد شد زمین از زمین دیگر خلاصه آنکه  
شتوی بحران اسرار است که ابد الا با و ماند این عالم ماند یا ماند و اگر قلمهای ریشه نخواهند ماند ازین  
ان بحر میهای دیگر سر خواهد کشید یعنی چون همیشه دار دنیا ماند همیشه دیگر در آخرت پیدا میشود پس  
نیز شتوی برین دنیا موقوف نیست در آن عالم دیگر ارواح عارفان از قیض اسرار شتوی  
نظری خواهند برداشت و آنچه ملی محمد و غیره شرح گمان بر آنند که بعد قیامت باز دنیا برپا شود و آدم

از سر نو پیدا شود و در آن عالم فیض مثنوی جاری خواهد شد این گمان خلاف شریعت است تعدیه مولوی  
 معنوی قدس سره الغیر میفرماید ۵ باز گرد از بجز و در خشاک نه به چرخ لعبت گو که گو دوک راست به  
 تا ز لعبت کندک و در صبا به جانفش گرد و با هم عقل شتا به عقل زان بازی همین یاب صبی به گریه با عطر  
 و در ظاهر بی به حاصل نیکه اگر چه فکر و اسرار خاموشی میخوابد لیکر درین دنیا کار با طفلانست و برای طفلان  
 مشغولی لعبت راست و موافق است پس از بجز حقیقت رو گردانده سخنها می خشی که موافق فراج گو دوک است  
 باید گفت نمیتواند شد که ازین لنو و لعب یعنی از گفتگوی ظاهر بی اندک اندک کو دوکان دنیا بدیدار آشنا  
 شوند چنانچه اطفال و در ضمن بازی بکار و بار عقل میباشوند و لعبت را گدشته کار نامی دنیا قرار و واقعی  
 پس چه عجب است که از سخنها مجازی بی حقیقت برند بطرطوالت ملقوط بر همین قدر ایات در نقل تقریر  
 حضرت مولانا قدس سره الکفارت از نقد اجمال ماسوا لکورد ماسوا الباقی مکتوف خواهد گردید انشا الله  
 نتمه لوحه ششم از نور رابع باید دانست که نسبت بعضی اشعار بطرف مولوی معنوی قدس سره  
 مشهور است اگر چه در نسخ صحیح مثنوی شریعت یافته نشدند مگر مردم شامل اشعار مثنوی مستفسر می آن میشوند  
 از آنجمله است قوله من زقرآن مغر ابردا شتم استخوان پیش سگان انداختم و تا فغان درین بیت  
 اعتراض میکنند و وجه یکی اینکه ازین کلام مفهوم میشود که در قرآن مجید مغر و استخوان هر دوست حال آنکه  
 مضمون قرآن سر با مغر نغز است و دوم اینکه در انداختن بعضی مضامین قرآن که معبر با استخوان تشبیه  
 سگان کمال بی ادبی است حضرت مولانا قدس سره فرمودند که تا فغان معنی سخن خود نمی فهمند و الزام  
 و طعن بر بزرگان می نهند مطلب شعر اینست که شرف علم باعتبار موضوع آن میباشد پس علوم در  
 عالم دو قسم اند یکی علم معرفت ذات و صفات خدا که آنرا الهیات میگویند بمنزله مقرر علوم است و دوم علم  
 طبعیات و فلکیات و غیره که موضوع آن غیر ذات و صفات خداست آنرا بمنزله استخوان  
 قرار داده اند حاصل نیکه مثنوی شریعت سر با مغر است و من آنرا از قرآن شریعت برداشته ام و دیگر  
 فلسفیات و طبعیات و غیره که بمنزله استخوان علوم اند پیش اهل دنیا و حکماء و عقلاء که حکم حدیث الهی  
 و طالعها کلام اند و سواد اگر کسی بگوید مثنوی شریعت که به علوم است مضمون آن نیست چنانکه در مثنوی شریعت ذکر دیگر  
 علوم برک ابطال نموده فاسد معتقدین آن علوم آمده است چنانکه در قرآن مجید حکم لا یطع الا فی کتاب بین که به علوم  
 حکمائی و ابطال دلائل حکما موهوم است موضوع و مقصود کتاب بیعت حق و معرفت ذات و صفات خدا

و مدح کامل نسبت و مقتضای معرفت الاشیاء با خدا و با خشنود است تا مقابله آخرت ذکر دنیا و دلهای  
 مسیفر مانند آراستگی کور کور اندر و در کربلا تا نیفتی چون حسین اندر بلبا خطاب است سالک شافع فیما را  
 که قبل از وصول بمقام فنا و فنا پیش از رسیدن بمنزل حقیقه الحق نعره انا الحق و انا الله بر ملا و نزد شکر  
 اینکه سالک طریقت را ترقی و درجات بقدر زیادتى یقین و فنای صفات و ذات موهوم خود و شوق وجود  
 مطلق حاصل میشود و مثلاً معتقدیان و عوام الناس را ایمان چندا بین قدر میباش که خالق یا خالق بین  
 و آسمان و زمین کسی است که قدرت تمام و تصرف عام و عالم صدبار لیکن گفتن نمیتواند که کجا و چگونه است  
 بالاتر ازین ایمان حکمای متکلمین و علمای متقدمین ایشان است که از روی عقل ضرورت صانع سرای  
 مصنوعات دریافته و لائن عقلی آن قائم گردند و قلل و رض قرآن و یزید بدان الله خلق سبع سموات و الارض  
 مثلین فی ستة ايام ثم استوی علی العرش و لیس گفته شئی و لایدرک لا البصار حاصل اینکه خالق متوجه  
 ابد آفرینش طیفات آسمانها و زمین بر عرش قرار گرفت از روی علم و قدرت همه جا حاضر و ناظر است  
 نه از روی ذات بالاتر ازین فرقه ایمان موحیدین شهودیه است که وجود را و ذات واحد حق میسر میکنند و  
 عالم را خلیل و میگویند و میفرمایند که ظل تیر بمقام فناستی موهوم خود را و هر موجود را از اعمی نمیدانند لیکن این  
 شرک است او را و بر مقام نباید ایستایند بر گاه از این مقام ترقی سالکته معتقد عبودیت خود و معبودیت بر  
 باشد ایمان او مقرب است و اعلی تر از همه فرق ایمان صوفیه صافی موحیدین وجود یحیی است که  
 ذات خدا را در تنزیه صحر میکنند و نه در تشبیه و هیچ چیز را شریک وجود نمیکرد اند و غیر او را متشع میدهند  
 این ایمان چون کمال رسد و هستی موهوم سالک فنا پذیرد و در انحال اند این بیان این سالک  
 انا الحق یا انا الله میگوید اگر انحال او دائمی است و از آنکشتی مثل افکار قابل انا انا شده است معذور است  
 شرعاً بر و نه اخذ نیست اگر انحال وقتی باشد و وقت دیگر نباشد فناى او تا عقل است اینچنین کس را  
 میفرمایند که اسی کور مانند تا بنیایان و در کرب و صحرای لاه و تا نیفتی تو همچو معتذر که حسین نام داشت در  
 دایمی ملاکت یعنی تصور اگر چه فانی بود مگر فناى کامل و مستی دائمی داشت و الا جسم او نیز محفوظ  
 ماند چنانکه روح معصوم ماند تا همان که با نفعی نمیرسد از انقطاع کرب لا داشت کربا و از انقطاع حسین  
 نام پیدا شد علیه السلام فتمیده اعتراض می کنند که سفر امام مام بطریقت کربلا کورانه بود ملک دیده  
 است و مشغول خود از روی وحی شنیده در کربلا برفته بودند و آنچه امام پیشین آمد بجا نبود بل بجا

شهادت کبری بود پس پنج اختر اصل سبب ناهنجی مراد بود نور خامس ششم بر سر راه معاول در روز  
بعضی رویای آن بیدار دل که مطابق واقع ظهور رسیده و معنی رو بای صاحب در حدیث شریف است  
الروایا بالصالحه جز من ستم و تلمیذ اخرا النبوة و رویای صاحب عبارتست از آنکه آنچه بزرگان در خواب بیند  
یا دیگران بزرگان را در حالت نوم دیده فیض و فائده بر داند و ظهور آن هرگز تفاوتی میان نمی آید چنانچه  
محمد حسین خالص صاحب و مرزا کلین بیک صاحب و دیگر مخلصین بیان میکردند که آنچه از حضرت پیش از وقوع  
در بیداری شنیده ایم مطابق آن همیشه ظهور آمده و همچنان تجربه با در خواب سبب یعنی آنچه آنجناب ما خود  
در حالت منام رونموده یا بعضی از مردین از آنجناب در رویا دیده اند و فیض برداشته اند بارها امتحان  
شده که مطابق واقع بوده است و گاهی خلاف آن نظیر زیر رسیده و تفاوت نشده اگر چه برای نقل  
آن دشواری باید لیکن بعضی از آن که وقت اقتضای آن میکند تحریر بنمایم حکایت اول یکسان است  
از انتقال غازی الدین حیدر شاه متنی را مشاهده تیر انداز از طرف باد شاه بیگم خاص محل باد شاه مدوح  
مجنون مولانا آمده حال حضرت بیگم صاحب و تنگدستی مرشد زاده بیان کردند از شاه و شک که من در خواب دیدم  
که اگر نگران معتقد الدوله را گرفتار کرده اند همه اسباب و امکانات را محاصره ساخته اند و سابق و حیدر آباد  
مستقیم نظام الملک والی حیدر آباد را به خوابی دیده بودم و بعد سه سال همچنان ظهور رسیده بود گفتن من  
که ظهور آنجناب تاکی خواب شد که خاطر جمع کرده باید داد که به قدر پنج و عشرت که برداشته اند همچنان خوابی  
و خوشی پیش خواب آمد و مالک همه ملک و مال مرشد زاده است اگر خدا امر طاقت داده است که امروز  
معتقد الدوله را زیر و زبر سازم لیکن او سید است بیچاره و فقیران او را امیدارم و الا امر پیش پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم حجاب نخواهد بود و بعد یکسال آفرین خواب مذکور همچنان ظهور رسیده یعنی مرشد زاده فقیر الدین حیدر  
بر تخت بد نشست و مالک ملک گردیده و بعد شش ماه معتقد الدوله را صاحبان آنکه زیر گرفتار نموده عقید  
داشتند لیکن بهست حضرت و سخا سادات او حرز آبر و مال و اسباب او ساخت حکایت ثانی  
زبانی بنو خالص صاحب رحمہ تعالی الدین حیدر شاه ز من روزی بعد نماز فجر حضرت مولانا قدس سره العزیز  
رو بروی مرزا کلین بیک صاحب بنو خالص صاحب رشتا کردند که خدا خیر کند منی شب خوابی دیده ام  
که موجب تشویش شده مرزا فرمود پرسید که خیر یا بد خبر بود چون حضرت تشویش فرمودند که دیده ام که  
باد شاه وقت بجه و آنکه نگران برای بند نیست آمده و من نیز آنجا هستم و آن آنکه نیز مرشد زاده را

مرزا کلن بیک عرض کردند که سبحان الله این خواب بسیار مبارک است که افغانان اگر بیکباره ای نندوبست  
 آمدند و نذور بجهنم بگذرانند ازین معلوم شد که موافق مرعی حضرت که ام شخص از اولاد پادشاه مالک است  
 کرد و حضرت مولانا مرزا موصوف را ختین کرده فرمودند که تعبیر همین است الحمد لله که تشویش رفع شد  
 بعد چندگاه همچنان واقع شد حکایت سوم مولانا میفرمودند که هنگام اقامت برقرار فلان بزرگ  
 بسبب نبودن وجه کفاف بکمال عسرت میگذاشت شبی در خواب دیدم که من دانشای راه بیلانی شرم  
 عقبتن منجی لاتا فخرالدین محمد قدس سره بر اسب سوار میشوند سواران عجمی خود در رسیدن چون بیدار  
 شدم فهمیدم که حضرت مدوح علیه السلام رسیده اند صبح آن فلان کس از مردیان حضرت مولانا بمن ملامتی  
 گشته بمن خواست که چند فلس روزینه برای خرج از جای مقرر کنان تا بدون آنجا بلا تکلف وصول  
 حکایت چهارم خیرات علی نامی سپاهی مرید و خادم حضرت بود او بیار شد و حضرت برای او فرمودند  
 بوده و عای صحت میکردند بوقت شب خیرات علی فریب لموت است صبح آن بعد نماز فجر  
 حضرت فرمودند که اشب من در خواب خیرات علی را دیده ام که فلان آیه کریمه تعلیم کردم یا صحت یافته  
 یا خاتم او بخیر شده باشد خیر او یکبار یعنی از حضار دیده رفت خیرات علی را صحیح یافته حال پسدا گفت  
 اشب حضرت پیش من تشریف آورده فرمودند که تو تندرست هستی برخیز و این آیت بخوان چنانچه خواندم  
 و تندرست شدم بعد چند سال انتقال کرد حکایت پنجم قبل از انتقال حضرت مولانا فرمودند که من در خواب  
 دیده ام که همه مکانات این احاطه از پنج دین برکنده زمین سوار شده است و هجوم خلایق در آن زمین  
 و یک جنازه بالاسی سرای مردم میکرد و فقط بعد چند روز همچنان بظهور رسید چنانچه کیفیت آن وقایع  
 در آن حال آنحضرت در تو پنجم اندراج یافته و مطابق همین معامله سه سال بیشتر فرموده بودند که می بینم که در آن  
 این احاطه یک مقبره کلام طیار شده و محاذی آن چمن مرتب گشت و خوشبای و بچسپ شده است  
 شیخ خیرات علی مرحوم و دیگر جدا هم سنا عرض نمودند که شاید مقبره که ام میر و پیران خواهد شد فرمودند خداوند  
 که مقبره امیر خواهد شد یا فقیر بعد سه سال تعبیر خواب ظهور یافت که مقبره آنحضرت مرتب گشته و چمن نیز  
 محاذی آن طیار گردید حکایت در همین حال زبانی شیخ غصنفعلی ایست که بخیر و قبل از وصول  
 آنحضرت در نماز صبح یوم دوشنبه مولوی محمد نور الله صاحب ایشین امام نموده خود افتاد فرمودند و ما را  
 پیشین از در پیش شیخ عبدالقادر ساکن دلی که مرید میر محمدی بیدار بودند در چهره آمده استفسار از آنحضرت

نمودند بعد از آنکه حضرت مولانا فخر الدین محمد صاحب قدس سره شروع کردند در آنوقت حضرت که در آن بودند  
 برخاسته نشستند و پرسیدند که شما را معلوم نیست که مولانا فخر الدین محمد صاحب بطور بر خاسته نشسته اند که  
 عرض کرد که من خود و سال بودم حضرت بیان کردند که حکم کوتوال شهر یازده کسان میواتی جناب فرستاد  
 دیدگاه حضرت خواجہ قطب الدین قدس سره الغیر بر دند شیش مذکور تصدیق نمود که فی الحقیقت آنرا و زبیر  
 متجاسمه در شهر پراپا و لهذا آنرا و زبیر اتفاق بوده است بعد از حضرت لانا چهارم سخن کرده ایشان مبارک از دست گرفته فرمودند  
 که سن و دیده ام که در بین اساطیر نجوم خلافت است و یک جناب زده را در دم بطرف مسجد میکشند و جناب زده بطور پند  
 شد بر مردم خفا فیصل بدو در آن حال نشسته اند که حکایت متعاطیه اول حیات در رویای فریدین که حضرت  
 مولانا بچین حیات خود بعد از آنها در خواب سیدند و آنها بعد بیداری فوراً اثر آن دیدند و دیگر معاملات  
 که در حیات بوقوع آمدند حکایت اول محمد بن خالص صاحب میگفتند که شبی در خواب دیدم که گویا  
 حضرت مولانا قدس سره الغیر بر فراز سید شاه عبدالرزاق علی نبیاء علیه السلام تکیه زده نشسته اند و  
 چند مردم گرد و پیش از رضا مجلس اند و را خال مرتضی خان برادر کوچک من که مرید حضور است رو بر  
 یک پا ایستاده است و چنان معلوم میشود که یکپای او مائوف است ناگاه نظر حضرت بر او افتاد و زبیر  
 فرمودند که برون شو یعنی آن آفت که در جسم مرتضی خاست او را خطاب کرده زبیر میفرمایند که از بدن آن  
 برون شود این کلمه را که رسد که در کمال چشم نمائی فرمودند بعد از آن مرتضی خان پرسیدند که چه حالت او  
 عرض کرد که صحت کلی با قیام حال هیچ اثر او در من نیست من بعد بطرف من مظهر متوجه شده ارشاد کردند که  
 مردان در اینچنین وقتها بکار می آید بعد بیدار شدم صبح بمکان خود رفته از مرتضی خان مستفسر شدم  
 معلوم شد که پاشنه پای او متفرج شده بود از سه روز آنچنان الم داشت که تمام مردمان خانه خواب  
 حرام گشته بود همان شب اندر روز با تخفیف شد من او نشان را مبارک باد صحت و ادم و آنچه در خواب دیده بودم  
 بیان کردم مرتضی خان خوشنود شده گفت که الحمد لله که صحت یافت حکایت دوم مرتضی خان میگفتند  
 میگفتند که تخمیناً عرصه سبست سال میگردد که سید غلام مصطفی انبیر و سچا و بنشین سید شاه اصل صاحب  
 قدس سره در لکهنو آمده بودند از لکهنو به آلبا و میرفتند سبک حال محبت و اتحاد و مرا تیر همراه خود بردند و را آنجا پادشاه  
 شاه اچمل صاحب فروش بود که در پنج ران من و نیل بدید آمد و تب و غیره و عوارض آنچنان مرا گرفتند  
 که اطباء جواب دادند و همه دوستان را از زندگی یاس کلی شد و مرا تیر از حیات خود مایوسی گردید



شبی در حالت یاس بخت پیر مرشد بر حق حضرت مولانا رجوع نموده گفتیم که اکنون امید زندگانی نمانده  
در وقت دستگیر بست همانوقت در خواب دیدم که نزد جناب مولانا اذاعام و یک درویش سر و پا بر سینه تیر اند  
بجای مولانا نشست حضرت مولانا درویش مذکور گفتند که برای آنکس که منظر خضری بخواند اینقدر دیده  
بیدار شدم صبح آن افتاده بودم و دیگر مردمان بهرامی حاضر بودند که همان درویش همان شکل اباس  
که در خواب دیده بودم در آن مکان رسیده بطرف تپا رپائی من نظر کرده پرسید که آنکس بسیار است  
گفتند که بسیار بسیار است نزدیک من آمده دست خود بر سینه نهاد و چیزی نمی خواند که چشم من نباید  
نام حضرت جنید بوشلی شنیدم درویش مذکور دست از سر کشیده تا ناخن پا برده گفت که بلای تو فری  
و مرض رفت همچنین سه بار کرد و پنج و من دست مبارکش خود را صحیح و ندرست یا قسم و همه بیماری من فوراً  
زایل شد چنانکه برو چهارم آن بگشود مر حبت نمودم حکایت سوم شیخ عفتنفر علی روایت میکنند  
که بعد چند سال میگذازد که من در سلطنت نصیر الدین جیدر شامل سپاسیان تپالین بر محبوبخانه نشاهی  
متعینه بودم در آن محبوبخانه نمره قیدیان در آن عاقل بیگ نامی حافظ کلام الله بعلت خون از عرصه  
پیچیده سال قید بود نامبرده زبان او نام بخش دارد و محبوبخانه که مرید حضرت مولانا است اوصاف حضرت  
شنیده نیت کرد که اگر من از قید رهایی یابم خود را بخدمت حضرت مولانا بیاورم مرید شوم بعد و سه روز آنرا  
مذکور پیش دار و غلطی که کرد که من در خواب دیده ام که بزرگی در اینجا آمده فرموده که رحمان رحمان  
انشاء الله تعالی رهایی خواهی یافت مطابق آن عاقل بیگ فرمود که بچو اندن رحمان رحمان مشغول شد  
بعد از آن میگویی که که در خواب دیده ام که حضرت مولانا اشرافیه آورده و میفرمایند که رحمان رحمان  
چون میکنی که که حافظ هستی سوره رحمان بخوان چنانچه من تقرات سوره رحمان مشغول شدم دار و غلطی  
نام بخش من عفتنفر علی را بر چال مطلع نموده بخدمت حضرت مولانا فرستاده من بحضور حضرت حاضر شده  
بیت تمام الصدقات گذارش نمودم حضرت مولانا قدس سره الا قدس شنیده خاموش نشدند و مولوی ابوال  
رودری که حاضر حضور بودند فرمودند که انشاء الله عاقل بیگ مذکور رهایی خواهد یافت بعد از زده روز  
بعد بخدمت سلطان فی انانیا فرستاد که فلان قیدی حافظ کلام الله را فرستاد بگذازد چنانچه مظفر علی خان را  
بگویند آنرا آورده است طلبیده رهایی داد و همانرا بخدمت حضرت مولانا آورده و رو بروی را قسم آنهم مرید  
در اینجا بی فرموده الصدقات بزرگان خود شمس بیان کردند حکایت چهارم حضرت مولانا اشرافیه سال

پیش از آن حال در پانزدهم پنج عارضه سرسام طاری شده بود و یک روز آنچنان غشی و بهوشی ماند و بوی که  
 هیچ حس و حرکت باقی نمانده اگر در آن حالت احتیاج بوی و باز میشد یا وقت نماز می آمد بی اختیار بر میخاست  
 و میخیزد و بول در پشت بلحاظ ادب مسجد نشاند و تعظیم سادات و پاس امور شرعی در حین بهوشی  
 میداشتند نوبت طیارسی تجرید و تکفین شد و در آن حالت حمایت الله خان نواسه کاظم علیخان خاستمالان  
 که مرید و عاشق حضرت بود و از ابتدای قدوم حضرت درین شهر خدمت بسیار کرده بود و عزیز و یار مسجد  
 در احاطه قیام داشت و با او بد حال مرشد خود یا تصریح و نیاز بدرگاه خداوند سجاد سجده کرده و دعا نمود که ای  
 من واقع رحلت حضرت بچشم خود ندیده ام این خبر حضرت را شفا و تاسن رو بروی حضرت میبرم و حضرت نماز  
 حنازه من بگذرانید بعد هفت بار که حضرت قربان گردید بفضل تعالی حضرت را شفا شد بنو خان میگوید  
 که رو بروی حضرت خان حامی حمایت الله خان ذکر نمودم حضرت فرمودند که قصه های ما را حمایت الله خان  
 بر تو دگرفت و خود را بران تصدیق کرد همین که حضرت را صحبت شد حمایت الله خان بیا شد حضرت تا کید فرمود  
 که ازین مکان بنحوست بنشین و ایشان نقل مکان کرده قریب فوئی محل مکان گرفتند و طاقت آمد و فرست  
 نمایند حضرت مولانا بنو خان را برای عیادت فرستادند حمایت الله خان گفتند جوابی ندیده ام که بجهت  
 حضرت حاضر شدم در مسجد بستر حضرت گسترده است حضرت فرمودند که بر بستر و از شوین خدا که درم می آید  
 است حضرت فرمودند لا فوق الادب بنو خان که چچی با سیکر و دتیر گفتند که حسب رشتا و جعل آری من  
 برابر حضرت بر بستر و از شدم بنو خان گفتند که من مطابق آن حرف بچون ندیده ام فقط روز و یک بار  
 حضرت مولانا بنو خان را فرستادند و در آنوقت حالت شان سقیم بود مگر شادان و فرحان سکینت  
 که حال امر از هرگز خود خطره نمانده است من ندیده ام که حضرت رو بروی درگاه حضرت محمد و هم شایسته  
 قدس سره بر بستر بالشته برای من سفارش می کنند من نیز در آنجا وارو شدم بهرگاه از آنجا برخاستم با هم  
 لغویش کرد و بزرگی سفید ریش خواست که دست من بگیرد حضرت سبقت کرده دست من گرفتند و طاقت  
 بدان نبروز که بر من حالت سکران میشود حضرت را نزد یک نشاند می یابیم همین قدر و مطلوب بود  
 آن حاصل شد آخر آن هجوم تبایخ ریح الاول فوت کرد و نماز میت را او حضرت ادا کردند  
 بعد سوم مادر حمایت الله خان پیغام فرستاد که حمایت الله خان وصیت کرده است  
 که اگر بعد از منم حال من دریافت کردی باشد از حضرت مولانا استفسار بفرمایند که حضرت بجهت

تسلیم گشته فرستادند که حمایت آنکه خان دیکمال لطف الهی است خاطر جمع دارند و نیز نوخان روایت میکنند  
 که در آن حالت سه سال هرگاه مردم می گفتند که حضرت بر سر آب نشسته بگذاردند میفرمودند که تا من بر سر  
 با صفت انشا الله تعالی در مولات فرق نخواهد شد حکایت پنجم زبانی مولوی یعقوب صاحب دکن  
 مولوی موصوفی نقل میکنند که حافظ بساوند صاحب والد ماجد من بخدمت شاه عبدالکریم صاحب  
 گنگو بی چشتی صابری بیعت داشتند و شاه غلام غوث صاحب صابراوه شاه عبدالکریم صاحب لکهنو  
 وارو شده بودند و مرا خبر بود حضرت مولانا قدس سره الغریر روزی بمن فرمودند که پیش شما آمده است گفتم  
 من هنوز پیرنگرفته ام فرمودند شاه غلام غوث صاحب پیرزاده والد شما نیستند عرض کردم بل پیرزاده  
 هستند لیکن پیر من نیستند فرمودند که آخر خوانند شد پرسیدم که کجا هستند همین وقت میروم فرمودند  
 در ردولی با او شان ملاقات خواهد شد چون زمان عرس حضرت شیخ العالم قدس سره الغریر رسید  
 شاه صاحب ممدوح در ردولی رفتند من نیز در آنجا رسیدم عند الملاقات معنی کلمه طیبه پرسیدم حاصل  
 مطابق فرموده حضرت مولانا بیان کردند مرا اعتقاد بخدمت شان زیاده شد بهو نجا بیعت کردم و مرا  
 مولانا بخدمت پیوسته حکایت کردم او شان فرمودند که مولانا پد الرحمان صاحب امر شد من تصور  
 میکردم باشند بعد مراجعت ردولی بخدمت حضرت مولانا حاضر گشت حال بیعت ذکر کردم بسیار خوشنود  
 شده فرمودند خوب است خوب است چه حکایت گفتم مولانا صاحب ممدوح  
 نقل می کنند که در عهد نواب سعادت علی خان بهادر مراد عدالت تعاقبی بود حسب فرائض بعضی نفرین  
 نواب ممدوح چند سواران برای طلبی من در ردولی فرستادند و در حالت غضب حاکم حاضر شد این مصلحت  
 ندیده من از ردولی بطرف بنارس رفتم و بدل خود اندوشتاک بودم که در عهد حکومت نواب سعادت علی خان  
 باز در لکهنو رفتن محال گشت و در همین اندیشه شبنم در خواب دیدم که من در لکهنو آمده بخدمت مولانا رسید  
 حاضر شده ام حضرت مولانا در گوشه مسی نشسته چیزی مشوره کرده اند هرگاه از بنجاب بیدار شد من فی الحقیقت  
 خوف و اندیشه از دلم رفت صبحی از بنارس روانه شده در لکهنو آمده اول بخدمت حضرت مولانا حاضر شدم  
 چنانکه در خواب دیده بودم همان طور مراد و درون سجد بپای گوشه بنوی نشانیده کلمات تسلیم فرموده هرگاه  
 خود طعام خورانیدند از آن زیاده تر تقریب بدل خود یا فقم مگر بخوف و اندیشه سابق در مجالس و غیره بپای  
 نمی رفتم روزی حضرت مولانا مرا با تخصیص یاد فرموده خرپنه را عنایت کرده فرمودند که اگر چه از نزد من

حضرت محمد شیخ العالم علی نبیا وعلیه السلام است همین جا نشسته بجزا نذیفه مازول کو با الکلیه توجیه رفت  
 بهینکه خوروم خوف خطر بالکلیه از خاطر بدر رفت چنانچه با نوقت در محفل عرس شاه تدریج صاحب نعم  
 باز کسی فراحم حال من نشد و کرامت طایفه اول بعد از وصال در آنجا که حالت فتنه و صوفیه است حضرت مولانا  
 بعد از وصال زیاده از حال حیات هستند حکایت اول در ماه ربیع الثانی ۱۰۳۶ هجری راقم  
 آنهم بجهت گم شدن تفسیر فتح الغیور از ان غلام حیدر خالص صاحب که برای نقل به کاتب داده بودم  
 و او کتاب را گرد کرده روپوش شد تشویشی مفرط داشتم و هر چند بنده کوشش ساخت سرغی نیافت  
 بحالت مایوسی بر فراخ حضرت نشسته بروحانیت دوی رضی الله عنه عرض کردم که حضرت حاجت رو  
 خلائق هستند از من اینقدر تشویش رفع نمیکند من چه قصص کرده ام بعد این گذارش بر لبه خود  
 دراز شده بخواب رفتم آنوقت دیدم که حضرت در نماز عصر پس از آنکه کرده اند بعد ادای نماز  
 عرض کردم که با حضرت کتاب مفقود بنور دستیاب نشده فرمودند که خاطر جمع دارید میرسد و همین  
 سروریدار شده و صحن مسجد برآمده بودم که سپهر خدا و خان مع یک شخص دیگر آمده پرسید که کدام  
 کتاب شما گم شده است گفتیم خدا الاستفسار مشار الیه بیان کرد که احمد علی کاتب کتاب را پیش نیکبر که  
 بنای می کند تبار فرشت پرده بود انکس الفضل تمیبت بر توجیز و الم ملوتی داشته یک شان پارچه پتی  
 چهار رو پیشش آید با و داده است حتی دو خان پیشش شام فرستاده است چنانچه با نوقت چهارپای  
 شش آن داده کتاب مذکور گفتم و با لکش رسانیدیم و شکر از مولانا ادا کردم حکایت دوم  
 میان غصنفقر علی و پنوخان نقل میکردند که شیخ رمضان ساکن فتح پور یکی از ملازمان نواب متعهد الیه  
 سوار روزی بوقت یکپاس روز برآمده همیشه زاده خود را که بعمر چهار خنباله خوابه بود و بمرگ مضاجات  
 روح از قالب او پریده بر سر دودست برداشته گریه کنان در مسجد آورد آنوقت حضرت مولانا  
 اندرون مسجد به استراحت بودند و پنوخان چپ پاسبیکه دند چون معلوم شد که طفل خیری با پیش  
 حضرت را بیدار کردن مناسب ندانستند رمضان مذکور طفلی را در کنار گرفته گرد حضرت طواف کرد  
 شروع نمود دوبار گریه و دیده بود که آنجناب از خود بیدار شده برخاسته نشست و پرسیدند که چیست  
 پنوخان و میان غصنفقر علی عرض کردند که طفل انکس بچهره شده است حضرت رضی الله عنه بروم  
 کرده تمویز از چهره مبارک دانند پسین که از مسجد برون بر طفل از رمضان خان مذکور آب طلاک

ابن نوشانید و سوشیار شد و صفای خان میکوید که پیشتر زاده من از بهت مولانا زندگی دوباره یافت  
حکایت سوم حسین بخش ساکن موضع رسول بود متعلقه سلطانپور سرکار لکنئو تبارخ بهت و پنجم  
شوال ۱۲۲۲ هجری یکم پاسبان شب گذشته در مسجد حاضر آمده عند الاستقنار بیان کرد که من از سر سال  
مرید حضرت مولانا بهتم و از کشته ده سال پیش از انگریزی بارن خلی کبیری چهارم نوکر بودم بهت ماه بهت  
بمجاوید یک ماه از کشته پور رضا گرفته بجای آمده بودم برای مراجعت دلم نخواست بجای گذشته ماندم  
و عرضی عذر هم بر سر کار نفرستادم بعد چند ماه نوشته آمد که بسبب غیر حاضری توبی عذر نامه از تو به سپاسیان کلر  
بدر شد بهر چند اسباب من قریب صد و صد روپیه در پلشن مانده بود لیکن بسبب خوف فقرم اسباب را هم  
صبر نمودم چهار پنج روز است که بحضور حضرت مولانا حاضر شده مایه اسی خود عرض نمودم که حالا لائق نوکری  
سرکار نمائده ام اگر حکم شود در جنگل یا مسجدی رفته نشینم فرمودند از نوکری خبر گیری اهل و عیال نمود باشند  
و با و خدا هم بکنید گفت نوکری همچو عمر گرفته باز بهت نمی آید فرمودند که خدا قادر است که بدستور خود بجای شو  
عرض کردم که نوکری در سرکار انگریزی ممکن نیست و درین سرکار شاهی تلاش کردم هیچ جانش نیافتم  
که بر نوکری نمی خورم و بر خطره مکن گفتیم در اینجا شو خواهم یافت الا صاحب کلا بهادر لکنئو چچی مقصود  
من نوشته و بدید بعد آن میتوانم رفت حکم کردند که اصحاب کلاان در خواست چچی بکن انشاء الله تعالی  
خواهد داد هر چند که پیشتر بعد در خواست این یعنی هم مایوس شده بودم لیکن حسب ارشاد در کوچه رفته  
عرضی دادم بچو دیدن الا صاحب کلاان چچی بنام کرین پلشن و کور به بنفصون نوشته و او که این سبک  
تزد من حاضر بود مقصودش نیست بدستور بکار نوکری بجای دارند چنانچه چچی بدست دارم فرموده ان شاء الله  
کرانی و غیره در حیرت اند که اینچنین مصنون انگریز گاهی چنینویسند و نیز حسین بخش مذکور بیان میکند که اینها  
مراد و توبه پیشتر هم گذشته بود که یکبار بعد چهار ماه و یکبار بعد سه ماه از میجاوید گذشته بود و مایوس شدم  
مر شدم گفت که بلا خطر برو یا حی یا قیوم خوانده پیش انگریز حاضر شو ترا هیچ مواخذه نخواهد کرد به چنان کرد  
او میافتن من را زده نرازه مغزولی من کرد چون رو برو شدم خنده کرد و هیچ گفت و من بجای شدم  
حکایت چهارم زبانی حسین بخش مذکور است که شکر کارزمیدارشی یعنی انور خان زمیدار موضع  
بهائین بابت سرحد موضع بهادر پور در پی بلاک من شد و جمعیت آنها از د و هزار مردم زیاده بود و  
جانب من مردم قلیل بودند من مضطر شده بفرست مولانا آدم و ماچرا عرض نمودم حضرت بر پشت

دست زده گفتند که خدا فتحیاب خواهد کرد و راه کنوار که از پنجار فتح روزی من و بازخان و لعل خان و محمد خان  
سابقه من و مرزا بادل بیگ مثل در خانه ویران و شکسته که منقل سها در پور است بودیم یکپاس و در  
برآمده انور خان مذکور بحجیت دو هزار کس بلوکه کرده موضع رسول پور و سها و پور که بطور محله آباد اند محاصره  
کردند هر جا که ده و ده بست بست کس از و به من بودند بمقابلیه و اختند و زیاده از یکصد بند و قبی در آن مکان  
مارا محاصره کرده تفنگ اندازی نمودند بازخان و راول گولی گشته شد ما چهار کسان تا دهر مقابلیه کردیم  
قریب و دهر علی خلیف و نعمت خان و باد خان نیز تاب گولی نیاورده بحیل زرع تشنگی راه خود گرفتند  
من تنها ماندم صد گولی بر من میرسید و کار نمیکرد حتی که در شام باروت بینی سنگره سوراخ شد آنوقت بدو  
گفتم که با سولانا حالا یک رفیق بهم مانده جان من میرود و دهر هم رفت بجز خیال این یعنی نظر کردم که قریب  
یکصد بند و قبی بدو گاری من پیدا شدند و تعاقب اعدا من کردند و اعدا رو بهزیمت نهادند بنیزه کسان را  
از آنها مقتول و مجروح گذاشتند تا موضع سها من رسانیدیم و فتحیاب شدیم بعد تحقیق کردم که این دم  
از غیب کجا پیدا شدند و کیستند معلوم شد که حسین علیخان راجه حسن پور بند و با استماع آواز تفنگها از  
برخاست و مردم سها را و از فاصله یک کرده باین زدوسی رسیدند و آن جماعت کثیر از برکت نام سولانا  
میرودیدند و دقتیل رو بفرار نهادند شکست فاش یافتند مصرعه نام رحمان انجمن یاری کند کجا کین  
حافظ قاسم علی صاحب ساکن رودلی از اولاد امجاد امام اعظم علیه الرحمة یکی از فرزندان با اختصاص که  
از چند ماه بجزکت سولانا حاضر بودند و بام شوال ۱۲۲۲ هجری روز جمعه در مسجد نشسته بودند ناخاطر گذشت  
که نکاح ثانی باید کرد و بجز و این خطره حضرت سولانا حافظ صاحب مذکور را طلب داشته فرمودند که در حق شما  
سناست است که نکاح دیگر بکنید حافظ صاحب موصوف گفت که وقت تهجد عرض خواهم کرد چنانچه وقت  
تهجد حافظ صاحب موصوف عذر بیماری و عدم استطاعت خود بیان کردند فرمودند و همان  
و آینه فی الاضر الا علی فکد ز قبا سحر زد و نباید کرد حافظ مذکور میگوید که جرات نکردم و نادانم گشته بعد چند سال  
باز استیلا زت نمودم ارشاد شد که وقت همان بود گذشت حکایت ششم حافظ قاسم علی صاحب  
تقل سیکر دیکه برادر من شیخ طیفیل علی از چند سال بطرفی رفته بودند و خبر خیریت شان نرسیده از غیبت  
اصطفا بی تمام لاجت حال من بود روزی بخدمت سولانا قدس سره الا قدس عرض حال خود نمودم فرمودند  
که بعد بر نماز آن گفته باشی چون بوجب فرموده بمل آوردم خطی مضمون خبر خیریت برادر مذکور رسید

و باعث رفع اضطراب خاطر شد بعد از آن عرض کردیم که اگر عینایت حضور بدیدار ایشان سرور شوم  
 نهایت تمنیات قلبی است فرمودند که باز اذان گفته باشی عرض کردیم چند بار فرمودند که هر قدر شکر بپایان  
 جلالت زیاده خواهد شد باینکه چهل و یکبار گفته باشی چون حسب لارشا و بعضی آوردیم چندان عرض نکند شکر  
 که برادر مذکور از طرف لاهور آمده این مجبور را سرور ساخت حکایت بیستم حافظ قاسم علی صاحب  
 نقل میکند که برادر هم مولوی قدرت علی در باب بیعت خود متروک بودند چون بخدمت مولوی مظفر علی و  
 خود حقیقت ایحال بیان نمودند مولوی مذکور گفتند که در فرا حضرت شیخ العالم حضرت محمد دوم احمد عبدالحق  
 قدس سره رفتن بشینید آنچه از اینجا اتفاق شود بعین آری چون برادر مسطور حسب گفته مولوی صاحب مدح بخیر  
 حضرت شیخ العالم قدس سره ساعتی نشستند تا آن زمان اتفاق شد که مرید مولانا عبد الرحمان باید شد چون  
 بخدمت حضرت مولانا حاضر گشتند جناب مولانا قدس سره الا قدس بیستم فرموده شد بیعت مشرف شد  
 حکایت بیستم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکند که وقتی برادر هم مولوی قدرت علی بیار بودند و اینجا  
 اشته او مرض شد که از زندگی یاس بهم رسید و اسخالت بجناب حضرت مولانا قدس سره عرضی حال خود  
 ارسال داشتند چون عرضی بجنوب حضرت مولانا بگذشت بجا آن مرقوم قلم فزین رقم شد که زود بیعت  
 میشود هرگاه تا سه تنایت آمود و در و فرموده از همانوقت آثار صحت ظاهر شدن گرفت و بالکل امر من  
 فرشته و به منزل نهاد حکایت نهم حافظ قاسم علی صاحب نقل میکند که در قصبه رودلی کلوار میمنه  
 خانه من دوکان می فروشی داشت از اجنت طلبه فتنه و فساد مشهور بود و در پنج تمام بخاطر دشم بنا بر آن  
 روزی بجناب مولانا قدس سره الا قدس انظار را بخیال نموده عرض داشتیم که بنام منشی رونق علیجان  
 رقعہ سفارش صادر شود تا آنچنان سحر موفوره بکار بزند که خانه کلوار از پنج و بنیاد بکنده شود مولانا  
 ارشاد فرمودند که از من نمیتواند شد که برای خانه بریادی متنفسی سحر تمام بگر خاطر جمع دارید رفع پنج شما  
 خواهد شد اتفاقا چندان عرض نکند شکر که هر چه اخبار بجنوب گذشت و آنچنان تدارک بطور رسید که  
 کلوار مذکور غلبه خود از آن زمین برداشته برد و آنجا چو و سهری سرفراز احمد سجد قائم کرد حکایت دهم  
 حافظ قاسم علی صاحب نقل میکند که روزی عند الله ذکر حضرت مولانا قدس سره و اغریار شاد فرمودند  
 که حال هر چه بد نیست که چنانچه کشتی نشین را از زینت کشتی آگاهی نیست همچنین مرید را از نقل پیر خود  
 اطلاع نمیدادند پیر او را مقصد میرساند اتفاقا در همان بفته جواب دیدیم که چرا حضرت مولانا قدس سره الا

برگشتی سواریم و کشتی در دریا روان است علی الصبح که بجناب حضرت مولانا قدس سره الا قدس مت  
 شدم بیان نمودم که اگر کسی خود را با پیر خود بر کشتی سواریند تعبیر چیست فرمودند که بهتر است و دیگر چه باقی ماند  
 حکایت یازدهم مولوی عبدالغفور متوطن نیکال از شاگردان مولوی محمد حسین مرحوم گاه گاه بجنوب  
 حضرت مولانا حاضر میشدند و سبق مثنوی شریف شروع کرده بودند مولوی حسین صاحب موصوف بجزا الغفور  
 مذکور گفتند که از صحبت مولوی عبدالرحمان گمراه خواهی شد در اینجا زنده باشی عبدالغفور اظهار تعجبی و حاشا  
 عقیدت خود بجنوب مولانا که از شنیدن او بر شکر که حضرت مولانا فرمودند که بر حکم او استوار خود عمل باید کرد و آخر کار میثاق  
 در خواست بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز نمود و حضرت مولانا فرمودند که با مولوی انوار الحق صاحب  
 و دیگر بزرگان فرنگی محل بیعت نمایند عبدالغفور گفت سواي آن حضرت بر دیگری عقیدت ندارم ارشاد فرمود  
 که صاحبان فرنگی محل انوسل حضرت سید شاه عبدالرزاق بانشوی قدس سره است بهتر آنکه در بانشیفته  
 از روح پر فتوح سید صاحب تجارزت و استصواب نمای بهر جا که زنهای شود بهما خارج کن چنانچه خود  
 در بانشیفته چهل و نه بر استاز فیض کاشانه حضرت قطب زمان سید شاه عبدالرزاق قدس سره ظهور فرمود  
 شد از حضور فیض ظهور افشا شد که پیش مولوی عبدالرحمان رفته بیعت کن عبدالغفور مذکور از اینجا و حسین  
 مسجد آمده اظهار حال نمود بعد از آن روز دوم یا سوم مشرف بشرف بیعت شدند چونکه حضرت مولانا را در  
 باطن آگاهی ازان معامله شده بود هیچ انگار نکردند حکایت دوازدهم شیخ غصنفر علی نقل میکنند  
 که مولوی خیرات علی الدآبادی فرید و شاگرد حضرت مولانا بودند و رسائل تصنیف حضرت مولانا سابقا  
 می خواندند در زمان محمد اله ولد بهادر در بهار میان فقیر محمد خان بهادر اخوندزاده محمد انور خان را میسر  
 نهایت منکر مسکله وحدت وجود بود و مولوی نادری علی بناگر و مولوی نوال فقار علی صاحب سیرت قضیه  
 باخوندزاده مذکور صحبت داشتند مولوی خیرات علی تیر پیش اخوندزاده آمده و رفت میداشتند و بعد دیگر  
 گفتگو در رد و قبح وحدت وجود میشد روزی اخوندزاده مذکور همراه بعضی سواران و کداهم رفیق خود را  
 شیرینی بجنوب حضرت مولانا فرستاده گفته فرستاد که مولوی خیرات علی این مولوی نادری علی ملازم و قائل  
 شده از مسکله وحدت وجود و هم از مهدی حضرت توبه کرده بودند و این شیرینی فرستاده اند حضرت مولانا  
 از اشتراق باطن بر سو وطنی اخوندزاده مطلع شده خاموش ماندند و شیرینی را میان حصص تقسیم کنانیدند  
 صبح که مولوی خیرات علی موصوف برای سبق رساله کاسره الا سنان آمدند حضرت مولانا متوجه حالشان



نشند و کلام نکرند مولوی خیرات علی بابر بار حال می پرسیدند که امروز فراخ حضور چگونه است آنرا امر  
 غصنفقر علی بیان خیرات علی را اندرون مسجد طلبی اشته بر اجزای ویروز مطلع ساختم مولوی خیرات علی  
 کمال نجل و شرمند در پایی مبارک افتاده و قسمهای شدید گفتند که اخوندزاده فریب کرده حال مخلوبی من  
 و غلبه مولوی نادری علی در مناظره و همت انحراف عقیدت من گفته فرستاد اگر من منحرف شده باشم  
 جای من دوزخ باشد والا ز سبب حضرت اخوندزاده ازین شهر بدر گرد و حضرت خاموش شدند فردای  
 آن بر اخوندزاده عتاب محمد الدوله بهادر شد و از شهر بدر گشت حکایت سینه و دم در حالت جذبه شیخ  
 غصنفقر علی میگفتند که پنج روز پیش از وصال روز دوشنبه وقت چاشت حضرت مولانا در حجره بر لبه دراز بودند  
 و من پاکوبی میکردم و در آنوقت دیگری در حجره نبود چهار یا پنج کسان که من آنها را نمی شناختم بر در حجره  
 رسیده سلام علیک کردند حضرت بحال خود مشغول بودند جواب ندادند من و علیکم السلام گفتیم آنرا بعد  
 یک لحظه روان شدند و همانوقت حضرت بحال بر عت بر خاسته بر لبه نشستند و ریش مبارک خود را در دست  
 مکرر سه کرد فرمودند که منم که روز و پشت او برابر باشد و حالت جذبه طاری شد من حضرت را در کنار گرفته فرمودند  
 بگذار تو کیستی عرض کردم که من غصنفقر ام فرمود غصنفقر کیست عرض کردم که غصنفقر عبد رحمان فرمودند  
 کدام عبد رحمان از بختالت من نرسیده گریان ندادم و بدل گفتم که حضرت در دنیا مرا فراموش کردند و بجز و خطاه  
 هر دو دست من گرفته تسلی کردند که تو از آن مرتجع از آن من بعد از این بر لبه افتاده مشغول با استغراق شدند  
 همانوقت مرزا کلن بیگ در حجره آمدند من آن ماجرا را ذکر کردم مرزای موصوف گفتند که مبارک بابو شما  
 که این بختالت همان بود که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم طاری شده بود و در آن حالت حضرت حاضر شدند  
 رضی الله عنهما آنحضرت را در کنار گرفتند آنحضرت فرمودند بگذار کیستی عرض کردند که عایشه فرمودند کدام  
 عایشه عرض کردند بنت ابی بکر فرمودند کدام ابی بکر عرض کردند که عاشق محمد فرمودند کدام محمد آنحضرت  
 حکایت چهار و هم در تصرف مولانا و سکا و مدح و ذم زبانی بنو خاندان صاحب و شاه غلام ذکر با صاحب  
 صفی پوری از اولاد شیخ حضرت شاه صفی خلیفه مخدوم شیخ سعد قدس سره اخیر مولوی قدر الله  
 صاحب گوپاموی که بهر و مخلص و موقد خاص حضرت مولانا بودند روزی بمحض آورده عرض کردند که حضرت  
 مدعو است اهل غرض رفته تا بنام کن تاکس میدهند بعضی مردم از بدگمانی گهگاه میشوند و بریند و قبحه  
 بر او غیر سد چنانچه ویروز یک سید پیش غلام علی خان داروغه باور چنانچه رفته حضرت بر او و بانی و میر سید احمد

صاحب است رفته را دیده گفت که شاید این سادات چهارم مولانا سید مہند بر این سخن فیما بین ما و او بسیار  
 مبارک شد ملک نوبت بجا دل رسید و سید را یک جہد دستیاب نگردید این کلام شنید و فرمودند کہ ہر چہ کہ  
 ہر حق من گوید شمارا بران تکرار و ترویج منی باید کرد و نہ از مدح کسی خوشنود و میثوم و نہ از ذم احدی ناخوش میثوم  
 و این حکایت بدار و غندہ مذکور تیر رسید بعد و سید روز یک سید دیگر بقعہ حضرت پیش خدام علی خان فروریہ  
 حوزہ السبت پنج و پنجہ داور گفت کہ اگر مولانا را دزدہ نفسا بنیت می بود گاہی نام من نمیکند حکایت پانچم  
 در فریادرسی و بہت باطنی در رانی احمد خان مہواتی کہ مرید بود شیخ غصہ فر علی حکایت میکنند کہ احمد خان سید  
 برادر دہنی خان ساکن لکنو کہ ترک دنیا نمودہ بجنور حضرت شب و روز حاضر باش بود و برای آوردن زہ  
 بجنور خود و شش رفته بود و را بجا فیما بین او و خضر اوقصہ و فساد شدہ و نوبت زد و کوب رسید خضر او در کوتوال  
 مستغاثی شدہ احمد خان و اما خود را مقید گمانید و بر دست خود چرخ زخم زدہ نو چکان بجنور حضرت مولانا  
 برای فریاد و آہا دل سجد کہ بہ احمد خان چمک داشتند حال ریاقت گفتند کہ احمد خان حضرت مولانا ہمیشہ  
 تنگ میکرد خوب شد کہ لہذا رسید و حضرت مولانا فرمودند کہ پیش کو تو ال فتنہ بگو کہ احمد خان را فوراً بگذر  
 عرض کردم کہ برگشتہ من بخوابد گذشت باز فرمودند کہ اگر اشتباہ است عرض احمد خان می آید ساعتی نگذشتہ  
 کہ احمد خان را کو تو ال حضرت کرد و بجنور حاضر گردید فقط حکایت شانزدہم کہ است حضرت مولانا  
 در اشرف خطہ زبانی پو خان صاحب فریدان سکنتہ مسجدی بچم گفتند کہ بیشتر قروح از نقد چش کہ می آمد حضرت مولانا  
 حق ما مردم دانستہ بران تقسیم می گنایند از وقتیکہ سادات پنجاب آمدہ اند بہر چہ آید بالکل باو نشان میدادند  
 و خیال حق ما مردم میفرمایند روزی حضرت بعد نماز صبح ہمہ سکتہ مسجد را باو فرمودہ و بروی خود نشاندہ  
 اول حکایت کردند کہ در خانقاہ حضرت مولانا جلال الدین رومی علی نبیا و علیہ السلام پانصد کسان  
 از طلبا و فقر استوکلین بطور اصحاب صفہ میماندند از آنجا بعضی مردم را خطرہ گذشت کہ مولانا در محل غلط  
 مذمت دنیا و اہل دنیا بدینہ کمال میفرمایند و بہر گاہ و زرا و اہرامی آیند اخلاق و بہم انقباط بجالشان  
 میکنند و بہر چہ ندو و فتوح می آید قبول میفرمایند پس این فعل مخالف قول حضرت مولوی معنوی برین  
 خطرہ مشرف گردیدہ فرمودند این عالم اسباب است اگر سن رزند و وقت و کتم سامان خوراک پونک  
 و ضروریات شما پانصد مردم چگونه شود و اگر این حکایت ارشاد شد کہ جواب حق نلفی شما مردم بخدا  
 گفتن میتوانم و جواب ناخوشی سادات نزد رسول اللہ علیہ الصلوٰۃ و السلام گفتن نمیتوانم

حکایت سقندیم مرید و معتقد باخماس دلی شیخ انور علی بجنوری روایت می کند چون در زمان سب  
انتقال حضرت مولانا که حالت استغراق داشتند اتفاق بعیت مرشد بود و بعضی صاحبان می گفتند که  
بعیت در هیچ حالت معجز نیست و در دل من ترویج پیدا میشد شبی بخواب دیدم که عمارتیت نهایت مصفا  
وپاکیزه و در آن چمنهای مراض مرتب است حضرت مولانا در آنجا شریف میدادند آنوقت بنده را طلبید  
مطوری که دستور بعیت شریف بود مگر سرافراز فرموده معنی کلمه طیبه لا اله الا الله از من بپرسید بنده حسب نمیداد  
نامقص خود عرض نمودم ارشاد شد که از معنی تو غیرت نمیداد آخرش آنحضرت بتعالیم و ارشاد معنی نفی غیرت  
بنده را سرافراز فرموده لفظ شادباش بحق بنده فرمودند از افضال و عنایت زمانی با وجود کم علمی از آنوقت  
مراد عقیده توحید شکی و شبی باقی مانده حکایت پیچید هم زبانی شیخ انور علی بنو برادر حافظ عالم الله  
مگر امی که عالم و فاضل و مرید خاص حضرت مولانا بودند متقوسست که در هنگامیکه حضرت مولانا قدس سره آنکس  
بدرگاه حضرت محمد و شاه مینا قدس سره العزیز شریف میدادند من و قاضی عبدالکریم صاحب بیکو  
نخست حضرت مولانا اکثر حاضر میشدیم روزی از قاضی صاحب نفسم که دل من برای مرید شدن بخواهد  
او شان از من گفتند که درین زمانه دو شخص در علم و زهد و تقوی شهره آفاق اند یکی مولانا غنی عبدالرحمن  
و دوم مولانا عبدالعزیز دلبوی لیکن در علم معرفت الهی مولانا می شاه عبدالرحمان بر او شان فوقیت  
دارند چنانچه شبی خوابی دیدم که شخصی مرا همراه خود گرفته در فرنگی مجمل بمکان لطیف و پاکیزه برده و در مکان  
مذکور بزرگی اندرون پرده رونق بخش اند آنگس عرض نمود که علیم الله موجود است از اندرون پرده  
حکم قضا شیم شرف نفاذ یافت که این را نزد عبدالرحمان ببر او نیز شیخ عبدالقادر بخوابد و فقط چنانچه  
من که همان روز پنجدهست حضرت مولانا حاضر گشته خواستم که اطهار خواب ساخته مشرف بیعت گردم  
حضرت مولانا فرمودند که احتیاج اطهار ساختن خواب نیست بمرگاه وقت بیعت تو خواهد رسید بیا  
اطلاع خواهم ساخت چنانچه بعد عرصه سه چهار ماه روزی بگوشت صحن مسجد حنظل و مرشد مینا قدس سره  
مر اعلمه طلبیده فرمودند که امروز وقت بعیت تو است من عرض کردم که شیرینی بیاورم فرمودند که  
بیج احتیاج شیرینی نیست چنانچه همونوقت بدو شیرینی و مرشد بیعت خود فرمودند حکایت دوم  
زبانی میان چو نخواست صاحب که مرید خاص و معتقد قدیم حضرت مولانا اند متقول است که حکایت  
فرمودن آنحضرت بر روز چهارم بوقت شب من تنها بر فراز شریف فیما بین من و تصدیه برده خوانده

سر خواب بروم خوابی دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که مریدان را بروم شدان بجز نماز و شستن  
 هیچ خواندن نشاید این معنی بخاتم هیچ نیامد شبی دیگر هم به طور اراده خواندن قصیده شریف و دیگر وظائف خود  
 برقرار شریف کردم آن شب چنان خواب بر من غالب گردید که تمامی وظیفه من قضا گردید آنوقت بر  
 ارشاد آنحضرت آگاه شدم حکایت بیستم زبانی میان محمد نوح صاحب مقولست که بعد از  
 فرمودن آنحضرت بعصده پانزده روز خوابی دیدم که حضرت مولانا از فرار شریف خود برآمده و در سجده  
 استراحت میفرمایند من بخدمت پایی چپی حاضرم چنانچه سابق مبارک اندکی ضرب رسیده دیده بودم  
 که این ضرب بر سابق مبارک از کجا رسیده فرمودند که بروفت بر ابدان از فرار من عرض کردم که  
 آنحضرت در اینجا که مکانهای بسیار موجود اند چرا شریف نمیدارند فرمودند که هر کجا پس شریف نمود  
 حکایت بیست و یکم در استخلاص رستم علی حبشه شاه سلطان صاحب مسمی رستم علی حبشه شاه سلطان  
 در باغ شان که بیرون شهر لکنو متعلقه موضع توره واقع است می ماند وقت شب مردم میل میکرد  
 موضع مذکور او را گرفتار کرده در چوکی و بهره مقید داشتند خواجہ محمد شریف صاحب شاد سلطان وقت  
 سید صاحب که معتمد حضرت مولانا بیل و جان بود بدین فرار شریف آنحضرت آمده گریه و زاری کرده  
 استدعا و خواستند باز روز حضرت مولانا مهت کردند که حبشه مذکور بجا نماند از ویران شدیم که چگونه  
 یافتی او بیان کرد که بعد نیم شب حضرت مولانا شاه عبدالرحمان قدس سره العزیز در آن مکان شریف  
 اکثر مردم خفته بودند و دو کپایی بر بهره من نشسته بودند از تصرف حضرت آنوقت برانها نیز غم  
 طاری گردید حضرت دست من گرفته فرمودند که همراه من بیا همراه شدم هرگاه اندر شهر آمدند کای دم  
 همراه من کردند که این را در مسجد شاه سلطان صاحب برسان و خود غائب شد حکایت بیست و دوم  
 روزی محمد حسین خان صاحب که مرید خاص حضرت مولانا بودند بیان میکردند که ابتدای حضور من  
 بخدمت حضرت پیر و مرشد برحق فقط از تائید است رحمانی گردید که ناگاه دلوله شوق قدسوس  
 آنحضرت بدل پیدا شده مستقیم خدمت شدم و فراوان سعادت دارین حاصل نمودم و مسمی  
 مرتضی خان را در تحقیق کوچک من که معتمد و شاگرد حافظ و ارث علی صاحب بود و از عقیده  
 توحید و حقیقت کور او را هم نفرت کلی بود و آخر گشتن مرا بخدمت آنحضرت نهایت ناگوار و ناخوش  
 هر روز یکلمات لاطائل پیش می آمد روزی عجیب و غریب با چار و دو که در آن اثنا بجز غم

از والد خود رنجیده شد از اینجا سستی گرفته بود برادر هم که محبت و عقیدت از حافظ مذکور پیدا داشت از باعث  
رسوایی خود و خدای کریم بجهت کائنات پور برای تلاش او را بی شد احدی در صدد و سه روز مراجعت کرده  
نخاسته خود آمده از من گفت که طرفه واقع بر من روده و قتی که از شهر بیرون شدم آنحضرت یعنی پیروم شد  
از حق همراه من بوده با انواع عنایات سرفراز فرمودند و در غیر صدد سه روز آنحضرت یک ساعت و یک لحظه  
از من مفارقت نفرمودند حالا آنجناب مرا همین وقت بخدمت حضرت مولانا رسانیدند چونکه او را اول  
شوق قدسوسی بدرجه کمال بود و مرا یک ساعت فرصت نداده بود و وقت بخدمت حضرت آوردم و هم  
در عرض نمودن حال پرورد خود از دلباشش نمودم فرمودند که گذارش نمودن حالش را چه چیز  
چنانچه او را بود و وقت بشرف بیعت خود مشرف فرمودند و خلافت دستور او را اجازت خواندن تسبیحات  
بشرف روزه که بلا واسطه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم یا آنحضرت رسیده اند و او را با انواع  
فیوض شایسته توجید و غیره سرفراز فرمودند چنانکه استماع هم زبانی بنو خالص صاحب روزی حضرت مولانا  
از شاه سیف فرمودند که مردی پیر سال سستی پادشاه بر دروازه حرم شریف مدام نشسته تا سببی تا که سبب  
می فرستند از پیر سیدم از چند مدت در اینجا هستی گفت بفتاد سال گذارسته که همین جامی نشستم و  
تا سبب فرستم گفتم که مردم آیند و روند از اینجا میزند تو که از بفتاد سال مقیم این درگاه هستی بکارت  
حاصل کرده باشی چیزی نام خدا را بگو گفتا که در بندت صورت مردم هزاران نفر برای طوایف کعبه  
آمده و رفتند حالا یک انسان صورت بنظر آمده او را هم هنوز زنا را شکسته انشا الله تعالی غفر خطیاست  
گمان کرده و اشاره بمن میکند چنانکه است و چهارم اجازت قصیده برده از شاه محمد نظیر برای خدا  
و سببیکه که در پیاب بودند حضرت مولانا قدس سره الغریز میفرمودند که بسبب عمل قصیده شریفه صاحب  
قدرت و برکت بودند و نیز حضور می رسول صلی الله علیه و سلم داشتند چنانچه یکبار در بیا غسل میکردند  
و کوه و نظر بود و که مذکور یکبارگی طلعا شد مردم حضار دیدند ایشان التفات بر آن نکردند بار دیگر نظر کرد  
بجای خود گردید و نیز میفرمودند که و بحالت قصیده خوانی ماری در پایگاه شان در اید او شان بهمان  
حضور قلبی که میخواهند قصیده شریف را تمام کرده در خوشی چراغ دیدند و از پایگاه بدر افتاد و  
در صاحب کشت پنهان بودند که من بنا بر استجارت قصیده شریفه بخدمت شان رفتم پیش از در خواست  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شب صورت شما نمائید و شاید که ده بودند که فردا آنکس نخواهد

ورا افزون نصیده باید و او بعد از اجازت دادند نیک رویه نذر کرد زاندم قبول کردند و پرسیدند که اراده افادت  
 در بغداد و غیره ملک حجاز در دول شاست چون کردم بی فرمودند که حکم حضور نیست که در هندوستان در  
 هر که آمد جا که بسند باشد استقامت نمایند و بشنیدن آنچه بی خیال طرف دیگر از خاطر بدرشد و عازم هندوستان  
 شدیم حکایت نیست و پنجم زبانی خلیفه قیصر علی شاه صاحب سجاده نشین که شبی حضرت مولانا را در شنیدند  
 در تاریکی مشغول مقصوده خوانی بودند ماری بر صلامی شریف رسید چنانچه دست مبارک حضرت بران افتاد  
 این پنجه دست مبارک نگین کرد و بدستور بهمان حضوری قلبی مشغول ماند بعد فراغت که در روشنی حرم  
 دیدند آن ماری بر صلام افتاده بود حکایت نیست و هشتم باطاهر حاجی محمد معظم صاحب لکنوی مرید صاحب  
 که در عهد سلطان غازی الدین شاه اوده خواهر خواهر سر شیخه متعصب بود با کسان عداوت قلبی پیدا  
 خصوصاً پابین عبد ضعیف که در باور چنانچه خاص ملازم بودیم عداوت این خواست که بزرگترک مذنب کنند  
 با یکدیگر حیل و دلیلی و بیعت گردانید چنانچه چند بار بحضور سلطان زمان بدگوی کرده و مؤثر نشد آخر الامر روزی  
 بر ملا از من گفت که تو قریب شمارا بیعت میکنم ازین امر نهایت اندویش میماندم روزی با اتفاق شیخ  
 محمد عظیم توجه کردیم که او شان هم مرید حضرت مولانا بودند بحضور حضرت رسیدیم محمد عظیم و غلام محمد طالب علم  
 صاحب جامه یکدیگر بحضور عرض کردند که محمد معظم سخت مرده است جناب مولانا صاحب پرسیدند خبر با و من حال  
 متعدی خواهر سرانند که عرض کرده استند حاضران هم که مر اثر ترک روزگار شاه منظور است و بی طریقه از صحبت  
 آبروی و ایمان سلامت ماند خواهر سر و فرزند سلطان نهایت و خیل است و هر وقت در فکر آبرو و بزرگی  
 من میباشد بشنیدن این کلام حضرت مولانا ساعتی سر فرو کرده فرمودند که خاطر جمع دارند هر که در فکر بزرگی  
 نیست همانکس خراب خواهد شد فقط همینکه من و محمد عظیم از حضور حضرت شده بطرف با و چنانچه میرفتیم  
 خیر یافتیم که همانوقت خواهر سرانند که بعضی سلطان را گرفتار شده پانزیمه مقید گردید و همه خدمات مفوضه او  
 بداره غلام علیخان متعلق شد حکایت نیست و نهم در اشراف بر خطره زبانی شیخ انور علی صاحب  
 از مرزافاضل بیگ دارنده پوشاک خاص شاهی که نهایت ذی علم و صاحب زهد و تقوی از مشغول  
 که در ایام طالب علم که در آن ایام جمیع سجد مولانا شاه عبدالرحمان قدس سره الزمیر میرفتیم روزی  
 از روزمانی جمیع بدل خود را داده بودیم که انشاء الله تعالی امروز بعد نماز حضرت مولانا صاحب در معنی  
 کلام طایفه اولی الله بار و دلی بسیار متاثره خواهیم نمود چنانچه حضرت مولانا پیراده من آگاه شدند هرگاه

بعد فراغ نماز نیت رود و قنجد در معنی کلمه طیب بخدمت حضرت مولانا ششم ناگاه لرزه بر اندام افتاد و زبانم صلا  
حلاقت گویایی نیافت بدل خود نهایت نادم و شرمزده شدم ادا الوقت غفلت و جلالت حضرت مولانا  
قدس سره العزیز بدم نشست حکایت لبست و شستم و کشف حضرت مولانا قدس سره العزیز میرزا  
صاحب کسین رای برپایی که مرید خاص حضرت مولانا سبزه زبانی قاضی عبدالکریم صاحب نگرانی که اجازت  
و خلافت از حضرت مولانا داشتند نقل میکنند که روزی قاضی صاحب موصوف از برپایی در لکنؤ آمده بخدمت  
جناب مولانا حاضر بودند و الوقت شخصی از سکنه لکنؤ بحضور حاضر آمده عرض کرد که من سوالی دارم و اینهم  
میدانم که جناب صادق القول اند معذرا بخواهم که حضرت جواب است بفرمایند و از کسر نفسی انکار حق  
نکنند جناب مولانا فرمودند که آنچه پرسیدن است پرس او پرسید که حضرت کشف میدارند یا نه حضرت  
اقرار با انکار کشف هیچ نکردند آنک تا مل کرده فرمودند که تو پرسید و نیز اراده آمدن اینجا داشتی ملک تا  
فلان مقام آمده پس پاشدی و در یوز نیز تنیده اینجا داشتی شخصی بجای دیگر کار برد و او روز در اینجا آمده  
استحسان سوال میکنی ساکن مذکور تصدیق کرد که حق همین است که بفرموده کاشوف شد فرمودند یک سخن بپرس  
سهری خود دیگر شنیده که بار دیگر امتحان کدام فقیر خواهی کرد و الا خطا خواهی یافت حکایت لبست ششم  
زبانی میر موصوف قاضی صاحب موصوف نقل میکنند که بالمشافه من یک عالم شیخ نامش یاد نموده  
سیاح بود شاید از طرف مشرق آمده بود و کتب بسیار همراه داشت بمقدمه وحدت و وجود و چپ روز  
بحضور حضرت مولانا بخت و تکرار داشت آخر از قوه جاوید حضرت مولانا قدس سره العزیز ملزم شد بمعتقد  
کرد و گفت که از تکرار کتب تا چند سال تسلی من نمی شد آنچه از صحبت حضرت در زمان قلیل تسلی  
من شد الحمد لله علی احسانه خوب یاد نیست که مشرف به بیعت از حضرت مولانا قدس سره العزیز شد یانه  
حکایت ششم زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب جای نشین حضرت مولانا قدس سره العزیز موصوف  
سید عبد الله بن قاری عید القادس صاحب ساکن چور بود قاضی موصوف بهر آنکه خواندند او و شریف و جاهل حضرت مولانا  
هی آمدند از حضرت مولانا و شنیدند که اولاد خود میگردند روز سید صاحب موصوف بهر آنکه حاج و تر که است که  
اولاد کرده سر خود را بر پاشی مبارک آنحضرت بنامند حضرت مولانا بخنده و رانده شد و در روز یک  
از آن سه و حکم بر پشت سید موصوف زده فرمودند که برو انشاء الله تعالی تو صاحب و الا خواهی شد چنانچه  
بعد چند سال معلوم شد که از سید موصوف و فرزند و یک دختر بوجود آمد حکایت سی و یکم زبانی خلیفه

فتح علی شاه صاحب مروج حسب ارشاد مولانا منقولست که وقت استقامت و مسجد گلان بلده حیدرآباد  
 قریب نیم شب عجیب غریب بانزار و داد که بزرگی از بالای مسجد مذکور برپا آمد و بچ معنی که در مسجد واقع است  
 غسل نموده باز بر بالای مسجد بران میشود و فعات انجیرکت ازان بزرگوار دیدم و مولوی رحمت بخش که در  
 تروم موجود بودند گفتیم که تو این بزرگ را شناختی او گفت من نشناختم گفتم که این بزرگ ابدال است که  
 طاقیت پروانچه دارد و بعد آن نهنگا سبکی من بپای زیارت کعبه شریف رفتم و در آنجا همان شخص را دیده ام و او  
 سابق الذکر گفتیم که تو این بزرگ را شناختی این بزرگ همان ابدال است که ترا در مسجد حیدرآباد بوقت سحر  
 نهان کنانیده بودم او شان گفتند که درست است حکایت منی و دوم شاه صاحب موصوف  
 نقل میکنند که بعد وفات حضرت مولانا قدس سره روزی بطبیعت نهایت تروم پیش آمده بود و جناب  
 حضرت مولانا و مرشدان با بیظور عرض کردیم که تارفع تروم آب و طعام نخواهم خورد روز سوم گذشته بود  
 و من در روضه بودم که در حالت مراقبه دیدم حضرت مولانا میفرمایند که شیرینی پیره بخور عرض کردم که تا  
 رفع ملالان خود هیچ نخواهم خورد و چنانچه هنوز وقت شخصی دونه پیره نای تازه بدست خود گرفته و دروازه  
 روضه شریف گشاده بدست من داده و من هیچ نخوردم و بطاق مقبره شریف نهادم بعد آن هم خبر  
 غفلت بردلم طاری شد دیدم که حضرت مولانا از من میفرمایند که اگر پیره نای نخوری شیرینی پیره  
 من بطور سابق گذارش نمودم که ناگاه یک زن ابیره که از مهاباد باشد پیری شیرین معقول و ظرف گلی آورد  
 و دروازه مقبره شریف گشاده پیشم نهاد و شیر را نیز بطاق نهادم و باین عنایت بیعت سجد شکر رحمانی  
 بجا آوردم و شیر و پیره نای عطیه حضرت مولانا و مرشدان خودم بچ و خوردن آنچه تروم بردلم بود  
 بالکل منقطع گردید حکایت سی و سوم در تعلیم عالم رویا و مطابق آن در ظاهر و در حقیقت  
 سید زین علی ساکن شیخ پور علاقه فتح پور مسیوه نقل میکنند که در آخر زمان سلطنت غازی الدین حیدر  
 شاه او ده در لکنؤ آمه پیشرفت بعیت حضرت مولانا قدس سره العزیز مشرف شدم و شجره چشتیه صابیه  
 بدست حضرت یافتیم لیکن چیری دیگر تعلیم و تلقین نفرموده بودند بطن خود رقیم در موضع مسکن من  
 اتفاقاً خیراتی خان مرید شاه مراد الله صاحب نقش بندی شیرازی همان وارد شد و وقت شب و شان  
 مراد و ستانه تعلیم نمودند که در مراقبه شسته بر دل نقش اندازند بر تالابی مقصود نموده مذکر خنی الله  
 مسکوره باشند و خیال نمایند که در میان قلب یک شمع روشن است که شعاع آن با مرغ سیر



طایبق لفته خان مذکور شغل مذکور شروع کردم بعد یک ماه ماهه چون درین پیدا شد و خیالات فاسده  
 و رغبت بظرف منق و خورید اگشت گاهی اراده زناکاری و گاه شراب خواری و گاهی غارتگری و غیره  
 خطرات فاسده بخاطر میگذاشت و در نماز و غیره رغبت نمی شد لیکن نماز تجمد و در و خوانی هم میکردم روزی  
 وقت شب بیکس نماز نشسته در و میخواندم و رجوع بحضرت مولانا نموده بدل خود گفتم که پیش از بیعت در  
 طایق من بچه خیالات نبود حالا نوبت جنون رسیده مولانا خبر گیری نمیفرمایند همانوقت غمزدگی آمد بخوان  
 دیدم که حضرت در مسجد خود نشسته وضو میکنند و میان قیام علی شاه صاحب وضو میکنند حسن سلام کردم  
 حضرت پرسیدند که خیر است پریشان خاطر چه استی عرض حال کردم فرمودند که بعد از یک تسبیح  
 فی الا فلاک میخواند باشی چشم بیدار شد همانوقت این لفظ نوشته داشتم و بعد نماز صبح شروع کردم  
 بچرخاندن آن خطرات فاسد رفع شدن گرفت بعد چند روز بافت کلی یافته در لکهنو آمده قاضی  
 حضرت حاصل کردم بعد نماز عصر بحضور عرض کردم که من شرف بیعت شده بودم مگر چیزی شغل و مشغول  
 ارشاد نشده بود امیدوار تلقین بستم حضرت در حجه تشریف برده مرا در تنهائی با و فرمودند و در وجه را  
 نیکو نیتید پرسیدند که گاهی شما را چیزی برای خواندن گفته بودم عرض کردم که گاهی نه بنگار پرسیدند و  
 فرمودند و خواب یا بیداری چیزی گفته بودم عرض کردم که در خواب که بجاالت اکنون بودم ارشاد فرموده بود  
 که لفظ فلاک فی الا فلاک میخواند باشی تبسم شده پرسیدند که از آن چیزی فائده برداشتی یا نه عرض  
 کردم جنون شده بودم بدولت آن لفظ بحضور رسیده ام حضرت فرمودند که مرشد طیب حاذق میشود  
 موافق مزاج در این تشخیص علاج میکند شغل قلبی که از آن جذب پیدا میشود ابتدا مناسب حال شما نبود  
 بعد ترتیب شغل ذکر نفی و اثبات تعلیم فرمودند حکایت سی و چهارم دنیای میان کریم بخش  
 صفی پوری شیخ موصوف ناقل اند که چوپر بی عنایت احمد رد و لوی که معتقد و متوسل حضرت مولانا  
 بودند در عهد نواب سعادت علی خان بهادر مقید شدند حضرت مولانا متوجه استخلاص او بودند چنانچه  
 روزی من کریم بخش را پیش محمد علی شاه صفی پوری که در لکهنو وارد بودند فرستاده چنان گفتند  
 که انصاحب بحضور پیران خود رجوع نموده است عاقل خاصی عنایت احمد موصوف نمایند چنانچه من بخام  
 رسانیدم بروزی که میان غلام ذکر یا صاحب پیر زاده صفی پوری را فرمودند که از طرف من بخدمت  
 شاه کفایت افتد صاحب رفته بگویند که بحال عنایت احمد هم فرمایند چنانچه میان غلام ذکر یا رفتند

شاه کفایت الله صاحب از دوردید پیش از کلام ایشان پیام رسانند از خود گفتند که بیان ذکر می نمایند  
 یا بیان بچی آیند من عنایت احمد را نخواهم گذاشت چونکه بچی نام والد غلام ذکر یا بود او نشان را این سخن  
 ناگوار آمد پرسیدند که شاه صاحب چه فرمودند شاه صاحب گفتند که بچی نام پدرم نیز هست بهر چه فقهیم به پدر خود گفتیم  
 بعد گفتند که مولوی عبدالرحمان صاحب همین جواب بگویند غلام ذکر یا بجنوب حضرت مولانا آمد و آنچه را  
 گذشته بود بیان کردند حضرت فرمودند که شما بار دیگر رفته از طرف من بگویند که تقصیرش معاف فرمایند  
 و از قید بگذارند غلام ذکر یا عذر کردند که میسم که از زبان محب و حبس بدو حق من بپاید فرمودند که تو  
 فرستاده من میروی ترا چه خطراست حساب لار شاد مکر در قلم شاه ممدوح باز صورت ایشان دیده پیش از  
 بیان پیام گفتند که تازندگی خود نخواهم گذاشت غلام ذکر یا آمده بیان کردند حضرت مولانا شنیده اند که  
 تامل کردند بعد سر از جیب برداشته گفتند که اگر در زندگی نخواهد گذاشت بعد هم غم نخواهد گذاشت در  
 همان هفته شاه کفایت الله قدس سره را بی ملک بقا شدند و هانوز عنایت احمد مخلصی با فیت حکایت  
 سنی و پنجم شیخ کریم بخش مذکور روایت میکنند که مولوی حضرت الله تخلص بدو اتی در سبب تشیع  
 غالی بود آنکه به فیت مولانا آمد و رفت میداشت بعد چند گاه معتقد شده مرد گردید و تقصیر سنی گشت  
 تا اینکه شعری تصنیف کرده بجنوب مولانا گذرانید و آن اینست ذاتی چون تنگم معبود را در نشان عبد  
 من که رحمان را بسجده عبد رحمان یا فقم حضرت پسند نموده تاج خود در صلابی شعر مولوی حضرت الله  
 ذاتی عنایت فرمودند سعادت و امان نصیب و شد و خوشال عقدا گردید حکایت سنی و ششم  
 زبانی خلیفه فتح علی شاه صاحب و هم زبانی بنو خان صاحب در زمان وزارت نواب مظفر بوله مبارک  
 دل تهنس دار و غده عمارت سرکار نواب ممدوح غلام حسین تاجر لسته مارا ناگاه طلب اشته مقید ساخت  
 و پایش در کاظم انداخت چونکه غلام حسین مرد معتقد با اخلاص بود قاسم علی برادرش قریب  
 شب گذشته بجنوب حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر آمده فریاد و فغان کرد حضرت فرمودند که نظر آ  
 نباید کرد الله تعالی فضل خواهد کرد قاسم علی که مرید فیضان و در عرض و معروض گستاخ است گذارند  
 که فضل خدا در همین است که حضور حکم ناطق مخلصی و فرمایند والا غلام حسین تا فردا ندیده نخواهد ماند  
 که دل تهنس طبعی گرفتار پانزده تیر از روپیه از و میدار و برای تهدید بیحیست خواهد کرد و غلام حسین  
 بدست خود کار گرفته نشسته است و غم را با بچم کرده که بگرفت بیحیستی خود اگر خواهم شنید در شکم خود



جریده در آن مجمع رفتم دیدم که آنجا مردم مسلح بسیار فرماستند و عهد الحاکمات مخالفان من در شش  
 شروع کردند بر فساد و نیت شان متنبه شده اضطرابی بخاطر من پیدا شد بدین گفتم که آخر ملاک خواهی شد  
 اگر موت با وضو باشد بهتر است گفتم که یاران وقت عصر می رود اگر اجازت باشد من ادا کرده بیایم  
 آنرا گفتند نماز را کدام مانع است برخاسته وضو کردم و در گوشه مکان رفته نماز عشاء و اساتخیم و بعد در سجده  
 رفته بروج حضرت مولانا رجوع نموده گفتم که این وقت نوبت بر جان و ابروی من است یخراخهرت یارک  
 و دیگراری نیست بهما وقت صورت ششالی حضرت مولانا فرموده که ای سحر اندیشه مکن ترا بجز خدا و ایا  
 شکر و دم ازین مجمع بر خیز و برو بجزو این مشایده دل قوی کرده بعد فرائع نماز از محافل غنی گفتم که امر در حضرت  
 برو دیگر منتهیده خواهد شد از محبت مولانا با سچکس دم تر و صبح و سالم بخانه رسیدیم حکایت کسی و نهم  
 حاجی محمد معظم صاحب تافل اند که روری برای قیام بوس حضرت مولانا قدس سره العزیز از خانه خود بیایم  
 در انشای راه دو خطره بخاطر گذشتگی آنکه من اکثر بوقت تناول طعام حاضر شدم مولانا چتری میبایست  
 نکرده اند و دم آنکه مولوی رحمت بخش رفیق سفر و حضرت مولانا در فاضل است مولانا او شان را  
 همراه خود طعام بخوراند و پیش چسپت هرگاه در مسجد رسیدیم دیدم که حضرت مولانا در گوشه جنوبی  
 نشسته تنها طعام میخورد سلام کردم فرمودند محمد معظم پیش بیا نزدیک خود نشاند چند جلیبی داده فرمودند  
 که بخور ادا بجا آورده خورد و دم و بدل خود گفتم که جواب بک خطره حاصل شد بعد فرمودند که یک حجت  
 نقل میکنم بشنو چنانچه نقل کردند که پیش یک صوفی صوفی دیگر همان آمد وقت شب صوفی میزبان  
 حاضر خود پیشکشان همان داشت که بخورید همان در یافت که همین طعام بخانه صوفی بود که پیش من نشسته  
 میانه نمود که شما بخورید و در نیت میزبان بود که آن خورم تا همان سیر شود و آخر میانه با بپوشیده  
 خوردن طعام شروع کردند و چراغ که در آنجا بود خاموش کردند صاحب خانه دست کشید تا که همان بخور  
 و همان تیر دست کشید و تلخیان بخور و طعام بخان مناده ماند و هر دو صوفی گرسنه ماندند فقط ارشاد  
 کردند اگر اینچنین نیت هر ده کسان باشد آنها را با هم طعام خوردن درست است و الا بر صوفیان که  
 نه اینچنین نیت داشته باشند حرام است فقط از بخاکت خطره ثانی رفع کردید حکایت چلم زبانی  
 پیونان غوثی نامی منیار جانب جنوب از مسجد سکونت داشت چنانکه راه بعرض دوسه کز در میان رود  
 و دیوار جنوبی مسجد در میان است و بطرف مکان او دروازه جنوبی مسجد کشاده میانه غوثی مذکور در میان

در روزه می نشست و از نیم شب بیداری می نمود و چون در روزه جنوبی نشسته بود  
 شخصی از غوثی فرمود گفت که چرا در روزه بی افتاده بمانی اندرون خانه چنانچه کسی او بجا اب گفت که در خانه  
 فائده نیست که بالاسی اینک آن در مسجد مولوی عبدالرحمان صاحب بهمانند که غوث و قطب اند از نصف شب  
 برخاسته مشغول ذکر و شغل میباشند و آخر شب اذان میگویند و از ذکر و اذان می شنویم محبت او نشان  
 در روزه می افزاید منکه هرگز گنگارم نشاید بهنقد سبب نجات من باشد فقط رحمت علی و غوثی که مرید حضرت  
 مولانا است میگویند که پدرم با مولانا کمال اعتقاد و محبت داشت از قدرت خدا سراسر ای مولانا و انعام  
 نیز که بعضی بتاریخ هشتم ذی قعدة روز جمعه بعد دو مهر برگ مفتاحات قوت کرد و وصیت کرد که جنازه من  
 طیار کرده جلد بخون مولانا برید چنانچه در طرقة العین جنازه او طیار شد از آنجا که آنروز صبح نشیر و کوچ  
 حضرت مولانا مجمع خلایق درین محل بود و در پیش مسجد هزار نامروم منتظر جنازه حضرت بودند ناگاه  
 جنازه پدرم برداشته مردم گمان بردند که جنازه مولانا میرود از هر چهار طرف دویده مسائفت جنازه کردند  
 و درین مسجد سر یک نماز داشتند و آنوقت حضرت مولانا را غسل میدادند بعد عصر که حضرت مولانا مرقد  
 منور کردند آنوقت غوثی نیز دفن شد و هر خاص و عام را بر مغفرت و نجات غوثی مذکور اذعان کلی  
 کردید غرض اینکه محبت بزرگان اینچنین کار نمیکند حکایت چهل و یکم در بشارت جنت پیر بخش نامه  
 سقده در اندرون خاتمه حضرت سکونت داشت ظاهر ایشان بخوار و قمار باز و معتقد بعبودیت شرعی بود  
 روزی حضرت مولانا بطریقت استخلاص یافتند بر زمین مسجد پیر بخش آمده بر قدم افتاده گفت من گنگارم  
 نمیدانم که در انجام من چه خواهد بود حضرت پرسیدند کیست بشتی ارشاد شد تو بشتی دیگر چه میخواهی  
 این سخن از زبان حضرت شنیده سقده مذکور را یقین کلی کردید که نجات من شد دعای و ثنای پیر بخش  
 و سرور مخلوق گردید بعد بنده سقده مذکور تا شب پنجشنبه فوت کرد جنازه او در روزه مسجد آوردند و با وجود آنکه  
 ترشح بود حضرت نفیس خود بیرون مسجد رفتند جنازه او خوانده فرمودند که هر بشتی است حکایت  
 چهل و دوم از مرزا صادق بیگ صاحب مرید حضرت مولانا قدس سره العزیز منقول است که در روز  
 میر و مغان علی صاحب که از مریدان حضرت مولانا بودند از حضرت مولانا مستفسر شدند که نجات علی  
 شاه صاحب مجدد و پانزدهم سوداگر حضرت مولانا قدس سره ارشاد فرمودند که شاه صاحب روح  
 سلطانی الهی جایز است انداز حال کشف او نشان بخوبی آگاه هستم و بیان کردند که هنگام اقامت در سجده

حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شخصی هر روزه بوقت دوپهر روز برآمده آب نوشیده صفت روزی آنکس را  
در آنجا آب بهیچ رسیدنش نجواب رفت حضرت نجابت علی شاه از کشف باطن خود دریافته یک آبخوره  
آب سبست یک طفل داده بقید نام گفتند که فلان زاده چنانچه طفل مذکور را در بیدار کرده آب نوشاند چنانچه  
آب خورده باز نجواب رفت چنانچه سهون روز من صادق بیگ میر رمضان علی و بیان غلام ذکر با  
صاحب برای زیارت بدرگاه حضرت مخدوم صاحب فته وقت مراجعت پیش شاه صاحب موصوفت  
رفتیم بجز دیدن بجان میر رمضان علی مخاطب گشته فرمودند که بروی مرشد خود مرید بیسی سودا می بینی  
از آنوقت بریایان کشف او شان ظاهرا گشت فرموده حضرت مولانا یقین بسو پست مثل مشهور است  
که ولی را ولی می شناسد حکایت چهل و سوم زبانی میان محمد غوث صاحب مرید خاص مولانا  
قدس سره منقول است که در ابتدای تشریف آوری حضرت مولانا قدس سره در مسجد شائین مکه نامی مرد به  
مرید حضرت مولانا بدون اطلاع آنحضرت بجان حضرت نجابت علی شاه رفته چیزی گستاخی نمود از تائید  
شاه صاحب مدوح در بدنش نهایت سوزشی پیدا شد تا مرده انداختا فرار شده نزد حضرت مولانا حاضر  
اطهار حال نمود فرمودند که چرا بجان شاه صاحب گستاخی دبی ادبی نمودی چونکه سهون وقت حضرت مولانا  
سموده بودند و در سقاوه اندکی آب باقی بود فرمودند که ازین آب اورا غسل کنانیده و بندگان بخوش  
آن آتش فروشد بعد از آن فرمودند که آئینه گاهی در خدمت بزرگان گستاخی نخواهی نمود حکایت  
چهل و چهارم زبانی فتح علی شاه صاحب جانشین حضرت مولانا قدس سره العزیز منقول است که رو  
در ایام برشکال در کوچه که سابق قریب حیره مبارک واقع بود حضرت مولانا را طعام بخوراند و در وقت  
که سقف دیوار آن مسندم گرد و در میان حاضرین از بیرون کوچه بی با حال تمام عرض میکردند که آنحضرت  
زود از کوچه بیرون شوند و آنحضرت بخوشالی و دلچسپی تمام نشسته ماندند و فرمودند که تا بودن من بخواب  
وقتیکه از طعام و غیره بخونی فراغت کرده بیرون کوچه بیرون کوچه تشریف آوردند فوراً کوچه بیرون میگردیدم که فقط  
حکایت چهل و پنجم زبانی پوخالص صاحب حضرت مولانا قدس سره العزیز فرمودند که شخصی پیش  
درو می میکرد و هرگاه خدایتعالی او را هدایت فرمود پیش فلان بزرگ حاضر آمده توبه کرده مرشد و نجابت  
و صوکنانیدن مرشد سرافرازی یافت شبی وقت نیم شب در خانه همسایه یک زن آه و ناله ساخت  
مرید مذکور بر دوازه آن زن رفته پرسید که حال چیست و عورت یکی پیر و دیگر جوان در آنجا بودند آن

پیر سال گفت که پسر من در جوت و دامن گذاشته است بهر زفته است و زوجه او این وقت در زده میدارد و مملکت  
 چراغ هم میریت که در روشنی بزیاید یک خورد و نوش چه رسید بدین شخص رحم آمد و با خود گفت که صد نادر  
 برای نفس خود کرده یکبار شدیم باید کرد چوینست خود که بچکان مرشد نهاده بود بداشت و بالای حققت  
 یکخانه رفته اندرون خانه نزدیک رخت و ریات یکما به روغن و جنس و غیره دزدی کرده با هزار سانید که  
 کار روانی خود سازید بعد از آن بکار مقوضه خود حاضر شد وقت و منو مرشد پرسید که کجا رفته بودی و تحقیقت  
 بهر من رسانید فرمودند که خدا ازین دزدی تورا عی شد و من نیز ارضی شدم و کار تو تمام گردم آن دزد  
 بهان وقت ولی شد فرمودند که معنی او آنکس جلیل الله است و ستم حداث همین است حکایت چهل و ششم  
 در حکومت قطبیت حضرت مولانا زبانی پونخوا صاحب چون نواب محمدالدوله پنا  
 از وقت صاحبزادگی رفیق غازی الدین حیدر بودند در حیات نواب سعادت علی خان بهادر بهادرش  
 جان بلی صاحب استحکام جانشینی غازی الدین حیدر بعد انتقال سعادت علی خان بهادر زفته ساخته  
 نایب خود قبول کرانده بود چنانچه پیر و چاروس غازی الدین حیدر محمدالدوله نایب گردید بعد یکسال که  
 همراه مرشدزاده آفاق نیاز استقبال ملار و صاحب تاقچ آباد رفتند و در غیبت معتمد الدوله و له مخا نقاش  
 مزاج غازی الدین حیدر بخوف ساخته و خبر گشت که بعد رخصت مرشدزاده معتمد الدوله و دگره می در تخلص  
 بالار و صاحب مشوره کرد بر این معنی بعد مراجعت فرخ آباد معتمد الدوله معاتب شده خانه نشین گردیدند  
 و مرزا حاجی صاحب و آفرین علی خان و میرزا بخش در پیش گشته و او تصدیق سپت او نه و سنیان  
 را نهایت تنگ کردن معرفت فقیر محمد خان بهادر رجوع معتمد الدوله بخد مت مولوی انوار الحق صاحب  
 شد مولو یی صاحب قدس سره راضی شده فرمودند که بجال شدن میتواند بشرطیکه مولانا می شاه علی  
 صاحب مستطع فرمایند چنانچه شاه سید گلزار احمد صاحبزاده شاه محمد اسمعیل صاحب رزاقی را پیش  
 فرستادند سید گلزار احمد شاه صاحب بعد سلام نیاز مولوی انوار الحق صاحب بیان کردند که مولو یی صاحب  
 گفته اند که محمدالدوله سید است و از کردار ناشایسته خود تائب گشته رجوع آورده است و عهد میکند که  
 میرزا بخش و فرزندانش را تیرا تیرا بدعاست شروع کرده اند آنهم موقوف خواهم کرد و احدیرا انداخته  
 اند از آن تصویر و سعادت کردیم آنجناب نیز تصویرش معاف کرده بجال فرمایند مولانا بعد تامل فرمودند  
 که در آن خوشی رضای مولو یی صاحب است چشم مار و شش سید گلزار احمد شاه عرض کردند که برین کاغذ

حضرت دستخط منظوری کرده و سوار شده مراغوشی مولو بصاحب متظلو است همین نوشته خواهند داد  
 سید موصوف مکر عرض کرد که مولو بصاحب گفته اند که بدون دستخط خاص مولانا هیچ نخواهد شد  
 بران مولانا ساعتی تأمل کرده فرمودند که اگر ازین دستخط می کنند بخدمت مولو بصاحب خواهند گفتند  
 که مقتدا الدوله بناتما اورین کے بکر گیا اور پھر بتا ہے اب بکر نہ بکر جاے بعد گفتن این سخن بکر خد  
 مرسله مولوی انصار الحق دستخط کردند و فرامی مقتدا الدوله باز بجال شده مختار کل زیادہ از سابق گشتند  
 و میر خد بخش و غیره بروافض مقید شدند و پلش حیدری تبرائی موقوف شد و سبحان علی خان و غیره از راه  
 طعن گفتند که مقتدا الدوله بہادر سنی شدند بنا بر رفع مظنہ مردم و مجرم آئندہ غلو بسیار کردند و موانع نسبت  
 سنیان و خصوصاً بر فرنگی محل چنانچه فقیر محمد خان و میث و خان سرداران اہل سنت بخدمت مولانا بسیار  
 کہ آنحضرت در مسجد بی قید سہراہ نشسته اند مناسب است کہ در عشرہ بمبکان قلب و مسجد و دیگر سکاوت فرمانند  
 حضرت در جواب گفتند فرستادند کہ اگر اللہ تعالی را عزت عبد الرحمان و دشمن است اگر در بازار خواہد نشست  
 کسی و رابغیت کردن نمیتواند و اگر بغیت کردن منظور خدا یا شد در قلمہ سنی محفوظ نخواہد ماند بعد از آن  
 ہر گاہ مقتدا الدولہ کئی عمارات شہر شروع کرد و مخالفت با مرشد زاده و بادشاہ یکم بر پا کرد و بسیار مردم  
 شکوہ و شکایت مقتدا الدولہ پیش مولانا می آوردند و عالمی در خرابی او شد مولانا فرمودند کہ حالاً کس  
 او کج نخواہد شد ہر چہ مرضی او باشد یکند و دیگر کانات و غیرہ کہ متہم میسازد بعد خرابی از سر نو معہور و آباد خواہد  
 نہ مقام را میکند و گویا قطب و غوث وقت کانکہ گرفتہ بہرہ اوست ہر گاہ تو اتر تا شہا پیش کردی در صفت  
 فرمودند کہ مقتدا الدولہ و غازی الدین حیدر و دوزوچو سہراہ یا ہم پوستہ کہ آنرا جاک میگویند بدون ہوتا  
 اصحاب جاک نخواہد نشست چنانچہ بعد فوت غازی الدین حیدر فرمودند کہ اقبال مقتدا الدولہ تمام شد  
 مردم گفتند کہ مرشد زاده زیادہ از پدر خود فرمانبردار او شدند آرتا شد کہ عنقریب فرمانبردار می نماید  
 خواہد شد چنانچہ بعد شش سالہ نصیر الدین حیدر فرودس قتل معرفت صاحب کلان بہادر او را  
 مقید کردند و مطابق ارشاد حضرت بوقوع آمد ازین معلوم شد کہ مالک غزل و نصیب حضرت مولانا بود  
 بعد محبوبی بعضی دولتخواہان مقتدا الدولہ باز رجوع کردہ بودند حضرت مولانا فرمودند کہ بیاس سیادت حضرت  
 او نگاہا شدہ بدین است کہ مع مال اسباب ازینجا بدر شود فقط حکایت چہل و مقیم از اصناف  
 مردیاد حضرت مولانا قدس سرہ ناقل اند کہ روزی بحضور حضرت مولانا حاضر بودم شخصی آمد و پرسید



که تصویر ذی روح دیدن جائز است یا نه حضرت فرمودند که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در خلافت خود  
و حیا کللی معنی الله عنه را که حضرت جبرئیل علیه السلام نیز شکلی می نمودل میکردند برای دعوت مکیا و شاه  
کا و بطرف اسلام فرستاده بودند هرگاه و حیا کللی پیش پادشاه رفته تبلیغ رسالت کرد و پادشاه مذکور  
پرسید که شما پیغمبر خود را دیده اید گفت بلی و دیده ام پادشاه مرقعه تصاویر اینها علیه السلام طلبید پیش حیا کللی  
هناد که بدین درین تصویر پیغمبر شماست یا نه وی رضی الله عنه همه تصاویر را دیده تصویر پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم را ورده نشان داد و زار و زار گریست بچهره مشاهده تصویر پادشاه معذرت و ابرو او حق خود مشرب  
یا سلام شد بعد نقل انجکایت فرمودند که اگر دیدن تصویر ذی روح حرام و ممنوع بودی و حیا کللی از اصحاب  
جلیل القدر بود هرگز ندیدی فقط حکایت چهل و هشتم مرزا صادق بیگ مذکور روایت میکند  
که روزی احمد حسین خان کاشمیری بجنور حضرت مولانا قدس سره روبروی من حاضر شد عرض کرد که  
تقریر داری کفر است پس حلو که روبروی تقریری نهند خورشش نیز حرام خواهد بود و اصل تقریر در  
شرع نیست حضرت اول سکوت فرمودند احمد حسین خان رخصت شده دو سه قدم رفته بود و اربابان  
طلب کرده پرسیدند که چیزی از مسائل فقهی آگاسی میباری گفت بلی فرمودند من نه برای تقریر دارم  
اجابت میدهم و منع میکنم لیکن آنقدر میگویم که در شرح تصویر ذی روح آنکه باعث ادا تصویر غیر ذی روح مانع نیست چنانچه  
نقل مکانات و تصویر کعبه و غیره می کنند همان قسم تقریر نقل روضه است پس حلو و غیره که در آنجا نهاده  
بران در و در آن خوانده شود در آن وجه حرمت چیست فقط حکایت چهل و نهم حافظ سلیمان  
صاحب خوشنویس مرید شاه نجابت الله صاحب هستند لیکن بجنور حضرت مولانا تقییدت و ظاهر  
بدل میدارند و پیرمیشد خود میگویند حکایت میکردند که از ابتدای در و مولانا در مسجد مخدوم شاه  
میتنا صاحب قدس سره الغیر ام حاضر میشدم و نماز مغرب و عشاء عقب حضرت مولانا قدس سره خوانده  
تا وقت استراحت حضرت حاضرانده سعادت پاچی و غیره حاصل میکردم و عنایت حضرت جلالت  
روز افزون بود روزی حضرت مولانا استفسار کردند که مقصود شما از حاضر باشی پیش من چه باشد  
بگوید عرض کردم که مقصود من لقای جمال بالکمال و بس جسم مبارک است و بس حضرت تجسین  
که حسن نیست همین قسم می باید و نیز میگویند که در مرقد مولانا فرموده ام که از نسبت قلیب لانا با نسبت  
و چهره پیش و ابهر از میکروند شاید دیگری هم دیده باشد حکایت پنجاهم زبانی حافظ سلیمان

حافظ صاحب مدوح ناقل اند که روزی از حضرت مولانا پرسیدم که مردم میگویند که دعوی مولانا اینست  
 که آنچه در توحید من فهمیده ام از متقدمین و متاخرین کسی نفهمیده بود و فرمودند که البته میگویم عرض کردم  
 که چندین علما و عرفا بدین فحیدان توحید چگونه ادبیا شدند و در قدام جامع علوم ظاهری و باطنی بودند چگونه  
 باور کنم که نفهمیده بودند ارشاد و شد که مطلب من این نیست که آنها عقیده توحید نداشته باشند بلکه مقصود  
 من اینست که منی کلمه طیبه و عقیده زهدت را از قرآن و حدیث با تاویل از روی عبارت انص چنانکه  
 من فهمیده نوشته ام بچکدام ننوشت اگر می فهمیدند البته می نوشتند حافظ موصوف میگویند عرض کنم  
 که من علم ندارم که دعوی حضرت را تسلیم نمایم لکن فحیدان من ارشاد فرمایند فرمودند که در فهمید شما باین  
 معنی آید میگویند که عجب است که خدا چندین بزرگان را این فهمیدند و باین جزو ضعیف داد و در مثال تعیین  
 یک حکایت نقل میکنم از آن تعجب تو رفع خواهد شد بعد فرمودند که خدای سبحان حضرت باین بیدار  
 علی نبیا و علیه السلام را خطاب کردند که ترا سلطان العارفين خطاب بخشیدم و پیش از تمجید حضرت  
 باین بیداری یک زن پیر سال هر روز طعام میرسانید بعد حصول خطاب روزی بخیال شان گذشت  
 که چندین مدت شد که من برای این عجزه طعام میرسانم گاهی در دل و نیامد که من خود رفته طعام بیاورم  
 آنروز چند ساعت انتظارش کردند چون نیامد بعد دو ساعت خود برودند عجزه مذکوره از او دیده گفت  
 که بزه پیش من چو آدمی حالا که تو سلطان العارفين شدی ترا از طعام آوردن پیش من تنگ آمد  
 سمیدانی که حق تعالی بقتل و بار از من انتساب کرده بود که اگر تو بگوئی باین بیدار سلطان العارفين خطاب کنم  
 تا وقتیکه اجازت ندادم خطاب ندادم استجارت بقتل و بار از من و آدم که سلطان العارفين خطاب  
 پس ای حافظ عنایت خدا را از بیکابیت فهم کن فقط حکایت پنجاه و یکم حکیم کریم رضا خا نصیب  
 ولد حکیم حسین رضا خا نصیب متوطن قدیم اکبر آباد و اردو حال لکنو ساکن محله سینا بازار مرید حضرت  
 مولانا قدس سره العزیز ناقل اند که روزی بر جمیع با جادت والد خود مع محمد رضا بیاورد و خود حقیقی  
 خود و عیش باغ رفته بودم چنانچه برادرم زیر درختی بول نموده بجزو فراغت بول یکایک در دست خفیه  
 پیدا شد بعد از فراغت نماز عصر بخانه خود آمدم و در دوسر برادرم بر خطه شرقی منته و علی الصباح و الدم محمد  
 حضرت مولانا قدس سره العزیز حاضر شده حال معضل عرض نموده و خواست دعا و تعویذ کردند چونکه  
 دستور حضرت مولانا قدس سره العزیز این بود که کسی حاجت کند که می آید آنها تعویذ عنایت میفرمودند و از

برکت آن فوراً حاجت براری او میشد لیکن از والد حضرت مولانا قدس سره الغریز حسین کلمه رشتا فرمودند  
 که میان حسین رضا خان برضای مندا راضی باشم چنانچه والد هر روزه گذارش حال میکرد حضرت  
 همان جواب میدادند آخرش برادر من از ابتدای مرض بعد عرصه سست و نه روز رحلت نمود بعد فوت شدن  
 دریافت شد که حضرت مولانا قدس سره الغریز بکثرت شده بود که رشته حیات او باقی نیست ازین  
 بهمان کلمه متواتر ارشاد میفرمودند فقط حکایت پنجاه و دوم می خواند صاحب خرابش هر یک حضرت  
 مولانا قدس سره الغریز ناقل اند که سالی رقعہ سوال بنام سبجان علی خان کنبه از حضرت مولانا قدس سره  
 نویسانده پیش خان مذکور نزد خان موصوف بعد مطالعه رقعہ را از دست خود انداخته از سائل گفت  
 که رقعہ عبدالرحمان ابن بلخ قاتل جناب میرعلیه السلام پیش من چرا آوردی سائل را از مکان خود بدر  
 گزید سائل مذکورها وقت آنحضرت حضرت مولانا قدس سره الغریز حاضر شده حال من و گنج ارش  
 نمود حضرت مولانا قدس سره الغریز منقسم شده ارشاد فرمودند که باز رقعہ دیگر تر دوش بر سائل عرض نمود  
 که آنحضرت مرا از دست او بغیرت خواهند گردانید فرمودند که انشاء الله تعالی کار براری تو از تو خوبی خواهد  
 چنانچه حضرت مولانا قدس سره الغریز بارشاد زبان مبارک خود بدین مضمون رقعہ نویسانده دادند  
 در حق این فقیر گفتی مبراست و درست نمیدی لیکن ترا بخوبی معلوم است که آقاسی تو جناب علی مر  
 علی نبیا و غلبه السلام چه قدر عنایت بجال قاتل خود میدول فرمودند ترا نیز بروی آقاسی خود جواب  
 هر گاسیکه سائل رقعہ دیگر حضرت مولانا قدس سره الغریز نزد خان مذکور بر دهم چه معائنہ مبلغ بخت  
 با و داده گفت که فی الحقیقت مولوی عبدالرحمان اصلاً نفس تمیذا را از انروز غلط حضرت مولانا قدس  
 بردن و نشان منقش گردید فقط حکایت پنجاه و سوم شیخ محمدالدین ناقل اند که سعید  
 هر یک حضرت مولانا که اکثر حاضر خدمت پیروم شدند بود و گاه گاه حضور استجابت علی شاه صاحب مجاز  
 نیز میرفت روزی تذکره کرد که هرگاه پیش مخدوب مدوح میروم بمجدو دیدن سن اخراش شیرانه میگردد  
 بر و روانه رهنما تا پایستادن غشود گفتم روزی همراه بر پیغم گاه نه عیب هست می آید چنانچه فردا  
 آن سعیدی خان بمقدم زیارت شاه صاحب معظم الیه آمدن از حضرت قدس سره استجارت کردم  
 و انانیه طایل نشان عریض نموده استمداد خواستم مولانا تمیذ شده فرمودند تو خواهی رفت من کردم  
 خواهم رفت ارشاد شد بسیم الله بر و چهار گفتری روز براده همراه سعیدی خان رفتم شاه صاحب

بجز سلام کردن مادت بر داشته فرمودند برود و در جواب گفتیم از جای که آمده ام برای شستن آمده ام  
 نه برای رفتن بعد تا مل یک لحظه فرمودند که از پیشین احکام آمدی یا بیا بنشین بنشین چنانچه ما هر دو بر روی پا  
 او نشان تا در پیشستم شاه صاحب بکلام ستانده خود مشغول ماندند بعد ساعتی بملامت فرمودند که حضرت  
 نجابت علی شاه صاحب نام مولانا عبدالحکیم می گفتند و همگی موافقت نمودند و اولی را کاظمی و لی همچنین  
 می باشد حکایت پنجاه و چهارم در حال منکر قوجید بعد از یکسال از وصال حضرت مولانا  
 قدس سره الغیر تبایخ یا زویم شهر سوال شده است بجزی خیاب رسیدن این سید محمود بغدادی قدس  
 از اولاد سید عبد الغیر تبریزی فرزند قطب بانی غوث صدانی محبوبی بانی حضرت سید محی الدین ابو محمد  
 شیخ عبد القادر جیلانی علی نبیا علیه الصلوٰه و السلام لکن او آمده برقرار فاضل الانوار حضرت مولانا قاسم خوانده  
 کترین حدام را بعد از یک روزم برکت از دم خود سرفراز ساخته بعد تغیرت حضرت مولانا فرمودند که تخمیناً سال  
 گذشته باشد و محمد اخیر نو اب سعادت علی خان بهادر سن در همین مسجد بنیست حضرت مولانا متصدی  
 شده بودم حال این بود که من مرد سیاح ام از حرمین شریفین تا ملک نیگا لکشر بلا و شرق و غرب  
 گردیده بودم و فقر و مشایخ زمانه را دیده بودم و از هر یک مقدار استفاده داشتم لیکن از احدی تاثیر  
 نیافته بودم لذا از صوفیان بد اعتقاد شده می گفتم که مشایخ زمانه بجز قال حال ندارند و دعوی شان  
 در باب توحید و وحدت و وجود بزرگتر و زندقه نبوده است و حالت و جد و طلب ایشان در دفع محض است  
 چنانچه بعد رسیدن لکنو در صحبت با من فروکش شده یا موکوی مستغان و علمای فرنگی محل ملاقات  
 نمودم و پرسیدم که درین شهر کدام درویش صاحب حال بهم دست مردمان بیان کردند که موکوی  
 عبد الرحمان در مسجد نبته این مدعی توحید و مجاهد وحدت وجود است مگر بر قال و شان با علما اعتقاد  
 ندارند می گفتم که من پیش او رفتم قال و را از قرائن و حدیث رو می گفتم چنانچه بهمین اراده او صحبت با من  
 همراه خواهر باقی صاحب درین حید آمدم هر گاه مولانا از دور دیدند از جای خود برخاسته و بی صدا  
 خویش نشانیدند و در وقت حال من این بود که هر دو دست زدند بجا و در دندان زدند و  
 موی بر سر و نو شک گوشت و کناری در بر و در ساعد هر دو دست چوئی نامی طلاق و در گلو زنجیر طلاق  
 داشتم و در انگشتان دست و پا چله نامی طلاق و فقری پویشیده بودم از حضرت مولانا پرسیدم  
 که من با اینجالت رندان آمده ام و چرا گاهی ندیده بودید پس اگر ام و احترام من چه سبب است فرمودند

که من اولاد پیر و مستگیر را بجای حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام میدادم آنوقت دانستم که  
این بزرگ از راه گفت سب من دریافتمند آنوقت غم من مصمم گردیدم که تحقیق مسئله وحدت وجود  
از ایشان خواهم کرد و هنوز هیچ نگفته بودم که مولانا از خود فرمودند که بزرگان شما عقیده توحید داشتند  
شمارانیز چندی از توحید رسیده است پرسیدم که آپکا حال سبب یا قال مولانا فرمودند قال گفتیم پس  
تو کافر هستی پس میان دهری بود این گفته برخاستم و نادروازه مسجد رسیده بودم که مولانا تعاقب  
من کرده مرا بر بالکی سوار شدن ندادند و دست من گرفته گفتند که آپکا حال سبب یا قال پس میان دهری  
ازین سخن بر قلب من انجمن تاثیر گردید که من بر بالکی سوار شدن نتوانستم همراه مولانا باز کشتم  
تا رسیدن مسجد حال من متغیر گردید عمامه من کشاده و رگلویم افتاد و مرا بمصلای خود نشاند و دست بردار  
دوسه بار گفتند که آپکا حال سبب یا قال پس میان دهری رهو من مثل مرغ نیم سبیل در صحن مسجد می غلطیدم  
مولانا در جوش آمده تکرار همان الفاظ میکردند پانزده سبت کسان حضار مسجد بهر وجه آمدند حتی که کمال  
پالکی من بی اختیار میگرفتند تا سه چهارگفتری اینجا است گرم بود تپیده قدری آب طلبیده مرا نوشاندند  
سپوش آمده و رقدم افتاد و من از آنوقت موجد کامل و مقصد صوفیان شدم و مرا بحال نیز یاد آن الفاظ  
جوش می آید تا سه ماه درین شهر بخت مولانا اقامت داشته بودم و دوم یا سوم حاضر میشدم بعد  
پنج سال باز درین شهر آمده شنیدم که مولانا از چشم بعید شده اند چون بحضور حاضر شدم پیش از آنکه  
حال خود گویم باستقبال من برخاسته مرا بمصلای خود نشاند و غرت بسیار کردند یکاه دوباره قامته  
اگر مستفید میشدم این بار مرتبه سوم که رسیدیم حال صال حضرت شنیده برقرار شرف زبانت کردم  
همان تاثیر دیدم از قوالان حضار فرمایش کردم که همان بگویند که آپکا حال سبب یا قال پس میان  
دهری رهو باز همان کیفیت باقم فقط حکایت پنجاه و پنجم زبانی مولوی شمس الدین غمیره  
سید حیدر شاه نامی باشد پنجاه و اولاد امجاد حضرت غوث الاعظم علی نبینا وعلیه السلام در عهد  
غازی الدین حیدر شاه زمن وارد این مسجد شده بودند حضرت مولانا بسیار تعظیم و تکریم نشان میدادند  
چون نازک مزاج بودند و راندک خلافت مرضی غضبناک میشدند مولانا دست راسته که میخواست ایستادند  
و کلاه بر قدم می نهادند و بدست خود طعاع میچیزانیدند و در ماه صفر عرس حضرت محمد و شاه مینا قاسم  
بود میان حیدر شاه و دیگرگاه شاه مینا صاحب قه حال وجود و ولایتان شاهده ساخته بخدمت مولانا

گفته که مر احالت نمی آید این درویشان را چه حال میشو و فرمودند که صاحبزاده گاوان و سگان شمار را  
 حال خواهد آمد بروز دوم او شان باز در مجلس عرس رفتند آنچنان حالت آمد که از جو رفتند و از اینجا نوزده  
 و گریه کنان بگفتند مولانا آید گفتند که این اثر حضرت بود که باریک است و سیم حکایت پنجاه و هشتم زیانی شاه محمد نوبت  
 صاحب شخصی از حضرت مولانا سوال کرد که منجمه امامین علیهما السلام امام حسن افضل اند یا امام حسین  
 که در اولاد ایشان تا امام مهدی علیه و علیهم السلام همه امام شده اند حضرت مولانا بعد تا مل فرمودند که هر دو امامین  
 نور عینین بنمیر اند علی بنیا و علیها السلام لیکن نسبت فضل امام حسن با امام حسین به چه نسبت  
 و فضل آنحضرت است صلی الله علیه و سلم بر اینهاست یعنی اسرائیل علیهما السلام که فضائل  
 و کمالات حضرت اسحاق علیه السلام بر اولاد او مجاوز شان که اکثری شدند منقسم گردید و فضائل و کمالات  
 حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهما السلام در ذات واحد احمد محمدی و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 منتقل شدند همچنین حال اولاد او مجاوز امامین است که فضائل و کمالات حضرت امام حسین در اولاد  
 شان منقسم گردید و فضائل و کمالات حضرت امام حسن بنماها از طرف والد ماجد و جد کمالات حسینی  
 نیز از طرف والد ماجد و جد جمع شدند در ذات قدسی صفات حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت  
 ابو محمد شیخ عبدالقادر جیلانی و علی آبا به الکرام الف الصلوة والسلام حکایت پنجاه و نهم شخصی  
 از مولانا سوال کرد که در حق اینها فضلنا بعضهم علی بعض آمده است پس فضل بنمیر با صلی الله علیه و سلم  
 بر دیگر اینها چه قسم بوده است حضرت فرمودند که بنمیر با آفتاب و دیگر اینها مثل نجوم هستند بلکه  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصحاب خود را نیز نجوم فرموده اند در حدیث اصحابی کالنجوم با هم اقتدیتم  
 استدیتم و در حق اولیای استیتر علمای استی کابینا و بنی اسرائیل آمده است حکایت پنجاه و هشتم  
 شخصی پرسید که مرتبه محبوبیت الهی یکسانست یا متفاوت ارشاد شد که متفاوت است چنانچه حضرت  
 غوث الاعظم علی بنیا و علیها السلام از ابتدای تولد محبوب شدند و حضرت سلطان المشائخ نظام الدین  
 اولیا قدس سره سبست سال پیش از وصال و حضرت بندگی شیخ صادق گنگوهی قدس سره دویم سال  
 قبل از وصال و ربه محبوبیت یافتند و علی بن القیاس حضرت ابراهیم امپوری قدس سره پیش از وصال  
 محبوب الهی شدند فقط حکایت پنجاه و نهم در حال خوبی شیخ سلامت علی شاه  
 میان سلامت علی صاحب ساکن مادی پور متعلقه ضلع چمبره علاقه عظیم آباد که در زمان اشتقامت

حضرت مولانا بدرگاه حضرت مخدوم شاه مینا قدس سره شریف بیعت مشرف شده بودند و در بیان  
 ایندت اکثر اوقات حاضر حضور فیض حضور بوده اند نقل میکنند که روزی بحضور آمدند تا سوال کردم که دنیا  
 چیست و ترک دنیا عبارت از چیست و دیگر حضار هم بودند حضرت سکوت نمودند روزی دیگر در تنهایی  
 همین سوال پرسیدم فرمودند که جواب این سوال مشکل است گفتنی نیست با حرا عرض کردم اگر شما  
 که بیان آن پیش اهل دنیا آنچنان است که گویا با ما در خود زنا کرده باشد عرض کردم که برای خود  
 می پرسیم از اهل دنیا چه کار است آفرمان ارشاد شد که دنیا همین سه چیز است حیوانات و نباتات و  
 جمادات در حیوانات ناطق زن و فرزند و یگانه و بیگانه و همه افراد انسان داخل اند یعنی حساب حد  
 در دل نباشد و در حیوان مطلق جمله مرگ است پس فیل و حمار و شتر و غیره که ما کول و مرکوب اند  
 داخل شدند و در نباتات جمیع اقسام غلات و اثمار و آنچنان از آن مرکب میشود داخل اند یعنی لذت هیچکس  
 از آن در دل نماند و در جمادات جمله اقسام روپیه و اشرفی و زر و نقره و ملک و دولت و زمین و آسمانها  
 و معاون و فلزات آمدند یعنی حساب و قدر و ثمرت هیچکس از آن در قلب جا نگیرد زیرا که سوا سی چیزها  
 کوه و دریا و املاک و افلاک و انجم دیگر اند و عالم کسی طالب و عاشق آن نمیشود و اصح با در ارشاد  
 حضرت مولانا که منی دنیا و بیان ترک آن مشکل است و گفتنی نیست شاید که بدین وجه بوده باشد  
 که ظاهر عمل بر معنی مفسر آنحضرت تکلیف مالا یطاق است خصوصاً اهل دنیا با در نخواهند ساخت  
 که از هیچ بنی و دلی ترک دنیا یعنی تذکور شده باشد بلکه عترت من خواهد کرد باینکه زیاده از آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم زاهد و تارک دنیا هیچ فرد بشر مخلوق نشده است معذرا حبیبی من الدنیا ثلثة الطایف  
 والنساء و قرة عینی فی الصلوة ترجمه یعنی محبوب شده است مرا از دنیا سه چیز خوشبو و زمان و تنگی چشم  
 من در نماز و در حدیث شریف دارد است حب الدنیا را س کل خطیته و ترک الدنیا را س کل عبادته  
 ترجمه دوستی و پیاسه کل گناهان و ترک دنیا سه مرتبه عبادت است بهتر فرموده اند پس از دو حال خالی  
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم جنی مفسد مولانا تارک دنیا بودند باینکه اگر نبودند انبلاسی نبی بر خطی  
 لازم می آید و اگر بودند حدیث حبیب الی من الدنیا ثلثة الی آخره چه معنی دارد اگر چه جواب این عرض  
 از ظاهر انامیه توان گفت که رسول صلی الله علیه و سلم تارک دنیا بمعنی همین مولانا بودند یعنی  
 محبت ماسوی الله از حیوانا رسیده نباتات و جمادات در دل آنحضرت اصلا جا نکرده بود و محبت خدا

بر هر سه اقسام مخلوقات مذکوره بل بر جمله کائنات غالب بود و دوستی خوشبو و نثار و خنکی چشم  
 و نماز بمقتضای محبت خدا بود یعنی در آن هر سه چیز جلوه حق سبحانه میدیدند و آنرا غیر خدا نمیدانستند  
 بخلاف دیگران که آنها حیوانات و نباتات و جمادات را غیر خدا میدانند و محبت آن از دل نمی گذارند  
 لهذا در حق آنها حب دنیا را بر اساطیر و ترک آن را بر اساطیر عبادات شده است پس بجز اینها و او را  
 عشاق که در عین حیات حکم اموات پیدا کرده اند ترک دنیا حسب الامر و مولانا مشکل بل مستعذر است  
 فافهم فانه دقیق از توضیح مذکور واضح گردید و بعد بیکه در حق مظهر معنی مذکور پیش اهل دنیا با زانی  
 ما در خوش از نشان مولانا بعدی است بچو اکش میگویم که این تشبیه طایف کلام الهی است ایجاب حکم  
 آن با کل بحم انصیه میتا فکر تهویه و القوا الله ترجمه آید و دست سیدار یکی از شما اینکه بخورد گوشت برادر خود  
 مردار پس ناگوار آید بر شما و نیز بر سید از خدا و وجه مناسبت در میان تشبیه و تشبیه با نیست که هرگاه  
 اهل دنیا با سماع معنی مذکور نسبت اینها و اولیا سو وطن پیدا خواهند که مظهر معنی مذکور معنی خدا  
 خواهد بود مثل عذاب زانی الالم و بعد تعجب کننده و اظهار کننده معنی با اهل دنیا مطابق بر آمد  
 سوال اگر کسی گوید که حق تعالی ملک مملکت و حکومت دنیا بحضرت داود و سلیمان بنجیبران  
 علیهما السلام داد و بحضرت عثمان غنی و دیگر صحابه عظام رضی الله عنه و خواجیه بهار الدین نقش بند و  
 حضرت سلطان المشایخ و غیره اولیای کرام رحمته الله علیه تیر اسباب نیای بسیار از بسیار عنایت ستا  
 پس آنها اهل دنیا بودند یا نه اگر بودند از اساطیر عبادت که ترک دنیاست محروم ماندند زیرا که ترک  
 فرج اختیار است اگر بودند بهما شرف دنیا که بر اساطیر است حاصلی شدند جواب گویم صیبه  
 و معنی حضرت مولانا مدار ترک و اختیار دنیا و محبوبیت آن در قلب است نه در عقل و تصرف در آن  
 لاسمه ضامی الله چنانچه بعضی از آیات قرآنی که در ذکر دنیا وارد اند روشن و هویدا است قال  
 الله تعالی من یزید دنیا و منکم من یرید الآخرة یعنی بعضی از شما اراده دنیا میکنند و بعضی را  
 آخرت میکنند و در آخر سوره شعرا میفرماید من کان یرید حرث الآخرة تزول فی حزنه یعنی هر که خواهد  
 بعد خود کشت خیر آخرت را بیفزایم او را در کشت خیر و یعنی خیر و ثواب بعضی زیاده کتم و من کان یرید  
 حرث الدنیا تزل منه و مال فی الآخرة من تعصیب ترجمه دیگر که خواهد بود و در خود یکی دنیا را وسیع کند  
 در حصول متاع آن بدیم او را از دنیا از آنچه گذشته از لی تعصیب او باشد و نیست مرا و را



در آن جهان هیچ بهره و نصیبی نیست و دنیا طلبی بهره و دنیا ست و سبب و عیبی طلبی بهره و سبکجات و سبب و غیر خود  
 قل متاع الدنيا قليل و ما يحويها الدنيا الا متاع العز و الايضاجاي دیگر میفرماید انما الحیوة الدنيا لعب و لعبو  
 و همچنین در حدیث الدینا سجن المؤمنین و جنّة الکافر الدینا حقیقه و طالیها کلاب و اردگشته پس از همه آفات  
 و احادیث معلوم گردید که حکیم هو الذی خلقکم منکم مومن و منکم کافر یعنی حق تعالی پیدا کرده است بندگان  
 خود را دو قسم مومن و کافر و پیدا کرد آخرت را برای مومنین و دنیا را برای کافران و جمع کرد مومنین و  
 کافران را در دنیا برای امتحان و آزمایش چنانچه انما امواتکم و اولادکم منتمیة لیجمعهم بهر که را الله تعالی  
 مومن آفریده است او با وصف مبتلا شدن نازلیم دنیا دل پر و تنخواه کسب و طالب آخرت خواهد شد  
 چنانچه انما اولکم کلهم اجمعین اختیار آخرت کردند و هر که را او تعالی کافر آفریده است او در لذات  
 شهوات و حب مال و جاه و دنیا مبتلا شد از آخرت محروم خواهد ماند چنانچه مشرکین و کافران و منافقان  
 بهر چند اعمال آنها مثل اعمال مومنین بوده باشد لیکن حب دلی و مقصود اصلی آنها تحصیل متاع دنیا  
 بود چنانکه غرض منافقین از جهاد تحصیل مال غنیمت بود و پس و غرض کفار از صدقات و خیرات شتر و  
 دنیا باشد نه ثواب آخرت که بران یقین دارند پس کفار دنیا را اختیار کردند چنانچه پوترون انجیوة الدنیا  
 علی الآخرة از آن خبر میدهند و حق آنها وعید و نول نارد و عذاب وار و گشته مولوی معنوی قدس میفرماید  
 ۵ اهل دنیا کافران مطلق اند و روز و شب رزق نرق و بوق بوق اند و اهل دنیا از کهن و از هفت  
 لعنت الله علیه اجمعین و مومنین و صاحبین از اولیا و انبیاء با وصف ابتلائی دنیا رنج و مصائب  
 آن اختیار کردند و از ناز و نعمت آن پر سپرد کردند اولئک اصحاب الجنة هم فیما خالدون و رقی نشان  
 نازل گشت هرگاه این دریافت گردید پس باید دانست که بود و یاش مومنین کاملین از انبیاء و  
 اولیاء و دنیا و دخل و تصرف آنها در آن صرف نبایر امتثال اوامر و نواهی الهی طلب خوشنودی  
 خدا بوده است نه برای حظ نفس و تمتع از دنیا پس از نفع و ضرر دنیا هر دو محفوظ خواهند ماند چنانچه  
 و شنگان سعینه و رنج و عذاب ابد الا با دور و رنج خواهند ماند و مضر و دوزخ که عبارت از سود و  
 تار یا سوزنی و گرمی طبقات یا بدبوی منکرات جنم بلائیکه اثر نخواهد کرد بهچنین انبیاء و اولیاء که در دنیا  
 بخل و تقوی حکم خدا کردند و نفوس نشان از نفع و ضرر مومن و مصلون خواهند ماند پس برانها  
 اهل دنیا شده است چنانچه مولوی معنوی قدس سره میفرماید ۵ کافران را کار دنیا اختیار انبیاء

کا عقیقی اختیار و از تحقیق مذکور حکمت و سرمن کان قد کان الله له واضح گردید آنگهی چون کمالین  
 در دنیا برای امتثال امر الهی و اجرای احکام او می آیند دنیا و مافیها من المخرجات و المکربات بل من  
 العلویات و السفلیات کلمه تابع آنها میشود و موزیات عالم ضرر خود را با سنا رسانیدن نمیتوانند تنش  
 یوزد و آب غرق کند و نه باوتندی و زود و نه درنده و زود و نه گزده گزده و نه پهلایل کار آب حیات میکنند  
 و بالعکس چون از گوشتی به چیز از گوشت به چون از گوشتی به چیز از گوشت و لعمه و و هم تو جان  
 در ذکر بعضی خلفا و مریدین که با جاوات و خلافت ممتاز شده اند یاد صحبت بابرکت حضرت فیضیاب  
 نعمت باطن گشته اند خلیفه چنانستین اولین ممتاز با لطافت خفی و علی شاه قح علی صاحب  
 این محمد فاضل خان و وطن قدیم نرنگان ایشان فتحپور مسیوه و مولد نشان قصبه امیشی ده کرده  
 از لکنو است در زمان خاستا هانی مولوی رحمت بخش صاحب فنیق قدیم و محب صمیم حضرت مولانا  
 صهر سجدیه ساگی ملازم خدمت مولانا قدس سرور شده بودند بهرگاه مسجد متد باین مندم گردید و مولانا  
 از انجانه برخاستند و مولوی رحمت بخش ترک رفافت کرده مع شمس الدین برادرزاده خود برخاست  
 میان قح علی صاحب صاحب ارشاد مولانا بجای مولوی رحمت بخش مقیم شدند و بعد صحبت از عا  
 سرسام ایشان و پنو خان در یک تاریخ بیعت حاصل کردند و هر چهار برادران حقیقی ایشان یعنی  
 میان کریم بخش خان و قادر خان و محمد علی خان و رحیم بخش از سابق مرید حضرت شده بودند و  
 قح علی شاه صاحب و رحیم بخش مدام شبانه روز حاضر میمانند و دیگر صاحبان گاه گاه آمد و رفت  
 الفرض حضرت مولانا از حسن خدمت و عقیده تمندی میان قح علی صاحب بدل راضی شدند  
 که روزی بطور مشوره از اقامت فرمودند که قح علی بدل خود تمنا اینمندی میداد که در حیات پاک  
 درستی معاش در وطن او گردد و عرض کرد که اگر بهت حضور با بنظر متوجه گرد و نجوبی شدن میشود  
 پرسیدند بچطور عرض کرد که در سرکار بادشاه محماد الدوله میر فضل علی خان بهادر را اختیار میدادند  
 و در بار میر صاحب معظم المیه مولوی سید امانت علی صاحب خادم حضور دخل کلی دانند اگر  
 ارشاد شود از طرف حضور رفته بنام بهادر مدوح بدینمضمون بنویسم که یکصد یکصد پنجه زمین بطریق  
 مدد معاش در قصبه امیشی معاف کنانیده و بهند فرمودند که برای ذات و صفات خود گاهی سوال  
 نکرده ام فتحعلی در صفات من محمود است مگر عرض کرد که بر تمام عالم ثابت است که حضور

میکنند و می کنند عرض نفسانی نیست شب روز برای دیگران صد بار رفته نوشته میشود میان قح علی که  
 حق خدمت میدارند ارشاد شد که هر چه مرضی شما باشد نوشته دهند چنانچه بنده رفته بمضبوط مذکور بنام  
 سید فضل علیخان بهادر و خط خود بنام مولوی سید امانت علی صاحب نوشته بمیان قح علی صاحب  
 حواله کردم و او شان بوقت شام پیش مولوی امانت علی صاحب که در مفتی گنج فروکش بودند رسانید  
 مولوی موصوف و عده کردند که انشاء الله تعالی فردا جواب با جواب حاصل کرده حاضر خواهم شد  
 معلوم نیست که وقت شب بخاطر حضور چه خیال گذشت یا از غیب چیزی حکم شده که بعد نماز فجر از میان  
 قح علی صاحب ارشاد شد که رفته دیروزه را از نزد مولوی امانت علی فوراً مسترد گردیدار چنانچه ایشان  
 دیده رفتند به نزد مولوی موصوف باصره گفتند که همین وقت بخدمت میر صاحب می بریم و انشاء الله تعالی  
 امروز ابراسیم خانم مکر حبیب ارشاد حضور میان قح علی صاحب نگذاشتند و او پس آورده بدست مولانا  
 دادند آنحضرت فوراً رفته را چاک کردند و اقامت بدل گفت که درین چیزی مصاحبت عده خواهد بود و باز  
 که غالباً روز یکشنبه بود وقت دوپهر میان قح علی را یاد فرموده ارشاد کردند که وقت ظهر رسید  
 وضو کرده بیا چنانچه حاضر شدند بعد خواندن سنت میان قح علی صاحب امپیش امام کردند و دستار  
 از سر خود برداشته بر سر ایشان نهادند و خود رفتند میان قح علی متحیر شدند فرمودند که  
 والضحی و الم تشرح ترا یاد است امانت بکینند حسب حکم لرزان و ترسان تا گذارند و همین طور  
 در نماز عصر و مغرب و عشا حضرت مولانا در پس ایشان افتاد فرمودند بعد قرائت عثمان میان قح علی  
 صاحب عرض کردند که حضور از راه غلام نوازی فدوی را سر فرات فرمودند لیکن من تا خوانده و  
 نالائق محض هستم بعد حضور مرا که خواهد پرسید فرمودند که هر که مرا خواهد پرسید ترا هم خواهد پرسید بنده  
 عرض کرد که هر که تابع حضرت است تابع ایشان خواهد ماند اول من خود نذر جانشینی سید هم حضرت  
 بدست خود نذر برداشته بدست ایشان دادند و مرا بسیار تحسین و آفرین کرده فرمودند که مولانا  
 صاحب بسیار دانایند و ما را رحمة للعالمین بعد مرزا کلن بیگ و محمد و محمد بخش و پو خان و دیگر حضار  
 ندور گذاریدند و مبارکباد گفتند و فرمودند و شنبه حضرت مولانا خود بدستور سابق پیش امام شدند  
 ایشان چند سال پیش از وصال گذشته بود و آنچه یکسال پیش از وصال شد و بران زمین  
 حاضر بودند و له حکیم مهدی علی خان بهادر بنام قح علی شاه خریده شد و شهرت کوچه حضرت

حضرت سه روز متواتر ماند و در آن ایام راقم آئین نامور به امامت نماز گردید و حضرت اقتدار و کبریا  
آن در وقایع آن حال اندراج یافته است درین کیسالت مذکور میان فتح علی صاحب ادرججه بخاریت  
نشانیده مکرر در مراقبه القامی نسبت خاص کردند و ایشان بدولت آن صاحب ذوق و شوق در اکت  
افاضه مریدین شدند چنانچه از عنایت الهی صد نامورم بحلقه سعیت درآمده بمبارد قلبی رسیدند و میرسد و ثبات  
رحمان بخش فرزند یگانة خود را نیز فرید و ولید خود بخش گردانیدند اللهم زدونی عمرهما و ارشادهما و توکلهما و  
چگونگی باشد که محبت حضرت بر انقطاع تعلیق و تفویض امر بجز امصروف بود چنانچه خلیفه صاحب سابق  
الاوصاف ناقل اند حکایت که مرزا فضل علی خان بکله دار قدیم ردولی در عهد سلطان غازی الیه  
موقوف شده بمجنور مولانا رجوع آورده فرزند زانه معافی بکیوضع بجمع بکنیز و چهار صدر و پیرما لایز خج  
با و چنانچه حضرت مولانا نوشته گنه را نید حضرت آن فردا بمن سپردند و او را فرمودند که انشا الله تعالی  
بجال خواهی شد چنانچه بعد سه روز بکله دار مذکور بجال شد و محتاج گشته بمجنور مولانا آمده و او اشرافی و بچوب  
نذر گذرانید و ادای شک کرد که صرف از محبت حضرت بجال شدیم آنوقت حضرت فرزند زانه از من طلب  
کردند من بیل خود خورسند شدم که انقدر معاش برای مصارف حضرت معین میشود بجال فرغت  
بسر خواهد شد هرگاه فردا و روزم ارشاد شد که اینخیال از دل خود بدر باید کرد و رزاق ما و شما خداست  
و از مرزا فضل علی خان فرمودند که اکنون این کاغذ را چاک سازم و من کرده که غلام برای ایقانی عده  
و ادای نذر حاضر شده است اگر ارشاد شود ما بهاری برسانم یا فضل بفضل خواه سال بسال  
حضرت فرمودند که من نذر برای خود قبول نکرده ام این نذر حضرت شیخ العالم صاحب ولایت آنجا  
علی بنیا و علیه السلام است سجاد نشین آنحضرت انداز بجمعه موضع معافی شاه علی احمد صاحب و  
چهار صد چهل و پیر تا شمار بشمار احمد صاحب سلا بعد سلا میرسیده باشد مطابق ارشادها نوقت  
پروا بجات جاری گردید مطابق آن بدقت علی شاهی تیر معاف و منها گردید و انشا الله تعالی همیشه  
جاری خواهد ماند فقط یکی از مریدین بنو خال صاحب این رحمت خان قوم افغان  
سماکن محله مکینا توله من محلات بیت السلطنت لکهنو از اول عمر بکار سلطان  
غازی الدین حیدر شاه زمن در زمره شاگرد پیشه ملازم بودند اول نماز جمعه در پس مولانا گنجی  
بعد رفتن مولوی رحمت بخش و شمس الدین برادر زاده او که مؤذن مسجد مولانا بود باذن آنحضرت

خدمت مؤذنی اختیار کرده سوای وقت نوحه که اذان فجر بنفس نفس حضرت مولانا می گفتند بزرگوار  
اذان ظهر مغرب و عشاء اول وقت از سر کار آمده میگفتند بعد جلوس سلطان نصیر الدین حمید شهبود  
عمله چاه پانی برخاست شده ملازم خدمت حضرت مولانا گشتند اکثر کار پاکوبی و بادی بنین رانے  
شغولی می ماندند تا ده سال بر نیال گذشت بعد مشرف به بیت شدند چون والدین فوت  
کرده بودند بادی که اقربا ترک ملاقات نموده در صحبت پدر و عمه قدس سره حاضر بوده اکثر حرف و حکایت  
بزرگان می شنیدند و آنرا یاد داشته بهت بر عمل می گماشتند چنانچه روزی حضرت مولانا تذکره کردند  
که شیخ المشایخ والا له یلیا حضرت فرید الدین گنج شکر علی بنبیا و علیا سلام تا چهل سال بی غسل نماز  
نگذارند بنوعی صاحب عرض کردند که نماز با غسل بسیار مقبول است فرمودند سبحان الله عظمکم الله  
تعالی من الترام غسل هر وقت نماز خواهم کرد فرمودند که هرگز اخذ است و بدلیکن استقامت شکی نیست  
از آنروز ایشان الترام غسل بهت بار در شبانه روز شروع کردند تا امری که عرض سی سال گذشته باشد  
تا خد نکرده اند نه در صحبت نه در بیماری دیگر از حضرت شنیده بودند که ما را هر چه خدای داد از مراقبه  
و شب بیداری داده است همان موصوفه از آنروز ترک خواب و الترام مراقبه بر خود واجب دانید  
پهلوی بر زمین نه نهادند و اکثر اوقات شبانه روز در مراقبه صرف کردند دیگر آنکه از حضرت شنیده بودند  
که مولوی معنوی قدس سره در مشنوی شریف مدار فقر بزرگ طعام نهاده اند و فرموده اند که جمله  
صفات ذمیه حتی الکفر و الشکر از میری شکم پیدا میشوند ایشان نیز ترک طعام قاطبه کرده بودند  
بعد هفت عشره وقت اذان آواز نه برآمد حضرت پرسیدند که این را چه شد که آواز است گردین  
کسی از حضرات گفت از ده دوازده روز مطلق نخورده است حضرت مولانا پیچیدند فرمودند که تو بغیر  
اذان من قصد هر یک ریاضت میکشی من ازین فعل راضی نیستم اگر نترس با ماندن است هر چه پیشتر  
هر روز بخورد والا از ترس دایره از آنروز الترام طعام یکوقتی در میان عصر و مغرب کرده اند و در آن هم  
پایندند و غیر کتید و مقید خشک و تر نیستند هر چه از غیب پیش می آید میخورند و هر چه از شکم زاید میشود  
بساوات پنجابی ما بر داشته میدهند علی بنابا القیاس در باره پوشش از حضرت شنیده بود که در شجره  
در نماز فرض است بکآن یک پای جامه و کرده کلاه کفایت میکند زیادتی بر آن اصراف است ایشان  
در گرمی بر همان سب پارند کوره و در سرما باضافه یک چادر اکفای کرده اند بر وجه بعد نماز نوحه

ته بند چادر بسته بر سره پارچه بر دریا فرستاده شوب میکنانند و پیش از نماز جمعه می پوشند از مدت دید بر سر پارچه  
 مذکور نوحه پیاور کرده و غلام حسین الله والابر و زعید الفطرمی آورد و اکمال محمد اسمعیل نپیش می آید که کند را  
 همانوقت می اندازند هر کس که خواهد بود و در میان عید الفطر اگر نقد یا حبس یا پارچه دوخته و نادرخت  
 از کدام جانفروش می آید حق ساد است پیش خود هیچ چیز نمیدانند و اگر برای نذر کند اعم بزرگ یا نیاز  
 مولانا خواه فقر و رست سوال سالی احتیاج می افتد از سادات بطور قرض میدانند و هرگاه خدا میسر  
 ادا میکنند انقدر صفات فنافی اشخی بلا تکلف ظاهر و باطن است و حال باطن بر جلد و مشن است  
 مگر بعضی احوال زبانی منشی کجی علی خان صاحب و باقر علیخان اختلاف منشی ثابت علیخان میر  
 منشی رونق علیخان بهادر میر منشی بیت الاشار این سرکار دوله از سرسرا تا هم رسیده آثار اعلی  
 منشی صاحب موصوف که هر بد خاص و عقیده مند با اختصاص حضرت مولانا و در سخن ایشان یک  
 که نسب و فضولی اصلا نیست نویسانده درج بسیار منشی موصوف تا قتل نذر حکایت روزی در  
 ۱۲۵۵ هجری پنونخا نصاحب از منشی نجی علیخان گفتند که امشب معامله عجیب دیدم که جناب مولانا کلاه  
 مسری خود بر سر تومی بندند و شیرینی و خرمایش هزار شریف ابار است از القیم میفرمایند معلوم میشود  
 که متوجه شادی و خانه آبادی شایسته گفتیم باید پرسید که کجا خواهد بود و چه صورت آن خفیه خواهد  
 گفتند که امروز عرض خواهم ساخت شب میرا تمه دیدم که جناب مولانا بحجاب نشسته وضو میکنند و پنونخا  
 آفتابه بدست دارند و شاه فتح علی صاحب هم حاضرند و پس پشت عورتی استاده است هیچ برجام  
 و این حکایت را اراده کردم که از پنونخا نصاحب اظهار سازم همین که قصد کردیم پنونخا نصاحب فرمود  
 من شروع کنم یا شما معامله شنیدید یا نه خوابید کردید که معانه کنایه دادند خاموش بود و گفتیم ای برادر  
 کجا خواهد بود گفتند در دیهات و در مکان که قرار یافته چو تیره پیش دروازه بلند دارد و در جایا که اگر  
 آباد است و من و شما در اینجا رفته بطلی آب ناله پاسی در گل و لاشنه ایم الکون من بی و فهم جناب  
 والد ماجد باستعجال تمام شادی و خرد و صفی پور بجان محبوب عالم پیر زاده صفوی المنسب قرار دادند  
 و تمام امور حسب نشان یافتند و اعتقاد من بخدمت پنونخا نصاحب که زانکه بشد منجمله هر دایان مرزا  
 خدا بخش خلف مرزا محی الدین بیگ قوم مغل ساکن قصبه حوینه متعلقه سرکار لکنؤ است مرزا نصیب  
 در حین حیات حضرت مولانا در لکنؤ آمده بودند باستماع این منشی که ملفوظا شریف پیر و مرشد نوشته

از اقامت آنم گفتند که ما برای غلامی من بجهت تیر غلام بنده سازند من با نوبت قلمبند ساختم و مرزای مهدج  
 کیفیت مریدی خود بنیطه ظاهر کرده که من بنظر را مادر و پدرم ضعیف اسن گذاشته فوت کرده بودند مرزا  
 عصمت الله یک ماهی من پرورش و تربیت ساخت برگاه اسن بست سالگی رسیدیم خال موصوفت  
 گفت که من در لکهنو پیش مولوی شاه عبدالرحمن صاحب آمد و رفت دارم از سعی و سفارش ایشان و شان  
 عالمی کامیاب میشود بیا تا ترانیز بسفارش ایشان نوکر کنانم گفتیم که بهتر چنانچه همراه خان خودم در بهر  
 تندیابن حاضر شده شرف قدس حضرت مولانا مشرف گشتم مرزا عصمت الله یک عرض نمودند  
 که حضرت برای پرورش خود بخش بنام کسی رفته سفارش نوکیسایند و بنده حضرت بلال که مکن لال  
 فرمودند که بنام سرفراز احمد چودهری ردولی رفته نوشته و بنده در اینجا نوکری بخوبی خواهد شد بعد  
 حسب معمول قبل از عصر بطرف حجره رفته چیزی تناول میکردند من نزدیک مامون خود و مسجد و  
 پیشگاه نظر حضرت نشسته بودم از اشاره دست مرا نزدیک طلبیده نیم نان خجری و بالایی آن یک  
 گوشت عنایت کردند که بخور تسلیم بجا آورده همه بخور دوم بخور و نوش در باطن من عزایت و  
 پیدا کردید لیکن چون از معالده باطن محض بجان و نا آشنا بودم هیچ کیفیت آنرا امتیاز نکردم و بکسی  
 نگفتم صبح آن بذریعه سفارش نامه حضرت مولانا را بی ردولی گشتم چودهری سرفراز احمد بخود و این  
 رفته مرا بر کار مرزا فضل عاجان حاکم دار ردولی مشایره پنج و پیمه بلال شرط خدمت نوکر کنایند طعاه  
 از خانه خود مقرر کرده و او ندیدین تقریب در ردولی شریعت اتفاق اقامت افتاد و در اینجا درگاه پنج  
 مخدوم احمد عبدالحق قدس سره مرجع و ماب خلایق است من نیز بطور زیارت و بکسی اکثر بدهگاه  
 عالم چاه آمد و رفت میکردم برگاه در اینجا می نشستم در دل خیال غفلت درویشان و تحقیقی و نسیا  
 و اهل دنیا خطور میکرد چون بیرون رفتم آن خیال نیز از خاطر بدر میرفت بعد یکسال از نوکری در لکهنو  
 آمده بجهت حضرت مولانا شریعت بیعت شدم حضرت بر خلافت عادت خود اشرار کردند و فرمودند که  
 برای خود مرشدی بهتر از من تخلص کن اگر شوق یاد الهی داری طریق دیگر تلقین میکنم چنانچه ذکر  
 دو اذنه تسبیح که معمول حضرت بود تعلیم نموده ارشاد کردند که در صحرا رفته در تنهایی ذکر میکردی باشی  
 در آنسال نیز رجعت شده بردولی رفتم و مطابق ارشاد بذكر و شغل مشغولی کردم محبت خدا و  
 جوش قلبی پیدا شد بعد یکسال باز در حضور آمده اظهار حال کردم و استدعای بیعت نمودم

باز قبول بیعت نفرمودند بدین خود افتخار که هر کد ام که باز او بیعت می آید حضرت فوراً دست بر بیعت  
 میبندد آیا درین کد ام عیب مقصود است که بعللامی خود قبول نمیشد باید برین حسرت زار تر از کد ام  
 حضرت تسلی من کرده اشارت بچس دوم کردند و گفتند که جبار و بکشی درگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم  
 علی بنیا علیه السلام میگردد و باشی کار تو اسلوب خواهد شد حسب الارشاد باز در دولی زرقه مشغولی دیگر و اکثر  
 حاضر باشی و درگاه شریف نمودم و لوله عشق و غریبت ترک دنیا بیش از پیش پیدا شد سال چهارم در  
 آدم مرا از دور دیده فرمودند بسیار تا بیستم بیعت هم بعمل آمدن و نمودن حاضر شدم در حجه شریف نشسته  
 بغیرت بیعت مشرف کردند و ای آن وقت صبح در شش مثنوی شریف سید فند پر رسیدم که راه چو  
 کد ام است ارشاد شد تو بهایش اصل کمال نیست و پس در روز دوم که شود صال نیست و پس  
 رسیدم که قنای خود بچطور حاصل شود ارشاد شد که مثنوی از اول تا آخر در همین معنی مثنوی است که طعنا  
 بگذارد از گذشتن خورش اینچ لواز هم هستی است همه ترک خواهد شد این سخن شنیده باز در دولی رفتیم  
 چو دهری سرفراز احمد گفت که شروع سال از سر نو نگاه داشت ملازمان تحصیل میشود بیا تا جائز شما گناه  
 نام نویسیا بچم گفتم حال آنکه کوی نخواهم کرد خدای رزاق میل است بعد ترک روزگار و آنچه سلاح و بارچه و  
 اسباب تر دم بود همه را در راه خدا تقسیم کرده انگلی بیستم و در مسجد چو دهری فرمودنشتم و طعام بالکلیه  
 ابتدا تا است روز یکشت جو جوش سبانه آب زلال آن بی نمک و شیرینی بخوردم بعد سبب روز آخر  
 متروک گردید بدینطور یک چله گذشت در آن گونه صفای باطن و سبکی تن و لاغری جسم و غیره  
 لیکن از کمال ضعف طاقت استادن در نماز و محنت و شقت و دیگر باقی نماند در چله دوم یک آثار  
 شیر مقرر کردم و در باغ چو دهری فرمود بکونست اختیار نمودم وقت شب بدرگاه حاضر شده مرا آفتاب  
 سی و نه روز گذشته بود وقت شب مشغول نشسته بودم که روشنی و شور و شکره سواری کد ام امیر  
 جلیل القدر معلوم شد پیش پیش از سواری شخصی بر بوا بران میگذاشت آواز هوا فرود آمده تر دم رسید  
 پرسیدم این سواری کیست گفتا سواری حضرت محمد و محمد عبدالحق قدس سره است ترا حکم فرموده اند  
 که از اینجا بفر و درگاه نا حاضر باشی گفتم ادب من بخصور رسان و بگو که یک روز در چله باقیست از روز  
 سهو نجا حاضر خواهم ماند چنانچه همان روز چو دهری سرفراز احمد صاحب گفته فرستادم که ایام چله من سرش  
 قدری حلو تیار کرده نفرستد چنانچه او شان فرستادند وقت نصف شب موافق معمول حاضر شد و چله



بر فرار فاضل الانوار دواشتم و اندر حجره کوچک که اندر درگاه شریف جانب مشرق واقع است وقت ششم  
در آنوقت نوری که کیفیت آن در بیان نمی آید نمودار شده و تمام حجره مستولی و محیط گردید اول بدلم  
اندیشه و خوف پیدا شد در همان روشنی شخصی پیدا شد از من پرسید که این روشنی از کدام طرف متواتر  
است گفت از پیش رو و جانب راست گفت نور ذات و روشنی جمالی است اندیشه کن اگر از طرف چپ یا  
ایست ظهور میکرد روشنی جلال و محل خطر بود و وقوع این ماجرا لطف عنایت حضرت شیخ العالم  
بجای خود روزا قرون دیده بنا بر اظهار حال بجنور حضرت مولانا آمدیم حال شنیده فرمودند که این یک  
لباس چرا کردی عرض کردم که هر چه خدا خواست شد بعد فرمودند که مبارک باد مرا نیز زیارت حضرت  
مخدوم ابتدا همین طور شده بود مگر اینجا پیش کسی اظهار نکن چند روز در اینجا ماندیم حضرت پرسید  
که کدام عمرت و اوقایه داری عرض کردم که صرف نیک کنیز است دیگر کسی نیست و اقربایی من با دختر  
عم من نسبت کرده بودند هنوز شادی نشده است فرمودند که با شما اطلاع ده که نکاح منسوبه باینکه ام  
که خواستند بکنیت عرض کردم من پیش از آنکه شاهد حضور اطلاع کرده بودم بعد باستماع شهرتیه نهال که بعد  
اول رسید یک هفته به نیت استفاده پیش شاه نهال که یضا حبیب خرم اندک گفتند که من  
برای رفتن پاسبی مرشد شما ششم از من چه سخنی بعد باستماع اوصاف مولوی شاه نیاز احمد صاحب  
در بریلی رسیده یکه به خدمت شان حاضراندم اگر چه کثرت بعضی صفات و صحبت شان دیدم  
مقام حضرت که بذات بخت تعلق داشت از ایشان اعلی و ارفع بود لهذا شاه صاحب صوت  
فرمودند که اول مقام مرشد شما عالی است دوم اینکه بدون اذن مرشد در اینجا آمدید و مرا حضرت  
مولانا الهی داده اند که آنیکس جای دیگر رفتن تواند پیش ما باز گردانید پس بهتر است که بذریع  
خط من بجنور مرشد خود و سپس بنویسد چنانچه بذریع خط ایشان بجنور پرنور حضرت لانا باز حاضر  
آرشاد کردند که نزد بجنور حضرت مخدوم و پیش مرشد خود که ام خیر میر نیت که بطلب آن جایجا  
میکردی ندامت کشیدم در همان زمان روزی بعد ظهر دیگر مراقبین را از صحبت مراقبه باز کرده  
تخلیه نموده و مرا و بر روی خود نزدیک مصلی نشاندند توجه کردند بحدود القای نسبت دل من بچو  
گل شگفتید و مرا بچو و ساخت بر پشت در افتادم حضرت هر دو زانوی من میرود دست گرفته نزدیک  
خود کشیده فرمودند که ثابت باش بعد ساعتی باز چارشان در افتادم و بچو و شام بعد بنویس

فرمودند که اینچنین مقصود تو پیش من بود من سپردم این احضار مکن مگر آنکه طالب خدا و عاشق خدا  
 باشد از دوریغ دار آینه بجز نور حضرت محمد و حاضر باشی باید که در ترقی خواهد شد چنانچه باز در روی  
 رفتم و اندر مسجد در گاه شریف یک چله ششم سبت روز گذشته بود شبی در مسجد مراقب نشسته بودم  
 و در من گرفته مرا تنیده ساخت که اذان بگو گفتم نمایان مسلمان سبتید و چو آنمیکوید و بنفیس وقت سجد  
 شاه علی احمد صاحب سجاده و رانچا رنیده فرمودند خبردار بگو که کلام میکنی پرسیدم کیست فرمودند  
 حضرت شیخ العالم سبتند من بدجواس شده برخاستم و در قدم مبارک افتادم حضرت دست حق پست  
 بزیشت من زده فرمودند شایا باش اندیشه مکن اذان بگو چنانچه حسب ارشاد اذان آباد از بلند گفتم حضرت  
 امام شدند من و شاه علی احمد صاحب قه اگر دیم بعدا و امی نماز حضرت متوجه در گاه شریف شدند  
 من و شاه علی احمد صاحب دروازه اندرونی و بنال بودیم من بعد حضرت از نظر غائب شدند رو  
 دیگر من اندرون در گاه پیش جوی برآب که با انداز مرقد منور واقع است مراقب نشسته بودم  
 بعد ساعتی حضرت محمد و ظاهری شده سنگ پازوه مرا تنیده کردند برخاسته آداب بجا آوردم از آن جناب  
 مذکور حضرت یک کثوره آب پر کرده قدری تنه اول فرمودند و بقیه بمن عنایت کردند نوشیدم گفتند  
 که از خوردن آب مذکور بر دل طاری گردید و در بیان نمی آید همین عنایت و نوازش حضرت شیخ العالم  
 چله تمام کردم در غرضه چاند خان نامی نو جوان ساکن بدولی اکثر در اینجا سخنان اشکار بزرگان  
 بر زبان میراند روزی او را گفتم که در عالم بسیار کسان اند که در یک نظر ترا از خودی تو گویند  
 اشکار مطلق خوب نیست گفتا اگر طاعت دارید شما بحال من توجی گمارید او را ده پانزده روز فاقه  
 داده و بروی خود مراقب نشاندید توجیه کردم در سه روز حالت او متغیر گردید آنچنان سبت بسیار  
 گفت که خبر سر از پاتماند بعد سبت روز حضرت مولانا آمد چاند خان مذکور نیز بهما حالت سستی و فاقه  
 بهر احم آمده حالش بجز نور عرض کردم حضرت مولانا بحالش ترجم فرموده طعام خوراندند اندک فاقه  
 پیدا شد زن بعد از از خویش و بیگانه بریده تارک و نباشد عرصه شست سال تا دم تحریر گذشته هنوز  
 بسوگم نباشد است و اینقدر بهت و طاقت او را در ابتدا شده بود که روزی در برسات همراه  
 از روی بطرف بالنده می آمد بهر گاه قریب بالنده رسیدیم ندی کلیانی طغیانی داشت ملاحان خجیا  
 عبور میکنند و اهرت میگرفتند ما خبر چند بار سوال کردیم نوبت ما رسید و هیچ ندانستیم که با آنها داد

و هاتر فرغش شده بود چاند خان گفت که منت این پوچ تا کجا کشیم سمیت بفرماند تا به پای خود عیور  
کنیم گفتیم بسم الله و من و او اندر دریا قدم نهادیم آب که از باسن زیاد بود برابر ساق پا آمد ملاحان  
و دیگر حضار دیده حیران شدند هرگاه بجنور حضرت مولانا حاضر شد اطهار را چرا کردم ارشاد شد که اینچنین  
تصرفات خوب نیست هر چه شد شد اطهار آن پیش کسی نباید کرد و توفیق استعدا و چاند خان بسیار میفرمود  
هرگاه اقامت رودلی را هفت سال گذشت برادران عجم زاده من بجنور حضرت مولانا مستغاثی  
شده عرض کردند که والدین مرزا خداجش نسبت او با خواهر ما کرده بودند آنحضرت برای ترک نسبت  
اخر کردند مرزای فرزند ترک کرد و پیش چیت حضرت مولانا فرمودند که از و کسب نیامیج نخواهد  
خواهر خود را بر اخاب میکنند بجای دیگر نکاح کرده دهند اقربای مرزا صاحب عرض کردند که نموده  
بجای دیگر هرگز که خدا نخواهد شد حضور سمیت فرمایند که مرزا خداجش راه سلوک نماید و آن هنگام مرزا  
خداجش نیز بر دوا بر بنه از رودلی خاص حضرت مولانا نشو بودند حضرت حسب التماس اقربای شان  
فرمودند که خداجش در موند برو و همو بخا باشد حسب صلاح بزبان خود نکاح هم مکن مغزی الیه  
عرض کرد که در موند نشسته چه خواهم خورد و منگو صراچه خواهم خورایند فرمودند که خدا همه بازار و است  
گفت که من بیزاتی او توکل کردن میتوانم هر چه پیش آید صبر کردن میتوانم لیکن متعلقان مرا  
تنگ خواهند کرد و مرا هیچگونه کسب نمی آید که از آن چیزی پیدا کرده بخورایم ارشاد شد که آب چاه  
و برگ املی و غیره بسیار است همان بخور و بخوران و بیا و خدا مشغول باش مرزا صاحب عرض کردند  
که اگر عرضی چنین است یک مسجد بچنه را بخاطار کنانیده دهند و سمیت فرمایند که مسلمان آنجا اطاعت  
من نمایند ارشاد شد که تو از طرف خود طمع مسجد و رجوع خلق و غیره هیچ مکن توکل کامل بر خدا کن  
خدا اهل اسلام و بنود و همه ما را شفا و تو بخواند کرد و در آنجا از سنگ شیره خواهد برآمد برای تو با فضل  
بر دیوار خام چیده انداخته نماز مکن بتدریج مسجد بچنه هم خواهد شد عرض کردند که بنام کسی یک ورقه  
عنایت فرمایند که در بنای مسجد ادا کند حضرت یک ورقه بنام مولوی سید امانت علی صاحب  
کفیله ارموده متعلقه صلح بایده ورقه دیگر بنام شیخ جعفر علی ناظر عالت جوینور نویسنده داد  
بسیار صاحب بدست چاند خان برید خاص خود هر دو جاف ستاوند چنانچه چاند خان مذکور چیل  
از مولوی امانت علی و یکصد روپیه از ناظر جعفر علی و رده داد مرزا صاحب حسب حکم پیرو شدند

برحق و موهنه استقامت نموده نکاح کردند و صاحب اولاد شدند و از ابتدای حال استیفا نمودن موهبات بسیار  
 برداشتند و در ماه رمضان المبارک آمده بجنور مولانا قدس سره اظهار حال میکردند همین جواب  
 می یافتند که منج موهنه باش و هرگز حرکت مکن و پیش من نترس و هر چه که زود با جدی اظهار کنی بدین  
 که انجام کار چه میشود و راه اکل منشی ویب چند و راهی لال و اما دین و خیتی پرشاد و لعل سبزه و سبزه  
 ویب چند و دخترشان معده ابله و ویب چند و ابله و خیتی پرشاد و ابله و اما دین و دخترش قوم کایت از  
 سکنه آنجا معتقد شده اکثر درک صحبت کرده مائل باسلام شدند از بیک صحبت و نظر توجه شان  
 لاله و ویب چند منشی سرکار فقیر محمد خان سبزه در شد اقتدار می سپار کرد و اما دین و مصارف مرزا صاحب معین  
 با تعمیر مسجد و درستی مکان و غیره شده مرید با اخلاص گردید و در پرده نماز و روزه و ذکر و شغل خدا پرستی  
 را اجازت یافته عامل آن شد و زن و فرزند و برادران موافق را هم ترک خود کرده اند حتی که در کل  
 و شریک باشا صاحب شریک میشوند از ترغیب تحریص منشی مذکور دیگر ناگفته گان از کفر شرک نیز  
 گشته مستعد اظهار اسلام و راه حجب گشته سحری که مرزا صاحب مدوح اراده نقل از بیخاک ملک  
 بجا نمودند آن بنو و همه معتقدین را امر باظهار اسلام کردند و منشی ویب چند را جانشین خود گردانیدند  
 باسم شاه محمد بخش موسوم ساختند و مرزا فدای حسین پسر کوچک خود را که بسیار عزیز بود ولی عمده خلیفه  
 فرزند بود و راهی لال موسوم یا بسم غلام محمد و اما دین موسوم به غلام رسول  
 و حقیقه پرشاد و باسم محمد علی و لعل سبزه و باسم حسین علی مخاطب شدند هر چند منشی ویب چند  
 از روی درایت آگاهی تیر و می نقد و بود و بذات خود لکمه مار و پیرانه و جنس مکانات و موات  
 املاک منقول و غیر منقول و در میان اقوام داشت و در اظهار اسلام نسبت اختلاف و بین مجرومی  
 قطعی بود و کس و کوب بسیار مخالفت اسلام بودند لیکن از تائب الهی و محبت حضرت مولانا و فیض  
 صحبت مرزا و اخلاص صاحب عشق اسلام و محبت الهی آنچنان غالب شد که از مادر و زن فرزندان  
 و برادران گفت که اگر شما همه تائب و دین ما بوده شریک اسلام نمیشوند من از شما همه تا دافعیان  
 اسپان و شیران و غیره و از نقد و جنس اثاث البیت دست برداشته گنگ بسته بگور مرث خود  
 می نشینم و اگر شما همه تائب شریک اسلام و متفق میشوید بپاس خاطر شما ترک لباس تنگ و بدبوی  
 سبزه و کبریت اسپند سبزه کرده میدهم خپاچه مادر و عمه و برادران شان بپوشانم و بپوشانم

مانند مرزا صاحب قدس سره در ماه جمادی الثانی در ردولی شریفیت رفته از عرس حضرت شیخ العالم  
 علی نبینا وعلیه السلام قاریخ شد از سهم دوستان رخصت شده گفتند که باز اتفاق اینجا نخواهد شد  
 چنانچه بعد رسیدن مونه از غره ماه رجب بیمار شد تبارخ شاتر و هم رجب روز دوشنبه بجوار رحمت  
 رحمانی پیوسته تبارخ نهفتند هم دفن شدند در پیشگاه مسجدشان مکانی بسیار عریض و طولانی بقیع  
 خوش نصفا واقع است در آن مکان مقبره شان مرتب شود و شاه محمد بن صاحب متولی خاقان و شاه  
 بکمال بهمت و خوش و ضعی بر طور مشایخ و نیاز معاش میکند و خدمت صادر و وار و بخوبی مینماید  
 اللهم دینی توفیق و عرفانه و معنی کلام حضرت مولانا قدس سره که سابق از مرزا صاحب فرموده بود  
 که ترا در اینجا از تنگ شیر خواهد پدید آمد بخوبی ظاهر گشت که از نبودن مقابله شک بود و لا اله الا الله  
 که مراد از شیر بود پدید آمد یعنی اینقدر رسنود داخل سلام گردیدند فقط از جمله مستفیدان شش  
 صحبت بابرکت حضرت خواجه محمد شریف عرف سید صاحب خلف الصدق و صاحب  
 سید شاه سلطان الدین محمد است از اولاد امجاد خواجه قطب الدین مود و چشتی علی نبینا و  
 علیه السلام آبا و اجداد ایشان همه مرجع ملوک و سلاطین زمان بوده اند عزت و اعتبار ظاهر  
 و باطن در خانه نشین شده آمده است و معاش فانی پیدا کرده سید شاه سلطان صاحب والد  
 ایشان نیز کافعی کفایت امیرانه بود و لهذا سید صاحب که فرزند بچانه در خانه والد خود بودند تبارخ  
 پرورش یافته و بلبل و لعب پرداخته بعد تجا و زچل سال درک صحبت مولانا قدس سره کردند  
 سید صاحب حقیقت حال زبان خود میگفتند که از سن تهنیر صحبت بایدهان قمار باز و نشه خوار و طوار  
 کوچ و باز و خوش خوراک و خوش پوشاکی بود و کشف و کرامت بزرگان را متفق نبودیم در عهد  
 نواب صف الدوله وزیر الممالک محمد کاظم علیخان بر بلوی که سابق سالار بلشین بودند در میان  
 ما فروکش بودند خان مذکور عاشق رسول مقبول و ذاکر و شاعر بود و بکمال انبیه صحبت صاحب  
 ترا حاصل کند؛ صحبت طایع ترا حاصل کند؛ در صحبت کاظم علیخان لذت ذکر قلبی پدید آمد حسن صحبت  
 او بسیار و نفینان صحبت در ایشان در دل جای گرفت روزی دیدگاه محذوم شاه مینا صاحب فیه  
 و در مسجد حضرت محذوم شیده کفایت الله صاحب بی مشورت سه بودند نزدشان سلام علیک  
 کردیم و ایشان در جزیه آمده ملامت و نصیحت شروع کردند که یدنا هم کننده خاندان مودودی است

و تماشا بینی و لذت و صنی می کنند و چنین و چنان لباس می پوشند و در شوا از میجا و پرواز شهر من غم و غصه  
بسیار خور و م و هیچ نگفتم مگر بدل نادم شده غم با خنجم کردم که ازین شهر بدر شوم و بطرف شاهیجان آباد  
روم تپانچه از والدین خود گفتم که بسیر شاهیجان آباد خواهم رفت و آنها را صنی شده نبار می سفر کردند و دیگر  
والده را مضارفت من ناگوار بود و نجس دزد که بچه سبب ناگاه انگیز از شهر برخاسته دل شد کسی  
مقوله کفایت شاه صاحب بآن موضوعه نقل کرد و والده ماجده معرفت میان محمد و من بخش پیش  
سید شاه کفایت الله صاحب گفت فرستادند که در بیت دو فرزند آن یک سید صاحب روئنی چشم  
باقی مانده است تو این را از شهر بدر میکنی اگر یک موی او کج خواهد شد بجهنم رسول مقبول صلی الله  
علیه و سلم گریان گیر خواهم شد سید شاه کفایت الله عرض کرده فرستادند که غرض من همین است که  
راست کردار شوند و اطاعت والدین نمایند و الشیاء بخیر و خوبی مراجعت خواهند نمود آنجا که  
مطلوب خاطر باشند و مرا و از نصیحت خیر خواهی دین است بعد این رود که بشاهیجان آباد رفتم و  
از اینجا با جمیع شریفین رسیده بربارت حضرت خواجہ بزرگ مشرف شده باز به لکنو رسیدم تا حاجران  
مولوی انوار الحق صاحب قدس سره رجوع سید شاه سلطان صاحب و شاه غیاث الدین صاحب  
میرا لونی صاحب مدوح بود و بعد وصال شان بطرف سولانا قدس سره راجع شدند لیکن التجاسے  
والدین این بود که برای نکاح صاحبزادی از سلطان غازی الدین حیدر شاه زمن دونهار و سپه  
د با تمام اطمینان کردند که بعد و چهار روز بخوابست مولانا حاضر شده سلام من برسان تا او شاک  
نیت من یاد ماند بدین بهانه که چند بار حاضر شدم حضرت مولانا بچشم عنایت مرا دیدند و دل من  
ملح اسمعیلی پیدا شد که ازین بزرگ طلبی آباد کرد و عرض کردم که مرا هم براه خدا هدایت فرمائید  
دو سه بار خاموش ماندند بگزیدند و از مذنون مسجدتها یافته تنگ گرفتم که از نام خدا چرا دروغ میفرمایند از شما  
شد که صاحبزاده اگر یک لکمه روپیه بخواهی شمارا بدانم مگر خدا را طلب مکن عرض کردم که یک لکمه  
روپیه خدا را میفروشم بشطیکه از آن یک لکمه هر قدر صرف کنم نشود فرمودند این نخواهد شد گفتیم  
پس من لکمه روپیه نمیگیرم نام خدا میخواهم فرمودند قبول کردم در مرا قید پیش شش بسته می فرمودند عرض  
کردم که از سینه چشم دل من آشفته میشود مگر چشمم کشته حاضر خواهم ماند فرمودند که اگر چه از زمان آدم  
تا ایندم بزرگان چشم بسته میانید مگر من سخط شما چشم کشته خواهم داد و الا اینکه آنچه نسبت بالفعل

در قلب شماسن خواب در رفت عرصن کردم که چنان نشود که با سید موسوم موسوم و هم از دست رود و  
 خالی مانم فرمودند آنچه چنان خواب شد اید الا با و همراه جان شما ماند بعد این گفتگو هر روز از راه حاضر با  
 وقت مراقبه کردم بعد چند روز از راه شد که شایسته افیون عاشق هستند و در نشه بی کیف و نشه بی  
 تباکن است اگر مستی حق مطلوب است نشه را بگذار گفتم که دو توله افیون در نشه روز بخورم و بگویم  
 که در گذشتن آن نوبت بر جان خواب رسید بلکه نیست بخوابم که دید فرمودند که تدریج کمی کرده بگذار  
 عرصن کردم اگر امداد حضور باشد بیکبار بگذارم اگر جان برود مردن قبول است فرمودند انشا الله تعالی  
 جان خواب در رفت و متروک خواب گشت مگر اسهال خوابم که دید عرصن کردم که از اسهال می ترسم  
 شدت دیگر هر چه شود فرمودند که در اسهال صفای میشود و خطره نیست عرصن کردم که متحمل اسهال  
 نمی شوم مگر مضد مضائقه ندارد فرمودند هر چه مری شما باشد از همان وقت توبه کردند و شداد این  
 هجوم کرد و نوبت یا خرق دم رسید مضد نامی هر دو دست و پا کرات و مرات گرفتند سید شاه  
 سلطان صاحب بخنور مولانا آمده گریه و زاری کردند که در دست دو فرزند همین سید صاحب باقی  
 حال از ندگی او بخطر نمی آید فرمودند اصلا خطر بر جان او نیست هر چه تکلیف بود گذشت آینده خوب  
 پیش خواب آمد چنانچه بعد از غسل صحت نموده باز در صحبت حاضر شدم در صحبت یکسال هر چه  
 صفات شہوت رانی و حرص و بهوای دنیا و محبت خوش بخوری و خوش پوشاکی و رغبت کمبود  
 و تماشا بینی در طبع بود زایل گردید و رغبت روزه و نماز و ذوق و شوق سماع و ذکر و شغل غالب  
 شد و عشق و محبت حضرت مولانا بر خاطر مستولی گشت و اسبب توحید جوش کرد و صفای قلب  
 و عروج روح بمقام فنا و سیر ملک و ملکوت و مناسبت با عالم حیرت ناشی شده بود که حضرت  
 مولانا بخت شتافتند مگر حجاب ز خیم ظاهری ایشان برداشتنده که بر فراز شریف آمده نشینند  
 هر ساله که در عالم بر تریخ میشد چشم کشاده میدیدند بل بعضی حال توهمان راز میگفتند چنانچه حکایت  
 از معاملات مشهوری ایشان مگویش را قلم رسیده که در ذیل می نگارم حکایت اول اینکه  
 بر فراز حضرت مولانا نشسته بود در چشم کشاده ناگاه حضرت مولانا فرمودند که قمر الدین بنیر شما  
 هر دو تیر گشته کشت این را از خواستگار شما شد که بخنور آنحضرت صلی الله علیه و سلم دیدم که یک گلدسته  
 از طرف آسمان فرو و افتاد و آنحضرت بدست مبارک خود گرفته فرمودند که روح قمر الدین فرزند من است

بمشاهده این با چراغ باغ خود اندوختن قناد میرضاحب گفتند که قمرالدین از صبح غائب شده است و او را  
 بجای رفت یافته نمیشود و خاموش ماندیم و دوشه کهری شب گذشته خبر کردند که قمرالدین بجانانه آمد البتة سطران  
 شده است و مظنه پیغده میشود از میرضاحب گفتیم که برقرار مولا نارفته چیزی نذر بگذارد و دعا کنند شاید  
 خدا رحم کند میرضاحب گفتند که پیش من روید کجاست گفتیم خبر کنید همان شب قمرالدین جان بخشی  
 کرد و انان شد و انالیه راجعون صباح دستور برقرار آمده گفتند که هر چه شد خوب شد بدول من غم نیست چکا  
 و دوم زبانی منشی مجیدی علیخان صاحب است ناقل اند که روزی حاضر آستانه مکرمت نشانی  
 بودیم و سید صاحب نیز برقرار شریف تشریف میداشتند فیما بین من و سید صاحب رقص و روضات  
 میشد بعضی حرف گستاخانه از زبان من برآمد سید صاحب بطرف فرار مقدس اشاره کردند و دستم که چو  
 مولا ناساختند و پشت ناک شدم صبح بدر بار میرفتم معلوم شد که کسی مرا بر داشته بر زمین زد و حدیله  
 تاوست و پارو نمود و سواره بر مکان رسیدیم دیدیم که خواجه میک تا میرضاحب برادرزاده سید صاحب  
 نشسته اند گفتند که سید صاحب برای خیر و عافیت فرستاده گفته اند که شب از من خطا شد و مولا ناساخت  
 کرده ام احوال شما بیاید که خود معافیت کنم حکایت سوم زبانی منشی صاحب ۱۲۵۵  
 حساب کید والد ماجد خود منشی ثابت علیخان باراده خدمت اخبار بنام خودم خدمت نواب شریف الدین  
 بهادر که وکیل سلطنت بودند رفته بخواجسته تلخ شنیدیم و کلمات شیرینی گفتیم لیکن رنج برداشتم و در وقت  
 بخیال آمد مصرعه بهم در تو گریزم اگر گریزم و برقرار حضرت مولا نا حاضر شدم سید صاحب سر برهنه با من  
 نشسته در و میخواندیم که حسب معمول تسلیم و تقطیع بجا آوردم سید صاحب گفتند که مکرر آداب بجا آور  
 دوست من گرفته برخاستند سبب پرسیدیم متهم شد که گفتند که اینوقت حضرت مولا نا طاقت اجابت نداشتند  
 کردند و شما ایستاده اند از اینجا ملامت میجو بودیم که بمانوقت آدم والد ماجد رسید که شمارا نواب بنوا کرد  
 بهادر یاد کرده اند همین که از سید صاحب رخصت شدم فرمودند که هر چند دستور نیست که در بروی پدر  
 پیر مالک و مختار امور شود ولیکن اینهم عطا کرده اند الغرض همچنان بوقوع آمد خدا بتعالی انجام حمله نمود  
 بنجر گرداناد فقط حکایت چهارم زبانی منشی صاحب موصوف مولوی سید یوسف صاحب  
 مرید خاص حضرت مولانا در معرض الکوت بواب دیدند که مولانا میفرمایند که ای یوسف علی قبل از  
 عرض حضرت شیخ العالم علی بنیثا و علی السلام نزد ما یا ایشان که حساب کردند و رجوع فرمایند



پس اظهار این معنی از پنو خا نصاحب دند و بعد از پنج یوم همه انتقال گردید جنازه او شان تیار شد و پیش  
 دروازه شرقی روضه حضرت کندیده شد هرگاه مولوی یوسف علی صاحب را در قبر فرد آورند سید صاحب  
 گفتند معا سیکتم که مولانا از مرقد منور خود برآمده از راه دروازه شرقی مقبره برآمده فرمودند که سید صاحب  
 پیرینید که حالا من بطلبین مولوی یوسف علی میروم پرسیدم که سبب اشاره شما چه بود گفتند که روزی  
 از مولانا پرسیده بودم شنیده ام که جناب میرالمومنین علی مرتضی علی بنبیا وعلیه السلام بطلبین خود  
 تلبفین میفرمایند در جواب فرمودند که مرشد تلبفین مرید میرود و حضرت امیر مرشد کل اندک چه عجب است  
 اگر تلبفین فرماید حکایت پنجم منشی صاحب موصوف را وی اندک برآدم با تو علی خان مرحوم فرمود  
 دیدند که یوم جمعه است و جنازه مولانا قدس سره نهاد است نماز جنازه میخوانم بعد شنیدن این سخن  
 از برادر خود دانستم که این جنازه سید صاحب است که فانی فی الشیخ بود سلطان کارشان تمام کرده است  
 باقر علیخان بهانوقت سوار شد برای عبادت سید صاحب فنت بسیار تعظیم کرده فرمودند که مقبول مولانا  
 هستی بهر سلامتی ایمان من دعا میکنم و تیر فرمودند که از سر روز برای من چشم دیگر درج عیال کرده اند  
 فردا کوچ است چنانچه فردای آن یوم جمعه تاریخ دوم شهر محمادی الثانی ۱۲۸۴ هجری عاشق شریف  
 بجوار رحمت رحمان پوستان آمدند و اما آلیه ای چون حکایت ششم پنو خا نصاحب ناقل اند و چون  
 حضرت مولانا شاه غیاث الدین صاحب عم بزرگوار سید صاحب در شام جهان آباد انتقال کرده  
 سید صاحب برای تعزیت شان استجازت کردند حضرت فرمودند که بهر چه شدنی بود شد و اینجا فرزند  
 شان موجود اند یا بفضل یقین شما ضرورت نیست قنخ غریبت کردند بعد وصال حضرت مولانا و شایع جهان  
 رسیدید روزی دیدگاه عالم ناپه حضرت سلطان المشایخ نظام الدین محبوب البی قدس سره فرستند  
 چنین که اندر روضه منوره قدم نهادند از فرار محبوب البی مولانا برآمده گفتند که اینجا هم دیگری نیست  
 سید صاحب می گفتند که در بدن من از راه افتاد و از عرق تر گردیدم حذام حضرت محبوب البی بر لبی  
 دستار بخیره آوردند گفتم مرا بردن روضه رفتن و پدید که پوشش نجابت از من بجان افتد زهی کمال  
 مولانا و منی نصیب سید صاحب قدس سره و مقتضای همین عشق و محبت بود که جوارز بگان خود را  
 که آشته و از خانه باغ و گل گلزار خود قطع نظر ساخته وصیت کرده که مرا از بر قدم مولانا دفن سازند  
 تا غم بود در جوس رونی تو باشم و در خاک شویم خاک سرکوی تو باشم چنانچه میخواستم و فرمود مولانا

شرقی مقبره محمد شریف خواجہ محمد شریف گردیده است بر لوح مزار کتبه است در سنگ مرقد طریح  
آن محمد شریف سید پاک به نقل خود کرد زین سنگ ساری به شد ز روی ولایتش تاریخ به وصل  
شد آن ولی خدا فقط ۲۵۰ سوره ای یکی از خلقی را شدند مولوی ابوالحسن صاحب  
رومولوی بستند بن شیخ ریاض احمد صاحب زاد او امجاد امام جامی حنفی رحمه الله علیه  
جد امجدشان مخدوم شیخ صفی قدس سره مصنف دستور المبتدی والد مولانا محمد اسماعیل و القطب العالم  
بنیگی عبدالقدوس گنگوہی بودند در خاندان شان دولت علم ظاهر و باطن نامولوی ابوالحسن شده  
آمده است ایشان چهار برادر حقیقی بودند اول مولوی نجف علی دوم مولوی اشرف علی سوم مولوی  
ابوالحسن چهارم حکیم حسین علی بر چهار برادر مرید حضرت مولانا بودند تحصیل علم تیر بر چهار برادر ان الکنو  
کرده بودند و در سلسله راجه تکیه راسی تحصیل مولوی ابوالحسن تا شرح سلم رسیده بود که طبع شان در  
عنفوان جوانی راغب سلوک فکر گردید بشنوی مثنوی از حضرت مولانا شروع کردند بعد چندی دیگر شاعر  
گذاشته مرید شدند بعد تحصیل رسائل مولانا و شنوی شریف حالت جذبہ بر ایشان غالب شد بطرف  
روولی رفتند و باز آمدند به گاہ و راسخالت افاقه میشد بطرف صوم و صلوٰۃ متوجہ میشدند ملک  
رعایای دکان خود و دیگر مردم را تعلیم و تلقین ارکان دین و هدایت راه یقین میفرمودند و خدمت فرمود  
میکردند در حسین حیات حضرت پیر و مرشد پنج شش سال سالک میبایزند و زمان وصال آن حضرت در  
بحال پنج به بودند و در وقت عصر در محضر شیخ العالم قدس سره تشریف فرما بودند که مولانا آنوقت تشریف فرما بودند و در وقت  
که قیامت و فن حضرت مولانا بود حضرت مولانا ابوالحسن صاحب دلی سبار شہوارند و پیران باشند که حضرت مولانا بارافروخته بودند که انوار  
حق باطنی در احوال حضرت مولانا باز در سلوک مدہ اندیشان جذبہ دلی ایشان شیخ غلام قدس شده بود از آن بعد تشریف فرما  
یکی در سلوک و در زمان بیجاوات مدہ خود از روی تشریف یزین فتد لغز فالت مدہ خود در سلسلہ احرار و دو تاس باشند  
احدی نشان نداد که بفلان سمت رفت احوال مسموع میشود که آنطرف گما گره بعضی کن  
دیده اند عریان محض و سر و پا بر مہنہ میکردند چند حکایت در حال مولو لہبیا صاحب ممدوح مولو  
لطیف علی صاحب برادر بنی عم ایشان ناقل اند حکایت اول آنیکہ در خانہ خود و برادران خود  
شیرینی و غیرہ ہر جا کہ میبایست تقدیر داشتہ تقسیم میکردند بظہر حفاظت ہجو اشیا را مردم خانہ و رعایا کلی  
محتفی داشتہ دروازہ کو شہ را مقفل میکردند ہر گاہ ایشان برای اطفال و غیرہ احتیاج شیرینی یا

در خانه هر کدام که آن خیر مخفی از راه کشف دریافت میکردند در همان مکان رفته از اشاره دست قفل  
 کشاده اندرون ظرف که آن خیر مخفی نوده باشد دست انداخته برآورده میرزدم دم خانه حیران میشدند  
 از بین عالمه چنان مضموم میشدند که حاضر و غایب قریب بعید نزد او نشان مساوی و مکشوف است حکایت  
 دوم اینکه محمد نظر علیچان الدابادی داروغه سابق دواب جهان پناه خلد اند ملکه در ردولی رفته  
 خواستگار ملاقات مولوی ابوالحسن شدند بنده لطف علی گفت که جای او نشان تعیین نیست گاه  
 بشهر و گاهی بصحرای میگروند مگر بنت شاد رفته بعید نیست که در باغ و غیره ملاقی شوند همچنان شد که در باغ  
 ملاقی شدند اول بسیار خلایق و پیشش حال خان موصوف ساختند بعد اندک تامل پرسیدند  
 که تو بطرف رسولی چرا رفته بودی عرض کرد که پیش میان کریم شاه در ویش رفته بودم روزی پیش  
 کرده فرمودند که در آستانه مرشد شما کدام خیر نیست پیش دیگران میگویی نزد علیچان پیش کرد خاندانم خوش گذشت  
 خانم صوف از کشف ایشان نادیده شد اغوی میان محمد غوث صاحب نازل اند حکایت دیگر  
 که مولوی ابوالحسن بر حال من بسیار شفقت میفرمودند و روزمان قیام من بردولی میان حسن  
 صاحب برادر شاه هدایت احمد صاحب یار علیل بودند امید زلیست نماید همه مردم مرا پیش کردند  
 که از مولوی ابوالحسن صاحب ماکینا من یا صرا گفتم مولوی بطرف آسمان دیده گفتند که از  
 ده سیمین خواهند ماند از چهار روز میان حسن احمد را آرام شد معنی آن لفظ بعد صحت شان معلوم  
 که شاه هدایت احمد شست برادر و دو خواهر یکی ده بودند همه مردند آنوقت شیخ محمد و هدایت احمد  
 و حسن احمد باقی بودند ایشان از خدا عرض کردند که منجمله ده سیمین نخواهی گذاشت حکایت دیگر  
 راقم آئیم و در عرس حضرت شیخ عالم علی بنیاده علیه السلام در ردولی رفته بود و قیام  
 من در اینجا مولوی ابوالحسن صاحب ذرا شفقت اکثر اوقات پیش من میانند و عین عرس  
 شهنشاهی میکردی لکن شو که مرید شاه علی احمد صاحب قدس سره بیمار گردید خواستم که او را در ردولی  
 انداخته روانه لکهنو سازم چنانچه که اراان و غیره طلب کردم مولوی ابوالحسن صاحب گفتند که  
 شما خواهند رفت و اینکس همین جا خواهد ماند خمیر او همین جا است همچنان شد که بیمار گشته آیدم  
 بعد از سه روز بموختا مدفون گردید خلاصه اینکه سیف زبان و آینه مصقول دست خداست  
 که پدید او پنهان به نزدش یکی است یکی از مریدین را سخن حضرت مولانا محمد حسن

حرمت خان افغان ساکن جهان آباد متصل کورده است میان کریم بخش صاحب اورنگ  
 نمایه شاد قلع علی صاحب حکایت میکند که حرمت خان از سن تیز متقی و پیر بنی کار و فقیر دوست بود و در  
 پلشن بعد از مجاری نوکر شده بود و من و پلشن دیگر ملازم نووم در پرتابگده نبرد و پلشن جمع شدند و از نووم  
 تا بعد از حرمت خان ملاقات میشد حرمت خان حکایت میکند که من تباراش مرشد تا بالای قلان  
 رسیدیم بالای که به شکل لوق و دوق بود هیچ حیوان و انسان نبود مگر یک درویش بالای که در کاه  
 سکونت داشت مشغول بیاد حق بود من قریب یکپاس ایستاده ماندم انصاف نگارده هرگاه مرشد  
 سلام کردم گفت برو و اینجا چرا آمدی شیر یا گاو ترا خواهم خورد و گفتم هر چه شدنی باشد شود حالا نمیرم  
 گفت اینجا چه ای خود گفتم هیچ نه بسیار تنهید کرد و لیکن ترسیدم و به پلشن گفتم وقت پوست کلام  
 درخت که اینجا افتاده بود برداشتم و در آوندگی جوش کرد و قوری از آن خورد و باقی در یک دونه برگ  
 نهاده مراد و عوزم و حیران شدم که آن لذت و ریخ نعمت و تبار ندیدم صبح گفتم که نعمت تو پیش  
 مولوی عبد الرحمان است و در لکهنو رفته هر چه پیش من نصیب نیست جهت هدایت آن درویش  
 بحضور حضرت مولانا مشرف بیعت شدم از آن روز حجب دنیا و مافیها از دلم سرگردید چنانچه در پلشن  
 آمده خواستم که نام خود از سلک ملازمین موقوف کنانم تنهاده و او اشد و غیره نمیکند از دلم میگردد  
 که عو من شاد هست و نوکری با خواهم کرد نوکری ترک نکن ایان کریم بخش روایت میکنند که هرگاه از  
 بطرف برتابگده که پلشن باقیات آنجا بود عازم شدم حضرت مولانا فرمودند که حرمت خان جمعی  
 آنجا است با او ملاقات میکردی باشی حسب الارشاد اکثر با او شان ملاقات میکردم پوست و شمشیر  
 باقی مانده بود مدام چله و فاقه کشی میکرد رسول خان گولانداز و دیگر مردم پلشن معتقد بزرگی و کرامت  
 خان مذکور بیان میکردند ابتدای جدائی او از پلشن بدینطور ذکر میکردند که از پرتابگده بقاصله  
 نمیکرده ندی سیلانی است بطرف ندی برای غنص و غیره میرفت یکروز از پلشن قایم شده کتله  
 ندی رفته بود و بارش باران شروع گردید سه روز نتوان گذشت و حال معلوم نشد هرگاه رسول خان  
 و غیره بیکار ندی رفته دیدند که از هر دو دست سر گرفته لب دریا پاشنه پاشنه است چون نزدیک  
 رفته حال پسندادیم میباید بگریختیم گفتن نمیتوانست معلوم شد که شبانه روز نتوان پایش  
 بروی شده بود لکن اوجم او را متشیخ ساخت چند مردم از آنجا برداشته و بر درخت انداخته از آنجا

گردید آنوقت حرکت درین شد گفت که از جمیع کینه‌ها بپرهیز که کم کردند و رفت یک کشته شد گفتند و درین گفت این بخار بنحوی  
 بجزند ببالند که در آنجا بنحی مستقیم تا بگذرد و در آنجا بنحی مستقیم تا بگذرد و در آنجا بنحی مستقیم تا بگذرد و در آنجا بنحی مستقیم تا بگذرد  
 مکان آرام درست نمایند و چیزی زمین بطور یانغ و غیره بدین قبول نکرد و گفت برای من زمین  
 بجای کندیده و دهند که در آن دفن شوم بطور خانه زمین کندیده چهره درست کردند و مقبل آن یک کشته شد  
 برای نماز درست کرده گردان دیوار پنجه بوضع مسجد قناتی تیار کرده دادند و در آن متفرق بگذشتند  
 میمانند هر چند از پرتاب گدازه و دهبیات گردنواح مردم طعام و غیره نعمات می آوردند لیکن او بچیز  
 الکفای تمسک و آخر از فاقه کشی و ریاضت طاقت نداشت و برخواست نماز و نماز و غیره متروک شد  
 من که جمیعش همو بجا بودم روزی گفت که لوته وضو و کتابت خطیفه من در طاق که اندر تخته خانه  
 است بگذارند و همه ناراضی شوند و پس فردا خبر بگیرند پس فردا که مردم دیدند جان بگویم تسلیم  
 کرده بود انا الله وانا الیه راجعون روز و تاریخ وصال آن مرحوم کسی بیان نکرد تا ثبت کرده اند  
 که ازین بزرگ دیگری مستفاد شد باین غرض اینکه در مقام فنا کامل بود یکی از مریدین مختار صید  
 حضرت مولانا مولوی امیر علی شاه صاحب اند این شیخ محمد بخش بن شیخ امام ابن  
 ابن شیخ تهر الحق ابن مولوی شیخ محمد ثالث الصدق ملا شیخ احمد عرف ملا جیون قدس  
 اسرار هم ملا جیون صاحب استاد و پیش امام عالم گیر بودند و بعد عالمگیر از عهد سیه و شایه تا فوج  
 مقتدای انا هم و شیخ الاسلام مانده بعد وفات در ایستگی مدفون شدند و روضه متبرکه در رسته  
 عالی شان در قصبه ایستگی موجود است مولوی امیر علی صاحب رکن و تحصیل علم ظاهر نموده  
 بعد از بیست و سه سالگی در سنه ۱۲۳۶ هجری بحضور حضرت مولانا حاضر شده مدت هفت سال سه ماه و بیست و نه  
 صحبت باریکت در یافتند و در سنه ۱۲۳۷ هجری در ساله کلمه الحق و کتاب کینه الابد شیخ  
 محی الدین ابن علی العربی مع شرح عبد الکرم حبلی در ربع اول شبکه شریف باب شیخ عبد الحق  
 دهلوی از مولانا گرفته و کتاب بنام مطلق سابقاً از رافتم آثم خوانده استفادہ سلوک تصوف  
 بسیار کردند و در سنه ۱۲۳۶ هجری برادر عبد الفضل اشرف بیعت مشرف گشته اجازت و خلافت جمیع  
 سلاسل یافتند از فراج ایشان از ابایم طفلی صلاح و تقوی و همت علیا حبلی بود چنانچه حضرت  
 مولانا مکرر فرمودند که امیر علی کوهی سبب است مطابق ارشاد دیده شد که همت ایشان بسیار

خلق الله و جهاد با اعداء مصروف گشت هزار نامردم از فیض صحبت شان توفیق محوم و صلوة و  
 ترک بدعات یافتند و صد نامسکین بجاقه بیعت در آمده مستدی شدند هرگاه شوق بیت ربی غالب شد  
 بی زاد و راحله برخواستند و پیاده باطنی مراحل و منازل نموده حاجی الحرمین شدند و دو سالان شد  
 و رکه معطله و مدینه منوره اقامت ساخته اخذ فیض و برکات کردند و زیارت عتبات عالیات انبیا و  
 و اولیا انسانی راه استحصال سعادت کردند و مرتبه ثانیه با قافله کثیر و جم غفیر از وطن بدین جهت برآمد  
 که بر سر قدم در رکعت نماز گذرانده در چند ماه تا نول گنج که از امیثی بستان کرده است مصرعه بنظر  
 کردی و در رکعت نماز و درین سفر نان و نفقه هزار نامردم عمرای شان بی اسباب ظاهر  
 از غیب میشد بعد حسب یمای حضرت مولانا راجع وطن گشته ترک دنیا جمیع وجود کردند و در حجاز  
 بیرون شهر جانب شمال یک مسجد تمام طیار ساخته و از جمله قبائل و عشائر طرح بیگانه انداخته  
 معنکف مسجد شدند و با احدی سروکار نداشته و ادوا توکل میدهند و اما بیعت ربک فخرت و وحاکت  
 بیان کردند حکایت اول اینکه در اولاد امجاد بندگی میانی صاحب قدس سر شاه غلام محمد  
 صاحب والد ماجد منشی غلام امام شهب در زمانه سابق با شاه حسام الدین صاحب که فرار شان  
 در گوگهار مشهور است بیعت داشتند مردم شهر را و شان طاعن شد که اجبی از اولاد بندگی  
 نظام الدین خارج از خاندان خود بیعت نکرده است و اگر کسی کرده باشد فیضیاب نشد و فی الحقیقت  
 شاه صاحب موصوف را از بیعت شاه حسام الدین صاحب چیزی فایده ظاهر نشد لهذا باستماع  
 اوصاف حضرت مولانا خانبهانه عقیدت پیدا کرده روزی بخدمت حضرت مولانا پیام کردند که سن  
 از چشم معذورم و استطاعت حاضر باشی حضور نمیدارم پس ما بدان مقصد عالی تلو انجم سید  
 نان مگر الطف شما پیش من گامی چند بعد استماع این پیام حضرت ساعتی تأمل کرده بامو کو  
 امیر علی صاحب فرمودند که حضرت بندگی نظام الدین صاحب قدس سره العزیز مرا اجازت داده  
 که شاه غلام محمد را مرید کرده راه خدا تعلیم فرمایند لهذا شما اجازت میدهم که در امیثی رفقه از طرف  
 من بیعت شاه غلام محمد گیرید و این کلامه من بر سر و شان بنهند و بنید که چه قسم برکت میشود و اللہ  
 حضرت از شاه صاحب موصوف بیعت گرفتیم و تاج بر سر و شان نهادیم و بجز و پوشیدان کلامه  
 عشق و محبت در دل و شان جوش کرد و ذوق سماح پیدا شد باوصفت اینکه در خاندان بندگی

میانجی صاحب سماع نبود و در عالم رویا بندگی میانجی صاحب صنی الله عنه خوشنود سیع خود  
 ازین بیعت بیان کردند و در همان بقیه مولوی اکرم علی و مولوی افضل علی و حکیم نعمت علی  
 صاحب با شاه صاحب مدح بیعت کردند و بعد از آن قریب پنجاه کسان بجلقه ارادت شان  
 درآمدند قریب دو سال گذشته باشد که شاه غلام محمد صاحب رگمال عشق و محبت مولانا انصاف  
 کردند و ورا له آباد و فن شدند فقط حکایت عجیب و مستقر بیعت الله هنگام درو و بمنشی تمام  
 ماه رمضان در آنجا اتفاق اقامت افتاد حکیم مولوی عبدالاحد شاه خلیفه باریاب شاه که از  
 مشایخ مشایخ عظام اند یار بودند و در آن نواح رجوع خلایق با و شان بسیار بود و رئیس آنجا  
 لیکن شکم محض و زان خشک بودند و شکر وحدت وجود و مکرر سامعان غنا بودند و بدیاریافت  
 انیس ابی بنده خلیفه مولانا سی شاه عبدالرحمان موجد کائنات است با تبايع خود میگفتند که این رفته  
 و جالبه رسیده است مگر متبصنای اخلاق عظیم دعوت اینجانب کردند و هرگاه در محفل او شان  
 رسیدیم و اعطانه زبان طعن و تشنیع صوفیان و سامعین غنا کنند نهایت منتهی شده میخواست  
 که طعاهم او بخورم لیکن چون مولوی عبد الله چنانچه برادر حقیقی میرصادق نائب سلطان شیبو و عبد الله  
 مغربی ساکن دکن خلیفه سید احمد صاحب مرزا جا نثار شاهزاده ولی مرید شاه غیاث الدین صاحب  
 مودودی نیز در آن صحبت شریک بودند گنجایش بیروتی نبود چار و ناچار اقامت خورده میمان و دگاه  
 خود رفته بعد قیلو که برای نماز ظهر رجاستم بعد فراغ نماز دیدم که مولوی عبدالاحد و صوف خوان  
 شیرینی بردست خود سنده زار و زار گریان می آید و تردم رسیده گفت که برای خدا مراد و طریق  
 مولانا سی شاه عبدالرحمان صاحب مرید کن و الا ایمان من بر باد رفت پرسیدیم که دو گنجی شتر  
 تو شکر بودی اینوقت که ام چیز را بر اینم نامه برانگیخت عرض کرد که بعد برخاست شما چون ختم  
 در محاسن وارد شدیم که در آن حضرت صدیق اکبر و دیگر صحابه کرام و مرشد من باریاب شاه حاضر  
 بودند چهره من مسخ گردید شهبازگان بر من عتاب کردند که تو مرید و خطیب مولانا سی شاه عبدالاحد  
 صاحب را و حال گفתי در ملحدان و مشرکان داخل شدی تا که بردست خلیفه او شان تو نیکویی  
 و بتقدید ایمان یقینیت مولانا نکستی نجات تو ممکن نیست لهذا امیدوارم که تقصیر من معاف نمایند  
 و مرا از شهر نو مسلمان سازند و سهر روز دعوت با شماع غنا قبول فرمایند بعد از این گراست

نجابت علی صاحب را با حضرت مولانا تقیض افتاد و مجوزا قاضی مولانا مسجد درگاه نشاندند چنانچه شب  
 نجابت علی شاه در محاله حضرت مولانا را در کنار خود برداشته در مسجد پدیدارین نشانیدند که اینجا باش  
 از صبح آن حضرت مولانا در مسجد مذکور تقیم شدند و مرزا عبدالمطلب تا قبل از آنکه بجنور مولانا عرض کردیم  
 که نجابت علی شاه صاحب یک دایره آتشین تعینات من کرده است هرگاه از اینجا بگریزیم  
 محیط من میگردد و مرا خوف معلوم میشود حضرت فرمودند که امروز در مراقبه خوابی نشست چون در  
 مراقبه نشستیم چشم ندیدم مرا بدرگار معنی حضرت قطب بانی محبوب بجانی شیخ عبدالقادر جیلانی  
 علی نبینا و علیه السلام برده قدسوس کنایند چه می بینم که بجنور آنجناب بسیار اولیا حاضر اند و بیک  
 شاه نیز دور ایستاده بطرف من بنظر قهر می بیند حضرت مولانا بجنور پوز عرض کردند عبد الله بیک بیعت این  
 کرده است و نجابت علی شاه این را نمیکند ارد چنانچه در اینجا تیر حاضر است به نقیض حکم شد که از اینجا  
 را از در بار بدر کنند و تا کید سازند که از اینجا عرض کنی حکایت دیگر زبانی مرزا موصوف  
 میگفت که روزی بنجاط گذشت که در صحبت مولانا مقدر بود نصیب تو شد قصد کعبه باید کرد و در  
 اشامی راه دیگر بزرگان را باید دید شاید از کسی فائده دیگر شود پیر و مرشد من بنظره آگاه شده و  
 رفتن بیت اخلا دست من گرفته ایستادند و پرسیدند کسی میگوید اینجا هست عرض کردم کسی نیست  
 فرمودند در چه خیال افتادی اگر از شرق تا غرب مشعل گرفته تلاش خوابی کرد مثل من  
 نخواهی یافت در قدم او قدم که نمی آید در خاطر من اینجا آمد بود آینه عجب میگفت  
 تا عمر بود در هوس روی تو باشم و خاک شتم خاک در کوی تو باشم چنانچه مرزا  
 موصوف تا بقیه عمر درین خانقاه افتاده ماندند و چند روز پیش از مرگ سپهر نشان بیکان خود  
 بود در کمال عشق و محبت خود جان بحق تسلیم کرد تاریخ وصال شان معلوم نیست لیکن در آن  
 است اثاقت و اتا الهی را چون مرزا صاوق بیک این خدایار بیک قدیم شاه جهان آباد  
 است مولد ایشان لکهنواست در سواران نوکر بودند در عهد غازی الدین حیدر بخله اراوت  
 مولانا در آنده مدام حاضر باشی میگردد و گاه گاه در مراقبه می نشستند مرزا صاحب موصوف را  
 که روزی بنظره گذشت که در مراقبه حضرت گاهی زیارت رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیب شد  
 در مراقبه بعد مغرب اندک غنودگی آمد دیدم که در صحای و سبع یک چوکی تنهاده است و همچو





احتیاج دیگر حدیث مولوی نورالحق صاحب اصرار نمودند مولانا دست دراز کرده هر دو دستشان گرفته  
 صاحب فقه ساختند و ایجاب و قبول بعمل آمد در این عرصه حمایت الله خان حاضر شدند مولانا از حمایت الله  
 خان گفتند که اینجا بنی مولوی نور صاحب را اجازت و خلافت سبک سلایق و ادبیم شجره پاک  
 حمایه خاندان ناشاید بعد چند گاه مولوی نورالحق صاحب بن محمد یعقوب فرمودند که من از طرف  
 اجازت و خلافت همه خاندانها بشما میهم عرض کردم که فرزند احسان حضور است والا هر از طرف  
 مولانا نیز بلا واسطه اجازت عاقله است بعد چند سال در حین حیات مولانا مولوی نورالحق صاحب بنایفیه  
 بعد ده دوازده تباریخ شهر ربيع الثانی ۱۲۸۵ هجری جان بحق تسلیم کرده پاینده از مولوی  
 نورالحق صاحب قدس سره بجا رحمت حق پیوستند وقت اطلاع این حادثه حضرت مولانا فرمودند  
 که مولوی نور صاحب سرای نور و از والد خود فائق بودند منجمه مریدین مختلصین مولوی یعقوب  
 صاحب رودلوی ابن حافظ بسا و بن حافظ غلام حسین از شرکاء زمینداری قضیه دو  
 است در زمانیکه حضرت مولانا بدرگاه عالم پناه حضرت شیخ العالم مخدوم احمد عبدالحق قدس سره  
 اقامت پذیر بودند مولوی موصوف پیر نسبت ساله کتاب شرح وقایه از مولانا میخواندند و بدرگاه  
 آنحضرت در لکهنو آمده بدرگاه حضرت مخدوم شاه سینا صاحب مقیم شدند مولوی یعقوب صاحب  
 نیز در لکهنو رسیده و در رسد راجه بکیت رای آقامت کرده سبع از مولانا شروع کردند تا نصت شرح  
 وقایه و قدری احصای اصول خوانده بودند که مولانا فرمودند که ما را فرصت تدریس کتب درسی نیست از  
 مولوی نورالحق صاحب سبق شروع نمایند مگر کلمه الحق و غیره رسائل توحید از من بجا آیند چنانچه از مولوی  
 نورالحق صاحب شرح وقایه و صامی خواندند و رسائل بجنور مولانا شروع کرده هر روز حاضر میشدند  
 طعام هر دو وقت همراه مولوی نورالحق صاحب میخوردند و سکونت در مدبریه داشتند عند الاشد حاجت  
 بیعت حضرت مولانا فرمودند که اینچنین اخلاص و محبت شما بیعت است و از طرف ما همه وجوه جانت  
 است مگر رسم بیعت بجای دیگر خوانند که مولوی صاحب ناقل اند که بعد چند گاه فرمودند که مرشد تو  
 آمده است عرض کردم که من هنوز سوای حضور مرشد نگذاشته ام فرمودند که شاه محمد نبوت فرزند شاه  
 عبدالکریم صاحب در اینجا آمده اند مرشد تو هستند من بهان وقت بتلاش او شان برخاستم فرمودند  
 در ردولی ملاقات خواهد شد چنانچه در ردولی رفته باو شان بیعت کردم و حال عنایت حضرت

مولانا نسبت به خود ذکر کرده است که صاحب فرمود که مولانا صاحب را امر شد من باید دانست  
 آن روزی که عرض کردم که حساب لارشا در رسم بیت کردم فرمودند اچھا ہے اچھا سلسلہ شاہ عبدالکرم  
 والد ماجد شاہ محمد نبوت صاحب نیز بواسطہ بندگی ابو سعید بن قطب العالم بندگی عبدالقدوس گنگوہی  
 میرسد و سلسلہ مولانا محمد قطب العالم قدس سرہ میرسد یا بجای مولوی یعقوب صاحب اگر چه حاصل و حاصل  
 از نسبت و فیض صحبت مولانا شده است و با پیر عیبت صحبت طولانی هم میرسد نقد از عنایت الهی در  
 صفات فقر و فنا و تجرید و تفرید و توکل و تسلیم کمال میدارند مدت پنجاه سال است که از خویش و  
 اقارب جدا شده آزادانه بسر میکنند و هر سال بتایخ و دوازدهم ربیع الاول را عرس حضرت سلطان  
 محمد و سید علاء الدین علی احمد صابر علی نبینا و علیہ السلام بکشد و پیشانی میکند و بروز آن مجلس مجلس  
 مولود شریف بنمایند و جمله مشایخ و قوالان شهر را طعام میدهند سلمه الله تعالی و زید فی عرفانه یکے  
 از خلفای حضرت مولانا سید مولوی امانت علی بن سید عبداللہ بنیسا پوری است و وطن  
 قدیم بزرگانیش قصبہ جبرول بوده است خودش در قصبہ روانہی سکونت و رزیده حال خود بزرگوار  
 حکایت میکردند که من از سن نهم بجنور رسید تراپ علی شاه صاحب قدس سرہ که ملاب و اسطخلفه  
 ارشد قطب فاق حضرت شاه عبدالرزاق صاحب سنوی قدس سرہ الاصفی بودند پرورش  
 و تربیت یافتیم و چونکه سید تراپ علی شاه صاحب جامع کمالات صوری و مخوی بودند از ابتدا  
 بتعلیم کتب فارسی و قواعد صنائع و بدائع و عروض و قوافی مستفید نظم و شعر ساختند و بعد از آن در  
 سلسلہ قادریہ رزاقیہ هر یک ریاضت سالک را طریقت کردند و دوازده سال در خدمت شان حاضر  
 ماندیم در تمامت و جلوت مشغولی از کار و افکار بریاسات شاکه کردم بعد وصال حضرت سید  
 تراپ علی شاه صاحب بتلاش روزگار و لکھنؤ آمده برای زیارت حضرت محمد شاه مینا صاحب  
 قدس سرہ الغریز رفقه بودیم و در آن زمان شاه نجابت علی صاحب محبوب و دروایان محاذی بنگاه  
 و حضرت مولانا قدس سرہ اندرون مسجد در گاه تشریف میداشتند اول برای سلام نجابت علی شاه  
 رفتم آنوقت طعام تناول نمیکردند بزرگ نان قدری گوشت پنباده بمن عنایت کرده فرمودند که  
 پیش از این چه تو پیش قدر بود و بخور چنانچه میخواستی خوردیم بعد از آن اندرون مسجد رفته دولت ملازمت  
 حضرت مولانا مستمع شدیم و در تذکره و حدیث و جهود و کتب آن صحبت کردند که کیفیت توحید بر من ظاهر

شد که بچو شدیم و تا سه روز نشسته آن درس داشتیم بر روز چهارم جو اس درست کرده باز بحضور حاضر شدیم  
و بر پایی آنحضرت افتادیم آنحضرت دست شفقت و عنایت بر سرم گذاشتند و برای حاجت برایشی  
مجاز ساختند در صحبت حضرت اکثر حاضران ده تحقیقات مقامات فقر و فنا و وجود و بقا میکردم و بجهت  
توجه و انسرا رتبه پیستفید میشدم هرگاه از عنایت آنحضرت استعداد کامل شد در خاندان چشمتبه  
بیعت از مولانا نموده احادیث و خلافت سلسله چشمتبه نظامیه و صابریه و قلندریه و اولیویه یافته  
عنایت خلافت سر فرماز شدیم و مولو یصاحب موصوف نوشته اند که نسبت به پنج شغل از مولانا  
پرسیده اند اول ذکر دوازده تسبیحات نفی و اثبات دوم اخلاص خواص سوم ذکر ارم الدنیا  
چهارم شغل سبب ذات پنجم شغل محیط ششم شغل محبت ذات فی الذات هفتم ذکر کل ششم  
علم روح ششم فنا فی الافعال نهم شغل آمینه یازدهم شغل دریا دوازدهم شغل آفتاب سیزدهم شغل  
آواز سلطان الاذکار چهاردهم شغل لطائف سکه پانزدهم عروج و نزول جللی شانزدهم عروج  
و نزول اختیار سی هفتم ذکر منصفی سیزدهم شغل حضور سی نوزدهم تصور نور الانوار بیست و یکم  
نسبت یکم شغل تشبیه نسبت دوم شغل تتریه نسبت سوم تصور خاص نسبت چهارم شغل جامع نسبت پنجم  
ذکر هو حال فیض و اجرایی سلسله که از سید صاحب موصوف شد و میشود از مریدین او شان  
باید پرسید اینقدر بلا شبهه مشابه آمده که این بزرگ استعداد قوی و عزم درست میدارند  
که متوجه میشود و راندک زمان مشاق آن شغل میکرد و در مسائل سلوک مصنفه آن معلوم میشود  
خدا بیش انجام بگیرد و نادیده مقصد اصلی رسانا و فقط منجمه خلفای راشدین مولوس  
حاجی سید یوسف علی صاحب ابن سید حسن علی ابن سید محمد وارث متوطن قدیم حاج  
مولدش لکھنؤ است سید محمد وارث جد و پدر ایشان محمد شاه محمد فاضل صاحب قدس و الهی  
از جالندهر و رلکھنؤ آمده در محله ارادت نکر آنطرف گومتی سکونت ورزیدند مولوی سید سید  
در اینجا پیدا شدند و آثار سعادت و نجابت نشان از طفلی بودید بود و چنانچه از سن نیمه شروع  
علم پیدا شد و بنابر تحصیل علم صرفت و نحو پیش مولوی رحمت بخش صاحب رفیق مولانا می آمدند  
فضل و کمال مولانا در یافتند و آغاز جوانی خود در دید حضرت مولانا شدند و در ساله کلمه سخن فرمود  
از مولانا خوانده موحش شدند و تحصیل و بیکر کتب معقول و منقول از مولوی قدرت علی تلمیذ مولانا

عبدالله صاحب مدین سره الغزیر و تحصیل التبت حدیث از مولوی مراد حسن علی صاحب دہلوی  
کردند و بن ذکی آنچنان بود که هر کدام عالم ایشان را درس دادند و از برکت مولانا زید  
و توکل و صبر و قناعت آنچنان حاصل گردید که گاهی در حجر خود با میر و وزیر ملاقی نشدند و هیچگونه  
فکر معاش نکردند و بی اسباب ظاہر مستغنی مزاج بودند بعد تحصیل علوم در سیدہ ہجری مدون و کلام  
معظم کعبہ معظمہ برخاستند یک کلام افتد و یک جوڑہ پارچہ ہمارہ بود و محمد عظیم مامون شان کہ تھوکید  
با و رچنانہ شبای بودند وقت رخصت سہ عدد اشرفی و پیراہن شان دو تھکہ بود و قضا کاران کلام  
و پیراہن معاشرفی مادرانای راہ بذروی رفت ایشان را با عتقاد و زرقانی رزاق مطلق و تائید  
مرشد برحق اندیشہ ناداری و بی اسبابی اصلاً بخاطر نگذشت و ہر جا کہ رفتند مغرور و ممتاز ماندند و در  
خرمین شریفین مشہور شد کہ مولوی یوسف علی خلیفہ مولانا شہاب عبدالرحمان از ہندوستان  
آمدہ است مردم ذی علم را بر عقیدت مولانا شہادت بود و خوبی رفع شہادت آہن کردند و رد  
عقائد فاسدہ و تالیان از روی کتاب و سنت کردہ رسالہ درین باب تصنیف کردند و سوگند کہ  
فیما بین ایشان و سید احمد صاحب غازی و علمای ہمراہی شان پیش آمد حکایت آن بزرگوار  
مندرج است بعد مراجعت حجاز در حیدرآباد رسیدند و رانجا حافظ سید محمد علی عرف حافظ موم  
صاحب خیر آبادی قدس سرہ الغزیر شد تمام داشتند چنانچہ نائب نواب آہنجا و دیگر عمائد  
با ایشان ارادت و عقیدت میداشتند حافظ صاحب ممدوح مدرسی مدرسہ حیدرآباد و شہر  
ہزار روپیہ برای ایشان تجویز نمودند ایشان در رد و قبول آن استیارت بحضور مولانا کردند  
حضرت در جواب فرمودند کہ یوسف علی چہ خود را در گھل آلودہ میکنی صبح آن انکار مطلق کرد  
حافظ صاحب سابق الاوصاف مبا لغہ کردند کہ اگر روزگار میکنی چندی توقفت باید کرد تا از  
عمائد آہنجا خدمت و منفعت معقول بگتایم و یقین بود کہ اگر ایشان چند گاہ قیام میکردند کہ از  
وہ ہزار روپیہ تمیض نمیشد لیکن ایشان طمع مال کثیر مطلق نکردند بلباب مدون اطلاع و رخصت  
از کالان دولت شہید ست روانہ شدند و خود را و را جمیر شریف رسانیدہ بہ فرار فاضل الانوار  
حضرت خواجہ بزرگ احمد علی نقیہ علیہ السلام کیسالی سعادت حضور ہی حاصل کردند و مدو  
ہر اہم شدند و در یک سال محبت شاقہ حافظ کلام اعلیہ شدند و در رمضان فخم شنوا شدند و در بہار

مکان برست نشان رساله درجواز تحیت و تعظیم بدلائل عقلی و نقلی از روی کتاب سنت تعصیف  
کردند که تا الیوم احدی از علمای سبزوستان آنرا گردون نتوانست هرگاه خیر و درویشان در اختیار  
بجهرت مولانا رسید مولانا طلب نشان خطی نویسانند بعد رسیدن آن خط غریمت بعد از این  
مانوی کرده بجناب استعجال و حضور مولانا رسیدند مولانا از قدوم نشان نهایت مسرور شده و فرمودند که  
زمان نقل ملازمتا قلیل مانده است لهذا انتظار داشتم که شما چندگاه در صحبت ما حاضر باشید و آنچه  
تعصیف شما از ماست آنرا نمایند بشرطیکه درس و تدریس علوم ظاهری گذارسته سالكات اهل طریقت باشند  
مولو لیا صاحب ممدوح عرض کردند که قسمیکه ارشاد شود غلام حاضر است ارشاد دهند که کتب خود بدر باران  
و لوح سینه را از نقوش معقول و منقول شسته پاک و صاف سازند تا مطرح انوار حق گردد و اینها  
عرض کردند که جرات نداشتند که سرمایه علوم که باین نعمت حاصل کرده ام یکبار از دل بدر کنم فرمودند  
که در طلب گردن حقیقت کار از خدا شرم دار و شرم دار اگر کسی ترا بجا بل یا کافو خواهد گفت گفتن  
تقصان تو هیچ نسبت ایشان خاموش شدند حضرت فرمودند ان فومن امری الی کلک البصر بالثبات  
چند ماه مولوی یوسف علی صاحب رین مسجد اقامت گزیده بخدمت حاضر ماندند و استفاد میکرد  
هرگاه رمضان شریف رسید ایشان منتظر بودند که اگر حضور سماعت قرآن من فرمانده تخم سهراب  
سازم لیکن آنحضرت که همیشه از حافظه علام علی می شنیدند و ترک عادت خود و اتلاف حق او را  
بیوفائی می بیند اشتند لهذا مولوی یوسف علی صاحب را امر فرمودند بنا بر آن مولوی ممدوح  
عرض کردند که من در مسجد محله خود اقامت کرده و دستم ختم و اعتکاف خواهم کرد و بعد رمضان بجنور  
حاضر خواهم شد پس چند این امر خلاف مرضی حضور بود مگر فرمودند که هر چه مرضی شما باشد بعد نماز  
عبید الفطر آمدند مگر التفات سابق و آو بر حضور بحال خود نیا فتند لهذا در مسجد محله خود نشسته  
درس و تدریس میکردند و در تعطیلین بجنور آمده بشریک سماع میشدند و ذوق می یافتند  
در بر صغریت مولوی یوسف علی صاحب بجا رفت بعد از شریف تقسیم یافت و حضور استعجاب  
کردند ارشاد شد که تا زندگی من جانی مرد بعد وفات من اختیار شماست ایشان فسخ غریمت  
کردند چنانچه یکسال دیگر گذشت در رمضان دوم آمد پیش از رمضان حافظه علام علی برآید  
که فتن تنخواه خود در پیش متعینه کدام بچکه رفته بود اراده کاتب سحوف بود که اگر اچیا تا صاحب افتاد

غلام نیاید و حضور عرض کرده ختم قرآن مولوی یوسف علی خوابید شنواید از اتفاق حافظ محمد حسن خان  
 راهپور که مرید صادق و عقیدتمند و اثن مولانا هستند از طرف مشرق وارد شدند و بلال رمضان شد  
 و حافظ غلام علی نیاید حضرت مولانا حافظ محمد حسن خان از این ختم قائم کردند و در همین سال جانشین  
 خلیفه فتح علی شاه هم مقرر و مسلم گردید آن زمان بر ما مردم واضح گردید که بیشتر طلبی مولوی یوسف علی صاحب  
 همین مطالب شده بود که در ملک فضل الله یوسف تنبیه من لشیاء در نصیب فتح علی شاه صاحب بود و بعد  
 که شدن عید رمضان در ماه ذیقعد حادثه ارتحال حضرت مولانا از سپید دار قافی بعالم باقی پیش آمد  
 از آن روز عشق و محبت حضرت مولانا در قلب مولوی سید یوسف علی صاحب بچویش آمد و ناله و زاری  
 قافی فی اشیخ و صاحب حال شدند و مدام بیایع باشو و لمو قوالان همچو ماسی بی آب در بیح و تاب جان بجا  
 و دل کباب می ماندند و در کرب و درین وقت رئیس نموده در مسجد حضرت اقامت ساختند و حضور  
 شبانه روزی بر خود واجب نگذاشتند و تخریر شرح کابرة الاسنان عروت دندان شکن شروع نمود  
 انوس که عمر نا پایداری و فاکند و شرح تمام شد و بجز این اسهال بخیره متبدل شده بتاریخ نیم جادی آنرا  
 سحر سحری بخوار رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پوشتند انا لله وانا الیه راجعون چنانکه  
 سفر حجاز که مولوی یوسف علی صاحب بجز حضرت مولانا مظهر شدند ایست  
 می گفتند که در شهر قافله سید احمد صاحب غازی از جاز فود شده بود و من بر جاز دیگر بودم نیز  
 در مخدوم و دوشم در مسجد کلان وقت نماز رفته بودم و سید صاحب مدوح تیر و رانجا برای نماز  
 تشریف آوردند وقت اقامت خواستم که با سید صاحب قدا تمام سید صاحب مدوح فرمودند که  
 افتد اسهال عالم پس منی رست نیست و خود دست گرفته مرا پیش امام ساختند و بعد فرائع نماز  
 پرسیدند که نماز من در عجب شاد و رست شد بانه زیرا که شامرید و پیرو مولوی عبدالرحمان هستی  
 که او بهر چیز را خدا میگردد و سماع عتبا با فرامیر میگردد گفتیم که تحقیق این مسئله از علمای همای خود چرا  
 نکردند که در عجب نماز گذارده از من می پرسند اگر جناب اسر بایه علم می بود جواب می گفتیم  
 درین سخن بر بزم شده برخاستند و دست من گرفته بر میان فود و گاه خود که در این مولوی عبدالحی صاحب  
 و مولوی محمد اسمعیل صاحب شفیق و عطا بودند و خلق بسیار فراموش بودند و از آن گفتند که مولوی صاحب  
 دیگر تذکره موقوف کرده بانیکس مباحثه کرده ملزم سازند که عقیده فاسده میدار و چون ران صحبت

علما و فضلاى شهر و مجامدين بسياكم و من تنها بودم در آن وقت حضور را ياد كردم چو من بچم را صاحب  
 راست من بزرگ حضرت غوث الثقلين على نبينا و عليه السلام و جانب چپ بزرگ پير و شريف كبريت  
 موجود است مشاهده اينحال دل من قويم گرديد و بلا انداخته بامولوى محمد اسماعيل صاحب يكساله شروع  
 كردم هر مقدمه كه ذكر كردند از قرآن و حديث و شافى از من بافتند آخر الامر لاجواب شده گفتند كه اين  
 نيز از قرآن حديث دليل مى آرند قلم اقرار نامه بفرمايند شده شد كه بشنيدند بجا نين كفو و الحسا و جانشين  
 هر كدام كه بفتواى قاضى و مفتى كه معظمه ثابت شود او را بزرگ تشايد تشهير كند و بعد تحرير ايراني قرار نماند  
 فصيله ما دشما در محكمه عدالت بيت الله خدايد شده آنوقت بجلست عملى كلمات صلح آميز پيش كردند كه  
 ما و شما اخوان اسلام هستيم و بسا خسته و مناظره فيما بين علما از سلك شده آمده است هر چه رفت  
 در گذر سازند در جهان محفل بيايم فلان تاجر پيش من رسيد كه مركب طيار است و مير قافله منتظر شما  
 هستند من فوراً برخاسته حازم كه شدم و بنا آنوقت از طرف سيد صاحب پيش قاضى خندان  
 استخفى گذشت كه يوسف على نامى ملكى واجب القتل است و روبروى چندين شهيد متعبرين علما و فضلا  
 كلمات كفو و اكا و قائل شده است اين استقامت طلبى من اين طرف قاضى و كاهن شمر مضمون انش پيش قافله ريد و بفرموده كور و كور  
 خود و بچشم متعبرين بچشم متعبرين بالعلست مولوى سيد على سیدی خفي خوش اتفاقا است و بعد حضرت لانا شاه سيد  
 است كه از عرب تاج و ولايتش من فوق عليه خاص و عام است فرقه ثانی و بابى العقائد اند و مكر متعبدى ربه هستند و با نسبت  
 شرك ميكند براى كرم مؤخره مطاع گفته مواخذه از من كرد و بعد سيدى كه خواستم كه قاضى و مفتى كه را بر عرف اند فاسده  
 شان مطلع گردانم بميت و خوش آمد پيش آمده گفتند كه عزت ما بدست شماست منجمله هر ديان  
 را سخا الاعتقاد و خلاصاى با استعداد اخوى مولوى محمد خالص صاحب ابراهيم ابراهيم  
 خلف حاجى محمد يوسف خان قندهارى است جدا محمد انشان از قندهار و رگ كنو آمده در رساله  
 عبد الرحمان خان قندهارى ملازم سر كار شايى شده مدتى در كاس گنج متعبرين بودند چنانچه مولوى  
 محمد خان در كاس گنج بوجوه آمدند از سن تمبر صلاح و تقوى و ذوق تحصيل علوم و محبت علما  
 و صلحا در دل داشتند چنانچه اكثر كتب رسي از مولوى محمد حيات صاحب كوياموسى و مولوى  
 سيد يوسف على صاحب بعضى كتب از مولوى حاجى بابو البركات عرف حاجى شيخ ترازى  
 صاحب تحصيل مناخه بهايت مولوى سيد يوسف على صاحب بيت مولانا مشرف گفتند



و برادر اطفالین همیشه و بعضی اوقات سوای اطفالین بجنور آنحضرت حاضر مانده استفاده فقر و فاقه  
میکردند و در سائل مصنفات حضرت مولانا خدمت مولوی سید یوسف علی تحقیق و تصحیح ساخته ملکه  
راستخو در باب توحید و تصوف حاصل کرده صاحب ذوق و شوق شدند چونکه سرمایه توکل و بهر معاش  
ایل و عیال نداشتند و در سرکار سلطانی عهده منشی گری در بیت الوزارت تعلقی اختیار کردند  
مگر در حقیقت آنرا دینی تعلق اند که نظر بر رزاق حقیقی دارند و همچو چیل دنیاوی بی حقیقت می بینند  
می پندارند اللهم اوصله الی معارج الکمال یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص  
انجمن شیخ حمایت الله خان ابن خواجه هدایت الله خان نواسه محمد کاظم علیخان خاںسانان  
سرکار شاهی است موطن بزرگانیش خطه کشمیر و مولدش لکهنؤ از سن تمیز نیاز و نعمت آبای  
برگشتن یافته تحصیل علم ضروری نموده بصفت حمیده و اخلاق پسندیده آراسته و پیراسته  
پیل طبعی بسن عقیدت بزرگان و خدمت علما و فقر ابله و از ابتدای ورود حضرت مولانا در لکهنؤ  
با خلاص و عقیدت تمام حاضر میشد چنانچه هنگام قیام حضرت مولانا بدیگاه حضرت مخدوم شاه میثاق صاحب  
قدس سره ادراک صحبت کرده بشرف بیعت در خاندهان چشتیه مشرف گردید از زمانیکه مولانا  
در مسجد نبی این اقامت پذیر شدند ایشان نیز در جوار مسجد اندر احاطه منظم الدوله حکیم مهد علیخان  
بیادریجانی که اکنون فرار فاضل الا توار مولانا است سکونت و زیند کثرت اوقات در خلا و ملا بجنور حاضر  
بوده محرم راز شدند و بانی مبانی ملفوظها ضبط اکثر احوال الهی ایشتمال حضرت مولانا خان ممدوح  
بودند کاتب بحروف را با وصف رقابت در عشق مولانا بدل و جان دوست میباشند بعد از  
انقل نور مطلق شرح کلمه الحق این غزل گفته بکاظم علی قاسم علی قوالان تعلیم ساخته بران سینه  
نوا چه میگردد غزل مطربا اسرار ما باز گو قصه ما کی جان فزا را باز گو کلمه الحق را که جهان گفته  
نور مطلق شرح آنرا باز گو به مستجاب مدهای عاشقان به اسی دعا گو این دعا را باز گو به چند  
حضائر ایشان مقبول پسندیده حضرت مولانا قدس سره بوده است یکی اینکه تو این سخن جمال  
پیران سلاسل نوشته پیش خود میداشتند اول شب صال و بار دوم روز عرس بهر یک  
شیرینی بجنور حضرت مولانا آورده فاتحه میدادند دوم آنکه در مجالس عرس بهر یک بهر طریقت  
حاضر شده شریک باغ میگردد و ازت عهد و نظیر یافت از لفظ و جنس و با پر چه بهر چه میداشت تا قوالان

می ساخت سوم اینکه مرشد خود را بر جمله اولیای اعیان و اموات ترجیح میداد چهارم اینکه از شیخ و شاگرد  
 هر که ام ظایق که اجازت عمل دین و دنیا می رسید آنرا لطیف تر مرشد خود دانسته تجدید اجازت از مولانا  
 میگرفت پنجم اینکه از مولانا گاهی مستدعی فائده دینا شده ششم اینکه بر روشن ضمیری مرشد خود تعین  
 کلی داشت بیچگونه محیب و ثواب خود مخفی نمی کرد ازین وجه حضرت مولانا نیز خان ممدوح را بجان  
 و دل دوست میداشتند و بیچگونه ام دقیقه فقر از ایشان مخفی نداشتند و با اجازت و خلافت بجمعه  
 سلاسل ممتاز و سرفراز فرمودند چند سال پیش از وصال حضرت مولانا را عارضه سرسام شایسته  
 لایحی گردید حمایت الله خان در تدایر معالیم طیبیان ظاهری و رجوع با طبایع باطنی و قبول  
 نذر و نیاز و صرف زرعیده و خیرات دقیقه از وقایع فردنگذاشت و شبی که حالت ردی گردید  
 و مایوس از حیات گردید کمال تضرع و زاری کرد مولانا قربان گردیده بجناب کبریا التجا نمود که  
 من وفات مولانا نهیم اگر عمر حضرت تمام شده باشد عمر من بمرشد م عطا کرده تندرست گردان و روح  
 من قبض نشود تا نماز جنازه من مولانا بخواند صبح آن مولانا صحت یافند و بر ملا فرمودند که  
 حمایت الله خان خود را برافدا کرد از آنوقت محبت ایشان در قلب مولانا مضاعف گردید و آثار  
 عشق و محبت خدا و رسول و مرشد خودش که عبارت از فتاوی اشعشعی است در ایشان ظهور  
 گرفت چونکه بیچک اولاد نداشت یک طفل بمشیره خود را یعنی غلام سادات را در فرزندگی گرفته  
 پرورش کرده بود و در دنیا بخود دیگری را بغیر نمیداشت قضا کار و عمر پنج و شش سالگی  
 او بمرض چچک مبتلا گردید و حالت خان ممدوح از مرض او تپا شد حضرت مولانا انجام کار  
 بافته بر زور نصیحت میفرمودند که ترا رضا بقضای می باید داد شاید خدا هم فرماید از ایشان تسلیم  
 علی کلی نشد خواه مجواه زندگی او خواستند حضرت مولانا نهایت ملول شده فرمودند که خدا خیر  
 من آر و حمایت الله خان از خدا جنگ می کند و راضی بقضا نمیشود آخر الامر ویر می اقم  
 آن طفل قریب بصبح یک جل را لبیک حیات گفت حمایت الله خان گریان چاک  
 شسته مجنون گردید و برای دفن او در احاطه شاه حفیظ الله صاحب رضی الله عنه از خواجه  
 میرزا صاحب جا گرفته چو ته دو قبر مرتب ساخت یکی قبر طفل مذکور و دوم برای خودش  
 شد و از آنروز تمناش همین بود که زود بر این طفل دفن شود اگر چه حضرت مولانا

بقوت باطن حالت جنون او دفع کردند مگر خان مذکور خود را مرده میدانست چنانچه بعد چند ماه بعد از  
نقرس پاستیل گشته صاحبش گردید استیابی حضرت مولانا تبدیل مکان مستقل فزونی محل نسبت  
تا تقاضای طاقت سیواری میبانه حاضر میشد هرگاه طاقت نماد مولانا پونخان را برای پیش سفر شایسته  
پونخان باطل اند که روز سه در خواب دیدم که حمایت الله خان بجا کتبی بیاری آمده اند و حضرت  
مولانا ایشان را میفرمایند که بر بستر من دراز شو ایشان از را فادب عذر میگیرند گفتیم الام فوق الابد  
آرام کنید او شان دراز شدند بروز دیگر برای خبر فتم حمایت الله خان گفت که من در خواب دیده ام  
که بدرگاه محذوم شاه مینا صاحب رفته ام و حضرت مولانا برانستان محذوم صاحب نشسته است  
من میفرمایند هرگاه بیرون درگاه شدم بزرگی خواست که وضعت دست من بگیرد مولانا برخاسته  
دستگیری من کردند و قوی شدم و اندیشه موت از خاطر من بدر رفت حالا بخیر و معروض  
که من راضی بقضای شدم خاتمه بخیر خواهم در پیج بروز دیگر مولانا گفته فرستادند که غنی احمد خان  
برادر کوچک شماست که کورت خاطر از طرف او دور کرده او را پیش خود حاضر دارند بجهان که پند  
پونخان حکایت میکنند که بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی شصت و هجری قمری وقت یکم پانزده شب گذشته  
غنی احمد خان غیر انتقال حمایت الله خان آوردند و وصیت برادر خود کردند که بعد غسل کتبه  
و پایبامه و کلاه مرشد من پوشانیده کفن دیگر دهند چنانچه به اتفاق حضرت مولانا هر سه پاریج  
خود فرستادند و از استماع انتقال حمایت الله خان حالتی بر حضرت مولانا گذشت که در گفتن نمی  
بعد ساعتی که حسن خاتمه شان در یافتند احمد گفته اند و انا الیه راجعون خوانندگی از  
فریدان خاص و معتقدان با اخلاص افصح الفصحی و المبلغ البیاض سر و قمر شعر  
اکشاف غوامض قائل مولوی غلام محمد مخلص بقائل است این برگزیده گویند  
مولوی غلام حسین ولد مولوی محمد عظیم شهید ابن محمد شرف ابن ملا عبدالر سید نبیره ملا عبدالحمید  
صه بختی ارادلا و امجا و زیده السالکین شیخ کبر الدین ترندی متوطن قدیم نوح و ساکن دیوانه  
من معنایات صانع اکبر آری و ساکن حال قصیده میثقی از توابع بیت الساطیه که استو تحصیل علوم  
از والد ماجد خویش نموده در نظم و شعر و تحقیقات کتب فارسی مدیم انظیر بود کیفیت بیعت  
شان حسب التقریر منشی عبدالاحد تعلق آن مرحوم بر بنحو ال است که والد ماجد مولوی فائق صاحب

عند الوفاات وصیت کرده بودند که من از روح مطهر رسول الثقلین و حضرت محبوب بجانی علیهما السلام بطریق اویسیه فیض برداشته بودم لهذا فطامه دست ارادت بدامن احدی نتردم مگر شمارا وصیت میکنم که در سلسله قادریه دست بیعت بکنم مرشد کامل بهمیدانم مولو لوی صاحب مدوح ره نوز وادی تالاش مرشد کامل بودند و در خلا و ملا از خباب حضرت غوث الثقلین استماع مرشد کامل میکردند چنانچه از روحانیت حضرت غوث پاک علی نبینا و علیه السلام بطرف قطب زمان جناب مولانا شیاه عبدالرحمان علیه الرحمه و القفران هدایت یافته در سنه ۱۲۳۲ هجری دست بیعت قطب زمان در طریق قادریه دادند و با شغال و ادرا و ممتاز و سر فراز گشتند و از فیض و برکت حضرت مولانا برابر مشاهدات هدایت آیات مداومت و مواظبت نموده از تجمید تا بپاششت و از نظر تعاشا مشغولی میگذاشتند و از همه اشغال و اذکار پاس نفاس با بانی تیر رسانیدند که هنگام تفویض نقد جان بمقتضی اجل بجهت نفس ذکر اسم ذات با و از بلند سبع حاضرین میسرید از غایت الهی و برکت نامتناهی مرشد محمود الخاومت گردیدند حکایت ناو اینکمه یکی از ملائذه آخر عمر مسیحی حسن علی را در دست بیعت او ستاد خود خلجانی در ول بود که اینچنین شیخ وقت که خود قابل ارشاد بودند دست بیعت مولوی عبدالرحمان چاداد و درین وسوسه خاطر پس پشت مسیحی تکیه شاه عبدالنبی صاحب چهل قدمی میداخت ناگاه آواز گروشش رسید که اسی نادان درین کار چرا حیران هستی چون مولوی فائق از مدتی بجناب مستدعی مرشد کامل بودند اهدایت ما باینچنین درویش کامل فاقص گردید که مثل و درین نیست حسن علی مذکور با شماع این آواز چپ و راست و نشانی از گوینده نیافت از زمان از خطر خود متفعل گشته پیش او ستاد خود آمده بعد اظهار حاجت استماعی غوث تقصیر خویش ساخت تولد مولو لوی صاحب سابق الاوصاف در سنه ۱۲۳۲ بیکه در و شصت و سه سوره بود چنانچه غلام محمد اسم تاریخی اذان خبر میداد و در سال آن نیکو خندان اچهر شاه و هفت سال تاریخ بست و شتم شریب سنه ۱۲۳۲ بیکه در و صد و چهل و چوبی واقع گردید در تقابله شیخی بمقارباتی کرام خودش با ول تیر رسید انا الله وانا الیه راجعون منشی عبد الاحد صاحب خلعت ارشد آن متوجه که بکمال الولد سر لایه جامع کمالات و موصوفت بصفاات والد قدسی صفاست انست غیر مجنون

حضرت مولانا شرف ارادت یافته مجاز و مخلص بخاندان قادریه است الهی ز دنی احواله و کما که یکی از  
مردیان صادق و معتقدان و اثنی مولوی سید محمد آصف استوطن چیتیا پور  
از توابع سرکار خیر آباد است حال حسب نسب کیفیت مبلغ علم شان تا وقت تحریر بذایه کاتب الحروف  
معلوم نگردد بجز آنکه تحقیق رسید که از روسا و شرفای چیتیا پور بود اول ندیب نامیده داشتند  
در زمان چنگله داری منتظم الدوله مرزا مهد علیخان بهادر بنائید چیتی میل صحبت فقرا پیدا کرد پیش هر یک  
شیخ و شایخ اعتقاد آخواه امتحاناً گردید برهنه نونی طالع وقت در لکهنو آمده در همین مسجد بنیادین صحبت  
مولانا دریا قند حیدر و زآمد و رفت کرده در خلوت عرصن گردید که اگر از بهمت حضرت نسبت خدا  
در قلب حاصل شود من از عقیده فاسده توبه کرده دست ارادت بدامن مرشد زخم حضرت فرمودند  
ان الله علی کل شیء قدیر بعد نماز ظهر در مراقبه نشایده توجیه فرمودند از فضل الهی و برکت نامتناهی  
حضرت فتاحی کامل نصیب شده و ذکر قلبی جاری گردید و زبان خود پیش خاکسار و دیگر حضار اعتراف  
نمودند که از سرتاپا از نسبت پر شدم و در بدن رعشه پیدا شد چنانچه رعشه سترادم مرگ زلفت همان روز  
شرف بیعت شرف شده مجاز و مخلص گردید شتیدم که در چیتیا پور بجوار رحمت رحمان پوست تعلیف  
مولوی محمد آصف صاحب مولوی غلام الاولیا و میر فضل حسین عرف قل سوانده شاه ساکنان  
چیتیا پور صاحب رشا شدند چنانچه مولوی غلام اولیا صاحب تارک دنیا شده مدتی بر کنار گنگ  
علی قه یک راجه بسر کرده در چیتیا پور آمده فوت کردند و قل سوانده شاه سیاحت اختیار کرده بودند  
در اضلاع شمالی بچو کیرت پور و نجیب آباد و گنینه و غیره صد نام مردم مرید ایشان هستند اغلب که  
و رگند همی سلیم پور ضلع مراد آباد و فن شدند فقط یکی از مریدین محاکمین حاجی قدرت الله  
ابن حاجی نعمت الله استوطن گوپامواست بعد تحصیل و حفظ قرآن شریف تحصیل علم باطنی غایت  
ابداً را با بیعت کرده اشغال و اذکار هر یک خاندان مشغولی داشتند و نسبت عشقیه در قلب ایشان  
پیدا شد درین مسجد بنیادین صحبت مولانا حاضر شده تحقیقات توحید و معنی کلمه طیب میگردد بعد اثبات  
حقیقت عقیده بخیریت بجنور مولانا شد تجدید بیعت و اجازت و خلافت شدند حضرت مولانا  
فرمودند که اخلاص و محبت با اینجانب تمیز بیعت است و نسبت در قلب شما حاصل است الحمد  
او شان با اجازت و خلافت بنم ممتاز فرمودند و حاجی صاحب مرقوم ذکر و شافع و صاحب حال

و طرب بستند و ایام جوانی حسن پرستی غالب بود و متشابهان غلام علیخان و ارونه مطبخ سلطانه  
 قیام داشتند بعد و بیکان حکیم شمع قیام کرده پسرشان مولوی نعمت علی را درس میدادند مولو  
 حیات الله صاحب برادر حقیقی شان مفتی عدالت نظامت بهرینج بود و بعد وفات مولو  
 حیات الله صاحب بجای آنم مولو قیام قدرت الله صاحب در بهرینج ماندند بعد و محمد بن  
 خود را بران اسامی قائم گنایند خود پیش راجه بنو علیخان راجه نان پاره قیام کردند راجه مذکور  
 شاگرد ایشان شد و بوضع محمد پور برکنار گما گره معاف کرده و او شادی ایشان در قصبه کبیری پنجا  
 شیخ امام بخش شده بود سه دختر و اولاد خود میدارند با وصفت تاهل از او و شس میمانند در هر قریه غیر  
 اکثر مشغول می باشند و در سماع غنا بسیار و بعد و طرب میکنند از پیری مشیخت کاره اند با صراحت بعضی  
 چند کسان را خرید کرده اند یکی از مردان خوش اعتقاد و صفوت سها و مرزا حسین بیگ  
 متوطن لکنئو است از عقوان جوانی در سواران رساله ملازم سرکار شاهی بود بعد بعیت بحضور  
 حضرت مولانا قدس سره مشغولی ذکر و مشغل شروع کرد چون لوح دل صافی داشتند و ادافی داشت  
 اثر ذکر و مشغل جلد بطور رسید بعد چند سال از وصال حضرت در خانقاه حضرت مولانا سکونت  
 داشت و اسپ ایشان در یک مکان باورچی ثوله میاند و سائیس پنجا بی بران مستعین بود  
 بسبب لاغری اسپ قصور خدمت سائیس فریافته او را در خانقاه زد و کوب شدید نمودند اسپ خالده  
 بر آنحضرت ناگوار گذشت فوراً بر مرزا حسین بیگ نظامت صورت عتاب ظهور گرفت اسپ ایشان  
 مرد و نوکر می از سرکار موقوف شد و ایشان در حضور استقامت کردن نتوانستند از لکنئو بدر رفت  
 بعد چندگاه معلوم شد که در نان پاره چند سال قامت داشت و سنور علی خان راجه نان پاره  
 خدمت میکرد بعد فوت راجه مذکور در ملا پور علاقه خیر آباد متوکلانه اقامت پذیراند بسیار کسان  
 حلقه ارادت او شان درآمده اند فقط یکی از خلفای بابا رشا و موصدین بحالی ترا و  
 شاه حسین بخش خان صاحب فرخ آبادی است موطن ایشان قریه آبا و پیشه ایشان  
 معلمی بود رغبت فقره فنا از جوانی داشتند خان موصوف حال خود در دیباچه رساله خود سیم  
 سبب الحق نوشته اند چون این فقیر طالب کمال نیر و مستعال کینه سلسله قادریه رحمانیه مرید گردید  
 یعنی در حلقه حضرات صوفیه وجودیه علیهم الرحمه والسلام درآمده خواست که اول تکمیل طریق

پیشوایان خود نماید و حقوق متابعت و لوازم تبعیت او را سازد و چندی در شریعت ظاهر مشغول روزه و  
 نماز و ورود وظائف نماید بعد چون نظر تحصیل چند ساله خود را گذاشت از حصول مقصود شل عوام  
 کالای عام مطلقاً بی بهره یافت تا چار قدم پیشتر نهاده در میدان طریقت از ذکر و فکر و شغل و زیاده  
 ریاضت طالب مطلوب خود گردید و غیر از این سر و کوفتن و ریگ صحرا با انگشت شمردن ندید از  
 استمداد مجاهده کمر همت قوی بر میان جان بسته در وادی حقیقت در امد الیه نشانهای عساکر  
 و شت ناموست بنظر آمد چیزی مطلق نگردید که از اینجا بدست توان رسید از تلبات و ترات و دل بظن  
 تلبات و وجود شغل و زریده که از هر زره کائنات نوری از انوار جمال یار بر دل نیاز منزل متنی پیدا  
 بلک از ذی روح و غیر ذی روح آواز مطلق گبوش میرسد لیکن وحشت دل و در مقام تیر حضرت  
 قرار نداد مثل مشهور است سه وعده وصل چون شود نزدیک و آتش شوق تیرگزین و در قانع  
 به تجلی نشود سائل دیدار و پروانه محبت اسبی نتوان کرد و پس بضرورت مسافر منزل معرفت  
 گردید چون در اینجا رسید غیر حق ندید یعنی در آن مقام خود را خدا دید پس از روزه و نماز و شغل  
 و اذکار بجای برین ظاهر است و قتی که عاید از میان برخاست عبادت گماست چون کار با اینجا رسید  
 مشغله سگان دنیا لطمه و تشیع از چار سو بلند گردید یعنی نا پنا پان ازلی و مانده نامی بارگاه  
 لم نیلی چون روی مشاهده حقیقت در خواب هم ندیده بودند اسلام انیکس را مستوب کفر و ضلالت  
 نمودند حجت لایینی و تقریرات بمعنی در حاضر و غائب آغاز نهادند فقیر در حالت تنزل شکین  
 دل مسکین خود را بدین بیت میکرد سه جنگ بقناد و دولت همه را عذر بنده چون ندید حقیقت  
 ره افسانه زنده و در حالت ترقی داد افاضات میداد که رنجش چیست و سکایت از کسایت  
 که بر ماست اشتی با فطنه با کجمله شاه صاحب ممدوح حسابا صراعت حسین خان تکمیل و مرید  
 سمیع خود شستن برای جوابی طاعنین رساله سیف الحق تصنیف فرمودند و در آن معنی کلمه طبعیه  
 و روزه و نماز و حج و زکوة بطور خود نوشته اول را معنی شریعت دوم را معنی طریقت و سوم  
 را معنی حقیقت و چهارم را معنی معرفت قرار دادند هر چند برای تصدیق و تطبیق بعضی آیات  
 و احادیث و اقوال عرفا هم نقل کرده اما چون سرایه از علم و تفسیر و حدیث و اصول و فروع  
 ندارد نتوانست مضامین و مذکر آن شکین علما نوشتن نتوانستند کاش که در اوقات غریز خود را تیر

و تقریر چو سطحیات ضائع نمیکردند و بر طعن و لعن کوره باطلتان صابر بود و انقدر می نوشتند که سه  
 هر یکی را بهر کاری ساختند و مهر آزاد و دشمن انداختند و شست مریه مطلق آنچه خواسته است از او  
 سر زد و میشود و مصرعه که تو نمی پسندی تغییر کن قضا را زیرا که عارف کامل و فانی شاعران اذرو  
 و انکار خلق چه کار در نظر شان اقرار و انکار هر دو مساوی است بقول قائل سه اگر با دینی  
 اقرار حق است و اگر منکر شوی انکار حق است و نیاس که نیک و بد سے کام هم بگویند باز  
 کچه همین و اپنے سے جو گزر گیا سپرد او سے کیا جو سو سو سو و احمد الله علی احسانه که سمیت و الا  
 حضرت مرشدی و مولائی شاه صاحب مدوح راطار بلند پرواز و شبها و متقا شکار گردانیده و نسبت  
 متعددی عطا کرده است که فیض صحبت شان صد نام دم عارف بالله و فانی فی الله شدند و از بعضی  
 مریدین ایشان تصرفات نمایان و کرامات فراوان بطور آمده و می آید اگر چه ظهور کشف و کرامات  
 ظاهر بی ترد و صوفیه صافی به جوی نمی آرد لیکن بنظر اهل دنیا صاحب قدرت تمام و تصرف عام و غیر  
 میباشد فقط حکایت زبانی میر خف علی مرید شاه حسین بخش خان صاحب شاه صاحب مدوح و صاحب مدوح  
 وقتی که چند سطر از رساله سیف الحق نوشته بودم می دیدی تر دم آمد و دستم گرفت و گفت  
 که این چه سبکی را از افتاد خواند شد گفتم حلوا خوردن تنها نباید از الام میزدوب که کور خاسته  
 و بعد چندی سیف الحق طیار شد و پس ازان مثنوی نکته اسرار در رساله نامی مبع و معاد و  
 رفر اختلاف و غیره تصنیف نمود و در روزی مرید سے از شاه صاحب موصوف عرض کرد که کان  
 بچشمه آب حیات رسیدی و در آن غسل کردی چه خوش بودی چنانچه در بهمن شب آن شجر  
 پیش شاه صاحب موصوف در عرفیه نشسته بود که ناگاه مجوسه در اسخالت می بیند که حضرت  
 شجر علیه السلام آمدند و مرا همراه خود بر چشمه آب حیات برده گفتند که درین غسل کن مرید مذکور در آن  
 غسل نموده بعد بهوش آمدن دو سه مریدان شاه صاحب دیدند که موسی آن مرید چنان تر بود  
 که گویا همین وقت غسل کرده است چنانچه جمله حال بیان کرد یکی از جمله خلفای راشدین  
 قاضی عبدالکریم صاحب ابن محمد مقیم رحمة الله علیه هستند قاضی صاحب مدوح فقیه فقه  
 رای بر علی ناسنال شان منصب نگرام متعلقه نظامت میسواثره جمله علم و فضل آراسته و صلب  
 و تقوی پر است بوده ابتداء در خاندان نقشبندیه یا مولوی عبدالکریم خلیفه شاه لال چوچا



بیست کرده بودند و پادشاهان و اوزکار نقشند به شغولی کرده فیض برداشتند هرگاه با حضرت مولانا  
 قدس سره در مقام گفتگو مسجد شاه میفرمایند صاحب قدس سره اتفاق ملاقات شد صحبت و احسان  
 یمناب حضرت مولانا قدس سره پیدا کرد و چنانچه در گفتگو نیز تا بر مواصلت و برای تحقیقات شفاهی  
 مقررات سلوک بخدمت حضرت مولانا قدس سره می آمدند و رسائل مصنفه حضرت را نقل کردند  
 و در باب حقائق حق و تحقیق وجود مطلق محبت قوی و غم در دست داشتند چنانچه به دوی از  
 حضرت مولانا شنیدند که در مقدمه وحدت وجود حضرت نقشند به وحشیته و قادیانیه اتفاق دارند  
 فوق انتقد برست که نقشند به وحدت معلوم شود و میگویی دیگر حضرت بعینیت وجود قابل اند  
 برای تصدیق انبغی از گفتگو در شاهجهان آباد رفته بخدمت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب خلیل  
 نقشند به یونان عقیده مولانا ذکر کرده حال پرسیدند شاه صاحب قدس سره العزیز فرمودند که عقیده  
 من و پیران مانیر وحدت وجود است لیکن مسلم و قیق است اظهارش عند العوام باینست  
 و مولانا ای شاه عبدالرحمان صاحب مملوک بحال اندکند از اظهارشان ملحق نمیدانند تحقیق  
 اینست باز بخدمت حضرت مولانا قدس سره حاضر شده اجازت و خلافت دیگر سلاسل شتیبه قادیان  
 و سرور و دیه و اولیبه و قلندر به گرفتند و فیض تام برداشتند چنانچه صد نام و هم از برکت صحبت  
 شان صاحب باطن شدند مخصوصا خانان رفیع المکان سلاله اولاد علی و خلاصه حضرت نبی  
 سید غلام علی خان منقور اکثر از صحبت شان فیض و برکت یافته اند چنانچه میر کرامت حسین  
 صاحب بمشیره زاده خان موصوف مبرور آنچه از فضائل قاضی صاحب کشفیات اشاعه شان  
 بیان کردند و زویل انداج یافته حکایت زبانی میر صاحب مدوح شیخ حیات علی ساکن قصبه  
 تهو لیدی و اقامه پیو اژه در آغا جوانی مرید قاضی صاحب شده بود اکثر حاضر باشی خدمت قاضی  
 میکرد و در بطن شایبی ملازم بود اگر چه جوان چهل ساله مگر با صفت زویل یکبار تا بینا گردید که ملا  
 نمی دید از کار و خدمت معذور شده بعلت کوری موقوف از نوکری گردید چون تقه بلوی عیال  
 کثیر قطره نوکری او بود و چند سال پادشاه احوال و محتاج تقه عیال گردید و در دست و سر تقه  
 نوکری برای نماز مغرب فوت پیدا و اسی نماز مغرب و عشا سبب و انگلی بخانه خود مراجعت نکرد و در  
 مسجد ماند شاید بعد نماز شود و مسجد ملاقات و بیخ مرشد خود متوجه شده باینجا آمد و تا آخر شب

گریست و مجبوری و معذوری نمود و تنگی اهل و عیال را آنکار کرد و چنانچه در همان حالت غفلت ماند  
 در خواب دید که بجنور قاضی صاحب مسجد بریلی حاضر است قاضی صاحب بطرف او متوجه شده  
 فرمودند که اسی حیات علی بر بدین که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشریف آوردند و سواری حضرت  
 استاده است حیات علی بی اختیار سر برداشته برخاست و دید که صبح قریب است چشم او را بچشم  
 مینا گردید چنانچه بدستور سابق نوکری کرد و خبر گیری اهل و عیال خود را یکند میر صاحب میگوزند که  
 من حیات علی را چند سال نابینا می محض میدیدم و بحالت بینائی نیر دیده این کراست از زبان  
 او شنیدیم والده ماجده سید کرامت حسین صاحب نیز مرید قاضی صاحب مقفوز اند صدنا کسان  
 در حلقه اراوت قاضی صاحب در آمده بقیض ظاهر و باطن رسیدند بتاریخ نسبت و دوم رجب سنه  
 در بعد نصیر الدین حیدر بخت شتافتند و در راسی بریلی مدفون شدند مرقدشان نیز در و تیرک به  
 منجه مریدان را سخا و الاعتقاد و شاکر دان عقیدت نهاد مولوی سید خیرات علی  
 ابن اله آبادی است ایشان در عنفوان جوانی بنابر تحصیل علوم در لکنؤ آمده در مسجد مخدوم  
 شاه مینا صاحب قدس سره بخدمت مولانا صاحب قدس سره حاضر شده سبق کدام کتاب شروع  
 کردند و چون می حضرت مولانا فرمودند که اگر طالب خدا منظور است شتوی بخوان ایشان شتوی  
 شروع کردند و مرید حضرت مولانا شدند و در مراقبه و غیره می نشستند و تقلیل غذای نمودند و مرید  
 حضرت بجمال شان روز افزون بود بعد چند سال برادرشان از اله آباد آمده مولوی خیرات علی  
 را بیکر واکراه بر شاه محمد نوث صاحب ناقل اند که مرضی حضرت بنود که خیرات علی برده و بعد  
 چند سال که حضرت نقل مکان در مسجد پند یاسن کردند مولوی خیرات علی نیز دید ایجا آمده اشتغال  
 ساختند و خوراک از سرکار مولانا می یافتند باز شتوی و رسایل توحید شروع نمود و مضبوطا و  
 بطور سابق کردند بعد چند گاه رغبت شان بنابر تحصیل علوم درسی شد حضرت مولانا فاضل  
 مانع شدند ایشان خضیه از حضرت بجای دیگر بنویس کتاب هم شروع کردند ازان منبجهم استقامت  
 شان از خانه موقوف شد چند سال نوکری بطور جاگیر خانه مرادولی بیک صاحب مقفوز و از  
 پوشاک خاص شاهی و چند سال سنجای حسن علی داروغه ذالبحانه سلطانی که در بعد وصال حضرت  
 مولانا از لکنؤ رفتند شنیده میشوند که هر جا که مانند مشغول ذکر و فکر و مرادول شتوی تشریف نامه

آنچه شایسته است میدوید و اکبر آباد بر یافت شیخ محمد شفیق صاحب کلیل سرکار عدالت نظامت اگره بدست  
 و در سبب شنوی گزیده اند حال مستفیدان ایشان معلوم نیست با بجهله هر که صحبت مولانا در یافت  
 از پیش عام محروم نمائند به شکریه فیض تو چمن چون کند ای ابر سبزه که اگر خار و گل همه پرورده  
 فلحا از جمله هریدین اولین و سابقین عقیقه تمند یا اخلاص مولوی کرم محمد صاحب  
 این از اولاد امجاد برادر صاحب محمد و شاه مینا قدس سره اند از زمان و روز حضرت  
 مولانا دیدگاه محمد و صاحب مولوی صاحب موصوف حضور سی و صحبت مولانا در یافتند و در توبه  
 رساله جهاد المقل و مفتاح التوحید و غیره محو رسایل بودند و همگی مصنفات حضرت را سابقا سبقا خوانند  
 و همیشه مرید و موحد شدند و استفاد و شنوی معنوی نیز از مولانا و تحصیل کتب دیگر علوم از دیگر علما  
 لکن ساخته جوهر قابل و ناظم و ناشر بی عدیل شدند بعد ادا رک لذت فقر و فنا اراده ترک دنیا کردند  
 حضرت مولانا فرمودند که حقون اهل و عیال و در شمس است از پایداری قوت حلال پیدا کرده بخوبی  
 و بجز از این حساب حکم تعلق اختیار کرده مقرر مائند چنانچه از طرف نواب ذوالفقار الدوله بهسار  
 در پیشی مانده و کلیل بودند و بعد مختار کاری حقیقی خود محل نواب مقتدر الدوله بهسار بودند در  
 سبب تعلق در لکن آمده بودند با ظهار خلیفه شاه فتح علی صاحب معلوم شد که روز سه اول وقت  
 بحضور حضرت مولانا حاضر بودند و در تذکره که ام سخن که بارش و حضرت شنیدند ایشان را حالتی پیدا  
 گریبان دریدند و آه و ناله کشیدند تا یکپاس بهوش خود نبودند خلاصه سخن اینکه با وصف تعلق  
 دنیاوی از برکت حضرت مولانا قدس سره طبع پرورش و خروش داشتند و از ذکر و شغل معمولی  
 غافل و غافل نبود بتاریخ سند انتقال فرمودند از حسن نیت شان مولو  
 طالب حسن و عنایت حسین و امیر حسن بهر سه فرزندان شان صاحب علم و فضل بستند و زیاده  
 از والد ماجد خود شان عزت و اعتبار و سلیقه کار پیدا کردند تذکره هریدین اهل خانقاه چون  
 حضرت مولانا فاتی فی الرسول بودند جمله معاملات آنجناب با قدسی آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم بودند از جمله خانقاه آنحضرت مثل صدقه نبوی و درویشان اهل خانقاه قائم مقام اصحاب  
 صدقه بودند که کفالت جمله امور شان و نه مولانا بودند و ذکر خیر هر یک از ان بالا جمال میگویم  
 سجد آتش شاه محمد عیوض این سید نصیر الدین از اولاد امجاد شاه عبدالرحمان صاحب

ولایت دپٹی سید علوی است مولدشان قصید و پٹی بود گاه گاه در لکنئو آمده و ترکیه شاه  
عبدالبنی صاحب فرود شده بدرگاه مخدوم شاه مینا صاحب آمد و رفت میکرد و رانجا با حضرت مولانا  
ملاقات شد میان معصوم علی پو بهاسی ایشان نخست حضرت مولانا عقیدت داشتند زبانی او  
و هم از شاه تاج الدین و میان فقیر محمد که حصه دارد گاه مخدوم شاه مینا قدس سره بود و حاضر باش  
حضور مولانا بودند احوال فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بعد چارپه ساگی مشرف بعیت شدند  
و شیوه چشتیه صابریه و قاوریه که بواسطه قطب العالم بندگی عید القدوس گنگوهری است عنایت کرد  
و در اصحاب صفه خود داخل کردند که مجوز رفتن جایی نمیشد ضرورت ملاقات والده خود پیر گاه  
میرفت چون مرضی آنحضرت نبود والده خود را نیز در لکنئو طلب اشته در باورچی محله مقیم کنانیده  
در همین مسجد والده المیتان نیز بعیت حضرت مولانا مشرف شد بر چند والده ثمننا داشت که کساح  
فرزند خود کند مگر ایشان مرضی مولانا نیافته قبول نکرد و خورد و نوش ایشان از سر کار حضرت مولانا بود  
است هر دو وقت مراقبه شریک جلسہ میشد اکثر کار درستی کلونج استنجاسی حضرت و شستن پا  
زنگین بر روز تعطیلین مامور بود و خدمت یابو نیز رانی ذمه ایشان بود و هرگاه شیرینی و غیره ولایت  
تقسیم می بود از دست ایشان تقسیم میگفتند زیرا که از صفت صلاح و تقوی و امانت و  
دیانت و راست گفتاری اش بسیار اطمینان بودند و اکثر رعایت خلعت ملبوس خاص سرفرازی میکرد  
یکبار لباده عنایتی حضرت بیاب سید دادند حضرت عتاب کردند و دوسه بار در حالت سماع سید  
پارچه بدنی لقوا لان دادند حضرت شنیده خوشنود شدند و پارچه دیگر بطیار کرده دادند یکی از خصمیه  
شان امینست که حضرت اجازت خوردن توشه حضرت شیخ العالم حجه کش تمییدادند مگر نه  
الامحمد غوث که او را خوردن و تقسیم کردن توشه جائز است که او حاضر گاهش اینجا است ایشانرا  
سوامی روولی و بانسه برای رفتن جایی دیگر برگزاجازت بنود چنانچه یکبار همراه عزرا خند بخش  
در موهنه رفته بودند نهایت عتاب شد دیگر از خصمیه شان این بود که حکم شده بود که وقت شب  
در تنهایی یکبار پیش من حاضر میشده باشی و ناخن کنی چنانچه ایشان در حاضر باشی ساعتی بپا  
میکردند مقصود تخصیص استحقاق شان بود از جمله اصحاب صفه عزرا کلن بیاب این  
ساکن قصید موهنه بودند از اول عمر در سواران ملازم سرکار وزیر الملک بوده

در رمای برپای قیامت بودند و حضرت مولانا غدا السیاحت در برپای واروشند و در انجمن کلن بیگ  
 ملاقات حاصل کرده بر آنحضرت عاشق شدند هرگاه حضرت مولانا در مسجد مخدوم شاه قیامت سسر سره  
 اقامت پذیر شدند و در لکشمی آمده مرید شدند و قیض صحبت و یاقیند هرگاه در مسجد پند این آمدند و برینجا نیز  
 مرزا کلن بیگ از حضور خدمت بودند هرگاه بحالت بیکاری بحضور حضرت مولانا میامانند مولانا از آنجا  
 نحو که از حضور مولانا نظام الدین ابن مولوی مدین صاحب می آمد بعد از طهارت و نماز  
 سید اند بعد از آنکه او شان احمد بیگ پسر خود همراه آورده مرید گشتند حضرت یک آنرا رآورد و فرمود  
 از دوکان شیخ بیگناقبال مقبره کردند و هرگاه مرزا کلن بیگ طالب خدا شدند حکم شد که طعام بگذارد  
 پرسیدند که برای بقای جان چیزی بخورم یا نه ارشاد شد هرگاه گرسنگی غلبه کند کنایه صوابی بخورده باشی  
 و دیگر تفکرات که به جلال منیر آید مضائقه ندارد و پنجاه و شان تا چهار سال صورت غلظت دیدند  
 پس بیای چنانچه خوردند بعد از کنایه روستی من بعد از بوز بزم می یاقیند معیه پوست و تخم  
 بخورند و دام برای مخالفت نفس نامور بودند و از عمل مخالفت نفس ایشان مامور بودند و پنجاه  
 شیخ غفر علی ناقل اند که حضرت مولانا در آن مرزا کلن بیگ جان لفظ فرمودند که پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم در حق حضرت صابق اکبر رسته افتد عینه فرموده بودند که هر که مرده  
 را بر زمین نماند با شد مرزا کلن بیگ را به بید و دیگر فرمودند که کلن بیگ  
 خود را بر من نماند اگر ده است و میان من و فلان من حائل گردید  
 و حضرت پاسبان مشیر بر خود گرفتند که حافظ حقیقی او را همه محفوظ داشت مرزا کلن بیگ  
 را محرم رازید اشتند اسرار توحید و دیگر تنهای و قیوم که لائق شنیدن که هر کس معنی بود در تنهایی  
 پیش مرزا کلن بیگ میفرمودند چنانچه که آن در ضمن حکایات روایای آنحضرت گزشتند  
 حکایت میان مهد غوث ناقل اند که یکبار با طرم از صاحب مبدوح گزشت که بلکه دیگر حکایت  
 کرده با بزرگان هر یک چا ملاقات باید کرد آنحضرت بر خطره شان مشورت گشت فرمودند که  
 در چه خیال افتاد و کسی پیشتر را گذاشته بجای دیگر میرو و مرزا صاحب موصوفت از آن خطره  
 حاکم شد بعد چند سال از وصال حضرت مرزا کلن بیگ از آنان پاره پیش را به موقوفان  
 سکه تمت و زنده بودند و در راه خدمت او شان میکرد و در انجمن میامانند از مرض الموت و لکشمی

از خاتمه حضرت جانب شرق از روضه منوره مدفون شدند همین تمنا داشتند و دعا می خواندند  
 تا عید بود در پیوس روی تو باشم و رخاک شوم خاک سرگروی تو باشم فقط از جمله مریدین اصحاب  
 صفه مولوی شمس الدین و دامادان علی ابن لطف علی است وطن قدیم بزرگان ایشان که  
 از اولاد سلطان پیر غیب صاحب ولایت مراد آباد بودند قصبه اخوان پور متعلقه ضلع مراد آباد بودند  
 شاه شاکر علی صاحب مرشد شاه کالی جد مادری ایشان و قصبه شهر کمره متعلقه بیت السلطنت لکهنو  
 مدفون اند شاه کالی موصوف بود و پاش شکر که در زنده سجاوری و نگاه مرشد خود اختیار کردند  
 و شادوی امان علی شاه و والد مولوی شمس الدین با دختر شاه کالی شد و از ایشان شش فرزند  
 موجود آمدند کلام از همه مولوی شمس الدین بودند ایشان را والد ایشان عمر سنده سالگی در لکهنو  
 آوردند بنا بر تعلیم و تربیت بخیریت مولانا سپردند و چون نظر شفقت و رحمت حضرت مولانا  
 روزافزون بود و استقامت و صلاح و تقوی جلی حسن عفتیت بزرگان ترقی کرد و چنانچه بعد از ده سال  
 مرید حضرت مولانا شده و دام صحبت بر خود لازم گرفتند و تخم عشق و محبت بدل گاشتند و فیض صحبت  
 برداشتند و بعد وصال مولانا می تلمیذی را هم سپیدان اختیار کرده بر شش دفتر مشنوی مسمومی رساله  
 کاسره الانسان و غیره سبقا بنده عارف با شده شدند و نوکری جاگیر و غیره بهم گذاشته  
 استگفت بیت الرحمان شدند از تایل کاره بودند مگر در سنه ۱۱۹۴ هجری با جای حضرت مولانا در  
 کوسا نین گنج شادی کتختانی کردند چنانچه یک فرزند با اسم محمد یوسف بوجود آمده مدعو مبارک الله  
 فی عرفانه حسن احواله و افعاله فقط منجمله مریدان اصحاب صفه شیخ غفران الله این شیخ  
 سینگارین شیخ امان الله ساکن قصبه کرسی است جد و پدرش پیشه معلمی داشتند چنانچه شیخ  
 در سکر کار صاحب ام ملازم بود و شیخ غفران الله از صغر سن بمهراد پدر خود ش میماند چنانچه حضرت  
 مولانا درین مسجد پند یابین به انفر شید و صحبت مولانا شوق مشنوی مسمومی پیدا شد و باب مولانا  
 سبع مشنوی شروع گنایند و بعد بلوغ مشیت به بیت شد و بمکان لاله کمن لال اکثر آمد و خدمت  
 داشته پانشتی را به دیال سپردگان لاله کمن لال دوستی پیدا کرد و حسن خوراک بطور دیگر طلبا  
 از سکر کار حضرت مولانا می یافت عنایت حضرت بجانش بیش از پیش بود لهذا بر شش مشنوی  
 مشنوی از حضرت مولانا خواسته و تصدیقه بر دو بعد تصحیح خطا کرده اجازت آن حاصل کردند

او ای زکوة خدمت قصیده قرار واقعی بجا آورد و هر شب سه بار میخواند و بدولت صحبت و برکت حضرت  
 مولانا نسبت عشقیه و عقیده وحدت وجود حاصل ساخت چونکه کم سخن و کم گو و مسکین و ش بود  
 حضرت مغیر میباشند و در حق او بشارت دادند که روشنی کرسی غریز الله است غریز الله عرض کرد  
 که در کرسی ارشد شاه بجات الله صاحب است مرا که خواهد پرسید حضرت فرمودند که پرسش تو  
 زیاده از او شان خواهد بود و بعد وصال حضرت مولانا غریز الله در لکنئو بیمار شد همان سال در کرسی  
 رفته فوت کرد و بمو بجا دفن شد بجز انتقال قبرش نخته شد و سکنه آنجا را اعتقاد غریز الله شاه زیاده  
 از شاه بجات الله صاحب پیدا شد و نذر و نیاز بر قبرش شروع گردید چنانچه بحال مراد و نیاز  
 و تبرک به تاریخ وصالش بتاریخ نسبت و دوم محرم ۱۲۴۲ هجری است اللهم اغفر وارحم منشی ابدی  
 صاحب بیاس دوستی آن مرحوم دور و پیوسته به پیوه او میدهند شیخ مظفر علی و گلزار علی آری  
 او را ملازم خویش گردانیدند چنانچه تا حال ملازم اند بجهله هریدین اصحاب خاتقاه مویکو  
 حمید الدین و مولوی مجید الدین هر دو برادران حقیقی این شیخ عظیم الدین بودند هم بجهله قاضی  
 صاحب قلندر قدس سره اند نسبت بزرگان ایشان بقاضی داود ولد قاضی مغین الدین و  
 قاضی مینا صاحب خلیفه شاه مجا قلندر لهر پوری قدس سره مرشد قاضی محمد تقی قلندر بودند میر  
 بعد وفات والد خود برای تحصیل علم در لکنئو آمده چند سی در مسجد خرد که ملحق مسجد بید پاین است  
 اقامت داشتند و بحضور حضرت مولانا آمد و رفت میساختند چون حضرت را از قاضی محمد تقی صاحب  
 علیه الرحمه اجازت و خلافت طریق قلندریه بود و برادر را یک جدی قاضی صاحب قدس سره  
 یافته عزیز داشتند و در مسجد خود جا دادند و خوراک هم مقرر نمودند بعد چند گاه بجای حکیم فرزند حسن  
 صاحب جاگیر طعام مقرر گنایند و سبق از مولوی سید یوسف علی صاحب شروع کردند مویکو  
 مجید الدین بعد تحصیل صرف و نحو و تحقیقات کتب فارسی جاگیر بطور معلی گردید و مولوی حمید الدین  
 صاحب که اولوا الغرم و یکی الطبع بودند تحصیل علوم نیز از مولوی قدرت علی صاحب شناسا گرد  
 مولانا ای عبد العلی قدس سره ساخته فارغ تحصیل شدند و در عربی و فارسی ناظم و ناظر گشتند  
 مولوی مجید الدین از افاضی مرید صادق و عقیده مند و اثنی حضرت مولانا بودند و مولوی حمید الدین  
 یکسال پیش از انتقال در ایشان در غایت کتب ساوگ گشتند و در سائل حضرت مولانا و دیگر

کتاب توحید فراجم ساخته حتی که در عالم رویا برای تکمیل شرح ناتمام کاسره الاسنان از حضرت مولانا  
قدس سره مجاز شد مگر بجهت پیمایش اگر تعلق نوکری فرصت تکمیل ننویز نیافته اند مگر طبع و قاصد بیدار  
و مذاق وحدت حشیده اند انشاء الله تعالی هر چه خواهند نوشت از بهمت علیای مرشد خود کافی بود  
خواهد بود هنوز نوبت تکمیل موقوف بآن رسیده بود که اجل مولوی حمید الدین موصوفت سبقت نمود  
چنانچه بحرین مستقامت گریه بتاریخ سوم جمادی الاولی ۱۲۶۲ هجری یوم جمعه جان بجان بجان  
سپرده بجانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا قدس سره مدفون شدند فقط متجمله مریدین  
نوشش اعتقاد و معتقدین صفوت سنا و محمد حسین خان ابن حاجی  
محمد خان قوم غلزئی موطن بزرگانش متدار بود حاجی محمد خان و کامران خان  
حمیدار سواران و علی محمد خان برادران حقیقی از فتنه مار آمده در رساله عبدالرحمن  
خان قندهاری ملازم سرکار شاهی شده بودند از انجمله علی محمد خان در پیل بیت ضلع بریلی سگوا  
وزرید و کامران خان در لکنو یک دختر گذاشته فوت کردند و از حاجی محمد خان محمد حسین خان  
و محمد حسن خان و مرتضی خان سه پسر پیدا شدند محمد حسین خان و مرتضی خان برباد در مرید حضرت  
مولانا بودند و مرتضی خان از ابتدای سن تمیز عابد و زاهد بود بچگونه تعلق دنیا داشت و نکاح هم  
نکرد و در صحبت بزرگان مدام حاضر میماند و خدمت میکرد چنانچه در خدمت حافظ سید محمد علی عرف  
حافظ محرم علی صاحب تاجید آباد و کن سیاحت کرد و همو بنام بیار شد و فوت کرد لیکن تادم  
والسین نماز قضا نکرد چنانچه در سجده نماز جان بحق تسلیم کرد و محمد حسین خان صاحب اربعه عقول  
جوانی شوق علم و ذوق صحبت علمای بسیار بود چنانچه در وعظ حافظ و ارشاد علی صاحب و غیره  
و اعطین مدام حاضر میشدند و در مثنوی خوانان بهم می نشستند و در محله بنجاری توله بیکان  
خود سکونت ورزیدند و زوجه منکوحه داشتند از یکی علی حسین خان و از زوجه ثانی علی حسن خان  
و فرزندان بوجود آمدند چون حاجی محمد خان والدشان نیز فقیر و دست بود و از وعظ و نصیحت  
علمای ترک نوکری کرده خانه نشین شده بود محمد حسین خان صاحب در ابتدا اسامی اسامی حموی  
نمود بودند آن اسامی نشد اسامی دیگر همیشه بهر نسبت رو به پیشرفت آنرا قبول نکردند و زمان غایتی که  
شاه زمزم بجهت مولانا حاضر شد اکثر مقدمات شکوک و شبهات وحدت وجود استفسار میکردند



و در سن ششوی منوی می شنیدند چون پیشتر وحدت و بخود را کفر و انکار میدانستند و خلاف عقل می پنداشتند  
 و صحبت حضرت مولانا آنهمه مقدمات نظری بدیسی شدند و آنچه محال بود ممکن گردید لهذا اعتقاد جازم  
 پیدا کرده خود میدید شدند و مرتضی خان برادر و علی حسین فرزند کلان و بهر دو خواهر و زوجه خود یعنی والده  
 علی حسین خان و میرزده علی تانای علی حسین را میدید گنایند و در چند سال از تاثیر صحبت مولانا بل  
 از تماشای دنیا برداشتنند و جمله اهل و عیال ابر توکل خود گذاشته و صحبت مولانا نشستند و آنچه  
 ترک اختیار کرده که با وجود اهل و عیال و نبودن هیچکس معاش و وجه کفایت اصلا اضطراب بخاطر  
 نگذشت و افلاس و تهیدستی را بمنیت عظمی انکاشتند و گاهی حال نا داری خود و عمرت عیال  
 خویش پیش احدی اظهار نداشتند و امتحان عمرتهای گوناگون پیش آمد و بران صابر و شاکر  
 ماندند تا اینکه بعد ده سال از وصال حضرت در بین مسجد پنج ماه بیمار مانده تبارخ چهارم ذیقعه  
 یوم جمعه سنه یجوار رحمت رحمان پیوستند چنانچه جانب شرق از روضه منوره حضرت مولانا نیز  
 درخت کهرنی مدفون شدند قریب پانزده سال در حیات مولانا و تخمیناً ده سال از وصال ایشان  
 مقتبس انوار رحمانی ماندند و سر چه از آنحضرت می شنیدند آنرا حرف بحرف یاد داشتند و بلا کمی و بیشی  
 لفظی بیان میکردند و لطافت کلام لالی نظام حضرت آنچه ایشان برداشتنند دیگری نه برداشته باشند  
 بهر چند ایشان را صد تا کرامات و معاملات کشفی مولانا معلوم بود و بگویند حکایت کشف و کرامت حضرت  
 بر خود گذشته بیان میکردند و در آن زمان کاتب الحروف نیز در لکهنو ملازم بود و چشم خود آنگاه دیده  
 بودم لهذا نوشته می آید و آن امینست که از نطفه محمد حسن خان برادر کوچک محمد حسین خان  
 از یک کسی که در خانه او شان بود و دو دختر سه ساله و چهار ساله بودند محمد حسن خان در عرض الموت  
 وصیت کرد که بعد مرگ من این هر دو دختر را از مادرش جدا کرده پرورش باید کرد و بعد بلوغ  
 نکاح آن بابر و دلبران خود کرده و پسند ایشان وصیت قبول کردند که انشاء الله تعالی تا زندگی  
 حفاظت آنها را خواهم کرد هرگاه محمد حسن خان قریب بهلاکت شدند محمد حسین خان و مرتضی خان هر دو برادر  
 متفق شدند لیکن در دل مشرود بودند که انیمقدمه از حمایتان طوائف طول کشد و نوبت گشت و  
 خون رسد این موت چه قسم است پس خواستند که بقیه عمره را استجابت گیرند لیکن مسبب خجالت  
 گفتن نمی توانستند روزیکه اراکه نقل مکان محمد حسن خان معد و خندان کردند و وطن غالب بود که

گشته خواهند شد و بروی حضرت آمده تشنه شدند و از زبان پیچ گفتند جناب مولانا از کجاست  
برماجرای پیش پا افتاده واقف شده فرمودند که برود دختر مالک محمد حسن خان برادرش است  
کسی که اجرت خود یافت ملکیت او بر دختران نمیرسد در صورت شمار بر وصیت برادر خود عمل می باید کرد  
و آنچه خطر بزرگست حمایتان طوائف و مواخذه سرکار در دولست انشاء الله تعالی کسی فراموش خواهد کرد  
محمد حسین خان می گفتند که عرض کردم که کسی از هم قوم و یگانه و یگانه بخیرم رضی خان و علی محمد خان  
مرد حضرت شریک من نیست در صورت اگر در نقد کشته شوم موت چه قسم است حضرت فرمود  
که خدا براه تست ترا کسی کشتن نمی تواند بلا خطر دختران را از ما و آنها گرفته میرید محمد حسین خان  
می گفتند که از ارشاد حضرت آنچنان دل قوی گردید که اگر تمام فوج بادشاه خواهد آمد من منظر خواهم  
چنانچه بهانوقت بر مکان محمد حسن خان رفته بر میان برادر بیار را سوار کردم و بر دو صبیبه را از مادر  
سند گرفتم و همراه برادر خود در میان نشاندیم و ما هر سه کسان مسلح همراه شده در مکان خود که بقصد کار  
واقع است برویم در آن زمان حسن خان خواص سلطان نصیر الدین حیدر داروغه چکله بود  
ما در صبیبه با اتفاق دیگر طوائف پیش داروغه مستغاثی گشتند و داروغه بنواب زیر اطلاع ستا  
فوجی طلبید که بر قنداری بازار تاخته دختران را رانیده آرند و در تمام شهر تلاطم افتاد که امروز  
از قنداریان و فوج سرکار گشته خواهند شد حضرت ایحال شنیده مداروغه حسن خان رفته نوشتند  
و محمد حسین خان را حکم دادند که بلا خطر در سرکار رفته حقیقت حال راست راست بگویم جاب  
اندیشه نیست ایشان در سرکار رفته راست راست بیان کردند که اگر چه نکاح نشده بود مگر دختران  
از برادر راست بنیخواهم که طوائفان از آنها کسب کنند ما سه برادر جان خود را نشان خواهم کرد و بعد  
کشتن ما سه کسان سرکار مالک است از کرامت حضرت مولانا حکم شد که کسی از آنها شرمین  
نشود محمد حسن خان بعد چند روز انتقال کردند و بر دو صبیبه را محمد حسین خان بخاند خود پرورش  
نمودند لیکن پیش از بلوغ بر دو فوت شدند نوبت نکاح آنها نرسیده بود فقط یکی از آنها  
قدیم در سفر و حضر حاجی غلام محمد ابن حمید خان قوم افغان ساکن قدیم اورنگ آباد  
متعلقه بیت السلطنت لکنواست در عمر بیست سال و در ترک سواران سرکار انگلیزی و یگانه  
ملازم شده بود بعد بیست ماه از نوکری شوق حج غالب شد نوکری گذاشته در حیدرآباد رسید

بحضور حضرت مولانا که در اینجا مدرس بودند رفیق شدند نماز و روزه و غیره امور دین الهی و توحید همراه مولانا  
 روانه بیت الله شدند در آنوقت مولوی رحمت بخش راسپوری و حاجی فزولور رفیق بودند بعد زیارت  
 حسین و شریعتین در بند بر کچ بوجه از جهاز فرو شدند مولانا در کچ بوجه مقیم شدند و حاجی مذکور سیوید که مرا  
 در وطن خود که از اینجا یک صد کرده است بنابر دریافت حال اقربایی وطن فرستادند چنانچه در کوٹ  
 محترم و وطن حضرت آمده باز در کچ بوجه رسیده مطلع گردم که مولوی سید محمد حسن صاحب والد صاحب  
 آنحضرت تلباش مولانا لطیف هندوستان رفتند و والد ماجده حضرت یحیی شتافته مولانا  
 از بند کچ بوجه در وطن رسیده از مولانا محمد و محمد حکیم صاحب برادر خاله زاد خود و از میان ایشان  
 مامون و دیگر اقربا ملاقی شش ماه اقامت نمودند مردم باعث شدند که شادی مولانا بکنند قبول  
 نکردند و از مولانا عبدالحکیم صاحب بیعت در سلسله اولی سید کردند و برادر اجیر شریف در شاہجہان  
 در بند وستان آمده بر فرازات بزرگان استفاده ساخته در لکھنؤ رسیدند بہر گاہ درین مسجد بنشینان  
 اقامت و زیدند حاجی غلام محمد فزولور شرف بیعت شدند حکایت میکردند کہ بعد از محبت عزیز  
 شریعتین محمد و محمد حکیم صاحب آنقدر آداب لحاظ مولانا کردند کہ در بیان نمی آید و دیگر عزیزان  
 براسی اقامت مولانا در وطن از محمد و محمد استعدا کردند کہ از ارشاد محمد و محمد عزیز بخوانند کہ محمد و  
 در جواب مستعد عیان فرمودند کہ من بر ایشان حکم کردن نمیتوانم بہر رضای او باشد بکنند چنانچہ  
 مولانا رخصت شدند محمد و صاحب خود ایستاده میدیدند چون از نظر محمد و محمد غائب شدند آدم  
 را بالایی درخت متعین کردند کہ تا از نظر حاضر و بند بہر گاہ از بالایی درخت دیدہ آتشند فرمودند  
 کہ زہی قسمت آن شهر کہ در آن عبد الرحمان رونق افروز باشد چون حضرت مولانا بعد از شش ہفتا  
 و پنج سال در شش ہجری یحیی شتافته اند و حاجی غلام محمد موصوف بہم سن حضرت مولانا بود  
 بہر نسبت سالگی رفیق شدہ بودند وقت تحریر این سطور حاجی صاحب فزولور یکصد سالہ تخمیناً  
 شدہ باشند درین کبر سن بہت ہمارا است کہ در بہر ماہ از او رنگ آبا و پیادہ پا آمدہ حضور  
 حضرت مولانا حاصل میکند و حاضری عرس و عیدین و غیرہ گاہی قصداً کردہ اند سلسلہ اہل توحید  
 منجملہ مریدین ابن خاںقاہ شیخ امام علی ابن صفی پوریت از اقامت مولانا  
 در مسجد پٹنہ یا سن مرید شدہ و و ام صحبت یافتند در ایام جوانی در پٹنہ پنجمین ملا و محمد سکر

شاهی بود و بعد پیرانه سالی ترک نوکری ساخته در خانقاه داد و توکل دادند از برکت صحبت  
 آنحضرت در طریق فقر و فقرات سلخوم و ثابت قدم بوده با وجود افلاس و تنیدیستی از اهل دنیا  
 التجا نکر و صبر و قناعت و غنای نفس داشت تا قلم آتم بعد معذوری شیخ امام علی از مصداق  
 ظاهری خواسته بود که نام ایشان در مستحقان نویسانیده از صدقه جاریه سلطان اصفیه الدین  
 که برای مساکین معذورین بکنز ارز و سپید مشابره خیرات دائمی مقرر فرموده سرکار کلینی را سکن  
 آن کرده رفته اند چیزی مشابره مقرر کنانیده دهم شیخ موصوف اقبال نشاختند که رزاق طلق  
 پس است برای حیات مستعار چند روزه پیش انگیز تو اجم رفت چنانچه بهمان حالت رضا و  
 تسلیم تاریخ ماه ۱۲۶۶ هجری بر حمت رحمان پیوست و در خانقاه شریف زیارت  
 اعلی دفن گردید نادی علی پسر ایشان بجای پدر سکونت گرفتند و در بلطن ملایم سرکار گردید  
 انا الله وانا الیه راجعون متجمله مریدین سابقین و معتقدین را سنجین شیخ که هم پیش  
 ابن صفی پوری است ایشان تیر و دواص صحبت با حضرت مولانا داشتند و در عین جوانی  
 مرید شده بودند نسبت فقر و فاقه کمابیش حاصل کردند چون عیالدار بودند و جوانی نوکری هم کرده  
 بودند بعد از وصال حضرت متوکلانه گذران میکنند هر چند تکلیف و احتیاج اکثر لاسحق نیال  
 مینماید پیش آمد اظهار احتیاج با کسی نمیسازد و قانع و صابر میباشد یکی از مریدین را سنجین  
 و خادمین صادق الواد و مسمی کریم خان قوم افغان ساکن بهو پال بود بطور  
 سیاحت در لکنؤ آمده مرید شد و یک حجه از حجه های خانقاه با و عنایت کردند و در آن سکونت  
 داشته بیرونه و نماز و ذکر و شغل مشغول مینماید چون حقه کش بود خدمت حقه برداری و آنکه  
 خانقاه ذمه خود کرده حقه های متق و و تماکو و گل و انگشت و غیره سامان حقه میداد داشته  
 لواضع صاورین و وار دین میکرد و خصوصاً در ایام عرس شریف اتمام سبیل آب و حقه و پال  
 و تماکو قرار واقعی میساخت پانزده لبت روپیه را تماکو در هر یک عرس پنج میکرد از پیر و مرشد خود  
 پرسید که طریق وصول خدا ارشاد فرمایند فرمودند که مصرعه راحت بدل رسان که همین باشد  
 و پس با دیگر فرمودند که در میان بنده و خدا یک قدم راه است کریم خان پرسید که آن کدام  
 قدم است فرمودند که قدم بر طایع بنده و بندگان بر سر کریم خان همین دو سخن اختیار کرد و تمام عمر را علی

از کسی سائل و طامع نشد و راحت ربانی خلق شعار خود ساخت که هر که را بیا بیافانت معالجا میکند  
و دوا و غذا میسر آیدش و هر که مقید میشد استخلاص او می ساخت و هر که به تهمت گرفتار میشد ضمانت او میکرد  
از هیچ مصارف لایق و از سوز و سازا و دیده و کشته و غیره برای دفع امر امن مردم را گمان نمیپا کرد  
بر او بود چنانچه در پیشگاه نواب معتمد الدوله بهادر که متلاشی اکسیر بود گرفتار گردید حضرت مولانا فرمودند  
که ای سخته انچه راست باشد بلا خطر حاجی گفت هیچ ضرر نبوی بخوابد رسید خان مذکور پیش نواب  
ممدوح راست بر است ظاهر کرد که اکسیر مرا نمی آید مگر کشته ادویات تیار کرده بمردم میدهم ربانی  
یافت بعد و از ده سال از وصال حضرت مولانا قطعه زمین احاطه دولت رای بدست او  
آمده بود و در آن بدست خود چاه تیار کرده و زمین کنده ترکاری و غیره می کاشت و مدام بمردم  
میداد و در همان محنت بیمار شد و بهر سهام مبتلا گشته انتقال کرد و بجا پریر و مرشد خود فون گردید  
اما بعد و انا الله را چون منجمله اصحاب خانقاه مرید قدیم الخدمت و عاشق حضرت  
مولانا شیخ خادم حسین ابن ساکن موضع متعلقه باڑی است ایشان  
بعد و مولانا قدس سره العزیز در مسجد بنابر تحصیل علم آمده سکونت ورزیدند و خوراک زمهر کار  
حضرت مولانا می یافتند و شربت بیعت مشرف شدند حضرت پیر و مرشد بشنیدن اسم ایشان  
فرمودند الا سماء بیتر من السماء انیک اسم باسمی است یعنی خادم بدال است بمقتضای سعادت  
ازلی و همین ارشاد حضرت مولانا میان خادم حسین خدمت بادین را فی حضور آب کشی مصلحت  
کافی است و مستحیان بر خود لازم گرفتند و سامع قاریان حضور شدند چون در آن زمان بیان الله  
صاحب شیخ نریافته صاحب المثنوی معنوی بخوانند و بعضی کسان رسائل وحدت وجود و  
کجکوان و غیره ایشان سماعت سبق هر یک میکردند و دایما مقتبس انوار رحمانی بودند مشایخ حجت  
و صدق نیت و خلوص عقیدت نظر عنایت حضور بحال ایشان میزدول بود چنانچه در چند سال  
ممر تیره رسیدند که تسبیحی چمنور اقب ایشان گردید و وجه این لقب از حکایت حفاظت مکان لاله  
ملکن لال مندرج است الفمن از برکت صحبت پیر و مرشد برحق نسبت فقر و تناد را ایشان  
اسم گردید به تنذیب اخلاق و تبدیل صفات زریله با حمیده شد لهذا مقبول خدمت و مطلق  
تخلی حضرت گشتند تا حین حیات پیر و مرشد برحق جانی نرفتند و بعد وصال آنحضرت تیر تقدیم

خدمات مذکوره احیانا و در ایام عرس شریف انرا قائم و دائم هستند بنظر خدمت والده ماجده خودش و  
 ادای حقوق البیه و غیره بعضی اوقات نوکری بجا کرده بودند لیکن از ذکر وفکر و مراقبه و عبادت و فرائض  
 در اوقات مقرری و معمولی با قناعتی پیر و مرشد خود ماطل و فاضل نشده اند و دمام بابر بن شیخ عشق  
 می بازند و خطمی بردارند اللهم زد قریبکی از مریدان الو العزم و قوی الممت الی نور شاه خان  
 ولد احمد خان این مرید خان قوم افغان ساکن کورواگی که از سبویال سه متر است پدرش بانوب  
 دلیل خان و ایرد خان و الیان سبویال قرامت قریبه داشت جدا و ولایت زابود و بخت سید  
 که در ولایت پیرزاده کامل بودند پدرش و نور خان عم او نیز مرید شده بودند انور شاه میگویی که در  
 خاندان مایک کس از اولاد مست و مجذوب شده می آمد چنانچه جدم و نور خان عم من مست و مجذوب  
 اسحال بودند و رگه شان در شهر کورائی مشهور است از احمد خان سه فرزند بوجود آمدند نام برادر بزرگ  
 دلیل خان و برادر او سبویال و برادر کوچک انور شاه خان بجهت ساگی معه خدایم  
 سبویال در گوالیار آمده و فرقه سواران نوکر شده بودم در اینجا نجم الدوله سپهر علیخان نیز نوکر  
 بودند با او شان ملاقات و دوستی داشتم از لکهنو خبر رسید که بجای خانگی الدین حیدر شاه زمن  
 نصیر الدین حیدر مرشد زاده بادشاه شد با شماع این خیر نجم الدوله مذکور معه و از ده سواران که در  
 فن سپه گری و تیر بازی و غیره کمال داشتند در لکهنو رسید شامل آن سواران سن انور شاه  
 ساکن کورائی و روهو خان و کابل خان و سبویال خان و برادر و پوزیر خان سپهر کابل خان سکند  
 راث گده بودند که در سرای محمد الدوله بهادر فروکش شدند و بتقریب نجم الدوله ملازمست تعلیم الدین  
 حیدر شد و ملازمان سلطان امتحان سپاه گری و تماشای تیر بازی و غیره فرموده یک فیل  
 و دو هزار روپیه انعام دادند و فی سوار دود و روپیه پومیه مقرر کردند و منشأ ارادت من بچند  
 حضرت مولانا این بود که در وطن مایک پیرزاده از اولاد حضرت غوث الثقلین آمده بودند که اکثر  
 زن و مرد خاندان ما مرید شان بودند اقربای من گفتند که تو نیز مرید شو گفتیم که بدون بدایت نمی  
 دیدن صورت مرشد خود مرید نمی شوم او شان یک درود تعلیم کردند که آنرا خوانده استخاره است  
 صورت مرشد بنظر خود آمد چون استخاره کردم در خواب صورت مولانا دیدم بسیار زیاده و بسیار  
 پسندیدم که صورت ویدی که دیدم دیگر دیدم فرمود که نصیب تو پیش سبویال است پیش من

نیست چنانچه بروز رسیدن لکهنه درین مسجد آمده صورت حضرت شناستم که همین بزرگ را در خواب دیده  
 لهذا در ماه جمادی الثانی مشرف به بیعت شدم و بعد از عرس رودلی رستم بعد از صحبت از آنجا در سراسر  
 مذکور از دست سردار خان پسر کابل خان بجای ضرب شمشیر مجروح شدم بعد از حکمت مسیب بر خلافی همگی  
 نوکری گذاشته بجنور مولانا آمده در مسجد سکونت گرفتیم و میخواستیم که عیوض خود از افتخاران ساکن  
 رات گداه بگیریم و از مولانا استجارت کردیم حضرت مولانا منع فرمودند که راه قتل کسی مکن انتقام  
 خود برخدا بگیر حساب لا رشا حضرت صبر کردم بعد یکینیم سال آنسانیز نوکری گذاشته در بهوپال سید  
 یک سید را بر قایت طوائف قتل کردند در قصاص و انواب بهوپال هر چهار کسان را قتل کردند  
 و بهر وی حضرت مولانا مدام صائم می نمودم و شب خدمت پادشاه رانی و غیره حضرت مولانا  
 مشغولی میداشتم و اجازت عمل تشبیهات ذکر و بعضی آیات قرآنی حاصل میکردم بعد حضرت  
 اذن عام دادند که از طرف ما اجازت است از مادر و خواهر و غیره اقربای خود بیعت خواهی گرفت  
 بعد مثنوی ذکر و شغل مستی و حالت شروع شد سه ماه پیش از وصال حضرت جذبه غلبه کرده در شهر  
 بیرون مسجد متروک شد و طبع راغب چله کشی گردید بعد وصال حضرت در شمش یا بهفت چله  
 صرف شربت نوشیدیم و هیچ نخوردم و در سه چله متواتر مطلق نخوردم و نه آب نوشیدیم بعد اتمام  
 چله ناگاه افطار میکردم سه چهار سیر خفته وقت افطار میخوردم و علی هذا القیاس در شربت چهار  
 پنج دفعه نوبت ده سیر میرسید و بوقت روز صائم میشدم و بوقت شب به همان وضع نخورشم  
 میکردم تا چهل روز که سنگی باین کثرت میماند الفرض در آنور شاه مذکور از ریاضت پوست  
 یا استخوان میماند بهفت مرتبه غسل میکرد و بدست خود آب میکشید از کبریا میخواست مولانا انگشت  
 چند چیز حاصل شد یکی صبر و توکل بر زاتی رزاق مطلق که سوال نکردم و دوم قدرت برادر  
 صوم و صلو و غسل و غیره با وصیت نخوردن ماه تا سووم صدق مقال چهارم طلاق زبان  
 و کثرت مقال پنجم زمین و ذکا و فهمید نکات تصوف ششم ایتین صادق عقیده و وحدت وجود  
 هفتم بدون کسب نوشت و خواند قدرت بر تعویذ نویسی و فال بینی و دفع آسیب و غیره هشتم  
 موزونیت طبع بشعر و سخن اگر چه بسبب ناخوانگی آشنائی به لغات بیچک زبان نیست و ادراک  
 حروف از صحیح و قدرت بر تلفظ الفاظ صحیح نمیدارد مگر در هر بنیز که اراده میکند دخل کردن میتواند

یکی از مریدین صادق الوداد و راسخ الاعتقاد مولوی امام علی صاحب مینائی اند  
که ایشان نیز از ابتدای ورود حضرت مولانا قدس سره العزیز در گاه مخدوم شاه مینا قدس سره خلاص  
و محبت پیدا کرده مرید شدند و بعد آمدن این مسجد پند یارین نیز روزانه تا نماز عشا حاضر میمانند از محبت  
رحمت بخش تحصیل کتب درسی هم میگردند و بخدمت مولانا حاضر میمانند و با وصفت پیرزادی که  
در کار و خدمت صادق و وارو بیخ تمیز می دیدند و دیگر فکر تعلیمی حضرت مولانا مشغولی کرده و به عقیده  
و وحدت وجود ایمان آورده موحد بستند بقرورت میال داری و هم بخمال گوشه نشینی از مدت مدید  
بتقریب معلمی و درسی سپران پاتهنک سیتارام در موضع سرشک غزلت گرفته و با خدا و حق پر پرگار  
اند در ایام عرس حضرت مولانا مخدوم شاه مینا صاحب خواه می آیند و دیگر ایام حسب ضرورت  
یکی از عقیده تمندان خاص و مصاحب و مقرب با اختصاص شاه تاج الدین احمد  
ابن شاه بریان الدین متوطن قدیم بلگرام از اولاد امجاد محمد بن ابی بکر رضی الله عنه  
وار و حال قصه باون سرکار خیر آباد ایشان نیز از ابتدای قدوم حضرت مولانا درین شهر ملازم محبت  
و حاضر خدمت بودند اگر چه پیش از ملازمت مولانا دست بیعت نبختند شاه کریم عطا صاحب سلوک  
داده اند لیکن هرگاه کمال اتفاق و فاق قیامین مولانا و شاه کریم عطا صاحب دریاقتند و از بیعت  
بیعت یافتند که مولانا پیر و مرشد خود دانند لهذا شاه صاحب مودع از صبح تا اشراق و از عصر تا غروب  
تا اشراق حضرت مولانا حاضر بوده شریک مجلس مراقبه و سماعت غنائی می شدند و هر که مرید میشد شخواه  
تحریر شجره بر شاه تاج الدین احمد میشد اجازت قصیده و غیره محال میبخت از حضرت یافتند بعد و حال  
حضرت مولانا از اقامت لکهنودل بر داشته در قصبه باون در مسجد خوشه شستند و با درختان مستند به چو  
هم نشان سپری شد بتاریخ سنه ۱۰۰۰ بجوار حق میوستند و همو بنیاد فون شدند تا اندو انا الیه  
راجون یکی از مریدان خاص و معتقدان با اختصاص مولوی لطیف علی صاحب  
رد و مولوی ابن مولوی شیخ نیاز احمد از اولاد امجاد مخدوم شاه صفی خفی است ایشان در زمان  
غازی الدین حیدر بادشاه مشرف به بیعت شدند اول بابی تحصیل علم و لکهنودل آمده شاگرد مولوی  
ابوالرحم صاحب شدند تا بدایه خوانده در عدالت و لوانی سلطانی ملازم گشتند به بطوریکه ایشان  
بخدمت حضرت حاضر باش بودند و فی شکایت بیکاری و بیجاشی خود ظاهر کردند حضرت مولانا فرمودند



که در حدالت ایجابی کرده بود که شون عرض کردند که کدام مری خود ایجاب نیست لهذا توقع ندارم شاد  
 که توکل سجده کرده آمد و رفت باید کرد و در هر صبح بپا شدند از تصرف و محبت مرشد بر حق مولوی ولی الله  
 صاحب دار و نهاده الت نام ایشان در جمله نوشته ایشان را خود بخود طلب کردند عذریاری گفته فرستادند  
 مولوی نعیم الله صاحب پالکی خود فرستاده پیام کردند که نام شما در جمله حدالت نوشته شد سوار شده در خشکی  
 هر چه خود نویسانده و بنده از آن روز تا حال ملازم حدالت اند مولوی ابوالحسن برادر عم ایشان از پیشتر  
 ملازم صحبت مولانا بودند از ترغیب شان مولوی اشرف علی و مولوی نجف علی و منشی حسین علی برادران  
 حقیقی مولوی ابوالحسن نیز مرید شدند از فیض و برکت مولانا صاحب نسبت و متقی و صالح شدند مولانا  
 نجف علی صاحب و در مدرسه راجه تکیه راسی انتقال کردند تا در آخرین ذکر کلمه و مشاهد مرشد خود بودند  
 و منجمه مریدان راسخ الاعتقاد و طالبان عقیدت نهاد مولوی قدرت علی ابن ابی  
 برادر عم ترا و حافظ قاسم علی صاحب رولوی بستند اول برای تحصیل علم در لکهنو آمده از مولوی  
 مظفر علی صاحب پیخواندند و کتب مافوق از مولوی عبدالواسع صاحب خوانده قانع تحصیل و حافظ  
 کلام الله شدند و حضور حضرت مولانا بغیت کرده درس و تدریس میکردند و رساله کلمه الحق و غیره اخراج  
 مولانا خوانده موجود و صوفی و تشریح شدند از علم طلب نیز دستگاه وافی پیدا کردند چنانچه در چوپور بیکان  
 مولوی سخاوت علی مدرس مانده مدت ها استقامت داشته تدریس میکردند از آنجا که در بنارس سیر  
 راجه آنجا نوکر بودند بعد چهل سالگی در بنارس انتقال کرده در بانج مولوی عبدالقادر خان مرحوم مدون  
 شدند انا الله وانا الیه راجعون منجمه مریدین با سمیت و معتقدین با عصمت بی بی خاتم عمر  
 الله والی بنیست غلام مصطفی زوجه مراد علی است وطن زیگانش شهر سنام بود پدرش دیوچ  
 اقر با سیم غلام ربانی و غیره در بانس برلی آمده سکونت ورزید و میان مجهو و قاور بخش از برادران  
 غلام مصطفی در لکهنو آمده و از هند کوتهی چهل ماکرین صاحب بهادر شدند شادی مراد علی خسر پوره  
 قاور بخش با الله والی شده بود لهذا از برلی در لکهنو آمد از طبلن الله والی دو فرزند بوجود آمدند یکی آقام  
 دویم لعل محمد لعل مراد علی شوهرش در بهیلی بمر و بیوه او سعد پسران خود در لکهنو شادی الله بخش  
 پسر خود با زوجه بخش نمود قاور بخش در بهید و نتر مکانی در محله بهید داده بود و در آن سکونت میداشت  
 بعد مرده شد و بیوه و قاور بخش از بهران و جمله اقربای خود ترک و تخریب نموده محبت برین گذاشت که

پر خونی قوت حلال پیدا کرده بخیزم و عبادت حق مشغول باشم در عمر بجاه سالگی بر بیعت حضرت مولانا  
 مشرف شده بذکر و شغل متوجه شد سوای نماز پنجگانه بر مسجد و اشراق و پاشت و غیره نوافل صوم و منلو  
 مداومت میداشت و بدریافت اینکه مرشد من ترک لذات نموده اند این سالک راه طریقت نیز ترک  
 لذات ساخت و بنان خشک بی نمک قانع شد تا مقدر در او اسی نذر و نیاز پیر و مرشد کونای نکر و اینها  
 در ایام عمر من انتهائ اکثر اوقات درین خانقاه بمکان بالاخانه خلیفه صاحب که پیش رو منده منوره  
 بمدرسه نگاه واقع است اقامت و رزیده نظاره مزار مریدین و بهجت مردانیه با مرشد خود عشق می باخت و شفا  
 نه بر زن زن است و نه بر مرد مرد و خدا پنج انگشت یکسان نکرده و تعلیم یقین مقامات فقر و فنا  
 او را از طرف حضور میشد گاه گاهی بدراحم الحروف اظهار میکرد و چون افشانی آنرا ممانعت کرده بود  
 لهذا تعلیم نمی سپارم اینقدر میدانم که از بزرگواران مولانا اند والی تا دم واپسین بر عقیدت وحدت وجود  
 راسخم و بطریق فنا فی الشیخ تابت قدم بوده است مقوله او بود دست تا عمر بود در رهس روتو باشم  
 و رخاک شوم خاک سر کوی تو باشم اگر اهل امر بر من تپ مبتلا شده بتاریخ جان نجی سلیم  
 که حسب تمنای خود بجانب شرق از روضه پیر و مرشد بدفون گردید رحمة الله تعالی علیها و بر کاتبه سرود  
 سپهرانش رو بروی آن معصومه فوت کرده بوده مولوی قوال دین نبیره آن مرشد یعنی سپهر بخش حی القادری  
 است بدنیابت بنی بخش سپهر قادی بخش کار دار و چکی که کشتی مذکور میکنند نقطه یکی از مریدین بابا خلیل  
 کریم داد خان ابن شهباز خان توکم افغان ساکن کمال نگر متعلقه صفی پور است ازین چهر  
 در قریه سپهری نوکری میکرد و بنا بر چه در عهد نواب سعادت علی خان سباز ملازم شده تعلیم می کرد  
 ثبات محل بود و از طرف او نشان بر تحصیل نواب گنج و وسایات آن متعلق بود و در نه وضع شهاب  
 ز سیداری شیخ مسعود در سال دارا اکثر اتفاق آمد و رفت می شد خان مذکور ناقل است که در آنجا  
 مریدان شاه امام بخش صاحب اشغول صوم و صلوة و ذکر و شغل دیده و رغبت سرور می پدید آید  
 شبی استخاره کردم در خواب دیدم که حضرت مولانا دست من گرفته فرموده اند سر من بگذاره اینجا  
 از اهل صحافت که در نیگالی بانج میبازد و معتقد حضرت مولانا بسیار بود و ذکر کرده ام از مریدان او و  
 مرید کثرت مولانا تعلیم تسبیحات ذکر و غیره کردند بران عمل کردند و چون بمیان خود در آید که شریقی  
 سیاهم در رانمکان حین از قدیم میبازد و در حالت مشغولی میبایست من و چون مذکور گشتی شاید گاه از او

همیشه نگاه من ته و بالا میشدم آخر چن مذکور مرا گرفتار کرده در سقف کوکبیری آویزان ساخت و در وقت  
 نور حضرت مولانا مرشدنا و را بخار سیده یک طمانچه بر روی چن مذکور زده او را گذشت که بخت عشق  
 و صحبت حضرت در دلم افروزد از شهاب پور در لکنئو آمده خواستم که احوال شبنه بوض رسانم حضرت فرمود  
 که احتیاج اظهار نیست عرض کردم که من تو کرسی میگذازم فقیر خواهم شد مولانا صاحب مانع ترک شدند  
 آخر حضرت مرا همراه مزار کلن بیک و مولوی ابوالحسن صاحب پر دیو برهی ثا ث محل فرستادند که کس  
 تو کر شفا بود احوال فقیر شده است و تو کرسی میگذازم یک صاحب از پس چلن مرا فرمودند که ما خدمت معاش  
 کریم بچوپیه مشا بهره تو بجال خواهد ماند هر جا که مرضی باشند بمان حضرت مولانا حکم کردند که تعیناتی تو در  
 شهاب پور بمو بجا اقامت ساخته و دریا و خدا باش چنانچه بیکم صاحب تاحیات خود و دوازده سال بلا  
 شرط و راه پیر و پیه دادند و من حساب حکم در شهاب پور مانده چاک گشتی شروع کردم و دوازده جلد  
 صفای قرار و اقی شد و عنایت حضرت روز افزون گردید صد نام مردم در آرام پور و بانه و سیرا کج و بکم  
 و بنارس و چون پور رسید بستند بعد حساب رشا و حضرت اتفاق نکاح بابک سیدانی در سلون شدند و  
 موجود آمدند با اسم عبد الواحد خان و عبد الواب خان موجود بستند فقط یکی از خریدین مجلسین شاه  
 امام بخش صفی پوری از اولاد اعیان و محمد و شیخ صفی اندیشیان از ابناء اسی بودند  
 و صحبت شاه صاحب معصوم پیرزاده صفی پوری تعلیم تربیت یافتند هم تحصیل علم کردند و هم مالک  
 طریقت شدند بطور سیاحت و در موضع شهاب پور علاقه نواب گنج زمیاری شیخ سکندر رسالدا  
 رفته اقامت پذیر شدند و انا بخا آمده با حضرت مولانا بیعت کردند و اجازت خلافت یافتند سلسله  
 ارشاد جاری کردند در شهاب پور و دیهات گرد و نواح صد نام بدیشان شدند تا غیر و صحبت شان  
 چنین بود که هر کدام را در دیوی نشاندند توجه میکردند و در وجه و طرب می آمد و خود هم مشغول می ماند  
 و هم توجه بطرف احوال و غرض هم بود رجوع خلایق برای دفع امراض و آسیب بسیار بود و در کرم و احوال  
 سر حضرت میگذاشتند که من در عهد نواب سعادت علیخان بهادر ملازم کار بودم و در نواب سبک  
 تعینات بودم و موضع شهاب پور و غیره در تحصیل من بودند بدین تقریب در شهاب پور با شاه  
 امام بخش صاحب ملاقات میشد تا غیر صحبت شان و تصرف از عمل غریبت و غیره و صحبت  
 است جنبی بچشم دیدیم و زبانی نشان شنیدیم که اول مرا با شاه عیاد الله صاحب مریدان طمانچه

صاحب اتفاق صحبت افتاده بود و توبه و القای نسبت بر من کرده بودند الغرض شاه مذکور قریب پنج سال در شهاب پور ساکن و داشته فیض خلاص و باطن مجربم گرد و نواح رسانیدند تا پنج یا نه هم رمضان سنه در حین حیات حضرت مولانا انتقال کردند در حین آبادی به بکان مسکن خود و من شدند که در قریب پنجاه و پواری قائم است مردم شهاب پور در رمضان عرس او شان میکنند مگر کسی اخلیفه و جانشین خود نکرده اند موجود بودند عقب خود گذاشتند فقط یکی از مردین خصوصیت و دستگاه و تلمیذان عقیدت پناه میان اسد الله ابن تاج محمد ساکن لکنه سجده نعلین این است انیکس تحصیل کتب فارسی نموده بعد سن بلوغ در سرکار شاهی ملازم شد چون ذکی الطبع و سعادتمند ازلی بود شوق صحبت علما و ذوق خدمت فقرا داشت در آغاز جوانی بحضور حضرت مولانا رسید سبق مشنوی معنوی شروع کرد و بخشش کجافی میخواند و در فهمیدن مطالب زیاده از استعداد خود سبق وقت میکرد حضرت مولانا نیز توجه قلبی سبق میدادند بعد چند ماه بشرف بیعت مشرف گردید و بعد از اشراف سبق مشنوی خوانده در اصطبل شاهی رفته بکار مقوضه خود مشغول میگردد بعد نماز عشا باز حاضر شده بخدمت پادشاهی مستفید میگشت چون قوت و توانائی جوانی و عشق و محبت روحانی را خدمت او مقبول مقبول الی اینی افتاد بدیل گفت عرض زد و پناه بختی قبول خدمت است بد بر دیگر چه بآل است اگر پسند تو احم و مادام دستور حضرت بود که بعد نماز عشا تنگ بسته و پوشاک اجسم مطهر علیحد سانه بر بستر خواب دراز می شد که میان فتح علی شاه و پونخان و این خادم درگاه و می و دم بخش و غیره حصار مانند پروانه با یکد و شمع جمع گشته مشغول چپی دست و پا کوئی میشدند و شاه تاج الدین احمد و شیخ حایت الله خان و غیره مصاحبین در آنوقت بطور افسانه گوئی حرف و حکایت میگفتند به نیت آنکه حضرت اشراحت فرمایند لیکن چشم حضرت با انتظار میان اسد الله دو چار می ماند و هرگز جواب آشنائی نکرده و پنهان که میان اسد الله آلوده قدوس میشد میفرمودند شاه باش شاه باش آب آمدیم بر خاست همه صاحبان رخصت شوند میان اسد الله کمر بسته بطور حامیان مشتال میکردند حضرت ازان راحت یافته بی اختیار الفاظ و حاخوبی دین و دنیا بر زبان می ماندند و تواناچ ایشانرا تحقیق مسئله دین یا نکته علم و دین یاد می آمد تحقیق آن میکردند تا آنکه بر چشم ظاهر آنحضرت خواب غلبه کند و دل بیاد مشغول اشتغال شود بکنیم پاس شب گذشته و گاهی یک کثرتی کم پیش

میان اسد الله و خیره این سعادت خطمی اند و فتنه تجانه خود میرقند این دستور العمل واهی بود که بیکروز  
 قصداً نشد و صحرای سعادت آنکس که شده کند یاوش باقی الحقیقت اینکه هیچ خدمت منقوله سچکس را  
 از مریدین و مخلصین میسر نیاید که اول روز که مزاج اقدس در حالت عشق و ذوق مشنوی متوجیه  
 افاضه می بود آنکس مخاطب صحیح مطالب صادق بوده استفاده تامه می برداشت و شبانه تا استراحت  
 آنچنان خوشنود میساخت که دیگران غیبت پراومیکردند که کاش یکروز همچو استرخا خوشنودی پیر و کشته  
 ما را میسر آید طریقه اینکه حضرت را با وصفت کمال با ستار کشف و کرامت خود منظور بود که با این کمال  
 یا از چشم باطن آنکس محبوب مستور نماندند و در ضمن حکایت دیگران آنچنان سخن ناورد و بر دقت  
 می گفتند که عقل فراطون بان نمیرسد مگر آنکس بر حال ماضی یا مستقبل خود منطبق کرده موفق  
 کرامت خطمی میشد چنانچه میان اسد الله پیش این کمترین خدام حکایت کردند که در عصر و آن سال  
 من که حضرت مولانا صورتی ندیده بودند و چشم من نیز نور جمال حضرت هنوز منور نشده بود وقت شب  
 در خانه خود در خوابگاه نولیش دراز بودم و مالکین در خانه موهوم بودند و با نفس خود حدیث میکردم  
 که از قدرت خدا بی نیست که ترا علم و هنر نصیب شود و روحانی ما محتاج میسر گردد و وقت خوش شایان  
 لیکن در آن وقت والدین کجا خواند بود و تاول آنها خوشنود گرد و از خدمت من راضی شوند و در  
 همین خیال و تصور محبت والدین دل من بچوش و ناله و درخوش آمد و چندان اگرستم که از آب  
 اشک بالین زیر برتر گردید و آواز گریه من مادرم شنید و مادر کنار کشید و پرسید که خیر یا دجال  
 چیست گفتیم سحر نیست چیزی خواب و خیال بود رفت و گذشت شاید بعد پانزده یا بیست سال بر این  
 ماجرا شایع بوقت شست مالی من حضرت صورت من دیده تا سیم کرده سیفر مودند که خطمی بر پانگ خود  
 اقله و نهال میکنند که وقت جوانی و خوشحالی من مادر پدر کجا خواند بود تا از خوشحالی من خوشنود  
 شوند و من خدمت آنها بکنم بر خیال چنان گریه که تکیه زیر سر از گریه چشم تر گرد و نشیندن یکلام  
 مرا با چای طفلی نمود یا و آمد و بدل گفتیم که این علم لدنی و کشف انلی پیر و مرشد است که آن وقت  
 ماضی هر از زمان حکایت میکنند که گویا این وقت شبانه سیفر مایند فقط سبحان الله که بجا نهد بنگر  
 علم غیب اولیا تا شنیدن این حکایت ایمان آرند و اصلح عقیده قاسده نمود نمایند و صد نه از آن  
 بر زمین و ذکاء میان اسد الله که این شاد حضرت را بر علم غیب آن علیم خیر پی برده ماجرای خطمی

خود بیاد آورد مثل مشهور راست آمد مثل هندی بیون نابرومی کے چکنے چکنے پات حکایت کی  
 مستفمن مرید عنایت حضرت بجال ایشان در زمانہ اخیر میان اسد اللہ ناقل اند کہ مرتبہ اول مشو  
 شریف ہر شش و قدر از ابتدائا انتہا سبقتا از حضرت مولانا خواہم و باقت فہمیدم بار دیگر بطور  
 قند لکر بجنور گذرنا دیدم ہر جا کہ سو و نسیان رفتہ بود رفع کردم و مرتبہ سوم بوقت سہوی ملاوٹ آن  
 بجنور شروع کردم یعنی با دل بلند بخوش الحانی میخواندم و حضرت بران خطہ ہر داشتہ بجال قارے  
 توجہ میکردند بعد اتمام مرتبہ سوم حضرت فرمودند کہ ترا احتیاج دیگر نیست بجانہ خود میخواندہ باشی چون  
 سیدہ را ہر مرتبہ فائدہ جدید حاصل شدہ بود و بہ یقین داشتیم کہ حضرت رحمان روح مجسم حضرت مولانا  
 حلال الدین رومی قدس سرہ السامی ہستند کرت چارم تیر بوقت معمولی کتاب در بطن حضور حاضر  
 شدیم آرشاد شد کہ من گفتم بودم کہ دیگر احتیاج سبق نیست بجانہ خود میخواندہ باشی بکمال کستہ  
 عرض کردم کہ کتاب خود از اصل مثنوی صحیح میکنم در خانہ من اصل مثنوی کجاست حضرت پر  
 حاضر جوابی من بتسم شدند و من از اول باز آغاز کردم و قدر سوم تمام شدہ بود کہ حضرت متوجہ ملک  
 شدند اسحال نیز بر گاہ ہر قدر منور نشستہ اشعار مثنوی میخوانم بجال اثر عنایت و التفات در  
 دل حقیقت متزل خود می یابم ۵ ہنوز آن ابر رحمت و رفشان است بخیم و چمانہ بامہ نشنا  
 میان اسد اللہ مع والدین تحسین بخش و امام الدین و کریم اللہ برادران حقیقی و زن و دختر خود  
 حلقہ بندگی و غلامی در گوش دارند حتی کہ اہلبیہ و دخترش بجا رحمت رحمان خلد میکنی شدند  
 و خود شش مہنی ہمین جنبہ است و بس فقط یکی از مریدین بچہ کار و معتقدین خدمت شفا  
 محمد جعفر این میان ظہور علی ابن طہا خان در محلہ باورچی ٹو کہ کہ  
 بر متقل از مسجد پند یابن است سکونت میداشتند و در مطبخ شایہ ملازم بودند اکثر ثواب  
 مولانا میگذازدند و محبت و عقیدت حاضر میشدند بعد چہ گاہ ہر دو کسان مرید جعفر مولانا شدند  
 محمد جعفر با ظہور علی اگر چہ محبت عاشقانہ داشت و یکدم او را نمیکنداشت لیکن محبت پیر و مرشد  
 غالب آمد و اکثر اوقات حاضر باشی حضور میکرد و تیار سی دوا و غذا کہ خوردن حضرت شود و نہ  
 محمد جعفر بود و بکار گرم کردن آب وضو و تیار کردن ناس و بادین رانی وغیرہ اکثر محمد جعفر  
 حاضر باش بود و تمام مردودان خانہ این ہر دو کسان مرید خدای حضرت بودند و ہر حیات و ہم

بعد از وفات مولانا هر چه بخت طعام و غیره میدهند در آن این هر دو کسان سعد عزیزان خود مصروف  
می شدند و دیگرهای و غیره ظروف مسی و ضروریات متعلق با ورجی خانه هر قدر که در کار باشند و نه  
آنها بوده است و سواهی خدمات مذکوره محمد جعفر عامل معمولات حضرت و شافع کسب ایه سلوک  
است و نسبت با بزرگ پرورش برحق سیدار و فقط یکی از خلفای را شدند مولوی عبد الله  
ابن فرید الدین از شیوخ کرام و روسای عظام ملبه شاه آبا و مستفاده سرکار داده اند تحصیل علم  
کتاب مروج از برادر حقیقی خود مولوی محمد صلاح نمودند که مولوی محمد صلاح مروج از عبد الله و سید علی  
بها و تاجاوس محمد علی شاه فردوس تمل ملازم سرکار شاهی بودند و دار و نگی کتابخانه سرکار  
متعلق او شان بود بجهت تعلق شان و بنا بر تحصیل علم بود و باش هر دو برادر و بیت اساطین  
اتفاق افتاد در محله تکیه شاه عبد الجلیل صاحب منشی محمد صلاح باغ و مکان تیار ساختند در آن  
هر دو برادران معادل و عیال سکونت میداشتند و در عمر سب سالگی او صاف حضرت مولانا  
باتفاق جمال الدین و شمس الدین شدند اینجا بجهت مولانا و مسجد شد یاسین آمده ملازمت حاصل  
و راول صحبت حالت تحیر و آشفتگی را عارض شد که نشه جوی معلوم میشد روز جمعه آمدند  
آمده مرید شدند و شجره چشیده صابریه بواسطه حضرت شاه نور الدین و قادریه بواسطه حضرت اقا  
سیده عبد الرزاق صاحب قدس سره الاصفی یافتند مجاز و مریض خلافت شدند ایشان را  
درخواست برای حاضر باشی دایمی بود حضرت فرمودند که برو جبهه و مشکل محفل جماع است آمده  
باشند مطابق آن گاهی ناعه نشد بعد صال موافق معمول مقصود بهست مجلس بیان قرار نمود  
مولوای صاحب مروج و حکایت بر غور گزاشته بیان کردند که نیکوای اول انیکه محمد حسین نامی بود  
کو یک من از من آزرده شده جاسه رفت بودم و من اسبیار ستولی شد من طعام گدا  
بطرف عیش باغ رفتم و بخانه رفتم از اینجا بجهت مولانا آدم و منیت کردم که بدون اقتضای  
حضرت هیچ اظهار ناتم حضرت از راه کشف اندوه خاطر هم دریافته دست مبارک بردوش من  
شاه پرسیدند که چرا ملول هستی آنوقت حال برادر خود عرض کردم که در بخانه برادر طعام بخور  
و او می آید چنانچه با نوقت بخانه رفتم منشی محمد صلاح طعام پیش من نهادند هرگاه در طعام  
روم جمع بجهت مولانا و کفتم که طعام آمد محمد حسین آمد و سبب آن خط محمد حسین را خواندم و آنکه

حکایت دوم اینکه بر روز پنجم قریب مغرب بحضور حضرت لایوم حضرت پرسیدند که والد و شهادت  
 حیات اند و من کردم که از فضل الهی و الدین حیات اند فرمودند که حال والد میدانم و والد را میپرسم  
 بعد سکوت فرمودند بر روز پنجم خبر رسید که در ساعتی که حضرت حال والد پرسید بودند همان وقت  
 والد را در شاد آباد انتقال کردند و بعد با تیره سال است که نشی صحیح تیره در لکنئو فوت کردند  
 و در بانغ خود مدفون شدند حکایت سوم که امت حضرت نقل کردند که برادرعم و لوسی محمد صالح  
 بحضور مولانا حاضر شده عرض کردند که مولوسی از اوده مزاج از طفل بود اکنون مرید خباب شد از کار  
 مارت ارشاد شد که او از کار شما خواهد رفت شاد و بهای خواهد کرد و او را خواهد شد و خوش و خرم  
 خواهد ماند مطابق ارشاد و سنجاک و در وقت اتفاق شد یک فقره و او را از بی بی های سالوچ هستند  
 و بعد وفات نشان و زوجه در لکنئو سنجاک در آمدند که آنها تیره صاحب ولد اند با وجود اینکه سنجاک  
 معاش و جایا ندارند و نوکری کسی نکرده اند در ما بحتاج خود گاهی در مانده نشده اند و طریعت طبع  
 و لطیفه گو آنچنان هستند که حضرت مولانا ارشاد کردند که ترا در همین خلافت و طلاق است  
 کشتو خواهد شد چنانچه میگویند که از کرامت حضرت قبض و بسط من و سکوت و کلام است یعنی یاد آید  
 کلام خلافت و طلاق بر زبان من جاری می ماند بر دل من بسط میاند و در سکوت قبض میشود  
 یکی از مریدین مخاصیر خاص و معتقدین با اخلاص حکیم خیرات علی ابن شیخ  
 امان علی ساکن قاشم گنج از احاطه میر جان شملات لکنئو است ایشان و مولوی حاجی حسین  
 صاحب ابن شاه محمد فاضل صاحب در ابتدای درو و حضرت مولانا بر گاه و محذور شاه بنیا صاحب  
 قدس سره مرید شده بودند تحصیل علم و تبحر و تجربه از مولوی تراب علی و علم طب از حکیم آقا میر  
 شاه جهان آبادی کرده و متوجهی شریف از حضرت مولانا سندر کردند و نیز اجازت قصیده و غیره اعلا  
 و اشغال از مولانا گرفته عمل میکردند و کمال حقیقت و حجت با مرشد خود میداشتند اگر چه مکان بزرگوار  
 بود لیکن بر روز تعطیلین و فصل خواه خواه حاضر میشدند و اگر چیزی بیج مرض بلایان حضرت میشد  
 هر روز حاضر میماندند و او را از دکان عطاری خود میفرستادند و این التزام حاضر باشی و خدمتگر است  
 بعد و حال حضرت نیز از ایشان ناغه نشد عاشق سماح بودند و در فن موسیقی بهم و خلی داشتند و لذا  
 قدرانی کلامات و تمهیلان کامل فن خوب میکردند و محقق و از سلوک هم قاصر نمی شدند بعد



سیصد سال از وصال حضرت مولانا بخت فلج و غیره مبتدا شده بتاریخ ماه بهادی الثانی سال  
 فوت کرده یحیو رحمت رحمان جانب شرق از روضه مقدسه پیر و مرشد خود مدفون شدند انا الله وانا الیه  
 راجعون شیخ عنایت علی و فضل علی فرزندان شان نیز ذی علم و کبار و بار دنیا و شایسته و شیخ  
 عنایت علی از حضرت مولانا بحیث مبداء و نقطه یکی از مریدین اصحاب صدقه عبد القد خان  
 ابن احمد خان رامپوری است در عهد غازی الدین حیدر شاه دکن در لکهنو آمده در خانقاه حضرت  
 مولانا سکونت ورزیده ثبوت بیعت شریف گردید موافق و یک مریدین ذکر و شغل آموخته شغولی میکرد  
 و نماز پنجگانه همراه حضرت مدام بخواند و تقسیم شیرینی و غیره تبرک اختصاص بیافت و محض تپول  
 لیسراوقات می ساخت و بعد وصال نیز از وقت نهم تا نماز فجر ملازم مسجد است و از برکت صحبت و  
 شناسی آنچنان حاصل شد که گریه بالیان و اهل تو نجانه در وقت فجر غلطی میکنند و انیس بر وقت  
 صبح خیز میدهند و غلطی میکنند و یک آنکه بعد از نماز فجر پیش آمده یک زارین بر مرقد شریف حاضر شده تا وقت  
 اشراق مراقب میماند و در صبر و توکل ثابت قدم و رنج و هم است که از احدی گاهی سوال نمیکند  
 و از قوت بازوی خود خوش گذران میکنند و عیال و در دام پور بی معاش بسر میکنند فضل  
 و رزق کرمه المریدین که در حین حیات و هم بعد وفات حضرت مولانا قدس سره مصرف  
 خدمتگذار می و هم عرس و غیره همیشه میشوند بنحله فریدین خاص و مخلصین با اختصاص محمد  
 نذر علی خان بهادر است مولود مسکن قدیم ایشان موضع چند رشته صوبه الہ آباد و الدش  
 محمد رمضان علی رفیق نواب وزیر الممالک یمن الدوله سعادت علیخان بهادر از وقت صاحبزاد  
 که در بنارس بودند همراه آقای نامدار مدح در لکهنو آمده و از روضه اصطبل سرکار وزیر الممالک بهادر  
 شده بنحله ملازمین مقرب بودند بعد جلوس نواب وزیر الممالک بهادر و مقلد الیه متعلقان خود را از  
 الہ آباد و طلیبہ استقامت لکهنو کردند محمد نذر علی و رجب علی و خیر علی سر سید پیران شیخ رمضان علی  
 نیز ملازم سرکار شدند بنحله آنها محمد نذر علی خان بعد تحصیل نوشت خواند فارسی در عهد و الدش خود  
 و تحصیل کار شد بسبب تیزی طبع و زیرکی خیلی آنچنان انتظام کار و بار سرکار کرد که بجای پانصد و در کار  
 ممتاز و ذی اعتبار گردید حتی که بعد چنت سال بنگاه یعنی در سرکار غازی الدین حیدر شاه دکن سرور  
 سواستی دیگر و نواب نیز از ایشان متعلق گردید و زبانی سسی امام بخش دار و روضه اصطبل که مقرر کرده

نواب محمد الدوله بهادر پوه حالات فضل و کمال حضرت مولانا شنیده بجهت حضرت حاضر شدند برپای  
حسن جلوس و خلوص نیت ایشان عنایت رحمانی مسدول حال تحسین خصال خان نیز که رشید چنانچه بعد  
چند روز مرید شدند بعد والد و برادرانش نیز آمده مرید گشتند و یو یافینا و ریحون و اعلا اس ترقی کردند  
و از برکت و بهمت حضرت و اختیار و اقتدار ایشان نیز ترقی کردند و بهر وقت سماع هرگاه  
می آمدند تدر علی خان مع بهادران خود نذر میگذاشتند و معمول حضرت بود که در وقت سماع هر قدر بچه  
خواه اشرفی و غیره می آمد بقوالان عنایت میشد چون نذر علی خان دیدند که بهمت حضرت برسلک قوالان  
معروف است و در هر یک جلوه سوا سی نذر و روپیه های بسیار بقوالان میدادند از اینجانی محبوب و  
مقبول حضرت رحمان شدند اینک بعد از شش ماه از جلوس نصیر الدین حیدر خلد نزل نواب محمد الدوله  
بهادر مقید شدند و خلد نزل انتظام امور سلطنت حسب راسی خود کردند و از عنایت حضرت مولانا  
خان مذکور مصاحب و مقرب سلطان گشته بجناب خانی و بهادری سرفراز شدند از اینجا که خان کور  
عقل مجسم بود و هر کار و خدمت که تفویض ایشان شد بآن خوبی و اسبابی نظر می کرد که بشاید آن  
نصیر الدین حیدر عاشق شدند و هرگز خاطر اقدس داشتند که اگر انکیس مستعفی شود مدار المسامح کل  
کرد و اند چنانچه مکرر بجاالت خوشنودی محتاج پرسیدند که نذر علی خان بهادر هر چه درخواست کنی بخوا  
عنایت کنیم ایشان همین گفتند که خلاصم بخر بخر بیخ و بیخا به مصره لطف انچه نوازند بشی حکم انچه  
فرمانی بخر چند و دان وقت در یانی جواب برو و چه و اشرفی بر روی خط مقربین بهادری بود و اگر  
ایشان طبع میکردند از لنگرک و ریغ نبود لیکر چنان مذکور را از برکت حضرت مولانا انچنان شاد  
فنی حاصل شد که طلق شش طبع نکشاد و سواهی انچه از بهر کار مقرر بود بر آردنی حرام انگشت و نهاده  
و با و دیده و آید و بیکدام از کان سلطنت آفرینش نکرد و بخانه احدی زفت و با و صفت بر نمانی  
باسب سلطان و وزیر و مجایار کان سلطنت سنی المذهب و صوفی المذهب مانتد و بدینجه و چشم  
بهنگنان خار بود و هر یک در پیروه سماعی ذلت و زوال دولت انکیس بود لیکر از اقبال ادا  
و بهمت پیر ارشاد احدی بیک سر و پیش کج کردن توانست قصدا کار بگریخته بگری از کیم شد  
و بقعه حضرت مولانا تبه سفر آخرت کرده مستغرق ذات بی کیست شدند و قند صبح نذر علی خان  
آمده ازین کمترین حدام حال پیش بد گفتم که بهادر هم آفتاب عالتاب قریب لغروب است و

اساطیر که در آن مدفن حضور تجویر است از مکانات پخته و خام و شیب فراز آنچنان خراب است که در  
 یکماه نیز سوار و لائق قرار نخواهد شد فکر اینکه مقدم امور است نذر علی خان بنفس نفیس خود که رسته  
 مستعد گردید و قریب دو صد کهسان بپلیدار و مزدور و ملازمان خود را درین کار شریک گردانیده  
 در عرصه چهارپاس جمله مکانات پخته و خام را کندیده و خوب و خشت آن را حلقه انداز کرده و چوب بچا  
 انباشته و قد آدم نشیب را از کل پر کرده برآ صحن مسجد زمین سوار دشت گلزار ساخت اگر چه این امر  
 از کرامت حضرت مولانا بود چنانچه در صدر ملاحظه حال آن مندرج گشته است لیکن چشم ظاهرا آنچه  
 از سبب و مشقت خان مذکور در یکروز شد از دیگری و در یک هفته عیش کیفیت تفصیلی آن در وقایع  
 ارتحال باید دید دیگر کمال عشق و محبت ایشان تیر در پیر رستی باید شنید که خلعت منزل را بدو نذر علی خان  
 بکیم قرار نمود و ممکن نبود که ایشان ساعتی غیر حاضر شوند لیکن تقسیم احوالی ظاهر سپهر شد خود دیده با ایشان  
 وقت را ترک کرده و صامت گفته فرستاد که خادم را حاضر شدن نمیتواند هر چه بادا با دستکایت در بخواهد  
 ایشان در پیر رستی اعیست که هرگاه فوت طیارسی سامان تجویر و تکفین رسید و هنوز حضرت  
 بقید حیات بودند نواب مقتدا الدوله بهادر که مکان خود مقید بودند با عظم علی خان داروغه خویش  
 گفت که یک گشتری پارچه نفیس و پانصد روپیه برای تجویر مولانا بفرستند و مقبره و خانقاه که مینوی  
 طیار کرده و بند هر قدر که روپیه صرف شود چنانچه عظم علی خان یک گشتری کلان از تنانهای پارچه  
 نفیس و پانصد روپیه نقد بدست مردم خود بهار محمد اشرف و دروغه با و چنانچه پیش خلیفه شاه  
 فتح علی صاحب رسانید محمد اشرف گفت که بالفعل عظم علی خان دو هزار روپیه برای طیارسی مقبره  
 برآورده داشته اند و اجازت مقتدا الدوله بهادر تا ده هزار روپیه گرفته اند و دوم سخنان مذکور علی  
 خان معلوم گردید بخدمت فتح علی شاه صاحب دهنه راززار گریست و گفت که نام من از زمره علما  
 مولانا بدرکنند و من از همین وقت رخصت می شوم شاه صاحب موصوف سبب این رنج و ملا  
 پرسیدند گفتا منی توانم دید که در کار تجویر و تکفین و طیارسی مقبره و اخراجات وصال پیروم شدم  
 و دیگری شریک شود و من محروم باشم اگر چه برابرسی مقتدا الدوله بهادر از من محالست لیکن هر چه  
 از اینجا تا آباد در قیض قدرت من است تا لباس و زور ابل و عیال خود همه قربان پیروم شد  
 نخواهم که هرگاه از من نخواهد شد شمارا اختیار گرفتن از دیگری است میان فتح علی شاه صاحب

گفتند که اگر خوشی شاه برین است که آنچه نواب معتمد الدوله فرستاده است مسترد سازم عرض کرد ولی پسر  
 شاه صاحب محمد اشرف مذکور را طلبیده رو بروی خاصه صوف پانصد روپیه و گشتری پارچه را بکشتن لب  
 دادند و محمد اشرف بر آنوقت نذر علی خان آنچنان راضی شد که گویا دولت و بهائی یافت حال شجاعت  
 جلی و استقلال نهیست استقامت دینی که او برکت مولانا به خان مذکور حاصل بود از معرکه عظیمه  
 که بتایخ بستم یا ششم مورخ در عهد خلد متزل پیش آمده بود از حکایت مفضل ذیل باید دریافت  
 حکایت چون خدمت میرزا کی و استقامت سواری با و شاه تیر متعلق به نذر علی خان بهادر بود و در  
 دستور خلد متزل بود که همراه علمای و دلایل و غیره سرو پا برهنه از امام بزرگ محل سر زده تا دروازه جلوه  
 میرسانیدند و همراه علمای سلطانی علمای سیکسات و اسکان دولت در گشت میقتد و نواب شوالیه  
 وزیر الممالک بهادر و دیوان راجه سواری و غیره امر نیز سپاده پاهم کاب بودند و با وجود آنکه بتایخ مذکور  
 برای تیرای اذن عام میشود و حکم است که که اسم سنی گرد و پیش نیاید و اگر آید از متاع تیرا هم نبردند  
 چون استقامت نذر علی خان حکم با و شاه بود از خوف و رعیت نشان زبان کاهن و اکابر مومنین از  
 تیرا بند بود و بدل خود نیز ازان هیچ و تاب میخوردند و می گفتند کاش این شخص مہتمم نشیند قضا را هرگاه  
 در محکم کرد یا رسیدند یا بجا یک جوان پند که اله سلطانی از جمله سهر سبایان من تعینات بوده او را  
 گفته بودیم که حکم شاه چنانست که کسی تیرا گفتن نتواند و نامقام از زبان کسی از سهر سبایان علم  
 راجه سواری را هر وقت تیرا را آنچه آن تعینات من مخالفت کرد مستعد گرفتاری و تشویر ستانی او شد  
 آواز شهر شنیده محمد نذر علی خان اسب دو انده آنجا رسیده رفع مناد خوانستند و او را می رسانیدند  
 باز نیا میداد آنوقت چو بی که بدست داشتند بر سر افسر ملازمان راجه سواری را می زند چون نذر علی خان  
 مذیب مسلح بر سر نهاده بودند از زندگی خود مایوس شدند و آنوقت طرفه مد حضرت مولانا دیدیم که این  
 هزار نامردم از جان و مال متغایه کردن نتوانستند که لغز را شناسند شاید در نظر آنکه تیرا را  
 من متخیل شد تا اینکه راجه سواری را محضو رخله متزل رفته بسیار عاجز ثالی کرد و گفت که نذر علی خان  
 ایشان بیز می من کرده است که زندگی بر من ناگوار است و دیگر بسیار کسان گواهی زیاده  
 نذر علی خان دادند و خواستند که نذر علی خان گرفتار شود و در رخصت سلطانی مبتلا گرد و سیکو نیک خلد متزل  
 فرمود که پهل و بچاه نذر علی خان هم شیده مذیب همراه علمای بودند و یک نذر علی خان سنی بود تبارک آن

بروقت کردن نتوانستند من تیر هیچ تدارک او نخواهم کرد بعد اصرار محمد الزمان و نواب وزیر و غیره  
 معرفت جویدار حکم رسانیدند که نذر علیخان بدون طلب حضور بدر بار قیاید نذر علیخان آنقدر غنی بود  
 که از آن نذر بخانه شست و مطلق التجای بادشاه و وزیر نکرد و از خود و ریختمات مغوغنه خود مدخلت  
 گذاشت نواب و کوشش الدوله بجهت بعضی مواخذه و بعضی محاسبه و غیره طلب کردند و ایشان رفتند  
 و ایشان بودند شست و مطلق و عدول حکمی نموده از طرف بادشاه حسین بخش و غیره از ایشان فوج فرستاد  
 و محاصره مکان کردند و مشهور شد که حکم بادشاه است که از توپها به پرازند نذر علیخان باید پاترود  
 رفقای خود مسلح شده بالای مکان خود کجبال متقال نشسته ماند و هرگز خوش آمد و التماس سلطان  
 و وزیر نذر آخر الامر حکم بادشاه رسانیدند که محاصره و مواخذه او موقوف نمایند مقابل و محاصره موقوف  
 مگر با پیمای نواب روکش الدوله یک پهره سپاهیان بر دروازه ایشان چند روز ماند آخر معرفت  
 راجه شیوین سنگه گفته فرستادند که نوکری سرکار گذاشتم و محاسبه کسی و مذهب خود ندارم پس پهره بر  
 دروازه من بچه حلت است و نخواه چاه غنایت نمیشود روکش الدوله پاهم کردند که اگر از اینجا اراوه  
 رفتن خانه خود باشند نخواه و مانده آید ایشان گفتند که همه متعلقان خود را راده آید و دارم چند  
 شترل رت و چکده های بار برداری و نخواه بیباقی تا امر و زبیر بسند از غنایت مولانا همچنین کرد  
 چنانچه ایشان با حمید احمال و انتقال و عیال و اطفال کجبال چاه و اقبال از اینجا روانه و شترل  
 بعد خلد شترل شدن و بعد از این حیدر و جلوس فردوس شترل درین شهر باز آمد و متعلق این خلی  
 اگر مقدر خواهد بود بادشاه وقت خود یا خواهد فرمود اطلاع خود و یا التجا بکسی کردن ضرورت  
 سه دوره سلطنت گذشت و انقلاب عظیم در ارکان دولت شد و انیکس بر توکل خدا تامل  
 بیکار و معطل ماند با کجباله خان مذکور بر فور مشر و کنایندین روپیه و پارچه نواب بقتل آورد و کجکی سنان  
 تجیز از قسم بارچ و عطر و بجز و سر چناره و شیشه های گلاب و کیوژ و ضروریات تعمیر و حاکمان  
 و نماز گذار مهیا ساخته و محاذی در وسطی که جایی نشست حضرت بود زمین مرقد و در تیرین خت  
 بران شامیاده تافته سبز استاده کردند و در همان مقام کنایندین تعمیر شترل را به جمع جمع شدند کردند  
 و ششهای قبر را از آب چاه شسته بر یک شست سه سهار کلمه تمجید و سوره انعام در و در خواند  
 این کردند و چون از گلاب و کیوژ و شیشه و خیمه ساخته معماران با خود بحالت ورود و کلمه خوانی

کرده مرقد شریف از اندرون تخته نایاب الای زمین از هر چو شست و چون مرتب کردند الرحمن انچه سلطان  
 محبوب الهی با هزار حضرت شیخ المشائخ والادلبا خواجہ فرید الدین گنجشکر علی بنیاد علیها السلام در  
 پاک بن استقام کرده بودند سببان عقیدت و استقام نذر علیخان مرقد منور حضرت مولانا تمیم کسانیده  
 بنای روضه مقدسه اخذت و کیفیت عمل سقاط و تدفین و طیارسی سوم و اطعام طعام خاصه  
 از قتم لکاو و قورس و غیره و شیری و شیرینان کتاب و اچار و میرابی نفیس برای حلقه خواص  
 و عوام شهر بر دوسوم و دهم و بیستم و هجدهم در وقایع ارتحال خواهند شنید با بجهت از روز وصال تا یوم  
 عرس شریف خان موصوف بدن جان مصروف مانده مقبره با کلسای طلافی و چهار لکاو و یارگی  
 و نائمی شیشه آلات و ساز و سامان و کشتی نایب از قنادیل و کنول و بتی نایب موسیقی راسته ساز  
 و سائبان نائب و شامیان نایب شاپی و شطرنجی نایب چاندنی فروش فروش تمامی مکانات خانقاه  
 و مسجد لغویان شایسته و بایسته موجود و جمیع کرده و سبال و دوم یا سوم مسیری تقدس بالای قبر  
 شریف طیار کسانیده و انچه از مال طیب و زحلل و کسید خود داشتند در طیارسی مقبره و این همه  
 ساز و سامان شانمانه بکمال خوشنودی و طیب خاطر و کار خیر سرور شد با خشنود و والدین ایشان  
 و رجب علی و خیر علی برادران حقیقی و تمامی زن و مرد و اطفال ضغار و کبار خاندان خود را بکمال  
 حضرت فروختند و مرید گردید اینچنین چیر زبانی و خوش اعتقادی که از نذر علیخان بظهور آمد از دیگر  
 کمتر شده باشد و بسبب بیچین عقیدت و خدمات خان موصوف مقبول آن مقبول اینچنین  
 گردید که برزخ مولانا در خواب و بیداری پیش نظر ایشان حاضر و ناظر میباشد چنانچه شکر گذار  
 حضرت و یاری آنحضرت و رجات و بعد وفات همیشه کرده اند و میکنند از آنجمله چند حکایت  
 از زبان ایشان سموع گردید که اینچنین لثان مذکور ناقل اند که روزی جنور حضرت مولانا در وقت  
 حاضر شد که حضرت طعام تناول میکردند از راه مزید تفضلات یک لقمه نان بآل سونک  
 از انوش خود بدین مرتب نهادند لذت آن و بر یک لقمه نایب سلطانی نیاقم و تا حال لذت آن از  
 دل شیر و بعد فرائع طعام بر یک نان وال نهاده و دیگر مراعاتیت کرد و بعد از آن که هم کسیر با  
 بجا آورده یک کیزان و غلامان آنحضرت خواهم داد فرمودند بشما ماش شام باش هرگاه رغبت شده  
 براسپ سوار شدیم در انشای راه معامله عجیب و غریب دیدیم که در میان نمی آید شاید چنین قضا

برویگی می نشده باشد چون گمان آن حالت مدت سی سال کردم جلوه های گوناگون پدید می شد در  
 همه صورت بروی میاید فقط کاتب محروف اصرار کرد که بگویم اما بفرموده ربک محدث الحال انظار آن  
 سنان نقد ندارد تا حیات طلبی آن حضرت مولانا البته انظار کمال خلافت عرضی بود بعد اصرار و تفسیر سابق و  
 که بعد خوردن لقمه او او پیش حضور حجاب ز چشم سر برداشته شد به آنوقت در آنشای راه بر پشت آب  
 سواره سید باجه که همراه من بر بود معلق که اعم تصویر لوزانی است اول سید و قدم تاساق پاهای  
 سوار بود که نظر بر آن قرار نییافت نمودار شده بود به قدر محویت تماشای آن می افروخته ترقی  
 آنصورت در نظر سید امیکر دور و دوری و تابانی جواهر چشم و نور قلب باطن آنصورت غمگی بسیار  
 تا رسیدن مکان غائب شد لیکن بهرگاه در تنهایی تصور مولانا سیکم غمگی همان طلسم غلبه  
 می بینم و در جمله مشکلات حاضر و ناظر می یابم فقط آخر الامر مکان خود آن نان تبرک آورده  
 و ریک رکابی داشتم اندر محل خود تفرستاده بودم که ساقه از ملایکات ارباب نشاط  
 که شایع مذسب بود پیش من آمد و رفت داشت آنوقت وارو شده پرسید که درین رکابی چه  
 نهاده اند گفتیم تبرک حضرت مولانا شد من است او مهر شد و لقمه از آن خورد و در باطن خود  
 تاثیر آن دید تا آنکه سستی بیعت حضرت شد گفتیم که تو اول عقیده خود درست کن و اگر کتب  
 تائب شوی بعد از آن از او بیعت کنی گفت درستی بخواند و تو به من بیعت حضرت معقوف است  
 گفتیم من جرات ندارم که تقرب تو بکنم و گفتم ملا بر دلی سوار گشته تیره خود و بهر اطلاع  
 من بکنم گمانید اگر بپوشانند فرمود مشرف خواهم شد همچنان شد که دلی او بیرون دروازه نهاد  
 و میان اسرارچ الدین رفیق بکنم مولانا احوال حاضر کرد حضرت اجازت دادند تا حضور آمده  
 تائب شد و مشرف به بیعت گردید بعد درستی بخواند و تو به من بیعت کن و ملا بر دلی سوار گشته تیره  
 حکایت قسم بنان سوار و مشرف تا قبل اند که در حین حیات آنحضرت از اینجا حضرت شده بطن خود  
 رسیده بودم در آنسکین متعلقان ایشان مکانی مختصری هست که آن مکان سکین حین  
 مشهور است و بنوعی در آن مکان کسی مسکونت کردن نمیتواند روزی در آن مکان قدم نماند  
 که تیره بود و سوار خوش بود و بر آن پلنگ و راز شدم و چادر بر پوشیدیم و چند و مهر مالک  
 کردند که این جای خفتن نیست مگر نشاندیم و چون که چشم بعد از این جای پایانی آمد به سید انتم

او هر دو دست برده نشاندند و چون سخن از حرکت کردن و آواز بر آوردن نشنیدند و در حالت  
 به علم التفات شد که سرور و اخلاص بخوان چون خواندم انقیض شد و نامی بر من گذشت که از سینه ام بر بیفت  
 رو کشاود و دیدم که برای عظیم بصورت و سبب که پایش بر زمین و سرش بلخوب است و مکان است و در  
 بسیار کلمات و دندان در آید و پشانش همچو شعل یا لعل منور بر روشن اندر بر من ایستاد و در فصل  
 و دوش راست من حضرت مولانا بر پلنگ من نشاندند و بشا بدیدم چهل با کمال سپرد و در قدس میره و دوست  
 از دلم رفت فوراً تشنه شدم که آنرا قتل کنم و چون برق کربخت و من تشنه بر رفته بودم و تعاقب او کردم  
 او از اینجا گریخته در مکان دیگر در گوشه خزیده من تیر در آن گوشه خزیده خواستم که تشنه ی زخم او غاشب  
 تا آنوقت بحالت بیداری بچشم میرسد دیدم که مولانا برای حفاظت من همراه بودند این همراه حضرت  
 تیر از نظر غائب شدند اینچنین معامله عنایت و حمایت و حیات و بعد وفات اکثر دیده ام و شد  
 فیض تو چمن چون کند ای ایبره بار که اگر خار و گل همه پرورده است فقط از جمله خلصین قیوم  
 و معتقدین صمیم لاله من لعل قوم کاینده ساکن قدیم لکشته خویش را می سپردان دانستم که  
 میر کار و ذریه لاله اب آصف الدوله بهادر عمده امتیازان با انوار داشتند بوده است و در  
 عقیدت و حاضر باشی ایشان در او اهل مملوفاً اندراج یافته است اکنون و گذشته می باشد  
 بهشت و بال فرزندانش که بشکریان حضرت مولانا در زمین حیات و هم بعد از وصال با حسن وجه  
 او اگر دمی گفتند بر زبان خاصه عجز نگار می آید بهر دو برادر مع عیان اطفال و خدمت چشم خود را  
 حاضر باش اند و هر روز گلهای گلزارشان برقرار فائز الانوار برای شمار می آید به تاریخ ششم  
 به راه که تاریخ وصال حضرت است شصت و بیستم می آید و بر روز تعطیلین سید شنبه و جمعه که محفل سراج شریف است  
 شریک انعام و اکرام قوالان میشوند و در ایام عرس استقامت و سر خانقاه و سامان روشنایی و نور  
 و فروش مکانات و آرایش روضه منوره و مصارف گاو و غیره و عرس و روز و دو شب و محفل است  
 و مصارف آن بر سر خود و اگر فته اند و گنبد سابق روضه مقدسه که ششید شده بود آنرا از سر نو بکمال استقامت  
 طیار کانیانند با محله عقیدت و خداست شان روز افزون است اقبال و دولت بر روز افزون باد و چنانچه  
 چند تنصیر است و عنایت حضرت مولانا که اطفالی سراج منقی را بدیال میزدل شده و در ذیل  
 گاشته می آید چکایت اول روزی که من لال که از خلصان خاص آنحضرت قدس سره و خیر



بود حسب عادت خود بخدمت فاضل النور مقتبس انوار نبوتش بود که رامدیا ل خلعت شان بمهر مشیت سالکی  
 زیارت حضرت علی همتی نیز در پیشگاه رسید به بود که حضرت رضی الله عنه از مکن لال رشا و کرد که منشی  
 می آید چون قریب رسید و سلام کرد و ارشاد شد هر جا مکن لال این الفاظ نسبت او شنیده آید بجا آورد  
 چون او بفرستاده سالکی رسید تر و فرزند عبد الله بیک برادر میشد و خان بهادر رساله در وجهم که به نظامت  
 سلطان پور و غیره آید بهر احوال و غیره از سر کار ممتاز بود و بدو امیر کبیر بود و بعد منشی گری در حین زیارت حضرت  
 رحمة الله علیه ملازم شد و باین لقب ملقب گردید و پس از آن به نیابت مرزا مذکور مرزا شد که بخدمت  
 در واد جمع عمائد و اکابر ملقب منشی مشهور است حکایت دوم زبانی منشی رام دیال صاحب منشی  
 چون بمهره او سالکی رسید ادکت رسیده فارسیه خواند و بدایت انوار از مولو که رحمت بخش  
 بروم رفیق آنحضرت که در صرف و نحو و زبانی علوم دیگر تظیف خود داشتند میخواند روزی برای سبقت  
 مولوی رحمت بخش مقفول میرفت و کتاب در دست داشت همین که مشغول تسلیم شد ارشاد کرد  
 اینجا بیاید و سخنانی عرض کرد که مسکنه نامه و بدایت انوار فرو برد که پیش من بیاید هر دو کتاب بر آورد  
 آنحضرت بعد تسمیه مسکنه نامه از آغاز مناجات اولی که ۵ خدا یا جهان بادشاهی تراست به  
 زما خدمت آید خدا می تراست و نامناجات دوم باین اشعار است ۵ زبکا بزرگی و ما بیکس و تویی  
 یاوری بخش یاری رسم و نیاورم از خانه چیری بخش و تو دایمی همه چیز من خیرت و شرف  
 خواندند و او را فرمودند که تو هم بخوان و خواند و من بعد خطبه بدایت انوار خوانده ارشاد فرمودند که ترا  
 در فارسی و عربی و هر علمی که می باید همه دستگاه است حالا چه می باید و ادب تو بحث شکوه میکند منشی  
 رام دیال از آن در هر کتابی که از علوم بدرس می آرد میگردد که مرا چنین معلوم میشود که سابق خوانده ام  
 یعنی و عنایت مرشدی و من پاکیزه وی شاکه اگر دید و از روز تعلیم آنحضرت سینه اش منور  
 و میل او بظلمت هر دران عرصه غزلی در مدح آنحضرت گفته پیش از نماز صبح که آنحضرت بعد از فراغ از  
 حلقه عشق و محبت باطل را از دهر و رفت نماز صبح شسته اشعار مناجات میخواند حاضر شد و آن  
 خواند آنحضرت قدس سره الا قدس شریفه ارشاد فرمودند که من مستوجب شنیدن این مدح نیستم پس  
 که شنیدن مدح مستحق است ارشاد شد که شنایا شنایا باش اکنون صله آن نزد من چیست که بدم  
 جز این که خلعتی و تیا و عقابی ترا عطا فرماید و دست بدعا برافراشته فرمودند که بافتی او سلام کرد و از آن

طبع او منور شد و کمال نظم و شرف فارسی و عربی و هندی و غیره و قریباً گفت و نوشت که مقبول خاص و عام شد  
و چون مذاق تشنگی با هم شدند و دار و جزایلی آنحضرت و مقدمات توحید بدیع و ذم خلافت توحیدی ندارد و هرگاه  
فارسیه و راگهای سندی وی قوالان در محافل اهل دلال بسیار می سراید که متعجب ذوق و شوقی شود  
حکایت سوم مقتدا الدوله بهادر و زمان غازی الدین حیدر با و اهل جلوس شناسی از مکان خود  
نارومی در وازد ساختن شرکستانه ایریزه مکانات انشائی راه را باز آید آینه چون حویلی سکونت  
مکس لال تمام در آن راه بود خطی برای کندیشش بر آن کشید استیصال در یافته مکس لال بجنود حضرت  
عوض داشت که چنین فلام بر پاشیده فی است آتشا شد که خادم حسین را که یکی از مردان حضرت است  
پیر و بناد حمیدین ارشاد شد که خبر در مکان مکس لال کند باین نیاید ایشان آسجارتی بر در نشسته  
که میر روشن علی برادر مقتدا الدوله بهادر که تمام شرک به آید و حکم کند بدین داد خادم حسین از گفتند که  
این مکان کندیده نخواهد شد بر سر آمده گفت که خود انا و نام و نشان باقی نخواهد ماند چون شب تاریکی  
بر مقتدا الدوله بهادر عرضه کرد که این چه ظالم است همین زمان بر دو مکانهای کندیده را باز احداث کن  
چنانچه مقتدا الدوله بهادر بخود و میر روشن علی مذکور روز دوم آمده هر یک سکناهای که مکان آنها کندیده  
معذرت کرد و وزیری داد و امان گفت اینچنین تمام شهر آشتیاریافت که بهیت آنحضرت امان غنچه کرد  
حکایت چهارم روزی راه دایان و شهر چهارده سالگی با طفلی بهم کتب بسیر و ریاضی گوشتی رفت  
آن طفل با روشن بود ایشان شبی غسل کرد و پیل که دریای بس تحقیق است را بدیال کشید  
بقهر و ریاضت چون او گاهی از شناسد ری آشنا بنو و فرق شد و زمان فرو رفتن بهر باطنها  
گفت یا مولانا گفتنش جهان در سیدن به و لانا در اینجا جان میگید که از دو دست راستی من گرفته  
مرا از دریا بماند ساختند و بر کناره دریا رسانیدند و آن طفل که غوطه نامی جزو آنرا ملا جان از دریا پرور  
چون از اینجا راه دایان مذکور بر آمده بجنود حضرت حاضر شد حضرت و را انتظار نشسته بودند بهر سلام  
کردنش فرمودند که پیش بیا چون حاضر شد گوش او گرفته فرمودند که بعد از چنین مکس و مرا آنگاه  
او دانست که آنحضرت مرا از دریا پرور و دندخواست که پیری بدیع و ثنا گوید فرمودند که خاموش حکایت  
بعد از انتقال آنحضرت نظامت حاکم سائلا نپور در ۱۲۲۳ قمری منتقل شد و بنیاد عیدان میگید بود و منشی  
را بدیال نائب بود از پیش شوشت مزاج عبداللہ میگید تمام قویج روشن شده و باران از آسمان پست

چنگ رسیده و هر که اهل فوج قریب بخت نزار کس نخواستند بود و استماعن فرصت انجمن علقه از دست  
میکردند که درین اثنا حلقه دیگری مقوض شد و خبر مغزولی رسید مردم فوج با دراکل یخال ایاملب و  
تقاضای تنخواه که لگمار و سپه باقی بود جمع آمده مطالبه کردند و منشی را مدیالان اما خود نمودند چون مرزا  
مذکور پاننشی را مدیال گفت که اکنون رفع این مختصه بجز جان دادن نیست که اینها مجوز قید خواستند  
و من حرب خواهم کرد چه باید کرد منشی مذکور گفت که چه باید کرد و پیران زن آمده ساعتی مراقب نشسته  
رجوع بحضرت سباحت حضرت ارشاد کردند که بیا کسی و امن تو نخواهد گرفت منشی مذکور شادان بخت  
و مرزا عید اندیک گفت که مرا هم همراه ببرید گفت بسم الله چنانچه منشی مذکور در کچه ری نشسته بود  
هنگامی که مردم فوج فرستاده افسر گرداوشته بودند که وقتاً از اینجا برخواست و بنحیه مرزا عید اندیک  
رسیده گفت که اگر همراه من میشوی یا مرزای مذکور فوراً برخواست هر دو کس بر داسپل رفته  
روان شدند کسی را از اهل فوج که نزاران بودند حرات میقتاد که مانع شوند و هر دو کس از مقام که بود  
که مقتاد کرده از لکنه است و چهارده پانچین بیت نخواستند خود رسیدند غرلیت از افکار ایدار است غرل و

دمی در بخت تو اول و آخر	فناستم بذات و قبا از بقا	شدم محو تماشای تو	بچه چندی تو شد شاه را
جمال لعل و طهور نور رخسار	بذات پاک و بقا در خاک	تو بیدار اگر گشت و نه	بچه چندی تو شد شاه را
نیار و رو عاقل و خرد	که انوار کمالش بی و لا	غزل دوم	بگذار که بزرگ خدای تو بودم
خون گیم و چشم قدما تو بودم	چرخ چهارم زخم و وفا	از مهر رخ نور زبانی تو بودم	یک لعل اگر دیو کتی و دل شیدا
دل ایگد ز گاه تنهای تو بودم	ز کس گل و تو نظاره اگر کرد	چشمش بخیا بان تماشای تو بودم	تازنده شوم از جان تنم سار
خند بار و گرم و کبک تو بودم	سرد لب و بزم و یا تو بودم	در با و خرام قدر خفا تو بودم	مولی شده عاقل و یا تو بودم
دشمنش تو بلای تو بودم	غزل سوم	خوش کرده بجان دل جهان	خامنه تازمی و طربت سما جان
خوردم ز کف ساقی جامی تو بودم	گفتم شده از زبانی جان	من جامه شنی آشتی تو بودم	شد پاک و دست از جان
ای عشق بستان که از لبت	یک لعل دیگای خیا جان	بشایم از سستی بکشد	چون نیست سستی خیا جان
من بنده شما تو بودم	حق که مسلمان ایمان	عاجز شده ام از این	در نقص نم کامل نادان
غزل چهارم	جملک پی و کلاه و تیر بی شان	کس صدق و غرض پیدا	روان و سبک
خدا چو ترس تو بودم	اینا جان و دل دیگر	حد مکیو نین مهر گزین	اوس قربان و حد



سوم ادنی که بر روز و تاریخ تعیین یک روز و شب و اینست که آن بزرگ می کند کمترین خدام عمره کن  
 که شکرین را در باره عرس بچند وجه اعتراض و انکار است و میگویند که اصل آن بلباب اصل مولد  
 شریعت و در شریعت ثابت است و هر چه اینچنین باشد شرک و بدعت است باید کرد اول اینکه  
 عرس رسول صلی الله علیه و سلم که در سال در ربیع الاول می کنند و اعراس دیگر مشابیهت دارد با کفای  
 در علم اثنی گنیا و من تشبه بقوم فهو منهم و ارواست دوم اینکه عرس ده روز و زره امام حسین  
 علیه السلام و تغیر داری ایجاد در و افض است از آنکه معصومین ثابت نیست پس تقلید قزوین  
 اعراس بزرگان را رواج یافته است و تقلید بی اصل شرعی صحیح نباشد سوم اینکه تعیین روز و تاریخ  
 برای امری در شرع ثابت نیست و طعام و شیرینی و غیره برده آنجا فائده خواندن نیز بدعت است  
 چهارم اینکه برای روشنی بر قبور در حدیث متنی آمده است و اعراس بزرگان خالی تمیها شد از آن بچشم اینکه  
 زمین غیر از خرافات و چادر و گل و گلده سته و فرش و فرش مقبره موجب تقبیل و تعظیم قیوم دیگر و ذنوب  
 سجده و طواف میرساند و آن موجب شرک و کفر است ششم اینکه برقرار و مقابر و لیا نذر و نیاز  
 می گذارند و تغیر حد حرامست هفتم اینکه حکم شایع برای زیارت قبور بنا بر استغفار و دهنای مغفرت  
 اموات است نه برای طلب حاجات سبب ششم اینکه در اعراس سماع غنا با فرامیر بشود و حرمت نماز  
 اتفاق قضای شریعت است پس ولایا الله با وصف زهد و تقوی اینهمه منوعات بچشم سبب روا  
 داشته اند و اگر اصل و جواز امور مذکوره در شرع مثبت پس برای اسکات شکرین سندان  
 از کتاب و سنت می باید حضرت مولانا بعد استماع معروضات مذکوره فرمودند که منشای اعتراضات  
 مذکوره چنانکه انا و اقصیت قرآن و حدیث است و علمای و ائمهین که دیده و دانسته انکار نمی کنند  
 تقیال حقی است و الا در شرع جواب هر یک موجود است بخوبی شما حبیب شدن می توانید جواب  
 اعتراض اول اینکه تعیین عرس مولد اینها از ملت سابق شده آمده است چنانچه نصاری نیز  
 بر و تولد مسیح علیه السلام عرس کلان میکنند و در اسلام هم در شرح شریعه الاسلام تصنیف حسن البنا  
 در فصل سبت ششم ذکر عرس رسول علیه الصلوٰه و السلام مندرج است و شایع مذکور از تفسیر  
 زبانی تمکل کرده است که امیرالمومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماه ربیع الاول بر روز عرس  
 رسول صلی الله علیه و سلم یکصد شتر سوج و خواجه سرور کائنات و خلاصه موجودات علیه فضل و صلوات

واکمل التحيات واده بود و از وقت خلفای راشدین تا این زمان در زمین شریفین عرس آنحضرت  
 اولاً در ربیع الاول و ثانیاً در رجب که ماه معراج شریف است معین و مقرر است و دیگر تقریبات شاد  
 و سرور مولی شریف بلا تعین تاریخ و روز و اکثر روز و شبانه رائج است و من تشبه بقوم فهو منهم در سر  
 مخفیة کفار که در اسلام اصلاً نباشد وارد است و الا در رسوم و امور دنیا که در میان کفار و اهل اسلام  
 مشترک باشد همچو موسی تمام سر و آشتن و برایش گذاشتن و صبح و شام برای عبادت معین که در تشبه  
 ممنوع نیست تا با تشبیه مولی شریف آن سرور صلی الله علیه و سلم را با مولی کنیا مشایبه گردانند و چون  
 اعتراض ثانی اینکه بنام عرس امام حسین علیه السلام باطلان از آن روز باید دانست که چیرگی علی السلام  
 وحی متواتر شده ان امام مظلوم با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رسانیده و آن سرور را اله پیران  
 امام علیهم الصلوة والسلام بران و اتمعات مطلع گشته دل کباب و چشم پر آب شدند و راه رضا و نیل  
 پیوند و بعد وقوع شهادت و حادثه که بلا ظاهراً حضرت ذوالجبال خود استقامت آن فرمود که خون از  
 آسمان افتد بارید که بتقی و ابوعبید محمد روایت میکنند که هرگاه شهید شد حسین علیه السلام خون  
 بارید آسمان پس صبح کردیم ما بپیشانی که خنما و سبوتا و به ظرفی که از آن مابود پراز خون گردید و  
 تابیت المقدس و عراق و شام زیر به رنگ خون بنجد موجود بود و در بعضی روایت تا سبقت روز  
 آسمان گریست و جوش و طپور را بر تفریه داری و نوحه گری معین ساخت آینه استقامت و ظرف  
 خدای سبحانه از روی احادیث صحاح ثابت است پس به تعجب که در نقلین یعنی در حین و اثناس  
 در عشره اول محرم اثر آن باقی مانده باشد و تعبد نیست که این ماحم و توفیت تا قیام قیامت تمام  
 نشود پس چونکه ممتهم آن خدا و رسول باشد از بند کردن کسی بپند نخواهد شد اگر عرس بزرگان مقلد  
 به عرس باشد در پی سعادت علاوه بران شیخ عبدالحق دبلوی رحمه الله علیه در کتاب بایست  
 من السنه فی ایام السنه بنویسد تعبیرت عربی که ترجمان نیست اگر کسی گوید که آیا سبقت برای  
 این عرس که شائع و رائج نشده است و رد یار ما در حفظ اعراض شایخ ویرایام وفات آنها صلی  
 یانه گفتیم در جواب سوال مذکور که من همین سوال از شیخ و او ستاد خود امام عبدالوهاب المستفی  
 الکی کرده بودیم پس جواب داد امام اعراض که انی از طرق و عادت مشایخ کرام است و برای این  
 در سنه آن بیان طولی است با در گفتیم چگونه باشد تعین روز خاص نه در ایام دیگر پس فرمود که

خیاقت در شریعت سنون است قطع نظر از تعین یوم باید کرد و تظاثر آن در شریع بسیار اند  
 چنانکه مصافحه بعضی مشایخ بعد از نماز و پنجشنبه یوم عاشوره که سنت علی الاطلاق است و بدعت است  
 از جهت خصوصیت آن یوم بعد از آن گفت امام و اوستاد ما که بعضی متاخرین از مشایخ مغرب  
 ذکر کرده اند که روز یکشنبه و لیا و الله بجناب عزت و خطا اگر قدس میرسد و رانزد خیر و برکت و فیض و  
 نورانیت اکثر و اوفر میشود به نسبت دیگر ایام و بعد تامل گفت که این عمل و متحنات متاخرین است  
 و الله اعلم انتهى ترجمه کلامه و آنچه میگویند که بر طعام شیرینی و غیره دست برداشته فاتحه خواندن و آنرا  
 بعد فاتحه تقسیم کردن بدعت است که انیطربن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم صحابه است و بدو  
 ایمنه در ترویج محض و انکار حدیث صحیح است زیرا که در کتاب او در حدیثی تصنیف ملا علی قاری که محدث  
 معتبر است مرویست قال کان یوم الثالث عن وفات ابراهیم بن محمد صلی الله علیه و سلم  
 حیا و ابو ذر عند البنی صلی الله علیه و سلم معتقده یا بسته و لیس الناقه و غیره الشیعه فوضعها عند البنی صلی الله  
 علیه و سلم فواللبنی علیه الفاتحه مره و سورۃ الاخلاص ثلاث مره و قرأ اللهم صل علی محمد انت لسا  
 اهل و هو لهما اهل فرجع یدیه و مسح وجهه قائما باذیان یقینها و قال البنی صلی الله علیه و سلم  
 ثواب هذا لا یطعمه لایبى ابراهیم انتهى ترجمه گفت راوی بود روز سوم از وفات ابراهیم بن محمد  
 صلی الله علیه و سلم که آمد ابو ذر صحابی رضی الله عنه نزد آنحضرت و همراه او خرماسی خشک و شیریناقه  
 و نان جوین بود پس نهاد آنها نزد یک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خواند آنحضرت بران سه و  
 فاتحه یکبار و سورۃ اخلاص سه بار و این در و خواند خدا یا رحمت افرست بر خیمه آنچنان رحمت که  
 ثواب آن سستی و آنچنان رحمت که چهل اهل آن سبت پس برداشت سه و دست مبارک را  
 و مسح کرد بر دو دست را بر روی خود و فرمود ابو ذر را که نقشه چیم کن این را بر خیمه آنچنان  
 که ثواب این طعامها برای پسر من ابراهیم باد فقط پس الضاوت بگنید که و اهل اسلام بهیر کیفیت  
 فاتحه چینه بلا تفاوت مروج است پس بدعت قرار دادن فعل رسول صلی الله علیه و سلم را چه قدر  
 اقرا و سبتان است علمای و مایه ایچنین حدیث صحیح را کتمان می نمایند و مسلمانان فاتحه کلنده  
 را مشرک و منسحق نام میگویند بغیر از الله من علم لا ینفع و من قلب لا یجشی فقط جواب اعتراض  
 اینکه دعوی اینمندی که تعین یوم برای هیچ کار و ترک سرع ثابت نیست پس تقریر یوم بدعت سبیه باشد





پنجم و ششمی و تابعین احداث شده باشند این تقریر در غلط و خلافت واقع و مخالف کلیات قرآن  
 و احادیث صحاح است زیرا که هر دو قسم بدعوات سنی و سنی پیش از زمان رسول صلی الله علیه و سلم  
 و در عین زمان آنحضرت و هم در عهد خلفای راشدین و هم در عصر تابعین و تبع تابعین شده آمده است  
 احداث بدعت حسنیه و بدعت تراویح و ترویج اعراب قرآن و تصانیف کتب و احداث بدعت سنی و بدعت شیعه که  
 رد آنحضرت و تخریب اوست به مقتضای وسع فقه و آئینه هم ایجاد و احداث بدعتی سنی و بدعتی شیعه  
 خواهد ماند بیک حکم احکام کلی خدا فاعلموا انی لعلمکم تقنین فی کل شیء قال فیه خیرایره و من اهل شغال فیه  
 شرایره و من کن سنی سنی فله اجر کما هو جواب اعتراض چهارم اینکه منی چراغ افروختن بر قبور  
 در این ایام اسلام بدعتی تصنیع مال بود و بدعتی اینکه قبور را بطور سیود و نصاری مسجد و معبد نگه دارند  
 و بدعتی که اجساد یا در وقت دعا و دعا بر کجا بود که در آن روشنی و فرش و غیره تکلفات  
 کرده شود و در زمانه اخیر که تعمیر مقابر و شاد و لیا و عطا و احترام و استقامت بزرگان شد بنظر احلام  
 شان و بدعت انقیاد و اهل ایمان این امور و مستحسان متاخرین گردیده چنانچه از زمانه صحابا حلال  
 روشنی شمع و قنادیل در روضه مشوره آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بر مرقد مقدس حضرت فاطمه  
 علیها السلام و در بیت المقدس که قبور صدقات انبیاء است بهیچ وجه میشود و در جنت البقیع و روضه  
 حضرت امام حسن و حضرت عثمان و دیگر شهدا و اولیا شریف جمعه معمول است همین جهت و کتب  
 فقه متاخرین نیز خصیت آن داده اند چنانچه مطابق همین جواب قدوة المتاخرین شیخ عبدالحق  
 المحمدی رحمه الله علیه در شرح سفر السعادت نوشته اند که بجهت نقل کرده می آید از این عباس  
 آورده اند که گفت لعنت کند خدا یتیمانی زنانی را که زیارت قبور کنند و آن کسانی را که قبور  
 را مساجد گیرند و چراغ افروزند و گفته اند که منی چراغ افروختن بر قبور از بدعت تصنیع مال است  
 که در ربی ترج فائده احدی نیست چنانچه منی از مساجد گرفتن قبور بدعت تصنیع است چه در صحیح  
 آمده که لعنت کند خدا یتیمانی سیود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و نمازگاه برون و در مواج  
 قبر مکره است و بعضی در مقبره نیکو کرده دارند و بدعتی آنچنین مصنف ذکر کرده حق است و احادیث  
 صحیح درین باب دارد و اصل سبب در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه برین بود که  
 بعد از آن این تکلفات و مقابر پیدا شده و متاخرت و میان این راه یافته و آخر زمان

سبب است افتخار نظر بر بزرگواران و ملائمه صلوات در تعزیر و ترویج و مقابله شایسته نظام بدین بزرگواران افزوده  
 تا آنجا است و شکست اهل اسلام و آریاب صلاح پیدا آید خصومتها و دریا رسد و ستان که احدی وین  
 از بنود و کفار بسیار اند و در ترویج و اسلامی شان انتقامات باعث عیب و القیاء ایشان و بسیار  
 اعمال افعال و اوضاع که در زمان سلامت مکر و ناکات بوده در آخر زمان از سختیها گشته و اگر  
 حیال و دام چیرگی کنند یقین که از اوضاع نیکان از ان راجی نخواهد بود و ساحت کمال و بیانت ایشان  
 منزه است از ان و دقت و در جوار قبور و صفات و حضور و شهود و ساحت عزت ایشان موجب کبریت  
 و نوزائست و صفات و در باریست مقامات متبرکه که و دعا و رانجامشوارش است امام شافعی گفته است  
 که قبر موسی کاظم سلام الله علیه و علی ابابکر اکرام ثریان مجرب است برای اجابت دعا و در زیارت  
 قبور احترام اهل آن را در استقبال و جلوس و تالاب همان حکم است که در حالت حیات بود  
 قال الطیبی و در بعضی از این امور مذکوره بدیهی و وجه در کتب فقه متاخرین توسعی و تشریفی میتوان  
 فقط و علی بن القیاس جواب از ان سخن گفت و سینه و غیره نوزاده بر قبور از جواب استفتاء حوره حاجی  
 مولوی مرزا حسن علی صاحب محدث ناشی منقول و موافق ابو البرکات عوف مولوی تراب علی  
 صاحب حاجی البحرین و ذاکر حدیث رسول الثقلین و عالم شریع و جامع معقول و منقول ثابست آن  
 و آن اینست باینکه چنانچه از ان سخن منزه و کمال بر قبور از حدیث و فقه ثابست است و علمای بحرین  
 شریفین بران اتفاق دارند فی الشکوة مراد بنی صلی الله علیه و سلم یقرین فقال انها لنبیة بان  
 کبیره اما احدهما فکان لایستبر من البول و اما الاخر فکان یبشی بالنیة ثم اخذ جریة و طبعه فشقها  
 ثم غرس فی کل قیر واحدة قالوا یا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعلمه ان شیخ عنهما عالم میسپا آتی  
 فشق شیخ عبد المجت و باوی قدس سره در ترجمه افاده فرموده که مشک کنند چایستی باین حدیث  
 در ان سخن منزه و کمال و در بیان بر قبور انشی و فی شرح الصدور قال الخطابی بذات اهل العلم  
 معمول علی ان الاشیا با و است علی اصل خضرها و خلقها و طراوتها قانها تسبیح حتی یخفف  
 رطوبتها او یحوّل خضرها او یقطع عن اسلاما و قال غیر الخطابی فاذا خفف عند التبیح فکعبت  
 اذا یقرء المومن القرآن قال و هذا حدیث اصل غرس الاشیا عند القبور انشی و شیخ البحر  
 الراین بیکه قطع اعطی و انشی من المقبرة الا اذا کان یاسا و لایستحب قطع انشی

الطیب استی و فی العالم کثیر وضع الورد و الاریاحین علی القبور حسن استی و بر کعبه پوئیده میاوه که  
 از حد برشته مذکوره بدالات انقض صبیح لایح میشود که انداختن اشیا و تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب  
 و تقوی روح اهل قبور میشود استی و آنکه میگویند که بوسه قبور و سجده و طواف قبور اینها اولیا شرک  
 است بر این دعوی هم دلیلی از کتاب و سنت ندارند بجز قیاس بمعنی که اموات هیچگونه حس و  
 ادراک ندارند بلکه مردگان و قبورشان مجادات بمنزله اصنام هستند و سجده و طواف اصنام  
 شرک است پس سجده و طواف قبور آنها تیر شرک باشد باید دانست که منوعات شرعی مستقیم اند  
 یکی حرام که ارتکاب آن معصیت و گناه کبیره باشد همچو سرقه و زنا و شرب خمر و ترک نماز و روزه و غیره  
 و الاصل خدا که مباشران بومن خاص است دوم کفر همچو اختیار ملت دیگر غیر از اسلام حکم بومن بدین  
 غیر الاسلام و یا قائل بقتل منه مکر او یا ازان مقبول است سوم شرک که حکم آن الله لا یغفران الا شریک  
 و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و حکم آن حقوق عار و دنیا و حلو و نار و آخرت است و این شرک  
 نقیض توحید است که منحصر است در عبادت خیر خدا یا معتقد الوهیت معبود اکنون بر حکم سجده آنچه  
 در شریعت است گوش باید کرد اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت سجود است این را سجد تعبد  
 میگویند سجده تعبدی برای خیر خدا واجب کفراست نه شرک انسان باشد آن سجود خواه حیوان  
 و جماد مرده باشد خواه زنده مبنی باشد خواه ولی و اگر ساجد معتقد الوهیت و معبودیت سجد نیست  
 از آن سجده تعبد و تعظیم میگویند و سجده تعبد و تعظیم برای خیر خدا واجب کفر نیست بلکه جواز آن در شریعت  
 ثابت است در قرآن مجید اول اندر سوره بقره دوم سوره اعراف و سوم در سوره حجه و چهارم در سوره  
 ص امر است برای سجود ملائک مراد مایه السلام یا بقوله تعالی و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا  
 الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین ترجمه فاحکم کردیم فرشتگان را تا سجده کنند بر آدم  
 پس سجده کردند همه ملائک مگر ابلیس که انکار کرد و سرکش نمود پس از کافران شد پنجم در سوره یوسف  
 الله تعالی حکایت میکند باید و رفع ابویه علی العرش و خرواله سجدا ترجمه یعنی برداشت یوسف علیه السلام  
 و الدین خود را بر تخت و پیشکش افتادند آنها سجده کنان برای یوسف علیه السلام و جمله مفسران  
 بیضاوی اتفاق دارند بر آنکه سجده ملائک مراد مایه السلام و تعظیم بود و بیضاوی که از لفظ  
 سجده تعبدی مراد گرفته گفته است که سجده برای خدا بود و آدم علیه السلام سجدت قبیله بود

قول قاضی را دیگر نمیرسد بر رو کرده اند که اگر سجده برای خدامی بود المیس از سجده مذکوره ای استکار کرده  
بل تمام روی زمین تا شش یک سال سجده کرده است بلکه خطا از المیس چنین شد که سجده و تعظیم را  
سجده تعبدی بنیاد داشت و آنکه میگوید که در ملت سابق سجده تعظیم جایز بود و در ملت محمادی مباح و مستحب  
شده است و او کتبش را نیکه ناسخ قرآن خود قرآن میشد و با حدیث متواتر از جعفری و تروشنای حلی  
متواتر نیز نسخ قرآن کردن نمی تواند که اهم آیت ناسخ این حکم در قرآن شریف نیست و نه حدیث متواتر  
مگر حدیثی بدین مضمون وارد است که هرگاه شتر سجده کرد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحابه استجارت  
کردند که ما هم سجده کنیم آنست و علیه الصلوة والسلام فرمودند که من برای سجده خود امر نمیکنم و الا امر  
میکردم و وجه را برای سجده زوج خود از حدیث مما لغت ثابت نمیشود و وجه اول آنکه حدیث  
احاد است و از احاد و بیح مذنب ما شیت بالقرآن مستحب نمیشود و دوم آنکه لفظ امر نمیکنم دلیل سجده  
جواز است و الا از امر رسول صلی الله علیه و سلم واجب می شد سوره آنکه در حدیث لا تسجدوا لخلق  
سنتی نیامده و نه وعیدی در حق صاحب خیر خدا وارد شده و مقتضای خیر اصولین که مستثنی آیت بحیث کور  
قتیدند و بیکه مقتضای اصولین تخطیه او شان کردند که برای نسخ قرآن حدیث متواتر شرط است و نه مقتضای  
نه احاد و مما لغت بعضی علما برای سجده تعظیم بامصالحات اشیعی است که عوام فرق نمیدانند و باو  
کمان برند که سجده تعبدی تیر برای خیر خدا نیامده است و الا دیگر مقتضای محققین در کتب خود تفصیل  
بر دو قسم نوشته اند چنانچه در فتاوی فصول عوامی که سنایت معتبر است درین باب آنچه در قسم  
در ذیل نقل کرده می آید فی مجموع النوازل و اما اذا سجد لاهل فقال الفقیه ابو جعفر رحمه الله  
من قبل الارض بین یدی سلطان او امیر او سجده فاما کان علی وجه التحیة لا یکفر ولكن کان  
اتمام تکبیرا لکبریة و حکما فی ان سجدة الملائكة کانت لمن قال بعضهم کانت لله تعالی و لا کانت التوجیه  
الی آدم علیه السلام تشریفا و تکراما کالقبلة لنا فی الصلوة فان صلواتنا لله تعالی و بالتوجیه الی العتبة  
کان تشریفا لها و قال بعضهم لایل کانت السجدة لآدم علیه السلام علی وجه التحیة و لا کرام له ثم  
نسخ بقوله علیه السلام کونتم اعداء ان سجدت لاهل الارث ان سجدت لزوجها و انما اثم علی وجه  
التحیة لانه اترکب ما هو محرم و منی عنه و انت علی ذلک مسئلة ذکر ما فی واقعات الناطق روح و  
ما اذا قال اهل الحرب لیسلم احب لملک و الا قلنا ک فلا فضل ان لا یسجد و ان اراد ان یسجد

فنیة الخیة فالانفصل لان سجدة مسئلة یوید ما ذکرنا فمن سجد للسلطان علی وجه الخیة انه لا یفر  
 هذا اذا سجد بنیت الخیة وان سجد بنیت العباد للسلطان اولم یخیره الخیة کفر هذا الکلام  
 فی السجدة ۱۲ ومانند سجده نیت و تعظیم حال تقبیل قبور صالحین است زیرا که در کتاب مقتی بالانکس  
 نوشته اند که کیفیت زیارة القبور مثل زیارت اهل آن در حال حیات است یعنی هر قدر به هر ششم  
 تعظیم و تکریم صالحین که در حیات شان شخصی بمیل می آورد و جاری ششم معامله بعد وفات شان  
 باقیورط صالحین بکنند موافق روایت معتبره ذیل کیفیت زیارة کربلا و ذاک الیهیت فی حیات  
 من القرب و البعد مختار الفتاوی من کتاب الکرامته و کذا فی جمیع الرسوم و کذا فی فتاوی  
 عالمگیری قال المصلح اعلم ان زیارت الیهیت زیارة فی حال حیات لیس تقبیل بوجه یا رب کان فی الخیة  
 اذا زاره مجلس منه علی السجدة لانه عظیم فکذا کف فی زیارة قبره بجلوس علی البعد و انکان بجلوس  
 علی القرب بجلوس بقبره ترقاه المصباح شرح مشکوة المصابیح لانه نیت وضع الیه علی المقابر  
 سنه و الاستحباب و لا تری یا سائکذا و جدا من غیر تکریم السلف عمدة الاحکام فی کتاب الکرامته  
 بعد برقرار دست نهند که بمنزله مصافحه است کذا فی برهان عارضین لایاس تقبیل قبر والده لما ذکر  
 فی کفایة الشی ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله انی علفت الی قبل  
 حبیبة اجمیة و احب الیهین فاه النبی صلی الله علیه وسلم ان تقبل الی الام و وجهه الالب فقال  
 یا رسول الله لو لم یکن لی ایوان فقال قبل قبرها قال خط خطین و الی الام و الی القبر  
 تقبیل بجا خلا تحنث فی عینک و رضا وی کفایتة الشی درویش که مردی آمد نزد رسول صلی الله  
 علیه وسلم و گفت یا رسول الله من قسم خورده ام که بوسه بدم استان جنیت را و عورتین را ثبت را آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم او را فرمود که بوسه ده بر پاهای او و بر پیشانی او و بر خود را گفت  
 سائل و کرد او بر تنیاست فرمود پس بوسه ده قبر والدین را و عرض کرد نسیب انتم قبر  
 آنها کجا است فرمودند آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطی بر زمین کشیده شان و دو قبر باز  
 و نیت کن که یکی قبر او است و دیگر قبر پدرش بوسه ده آن هر دو نفر و حق را تا حاضر شد بانی در  
 زمین خود پس چنانکه بقول نبی صلی الله علیه وسلم از بوسه دادن یکپن قبر خورده من حثت شری  
 دفع میشود پس چه چنانکه آیتا و ادکیا انواران مدفونان باشند تعظیم و تکریم و قبور از بوسه و طهارت



که ترک کند بود بر انداختن چون در آن مطلب نیافتند از آن کوه فرو آورده در نشیب میدان نهاده بر  
 کوه مرده آید همین قسم هفت بار گردش کردند حق تعالی معیت خاصه خود بایشان ظاهر نمود و آنجا  
 از غیب جوشید و اثر آن معیت شد که هر که بآن ملازمت کند در میان این هر دو کوه بدستور  
 آنها بر آید و فرو آید و سعی و دوغما پذیرد قبول جناب خداوندی بشود و از آن باز هر دو کوه که بتجارت کفایت بود  
 و پیشترش صفت اسراف بر فنا و سرفرازی بود بر مرده میشد محل ایستاد و خاک گردید تا به حدیکه هر دو کوه حالا  
 من شعائر الله یعنی علامت و نیکوکار شدند و خدا فقط حاصل شان نزول آید که ربه از ربه فی الله  
 اینست که هرگاه بجا و رت و برکت صابرین و شاکرین و تاملین حساب و چند روز کوهستان تحقیق  
 و کوهستان سیوه و نصاری از شعائر الله گردید مقاماتی که در آن عشاق الهی و جهاد کفر نفوس خود را  
 خانی بایسته و به ترک لذات و مرغوبات روحانی و جسمانی خوشنشین را در بایام و مصائب انداخته باشند  
 و در مقام جسم و جان آنها مدفون و موجود باشند در آن مقامات چه قسم ظهور معیت خدا و نزول رحمت  
 رحمان خواهد بود پس مقابر و خطا کرد و لیاقت الصابرین القانین فی الله و الباقین باشد با شبهه  
 از شعائر الله است فلا جناح ان یطوفوا فی البیت و لا فی البیت و لا فی البیت و لا فی البیت و لا فی البیت و لا فی البیت  
 البیت و لیا علی الدوام و الاستمرار لیل و نهار میباشد که مانند کعبه که کیساعت در شبانه روز حاکم  
 از طواف بمنی باشد و برقرار بقیه در ایام عرس اینجمله مدام میباشد لهذا فقهای محققین این طواف  
 را در ادای زیارت القیود اخل کرده اند چنانچه در فتاوی مجمع الیکبریات نقل از عن مطالب المتونین  
 مرقوم است و القیود عند وجه المیت و یضع یدیه الیمین علی تربته و یقول اللهم اغفر له  
 فانه قد اقر الیک و ان کان قبره عریح و یکنه ان یطوف حوله ثلاث مرات فعل ذلک  
 ترجمه و ایستاده شود از مقابل روی میت و سجد است خود را بر تربت و بگوید یا خدا یا باهر  
 این سبب ترا این طریقی زیارت عامه مسلمین است و اگر قبر مرده جناح باشد و ممکن باشد طواف گردان  
 پس باید که طواف سه بار بچنین است و در دیگر کتب محققین فقط جواب سوال ششم و هفتم  
 که در مقدمه عدم جواز استغاثت و استمداد از بنیاد اولیا و شرک بدون نذر و نیاز آنهاست اینک  
 فرقه و ناپه چنانکه توحید و شرک شرعی از قرآن و حدیث نفی شده اند همچنان معنی عبادت و استغاثت  
 و نذر و نیاز از کتاب و سنت نفی شده در عاقلها افتادند و برخلاف قرآن و حدیث در کتب و مسائل





حتی بقول لا اله الا الله پس باطل شد دعوی امتیازی که حاجتین اور مرادین پیرا و پیغمبر کی مانتی اسکا  
 نام تو شرک ہے کہ جسکے مٹانے کے واسطے قرآن اور تراویح پیغمبر کا فروئے لڑے فقط و غلط  
 در معنی عبادت و استعانت بدین سبب است کہ عبادت عبارت است از نہایت تعظیم یا اعتقاد  
 است تالیال محبوب و حکومت و قدرت و خلق ہر شے حکم آید کہ عید لا اله الا وہ خالق کل شے قاعبد وہ  
 ترجمہ یعنی نیست هیچ معبود مگر اللہ تعالیٰ کہ خالق ہر شے است پس جان را عبادت کہ نہایت تعظیم کہ  
 باین اعتقاد می باشد برای ہر شے کہ کند عبادت خواہ بود و بہر گاہ معنی عبادت متحقق نشد در تعظیم  
 خدا شرک اگر کجا آید چنانکہ تعظیم انبیاء و کعبہ شریفہ و صفا و مروہ و غیرہ شعائر اللہ بامور شرعی است و  
 لغوی استعانت طلب باری و مددکاری است از ہر کسی کہ باشد صفت عالم است خدا و غیر خدا را  
 یعنی خدا این صفت را مثل عبادت بذات خود محقق نشا تہ ملک اجازت آن بہر کس دادہ بقول  
 تعالیٰ تعاونہ علی الہ والتقوی لا اتعا ونو علی الاثم والعدوان ترجمہ معاونت کنید بیکدیگر را و کارنا  
 شبک و پرہیزکاری و معاونت مکنید بر گناہ و سرکشی و در آیت دیگر میفرماید و استغفر لذنک و المؤمنین  
 و المؤمنات ترجمہ یعنی طلب از خدا برای گناہ خود و برای مؤمنین و مؤمنات و درین  
 آیت حکم اوست است پیغمبر را برای مدد مؤمنین در مغفرت و در آیت دیگر است و لو اثم و اذ ظلموا  
 انفسہم جاؤا بآئہ تضرعوا للہ و استغفر لہم الرسول لہجد و اللہ تو ابارجا ترجمہ او جو کہ گناہی  
 کہ ہم کیا اذخون شدہ جاؤا و اپنی پر تیرے پاس آوین اور اللہ سے معافی چاہین اور رسول  
 بخشش چاہے اونکی ہر آئہ پاؤ گے تم اللہ کو توبہ قبول کرنے والا اور رحم والا درین آیت  
 تصریح است بآئہ اول توبہ خاصہ باین بخشش انہا مخصر بر رجوع انہا طرف پیغمبر و معنی پیغمبر  
 و در آیت دیگر میفرماید و اذ اسالک عبادی عنی فانی قریب اجیب و عودہ الداع اذا دعا فلنستجب  
 و لیو سئالی لعلہم یشتدون ترجمہ او جو وقت سوال کریں ندبے میرے مجھے پس میں توبہ  
 ہوں قبول کرتا ہوں و اگر گناہ کے واسطے کی چاہے ایمان لاوین ساتھ میرے شاید کہ راہ  
 پانے واسطے نہوت گئے درین آیت دعوت تعلیم است کہ امی و مجتہدین گان ماہی اجابت دعا  
 از من تراخواہند پس بدو آیات سابق تہدایت تو کہ نہ گان من ہدی اعززش گناہ و من  
 حاجت خود رجوع تو خواہند کرد و ترا تاید کہ استغفار کنی پس مؤمنین و مؤمنات را اللہ تعالیٰ حکم استغفار

واستغفر بتوسل وتوسط پیغمبر صلعم داد و خود پیغمبر صلعم طریق دعا از خدا پاست خود تعلیم فرمود چنانکه در  
 حصص حصین است ومن آداب الدعاء ان توسل الی الله بآئینا و بالصلحاء من حسبنا و غیرهم  
 جمیع انبیاء و صالحین و عباد احوال و اموات شامل شدند زیرا که در عالم حیات بنی سواسی کی نبی باشد  
 پس انبیاء یقین که اموات اند و توسل شامل شدند و بدلیل دیگر حدیث که در جذبا بقلوب است  
 که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب انفسط  
 شده برای توسیع قبر و مغفرت فاطمه دعا کرد و قومه و اللکم بحق نیک و الانبیاء الذین من قبلی انظروا  
 ووسع ما خلانا الی انوه پس استغاثت و توسل بانبیاء یقین که اموات بودند از قول و فعل آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم ثابت گردید و توسل بعباد و صالحین در حدیث سابق گذشت و آنچه میگویند که در دنیا  
 بلفظ یا بابیاء و اولیاء اثر کارست بچو یا شیخ عبدالقادر برآی رو این زعم و حدیث نقل میکنند که برآ  
 جمله است و ستر العمل مقرر کرده رسول است صلی الله علیه و سلم اول طبرانی از رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم روایت میکنند اذ اقبل احدکم دابة او اراد عوناه هو یا پیش پس یا انیس فلیقل یا  
 عباد الله اعنونی یا عباد الله اعنونی یا عباد الله اعنونی فان الله عباد آلائه منهم و تظفر جلیل  
 شیخ حصین مرقوم است و یا یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نے کہ جب کوئی کچھ چیز کہ کہ  
 یا چاہے مدد اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ کوئی انیس اور تینسین او سکا سنین پس  
 چاہے کہ کہ یا عباد الله اعنونی پس الله تعالی کے بندے ہیں کہ تم نہیں دیکھتے بیک شام  
 نے بعض علمای ثقات سے نقل کیا ہے کہ یہ حدیث حسن ہے اور محتاج میں اس کے تمام نسخ  
 اور شاخ سے روایت ہے کہ یہ موجب ہے اس مقدمہ میں اور نزدیک ہے سماع اس کے فتح  
 مقصود پر گذر ذکر الفرو والعلی انتی و حدیث دوم در جذبا بقلوب منقولات کہ ضرب البصر انما  
 صلی الله علیه و سلم شد و باشار رسول صلی الله علیه و سلم اور تعلیم فرمودند کہ و منکر و دو گانہ نقل  
 بکذا روایت و ما بخوان او خواند فوراً بشار دید و حاجی نیست اللهم ربنا الله و انما چاہے بیک  
 محظنی الرحمة یا محظنی التوجه بک الی ربک فی حاجتی یا محظنی التوجه فی حاجتی  
 یا حدیث سترت شیخ و کذا البیاتی ترجمہ دعا نیست خداوندایہ تحقیق من سوال میکنم ترا و تو  
 میشنوم بیک وقت تو بوسیله منی تو کہ محظنی الرحمة است انی الله تحقیق من سوال میکنم ترا و تو

بسوی رب تو در حاجت خود که نیست تا قضا کند الله تعالی اخراجت را برای من خداوند قبول کند  
 تو سفارش پیغمبر را در حق من سوال اگر کسی گوید که در معنی عبادت آنچه نوشته شد که تعظیم هر بعنوان  
 برای هر کدام که کند اگر با اعتقاد الوهیت معبود و سجد باشد عبادت و کرون آن تعظیم تعظیم برای پیغمبر خدا  
 شکر است لیکن آن به اعتقاد برای اینها و اولیا کسی نمیکند و اگر تعظیم بلا اعتقاد الوهیت باشد تعظیم  
 نیست و تکریم است و عبادت نیست و کرون آن برای غیر خدا جایز است اعتقاد الوهیت تعظیم است  
 در عبادت که نام دلیل شرطی کند چو اسپ گویم که دلیل برای اشتراط مذکور در کلام الله قسیده  
 حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام است که نصاری و مجریان پیغمبر تعظیم حضرت مسیح یکند و از آنکه  
 مجریان در قرآن میخوانند که حضرت عیسی نیز بنحله انبیای اولوالعزم هستند که در درمیان برای ایمان  
 نصرت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم عهد و پیمان کرده اند چنانچه خدا خبر میدهد از آن در آیه کریمه و از اخراج  
 من الانبیین مثنا قم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی این همه ترجمه یعنی باید کن ای مجری  
 چون که تعظیم ما این پیغمبران عهد ایشان را و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پیغمبریم ای اخره  
 پس چه سبب است که خدا مجریان را تعظیم عیسی مومن کرده و نصاری را سبب تعظیم عیسی علیهم السلام  
 کافرانند و در قرآن سبانه تعالی الله کفر الذین قالوا ان الله هو اسیم این همه ترجمه یعنی هر آینه کافرانند  
 کسانی که قائل شدند باینکه تحقیق خدا همان عیسی پیغمبر است و بجای دیگر میفرماید الله کفر الذین قالوا  
 ان الله ثالث ثلاثة ترجمه یعنی هر آینه کافرانند کسانی که گفتند یعنی معتقد شدند که خدا سوم از ارواح  
 ثلاثه است یعنی عیسی و عیسی و عیسی علیهم السلام پس از درین مقدمه بغیر تامل تأکید که تعظیم یک  
 فعل است و عیسی تعظیم است و احسانست مسلک علیه السلام پس بچه سبب مجریان مومن پاک شدند  
 و نصاری در جهنم قتل کافرانند علت کفرشان نیست مگر اعتقاد الوهیت و عبودیت عیسی علیه السلام  
 فرق مجریان است که نصاری الوهیت را در عیسی مقرر کرده و بقید تعظیم تعبدی نمیکنند لذا کافرانند  
 و مجریان عیسی را بنده خاص خدا دانسته تعظیم تعبدی میکنند لذا مومنند پس سوال اگر کسی گوید  
 چنانکه نصاری حضرت عیسی را چنین خدا دانسته عبادت می کنند موجدین عینیة نیز عیسی را چنین  
 میدانند پس تعظیم او عین تعظیم خدا شد و قبول شهادت عبادت است چو اسپ گویم اعتقاد  
 حکم لاله الله براسی هر دو مرتبه تقدیر و اطلاق است یعنی مطلق و مقید هر دو است و اعتقاد

حیو ویت بکماله الا هو خالق کل شی فاعلموه مقتداست بقید اطلاق یعنی هر مقتدا با وصف بحیثیت  
 محبوب و نیست چنانکه شمس و قمر غیر خدا نبوده بلکه حیران و سستند نهی آید براس سجده شان در قوله تعالى  
 لا تسجدوا للشمس ولا للقمرا تسجدوا لله الذی خلقهن فافهم فانه منزله اقدام الموحدين الجاهلین ترجمه میکنید  
 آفتاب و مهتاب را بکس سجده کنند خدای را که خالق آنهاست یعنی آفتاب و مهتاب فقط و در غلط  
 ورنه فهمیدن محاوره شرع اینست که لفظ دعوت و اتحاد و جعل هر جا که در قرآن و حدیث آمده است  
 هر دو از ان اقوال مع الاعتقاد است الوهیت مدعوله نه صرف خواندن و آواز دادن قال الله تعالى  
 ومن یقل منکم فی الدین و دونه فذلک بخیریه بهم ترجمه میکنید یعنی هر که اعتقاد کند از فرشتگان که نعم اله است  
 خدا پس او را بخیر خواهم داد بدو پنجین لا تقولوا ثلثه سوا لا تسجدوا لله الذی خلقهن فافهم فانه منزله اقدام الموحدين الجاهلین ترجمه میکنید  
 اعتقاد نکنید سه خدا و محبوب دیگر بدو خالق را که نیست خالق مگر خدای واحد و پنجین در سن بدع مع  
 الهما آخر آخر آواز دعا اعتقاد اله آخر است تصرف آواز دادن اگر محاوره شرعی و معنی الفاظ مذکوره  
 و باید می فهمید نمی گفتند که در آیات مذکوره اولیا و انبیاء در سن دونه شامل بعد انکشاف وجه  
 غلطی ثلثه مذکوره واضح گردید که استدلال علمای اینها از آیات مذکوره بشرک فهمی استقامت و شامل  
 کردن اینها را در خطاب صنام باطل است بوجه شتی اول اینکه اگر بالفرض انبیاء و اولیا در لفظ  
 من دون الله داخل باشند کیکن مدار نمی و متشابه شرک در آیات مذکوره بر دعوت و انرا با حقیقت  
 الوهیت مدعوله است زیرا که هیو و نصاری صنام خود را اله و معبود می گفتند گوشت فیه خدا مدعیان  
 چنانکه الله تعالی مقوله آنها میفرماید ما نعبدکم الا لیسعربوا الی الله و لعلوا و لا یستغفرون الله تعالی  
 و همه شرک و را آنها اقوال الوهیت صنام و عبادت آنها بودند چیزی دیگر پس که احم سلمان است  
 که بر انبیاء و اولیا اقوال الوهیت میکند تا منی لا یقع مع الله الذی خلقهن فافهم فانه منزله اقدام الموحدين الجاهلین ترجمه میکنید  
 الله تعالی در آیات مذکوره معبودان کفار لا یفهم و لا یفهم میفرماید اگر صدق این آیات اینها را  
 گردانند معلوم شد که انبیاء نیز لا یفهم و لا یفهم استند حال که انبیاء را هیچ شکی نیست که معبودان و معبودان  
 غیر و برکت و دافع سرج و حضرت اند انبیاء را لا یفهم و لا یفهم انکاشتن چه قدر با باری عز و شتی است  
 مؤلف اینیکه مظنه مجز و مجبوری پیغمبر مستلزم انکار نبوت است زیرا که حق تعالی اصلایح و تسلیم نمود  
 بدست انبیاء سپرده بدون قیست تمام تصرف تمام بناسبت کرده خدا کار نبوت را دست منی آید

از ارا و قهرشان در یک آن عالم برپا میشود و از ارا و قهرشان در ساعتی ملک و بران آبا و میگرد  
 چنانچه اقصی و مجزات و واقعات قدیمی قوم لوح و قوه و عا و شود و موسی و فرعون کلام الله شحون  
 است و بارم اینکه وجه انکار استعانت و استعاضا و اینها و اولیا است که در راجح کالین و ناصین  
 فرقی نمیکند و میگویند که خداوند عالم قدرت خیره و واقع و قهر بدست خود داشته است و هیچکدام جز  
 اوست و نوشته و نبی و ولی را اصلا قدرت و اختیار اهری نداده است چنانچه مصنف نصیحه السکین در  
 مشعل دل میگوید که او سکه یعنی خدا سکه و هر سبب عاجز است به اختیارین پیوسته یا پیوسته  
 فرشته یا شهید جو کسی که کجای اختیار نہیں و یا بجای دیگر میگوید که مجبور و سبب اختیار نیستین  
 خدا سکه است که پیوسته اوست بر این آیین و قوه و بانی نیز خلاف کتاب و سنت و اجماع است  
 است زیرا که از لفظ اختیار اگر حول قوت ذاتی اینها و اولیا مراد است که انظر خدا نباشد یعنی  
 هیچکدام مسلمان بلکه کفار هم قائل نیستند و اگر اختیار و قوت و قدرت بخشنده خدا مراد است  
 انکار آن خلاف این معنی و نقل است چه بدترین خلایق متطایران است و در قوت و قدرت و اختیار  
 تصرف او عجز و یا اینکه در یک آن از شرق تا غرب میسر میکند و در طایفه همین گاهی آب و گاه آتش  
 و گاه باد و گاه خاک میشود و در یکدم انسان و بدو دیگر حیوان میگرد و علی بن ابی القیس تعریف دیگر  
 ملائک مقربین پیوسته نبی و انجیل و اسرار قبل و در خدمات مقرب خدا ملاحظه شود و تعریف و قدرت  
 مدگان خاص خدا از اینها و اولیا از جن و ملک هم بیشتر است چنانچه قرآن شریف بیان نامحسوس  
 قائل اندی عنده علم من الکتاب اما اینکه قبیل آن نیرد الیکه احاطت یعنی آهت و در حضرت  
 سلیمان که ولی بود تحت بلقیس از مسافت راه یکماه و حلقه همین برده اند و در بر و نهاد و علی  
 بن القیس حضرت مریم دلیه بودند از کرامت ایشان بود که در محراب عذرا بیت المقدس میوه موهم  
 ارا و در محراب و موهم به با و گراما موجود باشد چنانچه خدا تعالی میفرماید کما دخل ذکر الی الحجاب و بعد عذرا  
 در قاهره یعنی هرگاه داخل میشد حضرت ذکر یا علی السلام نزد مریم و در جواب می یافت پیش مریم  
 پیغمبر و ولی از سبب نر تاز و قهر علی بن ابی القیس است اولیا در کلام الهی و در حضرت رسالت چنان  
 بسیار و بیش از سبب و چون که این قهر و قدرت و قهر در بندگان خاص خدا و بخشنده تعالی است  
 و عظمت شکر در این انکار است اولیا است که در کتب عظام از جبر و یات دین نوشته اند

بعد ثبوت قدرت و تصرف اولیا از کتاب و سنت انکار اگر ازنا واقفیت معنی ولی و کرامت و عوارق  
 عادات است پس برینکارین واجب است که بر انواع کرامت و عوارق عادات و برین معنی ولی و صاحب  
 و فوقی بیاکنند و نوی جامی قدس سره السامی در نفحات الانس مینویسد انواع عوارق عادات بسیار است  
 چون ایجا و معدوم و اعدام موجود و اظهار مستور و مغبیات و شترام ظاهری و اجابت دعا و قطع مسامت  
 بعدیه و دردت اندک و اطلاع بر امور غائبه از حس و اخبار آن و حاضر شدن در زمان واحد و اراکمه مختلفه  
 و اجابا موتی و امانت اجبا و استماع کلام از نباتات و جمادات از تشییع و غیره و اعتبار طعام و شترام  
 در وقت حاجت بی اسباب ظاهر و دیگر اعمالیکه خلالت قیاس و مخالف و اسمیه باشد تا آنکه بایست  
 در بر سوپریدان و تخییر حیوانات و جشی این کرامتهای عامه اند اما استجابه عندهم العنایه الالهیه التي  
 ویتیم التوفیق حتی یزیدوا و اهل النعمه ملک الکرامه متعبر و عندهما تفسیر فتح الله تیر و لانا شاد و هرگز  
 قدس سره در معنی صاحب و ولی می نویسد صاحب آنکه بر دو قوت نظریه و فکریه و اول مرتبه کمال اینها  
 است ترا فتاده لیکن بسبب کمال متابعت ظاهر خود را از معاصی پاک کرده باشد و باطن خود را از  
 اعتقادات فاسده و اخلاق زسیه و رذائل از پا و حق آنقدر بر کرده باشد که گنجایش نیت و دیگر  
 فانه و نام ولی هر چند شامل این مرتبه کرده است لیکن بیشتر این لفظ بر صاحبان اطلاعات کرده میشود  
 و بر مرتبه که شامل این چهار مرتبه است یعنی اجبا و حقیق و شهاد و صاحبین از علامات ولی است  
 که حضرت حق ایشان را دوست میدارد و کجخل زرق ایشان میفرماید بجهیکه ممتاز از سایر  
 باشند و از اعدای خود ایشان را محض نماید و او امین ایشان می باشد و در غیبت و در نفوس  
 ایشان غرق میبد که بسبب آن عزت بخدمت ملوک و امر اراضی نمیشوند و بهمت ایشان را  
 مانند سیفر ماید پس راضی نمیشوند تا آنکه بقایز در است دنیا آلوده گردند و لهاسی ایشان را منور میسازند  
 پس ایشان را خبر ما معلوم میشود که غیر ایشان از ارباب نظر و فکر آن نرسند مگر سمیه شدید و در  
 طویل و سبب ایشان را کشاده میسازد پس بختهای دنیا و مصیبتهای آن و مردن اقارب و دیگر  
 تکلیفات و مشاغل تسکین نمیشوند و تیر سراسی ایشان پستی میبد که در قلوب سرکشان و جباران  
 تانیه میکنند و برکت و کلام و در انفس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صمیمان ایشان  
 اولاد مثل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان بی در پی ظاهر میگردد و اند و تر و خوار ایشان را

جایی و مرتبه می بخشد که دعای مستجاب میشود بلکه سر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او را  
 بگیرد و خصوصیات و علامات آن که ایشان را در عالم سرنخ پدید آید قیامت و در عالم ملکوت میدهند  
 و از این قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال نمایند که در آلاء بعد از مشاهده آن عوالم انبیا و کما  
 شکر روز نذر و نیاز بدین سبب است که فرق در میان نذر است و نذر غیر آنکه نکرده اند حال آنکه تفصیل  
 هر دو قسم در کلام الله موجود است و فقها نوشته اند چه بیکه بدان تقرب الی الله بلا واسطه منظور  
 باشد همچو روزه و نماز و اشکاف و حج و تلاوت قرآن ایستقامت نذر عبادت است و مخصوص با الله  
 و برای غیر خدا البته جائز نیست بکلی قول تعالی و ما اتقوا من تقوا او نذرتهم من نذر قال الله تعالی و ما  
 للظالمین من الضار ترجمه جو خرج کر و گے کوئی خیر است یا قبول کر و گے کوئی منت سوا الله که  
 معلوم است مولوی عبدالقادر در ترجمه قرآن فائده می نویسد اینی منت قبول کی تو  
 واجب بود که او اندک تو گنهار است پس متانم نور چهار نوع منشر کرده اند یکی نذر الطاعات و خصوص  
 و مملو و اشکاف که ادای آن واجب است دوم نذر المعصیت مثل کاریکه شرعاً حرام است همچو  
 سرقه و زنا و غیره ایضاً آن واجب نیست سوم نذر مکروه مانند ترک قتل و غیره فعل مباح چهارم  
 نذر مباح و ایستقامت نذر مباح را فقها پنج صورت نوشته اند و بجز آن بالاتفاق فتوی داده اند  
 یکی اینکه شخصی بدل خود نیت کند که اگر الله تعالی فلان امر را من بیاورد اینقدر روزه یا نماز نفل  
 او اتم یا فلان قدر حسن بنام خدا و تمام دوم اینکه بگوید یا الله اگر بجزمت رسول خود یا برکت  
 فلان ولی دوست خود کار من درست کنی اینقدر طعام نذر تو فقرا بدهم سوم اینکه متوجه بروج  
 بی یا ولی باشد بگوید یا جی الله یا ولی الله مهبت نما و از الله را من بخواه اگر طلب من بایز فلان  
 قدر نقد و عیش شده هر وقت کرده ثواب آن به خودم بخشید چهارم اینکه بگوید که اگر مرا من بتوجه  
 فلان بزرگ حاصل شود فقیر اسی فلان بزرگ و مجاوران درگاه او اینقدر نقد و عیش بخوام  
 یا فلان قسم طعام خواهم بخورم یا فلان بزرگ در صورت و در شرع اینکه نذر صحیح است و ایضاً آن را  
 اگر ادا نخواهد کرد نذر گنهار نخواهد شد و بکلی ما للظالمین من الضار ترجمه خدا و دوستان  
 خدا امداد نخواهند کرد و آنچه اینکه بگوید یا الله اگر حاجت من بایز تمام و فقرای درگاه فلان بزرگ  
 را طعام خدا کنم یا برای رختن مسجد یا خانقاه او و عن غیر اینها یا بپوشش مسجد یا خانقاه

فلان ولی خرید و هم یا فلان قدر شیرینی یا جلوا بدرگاه فلان بزرگ رسانم و در صورت اختلاف  
 بعضی فقها میگویند که شرط اول یافته نشدن یعنی بودن نذر از حبش و اجبات باشد و رسانیدن طعام  
 یا شیرینی بدرگاه یا روشنی یا درستی فروش خانقاه شرعا از قسم اجبات نیست پس نذر صحیح نباشد  
 و واجب لاواشخوا بدو که چگونه گناه معصیت هم لازم نمی آید و بعضی میگویند که در صورت مذکوره نذر  
 قد و نفع برای فقر است و ذکر ولی و درگاه و خانقاه برای مصروف صدقات است پس نذر صحیح است  
 و ایفای آن واجب ششم اینکه بدرگاه که ام بزرگ فته غلاف قرار او برداشته بطرف رواج  
 متوجه گشته بگوید که اگر مرا فرزند دلبی یا فلان حاجت من بباری انقدر نقد و یا حبش نذر ثواب تمام  
 انقیسم نذر بالا جماع حرام است و ادایش لازم نمی آید و اگر ادا کند خوردن شش مندر و هم غیر جائز  
 مگر بجا است اضطرار فقیر محتاج را و بر آغوش قطعاً حرام است تفصیل این احکام در کتب معتبره فقهی موجود  
 است کما فی سراج النور پس فرقه و پایه بر خلاف حکم شارع میگویند که نذر و نیاز مطلقاً حرام است  
 و نذر کنندگان مشرک اند این دعوی امثیان باطل محض است زیرا که در پنج اقسام بیاحتیاجی نیاز  
 و پایه و مناجات و استعانت است و در آن تقرب الی الله بواسطه اینها و اولیا منطبق با سنت و شریعت  
 نذر شش مندر ساخته و بدیه و شکرانه میگویند و انقیسم نذر و نیاز را الله تعالی برای رسول خود مقرر فرمود  
 تا کید اسیر نماید یا ایها الذین امنوا اذ انما جئتم الرسول فقد موافقین بهی فجو الکم صدقه ذلک خیر  
 لکم و احل فان لم تجدوا فان الله غفور الرحیم ترجمه اسی ایمان و الوصی وقت مشوره کرده و تم یعنی چی  
 کی بابت که توتم رسول سے پہلے آگے رکھو کچھ صدقہ کہ یہ تمہارے واسطے بہتر ہے اور اگر تم  
 ہے اور اگر نہ پاؤ تم کچھ نذر کرنے کو تو الله بخشنے والا ہے اور رحم والا ہے مطابق ہمین چار  
 دستور مقرر شدہ است کہ ہر گاہ کسی حاجت خود بخود بر نی یا ولی و پیشکش نموده استعانت و استمداد  
 در آن شواہد لازم است کہ خالی نباشد چیزی بطریق نیاز و بدیه پیش کشد یا شکرانہ آن شکر و  
 غذا قبول نماید و بعد حصول مطلب بطریق وجوب ادا کند لیکن اول نیست کہ تقرب الی الله  
 را از دست نہ بد و بگوید کہ اگر کار من درست خواہ شدہ در شکرانہ آن انقدر طعام یا نقد و حبش  
 صرف کردہ ثواب آن بروج فلان بزرگ خواہم بخشید و مطابق ماقلاست آنچه مولانا  
 شاہ عبدالعزیز قدس سرہ العزیز در جواب سفتاسی نذر و شکرانہ بدین عبارت نذر اولیا کہ سزا



قضای بواجب معمول و مرسوم است آنقدر بقضای آن پی نبوده و آنرا بر خدا قیاس کرده حکم  
مردود برآورده اند که اگر نذر استقلال برای ولی است باطل است و اگر برای خداست و ذکر و  
نبرای بیان مصروف است صحیح است لیکن حقیقت آن نذر آنست که اعیال ثواب و ادا است  
طعام و اتفاق و تلف مال بروج میت که امری راست مسنون و از روی احادیث صحیح ثابت است  
مثل یاد رفتی الصبیحین من حال ام سعد و غیره نذر و زینورت ملزم میشود پس حاصل این نذر آنست  
که این شفیت مثلاً ابدی ثواب نذر آنقدر الی روح فلان و ذکر ولی برای تعیین عمل مشهور است  
نه برای بیان مصروف و مصروف این نذر برای ایشان متوسلان ولی میباشد ادا قارب خدیه  
و هم طریقان و امثال ذلک همین است مقصود نذر کنندگان بلاشبده و حکم از صحیح بحسب ایضاً لانه  
قریه معتبره فی الشرع آری اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال با شفع غالب بر خدا حق  
کند این عقیده او منجر شرک و مناد میگردد لیکن این عقیده چیزی دیگر است و نذر چیزی دیگر است  
بواجب بلفظ و آنچه میگویند که اموات لیاقت نملک ندارند تا چیزی نذره و صدقات بگیرند این منفا  
اینقدر تامل نمیکند که حق تعالی کجا محتاج نذره و زکوة و صدقات است که برای خود خمس و زکوة و نذر  
و کفارات مقرر ساخته مقصود از آن غریب پروری و فقر آواز است همچنین اینها و اولیا را نظر برفع  
خلو است نه فائده ذاتی خود بپس چونکه در آن نفع فقره و مساکی است و خدا در سبب از اینها  
کرده باشند گمان شرک در آن شومی نفس ناهمان است و پس فقده فصل و رجوع لایق  
مشکوکین بآید و آنست که علمای و باید تیر بختا فاسده خود از ایات فانی است لایق  
سپانچ آنکار استعانت به لائل قوله تعالی ایاک نعبد و ایاک نستعین می نمایند کیفیت استلال  
شان و منشای خلط فنی چه استعانت نذر ذات خدا در همه اول نور رابع شغل شریف یافته  
مجهلش در بختا بهم باید شنید کرات و مراتب مسطر گشته که بخر صفت عبادت بیچاید امر مستقیم  
و اینست که الله تعالی نسبت آنرا به یکی شرک کرده باشد پس منجمه صفات غیر مخصصه خلوت و  
و کاری نیز هست که او تعالی در کلام خود تعالی البر و التقوی و لا تمنا و تو علی الاثم و الله و ان  
را برای احاش و استعانت اذن فرموده و معنی چه که از تقدیم ایاک بر استعین مندرم میشود  
از امرت بنده است او سبزه تعالی از ثواب و غیره به تناسب شان عید پیتا اینست که بنده گمان آید

مشاجرات و نماز ہمیشہ پڑھیں۔ تمنا میکرده باشند کہ اگر چه استقامت از غیر تو میتوانند شد لیکن با تو تو  
 از غیر تو مستقیم شویم این کلام مثل آنست که نوکر و چاکر با قای خود گوید سداً از احمق من بنده باشند  
 مرا چون تو نخواهند نباشد کسی با کجایه مضمون اختصاص طلبی از طاعت خدا نیست زیرا که اختصاص  
 طلبی را دو چیز ضروری است یکی امر بمثل آن فعل خاص برای خدا و دوم نهی از آن فعل غیر خدا چنانکه  
 در عبادت امر فرمود لا اله الا هو خالق کل شیئی قاعیده و منتهی هم فرمود برای عبادت غیر در قوله تعالی  
 فمن كان يربو الفقاو ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احداً ترجمه نه و بیشتر گذشته است  
 پس جهلاً و مجالس و غلط خطا میکنند در عبادت و استقامت که هر دو یکجا واقع اند و قاعده اختصاص  
 طلبی که شرط توحید است بضم ایشان نمایده لکن در قیاس خود عبادت و استقامت را یکسان میدانند  
 و ندانستند که در قرآن شریف برای عبادت غیر خدا نهی و برای استقامت از غیر خدا امر وارد است  
 فقط علی هذا القیاس برانکار شفاعت انبیا و اولیا و در دنیا و آخرت استدلال میکنند بآیه که میبین  
 ذی الذی یشفع عنده الا باذنه میگویند که ازین آیه معلوم میشود که هرگاه در قیامت پیغمبر را اذن  
 خواهد داد که سفارش فلان کس آنوقت برای شفاعت آن کس دعا خواهد کرد و بدون اذن  
 سفارش کسی کردن یعنی توانند در دنیا و آخرت و عفو و عفو شفاعت بالا اذن عام است تخصیص  
 انبیا صحت یعنی در قیامت برای صانعین و حافظین و شداد و اطفال صغار که مرده اند اذن  
 خواهد شد و بعد اذن شفیع میشوند و بر همین قیاس بر بعضی هدایت عام دلیل میگردد و آنکه تعالی  
 را آنک لا تمندی من احببت و لکن ان شئاً و هو اعلم بالمتدین ترجمه تحقیق تو  
 هدایت کردن یعنی توانی آن کس را که خواهی آگاهند هدایت میکند هرگز نخواهد که او داناست از  
 راه یا نندگان صفحہ پنجم نصیحتہ المسلمین میں چاہا ہے اور یہ جاننا چاہیے کہ جامع و مخیر  
 کے دو کام ایک ہو دینا میں هدایت و دوسرے آخرت میں کنہکاروں کی شفاعت سو  
 اول و دونوں میں بھی اذن ہے حضرت کو بالکل اختیار مضین دیا اور صفحہ چہم میں لکھا ہے  
 اور اس زمانے کے نادان لوگوں میں ایسا عقیدہ بجا انبیا اور اولیاء کے ساتھ بجا ہے  
 کہ اللہ کی بڑائی اور مالکی جیسی چاہیے دونوں میں نہیں رہی دنیا کی مراد میں انھیں ہر  
 مانگتے ہیں اور آخرت میں بھی امید شفاعت انہیں سے رہتے ہیں فقط و دلیل طلب

در هر دو کار مذکور آیه مسطور را آورده اند خلاصه کلام شان در آن کتاب همین است که هر گاه پیغمبر  
 بی اذن در دنیا و آخرت هیچ اختیار ندارند و بعد از آن هر یک مامور و ناسوا پیغمبر نیز شفاعت کردن  
 میتوانند و پیش از اذن امید شفاعت در جای استعانت در دنیا شکر است پس رجوع مسلمانان  
 یا چنین بنی غیر مختاریج ابتلای شرک سووی نیست یا معشر المسلمین خدا کند ازین نصیحت که از آن  
 انکار شفاعت مطلقه و اندای پیغمبر صلی الله علیه وسلم لازم آید و در حق موسی پیغمبر و منکر شفاعت  
 الله تعالی سفیر ایدان الذین یؤذون الله ورسوله العظمی فی الدنیا والاخره واعد لهم عذابا لیبدا  
 ترجمه تحقیق کسانی که ایذا و انداخته او رسول و راعنت میکنند خدا بر آنها در دنیا و آخرت و مهیا کرده است  
 عذاب در دوزخ و جواب آیه من ذی الذی یشفع عنده ایست که آیه مذکور در حق مشرکین وارد  
 شده است که شفاعت در حق آنها ممنوع است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را در قرآن مکرر حکم نموده است  
 که برای مشرکین استغفار کن بقوله تعالی ان یتغفر لهم سبعین مرفه فلن نعفی الله لهم ترجمه اگر برای  
 مشرکین استغفار خواهی کرد و بفتاد مرتبه هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را و بجای دیگر مینظراید و ما کان  
 للنبی و الذین آمنوا معه ان یتغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب کبر  
 ترجمه او و بنین بهو چنانچه بنی کوا و مسلمانان کوفتیش مانگین واسطه مشرکین کے اور  
 اگر چه وہ ناتے والے ہوں جب کھل چکا او نہر کند وہ دوزخ والے ہیں و اگر مور و آیه مذکور  
 مشرکین نباشند پیغمبر صلی الله علیه وسلم شفاعت مطلقه برای است خود در دنیا و آخرت و تیار بود  
 اعم در آخرت مامور و ناسوا پیغمبر صلی الله علیه وسلم محتاج باذن جدید نیست که  
 در حق مشرکین و آیه دوم یعنی انک لا تبدی الی آخره در حق ابیطالب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 وارد است مولوی شاه عبدالقادر صاحب قدس سره شان نزول آن نوشتند اندک آنحضرت صلعم  
 برای تم خود سعی کردند که وقت مرگ کلمه بگوید او قبول نکرد آیت نازل شد یعنی هر چند تو بخوانی  
 که عم تو ایان آرد لکن در علم النبی او از متمدنی نیست کار تو بد آیت و در تہائی بود تو آنرا و اگر دے  
 از عدم قبولش نمکین میباشد و اینها مله مثل حضرت نوح علیہ السلام است قال الله تعالی و فلک  
 نوح رید رب ان یتجسس الی ان حدک الحق قال یا نوح انه لیس من الیک انه عمل غیر صالح فلا تستن  
 مالک لک یہ علم ترجمه هر گاه ندان که نوح رب خود را که اسی رب پس من ابل من است و وجده

چون است فرموده خدا ای نوح پسر تو اهل توحیدت بلیک عمل و غیر صالح است پس حال مکن مرا از غیرت  
 نیست ترا علم بدان معنی پسر تو متدی نیست غم مخور همان قسم تسلی خاطر حبیبی که درین آیت منطوق خدا  
 نه مخالفت بلا اذن زیرا که در آیت دیگر برای هدایت مطلقه که محتاج اذن نباشند تصریح فرموده است  
 قال الله تعالی یا ایها الینبی انا ارسلناک شایدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذن و سر اجابینیر  
 و بجای دیگر و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و بجای دیگر انا انزلناک من ذوالکھل قوم ما و انبیاءات  
 دلالت میکنند بر اینکه هدایت آنحضرت برای ثقلین مقتدی باذن نیست زیرا که هدایت که منسوب  
 بطرف میباشد آن معنی اراء الطریق یعنی رہنمایی است نه البصاال علی المطلوب و هدایت که  
 منسوب الی الله می باشد آن معنی البصاال علی المطلوب است پس در آیه انک لانتدی نفی هدایت  
 موصوله است و الا هدایت بمعنی رہنمایی در هیچ حال از پیغمبر صلی الله علیه و سلم منسوب نیست و بخود  
 کسانی که در علم الهی سعید و متدی هستند از هدایت پیغمبر ایمان می آرند و کسانی که شقی و غیر متدی در  
 علم الهی اند و آنها قبول میکنند مگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم مقتضای حریص علیکم بالمومنین و حجیم  
 ترجمه میخواست که بر حمت حامیه و هدایت نامه خود کافرجن و انس را مومن گرداند و گردن ایشان  
 از بقعه کفر و شرک برانند لیکن حق تعالی عنان مرکب آن نادمی ثقلین کشیده فرموده انا انزلناک  
 حتی یکونوا مومنین ترجمه آیا اگر اهل بیگنی خلق را که همه مومن شوند لعلک یا خدایک ان یکونوا  
 مومنین ترجمه شاید که تو خدا خواهی که نفس خود را بر نیکه آنها ایمان آرند بعد این نصیحت حتمی  
 پرشیت از لی خود مطلع ساخت لوشاء ربک لا من من فی الارض کلمه جمیعاً ترجمه اگر میخواست  
 رب تو بر آنیه ایمان می آورد و هر که در زمین است همه ما لوشاء الله بحکم امته واحده و لکن بعض  
 من الشیاء و سیدی من الشیاء ترجمه اگر میخواست خدا بر آنیه میگردد و انید شمارا گروه واحد و لیکن گروه  
 میکند هر که را میخواهد و هدایت میکند هر که را میخواهد و دیگر حجت منکرین استعانت اینست که اموات  
 سماع کلام احیا میکنند پس رجوع بانهما کبر استعانت و استمداد بیفایده است و دلیل عدم سماع  
 قوله تعالی است و انک لاتسمع الموتی و لاتسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ترجمه پس هر چه  
 تو نمیتوانی شنوای مردگان را و نمیتوانی شنوایند گران گوش را و از خواندن و فیکه روی بگوید  
 پشت داده جواشش اینکه این آیت در حق کفار احیا و ارواست الله تعالی کفار را تشبیه میدهد

با موات و کران گوش یعنی چنانکه اسوات کلام میشوند و عمل میکنند و همچنین حال ایشانست که توقع عمل  
 از آنها نیست پس و حفظ و نصیحت پیش آنها چنان است که پیش مردگان در این آیت نفی سماع  
 اسوات گنجاست بلکه مایوسی عمل آنهاست و مراد از استماع استماع سمع قبول است چنانچه در آیت  
 دیگر است اللهم اذن لسمیعون بها اعم لهم اعمین و غیرها اعم لهم قلوب یعقلون بها ترجمه از استفهام  
 نفی گوش و چشم و دل در کفار مفهوم میشود لیکن در واقع آنها گوش و چشم و دل مملو هستند مگر آن  
 دیده و شنیده چون نفی آنها نبود آنرا مبتدا که کوری و کوری شمر و طر فدا اینکه خدا تعالی در آیت مذکور نفی  
 استماع میکند و استماع صفت پذیر است نه صفت مخاطب که کفار بودند از نفی استماع نفی سماع اسوات  
 نمیدانند و ادانی است لذا عقیده با اختلاف کتاب و سنت و مخالفت اجماع است است محذور  
 و تفهیمی محققین برای اثبات سماع اسوات و امداد اعانت آنها مثل عالم حیات کتب و رسائل  
 مرتب ساخته اند و درین زمانه متأخرین درین باب کتاب سبیل الخراج الی تحصیل الفلاح تصنیف  
 زبدة العلماء حاجی ابوالبرکات عفت مولوی تراب علی صاحب زید رفته کافی و دوافست بنابر  
 اسکات منکرین چند احادیث و آیات که بر سماع اسوات صریح الدلالة اند نقل کرده می آید قال  
 الله تعالی ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اسوات بل احياء عند ربهم یرزقون و همین جا  
 اشتم الله من فضله ترجمه نمیکند و در حق کسیکه کشته شود و در راه خدا که ایشان مرده اند بلکه  
 زنده اند و نزدیک پروردگار خود روزی داده میشوند و در اسحال که خوشنود و مبتدا به نعمتهای  
 که داده است آنها را خدا از فضل خود اتفاق مستحبه علماء را بر آنکه اینک خاص برای شهدا  
 نیست بل شامل است جمله صاحبین و اولیا متقیین با که در جهاد اکبر نفس شهید گشته اند و بحکم  
 ان اولیاء الله لا یموتون بل یتقلبون سن دارالی و ترجمه یعنی دوستان خدا نمی میرند و آ  
 نشان بل نقل نمیکند از دوا و دنیا بطرف و از دنیا به رخ و از عالم برزخ به عالم آخرت و از جمله احادیث  
 که یکی اینست روی احمد ابن الحنفی و طبرانی فی الاوسط و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه  
 ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان المیت یعرف من نسیبه و من یحمله و من یکفنه و من یدفنه  
 فی حفرة ترجمه تحقیق مرده می شناسد کسی را که او را غسل میدهد و بر میدارد و دفن میکند و بر او  
 داخل میکند او را و قبر وی عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من

عبدی بقره رجل يعرف فی الدنیا فیسم علیه الا عرفه ورو علیه علیه السلام کذا فی خزائن الروایات و احیاء العالو  
 و اتخرج ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور عن ام المومنین عایشه رضی الله عنها انها قالت قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه و یجلس عنده الا استانس ورو علیه السلام حتی یتو سوا ترجمه  
 فرمود رسول صلی الله علیه وسلم غیبت مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او و مگر  
 آرام میگردد اهل قبر بوی و جواب سلام میدهند بوی تا آنکه استاده شود و از او علی بن اقیاس صدای  
 حدیث وارد اند درین باب بلکه سماع اموات کلام احیاء را بر او لیا منحصر نیست بلکه اموات کلام  
 تیرغنی شنوند مگر جواب نمیدهند برین مطلب و ال است گفتگو رسول صلی الله علیه وسلم با کفار گشته  
 شده بودند و در شب بدر که آنحضرت بر سر نفسها السیاده بر یک را بقید نام و بقید ولدیت که کافری  
 و اسی فلان آیا یافتید آنچه بشما وعده کرده بود رب شما تا اینکه حضرت عمر رضی الله عنه استماع اینست  
 یا رسول الله صلی الله علیه وسلم التکلوا اجنادا لا ارواح لهم ترجمه امینی یا رسول الله آیا کلام میکنند  
 از نعشه مگر نیست جان برای آنها یعنی چون نمی شنوند آنها پس کلام چه فایده دارد آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم فرمود و الذی نفس محمد بیده ما اتم باسمع منهم لما نقول ترجمه یعنی قسم خداست که جان محمد  
 و رقبه قدرت اوست نیستند شما سماع ترانا آنها مقوله را لیکن جواب نمیدهند فقط این حدیث  
 طویل الذیل و صحیح بخاری و صحیح مسلم موجود است و همچنین دیگر احادیث که در باب زیارت  
 و احترام و تعظیم اهل آن مثل احترام و تعظیم آنها در حین حیات و در کتب صحاح دارد از جواب سوال  
 هشتم که متضمن طعن بر احواس بزرگان حکمت سماع غنا و مزامیر است اینکه فی الحقیقت و در حدیث  
 بعضی بزرگان سلام غنا و قص طوائف و غیره بوضع غیر جائز نمیشود لیکن عذر آن بچند وجه می شود  
 می تواند اول اینکه بزرگان برای امورنا مشروع وصیت نکرده اند تا مورد طعن باشند ثانیست  
 احکام مجاز و عدم جواز شرعی و حق احیاست و حق اموات نیست ثالثا نسبت بزرگان برافراشته  
 مخلوق مبدول است فیض و نیا کسی گیرد یا فیض عقیقی و اهل حاجات در دوزخ هر دو می یابند  
 بعد حصول مراد خود ما اگر ارباب نشاط و غیره برای ایفای نذر و نیاز خود و سپارند اصل آن در حدیث  
 موجود است و ترجمه ترمذی عن بریده ابن الحسب الاسلمی رضی الله عنه مرویست قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم لما جاز عن بعض مخازیه جائنه جازیه سنودا و تعالک یا رسول الله انی كنت

نذر ان روک الله سالما ان اضرب من يدك بالدف والعنق فقال لما ان كنت نذر  
 قاضی والا فلا تخضر اترجیله از بریده ابن حسب اسمی رضی الله عنه روایت آمده که بدستیکه پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه وسلم به گاه مراجعت کرد و از بعض غزوه خود آهش کینگی سیاه فام پس گفت ای پیغمبر خدا  
 بدستیکه من نذر کرده بودم که اگر باز گرداند خدا ترا ستمست دهنم رو بر روی تو و لبیرم پس بود  
 او را رسول صلی الله علیه وسلم اگر نذر کردی زن و الا فلا و در نیت شیخ عبدالحق محدث دهلوی  
 رحمه الله علیه و دیگر علما در ترجمه اسنیدیت نوشته اند که حکم با یقاسی نذر دلیل است بر اباحت مطلقه  
 چه اگر غتا و دفت زنی حرام بودی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای ایقاسی نذر بدان امر نکردی  
 بل تا بر کفاره نذر ارشاد فرمودی چرا که کفاره یمن و نذر حرام مخصوص نفس قرآنی است حکمی بخلاف  
 آن از پیغمبر خدا امکافی نداشت آنچه در صحاح طویل و ذیل است به خلفای راشدین رسمع  
 این زن بختی بود شریک مانده اند بعد تشریف آوری حضرت عمر ریاست کرده بود پس  
 اثبات جواز غنای زن تا با یقاسی نذر ایتقد مختصر نقل کرده شد حدیث دیگر روی حافظ محمد  
 طاهر فی کتاب صفوة الصفوف بسنده الی عبد الله ابن مالکة ان عائشة رضی الله عنها حدثت ان  
 كانت عند البنی صلی الله علیه وسلم امرأة ثنی فاستاذن عمر بن الخطاب رضی الله عنه فالتقت  
 الدف و قامت قد خل عمر و البنی یضحک فقال یا بی سلت و اهی ما یضحک یا رسول الله فذكر  
 الخبر فقال لا ابرح حتی اسمع مما کان یسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع ترجمه روایت میکند  
 حافظ محمد بن طاهر در کتاب خود که صفوة الصفوف است با سناد و خوش شکل که مسلسل است  
 تا بعد الله ابن ابی مالکة گفت بدستیکه عائشة رضی الله عنها حدیث کرده است او را که تحقیق  
 زنی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم که ثنی میکرد پس طلب استاذن کرد عمر ابن الخطاب رضی  
 الله عنه بنیداخت مغنیه دفت را و برخواست و پس داخل شد عمر رضی الله عنه و را سخا که نبی صلی الله علیه وسلم  
 عضحک میکرد پس گفت عمر ابن الخطاب قربانت شود پدر و مادر من یا رسول الله چه چیز بخنده  
 آور و ترا پس ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم صورت حال پس گفت عمر رضی الله عنه نخواهم رفت  
 تا که نشنوم ازان قسم که شنیده شده است رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پس شنید چون ازینجا  
 ثابت گردید که حضرت عمر باین اصرار بحضور البنی رسمع غتا با و دفت که بقول حضرت صدیق اکبر

نماز امیر الشیطان معبر بود کردند و در آنوقت هیچکدام تقریب اعیاد و ولیمه و ختان و غیره مشروط نشدند  
 پس در آن مقله حرمت و معصیت اسلام اند پس هر که سماع حضرت را انکار میکند گویند یا تکذیب یا حاکمیت  
 صحاح سینا یا فوئیل بوسند للمکذبین و اگر منکرین یا تخمین احادیث صحایان تیارند فهای حدیث ابد  
 یومنون بر چند های باحت مطلق غنا و مطلق مزامیر که وقت بعضی از آن مطلق است احادیث کوره  
 کفایت میکند و هیچ مسلمانی را انکار انا ان نمیرسد اما جواب طعن منکرین بجهت مزامیر است یا فانی  
 تحقیق این مسئله اگر مطلوب باشد در نغمه عشاق مولف در اقم الحروف است به بند افاده ثانی باب حرمت  
 در اقسام و احکام معارف و مزامیر است در نغمه عشاق مفصل است مختصر ادراخیا نوشته می آید  
 بد آنکه تعداد اقسام مزامیر و تشریح مسائط و مرکبات آن و تبیین این معنی که کدام ساز از که ایجاد  
 شده و فائده اش چیست و موجودش چیست بر ذمه اهل موسیقی است اما در اینجا یاد اجناس را بعد  
 آن که اهل شریع در حل و حرمت آن گفتگو کرده اند ضرورتا توضیح باید که عقلا اجناس ساز  
 از چهار قسم بیرون نیست یکی آنکه تار داشته باشد از زرده یا آریتم خواه آهنی و برنجی اهل ساز آنرا  
 شری گویند همچو بین و طبلنور و رباب و قانون و مثل آن دو هم آنکه تار نداشته باشد و مجلد بود  
 از چرم بر دو طرف یا یک طرف و آنرا اندکونید مثل نقاره و طبلک و در آنکه و در وقت شلوغی  
 تار و چرم هر دو نداشته باشد و دو ساز را بهم زنند و بنوازند یا آنرا محجوف داشته اند و تنش چرمی  
 بنوازند که کجاست آن آواز دهد و آنرا گن گویند همچو صنج یعنی جاتجه و منجه و گونگ و گلفند یا اندکون  
 اهل صناعت محرمی دارند که بقوت آلات و اجزای درونی مانند کمرنگ و از و چون را بخوانند  
 که در اندک نری اگر گن مشهور است چهارم آنکه بکشش دم بدان نوازند و آنرا سکه خوانند مثل  
 فی و شبانه و ستراسی و قرقای و قفیری و غیره این بود تحقیق معنی لغوی و اصطلاحی معارف  
 و مزامیر اقسام آن اکنون باید شنید حال احکام آن مشهور اینست که ملاهی و مزامیر مطلقا  
 کلها حرام قطعی است و شنیدن آن گناه کبیره است و ترو و آبیه شرک است و آیین تیرک  
 بمنزله اجماع می پندارند و این علم علی نزد محققین و محدثین و قصاصا حرام است و متشای عقلا  
 و تأمین و تعیین اتفاق و اجماع حرمت غفلت از چند امور ویراسته است اول معنی حرام مطلق  
 و حرام قطعی تمیذ شده و مطلق آنست که جمیع اجناس اقسام آن بحکم شارع منع باشد و



در ارتکاب آن و عیدی وارد شده باشد بچو قتل و زنا و سرقه و قمار و شرب خمر و غیره محرمات که هیچ  
 قسم از اقسام او جایز نیست و در حرمت آن کسی خلاف نمی کند بخلاف مزامیر که در شرع حکم واحد است  
 همه اقسام آن نیست بلکه در حرمت آن اختلاف است و در بعضی حرمت اگر نسبت در غیر  
 مقید است نه در مطلق ثانیاً حرام قطعی است که ثابت شود حرمت آن به دلیل قطعی لا شبهه فیہ  
 و اینچنین دلیل و محبت در شریعت منحصراًست در سه چیز یکی قرآن مجید و دوم حدیث صحیح سوم  
 اجماع است و تقرب بقیل صحیح واضح خواهد شد که قرآن مجید و حدیث و اجماع است بر حرمت  
 مطلق مزامیر باطن نیست اما حرمت مقید و قسم خاص اتفاقی است ثانیاً معنی اجماع که در اصول  
 حجت شرعی است نه فیه اند باید دانست که اجماع اصطلاحی است که متفق شوند اهل حل و عقد  
 و زمان واحد یا از متفقین بر حرمت یا طاعت امر مخصوص به دلیل اصل من الاصول الثلثه  
 و بهر سه وجه مذکوره تعریف حرام قطعی و گناه کبیره بر مزامیر و معازف صادق می آید زیرا که در  
 و طبل غزات و نوبت اوقات ثلاثه جمله مزامیر و مصرح الاباحت فقهاست و بر اباحت مجوز اجماع  
 اهل مابینه منقولست و در عقود جمله اوتار را شامل کرده اند و کس حرمت از کتاب و سنت و مطلق  
 و مزامیر و در بنافته و آنچه و خصص من آن و در و بانته حرمت آن اتفاقست و در هیچک زمان  
 اهل حل و عقد بر حرمت آن اتفاق کرده اند لیکل اختلاف علما قدیم و جدید و فقه و فقه مزامیر  
 ثابت است بر آسانی اثبات اختلاف مذکور اقوال مجتهدین و فقهائیکه در تعقیب و تفهیم معازف و غیره  
 آمده از کتاب زوایج فی اختلاف الکبائر تصنیف شیخ ابن حجر عسقلانی محدث سقراطی است و فقه  
 عشاق منقولست اغایت آن در اینجا موجب دلالت است بکلیت آن اعتبار است که  
 از نقل اقوال مرویه صاحب زوایج چنانچه ثابت است بهر که خواهد در آن کتاب به بنیاد یکی آید  
 آنچه بعضی متأخرین در کتب خود با اتفاق علمای حرمت معازف و مزامیر نقل کرده اند آن نقل  
 صحیح نیست و دوم اینکه در تفهیم معازف و مزامیر و اوتار از قبیل اهل علم و فقه متقدم بوده اند اما  
 آنها بر امر واحد ثابت نیستند که آن قطعاً حرام باشد یا حلال است و اینک منتهی قیاساً بطرف حرمت  
 قلت است و بجانب اباحت کثرت زیرا که بنظر ارضاعت در اقوال مذکوره تا بل خواهند  
 خواهد و ریاست که میانه و ابو محمد و بعضی عراقیون اصرار بر سماع اوتار را گفته اند نه مطلق

این کتاب  
 عسقلانی است  
 که در این کتاب  
 شریف

سماع آن و در آثار هم میسر و معارف را بقول خود داخل کرده اند حتی که وقت و عود و بر طبق  
 را که مصرح الایات با اتفاق اند و اصل بنوده اند و آنچه از قول ابن خردی و عبد الله بن عمر و عبد الله  
 ابن جعفر و ماوردی و ربیعانی و ابن طاهر و حکیمی و رافعی و حطابانی و محمد بن یحیی و حاکم بن علی بن عیسی  
 مستفاد میگردد و اتفاق اهل بدین بر آن نقل میکنند اینست که عود حلال است و صحیح نشسته است و در  
 تحریک آن حدیثی و بسبب قول اهل لغت چنانکه در ذواجر است عود شامل است سائر اوتار را و اوتار  
 شامل است جمله فرامیرا حتی که شبانه و سیرای رانیه که مخصوص آن حدیث نهادن وی صلی الله علیه  
 و سلم هر دو انگشت را در گوش و رو بافته و همچنان هر که بدیده تحقیق و اقوال امام حادی و ابن حاتم  
 مصنف بحر الرائق که هر یک از آنها مقتضای مذکور است و از کبرای دین است نظر خواهد کرد که  
 خواهد داشت که جمیع آلات بلاغنا چنانکه در سعاده کفار و در محفل شراب ثواران ناسیجا نواخته شود  
 حرام است و مع اتفاق چنانکه در محافل موقیه صافیه ملا اقران مسکرات شرعی حلال است لما مر من  
 قول حادی من ان الملاهی اما حرام عود و طنبور و مغف و قمار و طبل و ما الهی بعبودت مطرب  
 از افراد و مکره و سوا و یا به الفاظ طریا و لم یطرب منفردا کما فی النج و القصب بکرمه مع الفناء لا  
 جده انتهى و کذا من قول امرانی الحرم هو ما یطرب من غیر غنا و کعود و طنبور و طبل و قمار و بآلات  
 و ما اشبه ترجمه برای آنچه گذشت از قول حادی که از قدما می فقهاست از اینکه تحقیق که آلات حب  
 یا حرام است همچو عود و طنبور و مغف و طبل و قمار و آنچه در لواء و بآلات طرب و سنده و قصبه و قف  
 کنند بطرب این بگویند غنا و از اند قسم دوم مکره است و آن اینست که زانده میشود بدان سرود  
 از روی طرب و طرب نمیده و غیر غنا مطرب یعنی باشند چنانکه چنانچه و یا نبلی مکره است  
 یا غنا و غیر غنا تمام شد قول حادی و همچنین است از قول امرانی که فقیه معتبر است حرام از قسم غنا  
 هاست که طرب و یا غیر غنا همچو عود و طنبور و طبل و قمار و بآلات مشابیه باشد یا نه یعنی این  
 اقتضا می بخشد اگر نوازند حرام است و مع الفنا حرام نیست سوال اگر کسی گوید که اوتار فرامیر  
 مخصوص برای ملاهی است و اختصاص اهل طرب دارد پس بجهت تشبیه آن قوم نیز حرام گفتن  
 می باید جواب این اختصاص نیز باطل ترک و اهل ملاهی نیست بلکه استعمال و بیج و شری آن  
 مسلمین را جایز است و با ملاهی آن همان در شرح لازم می آید بحسب روایات معتبره بیل قال

این هم مصنف فتح  
 است نه بحر الرائق

صاحب الهدایه وقال ومن کسر المسلم ربطاً او طبلماً او فراراً او دقا او اهرق له سکر او مضطفاً  
 ضامن وینع هذه الاماکن جائز و هذا عند اجمیة وقال لا یضمن ولا یجوز سبها وقیل لا اختلاف  
 فی الدف ولیل الذی یضرب لواءاً طیل الخوات ووف الذی یباح ضربہ فی العرس یضمن  
 بالتلف من غیر خلاف من باب التخصیص فی شرح الوقایہ هم وضمن کبیر مرفقة و ارافة سکر و نصف  
 شش المغزف الالهو کا طنبور و المزمار و نحوهما و هذا عند ابی حنیفة رحمه الله و عندهما لا یضمن و  
 لا یجوز سبها و عند ابی حنیفة رحمه الله انما یضمن قسمة فقی الطنبور یضمن اخشب المحنوت و اما طیل الخوات  
 ووف الذی یباح ضربہ فی العرس فمضمون بالاتفاق ترجمہ شایخ متخضر وقایہ میگوید کہ معروف آله  
 باز نیست چنانکہ طنبور و فرار و مانند آن ضامن میشود اثنان یکستن آن نزد امام ابو حنیفه و  
 صاحبین میگوید کہ ضامن نمیشود و جائز نیست بیع همچو اشیا امام صاحب میگوید کہ یکستن طنبور  
 قسبت چوب تراشیده را ضامن میشود و لکن یکستن طیل غازیان ووف کہ مباح است نوختن  
 آن در عرس و شادی ضامن میشود بالاتفاق آن باتفاق امام صاحبین و فی المغنی ابن  
 قدامة الملاهی نوحان محرم و سوا الالات المطربة بلا غناء و کالمزمار و الطنبور و نحوه لما روی ابو  
 آمنة رضى الله علیه السلام قال ان الله بعثنی رحمة للعالمین و امر لی بحسن المعازف و المزمار و النوع  
 الثانی مباح و هو الدف فی النکاح و ما فی معناه ما کما یضرب من حوادث سرور و بیکره غیره فتح القدر  
 من باب من لا یقبل الشهاة ترجمیه و در کتاب مننی تصنیف ابن قدامة است کہ آلات له و یضرب  
 یکی حرام و آن مزامیر مطربه اند کہ نوخته شوند بغیر غنا چنانکہ فی طنبور و مثل آن برای حدیث  
 کہ رواست کرده است ابو امامه رضى الله عنه من تحقیق کہ آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تحقیق الصدقات  
 بر اینکجه است مرا حتمه برای عالمین و حکم کرده است مرا برای محک کردن معازف و مزامیر  
 و نوع ثانی از آلات مباح اند چنانکہ دق و نکاح و آنچه در معنی نکاح باشد از اقرب جدید کہ بود  
 سرور باشد و مکره است غیر آن رواست میکند آنرا صاحب فتح القدر و باب من لا یقبل  
 الشهاة سوال اگر کسی گوید کہ از احادیث و اخبار کہ در دلائل اباحت ذکر کرده شد سماع و  
 از آنحضرت و سماع عود و ربط و طیل خوات و حجاج از صحابه و تابعین باختلاف اقوال  
 گایست گشته اما در اصل و سبب و نمک و کپا ریح و سارنگی و شستار و طنبور و غیر آلات متحرک

اهل هند که در عهد انحضرت صلی الله علیه و سلم نبود، اباحت آن چنان ثابت شد چو اب گویم که موت  
 مذہب حنفی اباحت آن محتاج دلیل نیست زیرا که برضا بطه خفیه اصل در اشیا اباحت است حرمت  
 بیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورد و نقص و مخصوص آن چنانچه علمای خفیه در حدیث انگشت مذرت قاضی  
 و اعلیٰ النکاح بالذوق تصریح نموده اند که امر براسی استحباب و سنیه و دینی است و الا اباحت  
 غنا و دینی محتاج امر نبود اما بر مذہب شافعی رحمة الله علیه که نزد وی اصل بر استحباب است  
 احادیث مذکوره و فعل رسول صلی الله علیه و سلم براسی اباحت مطلق مزامیر کفایت میکند زیرا که  
 بورد و نقص در یک فرد اباحت مطلق ثابت میشود و اما دیگر اقدام مزامیر که نقص شرعی در حل و  
 حرمت آن ورود نیافته باشد سکوت عنه ماند اکثر علمای خفیه موافق وصول خود بر اباحت آن  
 قائل شدند و بعضی ساکت ماندند و علمای شافعیه قیاس خود جاری کرده خبری که از جنس وقت و  
 طبل و عود و شبانه یا فتنه با اباحت آن تصریح نموده و در آنچه منعی یافتند همچو کوبه و طبل مختلش که آنرا  
 و یکی و دو و گونید آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت فرمودند پس مقدمه مزامیر پیشین غنا مجتهد فیه برآمد  
 و نیست انکار و مجتهد فیه سکوت ال آنچه نوشتند که مزامیر مقدر با منکر است شرعی حرام است و بغیر  
 اقتران منکرات حلال منکرات شرعی کدام کدام که در محافل صوفیه نمیشد چو اب مقصد و از  
 اقتران منکرات اینست فعل الاصل نیز با سباب محرمه و عوارض منکره حرام میگردد چنانچه حرمت  
 نماز در اوقات مکروه و کراهت عبادت به نیت ربیاد و سمع معروف و مشهور است پس غنا که  
 حال اباحت و نسبت آن ثابت گردید با سباب محرمه و عوارض ممنوعه حرام میگردد و دو تحرمات  
 غنا را در چهار انواع خنجر کرده اند یکی آنکه وجه حرمت در متغی و مستح باشد همچو سر کشیدن زن چپیه  
 روبروی نا حرمان بلا حجاب که آنرا از خوف فتنه دیدن صورت و شنیدن آواز وی جایز نباشد  
 بحکم حدیث ابی امامه رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله حرم القتیة و یحییٰ الخنثی  
 و تعلیمها و الا سماع الیها ترجمه روایت می کند ابو امامه رضی الله عنه از رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم بدینست که خدا حرام کرده است زنان سرود کنند را از سر  
 پیشه چنانکه دو و نه یا یک بیان شده باشد و حرام کرده است خرید و فروخت  
 و فقیهات را و قیمت آن را و حرام است تعلیم آنها و شنیدن سرود آنها با موجب حدیث

مذکوره شنیدن غنای طم الغان و دیدن رقص و صورت آنها حرام است پس اگر زن جوان سال  
 اجنبیه در پس حجاب سرانید یا سکوچه خواه جاریه مملو که یا عجزه که خوف فتنه و نظر شهوت پرو نباشد بلا حجاب  
 تیر سبز آید سماع آنها حرام نخواهد بود و کما نقل عن قتادوی البیان عن عثمان رضی الله عنه کانت معنده جاریه  
 تغنیان فلما کان وقت السحر قال مسکا هذا وقت الاستغفار ترجمه در فتاوی البیان هر دلیست از  
 حضرت عثمان رضی الله عنه که بودند نزد عثمان رضی الله عنه دو کس نیز کان  
 که بی سرانید پیش وی بشب پس هرگاه وقت سیر میشد میگفت آنها را که حالا سکوت کنید این وقت  
 استغفار است و در کتاب کشف الماقلع عن اباحه السماع مذکور است که اول تریدی بضعف  
 حدیث اشارت کرده و بر تقدیر مراد از فتنه جاریه است که سرانید برای رجال و مجالس شراب و توار  
 و اما غنای جاریه برای مالک خود و همچنین غنای اجنبیه نزد عدم فتنه پس قائل نیست کسی بیان  
 بتجویم مطلق سماع قسم دوم آنکه وجوب حرمت در سماع باشد یعنی کلامیکه سرانیده شود مشتمل باشد بر  
 مقصودی که سماع آن شرعا حلال نیست همچو مدح آن حسنه جمیله مغنیه و صفت شراب که سیر بیان نیست  
 آنکه در سبوی شراب نخواهد بود باشد سماع مذکور بر امانت دین و سواد علم نسبت ابیاد و اولیا و غیره  
 و رقیع القدر است ان التفسی المحرم ما کان فی اللفظ مالا یحیل کصفه المرأة المعینه الحسنه و صفت  
 المبعج الیها و الدیریات و السجایات و الیها و المسلم اودمی اذ اراد المکمل سجامه لا اذا ابتلا الشجر  
 للاشتهاد و اذ لیسلم مضاعفه و بلاغه ترجمه تحقیق غنای حرام آن است که باشد در لفظ خبیثه و  
 نیست شنیدن آن شرعا چنانکه تعلیف آن خوب صورت مغنیه و وصف شراب که برانگیزد سماع  
 آن رغبت بطرف شراب یا وصف میخانه و تجمانه یا سبوح مسلم یا دمی و فتنه اراده کند شکام بان  
 همچو راه خواندن شعر برای مثال و اشتها و یا برای تعلیم مضاحمت و بلاغت قسم سوم اینکه وجه  
 حرمت و مستمع باشد یعنی سماع سبوی غشائی که شرعاً روا نباشد سماع غنا کند تا بقوت سماع  
 آن سبوی حرام و نفس وی بنفراید چنانکه شاربان خمر ذوق شراب و زانیان بشوق طماع  
 و شاق فساق پایو معشوتان مجاز و کفار و مشرکین و معا بد تجمانه می شنوند و همین قسم غنا  
 و در امیر و حدیث شریفی آمده که نا فغان آنرا دلیل حرمت غنای مطلق و در امیر طایقی  
 می پندارند حلاله و آن خاص اوقات منکرات شراب و غیره است عن ابی امامه رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يفتي رحمة للعالمين وامرني بحق الساعات والهرام  
والالاوثان وامير الجاهلية الى اخره ترجمه گفت ابو امامه گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم بدرستيکه  
برانگيخته است خدا را رحمت براي عالمين و حکم کرد مرا براسي و در کردن ساعات و هرام و الاوثان  
در رسوم با بليت کفر و شرک پس اينچنين است دلالت ميکند بر حرمت غنا و ساعات و هراميه که در مجاز  
شراب خمر و نشاء و غيره مذکور است باشد سلطانا بدليل آنکه فقهاي محققين نيز در روايات خود ما ميروند  
اسباب حرمت نوشته اند چنانچه در شرح بزودي مسني بالنودي تعني ابو القاسم محمد ابن عبد الله دمشقي  
مرويت اعلم ان السماع الذي يخلص علمانيا في حقه هو ما كان على سبيل اللغو واللعاب كما يبيع القصاب  
وشاربي الخمر وناكر الصلوة فاما من سماع الغنا ووجوه صايع والهم الصلوة لا تارك له ووقرات القرآن  
ثم حلال بلا خلاف بلذا في الشرح الكافي ترجمه بدانکه تحقيق سماع غنا نيکه اختلاف کرده علمياي  
آن غناهاست مطرب ليو ويازي باشد چنانکه مردم فساق و شراب خواران ربي نمازيان ميگويند  
وليکن کسی که صايع و نماز گذار و انجي باشد و تارک نماز و تارک تلاوت قرآن نباشد  
پس سماع براسي او حلال است بلا خلاف همچنين حکم است در شرح کافي قسم چهارم آنکه وجه حرمت در  
استعمال آلات غنا باشد و آن به سبب رمي شود که رباب و چنگ و ستار و طبل و زور و برقي و سازنگي  
و ديگر و غيره هراميه بغير غنا نوازند چنانکه رسم کفار و مشرکين از عمارت عرب در ابتداي اسلام بوده است  
که بوقت طعام و شراب خواري حرف ميزميه ميخوانند و احتمال نيز در رضاي و سلاطين نهاده است  
که بوقت طعام روشن چوکی مي نوازند و چهار آن غنا نمي باشد موجب حرمت آنکه بحسب ترجمه  
شراب آنچه لوازم و رسوم شراب خواري بود آنهمه حرام کردند چنانچه ظروف شراب که تغير و مزيت  
و ديگر يعني جام و صراحی و غيره اسباب شراب همه حرام شده بود شمول آن زدن ميز و غيره غنا چنانکه  
رسم کفار و رايام جا بليت بود و حرام کردند تا بلاماخلة آن شراب پادنياد و ذوق و طرب و مزامير  
يعني شراب نه آنکه بعد از قفي اسلام که حرمت و نجاست شراب در دين مسلمين مستقر گردید و حکم  
که اخچظروف و غيره بيعت شراب حرام شده بود و در آن حرمت ذاتي نبوده است تا مستعمل  
پس استعمال کنند انچه ليک مستحب است بابت کفار نباشد چنانچه و کتب فقه يا باحت ادائي غير مستحب  
مگر استعمال آن در سبب است نيز که شراب بوضع ميچهاران باشد منوع شده قال صاحب الزواجر

لورایت جماعت مجلساً و آخره آله الشرب و اقداره و صبوافیه اسکنجین و نصبوا ساقیا و علیهم تقام  
 و بحیب بعضهم بکلماتهم و مذاقه منیم حرم ذلک ترجمه گفته مصنف ز و اجر و برای همین تشبیه بکلمات  
 است اگر به بنی تو جماعت مسلمین را که در مجلس حاضر کرده اند ظرف شیراب خوری را همچو جام و گلدان  
 و غیره و بآندازند در آن اسکنجین و شیر و غیره چیز مباح را و قائم کنند یک ساقی که دور کند بر آن مسلمانان  
 و جواب دهد بعضی آنها با الفاظیکه عادت میخواران بود حرام است نوشیدن شیر و غیره نیز پاس  
 تشبیه کفار علی بن ابی القیاس اگر چه در مجلس شراب نباشد و مزامیر بغیر عنان نوازند چنانکه می خواستند  
 وقت شراب خوری پس بنا بر بزرگ احتیاط و برای تشبیه آن بیات در مجلس غیر شراب نیز از آن اسیر  
 بلا غنا حرام کردند فی القواعد الشریعی الامام عین الدین عن سماع صنیع فی زیاراتنا مع الائمة  
 قال الله سبحانه و قال محمد العصر الزمان امام فخر الدین شیرازی رحمه الله علیه  
 المزامیر و وجد الاموات للوثر و نه فهو بالنظر الى نفسه صباح و ذکر الامام اما الحرمه  
 لعله اخرى و هو التذکر عند شرب الخمر لکما روى الثقات عن النبي صلى الله عليه و سلم  
 اذا حرم الخمر حرم المزامیر اذا الناس یضربون وقت شربه و وقت ضربته لتذکره العباد و  
 هو قیاسی لعله فی غیره فاذا كانت هذه المفقوده یفقد الحرمه لکضا و لهذا یباح منه  
 الذوق فی الحرب و العرس و ضرب الضیم للاوقات الخمس حیث ان الخمر یبغیر بتغییر  
 العله و اذا كانت النفس صرخته بالصوت و الذکا مشافهة لمشاهدته لعله  
 فاصوات المزامیر داعیه من الذکر الى الصفا و رفعة من السفل الى العل  
 اذا الصوت الحسن و هو فوق الاکروج و فوق الثکافی عاکم الملکوت  
 ترجمه در مقامی قواعد و نسبت که از امام عین الدین استفتا کرده شده بود از سماعی که راجع  
 یافته در زبان مامع آلات مزامیر گفت امام تحقیق مباح است و گفت مجتهد العصر و الزمان امام  
 فخر الدین شیرازی رحمه الله علیه که مزامیر موجد است برای آوازهای موعود پس آن متبذرات  
 شود مباح است و ذکر کرده است امام آیه است و مزامیر بعلیت عایشی است و آن تذکر است  
 بر و شیر و غیره چنانکه در آیه است که در مزامیر و بان شیرازی صلی الله علیه و سلم که حرام شد خمر حرام شده  
 مزامیر نیز که هر دم مینواختند مزامیر را وقت تشبیه خمر پس حرام کرده شد و اخلاص آن بحیث پاک و

نمیرد پس خرامیر قوی است بهمانی که یافته میشود و غیر آن که شراب است پس قتی که آن علت مفقود خواهد شد  
 حرمت نیز و همین جهت مباح است زدن وقت در غزا و در شادی و زدن هیچ بر اوقات خشمه زیرا که  
 حکم تغییر میشود و غیر عام است و هرگاه که باشد نفس منتهی یا دزدکی آماده شود برای مشاهده حقیقی پس  
 اصوات خرامیر باعث انداختن یا از کدورت و لطیف و صفا و آفتاب است آنرا از پس بطرف بلند  
 زیرا که صوت حسن شنای ابرو و رخ است و قوت آن در عالم ملکوت و مطایق روایت مذکوره در  
 انبیا و اعلام و امام محمد غزالی زوال حرمت عارضی از خرامیر بظهور شراب خواری مذکور است و  
 همچنین در قنای ابراهیم است و در قنای غیاثیه مرقوم است در نقل عبارت هر کس طوالت  
 و البته گذشتند سوال اگر کسی گوید که در مجالس صدقیه اماره و ثوب و رت و بیریشه می سرزند  
 و الاثر کمالش مشهور است پس باید که بجای اماره و بطور قسم اول حرام باشد جوازش اینکه اماره و  
 کالنداره و تکمیل تحمیل نظر شوت است یعنی چنانکه نظر بطرف و سار و ام است همچنان نظر بطرف  
 اماره و ام است اما شنی از استماع صوت اماره و شنیدن آواز و بطریق دیدن خوب رویان و آواز  
 بلکه مولوی جامی قدس سره السامی در تفهیمات الانش منویبند که شیخ روزبهان بقلی قدس سره  
 در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید که خوب و بود که عارفان در مجمع سماع  
 بحسب تریج قنای سه چیز محتاج اند و یکی طبله و وجهه صبیح و صوته بلبل و مطابق آن امام محمد باقر  
 رحمه الله علیه در کیمیای سعادت نوشته که آواز زنان و عورت نیست همچو روی کودکان البتة  
 نگر سیتن در روی شہوت که چنانکه بیم فتنه باشد حرام است انتہی آنچه بقدر علی حسانه که محفل سماع  
 حضرت مولانا از جمیع اقسام منکرات مذکوره خالی و معرا و بشیر لفظ مذکور در شریعت و طریقت است  
 و محلی میباشد که استوجب رحمت رحمان است آنرا از عرس سمر با قدس حضرت مولانا قدس سره  
 این بود سال اول در ماه شوال بین الاصحاب شورای اجمعی شد که مولانا قدس سره را  
 اقسام ثانی عرس بیان کرده اند برای عرس شریف کدام قسم اختیار کرده شود اکثر یاران گفتند  
 که چون عالم توکل است و بیکدام والی دارند مولانا نیست و نیجالت بجز قسم ادنی که یک و دو  
 شود و بیک صورت دیگر آید که این کدام گفت که برای قسم ادنی و لم اقبال نمیکند و اغلب که  
 پسندیده و شایسته و در قسم ادنی برای امام حسین علی نبیا و علیه السلام است اندرین حال



برخی الامور و سطحا عمل باید کرد علاوه بر حکم حدیث در آن تقلید پیران پیر حضرت خواجہ بزرگ ابوسعید  
علیه التیمه والسلام است که از یکم رجب تا ششم روز وصال در اجیم شریف ایام عرس مقرر اند و چون  
اینکه تا پنج وصال حضرت مولانا نیز ششم و یقیناً واقع گشته پس از یکم تا ششم ایام عرس قرار داده  
رقعات بطور اشتتار از شاہ جهان آباد تا آلاہ آباد و بنارس بسبیل ذواتک ترسیل یافت و بعد نماز  
صبحہ کہ اکثر مریدین سکنہ لکھنؤ حاضر بودند اعلام کردم کہ حضرت مولانا بمقتضای کمال توکل کار حیات  
و وفات خود را سپرد خدا فرمودند مصرعہ خدا خود میرساناست اسباب توکل را؛ لیکن با مقتضا  
نقصان سمیت و لازمه تبریت مستحسن مینماید کہ انجہ مریدین و مخلصین شہر بر زمین فائزہ و نیاز حضرت  
مرکز باشد آئمہ ار حسب مقدور خود و کان شیخ ہنگام و محمد بخش مودی سرکار رحمانی جمع ساخته  
تا اتمام عرس لیل و نہار حاضر ماندہ یکجا خورد و نوش نمایند تا اتمام عرس لنگہ و مطبخ رحمانی  
برعام و خاص جاری ماند و بجز اوقات نماز و خوردن طعام شبانہ روز پنجگاہ سماع گرم باشند  
اخوی حلیقہ فتح علی شاہ صاحب و اکثر خیر اندیشان این رای پسند فرمودند و بعضی عقلا گفتند  
کہ در حالت توکل و بی سامانی دعوت عامہ و محفل مستحضر تا شش یوم شبانہ روز از قسم محال است  
عقلست و بعضی صاحبان بدگمانی بردند کہ مولوی نورانیہ و خلیقہ صاحب تدبیر مع کون پو  
برای خود ما کرده اند لیکن در یافت کردم کہ جویندہ کور و محجور مرشدانہ مولانا پسند و منظور  
گردینم سے غرض دنیا و عقیقی قبول خدمت است و بدو چہ ببالست اگر پسند توام نہ  
کتاب لند و بطور قہرست بقید اسمای مریدین طیار کردم ہر کہ ام مرید و مخلص باشند شدہ  
بہر بہ بنام عرس آورد و در آن کتاب نوشته از دست خلیقہ صاحب بدو کان مودی مذکور جمیع  
انسانیم از شیخ مودی گفتہ شد کہ جنس تخمیناً دو صد روپیہ بومیہ گرفتہ خواهد شد و سوا سی مضر  
ہزار و نہ تومان ہزار روپیہ ہرمانیہ دوکان داشتہ باشی چون شیخ ہنگام نیز مرید و معتقد بودہ  
و سائیان تپاشی مسجد در حین ایام عرس از تر و خود طیار کردہ صد من برنج نفیس ماندہ وارد  
و شکر و روغن و غیرہ مویہ و مہیا نمودہ ازل عام داد کہ بہ قدر صرف شدہ برای خوشنویسی  
مرید حضرت ملکہ پادہ پیشانی صرفت بناوند از عنایت مولانا بہر چہ موجود و لازم چون تخلص  
شہر خد کسان دسی مقدور و باہمت نیز نمودند آئینہ صد روپیہ برای جمع کردن در دوکان مذکور

آورند در آن زمرة محمد نذر علی خان بهادر و غلام حسین تاج پشته تا دقاسم علی و حسن علی و یوسف علی  
 و غیره افرا بای او و منشی رام دیال و بشن دیال سپهران لاله لکهن لال ساو علی الذکر و چوهره  
 سر فر از احمد رئیس رودی و سید کریمت حسین صاحب همیشه زاده سید غلام علی خان بهادر و  
 غلام راسی بریلی و مولوی حافظ کریم احمد صاحب خیر آبادی میر منشی بیت الوزارت شاه آود  
 از جمله معتقدین با اخلاص که از ده و ده سال شریک عوس میشود و عقیدت مریانه در ام  
 حاضر باش درگاه عالم سناه است سماء چوئی خانم عرف چوئی صاحب قوم افغانست وطن  
 قدیم سرگاتش پیشاورد و سوادش شاهجهان آباد بعد فوت شوهر بمقدم خود از شاهجهان آباد برده  
 بطرف عظیم آباد و غیره و یا مشرق سیاحت کرد با مستر بان نامی انگریز جلیل القدر اتفاق شد  
 افتاد و از وزیر ندی پیدا شد که ملازم سرکار کشی است و مبلغ <sup>روپیه</sup> پشاه به عادی خود شش  
 سید بعد فوت شوهر ثانی مذکور تارک الدنیا شد و رکوته جهان آباد با سید بدر آدین شاه قادر  
 عقیدت نمود و چندگاه استفاده برداشته حسن نیت و صدق طلوت سجدهت اولیا و فقرا پیدا کرد  
 و پارسا گردید چنانچه از زمان ورود لکنو در سرود و درگاه حضرت مولانا و جناب مخدوم شاه میسا  
 صاحب قدس سرهما همیشه حاضر میباشند و مبلغ یک یک صد روپیه در سرود عرس نذر میکنند و سواد  
 آن در هر سال و در سه محفل عام و بذل طعام نجوبی تمام میکنند و بمشغولی نماز و روزه و ذکر و شغل  
 در ویشانه مشغول الاوقات است عاقبتش محمود و یاقوت فقط سجدهت صاحبین مذکورین گفته شد  
 که تجویز فرامی نذر برای کسانی بود که مصارف بیک روز برسد کردن مبنی توانند و شهاب یک از  
 فضل الهی استطاعت عرس مستقل بسیار نذر برای مصاحبت اینست که تاریخ ششم برای خلیفه صاحب  
 گذارشته دیگر پنج و زار با یک تقسیم کرده حسب خواه انضمام سعادت عرس نماید چنانچه شش روز  
 اول میان غلام حسین مذکور و کاتارنج دوم و سوم لاله لکهن لال و چهارم و پنجم محمد نذر علی خان  
 نام و شش و هفت صاحبان در تاریخ ششم شریک خلیفه صاحب شدند در تاریخ اول غلام حسین  
 نذر و شش و ستور اهل شد نه دست خدو ریات مفصله ذیل نوشته دادم  
 طعام جایه اقسام در یک وقت نامن برای روشنی بهار بانی و علی مارکنون قنادیل اعش نیل چراغان  
 چوهره های سبز برای سادات چوهره های سبز برای مشایخ و مجال <sup>چوهره</sup> انعام چوکیسا خوا <sup>چوهره</sup> معماران و تاجان

صداقت حسین اخبار برای بنود و سلاطین اگانه مصارف تنه بتاگو و پان مصرف کلاما و کتبه و طایفه  
در خدمت خانه سفره سبک کلام بقدر چاه چاه مردم هر وقت میبایند که علی حسین ابد لته ماول بکند و  
خلایم حسین آنچنان مردی است بود که در باره خود و قریب یا بعد از  
صرفه و کسب سامان خوبه میباید داشت و علامه و بهر دست مذکور در  
سماع قوالان را از خطیر انعام داد و مع محمد اسمعیل فرزند خود و دیگر اقربا تا آخر عمر حاضران و  
مقبول شد حتی که نیز و یوار شرفی مقبوله رفت مدفون گردید خدایش بامر و بعد فوتش محمد حسین  
بر خدمت موزونی والد خود قائم است خدا و انهم قائم دار و بعد علامه حسین نوبت محمد نذر علی قائم  
ایشان در همه سامان بر علامه حسین افزایش کردند تا اینکه و علامه حسین میرزاان و باقو خانی و اولاد میرزا  
و نجفی و شهنش و قورمه و کیاب و قیرنی و واقوتی و یورانی و اچار و دریا و آب سرد و میرزا انهم شامانه  
تمام روز و تمام شب موجود و میباید بود و در و خیمه نعمت خانه هر وقت و شرف خوان چاه چاه مردم سبک کلام  
فی بخش چیده میداشت که در نصیب یک آدم چهار کسان میر میشدند و محالک بیرونی و باخوانهای چاه  
بعد نماز فجر و بعد نماز مغرب و نیز و دگاه هر یک میر میشد بعد محمد نذر علیان بهاء و از نظر محمد و انهم  
صاحب به مصارف عرس در ابتدای بکر و میشد بعد فتن محمد نذر علیخان اطراف الد آباد و  
یکمال و سعادت و نفاس میشد و بتاریخ پنجم و ششم لطیف خلیفه نان و قلمبه و پلا و غیره فی و  
بی نمک که فاضل حضرت مولانا بود بجهل حضا محض و میمانان بیرونی هر دو وقت و بجا همه مشایخ  
و روسای شهر تقسیم میشد و بتاریخ پنجم و ششم اگر چه در عرس اول بعد تاریخ ششم میرزا میشد و یک  
و ارمیادش یک و اگر چه در شش شکر و غیره عماد ارکان سلطنت استقامت و ده یک یک روز  
بیا هم خود اگر کنند و عرس کردند و کشتان کشتان نوبت بده روز رسید و رانان نواب منتظم الدوله  
سید علی خان بهادر در میرزا مالک بودند از روی برچه های اجبار نشان و شوکت عرس دریافت  
مستحب شدند که فقیر غریب اولان و متوکل محض را بدون اسباب معاش اینقدر جاه و جلال است  
بعضه خد شاد گویان بهادر و مدوح نیز گفتند که در زمین احاطه عنایت کرده جناب اینچنین خجسته  
و بدعتی نطفه لطیف ایامیه میشود گناه آن خاندان بشما خواهد شد ملک از راه خلافت نامی انهم  
ظاهر کرد که در مسجد مولانا سماع غنا و یقین صوفیان میشود و بجا مدوح نام روز استایک

کو تو ال حکم نوشتند که محفل سماع را از مسجد دو رکعه مولوی عبد الرحمان مسدود سازند و از قوالان بپایان  
 بگویند که سوره حرام کردن توانستند چنانچه کو تو ال مذکور که معتقد مولانا و مخلص به استیلا کردند و تروم  
 غنیه بر مضمون حکم مذکور مطامع گردانید گفتیم که من و خواهر منتظم الدوله نیستیم ملک و نشان هرگز نخواهیم  
 داشت آری این است که از طرف من عرض کرده و پسند که کسانی این مشهوره بپایان و از آنجا که  
 شما میخواستید بایست وزارت شما بنظر رفاه طلاق حضرت مولانا هستند که باور نباشد صلاح و دستیار نیست  
 که در خفا به عقل نفرایند سبب گیرایید بگویش نیست کس به بر مولانا بلایع باشد و پس به حضرت  
 گفت که بجا کسین سماع غنا از زمانه بی واریت من عرض میکنم که تمیز حکم کرده شد بعد از این پیام  
 رسانیده آنچه تا سبب است که از طاعت خود تیرید من تو اتم ساختن این اوده روز بشده شود و از سماع  
 رگای تو ال ان نیز گرفته شده بود بر ما گفت که امر در صحت ضرر است انشا الله تعالی فردا بعد نماز صبح  
 شروع خواهد شد همانروز شب جمعه چو به منتظم الدوله آمده اذن عام رسانید که موافق مجلس آسما  
 سماع و غنا هر چه پیشود شده باشد ما را اصلا تعرض و عزامت نیست عن تحقیق سبب آن چنین معلوم  
 که منتظم الدوله بعضی قریبان خود حکایت کردند که بپایان فی الحقیقت دشمن جانی من هستند و مشهور  
 و او ند که از آنجا که مولوی عبد الرحمان صاحب بدعت موقوف کردند چنانچه حکم است داد نامه کو تو ال  
 و او در و ساسی قبوله دراز شدیم و بخواهیم دو بزرگ و بروی من آمده بصورت عفتناک نمود  
 شدند و گفتند اسی دشمن جان خود از زمان مولانا می عبد الرحمان حکم رانی میکنی من عند حکم  
 مدافعت فرمائید آینه خطا نخواهد شد آن زمان از نظر من غائب شد چنانچه تو را حکم منسوب  
 حکم سابق بگو تو ال نیز گفته فرستادند و معرفت چو بدعت خود در مخالفت تیر حکم رسانیدند برین سواد  
 است و دو سال گذشت است مجلس بران قرار کرده است مطرب بران قرار شده است  
 بعد سوه و وقایع از حال سبحان الهی سیده ملکه است کل شی و البته بیعون برود و یاد و یاد  
 جاسوز و پیش آمد و آنچه غم اندوز از حال فرد و قطب نان ثروت و محبت جهان و بهایان و خیر  
 مولانا می شاه عبد الرحمان علیه الرحمة و الفقران بالا جمال بختی ال است که هر چند خاندن و هم  
 اعضا و راجه است و از سابق بود مگر از غره و ایقده و شکله چری بوم یکشنبه هراج مقدس سبب حق  
 بخار و باره تر از جاوه اعتدال و خیرت که وید چنانکه معمول است شب خیری به نماز و کردن خوانند

است نماز فجر و شنبه بنهار وقت ادا فرمودند بعد ازین حسب معمول قصد درس مشغول شدند و  
 کلامی افتد جمیع کردند مگر حواس و اعتقاد را بپوشید و باز و جیره برینتر استراحت افتاده کلمات پاس  
 از زندگی زبان مبارک را نهند و آتش خود را استند چون مردم بنظر مردم و استقامت نامل کردند مضمون  
 مبارک که میبایست هرگز نیاست و مرعین را دم آخر چه جای برینتر است و بر زبان مبارک که  
 طریقتی تالیف گشت که دو شعبه نزد حضرت محبوب ترین ایام است شاید امروز روز کوچ باشد بعد از این  
 از گفتگو در بسته مشغول بذكر قلبی شدند اسما و جمعی استند او گرفت و مردم در کعبی آورد و بهوشی  
 طاهره غلبه کرد و معینا هرگاه وقت نمازی آمد نام نماز شنیده جمعی خاستند و صوبای تیمم کرده و رو بقبلة  
 ادا آید ادای رکوع و سجود آخر پراشارت هر یک رکن می برداختند و برای امانت اینک دو شنبه که درین  
 فدا محمد نورانی را امر کردند از آنوقت نماز جماعت ادا شدند نتوانست و بنماز باطن که  
 معراج اعلا شریف است مستغرق شدند تا صبح آرزو و شنبه مکان احاطه ملحقه مسجد که از منتظم الدوله  
 بقیعت بطنق و هزار و پیه خریدار شده بدستور سابق بود یعنی اندرونش چند قطعه مکان است پنجه و خام  
 و در هر یک قطعه چاه واقع و زمین آن از زمین مسجد بقدر دو نیم ملک سه در یک پستی داشت هر کس  
 حضرت بود که یکی مکانات احاطه اینچ وین برکنده زمین آن هموار و برابر مسجد کرد و شود و آنگاه  
 بود که یا صفت حرف در خطیر کم از عشره امکان نداشت از اگر است آنحضرت آرزو و شنبه محمد نذر علی  
 میبایست و از روضه اصطبل سلطانی که مرید حضرت است چند کسان بیلداران و مزدوران طلبیده بر  
 کتد بدن مکانات مذکوره معین ساخت و خود تیر بدان خدمت که بسته اسناد حسن اجداد امر جم  
 هار دین و مزد و سربا و پیر از غیب و رنجکار مشغول شدند در عرصه دو نیم پاس همه مکانات را از اینج و آن  
 برکنده و بخت آن طایفه نموده و چه بچه با آبا شسته زمین برابر مسجد هموار کرده تخت فرود  
 آهنگین آراستند باغبانان شهر از خود و دیده بیلچها کشیده تمام زمین را آید و ساختند و مسقف ماسی  
 بیشمار در رتبه آبا ششی قرار داد و قهی کردند و محاذی در وسطی مسجد مکان قبر شریفی بچویر نموده بران  
 شامبانه تافته سبزه سباده کردند و در آن عرصه وقت عصر آمد چون برای نماز حضرت تیمم کردند و تیمم پسندیدند  
 که امر و رنجش است مولای حج قدرت انقباضی از صوفیان حضار عین کرده که امر و روز و شنبه بود  
 آخر گردید شب سه شنبه آغاز شده بپایان سکوت فرموده نماز عصر پراشارت گذاشتند ازین پیشتر

به کسان را یقین گردید که انتظار جمعه خواهند کشید و درین ایام غلبه استغراق چند روز و در نظر رسید  
 که موجب حیرت تصور گردید اول اینکه مرزا کلن بیگ صاحب مهنو نوی که از مریدان قدیم و مخلصان  
 صمیم اند به بالین مبارک حاضر بودند و دل خود گفتند که من قصیده بروه حفظ کرده بودم افسوس است که  
 اینقدر کمالات نیافتم که بسبع مبارک حضرت رسانیده اجازت مکمل بگیرم حضرت مولانا در آن حالت  
 بیوشی بر نظرشان مشغول شده فرمودند که مرزا کلن بیگ اگر قصیده یاد کرده اید بخوانید تا بشنوم لایق  
 مرزا موصوف قرات آن شروع نمودند و ارشاد شد بچنان ترتیل و تدبیر بیخوابی که من بخوانم ضایع  
 بیست اول قصیده تبرکات کمال ثانی و ترتیل خوانده نشان دادند و عند القرات به چاک غلظی بود و کج کرد  
 بعد از ارشاد کردند که اجازت قصیده طیبه با نشان و اولاد ایشان و جمله مریدان و ملاهبان و دوستان  
 خود و ادم اجازت کماله و شامه مستعدیه الی ایوم القیامه دوم اینکه بعد از آن شب مرزای محمود و کهنور  
 عرض کردند که خداوند نعمت هر وقت بر زبان مبارک می رانند که اجل مادر رسیده است و بدست  
 ما خلا مان چنین است **۵** هرگز نمیدانند که دلش زنده شد بعشق و ثبت است بر چیده عالم دوام ما  
 فرمودند بلی ثبت است بر چیده عالم دوام ما و اینحضرت دیگر بر زبان مبارک رفت بسیار سادگی  
 صاحب هدیه و تمیز خاص که بخودست چپی است و پاکوبی اختصاص کلی داشتند بخوش آواز خوشی غزل  
 حافظ علیه الرحمه غزل ساقی بنور پناه برافروز جام ما به مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما  
 خوانند بر تکرار **۵** هرگز نمیدانند که دلش زنده شد بعشق و ثبت است بر چیده عالم دوام ما  
 کیفیتی ماند که مادرانچ دول و جهان مفهوم شد که حضرت ناصوری عشاق در مهاجرت خود دریافتند  
 افاقت تسلیم و تسکین و ایجاد قوه تحمل و تمکین بر قلوب حضار می کنند خاک که بعد از آن واقع همان  
 علیای آن قطب لواء صلیحین مجربین بقیار و مریدین سوگواری را دستگیر می فرمود و الا کسی چه  
 اختیار داشت **۵** سوخته نوح و قوه اگر تیر و در میان و جو همه سوخته سوخته  
 کجوه سوخته سوخته آنکه هر روز شنبه در حجره نشسته داشتند بوقت زوال و در پرتو نور حال مفصوم شد  
 کمترین خدام محو نور اندک گذارش کرد که پیروم شد را خوب معلوم است که در مرض الموت پیوسته علیهم  
 والسلام با خالق اکبر سبحانه توسط حضرت جبرئیل علیه السلام چه قسم سوال و جواب داشتند و ما و امیکه  
 از طرفت است خود اطمینان کلی حاصل نکردند تا قبایل نقل از میان عالم فرمودند پس قبله و کعبه را که بر قدم

رسول صلی الله علیه و سلم هستند نیز می باید که بدون اطمینان بخارج و فلاح بیایند متوسلان اقبال جلت  
 از نجاتان نظر نمایند بعد تا مل رشاد کردند برای متوسلان و دوستان پس برای دشمنان خود نیز این  
 بیت عرض کردیم **۱۵** دوستان را بجا کنی محروم و تو که باد دشمنان نظر داری به بداران روز و چو  
 قشریت پیدا کنند که تری خدام محمد نودا افتد دست حق پرست گرفته بخش می آید از راه که است و خود  
 که مولود یصاحب ما خوانند بود عرض کردیم بی غلام حضور است از راه شفقت ارشاد شد که مثل حق تعالی  
 کجا پیدا خوانند شد حجت لایعین است مصرعه است و انما رحمة الله الواسع و کترین گذارش کرده **۱۶**  
 ترا همچو بنده بنفید بی و مرا چون تو نخواهی نیاند کسی به این سخن شنیده چشم پر آب شده است متعجب شده  
 بعد ادای نماز سه شنبه معمول قدیم بوده است که تا اذان عشاء و قبله نشسته مراقب می شد از آن  
 نیز موافق عادت قدیم غیر مشکلی و بلا اعانت غیر بقصد مراقبه نشسته از بسکه اعتقاد و قانع بودند  
 مبارک مائل برین می شد هر چند عرض کرده شد که در نماز عشاء و پراست منصرف تا رسیدن عشاء است  
 دراز شوند مقبول نبیند و هرگاه متعجب گشت که خلافت معمول بدون فرائع عشاء استراحت تمام بودند  
 بزرگ نور افند اذان خوانده کاخ تیمم بجنود در پیش کرده در عین غفلت و بیوشی دست کشیده بودند  
 که هنوز وقت عشاء نرسیده است معروض شد که اذان عشاء خوانند ارشاد کردند که قبل از وقت  
 شده است عند تحقیق معلوم شد که فی الحقیقت اذان قبل از وقت شده بود به بعضی گشت  
 گفتند سبحان الله پاسداری اوقات و عین بیوشی است خوشحال میاری و بهوش مبارک  
 روز چهارشنبه تحفینا یکپاس روز برآمده در تجربه شریف بجا است استخراق دراز بود یکبار برنگشته  
 نشسته و حالت جذبه آتوق غلبه کرد و در اشغال گو یا یا خدا احتطاب کرده میگفتند تنهت عشا  
 یو یاسن العذاب بجز انتظار نشد در تحقیق یک و زجه نقصان بود و این کلمه را که رسد که بر زبان  
 رانند بعد و رجوعش آمده گفتند که نجاست و وزخ تو مرا باندازد و ان تا سر و گردنم از آب و نایب  
 چهره سرخ گردید از جلال دست بالا کرده فرمودند که طریقی را نپیدا تا به باعانت شاه هدایت است  
 صاحب وقوع علی شاه صاحب و بنده حاضر بر خاسته ایستاد و شنید و فرمودند که مرا ببرید پسیدیم  
 که کجا بریم ارشاد شد که برو و زح و از اندرون چهره باعانت و در دم تاصحن سجده آمده نشسته و باز  
 بر خاسته در چهره رفتند و باز در صحن آمده گفتند من نمی یابم و وزیر را بیا سر و گردنم بعد این حرکت





از مردم بهرایی پرسید که سواری کسیت گفتند رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم برای دیدن سوک  
عبدالرحمان تشریف آوردند منشی مذکور میگوید که باستماع اینجور مکان مذکور بطرف مسجد و دهیم و حایند  
کردم که بلندی شک ره چهره شرقی مسجد است حضرت مرتب نشسته اند و از نابانی چهره مبارک  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم حوالی چو پرتو روشن و تابان گردید خواستم که خود را زیر قدم مبارکش  
اندازم فوراً از نظر غائب شدند چنانچه منشی مذکور از خواب فوراً برخاسته و مسجد آمده به غایت  
تجیر داشت دوست مردم صفا گرفته نشان میداد که والله با الله همین وقت حضرت صلی الله علیه  
و سلم از آن جانب نشسته دیده ام فقط اطباء و حکمای شهر می آمدند ای حالت و بغض ملا خطه کرده تشریف  
میشدند که کسیر مثل صحیح البدن و روح شادان بی رنج و بزرگ است پس بطل حواس  
از او را که ظاهر است چون مردم حضرت را خیال نماز بود و استقبال قبله هر وقت منبجاستند  
لذا بستر خواب شرقی و غربی گسترده شده بود تا به مجرب برخواست و بقیه بانشینند لیکن حضرت بران بستر  
خواب نگرند با جهت پیوستی از نماز مغرب تا عشاء نشسته ماند بعد قرائت عشاء و استیم که بر سجده  
حال دراز شوند بر مرتبه که غلطانیدم پاکشیده برخاستند بسبب اینکه با طریقت قبله دراز میشدند ظاهر  
بستر را چنانچه و شمالاً گسترده است راحت به اطمینان فرمودند آخرت شب حفاظ کرده اگر بخت شست و لایق  
سوره یسین و سوره ملک و غیره تا وقت اشراق کردند باستماع قرآن سکوت از ذکر جبریم گردید  
عظم استند که روح منتقل شد چون بغض بدستور بود بنده درگاه متوجه تورات در گوش آباد از بلند عرض کرد  
که روز جمعه است تهیه غسل و نماز هست یا نه از کمال یشاشت چشم و اگر ده فرمودند که مرا بر خیزانید  
و هر دو دست بالا کرده ایاده نشست نمودند با دنی اعانت چنان سبک و شاد و بر تناسه نشسته  
که گویا همین وقت خفته بودند و آب برای وضو طلب کردند کلونج تیمم پیش نموده شدند از دست  
زوره اشارت بطلب آب فرمودند چون طشت و آب و منو آوردند خواستش سواک معلوم شد  
چنانچه منو نوازند سه اک بدست گرفته تیر تیر و استغاب تمام وضو میکانند و ادعیه ماثوره با و  
بلند بخوانند و کلمه شهادت حضرت بنیان بخورد و میگفتند پس از تکمیل وضو حضرت بر بستر دراز شده  
باز مشغول گشتند و به قول الان اشارت رفت تا کلام حمد و ثنا و اعت رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم تا یکپاس روز پیاپی سرانیدند بعد قرائت کرد اگر ایستاده سوره قافیه با سبحان تمام تا دهم

میخوانند بعد نماز جمعه شاه بدار است احمد صاحب اوده شیخ العالم قدس سره و مولوی محمد احمد جالین  
 مولوی انوار الحق و غیره مشایخ کرام که حضرت بطور حلقه نشسته ذکر به شریوع کردند و بنوعی همه مبارک  
 تیر و شد مگر ذکر قلب و حرکت بنفن بدست و بجاری بود و رجالت کندیدن قمر و جباری مکان غسل  
 و غیره شروع گنایند شد همه مردم موافق و مخالفت را خطره انبغی خطور کردید که حضرت رضی الله عنه  
 انتظار جمعه میداشتند جمعه آخر میشود پیچ خطور این خطره بود و چشم واکرده خمیازه گرفتند شعله نوزان  
 بر چهره مقدس مستولی گردید که نظایر پندگان تاب دیدنش نیاورد و بعد چشم حق بین از کب باز کرد  
 در پاپ لفظ اند گفتند نظم این گفت و ز گفتگو نمودید از شربت وصل چیده نوشید بنفش  
 از بود استقامت افتاد و طبع از روش سلامت افتاد و ایرز زمین سیاه بر خاست و کرسینه بر نه  
 بر خاست و روزم ز فراق بر سر آمد و کین روز به بخت من و ماد و در خاک نشاند روزگار هم  
 افتاد خزان بنو بهارم و تو بگذری و مرا گذاری و اینست طریق دوستداری و هر چند جهان بهر  
 خیال است و در خواب و خیال امثال است و خود گو که بخیاال چون شکیم و خود را بخیاال چون شکیم  
 بی وصل تو زندگانیم چیست و صد خنده مرگ بر جان زبست و نقش غم شکست در شستم و کزاک  
 چه کند بنوشتم و آنرا که شد این فنان و در گوش و شد خواب ز دیده اش فراموش و ای جان  
 صد هزار چو ما وقت جان تو بهر دم هزار تحفه و مایه روان تو بهر رجوع روح به عالم قدس که یکبار  
 باقی مانده بود جمعه و ششم و یقعه ۱۲۵۵ هجری اتفاق افتاد و عالم ته و بالا گردیده و صدای فریاد  
 و فغان بعرض برین رسیده بخوف هلاکت و بیای بی حضار عبید مظهر را که به خواب بویست  
 در حجه خاص بر دهم بعد تحویل و بکهن بر سر جنازه نهاده و استیم که درون مسجد نماز خوانده بر قبر  
 که درون احاطه و بیرون سخن مسجد طیار بود بریم جنازه بلند از دستاشده بطرف شرق که در اینجا  
 قریب ده هزار مردم مشتاق و محبوس و دست کوس ایستاده بودند روان گردید بهر چرخه ما مردم  
 بطرف مسجد میکشیدیم به ضبط و اغاده آن بچاکس قدرت نیافت بطرفه العین در تمام احاطه  
 و کز و قبر گردیده باز در مسجد پیش محراب سید و الله باشد که انجیر کت قصری خلافت ملوک و پادشاه  
 حاملین جنازه بود و برین حرکت که کسی باشد که دست او بر سر جنازه یا چادر که بالای آن بود و رسید  
 بعد نماز جنازه و عمل سقا طهر قید و منقطع آن بهر دل جسد مظهر مضمی و منور سها خنده و سوا سی حضار



مسلمانان نماز کرده و آنهارا غسل و وضو طهارت کامله کنایه بخواندن کلمه طیبه پشت نماز است  
و دیگر مومنین با وضو کرد و قبر شریف نشسته بر هر یک نشست یکبار و دو سه بار سوره اهلان هم کرده  
همه ازان میزدند و نمازات با هم انداخته و خوانده و بر چوبه گلاب و کیوثره آینه در دو و کلمه شاد است  
خوانده خوشی را با خشت و دیگر وصل می کنند و بر همه مردوران که در بخار شریف اند تا کعبه است  
که زبان خود را بخور و دو کلمه نیک نامند و مردم مخالفت ندیده است که این طاشای قدرت الهی است  
که در پیش منکین و غریب بوطین و یکس اگر مسج گمانه و آشنا و غریبه اقربا بدار و و از شایع دنیا  
کماهی یک جبه و ملک خود ندانسته بل در دست آنهم بر خیزد از نه اجم خیزی خود انسته خیر تمام  
و احتشام از غیب میگردد و من کان فقد کان الله که هنوز ز تعجب و قد ضوره ایامی سوره و قدس  
با تمام و اختتام نرسیده که تفرق و انان و مورخان ملک تاریخ و کتب اربع هزار ساخته از بجز عانی  
که بر تاسی ابار و از قعر بیاسی من لدن در رمای شاه اسماعیل رسیده اند و همه ایامها را نوشته اند  
و انسته مشتی بنویسد از تفری چند تواریخ بچشمه و از سینه ماده تاریخ صحت متوجه میگردد  
و من تا قب مولوی حافظ علیهم السلام نگار می کاری کرده که در هر مصرعه از قطعه چهاریتی لی تعریف  
بلا تخریج و بلا کم و کاست ماده تاریخ یکبار مانده در آید و هر یک نام نگار شده و در قطعه هر یک  
مصرع تاریخ زبان و دیگر گفته خرا و الله تعالی خیر از قطعه اولی از مولوی مدوح س طیب و  
عارف حق پاک من و پاک وان چه شده ارشد و اول اول و ای زبان که کاشف قدسی ملک  
ملک چه تو چو جید و شنبلی و هر چه در ده و بنیاد و ران و همه سانس و نیکو نگار ازلی و زبانیان  
ملکی شان بکزار جهان و آب هر صریح سخن دان که بینه ایام و عین رحمان و چو شمشیر علیهم السلام  
قطعه ثانی و انی و ملا که جناب شرف هر دو جهان و گشت ترین و از غفار شمشیری و از جهان  
مال تاریخ و قاتش ملک نورانی و گفت چه سید جنت شده و از ارجان قطعه ثالث  
در بعا که ذات تقدس سرشت و بهشت ایجهان آمده و در بهشت و بهر یک زبان سالان تاریخ  
نوشتم که غم ما را از دست و وجد نمته است و بگوید و انما رنج فی الحرب قد لغت  
عیش لبیکه هر گونه غم رو نموده قلم سالان و لفظ غم نوشت و تبرکی زبان عظمه تاریخ شد و بهر یک  
هر عین جان را برشت و بهر چند بی این آیا که غم آید و بن عظمه کاتلا هر یک نیک و شست

عجب نیست که تیره باد بچشم که شائق بسی دانه اشک گشت	بچشمین جان فطرتش همه اشک گشت
یکی از شرفهای قصه دیوی که محب مخلص قدیم و معتقد بهیم بوده	لوقی رحمانی استند در قطعه و آ
خدا تو این عهد به اتمیه های ناو بر سر ساندیده و در حسن بیان حال	استجیع کمال مرکب فکر خوش و آ
فقطه ای که مطلع توحید و دیوان	قاشت گشته حسیفا مسلما
بلک شتاق تمنایش لقا	قبله اصحاب تحقیق و یقین
شبلی عصر و بنید روزگار	مخی دین ناسب غیر الوتر
قطره عین بر شد لا منتی	سماوس ذیقعه جمعه و نوبت
لفظ الا الله حسدا و اگر	باقیا باشد فان عن سول
بی زوال و نقص بی رنج و غنا	شد و دو دناوی کل صیوات
تاج تقوی و سحر جبریده و ترک	آن دل ایمان و زهد سیریا
منظر ابرار علم کبیریا	مقطعی تاریخ قلوب لوالین
در دل حافظ خوش القاشا شد	ایند افتد بی تم و توین چرا
من ابی است فضل و اعتد	عبد فانی گشت در رحمان تمام
قطعه ثانیه غیر نشخ و زغیر یافته	عین کل گشت بطرف پیوه گفت حافظ عیان هر پیوه گفته لا اله الا هو
قطعه ششم جنازی بچشم رحمان	هر یک منده سه حافظ خدا بچشم
سی غل که نادسی خدا بچشم	ایضا منده حافظ تاریخ جان بود
بنوشت ز اینها ۱۲۲۵ تو لقا	تا حرف نشتم و حسم الله
خلف مولوی قانون مرحوم که مدی خاص و محب با انحصار	حضرت مولانا قدس سره العزیز بود
قطعه اولی عبد قبول حضرت جان	صورت فقر و مستی همدا
رفت سومی بهشت آن می	بدرایت ز بجز تاریخش
گفت با ایت بغیر قلاب ریا	منظر لا اله الا هو
که بالهام رحمانی بکفر ناقص	عاصی پر گناه محمد نور الله در آمده بود
دشمن جان اهل علم و یقین	آفتاب سه پر وجودت را
	گوهر کعب طریقت را

<p>شده پوشیده صورت تجرید  نمبره از آب بده می شویم  شده گلگشت سبز باغ نعیم  په در و شش افوض آفر  یک امارت شیخ دین پور  شاه قوت پیکار کش باو  عبد رحمن معرفت آگاه  کشته با نده عین نور افند  مطالع با الفیاس  کم سواد هر سه کیا گوهر بود  محبوب صوفی صوفی صوفی صوفی  سوی باغ ارم گرفت راه  گفت تاج نون بی دل  عبد رحمان زین جهان  و اصل حق و شیخ کامل  راضی بر شاه شاه عبدالرحمان  حق دید حق شنید حق بود  از جی میان صاحب سجاد حضرت کریم عطا صاحب سلو نوی مرقوم است  گشته این قطب زمین قطب  سروش گفت تاریخ و تالش  از اولاد امجاد قاضی محمد تقی سلو نوی قدس سره مرید خاص حضرت مولانا سید احمد</p>	<p>ساخت بهمان ز چشم فلان  شرح این ماجراست گویم  عبد رحمان صاحب ایقان  تا دم واپسین شعله و سبیل  از افوض گرفت  گوهر معترف تارکش باو  صاحب قطعه او  گفته گفت سال جلالت  نهاران رحمت صوفی  از سر و پیکانی به تاریخ کی  بچین ۵۵ سال جلالت  رضی الله عنهم اوصیه دین  قطعه تاریخ از حقا قطعه علم  آخر جمعه سادس و یقیده  حسین از ناتق تعلیم الله  از قلم قاسم علی عاصی  از سر حد یافت شیخ  نیمت قطعه پوشش گفته  تاریخ وصال او بهی گفت سر  کریم عطا صاحب سلو نوی مرقوم است  قطعه تاریخ چو مولانا کامل عبدالرحمان  شد از دست به سیرج حقیقت  سروش مرید خاص حضرت مولانا سید احمد</p>	<p>کرد مخفی به ته نقاب زمین  رفت از هر سینه تو حید  شده ملک هدایت و عرفان  گشت واصل بذات ملک قدیم  چون ارادت سرشت نورا  یافت از سال ارسنال خبر  قطعه تاریخ از مولوی محمود علی صاحب  قد و عارفان شرع پناه  بچین مصرع مشهور تاریخ است  مخزن علم وحدت الله  بچین ۴۵ اول یقیده با تمام تاریخ  و عارف حق گفت بچین  بچین ۱۲۵ صوفی زین جان باری رب یارفته  عبد الرحمان عاشق الله  سال ترجمان آن مقرب حق  آیه ان اولیاء الله  رخ انور چو در نقاب نهفت  مولوی عبدالکریم صاحب مختلص  از چشم جهان یکم چون جان نهفت  از جی میان صاحب سجاد حضرت کریم عطا صاحب سلو نوی مرقوم است  گشته این قطب زمین قطب  سروش گفت تاریخ و تالش  از اولاد امجاد قاضی محمد تقی سلو نوی قدس سره مرید خاص حضرت مولانا سید احمد</p>
---	--	--

در صحبت حضرت بوده عالم علوم حقوان نقول و معادوی فروع و اصول شده در آن احوال مستوی علم  
 توحید شدند و مجاز و تکمیل شرح کائنات و الاسمان شده اند و تاریخ عربی و فارسی از طبع و قیاد او نشأت  
 قطعی تاریخ آن مرشد مظهر اهل دل صاحب مقامات رخت سفرش اهل چو بر سبب  
 ازین علمی ملال و دار آفات گلی رفت بماند فار پسته ای زنا مضی و ناقات  
 مقبول شمس که مدح او کرد رفت الارضین و السموات تاریخ و قات پاک یافت  
 گفت از مرید فانی ذات در عربی جبار الذی امر به الاضواء الهیة فی القیول و الاسفار فی وفاء  
 قد ادرک الامثال لمرطاب اسم یافت لایقول الحق تبارک تواریخ ناسی تعمیر شریعت  
 مولانا عبدالرحمان نور مرقد تاریخ تکمیل قیمة لایق از حافظ شیخ محمد سلیمان زمان  
 خلود خدا گشت سال از آن سبب که بدو موسی سنان به قبل آن سقید حافظه کرام  
 بسنگ که در هر مصرع ثانی پند و نهند می آوردند بیرون از آن درختان باغستان  
 تاریخ تکمیل و قیمة مقدسه سی بی بیابان از آن سبب که سولی عبد الکبیر حافظ تاریخ  
 مقبره چون از شرف این می شد طوط و سحر و محراب او که حقیت قید فانی خلق  
 قید منظر فیض ده چار سبب چون به تاریخ نباشد گشت بحراب کریان فرد  
 سبب و محراب نمود و بخت پشت یک تری یک قید و یکی از مریدین شکیب نهاد  
 و معتقدین را سبب از آن که حضرت مولانا عبد وصال دست بیعت او گرفته اند  
 در زافاضل یک صاحب و لعل زادی یک صاحب است وطن قدیم بزرگانش هم قیاد  
 است در زادی یک مرموم از لیده بیارس همراه رکاب نواب سعادت علی خان بهادر و شیر  
 که از آمد به کماله گو که گنج مکنون در نهیده و بد از دخی پوشاک خاص نواب مدوح سرفرازی یافته  
 بقیه عمر خود بچال انظار و ایست سیر برود و رسته پیروی یو ارجست الهی چو مستند و مرقه افکار  
 فرزندان و شان که نهایت دمی عظم و عابد و زاهد و ناظم و ناشر تا حال از فضل الهی عبده و الدخود  
 سرفراز اند تا قبل آنکه از ایندای قیمة شریف آورده حضرت مولانا در سبب یا نکران سبب  
 گاهی مشرف خدمت می شد مخصوص نماز به محبت آن حضرت او را سیر در معقیده معتقد و معتقد  
 نبودم و توری بعد نماز حیدر که از زبیر و حضرت مولانا شمس ابراهیم قیل و قال سرفراز یا

ولایت حضرت مولانا و با هم بسته شد اصلا طاقت گویائی در خود نیافتم بر جرات خود تا دم شدم و از آن وقت  
 عظمت حضرت مولانا بدلم منقش گردید و هر چند از باعث موانع چند و چند در صحن حیات حضرت مولانا  
 از شرف بیعت محروم ماندم لیکن حضرت مولانا خاکسار را در عالم رویا شرف بیعت خود مشرف  
 فرمودند تفصیل برین منوال است حکایت مرزا موصوف سیکونیک که بعد رحلت حضرت مولانا  
 از نخبان در عالم رویا دیدم که من در سجده وضو نموده در تنه گذاردن نماز ام که ناگاه حضرت مولانا  
 از حجه مبارک تشریف آورده و کمال عنایت دستم دید و دست مبارک خود مستحکم گرفتند گویا  
 بیعت میگردد من نمودم که بطفیل آنحضرت متعقبت عقیقی اسبجام فرمودند که تو کثرت در دنیا  
 منی داری عقیدت متعقبت است بعد از آن ارشاد گردید که شخصی قصیده در تعریف پادشاه وقت  
 گفته است چیزی صله آن یافته است یا نه من نمودم که مرا آگاهی نیست چنانچه صبحی آن حال را  
 از مولوی انور علی مرید حضرت مولانا که برای تعلیم مسلمان مرزا آغا جان و مرزا اجمان به کاشان  
 سکونت میدارند بیان کردم و ایشان گفتند که کمال عنایت رحمانی بر حال شما بندول گردید که  
 حضرت مولانا در عالم رویا داخل در سلسله خود فرمودند از آن روز میر گشت مولانا عقیدت و وحدت وجود  
 بدلم منقش گردید و هیچ شکلی باقی نمانده اند محبت حضرت مولانا روزی روز در باطن من افزاید  
 غرض که مرزا صاحب موصوف شب در روز اوقات خود را بیا بحق و محبت و عقیدت پیرو فرمودند  
 بر حق بخوشحالی تمام بسر می نمایند و مرزا آغا جان سپر کلان و مرزا اجمان بر دو فرزند مرزا صاحب  
 موصوفت سعادت مند ازلی و قوی علم و استقامت و ناظم و ناظر معنایات رحمانی بطور و الدنیز گردانند  
 اعتقاد راسخ بر وحدت وجود و محبت کصادق با حضرت مولانا نمایند یقین است که بروقت معنوی  
 داخل سلسله عالیہ رحمانیه شوند چنانکه است روپای صدا و قد مرزا آغا جان خلعت رشید  
 مرزا فاضل بیک صاحب روزی سسی تحسین علی خان خواجہ سراسی شناسی از امیر علی شاه  
 عرض نمود که آنحضرت با وجود چنین اتفاق پوشاک از دست سستی می پوشند مرا حکم فرمایند که او را  
 داخل ندیدم بیه معصومین تمام چنانچه خواجہ سران کورها توفیق نرود و الهم آمده از طرف پادشاه  
 باین نوع پیام کرد که پادشاه امر نموده شهابیای نموده میفرمایند که فاضل بیک ندیدم مامور میداند  
 یا باطل اگر حق میدانند خوشی ما است که آنرا اختیار سازد و در حق او نهایت بهتر خواهد شد و جرات



والدم عرض کنانید که اگر سبب حضرت راقی عبدالمستقیم را تذکری بکار ما قلم لیکن بوشن و سوس  
 و الهم بجانمانده مضطرب گردیده در خانه آمده اجمال از نمایان بیان کردند کمال تردد و تفکر لاحق حال  
 اما بان گردید آخرش فریب روح کفری شب گذشته بصحبت انور علی استنا خود باستانه حضرت مولانا  
 ایام گذشته عاجز نالی بنمودم همان شب در عالم رویا دیدم که روی روی بادشاه وقت رو بکاری گفتگو  
 سبب از و الهم در پیش گردید در آن اثنا حضرت مولانا تشریف آورده بطرف بادشاه وقت  
 ایاز بودند که ترا ازین گفتگو چه سر و کار هیچ آن حال خواب از انور علی بیان بنمودم او شان گفتند  
 که حضرت مولانا بنایند شمار سیدند حالا هیچ گفتگوی مذسب کاسی پیش نخواهد آمد هر چند و الهم را  
 سخن خیرال بود که علی الصبح بروقت مجرای بادشاه وقت ازین گفتگوی مذسب پیش خواند بنمود  
 عجب ماجرا و او خدا ساز بادشاه از باعث تا سازی طبعی خطی سه روز ستواتر از محل بیرون تشریف  
 بیاورند و بعد از آن بهم در یافت گردید که از خواجہ سرا جواس گفتگوی و الهم شنیده بنسب شده فرمودند  
 که من اول از تو گفته بودم که او هرگز هرگز اقبال مذسب من نخواهد کرد و فقط چون عنایت رحمانی  
 همیشه بر جان مرزا موصوفت مرعی مانده تازه تائید رحمانی اینست که تجربه معائنہ و ملاحظہ ملفوظ  
 حضرت مولانا از دل مرزا صاحب موصوفت بی ثور عن و آثار و وقطعہ تاریخ کی بقید اسم معاد و  
 تاریخ و دوم بتجربیت ملفوظ تشریف بکمال خوبی برآمدند گویا القاسی رحمانی بود قطعه تاریخ و در  
 تعریف ملفوظ مظهر عن واقع سر عن عبدالرحمان رشک شبلی زسن و فضل و  
 اکمل امیرالمومنین و اورع و آتی و ذکریل حسن و کیا و ملفوظ حضرت کاظم و شیرتاق  
 و صل و الممن و وصف میں جسک سوئی تاریخ سال و ایک یحرفین سے یہ لوح زل  
 قطعه تاریخ مع اسم کتاب تاریخ سال باعث تخیل ملفوظ تشریف و مولانا علی شاکر  
 بیان از نور اجندہ عالم بافضل و در کمال از صبران برده سین و ختم شد از فیض روح پاک است  
 همان خاصہ سبب القلوب و در زمان پیش مع تاریخ سال و گفت فاضل مزین اسلامت  
 سبب از هر درین معتقدین با انعام من کی شیخ انور علی این شیخ بدجو  
 اگر قلم بچیزان از عفتوان جوانی در کتب اقامت ساخته تحصیل علم فارسی و فیزی صرف  
 وقت بوشن نویسی موده استعداد کامل بهم رسانیدند و بخت بزرگان حسن عقیدت

از سن نمبر داشتند چنانچه در محفل اقطابین در همین جبات مولانا امام شریک می شدند و در ماه ذی قعدة  
 در زمان استخراق و توچه چنانچه بولام اقامت شریعت بیعت شده بودند و بعد از آن خلیفانی داشتند که در هر حالت  
 بیعت کامل شد با ناقص حضرت مولانا را شناخته در سلسله مریدین داخل کردند یا تبار بر رفع خلیفان مذکور  
 تا فی الحال حضرت مولانا قدس سره در عالم رویا مکرر قبول تعین شریعت فرمودند و معنی کلمه التوحید که از  
 خصائص حضرت بودند تعالیع نمود و پیشانیچه مذکره آن در  
 از انوقت آن سعید اذلی را خلق و محبت پیر و مرشد آتقد پدید آورد که از ابتدای شریعت شدن بیعت  
 تا تالیف مکتب طائفه بیعت عرصه بیست و دو سال گذشته هر روز برقرار فاضل الانوار آمده بشرت ز باران  
 پیر و مرشد خود شرف می شوند و گاهی بدون ضرورت لایحه ناعتی می سازند و هم در آشنای تالیف مکتب طائفه  
 در صحبت فقیر حاضر باشی کردند و تکمیل مکتب طائفه ابرام نموده و تبیین بتوید شریک غالب شدند  
 چنانچه تاریخ انوار الرحمان که از منابع طبع و قادیان گوهر حدیث و صفای آب گوهر مجد و اعلا مرافاضل بک  
 صاحب که مرقوم بالاست بران دلالت میکند احمد علی احسانه که سعی شیخ انور علی موصوف  
 در مخصوص شکور گردید و حضرت پیر و مرشد تیر در عالم رویا بخود می خاطر اقدس در تقدیم ارجح است  
 از دست و بشارت فرمودند و دیگر احسان خدای سبحان برینکه شیخ صاحب موصوف از نسبت پیر و مرشد  
 برجت با وصف کم علمی نهید عقیده وحدت وجود آنچنان نصیب گردید که علمای فضلای زمانه که ازین  
 در است محروم اندر شک می برند و سبب همین چاشنی توحید رسایل توحید مصنفه حضرت مولانا و تالیف  
 و هدایت الوبابین و مشربی مواوی معنوی از کاتب احمر دست خوانده است و ادافی بهم رسانیدند  
 اللهم زو فرودم در دلائل مقتضای حاله دقایق و مخطوطه و محمد قاسم مشیره زاده خود را بفرزندی گرفته در تعلیم پان  
 سعی نمودند که از تحصیل عربی و فارسی و هم از تو این خوشنویسی استعداد و ادافی بهم رسانیده با جمله ارادت  
 و عقیدت بشرت بیعت بیان نتیج علی شاه صاحب خلیفه جانشین حضرت مولانا و مرشد نامشروع گردید  
 داخل سلسله حائیکر و بدیدگی از مریدین خاص و معتقدین با اختصاص محمد حسین علی جان  
 مشتمل بر سبوح یا ابن اطعام علی خاں قوم افغان و رک زکی از روسای پنج تبار که متعلقه بهین است  
 اگر است خان محروم احوال خود بدینحوال ظاهراً کردند که در ولایت خیبر و بنیر بزرگان ما از روسا  
 انوار هم دایا بودند و در سبب انبیا عتار و امتیاز تمام داشتند و در عهد سلاطین چین در مانده آمده صاحب

و جاگیر شدند منجه نشان نواب کارم خان بهادر و نواب شمشیر خان بهادر بهاری نواب تصور علی خان  
 بهادر صدر خجک بهرگاه بعنایت صوبه او ده رونق افروز این ممالک شده بودند درین ماکس آید  
 جاگیر دار خالص پور و جغتیارنگر و غوث گنج شدند چنانچه نواب شمشیر خان بهادر و نواب کارم خان بهادر  
 نسبت نامتاهالی و بنواب مراد شیر خان بهادر ممالک قصبه گنج مراد آباد نسبت داد و مالی میرسد از آغاز  
 و در و این ملک تا زمان نواب شجاع الدوله بهادر وزیر الممالک جمله بزرگان ذوی الاقدار مانند  
 در زمان اخیر وزیر الممالک و ضبطی ملک و جاگیر احتیاج روزگار افتاد و بعد هفت ساله بود به باشم  
 که والد ماجد هم انتقال کردند والد ماجده کمال ناز و نعمت پرورش نمود باندیشه انیکه پنج و شصت  
 تحصیل علمی تیر جانده عالم نکر و در مکتب و مدرسه نقر ستاد تا انیکه عید ساله شدم و بطور خود آمد و رفت  
 لکن بوضع سیر و تماشا شروع کردم اتفاقاً شهره درویشی حضرت مولانا شاه عبدالرحمن قدس سره  
 بگوش رسید روزی در مسجد بنده آن حاضر شده نماز و عقب مولانا گداور دم و در دل لذت می یافتم  
 رجب حضور پیدا شد چنانچه بهرگاه در لکشمی آدم اکثر بجنور حاضر میشدم روزی مولانا از بنده  
 پرسیدند که از چند مدت نماز نیکداری عرض کردم که از عمر هفت سالگی آنوقت خدای تعالی حضرت  
 مولانا را متوجه عنایت نمود یک دوته باشد بار و بر و سواده بود فرمودند بیا تا ترا میگویم من است و از  
 کردم بعد ایجاب قبول چند نباشد ازان و در نهروا شسته از دست مبارک مدبان من نهادند آنروز  
 کیفیتی در رگ و ریشه من سرایت کرد که عشق و محبت مولانا قدس سره بدل و جان چوست عند  
 شغل و اشتغال ارشاد شد که وقت مراقبه پیش من تشنه باشی چشم بند کرده و زبان کام  
 چسبانیده گوش باید کرد که دلم چه میگردد بهرگاه آواز الله الله از دل بگوش برسد در تبسم من  
 در آفرایش آن باید کوشید یعنی در یکدم هر قدر تکذرا اسم ذات که سموع شود و در دم دیگر بران  
 باید افزود ازان کیفیت فنا و بیخودی پیدا خواهد شد همچنان کردم در تمیز آن محویت و بیخودی  
 آنچه آن مستولی میگردد که در اعضا و توانی خود طافت تحمل آن نمی یافتم بجنور پور و عرض حال  
 نمودم ارشاد شد که انشاء الله تعالی بتدریج طافت تحمل آن خواهد گردید و صحبت چند ماه  
 من متغیر گردید بطرف دنیا و مایهات القات مانند ذوق و شوق ترک دنیا غالب گردید و در حال  
 در خانه خود رفته بودم والد امه حال دیده بسیار و او میفرمود که بهرم از صحبت مولانا از کار دنیا



بها و بسیار ملول است بهت فرماید که ممتدالدوله بجال شود و ارشاد کند که دعای خیر در حق چله سنین  
در پنج غنیمت و لکن زمان حکومت او تمام شد مگر سید است خدا عز و جل او نگار و بچنان بظهور آید که  
نصیر الدین حیدر خلد قتل یا وصفت عناد قلبی ایچ بدی کردن توانست و ممتدالدوله معه امول  
و ائفال کرد و رومار و پید از قید زمانی یافت و مشاهیر بخت پنجاهار و پید هم برای دوام باقی ماند حکایت  
اینکه بعد از خراج ممتدالدوله بطرف کاشپور و برنجی کا حمله متوسلانش بکنند و حضرت مولانا عرصن کردم که  
در زمان سلطنت نصیر الدین حیدر ملازمین عهد ممتدالدوله را ایامی بناد و امید فلاح تاجد کند اینخواهم  
که بطرف گوالیار رفته منت است آزمائی کنم ارشاد شد که خدای و ان همه جا حاکم و رزان است هر جا  
بسیل روزگار بهتر از سابق پیدا خواهد شد و از مولوی رحمت بخش کتاب بیاض تو و طلب کرده  
در آن ملاحظه کرده فرمودند که عمل یاچی یا قیوم مجرب است بشرطیکه در جاسه واحد و هزار و صد یا بخواهد  
بدینطور که یاچی از قلم برداشته یا قیوم بردوش راست بزند و مطلب ممکن او قیوم حسب یافت خود  
از خدا بخواند انشاء الله تعالی عباد خواهد رسید منکه مضطر بودم در سجد ده شد بر حق قیاس شود عمل  
مذکور شروع کردم بر روز سوم یا چهارم فقیر خان بهادر مرا طلب داشتند که از سرکار سلطان  
مرزا فکند علی بیگ علاقه سیاه و یا ششی و غیره گرفته است و میگید که برای کار سازی سرکار  
مبلغ ده هزار روپیه قرض دهد او را بمشایره سه صد روپیه نیابت خود خواهم داد من برای شما خجسته  
کرده ام گفتم پیش من روپیه است بهادر مدوح گفت که روپیه بطور قرض من میبایم چنانچه  
خریطه نامی ده هزار روپیه برداشته اوسن روپیه مذکور حواله مرزا است سطور کرده و سید نیابت  
نیو نیانیده آوردم و بکنند و حضرت مولانا ماجرا عرصن کردم خوشنود شدند و فرمودند الحمد لله حق  
حمده و الصلوة علی محمد و آله فقط یکسال نیابت محال مذکور نموده مبلغ ده هزار روپیه بقیه محمد خان  
وصول گشتند را دم و پید و بال خود بحد دست کرده بودم که ناگاه منتظم الدوله آمده تا سید فکند  
این سید پیش من و پیش من بکار شدم بار بکنند و من که اکنون بکند را از اجناس از فونی گرفت ده دوازده  
روپیه می بایدها آنچه حکم است فرمودند که باز عرصن را بکنند عرصن کردم که در جاسه واحد انقدر  
از من شدن نمیتواند ارشاد شد که بهر قسم که ممکن باشد بکنند چیزی بچیزی اینخواهد شد رقع ضرورت  
این ناخواهد کردید قصد جاسه و یا فرستادند چنانچه باز شروع کردم بکند گشتند بود که احوال

مهاجن لکنه از خود طلب داشته یکصد روپیه مشایره مقرر کرده بخر گیری تعلقات که مال و نامشائی آن  
 بدکانش بود مامور کرد یکسال در آن گذرانیده نیابت علاقه بانگرو ملایان گرفتیم علی بن ابا القیاس  
 بعد وصال حضرت تبر شمس و جمعیت روز افزون شد حتی که نوبت بچکاره دانی خیر آباد و بنیم رسید  
 حکایت چهارم اینکه در ششده فصلی چهار لک روپیه سرکار باقی ماند و قریب اکثر روپیه را  
 دین متفرقات بود و هیچ سبیل ادایش کردن نتوانستیم و معاندان بنده و رفاستها - به اضافه  
 بر چکه خیر آباد و بجهنور گذرانیده درخواست مجبوسی من کرد که کما حق الله تعالی شده بستانند چاره ساز  
 بیچارگان و دشمنیکسیان وقت بیخ حبه سانی نموده بحالت گریه و زاری عرض من کردم که عرض  
 و آبروی عیال من حضور پیراومیر و دام فریاد و بجال فرمایند یا مرا از کشتاری و نا ازان و گریه  
 و ست شفقست بر سر من و ناله غم و دند که بر دوشا و با مرا و خواهی آمد با و صحت اینکه با کمالی  
 بیچگونه صورت التیام و کار سازی نموده بخر پیش و در ایام لک سپاه در قریه را بجا میارند  
 و راجه کنان ال و شربت الله و غم و انکسار حاضر بود و بنده و سب و زیر بار و غم و گریه  
 چه کرده عرض کردم که در بحالت که شد و بانی من و در ازین مخالفان من در کمال است  
 سرانجام یک خیمه و ازین خواهد شد هر چند که رانده اند و آید و کمال تعالی چه بد و خدا انشا الله تعالی سبیل  
 و ولک کردن معتبر استم توانست و بیایا استخار سبیل و دیدن نویسیانیدن بیچاره و احوال  
 طلب دانسته بجمع فرمودند و اسب و فیل و پاکلی طلب فرمودند کسی عرض کرد که سواران  
 نیامده ما با چه با لگزشن باید گرفت که قبیل ماده سوار من بسیار استاده است اما بگفته  
 و خدمت شود جمله ارکان سلطنت و در سوار سازی حیران بودند حتی که سپید اند و حسین و کلیل من  
 از راه استعجاب پرسید که حال چیست گفتیم که کار سازان با این تدبیر همه کرده است و فردا انشا  
 تعالی سبیل و ولک روپیه نیز خواهد گردید چنانچه حضرت از ادا و غیبی و دیگر و سبیل و دیگر  
 نیز گردیده شک کردن کی تو انم در خور آلائی تو به شک و غمتهای تو چند آنکه غمتهای تو و غمتهای  
 نها القیاس از اجله که است پیر شمس است بلکه نظم و ترتیبی شعری و ملاقات لسانی و غمتهای  
 و جو اید پی اعتراضات مشکله لیا درس و تدریس باین سنجان حاصل گردیده و باین تشدید  
 چه سخن از طبع زانو و بگویم که در می آید تا بنندگان را بفرست کمال بهمت و تامل بر روی

یہ جو دوقتی حاصل آید وہ کہ انکار غاید یحیٰی در آید غزل محمد بن علی خان بہار متخلص بچویا

کر سکتی ہے کیا گردش ایام ہمارا  
بہتر ہوا آغاز سے احبام ہمارا  
بہر زنی عشق سے سہ جام ہمارا  
قاصد کو دیا یاد نہ پیغام ہمارا  
ہو سہیں کہ نام آپ کا اور کام ہمارا  
مشہور ہے چویا ہے صفی نام ہمارا

اس فیض پرستے ساقی کلفام ہمارا  
بیوش کیا شربت دیدار ملا کر  
آسودہ ہیں ہم جو آتش دنیا نہیں  
بھیجا بھی ہم او سکو تو ہوا مسودہ ایسا  
اگر روز محبت میں ہمیں اپنی بلاؤ  
مقصود ہو عنقا ہو تو ہم نہ ہونڈہ نکالیں

غزل دیگر

کفر و اسلام سے جدا ہیں ہم  
اس لیے تیرے آشنا ہیں ہم  
مرض عشق کی دوا ہیں ہم  
دیکھئے ایسے نارسا ہیں ہم  
گو کہ ظاہر میں پارسا ہیں ہم  
کہنے کو بندہ خدا ہیں ہم  
کیا کہیں منہ سے اپنے کیا ہیں ہم  
ایک زمانے کے آشنا ہیں ہم  
کہنے کو تیرے آشنا ہیں ہم  
وہ سے مداح مصطفیٰ ہیں ہم

ای بو مظهر خدا ہیں ہم  
الم و درد و غم او ٹھٹھاتے ہیں  
اپنی محفل میں وہ جو کہتے ہیں  
درد لدا از تک رسائی کی  
وہ سے مدد مرید ساقی ہیں  
سیرت پرستی مدام کرتے ہیں  
زاہد و سکو جانتا ہے خدا  
تجسسا و کچھ کہیں نہیں عیار  
پاس جاتا ہے تہر قیوں کے  
نار و دوزخ سے کیا ڈر ہیں چویا

غزل دیگر

آج اعجاز سچا سری گفتار میں ہے  
سینہ و نہلا میں ہے جو مرہم زنگار میں ہے  
ایک ہنگامہ بخشہ تری رشتہ میں ہے  
دل مرا کہم ہوا صاحب اس میں دو چار میں ہے

اطاعت حاصل بہ زبان کو صفت یار میں ہے  
کیون لگاتا ہے مرے زخم جگر پر جراح  
تیرے کشتوں کو جلا میں کہ کیا شاک  
زلزلہ میں گوشہ ابرو میں قوت میں خطا میں ہے

<p>لبیبین کتنی ہیں سب ماگیا شاید گلچین          حور کے وصل میں بھی ہوگی نہ اسی لذت          غیر ممکن ہے ولا مانگنے جانا لب تک          آپ مشتاق گلا کاٹتے ہیں ای قاتل          ہے ایمن حشر میں ہاتھ آگیا شکوہ کیا</p>	<p>ابو صیاد کو جب دیکھے گاراز میں ہے          جو ہرہ ہو کو پر پرو ترے انگار میں ہے          راہ سب ہی ہے مگر آہ شہنا رہیں ہے          یہ تہی طرز کا جو ہر تری تلوار میں ہے          گل بخش چین احمد مختار میں ہے</p>
---	--

### غزل دیگر

<p>گر غور ناگسان سے آشنا ہو جائیگی          مرگ تو ہے خوابِ احتِ غصیب اور ہے          لوگ کہتے ہیں کہ روزہ ہے مسافرِ حرام          منع کیوں کرتے ہو یا رواہ و زاری سوچئے          خاکساروں کو چشم کم نہ دیکھا جا ہے          ہے رجوع مرکزِ اعلیٰ جسے کہتے ہیں مرگ          خاتمہ در فوائدِ جاہلہ کہ در صحبتِ بابرکت حضرت مولانا قدس سرہ العزیز بکترین ستر شہزین          محمد نور احمد حاصل شدہ از انجمن تہذیب علم و روح است قال قدس تبارک و تعالیٰ و یسلونک          عن الروح قل الروح من امر ربی و ما ویتیم من العلم الاقلیٰ ترجمہ می پرسند یہود و ترای محمد          از حال روح بگو کہ روح از امر رب من است و دادہ تشدید شما از علم مگر اندک و مراد از علم          قلیل یہی است کہ اینقدر ہر کس میدانہ کہ روح از حکم رب چیز نیست کہ ہر گاہ در بدن آدمی روح          می آید زندہ میشود و چون بدر میرود مردہ میگردد و بسبب کلی استعداد سائلین خدا از یادہ تفرؤ          بعد از ان اینیاری کہ استعداد کامل میداشتند علم کثیر بدان خطا فرمود و بولوا ربنا انما علم ان          باد لیا نیر رسید پس تحقیقات متعلقہ روح در چند فصول ذکر میکنم فصل اول در بیان          عالم امر و عالم خلق قال قدس تعالیٰ الاله الامر و الخلق تبارک افند رب العالمین ترجمہ          فرمود خدا ہی پاک آگاہ باش کہ برای خدا عالم امر است و عالم خلق امام محمد غزالی رحمۃ اللہ علیہ          در کتب اسعادت مینویسد کہ عالم امر عبارت از چیزہا است کہ مساحت و مقدار در کتبہ عالم امر</p>	<p>زاع کو ہے زعم میں اپنے ہا ہو جائیگی          کیسے کیسے آشنا ہے جدا ہو جائیگی          گر یہ ہے تو مجھے سب روزے قصا ہو جائیگی          مجھے کہ دن خوش تھے وہ جو اب غفا ہو جائیگی          آج میں محتاج کل حاجت روا ہو جائیگی          آب و آتش خاک جو یا سب ہوا ہو جائیگی          آج میں محتاج کل حاجت روا ہو جائیگی          آب و آتش خاک جو یا سب ہوا ہو جائیگی</p>
--	--



نیست و خلق در اصل لغت معنی تقدیر و اندازه است و دل می را مقدار و کمیت نیست و  
 قسمت پذیر نیست اگر قسمت پذیر بود سه رو بود سه که در یک جانب می علم بود سه و چنانچه  
 دیگر چهل بود سه و از در یک حالت عالم بود سه و هم چهل و این محال است و این مع  
 با آنکه قسمت پذیر نیست آفریده شده است و خلق آفریده شده را نیز گویند چنانکه تقدیر را گویند  
 پس بدین معنی از جمله عالم خلق است و بدان معنی از عالم امر است نه از عالم خلق پس کسانی که  
 پنداشتند که روح قدیم است غلط کردند و کسانی که گفته اند که روح عرض است هم غلط کردند  
 که عرض را بخود قیام نبود و تبع بود و جان اصل آدمی است و قالب تبع وی است عرض  
 چگونه باشد و کسانی که گفته اند جسم است هم غلط کردند که جسم قسمت پذیر بود و جان قسمت پذیر نیست  
 اما آن روح که ما آنرا دل می گوئیم محل معرفت خدا است و بهایم این روح نباشد  
 و این جسم است نه عرض بلکه گوهر است از گوهر فرشتگان و حقیقت شناختن آن شهود است  
 و در شرح حکمت آن نیست بعد مجاهده علم آن حاصل آفتی و آنکه تو نباید دانست که  
 حقایق وجود را در عالم امر یعنی تنزیه و عالم خلق تشبیه جلوه ظهور داده است و از اجزای عشره  
 بر دو عالم شش جاع مرکب کرده است آن پنج بزرگ از عالم امر اند آنها قلب و روح و سه  
 حقی و اخفی است و آن پنج که از عالم خلق اند آنها نفس و خاک و آب و آتش و باد  
 و جمیع این را طاعت می گویند و حکمت جمعیت اجزای سه در عالم امر و خلق آن را عالم  
 صغیر موسوم گشت و عرش و مافوق آن را عالم کبیر گویند اگر چه استان کامل از عالم کبیر است که  
 چنانچه مولوی منوسی قدس سره در مثنوی شریف فرموده اند سه اگر بصورت عالم خلق  
 توئی پس چنانچه عالم کبیر توئی پس لیکن مافوق العرش را عالم کبیر بدینجهت میگویند که  
 آن عالم بزرگ اصل افتاده است عالم صغیر را یعنی اصول لطائف عشره که ترکیب استان  
 از آن واقع شد فوق العرش هستند و تجلی حق بران اصول در عالم امر می افتد و عکس  
 و ظلال آن اصول بر لطائف متعینه عالم خلق می افتد همچو شعاع آفتاب بر زمین چنانچه  
 در خاندان حضرات نقشبندیه آغاز سلوک مشغولی لطائف سه یعنی قلب و روح و نفس  
 و حقی و آفتی و عکس میکنند و آنها را میراصل لطائف عشره می نامند چنانچه اصل نفس

اصل قلب است. اصل اصل باو اصل روح است و اصل اصل آب اصل سر است و اصل اصل  
 نار اصل خفی است و اصل اصل خاک اصل اخفی است حاصل اینکه لطافت جسم عالم از ظلال  
 اسمی الی اینکه تغییر از آن بولایت مغری می کنند و اصل لطافت خلق انوار ظلال سما هستند  
 لهذا اصل لطافت امر اصل اصل لطافت خلق شدند اگر تفصیل محلات لطافت مذکوره و جسم  
 انسان و تیش الوان آن و طایفه شغولی هر یک مطلوب باشند حضرت مولانا قدس سره در کجایان  
 حواله فرموده اند بنحوت اطناب در اینجا مندرج نمیکیم فصل دوم در ذکر مخلوقات روح و کیفیت  
 آفرینش آن که در شرح ثابت گشته و اینکه در آدمی روح واحد است یا ارواح متعدده و امتداد آن  
 چند است بآید است که امام محمد غزالی رحمه الله علیه در وقایع الاخبار نوشته اند قد جبار فی الخیر  
 ان الله خلق شجرة ولما ارا بته انحصان شجرة البقيع ثم خلق نور محمد صلی الله علیه وسلم فی سجاء  
 من الدرّة البیضاء ومثله كمثل الطّاوس ووضع علی شجرة البقيع منسج علیها مقدار سبعین الف سنة  
 ترجمه تحقیق آید است در حدیث که تحقیق الله تعالی بافرید در حق راکه برای آن چنان شایخ  
 بوده و نامزد گرد آن را بشجرة البقيع پس پدید آمد نور محمد صلی الله علیه وسلم را در حجاب موی و پیر  
 و مشکلی کرد آنرا بصورت طاوس و سنا و آن را بشجرة البقيع پس تسبیح کرد آن نور بر آن شجرة مقدسه  
 سال غم خلق مرآة احواء و صنعتها با متفکله فلما نظر الطّاوس فیها صورته مثل حسن صورت  
 و ازین سبب فاستحی من الله تعالی فنجس سجّات مضارته تلك السجدة فضا موتها فامر الله  
 تعالی بحبس صلوته علی محمد و امته والله تعالی نظر الی ذلک النور ففرق حیاته من الله تعالی  
 فمن عرق راسه خلق الملائكة ومن عرق وجهه خلق العرش والكرسي واللوح والقلم والشمس والقمر  
 والحجب والکواکب وما کان فی السماء ومن عرق صدره خلق الارواح الانبیاء والرسل العلماء  
 والشهداء و الصالحین ومن عرق ظهره خلق البيت المعمور والکعبة والبيت المقدس و مواضع  
 ومن عرق حاجبه خلق امته من المؤمنین والمؤمنات والصلیة والسلامات ومن عرق اذنه  
 خلق ارواح اليهود والنصارى والمجوسی وما شبه ذلک ومن عرق رجليه خلق الارض من المشرق  
 الی المغرب وما فیها ترجمه پس پدید آمد خدایا بنده جبار و سنا و آزار بر روی آن طاوس تسبیح  
 نظر کرد طاوس در آن آینه دید صورتی حسین تر و شکلی عزیز تر پس جبار کرد و از الله تعالی و حجه

گردینج بار پس گردید همان سبزه فرض پنج وقتی پس حکم کرد خدا تعالی بپایان چنانکه بر محمد صلی الله علیه و سلم است  
 و نظر کرد الله تعالی بطرف این نور پس عرفناک شد از جای خدا تعالی پس آفرید خدا سی سجد از نور  
 سر و سه فرشتگان و از عروق روی او عرش و کرسی و لوح و قلم و شمس و قمر و پرده های عظمت و  
 ستارگان و هر چه در آسمان هست و آفرید از عروق سینه ارواح انبیا و رسل علیهم السلام و علمای و اولاد  
 و صاحبین را پس آفرید از عروق پشت بیت المعمور و کعبه و بیت المقدس و جاناتی ساجد را و از عروق  
 ابروهای آنحضرت صلی الله علیه و سلم پدید آرد است و پدید از مویین و مو منابت و مسلمین و مسلمات  
 و از عروق هر دو گوش پدید آرد ارواح پیو و نصاری و مجوسی را و آنچه مشابه آنست و از عروق هر دو پای  
 مبارک پدید آرد زمین را از شرق تا غرب و هر چه در آنست ثم امر الله لنور محمد صلی الله علیه و سلم  
 انظر الی امامک فقط نور محمد صلی الله علیه و سلم فرای من امامه نوراً و من وراثه نوراً و من یمنه  
 نوراً و من یساره نوراً و هو ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین ثم سجد سبعین السجدة  
 ثم خلق نور الاینها من نور محمد صلی الله علیه و سلم ثم نظر الی ذلک النور فخلق ارداهم فقالوا لا اله الا الله محمد رسول الله ثم خلق قندیل من الرقیق الاحمر بری ظاهراً من یاطنه ثم خلق صورته محمد  
 صلی الله علیه و سلم صورته فی الدنیا و وضع فی بطن القندیل قیامه کقیامه فی الصلوة ثم طاف الی و  
 حول نور محمد صلی الله علیه و سلم فیه و بلایه مقدار ثمان الف سنة ثم امر الارواح لیقفوا الیه کلهم منتهم  
 من راسی راسه مضار خلیفه و ساطعاً بین السخلات و منهم من راسی جبهته مضاراً امیلاً و کلاً  
 و منهم من راسی جبهته مضاراً حافظاً الکلام الله الی آخر الحدیث ترجمه پس حکم کرد خدا اینها را  
 پدید آید نور محمد صلی الله علیه و سلم که نظر کن به پیشگاه خود پس دید صلی الله علیه و سلم روی خود  
 نور و بطرف پشت خود نور و بجانب راست خود نور و بجانب چپ خود نور  
 و هر چه از نور که بود نور ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بود پس شیخ کرد آن نور بقنادیل  
 ال پس آفرید خدا نور اینها را از نور محمد صلی الله علیه و سلم پس نظر کرد الله تعالی بطرف نور مذکور  
 پس آفرید آن نور ارواح انبیا را پس گفتند آنها مضمون کلمه طیبه را یعنی نیست معبود غیر خدا  
 مگر محمد رسول الله است پس آفرید خدای سجاد قندیلی از عقیق سنج چنان شفاف  
 که دیده همیشه حال باطن آن انظار بهش پس آفرید صورت شخصی محمد صلی الله علیه و سلم چنانکه بود

صورت و شکل و شمائل آن حضرت و بنا پس نهاد آن تصویر شریف را در قندیل مذکور همچو تصویر  
 وی نبلی الله علیه و سلم در نماز پس تلاوت کرد و آرد و اح انبیا کرد و نور محمد صلی الله علیه و سلم پس تسبیح  
 و تمجید می کرد و بعد از آن بجا می آورد و لا اله الا الله و تلاوت میخواند تا صد هزار سال پس امر کرد خدا این  
 را در حق نبی نوع آدم را تا بنیان احوال آن تصویر آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس نظر کرد و در کل ابرو آن  
 صورت وی علیه السلام پس بعضی از آنها دیدند مبارک آن حضرت را پس او در دنیا  
 خایه و سلطان شد و بعضی از آنها دیدند پشانی مبارک و بر علیه السلام پس او در دنیا امیر عادل شد  
 و بعضی از آنها دیدند سر و پیشانی نور وی علیه السلام را پس او در دنیا حافظ شد علی بن ابی طالب و بعضی  
 حدیث اصناف انسان این پیشه و لعل آنها مذکور است بخود اطباء برانقدر افعما کردیم  
 که این در شمول حدیث شریف ثابت گردید که خلقت روح مطلقا از نور محمدی است صلی الله علیه و سلم  
 و از محمدی عین نور الله است تبارک و تعالی و همین است امر از امر رب و آیت قل الروح من  
 امر ربی بعد از تحقیق خلقت روح بدانکه آدمی را سه روح است یکی نباتی که موجب نشو و نماست  
 و دوم حیوانی که بسبب آن حس و حرکت دارد و سوم روح انسانی که عبارت از نفس ناطقه است  
 و درین روح هیچ موجودی باو شریک نیست و این روح را بخود اضافه کرده و میوه آن  
 انفس فیمن روحی و علو درجه آدمی است و در درجات و عیال و غرائب که از او واقع میشود و  
 این روح است و گرنه اکثر موجودات بلکه اکثر حیوانات از حیث جسم از وی زیاده اند و روح  
 نباتی و حیوانی که از حیث متولد شده بعد مناد بدن فانی میگردد و نفس ناطقه ابدی است مادامیکه  
 جسم محضی فاسد نشد و درین بدن تصرف و تدبیر میکند و علقه او با جسم و رای خروج و دخول  
 و اشتغال و انفصال است چنانچه معیت خداست و اشیاء الهی صلی الله علیه و سلم فرموده است  
 من عرف نفسه فقد عرف ربه این نفس که در حدیث واقع شده و همین روح است و یکی از  
 دفتوحات مکیه میزاید که اهل تحقیق در بیان کیفیت روح و فرقه اند که گوی بر آنند که روح در سه  
 یکی است که انرا روح کل میخوانند و اول از واجب غراسمه این روح صادر شده است و این  
 روح در معدوم و مجهول الکفیت است و این روح بنا بر اختلاف عبارات اسامی مختلفه دارد  
 و در آنجا که بجهت محیی صلی الله علیه و سلم تعبیر میگردد و گاهی عقل اول و تعیین کل و قلم علی کون

الی غیر ذلک بطریق صد و راج بر تیره از ان اینچنین است که هرگاه جسم انسانی تسویه یافت بر تو از ان  
روح کل برین جسم می افتد و بواسطه آن آثار حیات در تن پیدا میشود چنانچه جسم متعلی مثل آینه و غیره  
بمقابله آفتاب روشن میشود و در وقت موت روح جزئی رجوع میکند باصل خود که روح کلی است  
و هر چند روح کل مجر و بسیط است و تجزئی و تبعض را در و راه نیست مگر با اعتبار تعدد اجسام متعدد است  
چنانچه هر نور آفتاب چون بر روی زمین می افتد در حد ذات قابلیت تجزئی ندارد و تبعض و باعتبار  
آنکه است و چون میان زمین و آفتاب تقابل نماید که شرط لازم از اضاعت است شعاع آفتاب باصل  
خود رجوع میکند چنانچه ارواح جزئی بعد از انتقال از ابدان باصل خود که روح کل است و اصل میشود  
و در اینجا ارواح جزئی را از یکدیگر امتیاز نیست چنانکه آب بحر را مثلاً و ظروف متعدد بنید از تن  
مذکور یا اعتبار ظروف منقسم میشود اما چون ظروف بشکند و آب بحر رجوع کند امتیاز نماند و همین  
تفصیل را مولوی معنوی قدس سره و مشنوی شریف میفرمایند سه منفرد شد آفتاب جانها  
در ورون روزن ابدانها چون نظریه داری خود یکی است به آنکه شد محبوب بدان شکلی است  
تفرقه در روح حیوانی بود و نفس واحد روح انسانی بود گفت حق رشش علیم نوبه و منفرد  
هرگز نگردد و نور او روح انسانی که نفس واحد است و روح حیوانی مثال جاده است به عقل خ  
از رفر این آگاه نیست و واقف این سبب جزا شد نیست فصل ثانی در بیان آنکه مقرر ارواح  
پیش از تعلق ابدان کجا بوده بعد از انتقال قرارگاه آن تا یوم النشور کجاست محققان کامل  
از باب کشف و شهود اند و کشف ایشان نقیض از مشکوٰۃ نبوت و بر و جان اینها است و گواه  
مسائل اند کتاب دست آنکه که ما ابدان را در اجسام عنصریه منحصراً نیافتیم بلکه این روح را  
و در بدن است عنصری و مثالی و بدن عنصری فاسد میشود و بدن مثالی قابل خرم و الیتم است  
تا در نشاء و نیاز است باین بدن تعلق میداد و بعد از فنا و این بدن بآن بدن مثالی لطیف  
است الا ما شاء الله و در قیامت چون حشر ابدان شود باز بدن عنصری تعلق گیرد  
چنانچه قبل ازین داشت و این یعنی بدون پیش همه عالم معلوم است که چون خود را بخواب  
مقرر است که بدن عنصری فاسد میشود و آن بدن دیگر است که در خواب دیده میشود و در حال است  
روح تدبیر و بدن میکند اگر ترک تدبیر بدن عنصری بکند فاسد میشود و قابل تدبیر نمی ماند چنانچه

سوت عبارت همین ترک تدبیر است و بعضی کسان را سکت می شود که آنرا تدبیر یا سندی او حار  
میگویند و روح در عالم مثال سیر میکند و عجایب عالم ملکوت می بیند و علقه او بدین بدن باقیست  
تا و ساد نه پذیرد و قایل تدبیر ماند بعد از آن رجوع بدین محضری میکند فائده در ذکر اینکه روح در  
حیات السالخ ازین بدن محضری مینماید و باید که او ایاد و حکما را حالتی است که از انقباض و  
انفلاخی روح خوانند و این موت اختیار می است که بریاض حاصل میشود که ارواح مقدسه را نشانه  
تا دوده روز بلیک زیاده ترک بدین کرده در تصرف و تدبیر چنانچه میانند و موت و احوال آن  
بر این دو طائفه بسیار آسان است و این موت اختیاری خوانند و در سیرت موت قبل از این تبت و  
موت وجهی است و کمال و نقصان آدمی متبنی اختلاف است و این روح است چنانچه  
بعضی بهر تبه ولایت و نبوت رسیدند و بعضی در کفر و جهل ماندند این کمال و نقصان را  
یا اختلاف است و ادات ارواح است و گرفته از حیثیت ابدان با هم مساوی اند و فصل است  
در ذکر اینکه آفرینش ارواح بعد از سستی بدین و تخلیق جسم میشود و یا پیش از پیدا شدن جسم قال  
فی المنص کتاب الروح لابن القیم اختلاف فی تقدیم خلق الارواح علی الاجسام و تاخیر غنها حتی یوزن  
ترجمه گفته است در کتاب لایحه تصنیف این قیم اختلاف کرده شده است در تقدیم خلق جانها  
بر ابدان و تاخیر آن بدو قول کرده بی تقدیم ابدان بر ارواح میگویند و دلیل آنها قول لغمان  
هل اتی علی الانسان حیث من الله لم یکن شیئا مذکور ترجمه آیه گفته است برای چه زما نه  
و هر که نبو هیچ شیئی ذکر کرده شده و آیه دیگر اینکه و لقد خلقنا الانسان من سلاسه من طین ثم بلناه  
الغطفه فی قرار یکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما ثم کسونا العظام  
بما ثم انشاه خلقا آخر ترجمه برابر تحقیق پیدا کردیم از کل تشکیک پس گردانیدیم آنرا نطفه و در آنجا  
آن پس آفریدیم نطفه را علقه پس گردانیدیم علقه را مضغه یعنی باره گوشت پس گردانیدیم مضغه را  
استخوان پس پوشانیدیم استخوانها را گوشت و پوست پس برانگیختیم آنرا بخلق دیگر این هر دو  
آیه و دلیل و دلیل قول ثانی یعنی تقدیم ارواح بر اجسام از  
و آن حدیث آمده است و اذا خد ربک من بنی آدم من خلقهم بره و حمه اشد هم علی  
انفسهم است بر یکم قال ابی ابی انخره چنانچه مذکور که معنی آن در شریعت عظمه که تشکیک و از حدیث

محمد بن عیسیٰ مرقدی ان الله تعالى خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عالم فالتعارف منها اتلفت  
 واما انما اختلف ترجمه تحقیق ادب بقالی آفریده است ارواح بندگان پیش از اجسام آسمان و تبار  
 سال پس کسانیکه شناختند یکدیگر را و ازل احتاد و است گزشتند در میان کسانیکه از شناختند  
 یکدیگر را و از ان عالم مختلف شدند درین دنیا این آیه وحدیث و کلیل نقدیم خلوق ارواح است بر  
 ابدان و همین طریقی رفته اند اهل کشف و وجدان چنانچه مولوی معنوی قدس سره در مثنوی بهشت  
 از حال ارواح خبر میدهند طوطی کا پد زو حی آواز او پیش از آغاز وجود آغاز او به اندرون است  
 آن طوطی همان به عکس و تو دیده یارین آن به میر و شادیت را تو شاد او به می پذیرد ظلم را  
 چون داد او به ای که جانها به تن تو سوختی به سوختی جان را و تن از فروختی به بایده است که روح او  
 عقل و نفس ناطقه و قلم اعلی و حقیقت محمدی و قلب رجو به رانی متحد بالذات اند و تفاوت  
 بالا اعتبار اند و بطرف اختلاف مراتب اعتباری اشیا المولوی معنوی قدس سره این  
 عقلا را نیکه روان به در مراتب از زمین تا آسمان به است عقلی همچو قوس آفتاب به است عقلی که  
 از ذره شهاب به است عقلی چون چراغ سرخ شعله به است عقلی چون ستاره آتشی به است عقلی که  
 آنکس که عقلش زنده بود و نفسش شمشیر مادی و مضطر بود و ای آن عقلی که او ماده بود و نفسش  
 زنده او ماده بود و لاجرم مغلوب باشد عقل و به جز منو حیرت نباشد نقل و عقل و عقل است  
 اول آنکس که در امور کبری بحرف مکتبه به از کتاب و او ستاد و ذکر و فکر از معانی در علوم  
 خوب و بیک عقل تو افزون شود و دیگران به لیک تو بایشی ز حفظ او گران به لوح حافظ باشی اند  
 گشت به لوح محفوظ او ستاد کوزین در گذشت به عقل دیگر بخشش نزدان بود و چنانچه آن  
 جات بود و چون رسیده آب و آتش همش کرد و نه شود گنده نه ویرینه نه زرد و گره مغیش بود  
 به غم به گریه می جو شد خانه و مبدع به عقل کفیل مثال جو بهیا به کان رود از خابینا در کو بهیا به راه  
 آیش بسته شد شبی نوا به از درون خویشش چون چشمها به فضل رایج و ذکر آنکه مستقر الارواح  
 از ابتدای پیدایش تا بوم البعث عالم برزخ است و تحقیق عالم برزخ و بهشت و دوزخ آن پدید است  
 که شیخ اکبر محمدی الدین علی العربی قدس سره درین باب ساله برزخ پیش از اتمام و احکام  
 آخرت و تقیید و وزین و جنت از روی کتاب و سنت است اما باین کشف و وجدان اهل کشف است

نوشته اند اگرچه عبارت عربی و قیاسی است لیکن در اینجا بر سبب طالبین خلاصه آن عبارت  
 فارسی نوشته می آید بدانکه حق تعالی وجود خود را تقسیم کرده است بر سه عالم دنیا و برزخ و آخرت  
 عالم ثلاثه ملکوت و جبروت نامیده شد یعنی دنیا عبارت از عالم ملکوت و برزخ از ملکوت و  
 آخرت از جبروت است و پدید آید انسان را از مجموع هر سه عالم مذکور پس گرفت جسم را از عالم ملکوت  
 شهادت و نفس را از عالم ملکوت و روح را از عالم جبروت و نام نهاد مجموع این هر سه جزا را باستان پس  
 تا وقتی که انسان در عالم دنیا است حکم بر جسم ظاهر است و نفس و روح زیر حکم جسم مخفی اند یعنی میسر است  
 یعنی نفس و روح بواسطه جسم پس حق تعالی اختیارات کرده است برای نقل روح از هر یک عالم خود  
 یعنی روح یا نفس و یا تعیناتی را و در دنیا بقدر مقتضای شخص می باشد بعد از سیال عالم او را نقل کنند  
 بطرف عالم برزخ تا روز حشر و نشر در عالم خواهد ماند بعد قیامت همه ارواح را از عالم برزخ و جبروت  
 عالم آخرت نقل خواهند کرد و در آن عالم اهل جنت و بهشت و اهل نار و دوزخ ابد الابد خواهند ماند  
 پس برای نقل از دنیا موت را بواسطه حضرت عزرائیل موکل ساخته است که قبض نفوس را و در  
 از جسم جمعیت کرده در دوزخ میرساند و درین نقل تبدیل جسم مثالی از جسم مصری میشود چنانچه در  
 آیه کریمه یاما قادیین علی ان تبدل امثالکم و منشاء کم فیما لا تعلمون از نشاء است برزخیه اخبار است  
 و در برزخ یک عالم مستقل است در میان عالم دنیا و عالم آخرت و آن تیره و قسم است یکی  
 همه ارواح بعد خلقت ازلی در آن عالم موجود اند و از آن عالم بعد از پیش جسم تبدیل و نقل کرده  
 مستقل جسم میشود تا حیات دنیا و برزخ ثانی آنست که ارواح بعد از نقل از عالم دنیا در عالم برزخ  
 میشوند تا یوم القیوم و از آن عالم نقل به عالم آخرت خواهند کرد و بطرف دنیا و در برزخ ثانی  
 و دوزخ اند و سواهی بهشت و دوزخ که در عالم آخرت قرارگاه دائمی خواهد بود فرق در جنت و نار  
 از رویه همین است که تقدیب و تخیم برزخیه را نهایی است اما دامت السموات و الارض و بعد از  
 زمین و آسمان و قیام قیامت همه ارواح را از جنت و نار برزخیه به عالم آخرت نقل کنند و خواهند  
 چنانچه در آیه کریمه قاما الذین سعدوا فی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض و الا ما شاء  
 ربک مراد از جنة همین جنة برزخیه است و همچنین در آیه ثانی قاما الذین شقوا فی النار هم  
 فیها و شقوا خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک مراد از نار جنة برزخیه



است نه در نرخ اخروی و علای ظاهری درین آیات و هر جا که ذکر جنت و نار در قرآن است متذکر شود  
می باشد و حال علم نرخ و دوزخ و جنت و نار بر زنجیر بر اینها مکتوف نشده است شیخ اکبر قدس سره در این کشف  
درین مقدمه متذکرند حضرت مولانا قدس سره می فرمودند که درین تحقیق حق بطریق شیخ  
اکبر است رحمة الله علیه زیرا که احکام جنت و نار در کلام الهی و قسم است اجتماع اینها  
اوصاف و جنت و نار آخرت نمیتواند شد پس اختلاف احکام و آثار دلالت میکند بر اختلاف نار  
و جنت در عالم نرخ و آخرت مثلاً تعذیب و تنعیم انقیاد و سعادت را بر ابد است السموات و الارض  
مشروط کردن دلالت میکند بر اینکه بعد فتنای السموات و الارضین آن حکم منقضي خواهد شد پس خیال  
در جنت و نار در نرخ نخواهد بود نه در آخرت که مکتب انجاء دائمی است و همچنین قوله تعالی یا رزقهم  
فیها بکرة و عیشا و کذا النار یعصون علیها عذ و عیشا دلالت میکند بر بودن صبح و شام و آب و شربت  
در نرخ و در جنت الآخرة دارد است لایرون فیها شمس و لایرون فیها جنت و جنت آفتاب و  
سروى زمهریر که از لوازم زمین و آسمان و نبات است نخواهد بود پس صبح و شام هم نباشد و باین  
بر معایرت جنت و نار بر زنجیر از بهشت و نرخ اخروی مقدم حضرت آدم و حوا علیهما السلام است که باب  
بجای آید آدم اسکن است و زوجات آنجه سکونت زوج و زوج در جنت تا بهشت بعد از آن اخراج است  
بر دو حکم فخریها ماکاناً فیه اخراج واقع گردید قوله تعالی لا تقر بانها الشجرة فکلمنا من السماء لیسئرن  
قوله فاکلمنا نیت لهما سواهما دلالت میکند بر اینکه اینها سوا ملائک و جنت اخروی نبوده است  
زیرا که صفت جنة الآخرة وارد است اکلاماً و ائمه لا مقطوعة و الامم موقوفة یعنی میوه آن و اینها  
و تمکین نخواهد شد و از خوردن میوه آن مانعت نخواهد شد و بعد دخول آن خروج نیست و در آن  
استیجاب یوای و بران نخواهد شد و شیطان در آن داخل شدن نمیتواند و آن را اگر مثل مخلوق  
است که طیار شده است برای محو علی الله علیه و سلم و حرام است بر دیگری قبض دخول آن حضرت  
علی الله علیه و سلم و معالمانه که با حضرت آدم و حوا شد همه برخلاف احکام بیت اخروی اند و خبر  
این موم که بسیار طولیل و عریض است آما برای ترجیح قول شیخ اکبر و تخمین راسی حضرت  
مولانا قدس سره باینجا سبب تقاضی و احادیث درین مقام نقل کردن واجب است  
قال ابو السعد ان خلق آدم علیه السلام کائن سنة الارض و اسکن

هم بلا خلافت و مساق حضرت نواب راجی روایات و تفسیر است و در این سن بن  
 و این عباس و ناس من الصحابه رضوان الله علیهم تبعین ان الله تعالی اخراج الابلین من الجنة  
 و اسکن آدم علیه السلام فی الجنة بقی و حده و ما کان معه من بیتا من فانی الله تعالی علیهم السلام  
 ثم اخذ من جانب الایسر و وضع مکانة ترجمه گفت ابو سعید و در کتاب ابرشوا و انقل  
 بتجسس پیدا کرده است خدا آدم علیه السلام را در زمین با خلافت و پیدا کرده است حضرت عباس  
 بنابراین رواج روایت و حجت چنانچه ذکر کرده است سدی از این معهود و بعد از این عباس مرد  
 از صحابه رضی الله عنهم که الله تعالی اخراج کرد ابلین از جنت و ساکن گردانید آدم را در آنجا  
 باقی ماند آدم تنها و خود همراه او کسیکه انس گیر و بدالت پس الفا که الله تعالی بر آدم نازل نمود  
 پس گرفت یک خلع را از جانب چپ و منها و مکان آن گشتی و پیدا کرد حواری از آن خلع و  
 گفته است این عباس که آفرید آدم را سیطن نعمان که دومی است بعد از حضرت بسیار حق و در آیه  
 او و اینکه بدن آدم و حواری از زمین پیدا است که در آن سهو ط آدم و حواری واقع شده و گفته است که  
 که خلق آدم نبینیکه در میان مکه و طائف واقع است شده بود و گفته است سدی از این که  
 سلامه تعالی از جنت و سهو ط نکرده است آنها از آسمان از زمین روایات معلوم شده که جنت است  
 آدم و حواری علیهما السلام در زمین بودند و از آنجا که وجود آن از روی احادیث بر آسمان چشم  
 و از امام باقر علیه السلام در کتاب عقاید تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن علی اکبرین منقول است  
 اما حبیب آدم فنی خیمه من جهان الدنيا نظرم انفس فیها و تغیب و لیس الجنة و لو کان خیرا  
 ما خرج منها ابدا و آنچه در حدیث شریف واقع شده است القبر روضه من ریاض الجنه او حفرة  
 حضرات النیران نیز دلالت می کند بر بودن جنت و نار در عالم برزخ که در واقع بود انتقال بدن  
 در آن مستقر می باشند الی یوم المشور از بیمه تحقیقات مستحق شد که مستحق الاخراج پیش از  
 بدان برزخ اولی بود و بعد از مفارقت بدن برزخ ثانی است و الله اعلم بالصواب فصل خامس  
 در ذکر دل و کیفیت آفرینش آن هر چند علم آن در بای بی پایان و بجز ناپیدا کنایه است امکن  
 خبر کا چند سخن معرفت دل از سالک گنج الاسرار حضرت جدی امجدی شیخ المشائخ والاولیاء قطب الدین  
 مولانا می فید الدین بشکله قدس سره الاقدس که مطبوع حضرت سید الناس تفضل میگردانند

علیه غریب من دوشی بشنو که چگونه روشن گردانیده است جل و علایش از خلقت و احد و فرد  
 و قیوم بود و هست ارا ذات چون خواست کرد و جدا نیست آشکارا کند اول روح پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 بیا فرید و نور دل نور خدا می غر و جل است قال البیہ صلی الله علیه و سلم انما من نور الله تعالی و المبین  
 من نور ی یعنی که من از نور خداست تعالی ام و مومنان از نور من اند فاما آن خورشید این نور دل مذکور  
 و شهادت هزار سال درازی بود و صد لک شهادت هزار سال پنهان بود و کایا عرض الله تعالی میفرماید  
 لا یسعی فی الارض و لا فی السماء و لا کن یسعی فی قلب عبد المومن ازیرت مراد و دست نور دل است  
 چنانچه خدا تعالی میفرماید ایست فراخی قدر است من در دل نده مومن که نور دل است حضرت  
 عزت این دل را بهشت هزار سال در قبضه قدرت خود پرورش میداد و کلمه نه محبت می خواند  
 که یا عبدی است عاشقی و انا عاشق یعنی اسی بنده من تو عاشق منی و من عاشق تو ام  
 و در نه صد هزار سال نظر کر است و کشف انوار تجلی میکرد و بعد از نه صد هزار سال از قبضه قدرت  
 پیدا کرد و این نور دل الهام کرد الهی سیدی و به لای بنده را طاقت ذیاق نیست چنانچه هزار  
 سال عشق و محبت خود پرورش دادی اکنون جدا منی تو انچه شد فرمان محبت رسیده که اسی بنده  
 مومن ترا با حق است خود کار می نیست فاما برای اظهار و جدا نیست خود آفریدیم بعد از آن نور دل  
 از در و فزاد نه صد هزار سال دیگر در عالم تجر مشغول ماند بعد از آن در فزاد و جهانی از نظر است  
 خدا می چنان آب از دیده ریخت که دریا گشت آنرا سحرا سحرا خوان گویند حضرت عزت تا زمانه نور دل  
 پیدا شد و در آن نور دل نه صد هزار سال چرخ می زده و انوار نور دل زده زده میشد بعد از آن  
 از برای نور دل را چنانچه در ششم گردانید اول سر تا آفرید و از قسم ده جهان و از قسم سیم نور تا  
 آفرید و نور دل را مسک کرد و ایند فرمود انما عند الملکة القلوب لاجلی حضرت جل و علایش  
 شریک شکسته انهم ایدیه انان حق تعالی بقیه انجرامی نور را گوید دل گردانیده گوید دل را بهشت  
 از برای نور دل را ششم از شست تا مقام فراموش کرد و حضرت بعثت بار دیگر بقیه انجرامی نور دل  
 ده گوید گردانید آفرید و گوید بعد از هزار سال دیگر در نظر حکمت پرورش داد و اول از آن  
 گوید از سانس و زمینها آفرید و از دوم گوید پرورش و از سوم گوید کرسی و چهارم نوح و از گوید پنجم قلم و

و از گوهر ششم بیت المعمور و از نهم گوهر دوزخ و از دهم گوهر بهشت و از نهم گوهر شمس و از دهم گوهر قمر  
 آفریدگار عالم جل جلاله ازین ده گوهر تا دل آفریده است چنانچه در خبر است ملک الموت که برین آفرین  
 و اوسع من الکبری معنی چنین باشد که دل مومن بزرگ تر است از عرش و فراخ تر است از کبری  
 این گوهر را از جهت دو معنی الیخر است یکی آنکه ده گوهر بخیمه این گوهر اند و دوم حضرت عزت این گوهر را  
 گنج خویش گردانیده و درین گنج نهفت گنج دیگر است و در هر گنجی گوهر پانزده است گوهر اول گنج شمس  
 است و دوم گوهر محبت است سوم گوهر سر چهارم گوهر روح پنجم گوهر معرفت ششم گوهر فضل هفتم  
 گوهر ذکر حضرت جل جلاله این نه گنج گوهر دل چندین هزار سال در عالم غیب بنال داشت تا  
 خاک آدم جمع گردانید و خمیر کرد و خاکیا من الله تعالی آخرت طلیت آدم بیدری اربعین صبا جات تعالی  
 کل آدم را بید قدرت خویش چهل صبا خمیر کرد و بعد از آن ترکیب قالب کرد و در قالب سینه آفرید  
 و این گوهر گنج دل را بطایق سینه نهاد و جمله اسماء معلوم گردانید و علم آدم الاسماء کلها متبرک جل  
 علیه السلام بکمال و زبان رب العزت این دانه گندم را در بهشت نهاد و بجز و نهادن فی الحال و رخت  
 خورده و ارگشت گوهر یک خوشه مثل سه و کلان و بزرگانه مثل بنفیه سیخ بود و درون گندم مثل شده  
 و شیر نهاد و این برای حجاب آدم صلوة الله علیه را نهاده اند تا گوهر عشق بچسبید و گوهر محبت جلوه  
 گردید و گوهر سر بر جمیع علوم آگاه گردانید و گوهر روح در خمیر باند و گوهر معرفت حق را بخود شناخت  
 و گوهر قصر سلطنت خود روشن نمود و جمله اعضا در تحریک آمدند و عطسه زدند و گوهر ذکر و شایسته  
 و حمد بارسی تعالی بجا آورده و هفت گوهر حق که را بکار گردانید

دلیل کمال او در معرفت یازدهم و دوازدهم			
خداوند سبحان	شفیع بود و عالم شاه کوکبا	بجی شیعی شاه حق اکاه	علی مرتضی مخصوص رفاه
بجی مردم خشنده بهر	حسن بصیری بهر افریده	بجی عبد واحد و احد	فضیل ابن عیاض ششم
بجی حضرت ابراهیم و اسم	ملک قصر سلیمان	بجی بوخاریه مرشی نام	بجی بوخاریه عارف نام
بجی شاه دین علوم مشاوه	که بود احسان از و شاد	بجی احمد ابدال	که بود احسان از و شاد
بجی خواجه دین محمد	که شد از حضرت حق	بجی ابو محمد پیشوا	که بود ابو محمد پیشوا



آنحضرت یعنی بعضی مردمان نماز جماعت مغرب همراه حضرت ادا کرده بعد از آن افطار میکردند و بسیار تقلید آنحضرت و افطار کرده همراه حضرت مولانا نماز جماعت مغرب ادا می ساختند حضرت از او و ایشان بسیار راضی میشدند و افطار روزه بر که ادا می فرمایند نبود گاهی از نریمه یا از شربت و گاهی از نان خیر و این الفاظ بروقت افطار بر زبان مبارک میگفتند

بعد افطار روزه بلا تا مل نماز جماعت مغرب ادا نموده تناول طعام میفرمودند بعد دو رکعتی شب گذشته حضرت مولانا نماز جماعت و صبح عشا بنفس نفیس خود ادا نموده بعد ادا می دو رکعت سنت با قنای حافظ علام علی صاحب از مردان حضرت بودند در سب رکعت نهم سیپاره قرآن شریف ساعت میفرمودند بعد آن سه رکعت نماز و در بجا می ادا نموده استراحت میفرمودند دستور دی قدس سر این بود شب دهم از سوره والفحی تا سوره فاتحه که است دو سوره میشود برای شب یازدهم که شب تخم قرآن مجیدی بود می گذشتند و از شام میشد که تخم قرآن شریف شب طاق بهتر است و علاوه آن سامعان را از باعث تخم قرآن مجید خواندن پنج آیت و تقسیم شیرینی و غیره آسانی فراموش میشود و طریق تخم قرآن حسب آنچه آنحضرت اینست که است دو سوره در سب رکعت حافظ موصوف ادا می کردند باین طریق تسبیح اول در رکعت اول سوره والفحی و آتم تشریح و در رکعت دوم فقط سوره والنین و در رکعت سوم چهارم سوره اقرع و آنا انزلنا تسبیح دوم در رکعت پنجم و ششم سوره لم یس الذین و آنا اولت و در رکعت ششم و هفتم سوره والاعادات و الفارجه تسبیح سوم در رکعت نهم سوره الهاک و العصر و در رکعت دهم سوره وبل لعل و در رکعت یازدهم و دوازدهم سوره الم ترکیف و کلمات تسبیح چهارم در رکعت سیزدهم و چهاردهم سوره ایایت الذی و آنا اعطینا و در رکعت پانزدهم و شانزدهم سوره قل یا ایها الکافرون و آنا جاوینا تسبیح پنجم در رکعت هفتم و هشتم و نهم و در رکعت یازدهم بعد سوره فاتحه تسبیح ششم اتم خوانده سه بار قل بواحد خوانده و در رکعت نوزدهم و بیستم سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و از شب دوازدهم بنفس نفیس سب رکعت تراویح میفرمودی و مستغنی تمام ادا میفرمودند و طریق خواندن نماز تراویح آنحضرت سه طریق اول تسبیح اول و شفع اول سوره الم ترکیف و کلمات و در شفع دوم حضرت سوره اخلاص و شفع سوم سوره ایایت الذی و آنا اعطینا و در شفع چهارم حضرت

سوره اخلاص و در شفع پنجم قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم صرف سوره اخلاص و در شفع  
هفتم نیت پیدا و سوره اخلاص و در شفع هشتم صرف سوره اخلاص و در شفع نهم صرف سوره اخلاص و  
در شفع دهم سوره معوذتین بطریق دوم و در شفع اول سوره الم ترکیب و سوره اخلاص و در شفع دوم  
سوره الم ثلاث و سوره اخلاص و در شفع سوم سوره اراست الذی و سوره اخلاص و در شفع چهارم  
سوره انا اعطینا و سوره اخلاص و در شفع پنجم سوره قل یا ایها الکافرون و اذا جاء و در شفع ششم  
سوره نیت پیدا و قل سوا الله و در شفع هفتم و نهم صرف سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین  
بطریق سوم و نیت از اول شفع تا نهم شفع سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شفع سبب یکم  
و سبب سوم و سبب پنجم و سبب نهم و در شفع انا انزلناه و سوره اخلاص و در شفع دهم معوذتین و در شفع  
سبب هفتم و در شفع انا انزلناه و در شفع دهم سوره معوذتین می خوانند و بعد از آن یک مرتبه این  
سبحان ذی الملك و الملک سبحان ذی العزه و العظمه و القدره و الکبریا و الجبر و سبحان الملك  
الحی الذی لا یموت سبحان قدوس و رب الملائکه و الروح خوانده و پنجشنبه اللهم اجرنی من النار  
یا مجیر یا مجیر یا مجیر خوانده نیت شفع سوم میفرمودند و بعد فراغ از تلاوت دوم دعا معمولی خوانده  
پنجشنبه و این دعا میخوانند اللهم اعنا من النار یا معین یا معین یا معین و بعد فراغ تسبیح رتوب  
سوم اللهم اعنا من النار یا معین یا معین یا معین و در تلاوت چهارم و پنجم اگر چه دعای دیگر  
ایکین تصبیح و قیام الفاطه آن بهم نرسیده و در قیام همین دعای مرقوم الصد می خوانند و نیت  
پنجشنبه و آخر بعد فراغ تراویح دست بدعا میبندند و سه رکعت و تریجاعت ارامی فرمودند و در  
ادای قرأت و ترغیرت مولانا در رمضان شریفین گاهی الم نشرح و قل یا ایها الکافرون سوره  
اخلاص و گاهی انا انزلناه و سوره قل یا ایها الکافرون و سوره اخلاص و گاهی و اعطینا  
و قل سوا الله بطریق اولی و در شفع استخوان نموند و در ایام گرام بعد نصف شب و در ایام سر از سوره  
سه شب بیدار گشته تصبیح برده و بهفت تسبیحات سجده و غیره فراغت کرده قدری شیر خواه  
شیر برنج خواه از شحم و بکر قریب چهار گهری شب یا نموده تناول فرموده باز بخلاف معمولی شغل  
میباشند و گاهی چنین اتفاق می افتد که بکر قریب و گهری شب یا فی مانده قدری آب نوشیده  
و در ایام سر از سوره سه شب بیدار گشته تصبیح برده و در ایام گرام بعد نصف شب و در ایام سر از سوره





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّزَتْ عَنْ إِدْرَارِ كُتُبِهِ عُقُولَ الْعُقَلَاءِ وَ  
 نَحَايَتْ فِي بَيْدِ آيَةِ الْوَسِيَّةِ أَوْهَامَ الْعُلَّاءِ وَكَشَّهَتْ أَنْ لَا  
 إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَوْصُوفُ بِالْفَضْلِ وَالْعَطَاءِ  
 وَإِنَّ الْفَضْلَ بَيْدُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَكُشِّدَتْ أَنْ مُحَمَّدًا  
 عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ وَعَلَى آلِهِ الْأَصْفِيَاءِ وَاصْحَابِهِ الْأَقْبِيَاءِ خُصُوصًا عَلَى  
 أَوَّلِ الصَّحَابَةِ وَأَفْضَلِهِمْ بِالْحَقِيقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ  
 الصِّدِّيقِ وَعَلَى أَعْدَلِ الْأَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنَ  
 الْخَطَّابِ وَعَلَى جَامِعِ آيَاتِ الْقُرْآنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ  
 ابْنَ عَفَّانٍ وَعَلَى أَسَدِ اللَّهِ الْغَالِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنَ  
 أَبِي طَالِبٍ وَعَلَى إِمَامَيْنِ الْإِيمَانَيْنِ السَّعِيدَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ  
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَعَلَى  
 أُمَمِهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَعَلَى عَمَّتَيْهِ الْمُكَرَّمَيْنِ  
 بَيْنَ النَّاسِ الْحَسَنِ وَالْعَبَّاسِ وَعَلَى سَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَ

الْأَنْصَارِ وَالْتَّابِعِينَ الْأَكْبَرِ الْأَخْيَارِ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ وَسَلَّمَ  
 تَسْلِيمًا كَثِيرًا أَيُّهَا الصَّائِمُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ قَدْ بَلَغَ  
 الْمُرْسَلُونَ طَوْعًا وَكَوْثًا وَأَعْطَوْنَا وَعَرَّجْنَا الْمُصِيبَةَ أَنْتُمْ  
 عَافِلُونَ قَدْ فَاتَكُمْ الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ شَهْرُ رَمَضَانَ إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا  
 إِلَيْهِ رَاجِعُونَ الْوَدَاعُ الْوَدَاعُ يَا شَهْرَ رَمَضَانَ الْوَدَاعُ الْوَدَاعُ  
 يَا شَهْرَ الشُّرُورِ الْفِرَاقُ الْفِرَاقُ يَا شَهْرَ الْفَضْلِ الْإِمْتِنَانِ الْوَدَاعُ  
 الْوَدَاعُ يَا شَهْرَ أُمَّةِ النَّبِيِّ آخِرِ الزَّمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ  
 حَيَّامِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقِيَامِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ  
 الْإِيمَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقُرْآنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ  
 الْأَنْفَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْغُفْرَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ  
 الدَّرَجَاتِ وَالنَّجَاةِ عَنِ الدَّرَكَاتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْقَدَرِ  
 الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْعَارِفِينَ وَالْقَوْلِ اللَّهُ يَا  
 أَوْيَ الْأَبَابِ لَعَلَّكُمْ تَقْلِقُونَ إِنَّهُ تَعَالَى جَوَادٌ كَرِيمٌ  
 يَمْلِكُ بَوْرَقًا وَرُوحًا جَمِيمًا جَسَدًا أَسْمَدًا اللَّهُ مُحَمَّدًا وَ  
 تَعِينُهُ وَتُسْتَعْفَرُهُ وَلَا تَنْسِيهِ وَتَشَوَّكُلُ عَلَيْهِ وَ

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ رُفُوفِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا  
 مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا ضَلِيلَ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ  
 لَهُ تَسْتَوِ أَعْلُو بَكْرِي بِالْأَعْيَاتِ وَصَلُّوا عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ  
 صَاحِبِ الشَّفَاعَاتِ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى  
 النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَصَلِّ  
 مَنْ صَلَّى وَصَامَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا  
 مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ مَنْ قَدَّرَ وَكَافَرُ وَصَلِّ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ  
 وَالْمُرْسَلِينَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ  
 الصَّالِحِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ انصُرْ  
 مَنْ تَصَرَّفَ بِمُحَمَّدٍ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَ دِينَهُ مُحَمَّدٍ  
 رَبَّنَا اقْبَلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ  
 اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ  
 عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ  
 أَذْكُرُوا اللَّهَ الْجَلِيلَ الَّذِي لَا يَأْخُذُكُمْ دِينُكُمْ وَلَا دِينُكُمْ

وَلَدِكُمْ اللَّهُ تَعَالَى أَعْلَى وَأَوَّلَى وَأَكْبَرُ وَاجْعَلْ وَأَكْبَرُ وَأَكْبَرُ  
 خَيْرُ عَمَلٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحُكْمُ  
 سُبْحَانَ مَنْ تَوَكَّلْتُ يَا مُنِيبُ الْعَارِفِينَ بِسِرَاجِ الْهُدَى وَالْإِيمَانِ  
 وَرَجَّحَ خَلْقَ الْغَائِبِينَ عَلَى تَوَكُّلِ الْبَاطِلِ وَالزُّعْمَانِ  
 وَشَرَّ صِدْقِ الْغَائِبِينَ بِبُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيمَانِ وَكَرَّمِ  
 عِبَادَةَ الْمُؤْمِنِينَ بِبُورِ شَهْرِ رَمَضَانَ وَبَسْرَ مَهْرٍ وَبُورِ  
 بِالْحُسْنِ وَالْقُسْوَةِ وَبُورِ الْأَقْبَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ  
 إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 الْقَائِمِينَ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ وَالْإِيمَانِ وَأَنْفَعَهُ لِقَائِهِمْ  
 أَقْسَمُ بِرَحْمَةِ الْجَنَانِ وَوَعْدِ كَهْمُ لِقَائِهِ جَزَاءُ الصَّائِرِ  
 أَفْضَلُ أَنْفَالِ النِّعَمِ بِالْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ  
 أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 وَعَدُ كَهْمُ بِدُخُولِ بَابِ الْجَنَانِ وَالْإِيمَانِ وَالْإِيمَانِ وَالْإِيمَانِ

يُنْبِئُ آخِرَ الزَّمَانِ أَنَّ الْجَنَّةَ ثِيَابًا يُقَالُ لَهُ الْيَتَانُ لَا يَدْخُلُهُ  
إِلَّا الصَّائِمُونَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَأَوْجِبَ عَلَى ذَاتِهِ جَزَاءُ  
صِيَامِهِمْ بِالْكَرَمِ وَالْإِمْتِنَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَ مَنْ أَثْنَلَ  
الْفُرْقَانَ عَلَى نَبِيِّهِ فِي أَشْرَفِ لَيْلَةٍ مِّنْ لَّيَالِي شَهْرِ  
رَمَضَانَ وَجَعَلَ قِيَامَهُمْ خَيْرًا مِنْ قِيَامِ أَلْفِ شَهْرِ بِحُطْنِ  
وَحِسْبَانٍ وَأَرْسَلَ فِيهِ الْمَلَكَةَ بِتَبْلِغِ السَّلَامِ عَلَى  
كَافَّةِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيقَانِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَ مَنْ فَسَّرَ  
يَوْمَ الْيُسُودِ وَالْوَسْمِ الْجَدِيدَ عَلَى سَائِرِ الْأَزْمَانِ وَالْأَكْوَانِ  
وَبَشَّرَ الصَّائِمِينَ بِادْخَالِ الْجَنَانِ وَالْإِعْتِقَاقِ  
مِنَ النَّيِّرَانِ وَتَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ  
لَهُ وَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُوا أَنَّ يَوْمَ مَكِّ  
هَذَا يَوْمُ عِيدِ الْفُطْرِ يَوْمٌ عَظِيمٌ شَرِيفٌ عَظَّمَ اللَّهُ تَعَالَى  
بِكَرَامَةِ صِيَامِهِمْ وَشَرَّفَ بِالنَّبِيَّاتِ وَإِنَّ صَدَقَةَ الْفِطْرِ

واجبة على كل مسلم ومسلمة عن غني ذي مال  
 وقال النبي عليه السلام صوم المرمي معلق بين  
 السماء والأرض حتى تؤدَّ وصدق الفطر عن أنفسكم  
 وعبيدكم وأمائكم وأولادكم الصغار من كل نصف  
 صاع من بر أو صاعاً من شعير أو صاعاً من زبيب  
 أو قيمة ذلك ووجب الصدقة من أول مسير يوم  
 العيد حتى تؤدَّ واصلوها ولا أفضل أداؤها قبل  
 خروج الشمس قال النبي عليه السلام من صام  
 شهر رمضان من أوله إلى آخره خرج من ذنوبه كيوم  
 ولدته أمه ليس العيد لمن ليس بالمكيد بل العيد  
 لمن غني الخطايا والذنوب ببارك الله لنا ولكم في  
 القرآن العظيم ونفعنا وإياكم بالآيات والذكر  
 فكبر إنا تَعَالَى جَدُّ كَرِيمٌ مَلِكٌ بَرُّ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ  
 كُلُّهُ كُنَّا أَحْمَدُ لِلَّهِ حَمْدُهُ وَسُتَعِيْبُهُ  
 مِنْ يَدِهِ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَالْقُسْرَةِ

وَفِي سَيِّغَاتِ أَهْلِ الْبَيْتِ يُعَدِّي اللَّهُ فَلَا مُغْرِلَ لَهُ وَ  
 مَنْ يُغْلِلُهُ فَلَا مَادِي لَهُ وَكُتْمُهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ  
 لَا شَرِيكَ لَهُ وَتَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى  
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ مَعَالَى أَوَّلِ النَّحْوِ أَبَدًا وَخَيْرُ مَعَالَى  
 بِالْحَقِيقَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ وَعَلَى النَّاطِقِ  
 بِالْحَقِّ وَالصَّوَابِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحَكِيمِ وَوَعَلَى الْمَعْنَى  
 آيَاتُ الْقُرْآنِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَوَعَلَى الْأَسْبَابِ  
 اللَّهُ تَعَالَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَى الْأَمَانِ  
 الْفَائِضِينَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ كِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
 الْحَسَنِ وَوَعَلَى أُمِّهِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَوَعَلَى الْأَهْلِ  
 مِنَ الْأَرْجَاءِ سَيِّدَةَ الشَّرِيفِينَ بَيْنَ النَّاسِ أَبِي سَمَاءَةَ جَمْرَةَ  
 وَوَعَلَى الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ وَوَعَلَى مَنْ تَابَعَهُ مِنْ النَّاسِ وَوَسَلَّمَ  
 تَسْلِيمًا وَعَظَّمَ تَكْرِيمًا كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى تَسْلِيمًا  
 الْأَوَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَهُ مِنْ قَعْدَةٍ قَامَ  
 الْأَوَّلُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ بَعْدَهُ مِنْ قَعْدَةٍ قَامَ



اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَ  
 الْمُسْلِمَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَبِوَدَائِدِهِ  
 سَيِّدِ أَرْكَانِ الدِّينِ الْمُبِينِ خُلُوعِ سُلْطَنَةِ سُلْطَانِ  
 هَذَا الزَّمَانِ اللَّهُمَّ وَفِّقْهُ لِمَا خُيِّبُ وَتَرْضَى وَاجْعَلْ لِسْتِفْلَاكِهِ  
 فِي أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا أَكْمَلَ وَأَوْفَى اللَّهُمَّ انْصُرْ مَنْ تَصَرَّفْتَ  
 مُحْسِنًا وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَ دِينَ مُحَمَّدٍ عَبْدَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ يَأْمُرُ  
 بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيْتَا ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفُسْخَاءِ  
 وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ أَدْرَكَ اللَّهُ تَعَالَى  
 الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الْجَمِيلِ الْجَبَّارِ يَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا عَلَى نِعَمِهِ  
 يَزِدْكُمْ وَيُهْدِكُمْ وَادْعُوهُ سَتَجِبُ لَكُمْ وَلَهُ كُرْ اللَّهُ تَعَالَى  
 الْحَلِيِّ وَأَوَّلَى وَأَشْرَفَى وَأَعَزُّ وَأَجَلُّ وَأَهْمَرُّ وَأَكْبَرُ  
 خُطْبَةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَاللَّهُ  
 أَكْبَرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَحَّرَ وَلَدًا أَوْ كَسَحَّرَ لَهُ شَرِيكَ فِي



الْمَلَائِكَةُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَرِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبِيرَةٌ تَكْبِيرًا اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ  
 قِبْلَةَ الْمُصَلِّينَ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا  
 اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ شَرَفَ الْحَاجَّةَ وَالْعُمْرَةَ بِالسَّعْيِ  
 وَالزَّمَلِ وَالْحَرَامِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ  
 اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ عَظَّمَ الْكَعْبَةَ بِطَوَافِ الْأَنْبِيَاءِ  
 وَالرُّسُلِ وَالْمَلَائِكَةِ وَسَاكِرِ الْأَقَامِ وَجَعَلَ لِلْمُسْلِمِينَ شَرَّهُمُ مَغْفِرَةً  
 لِلَّذِينَ تَوَلَّوْا وَالْأَقَامِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ  
 وَاللَّهُ أَكْبَرُ إِنَّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ يَوْمَكُمْ هَذَا يَوْمٌ شَرِيفٌ وَيَوْمٌ  
 أَرَادَ فِيهِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ اللَّهِ بِحَبْلِهِ لَمْ يَتَنَالِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ  
 فَقَالَ وَقَدْ بَيْنَاهُ بِذِكْرِ عَظِيمٍ اعْلَمُوا أَنَّ الْأُخْبِيَّةَ وَاجِبَةٌ مِمَّنْ  
 كُلُّ مُسْلِمٍ حُرْمًا لِأَنْ يَصَابَ فِي يَوْمِ الْعِيدِ الْأَخْيَرِ عَنْ نَفْسِهِ  
 لَا عَنْ أَوْلَادِهِ وَالصِّغَارِ فَادْجَوْهَا عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ  
 شَاكًا أَوْ مَغْرًا وَعَنْ سَبْعَةِ بُدْنَةٍ أَوْ بَقَرَةٍ مِمَّنْ غَيْرُ نَقْصَانٍ  
 فَاحْشِي فِي أَعْضَادِهِمْ وَلَا يَجُوزُ لِأَهْلِ الْأَمْثَارِ الدَّاجِمِ

حَقٌّ يُصَلِّي الْأَمَامَ صَلَوةَ الْعِيدِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ سَمِعْتُوُ أَصْحَابَاكَمُ قَائِمًا عَلَى الصُّلْطَانِ طَائِفًا وَمَنْ عَلَى  
 كَرَمِ اللَّهِ وَجْهَهُ لَيْسَ الْعِيدُ لِمَنْ لَيْسَ الْجَدِيدُ وَلَكِنَّ الْعِيدَ  
 لِمَنْ آمَنَ مِنَ الْوَعِيدِ وَلَيْسَ الْعِيدُ لِمَنْ رَكِبَ عَلَى الْمَطَامِ  
 لَكِنَّ الْعِيدَ لِمَنْ غَفِرَ عَنِ الْخَطَايَا إِنَّ أَحْسَنَ الْكَلَامِ  
 أَتْلَعَ النَّظَامَ كَلَامُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلَامِ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا  
 فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَالِمٍ لِلْعَبِيدِ يَارَبُّكَ  
 اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ آتَاءُ تَعَالَى جَوَادُ كَرِيمٌ مَلَائِكَةُ بَرٍّ ذُرُوفٍ زَوَّجَهُمْ  
**جَلْسَةُ كُنْدُكُمُ اللَّهُ أَحْمَدُ لِلَّهِ حَمْدًا كَبِيرًا**  
 كَمَا أَمَرُوا وَشَهِدُوا أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَعْرَاضًا  
 لِمَنْ حَمْدُهُ وَكَفَرُوا وَشَهِدُوا أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سُبْحَانَكَ  
 يَا بَشِيرُ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ  
 يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا  
 تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَجَدِّهِ مَنْ صَلَّيْتَ وَسَلَّمْتَ  
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَجَدِّهِ مَنْ قَعَدْتَ وَقَامَ

لَمْ يَسْلَمْ مِنْ سَقِّ حَقِيقٍ عَلَى خَلِيفَةِ الْعَلِيقِ الْأَمَامِ عَلَى الْحَقِيقِ  
 قَاتِلِ الْكُفْرَةِ وَالْوَيْدِيقِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
 ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ عَلَى الْفَارُوقِ الْأَوَّابِ الَّذِي كَانَ رَأْيُهُ فَوْقَ  
 لِلْوَحْيِ وَالْكِتَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ  
 الْمَلِكِ لَدَيَّانِ عَلَى أَمِيرِ الْأَمَانِ فِي النُّورَيْنِ وَالْبُرْهَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُمَرَ ابْنَ  
 عَفَّانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ السَّلَامُ مِنَ الْمَلِكِ الْوَلِيِّ عَلَى الْأَمِيرِ الْوَقِيِّ قَالِجِ الْخَيْبَرِ  
 ابْنِ عَمْرِو النَّبِيِّ سَلَامٌ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَلَى  
 الْأَمَامِينَ الْأَهْلَاءِ السَّعِيدِينَ الشَّهِيدِينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ أَحْسَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
 الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَعَلَى أُمَّهُمَا سَيِّدَةِ النَّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا  
 وَعَلَى عَمَّتَيْهِ الْكَرِيمَيْنِ بَيْنِ النَّاسِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْعَبَّاسِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَعَلَى السِّتَةِ  
 الْبَاقِيَةِ مِنَ الْعَشْرِ الْمُبَشَّرَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ وَسَائِرِ الْفِرَقِ الْمُهَاجِرِينَ  
 الْأَنْصَارِ وَالْإِيَّاعِينَ الْأَكْبَرِ الْأَخْيَارِ إِلَى خَارِ الْقَرَارِ وَسَلَامٌ تَسْلِيمًا تَسْلِيمًا اللَّهُمَّ  
 الصِّرَافُ مِنْ نَعْمَتِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَدُّهُ مِنْ خَدَّيْنِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ  
 وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمَ الْجَلِيلَ الْكَرِيمَ وَلِذَلِكَ اللَّهُ تَعَالَى  
 أَعْلَى وَأَوْلَى وَأَكْبَرُ وَأَجَلُّ



TITLE *في* *الخوارزمية*

٢٥ ٩٢٢٤  
- ٢٥ - الخوارزمي

100



1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

